هذا

كتاب كلمه طيبه

دو مهرين ص[illegible] [illegible] فاضل الفريد في عصره واوانه ومن
[illegible]ق علوم رازي الحق على لسانه واشرقت انوار الحقيقة ببيانه
[illegible]من استنفق محقق الحقائق ومستخرج الدقائق زين المسلمين وعين
[illegible] بلغاء [illegible]منين غواص بحار الاخبار المروية عن النبي والائمة
انام و[illegible] عليهم صلوات الله ما تلاحق الليل والنهار ممدوح
[illegible] المنزه من كل شين والمتحلي بكل زين سراج اهل الحق
[illegible] النوري الطبرسي متع الله المسلمين بكتابه وحياته وطول
[illegible] وقد [illegible] بلطف ربه الخفي والجلي اقل ابناء العلماء الحاج
شيخ علي المحلاتي الحائري وكان شروعه في اليوم الثاني
من العشر الثالث من الشهر الثالث من
النصف الاول من السنة الثالثة من العشر
الاول من المائة الثالثة من الالف
الثاني من الهجرة النبوية على
صاحبها الف الف تحية

١٣٠٣

در سبب تالیف این کتاب مستطاب

بودن در نظار سجته یکپاره از مجالست و مکالمه بلکه از نظر و مشاهدهٔ ایشان متنفر و گریزان و بود و نبود شان
مساوی و یکسان و نزدیک شدن علوم حقه و سنن احمدیه و سیرهٔ علویه و آثار ائمهٔ هدی به انهدام
و پراکندگی چه قوام و استحکام آنها بقوام حاملین و حافظین آنها است و فرو گرفتن شبهات ملحدین و زخارف
زنادقه و دهریین ضعفاء و بطالین را و رغبت نکردن ایشان در دفع شبهات بر راسخین در علوم دین و ظاهر نکردن
علماء حقایق علوم را و غیر اینها از خرابی و مفاسد که از آثار پریشانی و اختلال امور اهل دین است چنان دیدم که
بانداشتن استعداد مالی و بدنی و تعذر رفع هم و پریشانی از این فرقهٔ ناجیه و عصابهٔ مستندیه اگر چنانچه
شرح بی بضاعتی و پراکندگی اسباب تحصیل اهل علم و بیان شان و مقام و وجوب تعظیم و احترام حملهٔ علوم
خیر الانام و تکالیف حالیه و مالیه و بدنیه خلایق را نسبت با ایشان بنحو اختصار داده میشد با اشاره بمقطوعات
کتاب و سنت و شواهد و ... از درایت و اجتناب از کلام جزاف و اخبار ضعاف شاید بمطالعه و تامل
دران طالبین احسان و تابعین امناء رحمن را رغبت و میلی پیدا شده هر کس بقدر قوه و استعداد در مقام اصلاح
این فساد و برداشتن توشه از برای معاد بر آیند و باین سبب حقیر را در سلک یاری کنندگان شرع قویم
و راه نمایان صراط مستقیم در آورده در روز پسین در صفوف اصحاب یمین جای دهند متوقع از ناظرین که
از مطالعهٔ این اوراق بنظر انصاف مضایقه نکنند شاید از رسیدن بفواید آن از ناصرین و منشیان شمارند و نام
این کتاب را **کلمهٔ طیبه** گذاشتم و در بستان شریعت احمدی نخل امیدی کاشتم و آن مشتمل است
بر مقدمه و نوزده باب **مقدمه** در فهرست مطالب ابواب بنحو اجمال **باب اول** در ذکر
عنایت اهل هر مذهبی در ترویج دین و اعانت مروجین ملت و آئین خود و صحت آن بقدر امکان بمال و بدن
و زبان **باب دویم** در ذکر خرابی ملت بیضاء و ضعف شریعت غراء و نزدیک شدن حملهٔ آن
بانهدام و رفتن همت اعانت حفظهٔ اسلام از میان کافهٔ انام و پریشانی حال طالبین علوم سیما در مشاهد
شریفه **باب سیم** در ذکر بلاها و مصائب که از آثار مفاسد مذکوره است و خلق بانها معذب و مبتلایند **باب
چهارم** در بیان لزوم احترام علماء و مؤمنین و شرح حقیقت معنی تعظیم و کیفیت آن بالنسبه باهل علم و لزوم
محبت و استیناس با ایشان و فواید آن و در آن چهار فصل است **اول** در لزوم احترام و توقیر و ذم توهین و تحقیر
دویم در بیان حقیقت معنی تعظیم و اقسام آن **سیم** در تفصیل تعظیم علماء و شرح سلوک با ایشان **چهارم**
در بیان اهتمام در معاشرت اهل علم و تحریص بر مراوده با ایشان **باب پنجم** در ذکر سایر صفات و جهات موجوده در اهل علم خصوصاً
قاطنین ایشان در عتبات عالیات که بملاحظهٔ هر یک خود کافی در لزوم احترام و اعانت است و آن هشت
جهت است **اول** آنکه اینطایفه از مجاهدین اند و بیان علت فضل جهاد نفس که جهاد اکبر است بر دادن جان که
جهاد اصغر است **دویم** آنکه این گروه زوار ائمهٔ دین اند **سیم** آنکه این فرقه از مرابطین اند **چهارم**

در بیان فهرست این کتاب مستطاب بر سبیل اجمال

این تمنی و معاهده چنانچه خداوند در قرآن مجید ذکر فرموده **باب هفدهم** در شرح حال فقراء
و مساکین و بیان سؤال از خالق و حکم سؤال از مخلوق و اقسام آن از واجب و مستحب و حرام و مباح
و مکروه و مفاسد آن که سبب کراهت است و آن بیست و سه مفسده بزرگ است **باب هجدهم**
در شمّه از تکلیف مسئولین و آداب ایشان با سائل که آن چهل چیز است و بیان محلّ وجوب و استحباب و
حرام و مکروه و مباح از اجابت سؤال **باب نوزدهم** در ذکر بعضی از ازمنه و امکنه که امتیازی
دارند در انفاق کردن در آنها **باب اوّل** در ذکر اعانت و رعایت اهل هر ملّتی علمای دین و مروّجین
مذهب و آیین خود را و این مطلب بر ناظرین تواریخ و سیر گذشتگان و طریقهٔ اهل زمان در نهایت
وضوح و ظهور است چه پست ترین مذهب و باطل ترین آنها مذهب بت پرستان و عبادت
کنندگان چوب و سنگ و طلا و نقره است که حال از خطهٔ هند تا حد و چین دایر و شایع است
و احترام و توقیر و بذل مال آنها برا همه و علما خود فوق تقریر است و از برای اهل علم آنطائفه لباس
مخصوصی است برنگ زرد و چون کسی او را پوشید بقصد دخول در آن زمره و تحصیل مزخرفات آنها
فی الفور لوازم احترام را با او معمول میدارند حتی آنکه اگر پسر پوشید دفعةً پدر می ایستد و دیگر در مقابل
او نمی نشیند و اینجماعت را مکانهای معینه است بمنزلهٔ مدارس متصل به بلد و هر روز از آنجا یک نفر
داخل در بلد می شود و بر سرش صینی است که در آن ظرفهای متعدده است و از میان کوچها عبور میکند
بدون سؤال و تکدی و هر کس در خانه بحسب اندازهٔ خود غذائی مرغوب جهت اینها مهیا کرده و در در خانه
حاضر و بانتظار آن نشسته چون آن شخص را ببیند نزدیک او آید و در ظرفها بریزد و اگر غذای دو خانه
متفق شد در یک ظرف و گرنه در دیگری تا آنکه مقدار کفایت حاصل شود و مراجعت کند تا روز
دیگر و از اینجهت هرگز در همّ تحصیل غذا نیفتند و فارغ البال مشغول کار خود باشند و امّا مخارج آنها
بجهت بتها و تکیه ها و زوّار ملبس از اندازه حساب بیرون است چنانچه از تجّار و متردّدین شنیده میشود
و ایشانرا در هر سال موسمی است قریب به پانزده روز که مردگان خود حلوا میسازند و باید بدانشوران
و برهمنهای خود بخورانند و چون حلوا زیاد خورند آتش کم باعانت و وسیلهٔ پول هر چند لقمه باشد
بخورانند و گاه شد از برای یک لقمه هزار روپیه که قریب بدویست و پنجاه تومان است دهند و از
قوانین مرسومه برهما اینطائفه آنکه چون مال کسی زیاد شود بذل آنرا بر فقرا مایهٔ فخر و سبب عزت خود
دانند و بسیار دیده اند و چنین کرده اند که امروز فلان تاجر بیست با سرمایهٔ گزاف و باختیار خود
فردا داخل میشود در پست ترین اصناف و باین عمل بر طائفه و قبیلهٔ خود مباهات میکند و در انظار
معظّم و محترم میشود امّا نصاری و عیسویان که حال تمام دول فرنگ و جملهٔ از جاهای دیگر را فرو گرفته

بیان احترام ملل باطله علماء و مروجین مذهب خود را ۷

پس برادنی خبیری پوشیده نیست رفتار و کردار آنها با کشیشها و پادریها و پاپها و رهبانها و بکلیسا
و بانچه ترویج مذهب ایشان کند و با آنها که مردم را بسوی کیش ایشان بخوانند حتی آنکه در جمیع شهرهای
هند مخصوصا اشخاصی که در مذهب کاملند گذاشته اند که هر روز بر سر کوچه که معبر عام است می ایستند
و با آواز بلند مردم را بسوی کیش نصاری میخوانند و هر کس مایل بصحبت با اینها شود مضائقه نکنند و
با او بملایمت محاجه کنند و هیچ ناملائمی و آزاری متالم دیگران نشوند هر چند دشنام دهند و انکار
کنند و خیو بصورت اندازند باز در حال او تغییری نکنند و بهمین روش هر ساله جمعی از اوباش هر شهری
بدین نصاری در آیند و پاپ بزرگ که در کلیسای روما است و او را خلیفه خاص حضرت عیسی علیه السلم
میدانند چندان معظم و مکرم است که تا چندی قبل عزل و نصب تمام سلاطین فرنگستان با او بود
که هر کسرا خواست عزل کند معزول و هر کسرا برای سلطنت معین کرد منصوب بود و باید بآنجا رود و پاپ
بدست خود تاج بر سرش نهد و این یک شغل را سلطان فرانسه از او گرفت و باقی احترام و اعزازش
باقی است و عجائب این کلیسا که یکی از هفت بنای عجیب دنیا است بزعم ایشان و موقوفات
و خدام و رهبانان و رهبانات که در آنجا ساکنند و از جهة معاش بالمرة فارغ و آسوده اند زیاده
از آنست که در این مختصر بگنجد و تمام اینها از شعبه ترویج مذهب است و هم چنین است عملشان با بقیه
کلیساها که در روی زمین است و پیوسته توریت و انجیل و سائر کتب مقدسه خود را وقف کرده
بآنجاها میفرستند و اهل اسلام نباید فراموش کرده باشند آوردن ایشان آن کتب را ببلاد ایران
و دادن آنها را در اوائل امر مجانا بهر کسی بلکه وجهی هم بر آن می افزودند خصوصا رساله و ترغیب بمذهب
عیسوی و اگر کسی ردی بر اهل اسلام بنویسد غایت جهد را در اعزاز و ترویج آن کتاب بعمل می آورند
بنحویکه سائرین را رغبتی تمام پیدا شود در اینکار و عجب از همه حال ملاحده ملقب بنجوجیه که جامع خباثت
هر مذهب باطل است و حال در غایت کثرت و انتشارند در اطراف هندوستان و حدود شرق
و در دادن خمس و وجوهات برئیس مذهب خود چندان اهتمام دارند که بر جمیع فرائض و واجبات
ایشان مقدم است بلکه در هر اتفاق در مصرفی سهمی بجهة او معین میکنند و در ضیافات تزویج دختران و غیرآن
تا از طعام حاضر حصه بجهة او معین نکنند احدی دست باغذاء نمیزند و پس از تعیین آنرا در همان مجلس در
معرض بیع در آورده بقیمت گزاف میخرند و از این رشته هر ساله مبلغی خطیری باو میرسانند و در
بسیاری از بلاد پدر و مادر اولاد خود را نذر او کرده در بازار میفروشند و قیمت آنرا برای او میفرستند
و نظیر اینطائفه طائفه ضاله و زنادقه بابیه اند که در پی پامالی دین اصلی مذهب و خبث طریقت یکسان اند
هر جا متاعی مرغوب و چیزی محبوب قابل نقل بدست آید اوباش اتباع اینطائفه بکد یمین و عرق جبین

اعانت و رعایت ملل باطله علماء مذهب خود را

به مخاطره جان بقدر امکان بر وسائی دین شان میرسانند بلکه خود را مالک مال و مختار باهل و عیال خود نمیدانند و اما جماعت اهل سنت و معرضین از خانواده رسالت پس بر هر ناقدی هویداست جد و جهد سلاطین و متولین آنها در ترویج علماء و طلاب و کتب مصنفات و اخبار مجعوله و احادیث موضوعه که در آن تزئین دین و تشیید آئین ایشانست و در شهرهای معروفه خصوص مقر سلطنت و حرمین بلکه در اکثر شهرهای بزرگ کتابخانهای معتبر ساخته و از هر صنف کتاب وقف کرده در آنجا گذاشته اند و محصلین را از تفتیش و تفحص آن مستغنی داشته و بجهت آحاد طلاب وظائف و مقرری بقدر حاجت معین کرده و در هر ماه بدون زحمت و دوندگی بایشان میرسانند و در احترام حرمین شریفین مکه و مدینه و مجاورین آن دو بقعه مطهره نهایت اهتمام را دارند و از برای جمیع طبقات اهل علم آنجا بلکه مؤذن و معلم اطفال و سائر منتسبین بامور دین و خدمت شعائر مسلمین وظیفه و مستمری معین که هر ساله با امین سلطان برای ایشان حمل میشود ولی زحمت و منت و کم کردن حق سعی تسلیم ایشان میکنند و موقوفات و صلات و نذورات از نقد و جنس که از اطراف خصوص مصر بآنجا حمل میشود زیاده از تحریر است و در مسجد ازهر که در مصر است خود مشاهده کردم طلاب زیاد که از قرار نقل بعضی چند هزار میشوند و همه صاحب وظیفه و مقرری و امر این طائفه در اسلامبول اضعاف اینهاست بهمه جهت و شیخ الاسلام آنجا در نهایت جلالت و شان و در احترام و ملاحظه قدر و مقام در درجه صدر اعظم ایشانست و در سنه گذشته که جهال دولت عثمانیه سلطان عبدالعزیز را عزل کردند تا از او استفتا نکردند و او حکم بانعزال نکرد اقدام نکردند و صورت استفتا و جواب آنرا دیدم و بهتر از اسلامبول در مراعات حال طلاب علم و اهتمام در ترقی و آسودگی مشتغلین ولایت بخاراست چنانچه متواتر از تجار مترددین بآنجا شنیده شده و آنقدر از کثرت مدارس و طلاب آنجا و مواظبت امیر بخارا در امور آنها و رفتن خود شخص بمدارس و تفقد از حال ایشان و امتحان نمودن از مقام تحصیل ایشان و رسانیدن ماهانه آنها نقل کرده اند که انسان متعجب میشود و داعی بر شرح آنها نیست چه مقصود آگاه کردن فرقه ناجیه اثنا عشریه کثرهم الله است بر مواظبت و مراقبت ملل باطله و مذاهب فاسده در حفظ و حراست و تزئین طریقه و مذهب خویش و اعانت و حمایت و ترقی دادن مروجین و روسای خود را بقدر امکان بمال و زبان و جوارح و هر کس طالب تفصیل باشد راه آن در غایت آسانی است چه در این ازمنه که امر کتب مطبوعه دایر و شایع و تردد ببلاد بعیده و دول خارجه بسیار و رسیدن اخبار از هر جا بتوسط روزنامه ها متصل اطلاع بر این قسم مطالب سهل و آسانست و از برای تنبیه و برخواستن غیرت دین و تعصب ملت در آنچه گفتیم کفایت است آنرا که در دل ذره از درد دین باشد بلکه اگر کسی بتواریخ و سیر رجوع نماید و در رفتار شجره خبیثه بنی امیه و بنی عباس نظر کند که تا چه حد سعی

وکوشش میداشتند و مصارف کلّی میکردند در ترویج مذهب و مدح مبغوضین خداوند منتجب ماند ۲
باب دویم در ذکر اختلال ملّت بیضا و خرابی شریعت غرّا و اشراف حملهٔ آن بانهدام و نزدیک
شدن اساس الاسلام و قواعد دین مبین بانهدام و برگشتن اسلام بحال غربت اوّل چنانچه حضرت ختمی
مآب صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده‌اند که بدأ الاسلام غریبا و سیعود غریبا اسلام در اوّل امر
غریب بود و زود است که بهمان حالت برگردد پوشیده نماند که پس از ارتحال آنجناب بعالم بقا و
برداشتن نظر ظاهری از اهل دنیا اگرچه منافقان امّت بانواع مکر و خدیعت آتش مخالفت افروختند
و خانهٔ رسالت و امامت را سوختند و برد خلافت را از دوش اهل آن ربودند و بر سریر خلافت
غنودند و خلق را در تیه گمراهی و ضلالت انداختند و لوای امارت و سلطنت افراختند ولیکن کثرت
بدی رفتار و گفتار و قلّت علم باحکام و آثار و شیوع اقسام منکرات و انواع بدعت و بروز قصد
تخریب شریعت و ارادهٔ سلطنت و ریاست که از آن قوم روز بروز ظاهر و هویدا می‌شد خود
وافی و کافی بود در بی وثوقی ارباب دیانت بدعاوی کاذبه و آراء فاسدهٔ آنجماعت و زوال اعتقاد
برگشتن ایمان آن قوم از دلها چه رسد بتوهّم صحّت ریاست و خلافت آنها و چگونه ممکن بود جمع شدن
اقرار بنبوّت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و صدق کتاب خداوند با اعتقاد بحسن کردار
جماعتیکه هرگز کاری از ایشان سر نمیزند که توان آنرا بظاهر کتاب و سنّت مطابق نمود و اگر باین حال
مانده بود کم کم اباطیل و بدع ایشان از میان رفته رخسار حق بی آلودگی بغبار اغیار در میان خلایق پیدا
و آشکار میشد امّا چه سود که ارباب تالیف و صاحبان تصنیف خلق را بصرافت طبع اصلی خود باقی
نگذاشتند و باعانت قلم و استمداد اخبار موضوعه و آثار مجعوله و شبهات شیطانیه و تدلیسات
ابلیسیّه که مبدع و مؤسّس آن دجّال المؤمنین معویة بن ابی سفیان بود راه نجات را بستند و از برای
کردارهای زشت و گفتارهای منکره تا توانستند راه صحیح پیدا کردند و چون از آن عاجز شدند دست به
انکار زدند و بتمسّک بظواهر بعضی از سنن شرع و آداب صوریه خود را در لباس متمسّکین باصل دین در آوردند
و آراء و اقوال و احادیث خود را جلوه دادند و بقوّت و قهر سلاطین و انعام و جوائز امراء و ظالمین امر
تصنیف دائر و شایع و بازار شبهات و ایراد بر یکدیگر که منشاء آن تحاسد و تباغض و تنافس در تقرّب
بخلفاء و جلفاء و حبّ جاه در قلوب ابناء دنیا بود در رواج گرفت تا آنکه آراء مختلفه و مذاهب متشتّته
در انتشار و کثرت بجائی رسید که ظاهر شد صدق کلام الهی که میفرماید فتقطّعوا امرهم بینهم
زبرا کل حزب بما لدیهم فرحون چه سبب کلّی تشتّت دین اسلام و تفرّق شریعت سیّد الانام
صلی الله علیه و آله و سلم زیادی زبر و تصانیف و تزیین کلمات [illegible] و تمویه آراء سخیفه باستمداد قلم پاره

بیان انهدام دین مبین و برگشتن اسلام بحال اوّل غربت خود

از سخنان حق شده چنانچه بر متدبر سیر اسلاف و طریقهٔ خلف پوشیده نیست و کار تألیف بجای
رسید که از برای عذر افعال شنیعهٔ بنی امیّه و حرکات قبیحهٔ بنی عباس کتابها تصنیف شد
چه رسد بمقدّمین بر ایشان بلکه از برای مفاخرهٔ بنی امیّه بر بنی هاشم کتاب نوشتند و عاتکه
دختر یزید را بجهت آنکه پدرش یزید و جدش معویه و شوهرش عبد الملک و پدر شوهرش مروان و
پسرش ولید خلیفه بودند در مقابلهٔ فاطمهٔ زهرا دختر محمّد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلّم در مقام مفاخرت
شمرده اند و از این روش پی توان برد که بزور قلم چه حقها را پوشانیدند و چه باطلها را رواج دادند و بالجمله
فرق دین مبین حسب وعدهٔ حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله بهفتاد و سه رسید چنانچه از جناب
اهل اسلام روایت نمودند که فرمود زود است متفرّق شوند امّت من بر هفتاد و سه فرقه و یکی از آنها
ناجی و رستگار و تتمّه مخلّد در نار و شاید در این عدد ملاحظهٔ اصول فرق و اساس شعبها شده و گرنه در
هر طائفه و مذهب چندان طریقه و ملل جداگانه پیدا شده که ضبط و احصاء آن در قوّه کسی نباشد و
همه بر یکدیگر طعن زنند و لعن کنند و جمله بکفر غیر خود فتوی دهند و بر یکدیگر ردّ نویسند و شاید
بخیال اظهار کردن باطل او دست از قواعد و آئین خود کشند و از افترا بستن دروغ بر دیگری و نسبت
دادن بانچه در او نیست از آنچه خلاف او ضروری است پروا نکنند و قلّت و کثرت هر فرقه در هر
قرنی و ضعف و قوّت هر طائفه از روی مجانبت سیره و آئین طریقهٔ مخالف آن و تحفّظ از مداخلهٔ
قواعد دیگران در نظم امور معاد و معاش ایشان و محافظت بر سنّت و آداب مواظبت بر قواعد محقّقه
یا مخترعهٔ خود است و اینده معیّن مبیّن و دو باردی دین هر فرقه از فرق مسلمین در فرقهٔ ناجیهٔ اثنا عشریه
که یکی از آن هفتاد و سه است و هیچ فرقهٔ غیر او را نتوان حکم بنجات او کرد چه حکم بنجات هر فرقهٔ غیر از طائفهٔ
اثنا عشریه مستلزم نجات تمام یا بیشتر آن فرقها است بسبب اشتراک آنها در اغلب اصول مذهب
کر ... ت و عدم نجات بسته بصحّت و فساد است و این با صدق کلام نبوی نسازد و مشارکت
... در اصول مذهب و انفراد اثنا عشریه در بین مسلمین در کتب امامت مشروح شده با ادلّهٔ واضحه و
براهین ساطعه بر بطلان آن فرق و نجات این جماعت در این اعصار در غایت ضعف و پستی و قلّت
و سستی است بسبب امور چند که عمدهٔ آن کثرت تردد و آمد و شد کفار است ببلاد مقدّسهٔ ایران که حال
مرکز ایمان و بیضهٔ حقیقت اسلام است و شدّت مراوده و تحبّب مسلمین با ایشان و فرو گرفتن امتعه و
اقمشه و آلات اثاث البیت و مشروبات و مأکولات اهل کفر و شرک هر شهر و دهکده را و تزیین و ترغیب
مترفین خوشگذرانها و جماعت بیعار و ننگ که از بی قیدی بمذهب و بی اعتنائی بدین هرگز بفکر
صدق آن و حقیّت معاد نیفتاده اند و از برای اوقات عمر خود ساعتی از برای این کار نگذاشته اند قوانین

بیان آنکه بغض کفار و ملحدین از ارکان دین است

و آئین و رسوم کفره و ملحدین را تا آنکه نماند چیزی از ضروریات زندگی و اسباب راحت بدن و
آسودگی جز آنکه از آنها در آن نشانهٔ و اسمی و یادگاری و رسمی است بلکه لباس و گفتار و هیئت بدن و طرز
کردار مشابه مشرکین و از قواعد و رسوم آنها گرفته شده و نتایج این کار و آثار این رفتار مفاسدیست و مضار
بیشمار که در دین احمد مختار صلی الله علیه و آله پیدا شده و زیاد خواهد شد بناچار و باشارهٔ بعضی از آنها اکتفا
می شود **اول** آنکه بغض قلبی کفار و ملحدین که از ارکان دین و اجزاء ایمانست از دل برده و محبت و دوستی
آنها را که در منافضت با دوستی خداوند و اولیائش چون آب و آتش است آورده بلکه مراوده و آمیزش
با آنها مایهٔ افتخار و سبب مباهات شده و حال آنکه خداوند میفرماید **لا تجد قوما یؤمنون بالله
والیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم
او عشیرتهم** نمییابی قومی را که ایمان آورند بخداوند و روز بازپسین دوست دارند کسی را که دشمنی
و مخالفت کند خدا و رسول را هر چند آنها پدران یا پسران یا برادران یا عشیرهٔ او باشند چه رسد به بیگانه
پس دوستی ایشان را خللی از ایمان نباشد و ایضا میفرماید **یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و
عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة وقد کفروا بما جاءکم من الحق** ای کسانیکه ایمان
آورده اید نگیرید دشمن من و دشمن خود را دوستان و متولی امور خود ملاقات میکنید ایشان را یا می اندازید
بسوی ایشان دوستی را و حال آنکه کافر شده اند بآنچه رسیده از حق چگونه دوستی میکنید با آنکه
حق شما را منکر شده و از این قسم آیات بسیار است **و در** من لا یحضره الفقیه از جناب صادق
علیه السلام روایت کرده که خداوند وحی فرستاد بسوی پیغمبری از پیغمبران خود که بگو بمؤمنین
نپوشند لباس اعدای مرا و نخورند غذای اعدای مرا و نروند براههای اعدای من پس می شوید از
دشمنان من چنانچه ایشان دشمنان منند **و در کتاب** جعفریات بهمین مضمون از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده و در آخر آن فرموده و متشکل نشوند بشکلهای اعدای.
من **و در** امالی صدوق مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود کسیکه دوست دارد
کافر را دشمن داشته خداوند را و کسیکه دشمن شود کافر را دوست داشته خدا را آنگاه فرمود دوست
دشمن خدا دشمن خداست **و در** صفات الشیعه از جناب رضا علیه السلام روایت کرده که
فرمود بدرستیکه از کسانیکه بخود بستند محبت ما اهل بیت را کسانی اند که فتنهٔ ایشان سخت تر است
بر شیعیان ما از دجال راوی گفت بچه سبب فرمود بدوست داشتن دشمنان ما و دشمن داشتن
دوستان ما زیرا که چون چنین شود مختلط می شود حق بباطل و مشتبه می شود پس شناخته نمی شود
مؤمن از منافق **و نیز** آنجناب دربارهٔ اهل جبر و تشبیه و غلات فرمود چنانچه **در خصال**

افعالیکه باعث است بغض علماء و صلحا را

مرویست که هرکس دوست دارد ایشانرا دشمن داشته مارا وکسیکه دشمن دارد ایشانرا دوست داشته
مارا وکسیکه مواصلت کند ایشانرا بریده است با ما وکسیکه بریده از ایشان مواصلت کرده با ما وکسیکه
بیازارد ایشانرا اینکی کرده است با ما وکسیکه نیکی کند ایشانرا آزرده است مارا وکسیکه اکرام کند
ایشانرا اهانت کرده مارا وکسی که اهانت کرده ایشانرا اکرام نموده مارا وکسیکه رد کند ایشانرا پذیرفته
از ما وکسیکه بپذیرد از ایشان رد نموده مارا وکسیکه احسان کند ایشانرا بدی نموده با ما وکسیکه بدی
کند با ایشان احسان نموده با ما وکسیکه تصدیق کند ایشانرا مارا تکذیب نموده وکسی که تکذیب کند
ایشانرا تصدیق کرده مارا وکسیکه عطیه دهد ایشانرا محروم کرده مارا وکسیکه محروم کرده ایشانرا عطیه
داده مارا ای پسر خالد هرکه از شیعیان ما است نگیرد از ایشان دوستی و ناصری و چون حال این قسم
کفره چنین باشد حال سایر کفار اگر بدتر نباشد کمتر نخواهد بود **دوم** آنکه در دل بغض دین و
طریقهٔ مسلمین و عداوت متدینین و علما و صالحین که متادب اند بآداب شریعت مستقر اند
بقلب و زبان معاشرت و مشابهت با آنجماعت را کم کم ثابت و برقرار شود چه هرکس بحسب
فطرت متنفر است از مخالف طریقه و منکر رسوم خویش که آنها را از روی محبت و خیال التذاذ و
منفعت اختیار کرده خصوص اگر آن مخالف ناهی و رادع باشد بقدر امکان او را از پیروی آن طریقه
و شیوع و بروز این مفسده بمقامی رسیده که نزدیک شد معامله کنند با اهل علم و ارباب دین معامله
با یهود و مشرکین که از دیدنش قلب منضجر و صورت عبوس شده و آنرا که تمکن رساندن اذیتی است با و
در صدد آن بر آمده بلکه از دیدن صاحب عمامه که وجودش منغص عیش و مانع لهو و طرب است تنفر
پیش و انضجار و استهزاء و سخریه و اشاره بچشم و دست بنحو استخفاف زیاده از دیگران بلکه حکایت
حرکات و سکنات اهل علم را در اوقات تحصیل و عبادت از اسباب مضحکهٔ مجالس لهو و زینت محافل
طرب خود کرده اند و گاهی در لباس شعر و مضامین نظم در آورند همان کارها که کفار هنگام دیدن
مؤمنین میکردند از استهزا بزبان و اشاره بابرو و چشم و استحقار و استخفاف بمقداریکه خداوند در
مواضع متعدده حکایت فرموده و وعدهٔ عذاب دنیا و آخرت بآن داده بهمان روش فساق و فجار
با آنجماعت در این اعصار چنین کنند و این بغض و منافرت با لزوم تعظیم و احترام ایشان چنانچه بباید
نهایت مناقضت و کمال مباینت دارد و هرگز با یکدیگر جمع نشود و در اخبار بسیار دائرهٔ ایمانرا
منحصر فرموده اند بحب فی الله و بغض فی الله و فرموده اند ایمان نیست مگر حب و بغض حب خداوند و آنچه را
پسندیده و دوست دارد و بغض اعدای خداوند و آنچه را دوست دارند **و در نهج البلاغه**
مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند اگر نبود در ما مگر دوست داشتن ما آنچه را خداوند

دشمن دارد و تعظیم کردن ما آنچه را که خدا حقیر کرده هر آینه کفایت میکرد ما را در مخالفت با خدا وارد
گردانیدن از امر او سیّم آنکه مخارج و مصارف اجتماعات خارج از اندازه و زیاده از مدخل
و شأن متعارف شده و بر آلات فضول معاش و اسباب لهو و زینت و انواع جامهای
نفیسه و مأکولات خبیثه و مشروبات نجسه چندان افزوده شده که تمام محصول حلال و حرام
و زحمات لیالی و ایام از برای تحصیل اندکی از آنها وفا نکند قیمت صورتهای منقوشه کفار که بعضی
از زینتهای یکی از حجره های شخصی از مترفین شده به چند هزار تومان برسد چنانچه مسموع و محقق
شده مخارج سائر زینتها را طاقها که جزئیست از سائر لوازم تعیش چه خواهد بود و این اعمال و سیر
در امر زندگی علاوه بر آنکه پارهٔ از آنها تبذیر است که خداوند صاحب آنرا برادر شیطان شمرده ان
المبذّرین کانوا اخوان الشّیاطین وکان الشّیطان لربّه کفورا و پارهٔ اسراف
از کبائر است بنص کلام جبّار و انّ المسرفین هم اصحاب النّار و سبب احتیاج دائم و
برانگیختن انسانست بر کسب حرام و ظلم انام چه محصول حلال با ملاحظهٔ تکالیف البته که در صرف آنها
است هرگز باین پایه و مقدار نرسد چنانچه خواهد آمد که ده هزار درهم یا بیست هزار درهم هرگز از
حلال جمع نشود و بمقدار وافی عشری از معشار آن مخارج نیست مانع است صاحبش را از تشیید بانی
دین و اعانت علماء و مشتغلین و ترویج شرایع و تعظیم شعائر مسلمین است چه بسیاری از صاحبان
ثروت مال و ارباب الوف از عقار و منال دیده می شود مقروض و پریشان و بجهت مخارج یومیه
محتاج باین و آن علاوه بر آن استیصال انفاق در راه خدا ضد بعد مال دانسته نه اسباب ترقی و نمو
و حفظ آن چنانچه مشروح خواهد شد دیگر چه جای توقع اعانت است و بر صاحب انصاف و بصیرت
پوشیده نیست که تحصیل علم دین بنحو کمال و تمام و تهذیب شرایع اسلام و دفع شبهات از السنهٔ
انام بی استغراق وقت و اجتماع فکر در آن و مساعدت اسباب بخصوص اقسام کتاب و اصناف
مصنفات در هر باب میسر نباشد پس در بدایت امر طالب علم را احراز دو شرط لازم اوّل اعراض
از کسب معاش و فراغت از شواغل و عوائق لوازم زندگی دوّم با وجود احتیاج باجتماع مقدار
کفایت گذران روز و شب و سائر اسباب لازمه و پس از اعراض با عجز اغنیا بجهت مفسده مذکوره
در اصلاح این شرط که عمده و اصل   و از تکالیف عینیهٔ ایشانست ناچار بازار علم کساد
امر شرع مختل و اساس دین منهدم چنانچه مشاهده و محسوس است که اوّلا طالب علم بالنّسبة
باحتیاج بلاد اسلام بوجود ایشان در هر مجمع و مکان اندک و غیر وافی چه بعد از نداشتن مقدار
کفایت با کفیل رساندن آن اقدام در این کار غیر مقدور خصوص از آنانکه پایهٔ ایمانشان بمقام عالی

نرسانده چنانچه مفروض سخن است زیرا که غرض بیان حال عامه وتکالیف ظاهره است وثانیاً
برخی که بامید اعانت ودخل شد ناگاه مأیوس یا بمدد معاشی از ملک وعقار داشت واز جور حکام وستم ظلام
بغصب رفت یا از کثرت خوارج وزیادتی وثقل عوارض دیوان از دست داد یا از آبادی ونفع افتاد
وهنوز بمقام عالی از درجات علم نرسیده ناچار بجهة بپا داشتن مراسم زندگی وملاحظه شان
واعتبار متمسک باسباب مختلفه شده بعضی بعمل نیابت صوم وصلوة که مزد سال آن از ناچاری
بپانزده قران رسیده ومتعارف آن بیست وپنج قران الی چهار تومان واگر کسی هر روزه روزه
بگیرد وروزی ده روز نماز کند بلوازم تعیش شخص خود نرسد چه رسد بعیال واطفال وحال آنکه
این رشته نیز برای ایشان همیشه میسر نیست بعضی بمعلمی اطفال برخی بمنصب ملاباشی که یکی از
مناصب ظلمه است وپاره بخیال گرفتن مستمری ووظیفه خود را ذلیل فجرهٔ لئام ومحتاج بهر در وابواب
فسقهٔ انام وتملق از ناکسان وتحمل ناملایم ودیدن منکرات ومعاونت بر ظلم کرده پس از صرف وهتک
پارهٔ از عرض وناموس واعتبار ومال ودین وعمر غالباً مأیوس ومطرود ومنکوس وبر فرض قبول استقرار
غالباً بی اعتبار ووصول بآن بغایت دشوار یا حواله بماخوذ از گمرک وداروغه بازار واشباه آن
از حرام که بمحیط العلم پاک نشود وبعضی که فی الجمله رعایتی از قدر علم کرده وآنمقدار اندک از علم
مانع شد ایشانرا از چنگ زدن بدامان ستمکاران یا در نخست از ایشان مأیوس بخیال خام رسید
بوجوه بریه از خمس وزکوة ومظالم وکفارات در درخانه تجار وارباب عقار معتکف ومقیم گاهی
بهزار منت بعضی از ایشان از پست ترین مال خود مقدار قلیلی که وافی بعشر مخارج سائل که سیادت و
دیانت وخطوط علما ثلث را بشفاعت آورده میدهد وگمان دارد در قیامت بر شافع روز جزا
خاتم رسل صلی الله علیه وآله حقی عظیم دارد که اولاد روحانی وجسمانی او را از مهالک عظیمه
نجات داده وبعضی بخیال روضه خوانی وذکر فضائل ونشر مسائل بلا اتقان مبادی وماخذ صحیح
وفهم مستقیم واطلاع کامل وقوت تمیز زشت از زیبا ببلاد وقری پراکنده شده بمناهی قلیل از
آثار ائمه هدی علیهم السلام واکاذیب بی شمار وایمان ضعیف مستعار مشغول تجارت وخریدن
دنیا بآخرت وبعضی بجهت تسخیر عوام از مردان وزنان کالانعام پارهٔ از اذکار واوراد وختوم و
مناتر وطلسمات بدست آورده بازاری با رواج ودکانی مرغوب وبارونق در گوشها و
خلوات باز کرده باقی مانده قلیلی که شوق تحصیل ونور علم مانع ایشانست از انس بغیر آن وارسته از
طرق معاش وابواب خیر واعانت خصوص با ابتلا ببلاد غربت واله وسرگردان واکثر ایشان
در این اعصار که حسب تقدیر حضرت احدیت مرکز علم بملاحظه جمیع اسباب ومصاحبت توفیق

دشمن دارو و تعظیم کردن ما انچه را که خدا حقیر کرده مهر آشته کفایت میکرد ما را در مخالفت ما خدا را ورد
کردانیدن از امر او **سیم** آنکه مخارج و مصارف اینجماعت خارج از اندازه و زیاده از مدخل
و شان متعارف شده و بر آلات فضول معاش و اسباب لهو و زینت و انواع جامهای
نفیسه و ماکولات خبیثه و مشروبات نجسه چندان فزوده شده که تمام محصول حلال و حرام
و زحمات لیالی و ایام از برای تحصیل اندکی از انها وفا نکند قیمت صورتهای منقوشه کفار که بعضی
از بستهای یکی از تحجیرهای شخصی از مترفین شده بچند هزار تومان برسد چنانچه مسموع و محقق
شده مخارج سائر بستها واطاقها که جزئیست از سایر لوازم تعیش چه خواهد بود واین اعمال و سیر
در امر زندگی علاوه بر آنکه پارهٔ از آنها تبذیر است که خداوند صاحب آنرا برادر شیطان شمرده ان
المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الشیطان لربه کفورا و پارهٔ اسراف
از کبائر است بنص کلام جبار وان المسرفین هم اصحاب النار و سبب احتیاج دائم و
برانگیختن انسانست بر کسب حرام و ظلم انام چه محصول حلال با ملاحظه تکالیف البته که در صرف آنها
است هرگز باین پایه و مقدار نرسد چنانچه خواهد آمد که ده هزار درهم یا بیست هزار درهم هرگز از
حلال جمع نشود و همقدار وافی عشری از معشار آن مخارج نیست مانع است صاحبش را از تشیید مبانی
دین و اعانت علماء و مشتغلین و ترویج شرایع و تعظیم شعائر مسلمین است چه بسیاری از صاحبان
ثروت مال و ارباب الوف ز عقار و منال دیده می شود مقروض و پریشان و بجهت مخارج یومیه
محتاج باین و آن علاوه بر آن استیصال انفاق در راه خدا ضد مال دانسته نه اسباب ترقی و نمو
و حفظ آن چنانچه مشروح خواهد شد دیگر چه جای توقع اعانت است و بر صاحب انصاف و بصیرت
پوشیده نیست که تحصیل علم دین بنحو کمال و تمام و تهذیب شرایع اسلام و دفع شبهات اهل
انام بی استغراق وقت و اجتماع فکر در آن و مساعدت اسباب خصوص اقسام کتاب و اصناف
مصنفات در هر باب میسر نباشد پس در بدایت امر طالب علم را احراز دو شرط لازم **اول** اعراض
از کسب معاش و فراغت از شواغل و عوائق لوازم زندگی **دویم** وجود محتاج با جتماع مقدار
کفایت گذران روز و شب و سائر اسباب لازمه و پس از اعراض با نجر اغنیا بجهت مفسدهٔ مذکوره
در اصلاح این شرط که عمده و اصل   و از تکالیف عینیهٔ ایشانست ناچار بازار علم کساد
امر شرع مختل و اساس دین منهدم چنانچه مشاهده و محسوس است که **اوّلا** طالب علم بالنسبة
باحتیاج بلاد اسلام بوجود ایشان در هر مجمع و مکان اندک و غیر وافی چه بعد از نداشتن مقدار
کفایت با کفیل رساندن آن اقدام و در اینکار غیر مقدور خصوص از آنانکه پایهٔ ایمانشان بمقام عالی

نرسانده چنانچه مفروض سخن است زیراکه غرض بیان حال عامه و تکالیف ظاهره است وثانیاً
برخی که بامید اعانت داخل شد آنگاه مأیوس یا بدو معاشی از ملک و عقار داشت و از جور حکام و ستم ظلام
بغصب رفت یا از کثرت خوارج و زیادتی و نقل عوارض دیوان از دست داد یا از آبادی و نفع افتاد
و هنوز بمقام عالی از درجات علم نرسیده ناچار بجهة بپا داشتن مراسم زندگی و ملاحظه شان
و اعتبار متمسک باسباب مختلفه شده بعضی بعمل نیابت صوم و صلوة که مزد سال آن از ناچاری
بپانزده قران رسیده و متعارف آن بیست و پنج قران الی چهار تومان و اگر کسی هر روزه روزه
بگیرد و هر روزی ده روز نماز کند بلوازم تعیش شخصی خود نرسد چه رسد بعیال و اطفال و حال آنکه
این رشته نیز برای ایشان همیشه میسر نیست بعضی بتعلیم اطفال برخی بمنصب ملاباشی که یکی از
مناصب ظلمیه است و پاره بخیال گرفتن مستمری و وظیفه خود را ذلیل فقراء اللئام و محتاج بذل ابواب
فسقه انام و تملق از ناکسان و تحمل ناملایم و دیدن منکرات و معاونت بر ظلم کرده پس از صرف و هتک
پاره از عرض و ناموس و اعتبار یا دین و عمر غالباً مأیوس و مطرود و منکوس و بر فرض قبول استقرار
غالباً بی اعتبار و وصول بآن بغایت دشوار یا حواله بمأخوذ از گمرک و داروغه بازار و اشباه آن
از حرام که بمحیط اعظم پاک نشود و بعضی که فی الجمله رعایتی از قدر علم کرده و آنمقدار اندک از علم
مانع شد ایشانرا از چنگ زدن بدامان ستمکاران یا در تخت از ایشان مأیوس بخیال جامع رشته
بوجوه بریه از خمس و زکوة و مظالم و کفارات در در خانه تجار و ارباب عقار معتکف و مقیم گاهی
بهزار منت بعضی از اقصا از پست ترین مال خود مقدار قلیلی که وافی بعشر مخارج سائل که سیادت و
دیانت و خطوط علماء ملت را بشفاعت آورده میدهد و گاه ندارد و در قیامت بر شافع روز جزا
خاتم رسل صلی الله علیه و آله حق عظیم دارد که اولاد روحانی و جسمانی او را از مهالک عظیمه
نجات داده و بعضی بخیال روضه خوانی و ذکر فضائل و نشر مسائل بلااتقان مبادی و مأخذ صحیح
و فهم مستقیم و اطلاع کامل و قوت تمیز زشت از زیبا ببلاد و قری پراکنده شده بمتاعی قلیل از
آثار ائمه هدی علیهم السلام و اکاذیب بی شمار و ایمان ضعیف مستعار مشغول تجارت و خریدن
دنیا بآخرت و بعضی بجهت تسخیر عوام از مردان و زنان کالانعام پاره از اذکار و اوراد و ختوم و
مناتر و طلسمات بدست آورده بازاری با رواج و دکانی مرغوب و با رونق در گوشها و
خلوات باز کرده باقی ماند قلیلی که شوق تحصیل و نور علم مانع ایشانست از نیل بغیر آن و از بستن
طرق معاش و ابواب خیر و اعانت خصوص با ابتلا ببلاد غربت واله و سرگردان و اکثر ایشان
در این اعصار که حسب تقدیر حضرت احدیت مرکز علم بملاحظه جمیع اسباب و مصاحبت توفیق

و ظهور برکت و ترقی در عتبات عالیات قرار گرفته و لهذا اغلب علمای کاملین و فقهای
راسخین که در اطراف بلاد ایمان منتشر و متفرق اند تمام ایام اشتغال یا اغلب آنرا در این بقاع
مطهره بسر برده و در جوار ائمه اطهار علیهم السلام امانت نیابت و مقام ریاست بایشان
سپرده شده مجتمع شده و بمرارت فقر و پریشانی و تلخی عیش و زندگانی مبتلا و بدرد غربت
و جور خلاف ملت گرفتار چه بسیار سادات ذی شان که آسمان از نور شان روشن شب
از بی روشنائی چراغ مهموم و از فیض مطالعه و نوشتن محروم و از سوزش گرسنگی در پیچ
و تاب و از آه و ناله اطفال خورد کباب و ممنوع از لذت خواب نه در وقت حدت گرما قدرت
بر میوه و آبی و توانائی تعیش در بام و سردابی و نه در زمان شدت سرما قوت لباس نافعی و کثرت
اسباب و مکان واقعی و با علمای اعلام و فقهای ذوی الاحترام که راه نمایان دین و خلفای
خاتم النبیین اند روزها پس از فراغت از تعلیم و تعلم در گوشهای صحن مقدس بجهت تحصیل قرص نان
متحیر و از اندیشه مطالبه دیان متفکر چه بسیار اصناف ماکول و مشروب و انواع فواکه فصول بیاید
و برود که حظ شان از آنها جز دیدن نه و چه شبها و روزها بگذرد بر آنها که سهم شان از قوت غیر
از مقدار نمردن نیست چه دلها که از حسرت نداشتن کتاب سوخته و کباب و چه چشمها که از
تصور عجز از اکتساب شبها بیدار و پر آب سالکان راه خدا که پناه بقبور ائمه علیهم السلام آورده اند
در اوقات زیارات مخصوصه از ظلم اعدا در میان خار و خاشاک پنهان و واقفان اسرار
الهیه که از برکت وجود شان مور صحرا و ماهی دریا روزی خورانند اذل طوائف انسان تاجران
دین که بر تارک شان افسر هدایت گذاشتند از کثرت کهنگی جامه و قذارت لباس بهانه
بی پود استغنا و تعفف کنند و پیشوایان دین که از قلوب شان زنگ جهالت را برداشتند
نه آنقدر در انظار خار که ایشانرا بقدر فاجر با ثروت و تاجر بی ملتی اعتنا کنند هر یک از وطن
اصلی خود بمراحل دور و باندازه قوت لایموت شاکر و مسرور نه اهل بلد و فقرا در صدد تکفل
این عجزه باشند و نه زوار متمول در فکر رعایت امثال اینها چه اگر گاهی از ارباب دیوان و اعوان
سلطان و تجار با ثروت و شان بزیارت آیند و در مقام بذل مال و اصلاح حال مجاورین
افتند از ندانستن رسوم انفاق و شرائط آن با فساد نیت و حرمت مال شان چندان عیار و
اشرار بلباس اخیار بمیان در آمده و واسطه رساندن شوند که حبه و دیناری بمحل محبوب خداوند
نرسد و بالجمله شرع نبوی و دین احمدی از نصرت این جماعت بملاحظه این موانع مایوس و
خائب و ثالثاً شرذمه قلیلی اگر چه بمساعدت اسباب و مرافقت توفیق و موافقت

همت

همت باری بمنزل رسانده از تحصیل واکتساب فارغ ولوای ترویج ونشر دین را در اطراف
واکناف بلاد افراختند وایتام آل محمد علیهم السلام را سرپرستی ودلهای مرده را زنده ساختند لیکن
چه سود که از کثرت جور متغلبین وتعدی اراذل وطغام ونشر قوانین کفره ومشرکین وعدم قدرت
علما بر کفالت امور مشتغلین ودفع ظلم از محصلین که بتوسط آنها شرایع منتشر واحکام خداوند در میان
خلایق دایر شود ورواج گیرد بلکه رسیدن ناملائمات از ضرب وعرضی بنفوس مقدسه ایشان از
جانب اشرار برکت وانتفاع بوجود این چراغان راه هدایت از میان خلق برداشته شده بعضی
در زاویه خمول محتجب وخموش وبعضی بسعایت مفسدین ممنوع ومحبوس وبعضی از مستقر وطن
خود آواره ومطرود وبعضی از شکستن شیشه صبر وتحمل هجرت ببلاد غربت کرده بعلم وایمان خود
مانوس وقلیلی که قوت هجرت ندارند یا ضرر رفتن را پیش از توقف دانند غالب ایام در
مجادله ومخاصمه با حکام ودفع تعدی از انام پس باقی نماند از برای نصرت دین ورسانیدن
احکام وآداب شریعت سید المرسلین وتعظیم شعائر وتعلیم علوم حقه یاوری ومعینی وحافظ و
امینی آنانکه مقام تکمیل نفس وتهذیب قلب را بجائی رسانند که ابواب علوم غیبیه بر
قلب شان باز وقابل گرفتن اسرار وتحمل راز شدند بالهامات وسائر طرق انکشافات فائز
ودو قفل اند بر لب قفل خموشی زدند وخود را در لباس نادان نمانند دست خلایق از فیض ایشان
خالی وبضلالت وجهالت خود باقی پس منکشف شد که نتیجه این دو رکن اعظم فساد دین ودو
باب بزرگ اغوای شیاطین که یکی تزئین ورواج قواعد وآداب کفرست در ملت اسلام ودیگری
تقویت نکردن دین باعانت علما وحمله کتاب وسنت وانهدام اساس اسلام واختلال امور
معاد انام نباشد چنانچه دیده می شود که عظیم دین وشدت حاجت باحکام آنچنان از میان مردم
برداشته شده که بمقدار سگی باو رفتار نکنند چه اگر در دهی که در او ده خانه دار باشند سگ گله یا
حافظ خانه ایشان تلف شود البته در صدد تحصیل بدل آن در همان روز برآیند وصلاح امور معاش
خود را متوقف بر وجود او دانند وسالها میگذرد بر قری وقصبها که مشتمل است بر مرد وزن
بسیار ودر ایشان نیست کسیکه مقدار واجب از اصول دین وفروع را که همه آنها در همه آن
با کثر آن محتاج ومبتلایند تعلیم کنند وهرگز در فکر آوردن کسی از خارج یا فرستادن کسی از
خود که تحصیل کنند وبایشان برسانند نیفتادند بلکه اگر گاهی بنعمت وجودش فائز شوند از بی اعتنائی
وبی اعانتی ناچار بتعلیم اطفال مبتلا شود یا بسبب اشتغال بکسب وزراعت علم آموخته را
از دست دهد یا از آنجا فرار کند ورشته کار امت پیغمبر آخر الزمان بجائی رسیده که غالب عوام

از ضروریات مسائل بیخبر اند بلکه از تردد و مجالست و انس با نصاری و زنادقه و دهریین چندان کلمات
کفر و سخنان منکرانه که مورث ارتداد است در میان مردم شایع شده که فوج فوج از دین
بیرون رفته‌اند و اکثر آنها از هم خود شمارند اکابر و اعیان بمعاصی بزرگ چون خوردن روزه
شهر رمضان در محضر خلایق مفتخر اند و بر پیروان دین خنده زنند و سخریه و استهزا کنند و ایشانرا
بی شعور و ادراک دانند و در سلک بیخبران و بی ذوقان شمارند و گاهی ایشانرا خشک و مقدس
نامند و بر افعال خداوند عزّ و جلّ پیوسته اعتراض کنند و ابراد گیرند و مدایح و توصیف حسن کیاء
و اهل صنایع فرنگ و کثرت عقل و هوش ایشانرا ورد زبان و زینت مجالس نمایند و صنایع ایشانرا
را که نتیجه فی الجمله تکمیلی است در علم طبیعی و ریاضی از قوت بشر بیرون دانند و با معاجز و خوارق
عادات انبیا و اوصیا علیهم السلام برابر سازند و از مجالس علما گریزان و از صحبت علم دین و ذکر
معاد ملول و منزجر شوند و اگر در مجلسی گرفتار شوند بخواب روند یا دل را بجای دیگر فرستند و رعایت
فقرا و اهل دین را لغو و بیفایده انگارند و از اموال بخسه که از چندین راه حرام و از خون اراذل و ایتام
بدست آورده و در مصارف حرام و معاصی عظام خرج می‌کنند خود را غنی و معظم و لازم الاحترام
شمرند و علما و اتقیا را خورنده مال مردم و حلوا خور و گدا و ذلیل شمارند ظروف و استعمال از نقره و
طلا و لباس مردان زری و دیبا شعار ایشان و از ریشها تراشیده بهیئت بنی مروان و بنی امیه سخن
محبوب و زبان مرغوب لسان فرنسه و انگلیس و بدل کتاب خداوند و آثار ائمه اطهار علیهم السلام
کتب ضلال و مؤلفات کفره انیس و جلیس بهودان که سالها در بلاد فرنگ با عیسوی محشور اند
رسوم مذهب و کیش خود را از دست نداده‌اند و مسلمانان از سفر چند ماهه با نصوب دل از مسلمانی
کشیده‌اند لباس کفره بلکه دوخته ایشان متداول و ممدوح و عمامه و ردا که تاج ملائکه و لباس انبیا
است قبیح و مطروح کمتر معصیتی مانده که شایع نشده و قبحش از انظار برداشته نیست و کمتر طاعتی
و عبادتی باقی است که از آن جز صورت و اسمی و در آن از چندین راه خلل و فسادی راه نیافته
اهل حق از اقامه معروف و نهی منکر عاجز با قدرت از تاثیر آن مأیوس و در خلوات بر
ضعف ایمان و غربت اسلام و شیوع منکر گریان و مغموم **والحمد لله** که ظاهر
شد صدق اخبار حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بوقوع این مفاسد و غیر آن در امت او
چنانچه شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده که گفت
حج کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گرفت حلقه در کعبه را پس روی مبارک را
متوجه نمود بما و فرمود آیا خبر ندهم شما را بعلامات قیامت و بود نزدیکترین مردم در آن روز

در علامات قیامت منقول از حضرت سلمان

با آنجناب سلمان رضی الله عنه پس گفت بلی یا رسول الله پس فرمود از علامات قیامت ضایع کردن
نماز است و پیروی شهوات و میل ها را باطله و تعظیم ارباب مال و فروختن دین بدنیا پس در آنوقت
آب می شود قلب مؤمن در جوفش چنانچه آب می شود نمک در آب از آنچه می بیند از منکرات
پس قدرت ندارد بر تغییر آن سلمان گفت بدرستیکه اینها هر آینه خواهد شد یا رسول الله فرمود
آری قسم بآنکه جانم در دست او است ای سلمان پس در آنگاه منکر معروف می شود و معروف
منکر و امین می شود خائن و خیانت میکند امین و تصدیق کرده می شود دروغگو و تکذیب کرده
می شود صادق سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست
او است ای سلمان میشود در آنزمان ریاست زنان و مشارکت کنیزان و نشستن اطفال بر منبرها
و میشود دروغ ظرافت و زکوة غرامت یعنی دادن آنرا ضرر در مال خود دانند و مال کفار را که بغلبه گیرند
غنیمت خود کنند یعنی در مصارف مسلمین صرف نکنند و جفا میکند مرد پدر و مادر خود را و بیزاری
میجوید از صدیق و طلوع میکند ستاره دنباله دار سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود
آری قسم بآنکه جانم در دست او است بدرستیکه در آنوقت شریک می شود زن با شوهرش در
تجارت و باران در تابستان آید و جوان مردان تمام شوند و حقیر می شود مرد فقیر پس در آنوقت بازارها
نزدیک یکدیگر شود که ناگاه این گوید نفروختم چیزی و این گوید نفعی نکردم بچیزی پس نمی بینی
مگر مذمت کننده برای خدا سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم
در دست او است ای سلمان پس در آنزمان والی شود بر آنها کسانیکه اگر سخنی بگویند بکشند ایشانرا
و اگر سکوت کنند ایشانرا هر آینه بر گیرند غنیمت ایشانرا و پایمال کنند حرمت ایشانرا
و بریزند خونهای ایشانرا و هر آینه پر شود دلهای ایشان از فساد و ترس پس نمی بینی ایشانرا
مگر ترسان و هراسان سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست
او است بدرستیکه در آنزمان آورده شود چیزی از مشرق و چیزی از مغرب و برنگها و رنگهای
مختلفه در آید پس وای بر ضعفای امت من از آنها و وای بر آنها از خداوند رحم نمیکنند صغیر را
و توقیر نمینمایند بزرگ را و نمیگذرند از بدکاران جثه ایشان جثه آدمیان است و دل شان دل
شیاطین سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است
ای سلمان در آنوقت اکتفا کنند مردان بمردان و زنان بزنان و رشک برند بر امردان چنانچه
رشک برده می شود بر دختران و مردان شبیه بزنان و زنان شبیه بمردان شوند و سوار شوند زنان
بر زین پس بر این زنان از امت باد لعنت خداوند سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله

علامات قیامت مطابق خبر سلمان رح

فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست بدرستیکه در آنوقت نقش و طلاکاری کنند مسجدها را
چنانچه نقش و تذهیب کنند معبد یهود و نصاری را و زینت داده می شود قرآنها و دراز میشود منارها
و بسیار می شود صفها و دلهای ایشان بایکدیگر کینه و عداوت دارد و زبانهای ایشان مختلف است
سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست و در آنوقت
آرایش کنند مردها به آلات طلا و بپوشند حریر و دیباج و بگیرند پوست پلنگ جهت جامه [illegible]
سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان
در آنوقت ظاهر می شود ربوا و معامله بحیله کنند یعنی متاعی را بفروشند بوعده بقیمت معین بعد
آن متاع را بایع از مشتری بخرد به کمتر از آن قیمت و این نوعی است از حیله تحلیل ربوا و داد و ستد
رشوه و پست شود دین و بلند شود دنیا سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه
جانم در دست اوست ای سلمان و در آنوقت طلاق [illegible] شود و جاری نشود حدی برای خدا و نه
و هرگز ضرری نرساند بخدا ایشان سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه
جانم در دست اوست و در آنوقت ظاهر شوند کنیزان خواننده و آلات لهو که حکایت مقامات
آواز کنند چون عود و طنبور و والی شود بر ایشان شرار امت سلمان گفت اینها خواهد شد یا
رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان و در آنوقت حج می کنند اغنیا
برای نزهت و متوسطین ایشان برای تجارت و فقرای ایشان برای ریا و سمعه پس در آنوقت
پیدا شود قومیکه یاد گیرند قرآن را برای غیر خدا و ندا او را برای خود خوانند که بگیرند و پیدا شود
قومیکه علم دین آموزند برای غیر خدا و بسیار شود اولاد زنا و خوانند که کنند بقرآن و بریزند
یکدیگر بریزند برای دنیا سلمان گفت اینها واقع خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم
در دست اوست ای سلمان این در وقتی است که دریده شود حرمتها و کسب کرده شود محارم
و مسلط شوند بدان بر خوبان و منتشر شود دروغ و ظاهر شود لجاجت و شایع شود فقر و
احتیاج و افتخار کنند بلباس و ببارد بر ایشان باران در غیر وقت باران و نیکو دانند و شمرند
و گیرند نرد و شطرنج و طبل و آلات ساز را و قبیح دانند امر بمعروف و نهی از منکر را تا آنکه می شود
مؤمن در آنوقت خوارتر از کنیز و ملامت میان قراء و عباد فاش می شود پس آنها خوانده شوند
در ملکوت آسمانها ارجاس و انجاس سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم
بآنکه جانم در دست قدرت اوست ای سلمان پس در آنوقت نترسد غنی بر فقیر تا آنکه سائل
سؤال کند از جمعه تا جمعه پس نمی یابد احدی را که بگذارد در کف او چیزی سلمان گفت اینها خواهد

بی اعتنائی خلق بدین مبین

یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست انتهی الخبر و بالجمله غیرت در دین و عصبیّت در مذهب چنان از خلق برداشته شده که اگر از کافری یا مخالفی ضررهای کلی بدین او برسد اندوهگین نشود بمقدار همینکه از ضرر جزئی مالی که از برادر مسلم باو رسیده پیدا می شود و اگر دسته دسته مردم از دین برگردند هرگز غمگین نشوند و از امور عجیبه که کاشف است از نهایت بی اعتنائی و بی غیرتی و ضلالت الهی مردم شانرا آنکه در تمام چاپ خانهای شهرهای دولت عثمانی مثل اسلامبول و مصر و بیروت و شام و بغداد باتفاق دولت و ملت کتابیکه معلوم شود مصنف آن شیعه است و باصطلاح شان رافضی نمیگذارند چاپ شود و در ایران خصوص طهران چه بسیار کتب اهل سنت چاپ شده که در آن طعنها و فحشها بشیعه و بی ادبی باعیان علماء مذکور است بلکه در اول کتاب محض ترویج بازار مصنف کتاب را بالقاب بسیار ذکر کنند غافل از آنکه چه قدر دین خود را بدنیا فروختند و دشمنان خدا را محبوب مردم کردند و بسا هست که از همان نسخ کتاب بهتر و مکرر از امامیه در دست هست و اعتنائی ندارند یا فرق نگذارند پس وای برآن کاتب و صاحب چاپ و چاپچی و فروشنده و مادح از غضب خدای جبار و مخاصمه رسول مختار و حیدر کرار و ائمه اطهار و علمای اخیار

باب سیم در ذکر بلاها و مصائب که از آثار مفاسده سابقه و نتایج اعمال گذشته و غیر آنها است و خلایق بآنها در دنیا معذب و مبتلا بند و مبدأ تمام آنها اعراض ایشان است از اخیار علماء و سرکشی از اطاعت و فرمان ایشان بر ارباب بصیرت و بینش هویداست که از اعظم آیات الهیه که در دلالت کردن بر وجود ذات مقدس الهی و صدق رسالت حضرت ختمی مآبی بی نظیر دارند نعمت های خفیه سینه که در ترسانیدن خلایق از بدی عاقبت کردار زشت و مانع شدن ایشان از اقدام بر جرم اثم و هتک محارم بهتر از هر وعظ و تذکیر ظهور صدق وعیدهای الهی است که در دار دنیا بر اعمال قبیحه داده و فوج فوج مردم را بجزای کارهای بد معاقب ساخته و بانواع نکال و تعذیب ایشانرا عبرت دیگران نموده و باندک تأمل صادق و نظر درست در افعال و کردار خلایق و آنچه بر آنها مترتب می شود از بلاها و مصائب این باب عظیم و جلیل در ابواب معرفت حضرت احدیت و ناجرار نکاب بزرگ و کوچک معصیت مفتوح و مدعا مکشوف و مبیّن شود و در کتاب خداوند و سنّت نبوی و آثار ائمه علیهم الصلوة والسلم تصریح باین در مواضع بسیار شده چنانچه در کتاب دار السلام مشروحا ذکر نمودم و در اینجا بذکر بعضی از آن قناعت میکنم خداوند فرموده ولنذیقنّهم من العذاب الادنی

دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ هر آینه بچشانیمشان از عذاب نزدیک‌تر و یا پست‌تر پیش یا غیر از عذاب بزرگتر باشد که ایشان برگردند از کردارهای بد و روی آورند بسوی خداوند و نیز فرمود ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم وما یتضرعون و بتحقیق که گرفتیم ایشانرا بعذاب پس فروتنی و خواری نکردند برای پروردگار خود و زاری ننمودند و نیز فرمود قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم ومن تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا ویذیق بعضکم باس بعض انظر کیف نصرف الایات لعلهم یفقهون بگوای محمد که اوست توانا که بفرستد بر شما عذابی از بالای شما مانند عذاب قوم لوط و اصحاب فیل و طوفان یا مراد دود و صیحه است چنانچه شیخ عیاشی از جناب باقر علیه السلام روایت نموده یا مراد ظلم سلاطین است که در رتبه ظاهری فوق رعایایند چنانچه شیخ طبرسی از جناب صادق علیه السلام روایت نموده یا از زیر شما مانند عذاب فرعون و قارون که بغرق و فرو رفتن بزمین بود و یا از بندگان بد و آنانکه در ایشان خیری نیست چنانچه در خبر دویم مذکور است یا شما را بیامیزد با یکدیگر در حالیکه گروههای متفرقه باشید در رای و هوای نفس هر فرقه تابع رئیسی و مراد از آمیزش اختلاط است و در هم شدن هنگام جنگ یا مخالفت در دین و طعن بعضی بر بعضی و ران یا زدن بعضی بعضی را بسبب آنچه در میان ایشانست از دشمنی و عصبیت چنانچه در خبر عیاشی است یا بچشاندن بعضی از شما را سختی جمعی دیگر که مراد کشتن بعضی است بعضی را یا اذیت همسایه چنانچه در خبر دوم است و حضرت باقر علیه السلام فرمود جمیع اینها بجهت اهل قبله است یعنی مسلمین ببین که چگونه میگردانیم دلیلها و علامات را بتقریرات و انواع گوناگون تا مگر ایشان دریابند و بفهمند و چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... بجبرئیل فرمود بقای امت من با این عذابها چه خواهد بود و از برای این آیه زیاده از این ... توضیح بیاید انشاء الله تعالی و نیز فرمود افامن الذین مکروا السیئات ان یخسف الله بهم الارض او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون او یاخذهم فی تقلبهم فما هم بمعجزین او یاخذهم علی تخوف فان ربکم لرؤف رحیم آیا پس ایمن شدند آنانکه مکر کردند بدیها را یعنی بمکر و حیله گناه کنند اینکه فرو برد خدای تعالی ایشانرا بزمین یا بیاید ایشانرا عذاب از جائیکه ندانند یا بگیرد ایشان را در حال گردیدن ایشان در سفرها و در کارهای خویش و غیر آن پس نیستند ایشان عاجز کنندگان

عطش [illegible] بلکه بیشتر [illegible] فرزند و [illegible] ... پس [illegible] فاسد [illegible] ... الا الله [illegible] ... فاحشه کلیه [illegible] ... [illegible]

اشاره بمعنی حیله و مکر در معصیت

که از خود دور کنند آنچه را که بایشان اراده شده از عذاب یا بگیرد ایشانرا در حالت ترس ایشان از
آمدن بلا بجهت هلاک شدن قومی پیش از ایشان بچیزی که ایشان نیز بهان مشغولند
پس منتظر باشند بلا را یا اندک اندک از ایشان کم کند تا تمام مال و دیار و جانهای ایشانرا
بگیرد پس بدرستیکه پروردگار شما هرآینه مهربان و بخشاینده است که مهلت میدهد
گناهکاران را و زود نمیگیرد یا ایمنی ایشان بجهة دانستن رأفت و مهربانی خداوند است
و کردن معصیت بحیله و مکر که در این آیه شریفه و در مواضع دیگر اشاره بآن شده یا
بالنسبة بخلق است چنانچه بسیاری بآن گرفتارند که صورت طاعتی از واجب یا مستحب
کنند و در آن جز جذب قلوب بیننده یا شنونده و محبت آنها غرضی و مقصدی
ندارند و بایشان چنان بنمایانند که ما در این طاعت جز رضای خداوند و فرمانبرداری
امر او مقصدی نداریم و حال آنکه در دل معتقد خود از خلوص و قربت نباشد و این
خود از معاصی کبیره و در حدود شرک ولیکن در لباس طاعت و صورت عبادت کـ
بندگان بآن مغرور شوند و فریب خورند و یا بالنسبة بخالق جل و علا چه بسیاری
از خلق باشند که شیطان از اغوا و انداختن ایشان بمعاصی کبار که علاوه بر قبح
ذاتی در انظار نیز مستهجن و قبیح اند مأیوس و ناامید ناچار از راه مباحات و
طاعات که گاهی مقدمه شوند از برای معصیت یا خود بجهة نداشتن پاره شروط که
بی آن نه مباح شود نه طاعت بلکه شمرده می شود از اقسام معصیت پیش آید و
وسوسه نماید چنانچه در بشارة المصطفی صلی الله علیه وآله و تحف العقول
مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود به کمیل ای کمیل از برای شیاطین
مکرها و بافکها و زینتها و وسوسها و کبرها است بر هر کسی بقدر منزلت او در طاعت
و معصیت پس بحسب آن مستولی می شود بر او بغلبه ای کمیل بدرستیکه ایشان فریب
میدهند شما را بخویشتن پس اگر اجابت نکردی ایشانرا مکر میکنند تا تو و نفس تو
به محجوب نمودن یا نیکو نماندن ایشان خواهشهای نفسانیه ترا بسوی تو و دادن تو را
آرزوها و مقصودهای تو را و به بیراهه اندازند تو را و ببرند از خاطر تو و نهی کنند تو را
و امر کنند تو را و نیکو نمایند گمان تو را به خداوند تا امیدوار شوی با و پس باین مغرور
شوی و گناه کنی او را و جزای گناهکار دوزخ است ای کمیل حفظ کن قول خداوند
عز و جل را که الشیطان سوّل لهم و املی لهم پس تسویل کننده شیطان

ومهلت دهد خدای کمیل بیاد آر قول خداوند را به ابلیس لعنه الله وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم
بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا و بانگ زن بر ایشان یا جمع کن بر ایشان آنچه توانی از
فریب با سواران و پیادگانت و شریک ایشان شو در اموال و اولاد و وعده ده ایشانرا
و وعده نمیدهد شیطان ایشانرا مگر فریب ای کمیل بدرستیکه شیطان وعده نمیدهد
ایشانرا از جانب خود بلکه وعده میدهد ایشانرا از جانب پروردگار خود تا اینکه وادارد ایشانرا
بمعصیت او پس هلاک نماید ایشانرا ای کمیل بدرستیکه شیطان می آید بسوی تو با آن مکر
دقیق و امر میکند ترا بچیزیکه میداند که توانس داری با او از طاعتیکه ترک نمیکنی او را پس
گمان میکنی که او است ملکی کریم یعنی اینکه در دل تو را ترغیب و تحریص میکند باین عبادت
و جز این نه که او شیطانیست رجیم پس همین که آرامی گرفتی بسوی او و مطمئن شدی وامیدارد
ترا بمهلکه های بزرگ که نجاتی نیست با آنها ای کمیل برای او دامهائیست که گسترده آنهارا
پس بترس از آنکه بیندازد ترا در آنها و از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود
که مغرور نکند ترا زینت دادن شیطان طاعت را برای تو که او باز میکند بر تو نود و نه در
از خیر تا آنکه ظفر بیابد بر تو در صدمین و غرض ازین دو خبر و امثال آن که ذکر نشد مخفی شدن
معصیت است بر ایشان تا آنجا که او را طاعت پندارد و بجهت تقصیر در مقدمات عاری
باشد مثلا از پاره شروط و اجزا یا دارا باشد جمله از موانع را که از آنها است خواستن با آن عمل
در مکنون خاطر و سویدای قلب خوشنودی غیر خداوند را هر چند خود باین مفسد شرک آمیز
ملتفت نباشد ولیکن بمحک جزئی و میزان الهی معلوم میشود و گاه شود که در تقصیر در مقدمات
علمیه و داخل شدن در آن از غیر بابش خود را قابل فهمیدن کتاب و سنت داند و از آنها چیزیرا
دلیل و حجت میان خود و خالق پندارد پس بآن بسیاری از آنچه حرام است حلال و واجب
است مستحب شمارد و باین جهت در عمرش زیاد از شماره بمکر و حیله گناه کرده و گاه شود کار
بجائی رسد که احتمال دهد یا اعتقاد کند که خدای تعالی از نهانی دلش آگاه نیست یا غفلت نموده
که عین کفر است و مکر و خدعه که در گناه بکار برده میشود چه با خالق یا با مخلوق گاه در دین است
گاه در عرض و گاه در مال و گاه در نفس و باقسام آن خلایق مبتلا چه بسیارند که اعتراف
کنند در نزد خداوند یا خلق که من معتقدم بفلان چیز که واجب است اعتقاد بآن و نیست
یا گوید محبتم و نیست و با ائمه خود علیهم السلام گویند سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم

و در دل و عمل بعکس اند و باطل را بلباس حق پوشانند و بمردم القا کنند و در لباس محبت
جویای خفیات امور شوند و غرضشان تجسس از معائب است که در انظار خوارش نمایند و
عیب پوشیده را شایع سازند و بالجمله بل الانسان علی نفسه بصیرة هر کس
در حال خود نگرد و در کار خود تفتیش نماید آنقدر خدعه از این رقم پیدا کند که خود متحیر ماند و
این مقام گنجایش شرح زیاده از این نیست و نیز فرموده ان الله لا یغیر
ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم خدا تعالی تبدیل نکند و تغییر ندهد آنچه عطا فرموده
بقومی از نعمت و عافیت تا آنکه آنها تغییر دهند از حالتهای نیکو بحالتهای بد چنانچه طبرسی
از امیر المؤمنین علیه السلام و عیاشی از جناب باقر علیه السلام روایت نموده اند که خداوند
در تقدیر حتمی قرار داده که هیچ نعمتی ندهد به بنده پس آنرا از او بگیرد پیش از آنکه بنده
معصیتی کند که مستحق شود بآن جرم گرفتن آن نعمت را از او و نیز فرموده ءامنتم
من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور ام امنتم من
فی السماء ان یرسل علیکم حاصبا فستعلمون کیف نذیر آیا ایمن شدید
از آنکه در آسمانست ملکوت و سلطنت و امراو اینکه فرو برد شما را بزمین پس آنگاه
حرکت کند باضطراب آیا ایمن شدید از آنکه در آسمانست تدبیر و قهر او اینکه فرستد بر شما
باد تندی که در او سنگریزه باشد پس خواهید دانست که چگونه است عاقبت ترساندن
شما با کتاب و رسول صادق یا چگونه است صدق رسول که تحذیر نموده در حالیکه شما
سود نبرده چنانچه ظاهر آیه است و نیز فرمود و ما اصابکم من مصیبة فبما
کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر آنچه رسد شما از مصائب و بلاها و نکبات
زمان پس بسبب آنچیزیست که کسب کرده دستهای شما و عفو میکند از بسیاری با آنکه
از بسیاری در گذشته آنقدر نافرمانی کنند در آنچه باشند همه از محصول بزجر بیست
گرفتند و نیز فرمود ولو ان اهل القری امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات
من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون
افامن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا وهم نائمون او امن اهل
القری ان یاتیهم باسنا ضحی وهم یلعبون ترجمه این آیه با دیگر آیات مناسبه آن
بیاید در آخر فصل دویم از باب ششم و نیز در مقام سرزنش و توبیخ و عبرت نگرفتن به عقابهای
خداوندی مر ظالمین را با ظهور و تبین آن میفرماید و سکنتم فی مساکن الذین ظلموا

در جزای دنیوی جرایم

انفسهم وتبین لکم کیف فعلنا بهم وضربنا لکم الامثال و منزل
گرفتید در جایگاه آنها که ستم کردند بر نفسهای خویش و ظاهر شد مر شما را که چگونه رفتار
کردیم با ایشان و زدیم از برای شما مثلها و بمشاهده و عیان و بیان بر شما هویدا شد که
چه کردیم با آنها از عقوبت و صفات آنچه کردند و آنچه کردیم به ایشان بیان نمودیم یا از جهة
دلیل بر توانائی عذاب دنیا مثلها آوردیم و در امالی شیخ صدوق مرویست که
حضرت سجاد هر روز جمعه باین کلمات در مسجد رسول خدا موعظه میکرد و آن طولانیست
و بعضی از فقراتش اینست که نباشید از غافلین که مایل اند بزینت زندگی دنیا پس خواهید
از آنانکه بحیله معصیت کردند و حال آنکه خدای فرموده افامن الذین مکروا السیئات
تا آخر آیه که گذشت پس بترسید از چیزیکه ترسانده خداوند شما را از و پند گیرید از آنچه بستمکاران
کرده چنانچه در کتاب خود فرموده و ایمن نباشید از آنکه فرود آید بشما بعضی از آنچه
ترسانده بآن قوم ظالمین را در قرآن قسم بخداوند که پند داده شدید بغیر خود پس
بدرستیکه سعادتمند آنست که پند گیرد بغیر خود و بتحقیق که شنوانید شما را خداوند در کتاب
خود آنچه بظالمان کرده از اهل بلاد پیش از شما چنانچه فرموده وکم قصمنا من قریة
کانت ظالمة وانشانا بعدها قوما اخرین فلما احسوا باسنا اذا هم
منها یرکضون لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم
لعلکم تسئلون قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین فما زالت تلک دعویهم
حتی جعلناهم حصیدا خامدین و چه بسیار که تباه کردیم از اهل ده یا شهریکه
ستمکار بودند و آفریدیم پس از ایشان گروهی دیگر پس چون مشاهده کردند عذاب و
شکنجه ما را آنگاه میدیدند از آنها گریزان مگریزید و بازگردید بسوی آنچه تازپرورده
شدید بآن و بجایهای خودتان شاید که شما پرسیده شوید گفتند ایوای که ما بودیم
ستمکاران پس پیوسته همین خواندن شان بود تا اینکه گردانیدیم ایشانرا درو شده
پژمرده و قسم بخدای بدرستیکه این کلام پند است برای شما و ترساندن اگر پند بگیرید و
بترسید آنگاه برگشت خداوند بسوی سخن در کتاب خود بسوی اهل معاصی و گناه پس
فرموده ولئن مستهم نفحة من عذاب ربك ليقولن يا ويلنا انا كنا
ظالمین و اگر برسد بایشان پاره از عذاب پروردگار تو هر آینه میگویند ایوای بر ما
که بودیم ما ستمکاران پس اگر بگوئید ای مردم که خداوند اراده فرموده از این کلام همان

مشرکین این چگونه باشد این یعنی چنین نیست و حال آنکه میفرماید بعد از آن و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین و نصب میفرمائیم ترازوهای دادخواهی را برای روز رستخیز پس ستم کرده نشود نفسی بچیزی هر چند مقدار حبه باشد از خردل که بیاوریم آنرا یا جزا دهیم و بسیم برای رسیدن حساب بدانهای بندگان خدا بدرستیکه نصب نکنند برای اهل شرک ترازوها را و باز نکنند برای ایشان دفترها را و جز این نیست که باز کنند دفترها را برای اهل اسلام و در قرآن در مواضع بسیار و در اخبار ائمه اطهار علیهم السلام امر شده بتأمل و نظر در قصهٔ امتهای گذشته و چگونگی گرفتن خداوند آنها را بانواع شکنجها و عذابها و شناختن سبب آن عقوبت تا آنکه ترک نمایند و مبتلا نشوند و دانستن سبب نجات دیگران تا عمل نمایند بآن و خلاص شوند و در خطبهٔ قاصعه امیر المؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه است مذکور است واحذروا ما نزل بالامم قبلکم من المثلات بسوء الافعال و ذمیم الاعمال فتذکروا فی الخیر والشر احوالهم واحذروا ان تکونوا امثالهم بترسید از آنچه نازل شده بامتها که پیش از شما بودند از عقوبتها بجهت بدی کردار و زشتی اعمال پس بخاطر آرید در حال خوبی و بدی و عافیت و بلا و شدت و رخا حالات ایشان را و بترسید از آنکه بشوید مانند ایشان و در جای دیگر فرموده فاعتبروا بما اصاب المتکبرین من قبلکم من بأس الله و صولاته و وقایعه و مثلاته واتعظوا بمثاوی خدودهم و مصارع جنوبهم عبرت گیرید بآنچه رسید ایشان کردنکشان پیش از شما را از عذاب خداوند و گرفتن های او و پند گیرید بجایگاه چهرهای شان و محل افتادن پهلوهای شان یعنی قبورشان که در آنجا بخواری و ذلت خوابیده اند و در امالی صدوق و غیره مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود هیچ سالی باران کمتر از سالی نیست و لیکن خداوند میدهد آنرا هر جا که خواهد بدرستیکه خداوند چون قومی معصیت کنند برگرداند از ایشان آنچه را مقدر کرده است برای ایشان از باران در این سال بسوی غیر شان بسوی صحراها و دریاها و کوهها و بدرستیکه خداوند هر آینه عذاب میکند جعل را در سوراخش بسبب حبس باران از زمینی که در آن معصیت کنند بجهة معاصی کسانیکه نزد اویند بتحقیق که خداوند قرار داده برای او راه بسوی مکانی غیر از محله اهل معاصی یعنی سبب عذاب کردن جعل کناره

در عقوبت دنیوی گناهان

نگرفتن از زمین عاصیان است که محل ترقب نزول عذاب است از آسمان پس کناره نگرفتن از اهل
خود جرمی باشد که شریک نماید صاحبش را با جماعت در عذاب پس آنحضرت فرمود عبرت گیرید
ای صاحبان بصیرت آگاه فرمود یافتیم در کتاب علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و
آله فرمود هرگاه زنا ظاهر شود مرگ فجاءه زیاد و هرگاه کم داده شود کیل در معامله بگیرد خداوند
ایشان را بقحط و نقص در اموال و هرگاه منع کنند زکوة را منع کند زمین برکات خود را از زرع و
میوه و معدن و هرگاه در حکم جور کنند اعانت کنند یکدیگر را بر ظلم و عدوان و هرگاه بشکنند
عهد و پیمان را مسلط کند بر ایشان خداوند دشمن ایشان را و هرگاه قطع کنند رحم را اموال در دست
بدان افتد و هرگاه امر نکنند بمعروف و نهی نکنند از منکر و پیروی نکنند خوبان از اهل بیت
مرا مسلط میکند خداوند بر ایشان بدان ایشان را پس دعا کنند در آن وقت خوبان ایشان پس
مستجاب نشود پوشیده نماند که تحصیل بغض و معاصی و کراهت قلبی و نفرت
از آن بالطبع پس از معرفت نواهی البته معرفت مفاسد و آثار زشت آنها است و بعد
از آن معرفت مترتب شدن آن آثار بر آنها و دیدن یا شنیدن از جهت گویان که فلان
چنین کرد پس با و چنان کردند و پس از آن مشاهده آن در خویشتن و تجربه آن تاثیر کردار خود
و بعد از آن فهمیدن مناسبت هر عملی مر عقوبتی را چنانچه به پاره از آن در این خبر شریف
اشاره شده و این باب بزرگیست در معارف احمدیه که آخر آن منتهی شود بعصمت و
دست هر کسی بدامن وصالش نرسد و مراد از شکستن عهد یا عهد و پیمانیست که با خدای
خود بسته در ضمن ایمان که او را اطاعت و بندگی کند و خدای نیز او را اجابت کند هرگاه او را
بخواند چنانچه میفرماید اوفوا بعهدی اوف بعهدکم پس نکردن عبادت شکستن عهد
باشد یا عهد و پیمانیست که با امام خود بسته در وقت بیعت کردن که جان و مال خود را در راه
او با مر و فرمان او نثار کند و خواهش او را بر خواهش خویشتن مقدم دارد پس در روز رزم فرار کند
و مالی را که فرمود بکسی بدهد یا در محلی صرف نماید بخل ورزد یا عهد و پیمانیست که با خلق بسته در ضمن
معاملاتیکه با ایشان میکند و در معانی الاخبار مرویست از جناب سجاد علیه السلام که
فرمود آن گناهان که نعمتها را تغییر دهد ظلم است بر مردم و ترک عادت خود در خیر و ترک نیکی
یعنی آن چیزیرا که عادت داشت و اکذا و و کفران نعمتها و ترک شکر و آنچه نازل کند نقمتها
عصیان آنکه یعنی و ستم را اند یعنی عالم باشد مر نواهی الهی بودن و سرکشی کردن بر مردم و استهزا
با ایشان و مسخره کردن و گناهانیکه روزی مقسوم را برگرداند اظهار بی چیزی کردن و خواب ماندن

در عقوبت گناهان دنیوی

و نماز عشا و صبح از دست دادن و نعمت الهی را کوچک شمردن و از معبود خود شکایت داشتن و گناهانیکه پرده را پاره کند شراب خواری و قمار بازی کردن کارهای که مردم را بخنداند از لغو و شوخی و ذکر عیبهای مردم و نشستن با آنها که متهم اند و گناهانیکه فرود آرد بلا را بفریاد درمانده نرسیدن و نکردن اعانت بمظلوم و ضایع کردن امر بمعروف و نهی از منکر و گناهانیکه چیره و غالب کند دشمن را آشکار ظلم کردن و علانیه فجور کردن و مباح گردانیدن حرامها و عصیان نیکان و اطاعت بدان و گناهانیکه اجل را نزدیک میکند قطع رحم و قسم دروغ و سخنان کذب و زنا و بستن راه مسلمانان و دعوی امامت باطله و گناهانیکه پرده را از کار آدمی میدرد قرض کردن است به نیت پس ندادن و اسراف در نفقهٔ بیهوده و بخل بر اهل و اولاد و خویشان و بدی خلق و کم صبری و ملالت و کسالت پیشه کردن و سبک شمردن اهل دین و گناهانیکه دعا را رد کند بدی نیت و ناپاکی سریرت و نفاق با برادران و تصدیق نداشتن مستجاب شدن دعا و تاخیر نماز واجب تا آنکه وقتش بگذرد و ترک تقرب بسوی خدا و نمودن به نیکی و صدقه و تکرار بیهوده و فحش گفتن و گناهانیکه حبس کند باران آسمانرا جور حکام است در حکم و شهادت دروغ و کتمان شهادت و منع زکوة و قرض و سائر منافع خیریه و سخت دلی بر فقراء و نیازمندان و ستم بر یتیم و مردان و زنان بی پرستار و راندن سائل و برگردانیدن او در شب مخفی نماند که مراد از نفقهٔ بیهوده مقدار زیادی از اندازه مخارج بجا است که بملاحظه حرمت بیهوده شد چه هر مصرفیکه انسان مال خود را در آن صرف میکند یا مصرفیست که در آن فائده و نفعی عقلائی هست یا خیالی است از آن خرج کردن در محل دوم تبذیر باشد که آن خرج مال است بیهوده و لغو و آنچه در شرع حرام شده داخل در این قسم باشد چه شارع مقدس آن منافع را حرام کرده و آنرا فائده آنچیز قرار نداده پس محل داخل شود در آنچه بالاصل فائده ندارد و مثل طلا کاریهای خانه و بسیاری از اقسام آتش بازی و شکستن ظروف و تلف کردن مال و نظائر آن و قسم اول بر دو قسم است زیرا که از برای هر کسی در مصرفی حدیست معین بحسب حالت و شخص و زمان و مکان که از آن حد نباید بگذرد پس اگر یکنفر صرف در آن بحق و ممدوح باشد و اگر از آن حد تجاوز نمود اسراف باشد پس اسراف بحسب اشخاص مختلف شود و ممکن باشد کسی از برای نان یکخورش حاضر کند مسرف باشد و دیگری چندین رنگ و مسرف نباشد الا مخطط شان و مشقیت و فقر و هم چنین در سائر لوازم از خانه و لباس و مرکوب و زن و امثال آن و اما تبذیر پس مختلف نشود باختلاف آنها و اسراف و تبذیر دو نوع اند از گناهان کبیره و اما بدی نیت و خبث سریره که در

در مفاسد عاجله گناهان

قسم هفتم گناهان ذکر فرموده‌اند پس مخفی نماند که آدمی گاهی با خبث فطرت و سوء نیت باشد که هرچه
از او ظاهر او در شر و آزار عباد و افساد بلاد باشد هرچند که خیری در آن شر برای او نباشد و قصد نفع و صلاحی
دران اذیت برای خویش نکرده باشد بلکه می‌شود که با این فطرت زشت قصد رسیدن شر از آن کار
بغیری نداشته باشد ولیکن بالطبع نخواهد و نکند مگر بدی را و گاهی بسبب فطرت چنین نباشد و شری بغیر احدی
بالطبع دوست نداشته باشد ولیکن بسبب پاره از مقاصد و اغراض قصدش بد شود و در کارش اراده بدی کند
وگاه شود از داشتن چنین نیت خود کاره باشد لیکن آن غرض خارجی و نفع خیالی او را بآن وادارد و لهذا چنین شخص خجل
تعجب شود که فلان با فطرت نیک و سلامتی ذات و پاکی طینت نبایست چنین کند و گاه شود که اینها با هم جمع شود
و این نهایت شقاوت است و گاه از هر دو خالص باشد نه در فطرت شر کسی طالب باشد نه در کار کسی اراده
بدی کند هرچند هزار بار خیر او در او باشد و این نهایت سعادت است و این چهار قسم تواند بیکدیگر متبدل شود چنانکه
و در باب ششم اشاره باین خواهد شد و در کتاب تمحیص ابو علی محمد بن همام مرویست از معتب غلام حضرت
صادق علیه السلام که اسماعیل پسر آنجناب تب شدیدی کرد پس حضرت را از تبش خبر کردند پس فرمود برو
نزد او و سؤال کن چه کرده هر زن از بدی پس چه تعجیل فرمود عقوبت را گفت پس آمدم و [illegible] که تب [illegible]
پس سؤال کردم از او آنچه را که کرده بود پس ساکت شد و کسی گفت بمن که او دختر زلفی را بدستش زد پس
افتاد بالای عتبه در پس خراشیده شد رویش پس آمدم نزد حضرت و خبر دادم آنجناب را بآنچه گذشت
پس فرمود الحمد لله بدرستیکه ما اهل بیتیم که تعجیل میکند خداوند برای اولاد ما عقوبت را در دنیا پس
طلبید آن کنیزک را و فرمود اسماعیل را حلال کن از اینکه ترا زده است پس گفت او را حلال کردم پس حضرت
چیزی باو بخشید آنگاه بمن فرمود برو ببین چگونه است حال او معتب گفت پس آمدم نزد او و تب
از او کناره کرده بود و در این خبر شریف قانون دستور العملی است الهی برای عاصیان مبتلا بعقوبات جسدی
و عرضی و مالی دنیوی معصیت که پس باید اولا تفحص در رفتار و گفتار و نیات گذشته خود کند
تا سبب آن بلا را بدست آورد چه دانستی که هرچه برسد از بلاها آثار گناهی است که مرتکب آن شده و بسا
شود که از روی لطف بلا مختص بآن عضو گردد که گناه از او سرزده چون در چشم بچشم نظر کننده بحرام
و در گوش بگوش دهنده بغنا و غیبت و فحش حرام و نظائر آنها و بدین قیاس درد را بهمان عضو دهند
که بد و معصیت نموده تا زود متنبه شود و در صدد تدارک برآید و اگر چنین نشد خود فکر کند و در کردهای
ذمیمه گذشته خود جستجو کند تا آنرا پیدا کند پس اولا اصل درد را چاره کند و از میان بردارد و اگر مشغول
است بآن ترک نماید و ثانیا آنچه خرابی کرده و افساد نموده اصلاح نماید چنانچه در این خبر اول از دختر
زلفی استحلال کردند که صاحب حق بود و آن نیز نه هرگونه بود بلکه از طرف قلب شکسته و صورت

خراشیده او بجناب اسماعیل رسید پس عفو کرد آنگاه شکستگی دل او را که بآن آزار آمد و با عفوی که همان دست
برداشتن و گذشتن از حق خویش است نرود بلکه باحسان و بخشیدن مال اصلاح فرمودند و اورا
بحالت اوّلی خود برگردانیدند تا نعمت صحّت و عافیت بجای خود آمد و اگر توهّم رود که مجرّد
گذشت کافی و رضای قلبی لازم نباشد جوابش آنکه گذشتن نعمت صحّت که تفضّل محض بود نیز
واجب نباشد و اگر از این باب داخل نشد لباهست توبه کند و با لها صدقه دهد و عبادتهای بسیار
بجای آرد و سالها بگذرند که همان درد مبتلا باشد چه آن دل شکسته که از وی عقوبت باز رسیده
بحال خود باقی هرگز در صدد پیدا کردن و استرضای او بر نیاید پس هر چه کند اگرچه نیک است امّا
علاج درد و شفای مرض او نباشد و شاید اشاره باین مقام باشد آنچه در قصص الانبیاء از جناب
صادق علیه السلام مرویست که جناب موسی علی نبینا و علیه السلام گذشت بر مردیکه بلند کرده بود
دست خود را بسوی آسمان و دعا میکرد پس جناب موسی بطلب حاجت خود رفت و هفت روز
از او غائب شد آنگاه برگشت بسوی او و او دستهای خود را هنوز بلند داشت و دعا میکرد و زاری
مینمود و حاجت خود را میخواست پس خدایتعالی وحی فرستاد که ای موسی اگر بخواند مرا تا آنکه زبانش
از کار بیافتد اجابت نخواهم کرد او را مگر آنکه بیاید بسوی من از آن دریکه امرش کردم که از آن در
داخل شود و دعا کند. و در دار السّلام این مطلب را مشروحا ذکر نمودم و در عقاب الاعمال
و علل الشرایع مرویست از جناب صادق علیه السلام که عیسی بن مریم در سیاحت خود گذشت
بقریه پس یافت اهل او را مرده در راهها و خانها پس گفت اینها مردند بغضب خداوند و اگر مرده بودند
بسبب دیگر یکدیگر را دفن میکردند پس اصحاب او گفتند دوست داریم مطلع شویم بر قصّهٔ ایشان
پس به آنجناب گفته شد که ایشانرا ندا کن پس فرمود ای اهل قریه پس یکی از آنها جواب داد لبیک
یا روح الله فرمود چیست حال شما و قصّهٔ شما گفت صبح کرده بودیم در عافیت و شب را بسر
آوردیم در هاویه فرمود چیست هاویه گفت دریای آتش که در او است کوهها از آتش فرمود چه رسید
شما را باینچه می بینم گفت حبّ دنیا و بندگی پیشوایان گمراه فرمود بکجا رسیده بود محبّت دنیای
شما گفت مثل محبت کودک مادر خود را که چون مادر رو کند باو مسرور می شود و چون پشت کند باو
محزون شود پس فرمود بکجا رسیده بود بندگی شما پیشوایان گمراه را گفت هرگاه امر میکردند اطاعت
میکردیم ایشانرا فرمود چگونه شد که تو در میان ایشان جواب دادی مرا گفت زیرا که همه آنها را
لجام کرده اند بلجامی از آتش و موکّل اند بر ایشان ملئکه غلاظ شداد و من بودم در میان ایشان
و نبودم مثل ایشان چون رسید عذاب بایشان مرا نیز گرفت من معلّقم بدرستی و در بعضی نسخ بموئی

که میترسم برود فرمودند پس عیسی علیه السلام با اصحاب خود فرمود خوابیدن بر جای ناهموار در مزبله‌ها
و خوردن نان جو کم است با سلامتی دین و در کافی روایت از امام علی نقی علیه السلام که
خداوند قرار داد بعضی از زمین خود را البقعه‌ها که نامیده شده مرحومات دوست دارد که دعا کرده شود
در آن پس اجابت فرماید و به درستیکه قرار داد خداوند بعضی از زمین خود را که نامیده شده منتقمات پس هرگاه
کسی کسب کرد مالی از غیر مال حلال مسلط میکند بر آن شخص یکی از آنها را پس خرج میکند آنها را
در آن بقعه مخفی نماند که زمین را از کردن معصیت در آن ظلمتی و ملئکه را از آن نفرتی و شیاطین را
به آنجا انس و الفتی بهم رسد که خیر و برکت و رحمت از آنجا منقطع شود و بعذاب و لعنت نزدیک
گردد و چون هر جا که تردد بنی آدم در آنجا بیشتر گناه نیز در او بیشتر شود و لهذا در شرع برای عبادت جاها
مخصوص چون مساجد و مشاهد معین فرمودند بلکه مقرر شده هر کس در خانه خود مصلای مخصوص
بمنزله مسجد داشته باشد که در آنجا عبادت کند و کارهای دیگر خود را در جاهای دیگر کند. و در آداب
خواب از جناب صادق علیه السلام رسیده که نخوابد بر فرشی که بر آن مقاربت نکرده باشد در آن بحلال
یا حرام پس اگر مقاربت حلال چنین تاثیر کند که خیر خواب را از دیدن ملائکه و مطالب صادقه ببرد
پس تاثیر حرام اضعاف آن باشد و شاید سر بیرون رفتن ائمه علیهم السلام و خلص اصحاب ایشان
بسیاری از اوقات بصحرا و عبادت کردن در آنجا تحصیل مکان پاک از گناه بوده چه در بلد کمتر چنین
مکانی بدست آید و در حرمت نشستن بر سر سفره طعامیکه در آن خمر خورند بلکه هر معصیتی اگر کرده شود
چنانچه بعضی فرموده اند شاهدیست برای مقصود که حرام چگونه تاثیر میکند در مکان و اگر در مکان چنین
تاثیر کند پس در جسد و قلب و روح چه خواهد کرد و در عقاب الاعمال روایت از جناب باقر علیه السلام که
فرمود در کتاب علی علیه السلام است که سه خصلت است که نمیمیرد صاحبش هرگز مگر آنکه می‌بیند
وبال آنها را ظلم و قطع رحم و قسم دروغ که تعجیل میکند خدای عقوبت آنها را و نیز از جناب
صادق علیه السلام روایت کرده که در آن کتاب است که خورنده مال یتیم بظلم زود است که ببیند
وبال آنرا خوردن در دنیا و بعد او در دنیا پوشیده نماند که با رضایت آنها [illegible]
به اینکه ترکه پدر از مال ایتام است در رسیدن وبال ایشان [illegible] کسی دیگر را گرفته باشند
و نیز از آنجناب روایت نموده [illegible] که هیچ مالی ضایع نشده در بر و بحر مگر بندادن
زکوة و در کافی از جناب رضا علیه السلام روایت کرده [illegible] اسمعیل
چهار نفر بودند از مؤمنین پس یکی از آنها آمد [illegible]
پس در خانه را کوبید غلامی بیرون آمد [illegible] آقای تو کجاست [illegible] سلام [illegible]

مولا از غلام پرسید که کی بود در را میکوبید گفت فلان من با و گفتم که تو در منزل نیستی پس صاحب خانه
ساکت شد و صحبتی نکرد و غلام را ملامت ننمود و هیچیک از ایشان مفهوم نشد صحبت رجوع
او از درخانه و مشغول بصحبت خود شدند چون روز دیگر شد بامداد آنمرد بسوی ایشان رفت در حالیکه
ایشان بیرون آمده بودند بعزم رفتن بقریه که از یکی از آنجا بوده پس سلام کرد برایشان و گفت من
نیز با شما هستم گفتند آری و از او معذرت نخواستند و آنمرد محتاج و پریشان بود و چون قدری
راه رفتند ناگاه ابری بر سر ایشان سایه انداخت گمان کردند که آن ابر باران است پس شتاب
کردند چون ابر بر سر ایشان استوار شد منادی ندا کرد از میان ابر که ای آتش بگیر اینها را و منم جبرئیل
رسول خدا بتعالی پس آتشی در آمد از میان ابر و گرفت آن سه نفر را و باقی ماند آن یکنفر هراسان و متعجب
از آنچه نازل شد با آن قوم و سبب آنرا نمیدانست پس نزد جناب یوشع بن نون آمد قصه را نقل کرد و هرچه
دید و شنید پس یوشع فرمود آیا ندانستی که خداوند غضب کرد برایشان بعد از آنکه راضی شده بود بکاریکه
با تو کردند گفت چه بود کار ایشان بمن پس یوشع او را خبر داد بکار آنها پس آنمرد گفت من ایشانرا حلال کردم
و عفو نمودم فرمود اگر این عفو پیش بود نفع می بخشید و اما حال نفع ندارد و شاید بعد نفع دهد ایشانرا
بعد از این و در امالی شیخ طوسی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود در بنی اسرائیل مردی
عابدی وقتی نماز میکرد و مشغول عبادت بود که نظرش افتاد بدو پسر کوچک که خروسی را گرفته اند و پر
او را میکنند پس مشغول کرد خود را بعبادت و نهی ننمود ایشانرا از انکار پس خداوند وحی فرمود بزمین که
فرو بر بنده مرا پس زمین فرو برد او را و هنوز فرو میرود تا آخر دهر و در تفسیر عیاشی مرویست
از سلیمان بن عبدالله که گفت نشسته بودم خدمت جناب کاظم علیه السلام که زنی را آوردند و صورت
او برگشته بود به پشت پس حضرت دست راست را گذاشت در بغل او و دست دیگر را در پشت سر او
آنگاه فشار داد روی او را از طرف راست پس فرمود خداوند تغییر نمیدهد آنچه بقومی داده تا آنکه تغییر دهند
آنچه را که در ایشانست پس برگشت صورت بحال اول پس فرمود بترس از آنکه بکنی کاری را که کرده بودی
گفتند ای فرزند رسول خدا چه کرده بود فرمود این پوشیدنی است مگر اینکه خودش بگوید آنرا پس پرسیدند
از او گفت شوهر مرا زنی بود و من برخواستم بنماز کردن پس گمان کردم که شوهرم با اوست پس چون ملتفت
شدم دیدم که نشسته است و شوهرم با او نیست و در عقاب الاعمال مرویست از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود جستجو نکنید عیبهای مؤمنین را زیرا که هر کس جستجو کند عیبهای
مؤمنین را خداوند طلب میکند یعنی میجوید عیوب او را و هر که خداوند جویای معایبش باشد رسوا شود
هر چند در جوف خانه خود پنهان باشد و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کردند که

هیچ کس سؤال نمیکند از چیزی بی حاجت مگر اینکه پیش از مردن خداوند محتاج کند او را بآن چیز و نیز
فرمود نزدیک است شوند قومی بسنگری که در میان ایشان است و دیده شود و خوانند که پراکنده کنند و کشتند
مگر اینکه خداوند تعالی عقاب خود را شامل آنها نیز فرماید با کسانیکه مرتکب بودند منکر را و در کافی مرویست از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود بدرستیکه خداوند حکم حتمی فرموده که نعمتی نه دهد بنده پس بگیرد آنرا
از او تا آنکه گناه تازه کند که مستحق شود بآن نقمت را و از جناب رضا علیه السلام روایت کرده که هرگاه بندگان
گناه تازه کنند که پیش نمیکردند او را خداوند نیز تازه کند برای ایشان بلائیکه نمی شناختند او را و در امالی
شیخ صدوق مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود کسانیکه میمیرند بسبب گناه ها بیشتر اند از آنها که
میمیرند باجل ها و کسانیکه زندگی میکنند بسبب نکوئی کردن بیشتر اند از آنها که زندگی میکنند بعمرهای
خودشان و در محاسن مرویست از آنجناب که فرمود کار بد نافذتر است در صاحبش از کارد
در گوشت و نیز فرمود بدرستیکه مرد هرآینه قصد میکند گناهی را پس محروم می شود از
روزی خود و در امالی شیخ مفید است که آنجناب فرمود بترسید از سطوتهای خداوند در شب و روز
پس راوی گفت چیست سطوت خدا فرمود گرفتن بر گناهان و در نهج است که قسم بخدا نبودند قومی هرگز
در غضارت نعمتی از زندگی پس زائل شود از ایشان مگر بسبب گناهانیکه کردند زیرا که نیست خداوند ستمکار مر بندگانرا
و در امالی شیخ طوسی از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود هرگاه قاضیان دروغ گویند باران حبس شود و هرگاه
سلطان ستم کند دولت سست شود هرگاه زکوة حبس شود چهار پایان بمیرند و شیخ قمی در تفسیر خود
از جناب صادق علیه السلام نقل فرموده در آیه ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی
الناس ظاهر شد فساد در صحرا و دریا بسبب آنچه کسب کرده دستهای مردم یعنی بدانچه کردند از معاصی فرمود
و حیوانات در صحرا وقتی است که باران نبارد و همچنین هلاک شدن حیوانات دریا فرمود
حیات حیوانات دریا باران است پس هرگاه باران ایستاد ظاهر می شود فساد در بر و بحر
و این در وقتی است که زیاد شود گناهها و معاصی و چون از خبر اختصاص بصحیفه معلوم و مستفاد شود
پس می شود گفت که فساد بر هلاک حیوان باشد و غیر آن از نباتات و بی ثمر شدن درخت و خار
بر آوردن آن چنانچه بباید و ظاهر نکردن زمین گنجهای خود را و بی نفع شدن آبها و هلاک بحر شوری
آبش است یا تلف شدن و بدست نیامدن حیوانات حلال آن و زیاد شدن هوام و سباع
او و کم شدن یا بدست نیامدن لؤلؤ و مرجان و سایر نفایس و وقت مخالف شدن بادهای او
که غرق کند یا مانع شود کشتیها را از سیر در آن پس بیاید از مسخر بودنش مر بنی آدم را چنانکه خدای
فرموده و سخر لکم البحر و بازماندن دریا از صعود بخار آتش که مبدا صنفی است از باران

فـ تفسیر مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بزنی که سؤال نمود از آنجناب که مرا شوهریست و با من در شغولست و من
کاری کردم که دل او را مهربان کنم بر خود پس رسول خدا باو فرمود تیره کردی دریاها را و تیره کردی خاک را و لعنت کردند ملائکه اخیار
و ملائکه آسمان و زمین فـ کافی مرویست که هر که فحش دهد برادر مسلم خود را میبرد خداوند از او برکت رزق او را و وامی
گذارد او را بخودش و فاسد میکند بر او معیشتش را فـ عقاب الاعمال از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
پنج چیز است که هرگاه یافت شد انها را پس پناه برید بسوی خدای عزّ و جلّ از انها پیدا نشود سفاحی هرگز در قومی که آشکارش کنند
مگر انکه ظاهر شود طاعون در ایشان و دردهائی که نبود در گذشتگان ایشان و کم نمیکنند کیلها و ترازوها را مگر اینکه گرفته میشوند
بقحطی و سختی و جور سلطان و منع نمیکنند زکوة را مگر انکه منع میشود از ایشان باران آسمان و اگر نه بودند بهایم نمی بارید باران
بر ایشان و نمی شکنند پیمان خدا را و پیمان رسول را مگر انکه مسلط میکند خداوند بر ایشان دشمن ایشان را پس میگیرد پارهٔ
از انچه در دست ایشانست و حکم نمیکنند بغیر انچه خداوند نازل کرده مگر انکه میگرداند عذاب ایشان را در خودشان یعنی در
میان ایشان اختلاف میاندازد که بروی یکدیگر در آیند و شمشیر کشند و فرمود از برای زناکننده شش خصلت است سه
در دنیا و سه در آخرت سه در دنیا اینکه نور رخسار را می برد و فقر می آرد و بشتاب میدهد بهلاکت و فرمود هرگاه بگری زنند
امت من خویش را از سائلها یعنی گوش ندهند بسخنان ایشان و اجابت ننمایند مسئولشان را و برونند باتنخ قسم خورده پروردگار
من عزّ و جلّ بعزّت خود پس فرمود قسم بعزت خود که هر آینه عذاب میکنم بعضی از ایشان را ببعضی فـ کتاب جعفریات
مرویست از علی علیه السلام که فرمود نبی نازل شد عذاب بر بنی اسرائیل پس صبح کرده بودند بجالیکه چهار طایفه از ایشان
مفقود بودند طبالان و خوانندگان و حبس کنندگان طعام و صرّافانی که ربا خورند فـ تهذیب شیخ طوسی مرویست
از جناب صادق علیه السلام فرمود بعد از شنیدن حکمی از بعضی برخلاف فرمودهٔ خدا که بجهت این حکم وامیدارد و حبس میکنند
آسمان باران خود را و منع میکند زمین برکات خود را فـ ثواب الاعمال مرویست از علی علیه السلام که فرمود
هرگاه خداوند غضب کند بر شهری یا امتی و نازل نکرد بر ایشان عذاب را یعنی عذاب استیصال را گران میشود نرخهای
او و کوتاه میشود عمرهای او و نفع نمیکنند کسبهای او و پاکیزه نمیشود میوه های او و جاری نمیشود نهرهای او و حبس میشود
از او بارانهای او و مسلط میشود بر او اشرار او فـ کامل الزیارة از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود در ضمن مدایح آب فرات که اگر نه آن بود که داخل میشدند در او گناهکاران فرو نمیرفت در او صاحب دردی
مگر انکه شفا می یافت و مراد از گناهکارها همین فسقه موجودین اند از کفار و مسلمین که در ان آب غوطه میخورند و
غسل میکنند یا مراد عصاة بنی آدم است که بجهة ان عصیان مسخ شدند و جمله از ایشان را در دریا ریختند پس
نسبشان برکت را از جاهایشان برد فـ علل الشرایع مرویست از رسول خدا که فرمود در ذکر
حجر الاسود که اگر مس نمیکردند او را پلیدهای جاهلیت مس نمیکردند او را صاحب المی مگر اینکه عافیت می یافت و خواهد آمد در ذکر
فضل صدقه و انفاق که هیچ درختی نبود که بنی آدم به نزد او آید مگر انکه منفعتی از او میبردند تا انکه تکلم کردند بنی آدم بکلمه عظیمه که گفت

مخارج

خداوند برای خود فرزند گرفته است پس زمین بخود لرزید و منفعت درختان رفت فکر خبر دیگر چون این را گفت
نصف ثمر درختان رفت و چون از برای خداوند شریک گرفت درختان خار برآوردند فکر خبر دیگر درخت
سوز ثمرش چون ترنج و ثمر درخت سدر مانند خربزه بود چون یهود گفتند دست خدا بسته است بار و ثمر آنها کوچک
شد و هسته برآورد و چون نصاری گفتند مسیح فرزند خداست ترسیدند پس بیرون آمد در ایشان خار و بار ایشان
کوچک شد فا ابن شهرآشوب در مناقب روایت کرده از امالی شیخ جلیل ابی المفضل شیبانی که او روایت
نمود از ابی حازم عبد الغفار بن حسن که گفت ابراهیم بن ادهم وارد کوفه شد و من با او بودم در عهد منصور و وارد
کوفه شد جعفر بن محمد علوی علیهما السلام پس بیرون رفت جعفر علیه السلام بقصد مراجعت بسوی مدینه پس مشایعت
کردند او را علما و اهل فضل از کوفه و بود از آنها سفیان ثوری و ابراهیم بن ادهم پس پیش افتادند آنان که مشایعت
کردند آنجناب را پس ناگاه شیری را دیدند در میان راه پس ابراهیم بن ادهم با آنها گفت بایستید تا جعفر بیاید پس
ببینیم چه میکند پس جعفر علیه السلام آمد و ذکر کردند برای او شیر را پس روی آورد تا نزدیک شد بشیر و گرفت گوش او را و دور
کرد او را از راه آنگاه رو کرد بایشان و فرمود بدان که مردم اگر اطاعت میکردند خداوند را حق اطاعت او هر آینه بار می
کردند بر او بارهای خود را یعنی چون سرکشی و نافرمانی کردند از این فایده محروم شدند چنانچه از خیر و برکت آب فرات و
حجر الأسود و درختان و امثال آنها بجهت گناه محروم شدند و از این خبر حال ابراهیم معلوم شد که چه قدر مباینت
داشت و چه اعتنا و چه اعتقاد بود بآن جناب پس حقیقت سزاوار است آن کرامات و مقامات را که دزدان
داخلی دین برای او نقل کردند و شیخ طبرسی و دیگران نقل کردند در قصه عمالقه و جنگ جناب موسی علیه السلام
با ایشان که بلعم امر کرد آنها را که زینت کنند زنها را و بفرستند با ایشان متاعی و بفرستند ایشان را بسوی عسکر موسی
و هیچ زن امتناع نکند از کسی که با او میل کند و گفت اگر یک نفر از ایشان زنا کند کافی است شما را برای دفع ایشان
پس چنین کردند و زنان داخل شدند در عسکر بنی اسرائیل پس گرفت زمری بن شلوم سرکرده سبط شمعون بن یعقوب بود
زنی را و آورد نزد جناب موسی پس با او گفت گمان میکنم که این حرام است پس قسم بخدا که اطاعت نمیکنم ترا آنگاه او را داخل
کرد در خیمه خود پس با او مضاجعت کرد پس خداوند فرستاد بر ایشان طاعون را و صحاح بن العیزار پسر کجاب بیرون که
سرکرده عسکر بود حاضر نبود چون آمد و طاعون را دید که مستقر شده است در بنی اسرائیل مطلع شد بر قضیه و شجاع
و دلیری بود پس بسوی زمری رفت و او را دید که با آن زن در یک بستر است پس هر دو را بیک حربه بهم دوخت پس طاعون
برخواست و در این یک ساعت بیست هزار و بروایتی هفتاد هزار هلاک شدند بجهت آن یک زنا و خداوند
در چهار سوره اشاره بقصه اصحاب سبت فرموده در سوره بقره میفرماید که ایشان را عبرت قرار دادیم برای امت
و جماعتی که پیش از هلاک ایشان بودند و گناهی کردند و آنان که پس از ایشان باشند و پند و نصیحت از برای پرهیزکاران و اجمال
قصه و گناه ایشان آن بود که خداوند روز جمعه را برای تعظیم و عبادت و امساک آنها مقرر فرمود چون این امت همه جهود پس

تغییر دادند و جمعه را بدل بشنبه نمودند پس خداوند بجهة این تغییر و نافرمانی صید ماهی را در روز شنبه برایشان حرام کرد و انجا
ایشان را امتحان فرمود باینکه در غیر شنبه ماهی بکنار دریا نمی آمد اصلاً و در روز شنبه آنقدر ماهیان بزرگ فربه که شکم ایشان
مانند شکم شتر بود بدریا ظاهر میشد که روی دریا را می پوشید و بر روی یکدیگر می افتادند مدتی جرأت نکردند و بجسارت کمتر اقدام
تا آنکه باغوای شیطان در حلال کردن این حرام حیله بکار بردند که حوضها و نهرها و گودال بسیار در کنار دریا کندند
و از دریا راهی بسوی آن باز کردند چون شنبه میشد ماهیان در آن جا پر میشدند پس در شب یا روز یکشنبه راه را می بستند
و آنها را صید میکردند و بآن سرمایه تجارت بزرگی کردند و با مال شدند پس فرقهٔ ایشان را نهی کردند و دسته ساکت ماندند
و منع ننمودند و خود هم صید ننمودند گروه اوّل بصورت میمون شدند گروه دوّم نجات یافتند و در دستهٔ سیّم مفسّرین
خلاف کردند و در کافی از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که آنها نیز مسخ شدند بصورت مور بجهة تقصیرشان
در نهی از منکر و در میان مسلمانان نیز از مسخ حیلهٔ آن گروه در حلال کردن حرام خصوص بجهة خوردن ربا و مسامحه کردن در نهی
از منکر بسیار است و گرفتن خداوند این جماعت را بنحو گرفتن آنها باینکه یکدفعه همه را مسخ یا خسف یا بصاعقه و صیحه
یا دصر هلاک کند بسبب اعزاز و تجری زمرهٔ اسلامیه نتوان شد باینکه عذاب استیصال در حیوة دنیا بجهة احترام
وجود مبارک حضرت خاتم النبیّین صلّی الله علیه و آله و سلّم بظاهر برداشته شد که این سائر امم رسوا و مفتضح نشوند
و فی الحقیقه حدود الهیه محفوظ و جزاء کردار بدر رسیده و میرسد از چند راه ۱ اوّل آنکه عقاب این عمل را ذخیره میکنند
برای او در روز قیامت که شدت او چندین برابر عذاب دنیا است چنانچه در قرآن تصریح بآن شده که فانّ
لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ شیخ طبرسی فرموده ازبرای آنانکه ستم کنند
نفسهای خود را بکفر یا معاصی سهم و نصیبی است از عذاب مانند نصیب رفقای ایشان که پیش هلاک شدند چون
قوم نوح و عاد و ثمود پس مستظر بتعجیل حلول عذاب نباشند و این دلالت میکند که ایشان را تاخیر انداخته تا روز
قیامت و تعجیل در عذاب اگرچه در ردّ و منع از معصیت بهتر است ولی فایده رفع عذاب عاجل و امهال بجهة توبه آن
زمان توبه است حَتَّىٰ حِينٍ مِنْهُ وَرَحْمَةً پس امید آنست که عذاب اخروی نیز برداشته شود و اگر این فایده
نبود حال و بدتر بود از حال آنانکه معذب شدند در دنیا بسبب گناه چه عذاب دنیا را مقداری نباشد در
جنب عذاب آخرت دوّم آنکه اگرچه عذاب استیصال برداشته شد امّا عذابهای دیگر برای آحاد و دستها و موجود
و پیوسته گرفته میشوند چنانچه گذشت قول امیرالمؤمنین علیه السّلام که چون ۲ از امتی غضب کند و عذاب نکند
نرخها را گران و عمرها را کم و کسبها را بی خیر و میوه را خبیث و والی را ظالم کند و در کافی مرویست
که چون نازل شد آیه شریفه قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ
أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ برخواست پیغمبر صلّی الله علیه و آله و وضو ساخت
و نماز کرد و نماز را نیکو گذارد آنگاه درخواست از خدایتعالی که نفرستد بر امّت او عذابی از بالای سرشان

در فرق گناهانی که عقوبت عاجله دارد و گناهانی که عقوبت عاجله ندارند

خداوند ... سرگذشت در اوایل ... [illegible]

واززیر پاهای ایشان و بپوشند بر ایشان پراکندگی واختلاف را وبچشاند بعضی را سختی بعضی باینکه بکشند بعضی را بعضی بشمشیر پس
جبرئیل نازل شد. وگفت یا محمد خدای تعالی شنید سخن ترا و بدرستیکه پناه داد ایشان را از دو خصلت پناه داد ایشان را
از آنکه بفرستد برایشان عذاب از بالای سرشان یا از زیر پاهای ایشان و پناه نداد ایشان را از دو خصلت آخری و در
تفسیر شیخ ابوالفتوح قریب باین مضمون مرویست و در آخر آن فرمود و نیز خواستم تا بأس ایشان در میان ایشان
نیفکند این دعا را اجابت نکرد و جبرئیل عرض کرد فناء امت تو بتیغ خواهد شد و خصلت اوّل که اختلاف کلمه
وتشتت آرا و مباینت اهوا است سبب باشد از برای خصلت دوّیم که کشتن بعضی باشد مر بعضی را علاوه بر آنکه فوت
شود بسبب او جمیع خیرات وقربات و واجبات وسنن که بر پا داشتن اینها میسر نباشد بی اتفاق کلمه واجتماع قلوب
واتحاد آرا واین خود از اعظم عقوبات واشد بلاها است که هیچ امتی بمثل این امت مبتلا ومعاقب نشده اند
چنانچه ظاهر است بر هر که نظر کند در اختلاف این امت در اصول و فروع واتحاد ایشان در احکامات جزئیه چنانچه
دو نفر را نه بینی که در رفتار و کردار وگفتار باهم موافق ومصدق یکدیگر باشند بلکه یکدیگر را یا بفسق یا به کفر یا بخطا
و نادانی نسبت دهند وکمتر منکریست که بنحوی کشتن اورا جایز نداند واما کشتن واسیر[ی] بعضی بعضی را این در کتب سیر و تواریخ
موجود ومشحون و بگوش وچشم انقدر شنیده و دیده که ظاهر و هویدا است صدق مقال خداوند واخبار رسول
او و در سورهٔ فرقان میفرماید وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ قرار دادیم بعضی از شما را اسباب
امتحان واختبار بعضی آیا صبر میکنید و در آیه مطالب بسیار است که مقام مقتضی ذکر اینها نیست واز جملهٔ اخبار
ظاهر میشود که آنچه برداشته شده از آن عذابها آن قسم است که در ساعتی امتی را فنا کند واما گرفتن بعضی را
بجهة پارهٔ از گناهان در بعضی اوقات پس برداشته نشده چنانچه در امالی صدوق مرویست در خبر بهلول نباش که
پس از چند سال شغل نباشی قبر دختری از انصار را نبش نمود و کفن او را گرفت و با او مواقعه کرد و در حال مراجعت ندائی
شنید که این دختر او را نفرین کرد و چون بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و گناه خود را ذکر کرد آن
حضرت با او فرمود دور شو از من ای فاسق زیرا که میترسم بسوزم از آتش تو که چه قدر نزدیک کرده است آن
گناه تو ترا با آتش پس پیوسته میفرمود و بدست نیز اشاره میکرد تا از نظر مبارکش دور شد و در
فقیه مرویست که چون باد سرخی یا زردی یا سیاهی میوزید رنگ مبارک آنحضرت متغیر میشد و زرد میگردید
و چون ترسان و هراسان بود تا وقتی که قطرهٔ از آسمان فرود آید پس رنگ مبارکش بحال خود بر میگشت و میفرمود
رحمت آمد بسوی شما و نیز روایت نمود از مسعده که شخصی بجناب صادق علیه السلام عرض کرد فدای تو شوم
من میگذرم بگروه ناصبی در حالتی که نماز ایشان برپا شده و من وضو ندارم و اگر داخل نشوم با ایشان
در نماز میگویند آنچه میخواهند که بگویند پس نماز میکنم با ایشان آنگاه وضو میگیرم و چون مراجعت نمایم نماز
میکنم پس حضرت فرمود سبحان الله آیا نمیترسد کسیکه نماز میکند بی وضو که زمین او را فرو برد و در جمله از اخبار ذکر

شده مسخ بنی امیه بصورت سوسمار در حال مردن و مسخ بعضی باعجاز امیر المؤمنین علیه السلام و هلاک پارهٔ از کشندگان
ابی عبد الله الحسین علیه السلام بصاعقه و امثال آن سیّم آنکه تبدیل شود عقاب خارجی به اصلی و
جسمانی به نفسانی و ظاهری بباطنی پس بسزای آن گناه که کرده دلش را مهر کنند بنحویکه چیزی را نفهمد از حق و کور
و کر و لال شود پس هیچ حقّی را نه بیند و حق را نشنود و در دلش تأثیر نکند و سخنی از حق نگوید و فرو رود در زمین شهوات
و لذّات دنیا از خوردن و نوشیدن و پوشیدن و خوابیدن و نکاح کردن و غرق شود در این دریای
تاریک که فرا گرفته او را موجهای شبهات و شهوات و بیرون رود بالمرّه از مراتب انسانیّت و داخل شود
در فرقه بهایم و درّندگان چنانچه شهید ثانی روایت کرده از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود آیا
نمیترسد کسی که برمیگرداند روی خود را در نماز اینکه بگرداند خداوند روی او را بروی خر پس شهید فرموده
مراد از روی قلب او است فـد عقاب الأعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود چون
بنده بایستد بنماز خداوند اقبال میکند بسوی او بوجه خود یعنی بروی لطف خود پس پیوسته اقبال دارد با او
تا آنکه آن نماز گذار سه مرتبه ملتفت شود یعنی رو بگرداند از خدا و توجّه کند بغیر او و چون سه مرتبه چنین کند رو بر
میگرداند از او خداوند فـنبی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود مخالفت نکنید
که خداوند خلاف میاندازد میان دلهای شما فـنبی فرمود چون علم ظاهر شود و از عمل احتراز کنند
و زبانها با هم الفت گیرد و دلها از هم نفرت نماید و ارحام قطع شود پس آنگاه خداوند لعن کند ایشان را یعنی دور
کند از رحمت خود پس کر نماید و کور نماید دیدهٔ ایشان را فـنبی فرمود زنهار از در خانهٔ پادشاهان
و حواشی ایشان زیرا که نزدیکترین شما بدر خانهٔ سلاطین و حواشی ایشان دورترین شما است از خدای عزّ و جلّ
و کسی که برگزیند سلطان را بر خداوند ورع را میبرد از او خداوند و او را حیران میکند و از جناب باقر علیه السلام
روایت کرده که هر کس افطار کند یک روز از ماه رمضان را بیرون رود روح ایمان از دل او فـ کافی
از آن جناب مرویست که فرمود نیست چیزی که خراب و تباه کننده تر باشد مر قلب را مثل گناه بدرستیکه
قلب با گناه در افتد و جدال نماید و گناه نیز پیوسته با او در آمیزد تا آنکه زیادتی کند و بر او غالب آید پس
کشور دل زیر و زبر میشود و سرنگون میگردد بنحویکه در او دیگر جای قرار گرفتن حقّی نمیماند و نیز فرمود هیچ بنده
نیست مگر آنکه در دل او نقطهٔ سفیدیست پس اگر گناهی کرد بیرون می‌آید در میان آن نقطه نقطهٔ سیاهی پس اگر توبه
کرد زایل میشود آن سیاهی و اگر اصرار نمود در معصیت زیاد میشود آن سیاهی تا آنکه فرا میگیرد آن سفیدی را
پس آن سفیدی چون پوشیده شد هرگز برنمیگردد صاحبش بسوی خیری و اینست قول خداوند کَلّا بَل رانَ
عَلیٰ قُلوبِهِم ما کانوا یَکسِبون فـد خصال مرویست از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود
چهار چیز است دل را میمیراند گناه بر روی گناه و زیادی همدمی کردن با زنان یعنی صحبت کردن با ایشان و مجادله

با احمق که بگوید و بگوئی و بزرگ و هر کسی بدی خوبی و همنشینی با مردگان پس کسی گفت یا رسول الله کیست مردگان فرمود هر
غنی خوش گذران فیه فرمود که چهار چیز است که فاسد میکند دل را و میرویاند نفاق را در دل چنانچه میرویاند آب
درخت را آواز شنیدن لهویات یعنی غنا و آلات لهو و طرب و دشنام و رفتن در خانه سلاطین و طلب صید
یعنی شکار فه در عدة الداعی مرویست از آنحضرت که فرمود بدرستیکه گاه مرتکب میشود بنده گناهی را پس فراموش
میکند بسبب او علمی را که آموخته بود فه در کتاب جعفریات مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که گمان نمیکنم
احدی از شما را که فراموش کند چیزی از امر دین خود را مگر بجهة گناهی که بجا آورده است فیه در عدة الداعی روایت
کرده که خداوند وحی کرد بداود علیه السلام که من کمتر چیزی که خواهم کرد به بنده که عمل نمیکند بآنچه میداند از هفتاد
عقوبت باطنیه اینست که برمیدارم از دل او حلاوت ذکر خود را فه در امالی صدوق مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود بالای منبر سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید پس اشعث بن قیس برخواست [٢] یا امیر المؤمنین چگونه جزیه میگیری
از مجوس و بر ایشان کتابی نازل نشده فرمود چنین است بتحقیق که خداوند فرستاد بر ایشان کتابی و مبعوث
کرد بر ایشان پیغمبری و ایشان را پادشاهی بود شبی مست شد پس دختر خود را طلبید بفراش خود و با او مقاربت
کرد چون صبح شد و قومش شنیدند بر در خانه او جمع شدند و گفتند ای پادشاه کثیف کردی دین ما را و او را تباه
نمودی بیا تا حد بر تو جاری کنیم پس بایشان گفت جمع شوید و سخن مرا بشنوید پس اگر عذری ظاهر شد برای آنچه
کردم فبها و الا هر چه خواهید بکنید پس نزد او جمع شدند پس بایشان گفت آیا میدانید که خداوند نیافرید خلقی
بزرگوارتر از پدر ما آدم و مادر ما حوا گفتند راست گفتی ای پادشاه گفت آیا تزویج نکرد پسران خود را با دختران
خود و دختران خود را به پسران خود گفتند راست گفتی این است دین پس بر همین پیمان بستند پس خداوند محو کرد
آنچه در سینه شان بود از علم و کتاب خدا و برداشته شد از میان ایشان پس ایشان کفاری اند که داخل میشوند در
دوزخ بی حساب یعنی بی پرسش و چون و چرا و حال منافقان سخت تر است از ایشان و در قصه بلعم نیز
تصریح شده باین نوع از عذاب فه در علل الشرایع مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود خشک
نمیشود اشک مگر بجهة سختی و قساوت دل و سخت نمیشود دلها مگر بجهة معاصی و در جمله از اخبار رسیده که دور
ترین مردم از خداوند صاحب قلب قاسی است فه در غرر از آنجناب مرویست که از بزرگترین شقاوت
قساوت فه در تنبیه الخاطر شیخ ورام مرویست که خشکی چشم و قساوت قلب و حرص بر دنیا از علامات
نفاق است بلکه در تحفه العقول مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود نکرد خداوند بنده را به
عقوبتی که بزرگتر باشد از قساوت قلب و نیز در آنجا مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود حق تعالی
وحی کرد بداود علیه السلام که بگو بندگان مرا که قرار ندهند واسطه میان من و خودشان عالمی را که فریفته
شده بدنیا که خواهد بازداشت ایشان را از ذکر من و از طریقه محبت من و مناجات من ایشانند دزدان راه

[٢] و گفت

بندگان من

بندگان من بدرستیکه پست تر چیزی که من خواهم کرد با ایشان آنکه بر سیدارم شیرینی عبادت و مناجات خود را از دلهای
ایشان فلبر امالی صدوق مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود چون این آیه نازل شد
وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ بالا رفت
شیطان بکوهی در مکه که آنرا ثور میگویند پس به بلندترین آوازها فریاد کرد عفریتهای خود را پس بگرد او جمع شدند
و گفتند ای آقای ما برای چه ما را خواندی گفت نازل شد این آیه پس کیست برای او یعنی ضایع کردن اثر او
پس عفریتی از شیاطین برخواست و گفت منم برای او بچنین و چنان گفت تو قابل او نیستی پس دیگری برخواست
و گفت مثل سخن او پس باو نیز همان جواب را داد پس وسواس خناس گفت منم برای او گفت بچه گفت وعده
میدهم ایشان را و آرزومند میکنم ایشان را تا اینکه مرتکب شوند گناه را چون مرتکب گناه شوند استغفار
از خاطر ایشان میبرم پس ابلیس گفت توئی قابل پس او را موکل کرد تا روز قیامت و چند جا خداوند اشاره باین
رقم عقاب فرموده فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا و ایضا در جای دیگر فرموده فَأَمَّا الَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ و جای دیگر فرمود فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ
قُلُوبَهُمْ خلاصه مفاد این آیات و اخبار گذشته اینکه آدم نادان از روی جهالت و متابعت خواهش نفس
و هوا باختیار خود بد را پسندد و گناه کند که یکی از آثار آن مرض قلب است و سزای این مرض نیز مرضی است
دیگر که خداوند او را بآن مبتلا میکند بحسب استحقاق و آن نیز باعث و محرک شود گناهی را بیشتر و بزرگتر از آن
گناه سابق و چون مرتکب آن شد باز مرض دیگر از سوء کردار خود و مرضی از روی عقوبت خدائی باو رسد
یعنی افزوده شود و بهمین نسق هر درجه از مرض گناهی بالاتر و بزرگتر طلبد و چون افزوده شد گناه تازه بر امراض
سابقه چیزی افزاید تا آنگاه که در دل سد ران و مهر شود بر قلب انسان و از حد و شفاعت انبیاء
و داخل شود در زمرهٔ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ چنانچه در مقابل اگر کسی
عمل کند به آنچه آموخته آن عمل نیز برای او علمی تازه آرد که بیفزاید بر شوق و رغبت او بعمل زیاده و بهتر از آنچه میکرد
پس علمی تازه کند آن نیز علمی تازه آرد و بهمین نحو هر درجه از علم مقدمه شود از برای عملی بالاتر که او مقدمه شود
از برای علمی دیگر چنانچه خداوند میفرماید وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ از خداوند بپرهیزید بکردن آنچه واجب
نموده و نکردن آنچه حرام کرده که خداوند شما را علم آموزد و فرمود وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ
هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ آنانکه هدایت یافتند و براه ایمانیکه نمانده اند رفتند خداتعالی هدایت شانرا
بیفزاید یعنی بقوت و یقین و نمانده آیات و شرح صدر و اعانت فرماید ایشان را در تقوای ایشان و حضرت صادق
علیه السلام فرمود هر که عمل کند بآنچه آموخته بی نیاز کند او را خداوند از آنچه نیاموخته و مثال طایفهٔ اول مثال
جمعی است که از راه راست روشن فراخ نزدیک بی خطر اعراض کنند و منحرف شوند و براه تاریک باریک

ایشان را

پرخطری خود را انداخته‌اند که چون هر قدمی بر دارند از مقصد دور و در ظلمت و خطری تازه افتند بخیال سرعت سیر و قرب
وصول بمقصود و گمان نجات از آن مهالک پس هر قدر پیش افتند از مقصود دورتر شوند چه در پی وادی بوادی ظلمت
و گمراهی و خطرناکی را تا آنگاه که راه مقصود بسته و از مراجعت مأیوس و در آن وادی حیران لاجرم بدست دزدان
راه زن و یا بچنگ درندگان خونخوار یا در چاه و گودال بر و افتند و هلاک شوند و مثال طایفهٔ دیگر چون گروهی
که با چراغ در آن جادهٔ مستقیمه افتند و سیر کنند که در هر مرحلهٔ آن چراغی و نشانی از مقصد و نوری تازه باشد که بر
روشنی چراغ خودشان بیفزاید پس چراغ علم این طایفه را وادارد که بر آن راه مستقیم افتند و سیر نمایند و بدیدن آن
نشانها و علامات یقین و وثوقشان برسانند که این راه بسوی مقصد است زیاد شود و هر قدر افزون علم و یقین زیاد
شود در سیر بیشتر همت گمارند و جهد کنند تا بمقامی رسند که آن چراغ درخشنده مهری گردد که بتابش او مقصد منظر
در آید که اگر تمام جهانیان به خلاف جادهٔ او سیر کنند هیچ در خاطر و خیالش شبههٔ خلافی خطور نکند پس ظاهر شد که هر چه
باین دو فرقه میرسد از اسباب قرب بحق یا بعد از حق همه از روی نتیجهٔ کردار خودشان است پس در خذلان و اهانت و
در توفیق و هدایت از جبر و اکراه اثری و نشانی نباشد بصریحهٔ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا
أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ چون فی الجمله بر ناظرین مکشوف شد که آنچه عامهٔ ناس گرفتار شده‌اند از
بلاها و رفع نعمت و سایر امراض قلبیه و محرومی از فیوض نعمتهای الهیه همه از نتایج گناهان و بدی کردار و نیات ایشانست
پس گوئیم آنچه مرتکب شوند از معاصی همه از روی جهل است یکی از مقدمات ترک عمل باشد که ذکر شد چه انسان عاصی و مرتکب
مبغوضات الهی نشود مگر اینکه انکار کند بوجود صانع یا بوجود حجتها و وسایط الهیه از انبیا و اوصیا یا انکار کند معاد و جنت
و نار را یا بوجود حرامی در دین معتقد نباشد چنانچه بعضی از اسماعیلیه و غیر ایشان را اعتقاد اینکه آنچه در شرع رسیده
از محرمات همه اشاره است باشخاص معهوده و مراد از حرمت بیزاریست از آنها و یا سست گیرد امر و نهیهای خدا را
یا کوچک شمرد عذابهائی را که وعده داده یا باور داشتن اعتقاد بحرام در دین هنوز حرامی از حلال تمیز نداده یا بامید
خوردن تریاق توبه در آخر از ضرر حالیهٔ زهر گناه ایمن گشته یا از برای آن چندان ضرری اعتقاد نکرده و غیر آن از
مراتب جهالت که فی تحقیق تمام آن یا بعضی از آن کس پیرامون گناهی نگردد مگر اندکی پس آنرا که علم بصانع و حجج علیهم السلام
و معاد باشد و حرام را از حلال جدا نموده و بر سختی کار و شدت عذاب و گرفتن خداوند صاحبان گناه را
در دنیا و آخرت از روی بصیرت و شنیدن از راستگویان آگاه گشته چون کسی باشد که در سبزهٔ زندگی و طریقهٔ
معاش بر زهری قاتل واقف شود با احتمال رسیدن به تریاق آن که در نهایت معلوم خیر و مستیقن حال را
با احتمال رسیدن بر رفع پس از آن مرتکب نشود مگر اندکی در کمی از اوقات که کثرت شوق نفع و لذت قلیلی که موجود است
در آن غافل کند صاحبش را از تصور مفاسد دنیوی و اخروی و گرفتاری بوبال آن و از اینجا معلوم شد وجه
معلق کردن خداوند قبول توبه را با آنکه گناهش از روی جهالت چنانچه میفرماید إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ

یعملون السوء بجهالة جز این نیست که قبول توبه بر خدا تعالی برای آنان است که گناه کنند به نادانی مراد
ندانستن شخص گناه است چه جهل بآن عصیان نیارد بلکه مراد ندانستن عقوبت او است و یا شدت آن یا جهل برجحان لذت
باقی بر لذت زائل و غیر آن که گذشت فقه در تفسیر عیاشی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود
هر گناه که بنده کند هر چند عالم باشد او جاهل است که در خطر انداخته جان خود را بمعصیت پروردگار خود و تحقیق
که خداوند حکایت کرده قول یوسف را به برادران خود که هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم
جاهلون پس نسبت داد یوسف برادران را بجهالت بجهة افکندن نفسهای خود در خطرات نافرمانی خدا و
و نیز در انعام میفرماید اذا جاءک الذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی
نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم
چون نزد تو آیند آنان که ایمان آورده اند به آیات ما پس بگو سلام باد بر شما واجب گردانید پروردگار شما
بر ذات خود که هر که کرده باشد از شما بدی را به نادانی پس توبه کند و اصلاح نماید آنچه بگناه فاسد نموده
پس بتحقیق او آمرزنده و بخشاینده است و در نحل فرموده ثم ان ربک للذین عملوا السوء بجهالة
ثم تابوا من بعد ذلک واصلحوا ان ربک من بعدها لغفور رحیم فی الحقیقه چون اعظم
اسباب ابتلای بمعاصی جهالت است انبیای عظیم القدر با علو قدر و شان بخدای پناه برند و استغاثه
نمایند چنانچه از قصه بقره توان یافت که چون قوم حضرت موسی گفتند به آن جناب اتتخذنا هزوا یعنی آیا ما را
سخریه و بازیچه گرفتی فرمود اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین پناه میبرم بخدا و از آنکه باشم از
نادانان که سخریه و استهزا کنند از نادانی و جناب یوسف میفرماید الا تصرف عنی کیدهن
اصب الیهن واکن من الجاهلین که تو برنگردانی از من کید زنان را میل کنم بسوی ایشان و میشوم
شوم از جاهلان و خداوند بجناب نوح میفرماید انی اعظک ان تکون من الجاهلین در ستیکه پند
دهم ترا که مبادا از جاهلان باشی یعنی از آنها شوی که ندانسته اند قبح و شناعت جهالت را از روی عدم معرفت و بخاتم النبیین
صلی الله علیه و آله فرمود ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین
اگر خواستی خدا تعالی هر آینه هم آوردی اینها را براه راست پس مباش از جاهلان یعنی از آنها که سر قدر ندانند
و حکمت و مصالح معتقد نباشند پس ظاهر شد ازین کلمات که اول معصیتی که از هر مکلف سر زند پس از اجتماع شرایط
تکلیف در او جهل است و هر معصیتی که از هر مکلفی سر زند سببش اعراض و سرکشی و نافرمانی و بی اعتنائی او است
به اینکه حجتی هست از جانب خدا تعالی برای او از نبی یا وصی یا عالم یا جانشین او که باید حکم تمام امور معادیه و معاشیه
از حرکات و سکنات و خطرات و حالات و معاشرات و عبادات خود را از او یاد بگیرد و عمل نماید و نشود
که خداوند خلق آفرید و از اینها چیزی خواهد از کردنیها و نکردنیها و مخفی نفرماید کسی را که مردم از او بیاموزند

آنگاه عمل نمایند و در روز پسین عذری نداشته باشند بلکه در روز نخست اوّل حجّت خود آفریده و خاصّه دانش و تبلیغ
و رسالت و صفوت باو بخشید آنگاه رعیّت تا از اوّل زمان تکلیف وی بی حجّت رها نکنند که نقص عروجی از
آفرینش پدید آید و آنچه از و مطلوبست شوائد بر آورد چنانچه در آخر کار و زمان انقراض عالم اوّل باسلسله
رعیّت منقرض شود آنگاه حجّت از دنیا بیرون شود در علل الشرایع مرویست از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود اگر از مردم دو نفر باقی باشند یکی از آن دو امام است ف فرمود آخرین کسیکه میمیرد امام است
تا آنکه حجّت نگیرد احدی از خلق بر خدای عزّ و جلّ که واگذاشت او را بی حجّت و در اخبار بسیار است که از
ابتدای خلق عالم تا انقضای آن ساعتی نگذشته که خالی مانده از حجّت ف فرمودند اگر حجّت نباشد ارکان
او از هم بپاشد بالجمله اعراض و سرکشی سبب بقای جهالت فطریه است اگر رفع نشود بر افکند صاحبش را
در بدترین گردابهای معاصی و رفع آن منحصر است به در آمدن بزیر بار اطاعت و انقیاد و متابعت چراغان راه هدایت
و سداد و چنانچه اوّل معصیت هر کسی سر تافتن و نافرمانی اوست از حجّتش پس اوّل معصیتی که از بنی آدم و سلسلهٔ رعیّت
بر روی زمین پدید آید همین باشد و باقی ابتلاهای انسان از قبیل معاصی قلبیّه و تخویف و قتل نفس پس از آن باشد و از آنها
عقوقی است که از اعظم کبائر شمرده شده و از آن گناهانیست که فرا میگیرد تمام جوارح و اعضا و قوای داخلی و
خارجی را چون بعضی گناهان که مختصّ است به جوارحی چون غیبت به زبان و شرب خمر بدهان و نظر بنامحرم بچشم و زنا بفرج
و شنیدن غنا بگوش و نیز از قسم گناهانی است که پیوسته با صاحبش قرین است و هر کاری و هر حالی که در او هست از
خوردن و خوابیدن و عبادت و سیر و غیر آن مثل نشوز و فرار عبد از مولا و غیره ف فرمودند بزرگترین کبائر
و عقوق یکی از آنها است و خداوند عاق را جبّار شقی شمرده و با شرک عقوق را یکجا آورده چنانکه احسان و برّ والدین را
با بندگی خویش در یک قطار انداخته و مراد از والدین نه همان پدر و مادر جسمانیست بلکه پدران حقیقی انبیا و اوصیا و
علما باشند و آنچه از برای این والدین مقرّر فرموده از احترام و توقیر و احسان چندین برابر و برای ایشان مقرّر شده
چنانچه مشروحًا بیاید خصوصًا در ذکر محلّ صدقه و ذکر فضائل سادات فی الکنج و علمان پدران حقیقی
سالقند شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود بزرگترین کبائر
هفت است شرک بخداوند عظیم و کشتن نفسی که خداوند حرام کرده مگر بحق و خوردن مال یتیم و عقوق والدین و قذف
زنان عفیفه و فرار از جهاد و انکار چیزی که خداوند نازل کرده امّا شرک بخداوند عظیم پس ... آنچه را خداوند
در شان ما نازل کرده و رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرموده پس رد کردند یعنی دشمنان ما آنها را بر خدا و رسولش
ف امّا قتل نفس بحرام پس کشتن حسین علیه السلام و اصحاب او و امّا خوردن اموال یتیمان پس ظلم و جور پس
غصب کردند فیئ ما را و ازاله بردند ف امّا عقوق والدین پس خداوند عزّ و جلّ فرمود در کتاب خود
النَّبِیُّ اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ وَهُوَ اَبٌ لَهُم

پیغمبر سزاوارتر است بمؤمنین از خودهاشان وزنان او مادران اند ایشان را وخود آنجناب پدر است برای ایشان پس عاق
کردندان جناب را و خصوص ذرّیه وخویشان او تمام شد مقصود از خبر که منحصر نبودن عقوق است بوالدین ف ک
فقه الرضا مذکور است بعد از ذکر پارهٔ از آداب معاشرت با والد و امکان عقوق در حیات و پس از مردن که معلّم
خیر و دین قائم مقام پدر است و واجب میشود برای او آنچه واجب میشود برای پدر پس بشناسد حقّ او را و تمام این کلام
در محلّ خود بیاید ان شاء الله پس عقوق از آنجا که اوّل عصیان بنی آدم بود مر خدا تعالی را و این خود امر بسیار بزرگ
که از وگشوده شد باب جرأت بسرکشی و طغیان پس عذاب او چندین برابر سایر معاصی دیگران باشد چنانچه
رسیده و اوّل عصیان هر مکلّف و سبب مبتلا شدن بسائر گناه ها و چشیدن عذابهای آخروی و دیدن مشقّات
و بلاهای دنیوی که اشاره باندکی از انها شد اعظم کبائر باشد پس از شرک و اعظم اقسام او همین عقوق والدین
روحانی و معلّمین خیر است باعراض و مجانبت و دوری و مغایرت از مجالس ایشان و نرفتن در زیر بار طاعت و
فرمان ایشان و نبودن در صدد ترویج و تقویت و کثرت ایشان چه رسد به اهانت و اذیّت و تحقیر و اعانت در
خواری و ذلّت و ضعف و قلّت ایشان بانچه برآید از دست و قلم و زبان

باب چهارم

در بیان لزوم احترام و تعظیم علماء و مؤمنین و طالبین معالم دین خاتم النبیین صلعم و بیان حقیقت
معنی تعظیم و کیفیت آن بالنسبه باهل علم و ذکر لزوم معاشرت و استیناس بانها و فوائد آن و در آن چند فصل است

فصل اوّل

در لزوم احترام و توقیر و قبح توهین و تحقیر اهل علم بر ارباب بصیرت پوشیده نیست
که فهمیدن و دانستن قدر بزرگواران و لازم الاحترام نبداشتن شخصی یا طایفهٔ از اهل دانش یا غیر ایشان را
از دو طریق میتوان دریافت اگرچه گاهی بقابلیّت فطری و موهبت الهی نیز پیدا شود ولی تحصیل قابلیّت آن
بسیار دشوار **اوّل** از دیدن و شنیدن گفتار و رفتار و آداب جلال و تعظیم و احترام اشخاصی که
گفتارشان سنجیده و مطاع و رفتارشان پسندیده و لازم الاتباع و سیره و سلوکشان حکیمانه و طریقه و آئین شان
عاقلانه است مر شخصی یا طائفه را توان یافت بزرگی و عظمت آن جماعت را هر چند در صفات و افعال مجهول باشند
و هر قدر شخص با دیدهٔ بصیرت بیشتر نظر در احترامات قولی و فعلی و سلوک رؤسای دین یا دنیا نماید جلالت
قدر و عظمت شأن ایشان در قلبش جلوه کند پس هر قسم که آنها با اینها تعظیم کنند او نیز کند و اگر واقف نشد بر آنچه آنها
واقف شدند از سرّ تعظیم و علّت احترام اقلّاً از متابعت ایشان تخلّف ننماید چه میداند که قول و فعل عقلاء
بی غرض صحیح معقول نیست و این راهی است نزدیک و آسان برای اکتساب اکثر صفات پسندیده **دوم**
دریافتن سبب و بزرگواری شخص لازم التکریم و تدبّر در صفات کامله کامنه در او و چه مجرّد التفات بوی بزرگی و
وقار او در قلب جای گیرد و قهراً برانگیزاند شخص را به تعظیم و توقیر بنحوی که خواهد آمد و این محتاج است بدانستن چیزهائیکه
موجب تعظیم است و یافتن موجبات در آن شخص و این راه از هر جهت بهتر و برتر و محکمتر از اوّل است و

در لزوم احترام و توقیر علماء

وبزودی از دست برود اما طریق اول در اینجا پس مراجعت کردن در کلام ملک علام است و اخبار حضرت خیر الانام
و ائمه هدی علیهم السلام و ملاحظه نمودن در اداب و رفتار و امر فرمودن ایشان بتوقیر و تعظیم در موارد بسیار بمقداری که
روشن گردد که دانشوران خدا پرست در نظر ایشان چه قدر قدر و شأن و بچه اندازه محترم بوده‌اند و بانها قولا
و فعلا چه نوع تعظیم میفرمودند پس اگر ایمان شخص بخدا ثابت و به مجتبای او تمام و کردار و گفتار ایشان را منزه از عیب
و مبرا از عبث و فساد دانست پس متابعت دستور العمل و اطاعت فرمانشان لازم و متحتم و الا با جاهل لی باک سخنی
نیست چه کلام از تکالیف جزئیه ثانی است که از ایمان بهره برده اند پس میگوئیم که خداوند میفرماید یرفع الله
الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات بلند میکند خداوند انانرا که ایمان آورده‌اند از شما و
کسانیکه داده شد علم بایشان درجات یعنی بلندی مراتب پس علماء از میان مؤمنین بدرجاتی بلندند و در قیامت چنانچه
از جمله از اخبار روز حشر معلوم میشود بلند کرده و در اصل خلقت و در دنیا و آخرت نظیر آنچه فرموده در حق اهل البیت
علیهم السلام ویطهرکم تطهیرا که مراد آفریدن خداست ایشانرا پاک از لوث معاصی و رذائل و قبایح هرچند
قدرت بر فعل و ترک ان داشته‌اند نه آنکه گاهی بر ایشان گذشته که ذیل دامنشان والعیاذ بالله بدان کثافات
ملوث شده و خداوند بعد از ان وعده تطهیر بایشان داده پس خداوند علمائی را که مؤمن کاملند در اصل خلقت
درجه بلند کرده چنانچه در بصائر از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمودند بدرستیکه خداوند آفرید مؤمن را از طینت
جنت و هرگاه بخواهد خداوند خیری را برای بنده‌اش پاکیزه کند روح او را و جسد او را پس نشنود از خیر چیزی را مگر انکه
میشناسد حق او را و نمی‌شنود چیزی از منکر مگر انکار میکند او را و ظاهر است که این صفت صفت عالم عامل است چه غیر
او یا اصلا خیر را نشنیده و یا شنیده و نشناخته و معتقد نشده یا انکه منکر را انکار نکرده و همچنین بلند کرده بحسب صفات
چنانچه فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی جز این نیست که بندگان خدا ترس انانند که علما هستند
و خشیت خداوند از اعظم صفات حسنه نفسانیه است و کراجکی در معدن الجواهر از ائمه روایت نموده که اصل دنیا
و آخرت یک چیز است و ان خوف از خداتعالی است و اکثر صفات حمیده از ناشی و منبعث است چون زهد و تواضع و ورع
و اخلاص و خشوع و صبر بر تکلیف طاعت و ترک معصیت و شهوات و صبر بر بلا و امثال آن و همچنین غیر خوف از سایر
صفات نفسانیه چنانچه خواهی دانست و همچنین بلند کرده ایشانرا با فعالشان که ان الذین اوتوا العلم من قبله
اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا ویقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا
ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا و بلند کرده درجه تشریف و احترامشان را در دنیا و آخرت چنانچه
در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که عرض شد خدمت امام علی النقی علیه السلام که مردی از فقهای شیعه
صحبت کرد با بعضی از ناصبیها پس فقیه او را عاجز و لال کرد بدلیل و برهان بنحوی که مفتضح و رسوا شد پس داخل شد بر انجناب
و در صدر مجلس تشریف مسند بزرگی گذاشته بودند و انحضرت نشسته بودند خارج از ان و جمعی در محضر حاضر بودند

در مراتب بلندی و برتری درجات علما | بلندی در قیامت | بلندی در اصل خلقت | بلندی در صفات | بلندی در افعال

جماعتی بودند

در وجوب تعظیم علماء

جماعتی بودند از علویین و بنی هاشم پس پیوسته آن حضرت آن فقیه را بالا می برد تا اگر نشاندش بر مسند و رو فرمود بسوی او پس گران آمد اینگونه احترام بر آن اشراف اما علویین پس آنجناب را بزرگتر از آن دانستند که سرزنش کنند اما هاشمیین پس رئیس شان گفت یا ابن رسول الله این چنین مقدم میداری عامی را بر سادات بنی هاشم از طالبیین و عباسیین حضرت فرمود زنهار بپائید از آنهائیکه فرمود خداوند در حق شان اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ اُوْتُوْا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ يُدْعَوْنَ اِلٰى كِتٰبِ اللّٰهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلّٰى فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ آیا نظر نمیکنی بکسانیکه داده شد بایشان سهمی از کتاب خدا که خوانده میشوند بسوی کتاب خدا تا حکم کند میان ایشان پس پشت دهند فرقه از اینها و روی گردان باشند بقلب پس فرمود آیا راضی میشوید به کتاب خدا عز و جل حکم باشد گفتند بلی فرمود آیا نه خدا میفرماید يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا اِذَا قِيْلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوْا فِى الْمَجٰلِسِ فَافْسَحُوْا يَفْسَحِ اللّٰهُ لَكُمْ وَاِذَا قِيْلَ انْشُزُوْا فَانْشُزُوْا يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَالَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰتٍ پس راضی نشد از برای عالم مؤمن مگر اینکه بلند شود درجه اش بر عالم غیر مؤمن همچنانکه راضی نشد برای مؤمن مگر اینکه بلند شود بر کسی که مؤمن نیست آیا فرمود بلند میکند خدا کسانی را که داده شده بایشان علم چندین درجه یا فرمود بلند میکند خدا کسانیرا که داده شده به ایشان شرف نسب بچندین درجه آیا خدا نفرمود هَلْ يَسْتَوِى الَّذِيْنَ يَعْلَمُوْنَ وَالَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ آیا برابر و در یک رتبه اند دانایان و نادانان پس چگونه منکرید بلند کردن من قدر این شخص را چنانچه بلندش نمود خداوند بدرستیکه شکستن او و صولت فلان ناصبی را به براهین الهیه که تعلیم کرده بودم باو بهر آئینه افضل است برای او از هر شرفی در نسب فـ هر اختصاص شیخ مفید مرویست که روزی سلمان فارسی داخل شد در مسجد رسول صلی الله علیه و آله پس تعظیم کردند او را و مقدم داشتند و در صدر نشانیدند بجهة اجلال و ادای حق پیری او و اختصاصش بمصطفی و آل او صلوات الله علیهم پس داخل شد عمر و نظر کرد بسوی او و گفت کیست این عجمی که در صدر نشسته بعرب ها پس حضرت بمنبر برآمدند و خطبه خواندند و فرمودند بدرستیکه مردم از عهد آدم تا امروز مثل دندانهای شانه اند فضلی ندارد عربی بر عجمی و سرخ چهره بر سیاه مگر بتقوی و سلمان دریائیست که از او چیزی گرفته نمیشود و گنجی است که تمام نمیشود و سلمان از ما اهل بیت است و مانند نهریست که عطا میکند حکمت و افاضه مینماید برهان ق از تشریفات الهیه است که ملائکه بالهای خود را بر زمین میگسترند برای طالب علم از روی رضا و خوشنودی چنانچه در اخبار بسیار وارد شده و همچنین شفاعت کردن ایشان است در روز قیامت بعد از انبیا علیهم السلام چنانچه در تفسیر امام مذکور است که حضرت امیر علیه السلام فرمود که هر که از شیعیان ما دانا باشد بشریعت ما و ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که باو رسیده برساند بیاید در روز قیامت و تاجی بر سر او باشد که روشن کند جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که برابری نکند با یک تار آن تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که ای بندگان خدا این عالمی است از شاگردان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس هر کس را که این عالم در دنیا از حیرت جهل بیرون آورده و در این روز بنور خود چنگ زند تا او را از حیرت و ظلمت عرصات به نزهت گاه

جنات رساند پس هرکه از او هدایتی یافته باشد با او در بهشت درآید و حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از پدرم شنیدم
که فرمود علمای شیعیان ما چون بمحشر درآیند بقدر علوم و ارشادشان خلایق را حله‌های کرامتشان بپوشانند حتی اینکه
گاه باشد بر یکی از ایشان هزار هزار حله از نور بپوشانند و منادی از جانب خداوند ندا کند که ای جماعتی که تکفل کردید یتیمان
آل محمد را و ایشان را خوش برداشت نمودید و رعایت و هدایت کردید در وقتی که از پدران حقیقی که پیشوایان
ایشانند جدا مانده بودند آن یتیمان را که شاگردان شما بودند بقدر آنچه از شما علم آموختند ایشان را خلعتها بپوشانید
پس بقدر تعلیمشان خلعت بر ایشان بپوشانند تا اینکه یکی را شود که صد هزار خلعت دهند و همچنین ایشان خلعت
پوشانند جمعی دیگر را که از ایشان یاد گرفته‌اند پس ندا رسد که خلعتهائیکه بخشیده‌اند با ایشان عوض کنید و مضاعف کنید و ایضاً حضرت
فاطمه علیها السلام فرمود که هر تاری از آنها بهتر است از آنچه آفتاب بر آنها می‌تابد هزار هزار مرتبه و حضرت علی بن موسی علیهما السلام
فرمودند که میگویند بعابد روز قیامت چه خوب مردی بودی همت برای نفس خود بود که مردم را از مزاحمت خود آسوده کردی
و بدرستیکه فقیه آنست که بریزد بر مردم خیر خود را و نجات دهد ایشان را از دشمنان ایشان و زیاد کند بر ایشان نعمتهای بهشت
خدا را و تفضل کند بر ایشان خوشنودی خدا را پس باین فقیه میگویند ای آنکسیکه کفالت یتیمان آل محمد میکردی و ضعیفان شیعیان را
هدایت مینمودی باش تا شفاعت کنی کسانی را که از تو علمی اخذ کرده‌اند پس بایستد و بشفاعت او داخل بهشت شوند فئامی و فئامی
تا ده فئام که هر فئامی صد هزار کس باشد که بعضی از او کسب علم کرده‌اند و بعضی از شاگردان او و بعضی از شاگردان شاگردان او و
همچنین تا روز قیامت پس ببینید چه قدر فرق است میان این دو منزلت و در بصائر از جناب صادق علیه السلام
مرویست که چون روز قیامت شود برانگیزاند خدای عز و جل عالم و عابد را پس چون بایستند هر دو در محضر خداوند فرماید به
عابد برو به بهشت و بگو عالم را شفاعت کن از برای مردم بجزای حسن تعلیم ایشان را و از جمله تشریفات الهیه نظر کردن
بروی عالم عبادت قرار داد چنانچه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده که نظر بسوی کعبه عبادت است و نظر بسوی والدین
عبادت است و نظر بسوی قرآن بدون قرائت نیز عبادت است و نظر بسوی روی عالم عبادت است و نظر بسوی آل محمد
علیهم السلام عبادت است و نشستن نزد ایشان عبادت قرار داده چنانچه در امالی از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که هیچ شیعی نمی‌نشیند نزد عالم ساعتی مگر اینکه ندا میکند او را پروردگار او که نشستی پیش حبیب من قسم بعزت و جلال
من که هر آینه بنشانم ترا در بهشت با او و باکی ندارم و نیز خانهای ایشان را معظم داشته و امر فرموده باکرام و بلند
کردن آن فرموده فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ در کتاب اکمال الدین از جناب باقر
علیه السلام مرویست که مراد از بیوت خانهای انبیا و رسل و حکما و ائمهٔ هدی علیهم السلام است و در تفسیر عیاشی
از جناب صادق علیه السلام مرویست که حکمت معرفت است و فقه در دین پس هرکس از شما فقیه شد پس حکیم است و مردن
احدی از مؤمنین محبوبتر نیست نزد شیطان از فقیه و کیفیت بلند کردن آن خانها در باب آینده خواهد آمد و نیز
خواب عالم را عبادت قرار داد چنانچه در نهج البلاغه است و در عیون و غیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ثواب تعلیم علما

از تشریفات الهیه عبادت قرار دادن نظر کردن بسوی علما با ایشان است

نشستن نزد علما را عبادت قرار داده

نشستن نزد علما را عبادت اعظم کرده

خواب علما را عبادت قرار داده

در کیفیت احترام ائمه علیهم السلام علما را

در وجوب تکریم علماء

مرویست که سه مرتبه فرمودند بار خدایا رحم کن خلفای مرا کسی عرض کرد کیست خلفای شما یا رسول الله فرمودند کسانیکه روایت میکنند احادیث مرا و سنت مرا پس یاد میدهند انها را بامت من و مقتضای این خبر شریف آنست که باید رفتار کرد با علما در مقام تعظیم و احترام بنحویکه رفتار باید کرد با خود آن جناب چه ایشان را جانشین خود خوانده و جانشین شریک است با کسی که او را بجای خود نشانده در اجرای احکام مگر در آنچه معلوم شود که از خصایص او است و کیفیت تعظیم آنجناب که در قرآن ذکر شده پاره‌ئی از آن خواهد آمد فی شیخ کشی در رجال خود از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که فرمودند بشناسید مقام و منزلت شیعیان ما را بقدر آنچه میدانند از روایات ما و بروایت دیگر فرمودند بشناسید منازل مردم را در نزد ما بقدر روایت ایشان از ما و ایضاً از ابی الجارود نقل کرده که گفت گفتم باصبغ بن نباته چه اندازه بود مقام این مرد یعنی حضرت امیر ع در نزد شما گفت نمیدانم چه میگوئی جز اینکه شمشیرهای ما بر دوش ما بود و بهر کس اشاره میکرد میزدیم او را با آن شمشیر و میفرمود بما تعهد کنید تعهد کنید پس قسم بخدا که تعهد شما برای طلا و نقره نیست تعهد شما نیست مگر از برای مرگ بدرستیکه قومی پیش از شما از بنی اسرائیل معاهده کردند میانه خود یعنی از برای مرگ پس نمرد احدی از ایشان تا آنکه پیغمبر قوم خود شد یا پیغمبر قریه خود یا پیغمبر نفس خود شده بدرستیکه شما بمنزله ایشانید جز اینکه پیغمبر نیستید فی علامه حلّی در اوّل کتاب تحریر روایت نموده از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله که علمای امت من بمنزله انبیای بنی اسرائیل اند پس هرچه معلوم شود که از خصایص خاصه انبیا است چون عصمت فطری و نزول وحی و مثل اینها علما را از آن بهره نیست و در باقی فضایل و احکام و آداب متعلق بایشان شریک اند و از این قبیل است آنچه رسیده که ایشان وارث انبیاء و نواب ائمه اند و حجة اند بر خلایق از جانب ایشان چنانچه فی کافی از جناب صادق ع روایت کرده که علما هر آینه ورثه انبیا اند و بدرستیکه انبیا میراث نگذاشته‌اند دینار و درهمی بلکه میراث گذاشتند علم را پس هر که گرفت چیزی از آنها بتحقیق که گرفته بهره تامی و ایضاً از عمر بن حنظله روایت کرده که از جناب صادق علیه السلام سؤال کرد که میان دو نفر از اصحاب ما منازعه شده در دینی یا میراثی چه کنند فرمود نظر کنند به یکی از شما ها از کسانیکه روایت کنند احادیث ما را و تأمل نمایند در حلال و حرام ما و شناسند احکام ما را پس راضی باشند بحکومت او بدرستیکه من او را حاکم گردانیدم بر شما ها پس هرگاه حکم کند و از او قبول ننمایند استخفاف کرده‌اند حکم الهی را و رد کرده‌اند بر ما و رد کننده بر ما رد کننده بر خدا است و آن در حد شرک بخداوند است فی تهذیب مرویست که آن حضرت ابو خدیجه را فرستادند بسوی اصحاب خود و فرمودند بگو بآنها مردی را میان خود قرار دهند که شناخته باشد حلال و حرام ما را پس بدرستیکه من او را بر شما قاضی کردم فی کمال الدین مرویست که حضرت حجة علیه السلام در جواب توقیع اسحق بن یعقوب نوشتند اما حوادث واقعه پس رجوع کنید در آنها بسوی رواة حدیث ما پس البته از جانب ما حجت‌اند بر شما و من حجت خدایم فی احتجاج مرویست که حضرت صادق علیه السلام به حسن بصری فرمودند در تفسیر آیه شریفه وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ که مائیم آن قریه‌ها که برکت داده خداوند در آنها و قری ظاهره رسولان و نقل

کنندکان از طایفه بسوی شیعیان ما و شیعیان ما بسوی شیعیان ما **فصل** در احتجاج طبرسی مذکور است که حضرت عسکری علیه السلام نامه نوشت بشیخ جلیل علی بن بابویه و در اول آن بعد از حمد و صلوة چنین است أمّا بعد یا شیخی و معتمدی یا أبا الحسن علی بن الحسین القمی وفّقک الله لمرضاته وجعل من صلبک أولاداً صالحین برحمته و در آخر آن است یا شیخی وأمر جمیع شیعتی بالصبر زهی شرافت علم که صاحبش را بدرجه رساند که امام علیه السلام او را چنین مخاطبه کند و هم در آن کتاب است صورت توقیعاتی که حضرت حجة بشیخ مفید علیه الرحمة نوشته و در اول یکی از آنها چنین است بسم الله الرحمن الرحیم سلام علیک أیها الناصر للحق الداعی إلیه بکلمة الصدق و در عنوان دیگری چنین است للشیخ السدید والمولی الرشید الشیخ المفید أبی عبد الله محمد بن محمد بن النعمان أدام الله إعزازه من مستودع العهد المأخوذ علی العباد بسم الله الرحمن الرحیم سلام علیک أیها المخلص فی الدین المخصوص فینا بالیقین فإنا نحمد إلیک الله الذی لا إله إلا هو ونسئله الصلوة علی محمد وآله الطاهرین ونعلمک أدام الله توفیقک لنصرة الحق وأجزل مثوبتک علی نطقک عنا بالصدق أنه قد أذن لنا فی تشریفک بالمکاتبة وتکلیفک بما تؤدیه عنا إلی موالینا قبلک و در اول سیمی چنین است هذا کتابنا إلیک أیها الأخ الولی والمخلص فی ودنا الصفی والناصر لنا الوفی حرسک الله بعینه التی لا تنام و در اول چهارم چنین است هذا کتابنا إلیک أیها الولی الملهم للحق العلی و در مجالس المؤمنین مذکور است که این چند بیت منسوب است بآن حضرت که در مرثیه شیخ علیه الرحمة فرموده اند که بر قبرش نوشته دیدند لا صوّت الناعی بفقدک إنّه یوم علی آل الرسول عظیم إن کنت قد غیّبت فی جدث الثری فالعدل والتوحید فیک مقیم والقائم المهدی یفرح کلما تلیت علیک من الدروس علوم **فصل** در کتاب فصول سید مرتضی مذکور است که علامه هشام بن الحکم بجائی رسید در خدمت جناب صادق علیه السلام که در منی بخدمت آنحضرت رفت و در آن زمان جوان تازه خط بود و جمعی کثیر از مشایخ شیعه در مجلس آنحضرت نشسته بودند پس آنحضرت او را بالاتر از همه جا داد با آنکه اینها کهن سال بودند و چون آنحضرت از قرائن حال استنباط نمود که این جماعت را تقدیم هشام دشوار آمد روی باصحاب نمود و فرمود این یاور ما است بدل و زبان و شیخ صدوق روایت کرده از احمد بن محمد بن ابی نصر که از اجلای فقهای شیعه است که گفت حضرت رضا علیه السلام حماری برای من فرستاد پس سوارش شدم و بخدمت آنحضرت مشرف شدم و آنشب در خدمت ایشان ماندم تا آنکه گذشت از شب آنقدر که خدا خواست پس چون خواست برخیزد فرمود بمن نمی بینم ترا قادر بر مراجعت بمدینه گفتم بلی فدای تو شوم فرمود پس شب را بسر بر نزد ما و صبح کن ببرکت خدای عز و جل گفتم چنین کنم فدای تو شوم فرمود ای کنیز فرش کن از برای او فرش مرا و بینداز از برای او لحاف مرا که در آن میخوابم و بگذار زیر سرش متکای مرا پس من در نفس خود گفتم که رسید بانچه من رسیدم در امشب تحقیق که داده او از برای من از منزلت در نزد او و عطا فرموده از فخر بمن چیزی که نداده آن را باحدی از اصحاب ما تمام خود را فرستاد برای من و فرش کرد فرش خود را

براي من و شب را بسر ميبرم در لحاف او و گذاشته شده در زير سر من متكاي او نرسيده به اينچنين مقام احدي از اصحاب ما يعني
گويد من در نفس خود چنين ميگفتم و حضرت نشسته بود پس فرمود اي احمد بهر درآ النفس بسوي اين فخر تذلل كن براي خدا عزّ و جلّ
فـس رجال كشي مرويست كه حضرت صادق عليه السلام به ابان بن تغلب فرمودند با اهل مدينه بنشين بدرستيكه من دوست
ميدارم اينكه ديده شود در شيعيان مثل تو ق نجاشي روايت نموده كه حضرت باقر عليه السلام باو فرمودند بنشين در
مسجد مدينه و فتوي بگو براي مردم كه من دوست ميدارم كه ديده شود در شيعه مثل تو ق ابن شهرآشوب در مناقب روايت
كرده كه عبد الرحمن سلمي تعليم كرد فرزند امام حسين عليه السلام را سورهٔ فاتحه پس چون خواند آن را بر پدر بزرگوار عطا كرد بعبد الرحمن
هزار اشرفي و هزار حلّه و پر كرد دهنش را از درّ پس كسي از جهالت اعتراض كرد بر اين موهبت فرمودند كجا اين عطاي ما مقابله ميكند
با عطاي او يعني تعليم او آن طفل ما را فـس نهج البلاغه در عهدنامه كه حضرت امير عليه السلام براي مالك اشتر نوشته اند در ضمن
كيفيّت تكليف او با قضاة و حكّام شرع مذكور است كه وسعت بده در عطاي ايشان بقدري كه حاجتشان را از مردم بردارد و ايشان را
در نزد خود مرتبه و منزلتي بده كه طمع نكند در آن احدي از خاصه تو ق فـس كافي از آنجناب مرويست چون عدي بن حاتم بر
حضرت رسول صلّي الله عليه و آله وارد شد آنحضرت داخل خانهٔ خود نمودش و نبود در خانه جز زنبيلي و متكائي از پوست دباغي
كرده پس حضرت آن متكا را جهت عدي گذاشتند و ديگران نقل كرده اند كه خود آنحضرت بر زمين نشستند فـس تفسير امام
عليه السلام مذكور است كه شخصي آورد كسي را و رخدمت حضرت سجاد عليه السلام باعتقاد اينكه او كشندهٔ پدر او است پس اقرار كرد و آنحضرت
كرد پس حكم فرمودند به ثبوت قصاص بر او و خواهش كردند كه از او در گذرد تا خداوند اجر او را زياد كند پس گويا نفس او راضي نبود
پس حضرت فرمودند بمدعي خون خواه اگر بخاطر داري براي اين مرد حقّي بر خود پس ببخش باو اين جنايت را و در گذر از اين گناهش عرض
كرد يا بن رسول الله او را حقّي بر من است امّا نميرسد بحدّيكه از خون پدرم بگذرم فرمودند پس چه قصد داري عرض كرد بعوض خون
پدرم ميخواهم او را بكشم و اگر ميخواهد آن حقّي كه بر من دارد مصالحه كند به ديه مصالحه ميكنم و از او ميگذرم حضرت فرمود چيست حقّ
او عرض كرد يا بن رسول الله آموخت مرا توحيد خداوند و نبوّت پيغمبر صلّي الله عليه و آله و امامت علي عليه السلام پس حضرت فرمود
پس اين آيا وفا نميكند بخون پدر تو بلي والله وفا ميكند اين خونهاي تمام اهل زمين را از اوّلين تا آخرين سواي ائمّه عليهم السلام اگر
كشته شوند و وفا ميكند بخون ايشان هيچ چيز آيا قانع ميشوي از او به ديه يعني خون بها گفت آري حضرت فرمود بقاتل آيا ميگرداني
براي من ثواب تعليم تو او را تا به بخشم تو ديه را پس بآن نجات بيابي از قتل عرض كرد يا بن رسول الله من محتاجم بآن و تو بي نيازي
پس بدرستيكه معاصي بزرگ است و دين من ميان من و اين مقتول است نه ميان من و اين وليش حضرت فرمود پس آيا خود را
تسليم كني از براي كشتن محبوب تر است در نزد تو از ثواب تعليم گفت آري پس حضرت فرمود به وليّ مقتول معادل كن يعني
جنايت اين مرد را با انعامش بتو امّا كشتن پدرت پس محروم كرد او را از لذّت دنيا و تو را نيز محروم كرد از انتفاع از او پس خود
بسنج اين معني را اگر صبر كني و تسليم نمائي پس رفيق پدرت خواهي بود در بهشت و چون آموخت بتو ايمان را واجب كرد براي
تو بهشت دائمي خدا را و نجات داد ترا از عذاب دائمي پس احسانش بتو چندين برابر بيشتر از جنايت او است پس يا اگر مي بخشي

صورت عهدنامهٔ حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سلمان رضی الله عنه

اورا بجزای احسان او برتو آگاه کنمت بحدیثی از فضایل رسول صلی الله علیه و آله که بهتر است برای تو از دنیا و آنچه در او ست
و با گردیغ نمائی از اینکه به بخشی او را پس بهم شود بیاش تا تو مصالحه کنی او را بر آن پس برای او نقل کنیم آن حدیث را نه برای تو آنچه
از اوست تو برا آید از این حدیث بهتر است از دنیا و آنچه در او است اگر عبرت بگیری یا و پسران مرو گفت یا بن رسول الله
بخشیدم او را بی دیه و چیزی دیگر مگر طلب رضای خداوند و بجهة فرمودن شما پس بیان فرما یا بن رسول الله آن خبر را پس حضرت
بیان فرمود قدری از آن در تفسیر هست و بقیهٔ آن از اصل نسخه قطع شده **فقط** تحف العقول منقول است که حضرت کاظم
علیه السلام به هشام فرمود ای هشام یاد بگیر از علم آنچه را ندانی و تعلیم کن بجاهل آنچه بدانی و تعظیم کن عالم را بجهة علمش و بگذار
منازعه با او و کوچک کن جاهل را و مران او را از خود بلکه نزدیک خود بیاورش و بیاموزش علم را **فقط** کافی از عبدالله بن عجلان
سکونی روایت کرده که گفت عرض کردم بخدمت حضرت باقر علیه السلام بدرستیکه من لباس هست قسمت میکنم چیزی را میان اصحاب
خود که بآن مواصلت میکنم با ایشان پس چگونه بدهم ایشان را فرمود عطا کن با ایشان بموجب هجرت در دین و فقه و عقل و چون در
سلسلهٔ علمای این امت رئیس و مقدم جناب سلمان فارسی است و در صورت عهدیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای
اقارب و عشایر او که از کفار بودند نوشته اند نهایت تعظیم و تجلیل از آنجناب بود و قدری از آن را ابن شهر آشوب در مناقب
و صاحب تاریخ گزیده نقل نموده چنانچه در کتاب نفس الرحمن ذکر نمودیم و در سال تالیف این کتاب میمون ذریهٔ منسوب بآن
جناب از اهل شیراز بسامرهٔ مشرف شدند و با ایشان طومار کهنه بود که بخط خوش و جدول طلا بود و در آن بود عهد مذکور
و عهدی دیگر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که بخط حضرت امام حسین علیه السلام است و مهر و از روی نسخهٔ بود که از نسخهٔ اصل
نوشته شده بود و ترجمهٔ اول بین سطور دویم پس از اتمام ذکر عهد نوشته بود و در آخر آن ثبت بود اسامی شهود بر صحت
نسبت خط عهد دویم بآنحضرت از سادات و غیرهم که تاریخ شهادت پارهٔ از ان در سنهٔ چهار صد و هفتاد و نه بود ۴۷۹
و چون نسخهٔ آن کمیاب و نشر آن لازم و مقداری از آن مناسب کتاب لهذا تمام آن را نقل کرده با ترجمهٔ آن و اسامی
شهود مختصرا

عَهْدٌ وَثِيقٌ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلْوَابِدَةِ وَالْمَرَابِحِ وَ
عَشِيرَتِهِمْ وَذَرَارِيهِمْ (نسخهٔ مشروحه بخط امیرالمؤمنین علیه السلام) هٰذَا كِتَابٌ مِنْ رَسُولِ اللهِ اِلَىٰ حَيِّ
ماهِ فَرُّوخِ الْفَارِسِيِّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللهُ وَاَهْلِ بَيْتِهِ وَعَقِبِهِ وَمَا تَنَاسَلُوا مَنْ اَسْلَمَ
مِنْهُمْ اَوْ اَقَامَ سَلَامُ اللهِ اِلَيْكُمْ اَحْمَدُ اللهَ اِلَيْكَ اِنَّ اللهَ اَمَرَنِي اَنْ اَقُولَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
اَقُولُهَا وَاٰمُرُ النَّاسَ بِهَا وَالْخَلْقُ خَلْقُ اللهِ وَالْاَمْرُ كُلُّهُ لِلّٰهِ خَلَقَهُمْ وَاَحْيَاهُمْ وَاَمَاتَهُمْ وَهُوَ
يَنْشُرُهُمْ وَاِلَيْهِ الْمَصِيرُ وَكُلُّ اَمْرٍ يَزُولُ وَيَنْفَدُ وَيَفْنىٰ وَكُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَلَا مَرَدَّ
لِاَمْرِ اللهِ وَلَا نُقْصَانَ لِسُلْطَانِهِ وَلَا نِهَايَةَ لِعَظَمَتِهِ وَلَا شَرِيكَ لَهُ فِي مُلْكِهِ سُبْحَانَ مَالِكِ
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ يُقَلِّبُ الْاُمُورَ وَيُدَبِّرُ الْخَلْقَ كَمَا يَشَاءُ سُبْحَانَ الَّذِي لَا يُحِيطُ بِهِ صِفَةُ
قَائِلٍ وَلَا يَبْلُغُهُ وَهْمُ مُتَفَكِّرٍ وَلَا يَبْلُغُهُ مُتَفَكِّرٌ الَّذِي افْتَتَحَ بِالْحَمْدِ كِتَابَهُ وَجَعَلَهُ ذِكْرًا

لا یحصیها ذو الکلاءة

صورت عهدنامهٔ رسول خدا ﷺ برای قبیلهٔ سلمان رضی الله عنه

وَرَضِيَ بِهِ مِنْ عِبَادِهِ شُكْرًا أَحْمَدُهُ عَلَى نِعَمِهِ الَّتِي أَحَدٌ عَدَدَ مَنْ حَمِدَ اللهَ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ
هُوَ فِي الْعَلَنِ وَالسِّرِّ وَالْكَلَاءَةِ وَالْعِصْمَةِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاذْكُرُوا يَوْمَ ضَغْطَةِ الْأَرْضِ
وَنَفْخَ نَارِ الْجَحِيمِ وَالْفَزَعَ الْأَكْبَرَ وَالنَّدَامَةَ وَالْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِذْ أَنْتُمْ كَمَا ذَكَرَ الْمُرْسَلُونَ
لَتُسْأَلُنَّ عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ فَمَنْ آمَنَ بِهِ وَصَدَّقَ بِمَا جَاءَنِي مِنْ وَحْيِ رَبِّي لَهُ
مَا لَنَا وَعَلَيْهِ مَا عَلَيْنَا وَلَهُ الْعِصْمَةُ فِي الدُّنْيَا وَالسُّرُورُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ
وَالْأَنْبِيَاءِ الْمُرْسَلِينَ وَالْأَمْنُ وَالْخَلَاصُ مِنْ عَذَابِ الْجَحِيمِ هٰذَا مَا وَعَدَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنَّ اللهَ
يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ شَدِيدُ الْعِقَابِ لِمَنْ عَصَى وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَلَوْ أَنْزَلَ
هٰذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللهِ فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِهِ فَهُوَ مِنَ الضَّالِّينَ
وَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَبِدِينِهِ وَبِرَسُولِهِ فَهُوَ فِي دَرَجَاتِ الْفَائِزِينَ وَهٰذَا كِتَابِي أَنَّ لَهُمْ ذِمَّةَ اللهِ
وَذِمَّةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى أَبْنَائِهِ وَعَلَى دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ فِي الْأَرْضِ الَّتِي أَنَا
عَلَيْهَا سَهْلِهَا وَجَبَلِهَا وَعُيُونِهَا وَمَرَاعِيهَا غَيْرَ مَظْلُومِينَ وَلَا مُضَيَّقٍ عَلَيْهِمْ فَمَنْ قُرِئَ عَلَيْهِ كِتَابِي هٰذَا
مِنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ فَلْيَحْفَظْهُمْ وَيُبِرَّهُمْ وَيَحُوطُهُمْ وَيَمْنَعِ الظُّلْمَ عَنْهُمْ لَا يَتَعَرَّضْ لَهُمْ بِالْأَذَى وَالْمَكَارِهِ وَقَدْ
رَفَعْتُ عَنْهُمْ جَزَّ النَّاصِيَةِ وَالزُّنَّارَ وَالْجِزْيَةَ إِلَى الْخُمْسِ وَالْعُشْرِ وَسَائِرِ الْمُؤَنِ وَالْكُلَفِ وَأَيْدِيهِمْ طَلْقَةٌ
عَلَى بُيُوتِ النِّيرَانِ وَضِيَاعِهَا وَأَمْوَالِهَا وَلَا يَمْنَعُوهُمْ مِنَ اللِّبَاسِ الْفَاخِرِ وَالرُّكُوبِ وَبِنَاءِ الدُّورِ
وَالْإِصْطَبْلِ وَحَمْلِ الْجَنَائِزِ وَاتِّخَاذِ مَا يَجِدُونَ فِي دِينِهِمْ وَمَذَاهِبِهِمْ وَيُفَضِّلُونَهُمْ عَلَى سَائِرِ الْمِلَلِ
مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ بِأَنَّ حَقَّ سَلْمَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَاجِبٌ عَلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ يَرْحَمُهُمُ اللهُ
فَإِنَّهُ أُنْزِلَ إِلَيَّ بِالْوَحْيِ أَنَّ الْجَنَّةَ إِلَى سَلْمَانَ أَشْوَقُ مِنْ سَلْمَانَ إِلَى الْجَنَّةِ وَهُوَ ثِقَتِي وَأَمِينِي وَنَاصِحٌ
لِرَسُولِ اللهِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَسَلْمَانُ مِنَّا فَلَا يُخَالِفَنَّ أَحَدٌ هٰذِهِ الْوَصِيَّةَ مِمَّا[۲] أُمِرْتُ بِهِ
مِنَ الْحِفْظِ وَالْبِرِّ لِأَهْلِ بَيْتِ سَلْمَانَ وَذَرَارِيهِمْ مَنْ أَسْلَمَ مِنْهُمْ وَقَامَ عَلَى دِينِهِ وَمَنْ خَالَفَ
فَقَدْ خَالَفَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَعَلَيْهِ اللَّعْنَةُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَمَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَنِي وَلَهُ عِنْدَ اللهِ
خَيْرٌ وَثَوَابٌ وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي وَأَنَا خَصْمُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ وَبَرِئَتْ مِنْهُ ذِمَّتِي وَ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَلِيُحَيِّيَكُمْ رَبُّكُمْ وَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِأَمْرِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ بِحُضُورِهِ

۲ فیما امرت
واقام اصح

ترجمه

پیمانیست استوار از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله از برای دانشمندان
و روسا و حکام دین و مجاوران یا خادمان یا دانایان آتشکده یا قاضیان گبران و قبیله و تبار و فرزندان ایشان

این نامه ایست از پیغمبر خدا بسوی قبیله — نسخهٔ فرمانی است بخط امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
سلمان فارسی که خداوند از او خشنود باد و اهل بیت او و هرکه در پس او آید و آنچه از نسل ایشان — فروخ پارسی

ترجمهٔ عهدنامهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله

آنها کسانیکه از ایشان اسلام آرند یا بر کیش خود بمانند درود ایزد یکتا بسوی تو باد بدرستیکه خداوند فرموده مرا که بگویم نیست
سزاوار پرستشی جز خدای یکتائی که نیست مر او را همتا خود میگوییم آن را و امر میکنم مردم را بگفتن آن و آفریدگان
آفریدهٔ ایزدند و تمام کارها مر خدا راست که آفریده ایشان را و میمیراند ایشان را و زنده کند ایشان را پس از مردن و بسوی
اوست بازگشت و هر چیزی تباه گردد و نابود و نیست شود و هر تنی بچشد مرگ را و بازگشتن نیست مر فرمان خدا را و لی
نباشد برای پادشاهی او و پایانی نیست برای بزرگی او و انباز نبوده مر او را در ملکش پاکست از هر زشتی دارای آسمانها و زمین که
بر میگرداند کارها را بجوریکه میخواهد پاکست آن کسیکه احاطه نمیکند باو وصف گوینده و نمیرسد باو اندیشهٔ فکر کننده و درک
نمیکند او را دیدهٔ ابتدا فرموده بستایش خویش کتاب خود را و قرار داده آن را برای خود ذکر که باو یاد کنند جنابش را و قرار داده
برای الکتاب شرافتی و راضی شد بآن ستایش شکر از بندگان خود یعنی بعوض شکر نعمت به حمد کردن راضی شد ستایش میکنیم او را
بر نعمتهای او که بشمار در نیاید و آن را احدی بعد و الکسی که حمد کند خدا را و گواهی میدهم که نیست سزاوار پرستشی جز خداوند
پس اوست حاضر و ناظر در نهانی و آشکار و شایستهٔ حراست و نگاهداری ای گروه مردم بپرهیزید از پروردگار خویش و
بیاد آرید روز فشار دادن زمین را و دمیدن آتش دوزخ و در و بیم بزرگ و پشیمانی و ایستادن در حضور پروردگار
عالمیان اعلام کردم شما را چنانچه اعلام نمود شما را پیمبران هر آئینه بپرسند شما را از خبر بزرگ و هر آئینه خواهید دانست خبر او را
پس از زمانی پس هر که بگرود باو و باور کند آنچه را که رسید بمن از وحی پروردگار من برای اوست آنچه برای ماست و بر
اوست آنچه بر ماست و برای اوست سلامتی مال و جان در سرای دنیا و خورسندی در بوستانهای نعمت یعنی بهشت
با ملائکه مقربین و پیمبران و رسولان و ایمنی و رستگاری از عذاب دوزخ این چیزیست که وعده داده مؤمنان را و بدرستیکه
خداوند می بخشد هر کرا که بخواهد و اوست دانای حکیم که سخت است عقابش مر آن را که سرکشی کند و اوست آمرزندهٔ
مهربان و اگر فرود آید این قرآن بر کوهی هر آئینه خواهی دید او را فروتن و در هم شکسته از بیم خداوند پس هر که ایمان بیاورد
باو پس اوست از گروه ان و هر که ایمان بیاورد بخداوند و بدین او و به پیغمبر او پس او در درجات رستگاران است
و این فرمان من است بدرستیکه برای ایشانست امان خدا و امان رسول خدا که رحمت یزدان بر او و سلام بر او و دیگر
پیغمبران باد بر خونهای ایشان و مالهای ایشان در هر جائی که اقامت کردند در آن از زمین هموار و کوهستان و چشمها و چراگاهها
که ستم دیده نشوند و تنگ گرفته نشوند پس هر کس که خوانده شود بر او این نامهٔ من از مؤمنین پس باید که حفظ کند ایشان را
و نیکوئی نماید با ایشان و پاس ایشان نگاه دارد و [illegible]
بر دارم از ایشان تراشیدن موی [illegible]
زحمتها و دستهاشان [illegible]
و سواری و ساختن خانها و اصطبلها [illegible]
ایشان را [illegible] سلمان رضی الله تعالی عنه [illegible]

برای قبیلهٔ سلمان رضی الله عنه

ایشان را رحمت کند و نازل شده بر من در وحی که بدرستیکه بهشت مشتاق تر است بسوی سلمان از سلمان بسوی بهشت
و او ثقه و امین من است و ناصح است برای رسول خدا و مؤمنین و سلمان از ما است پس البته مخالفت نکند احدی این
وصیت را از آنچه امر کردم با و از نگاهداری و نیکوئی برای اهل بیت سلمان و وارث ایشان هر اگر اسلام آورده از ایشان
یا بر دین خود مانده و هر کس خلاف کند پس بتحقیق که مخالفت کرده خدا و رسول او را و بر او باد لعنت تا روز قیامت و هر که اکرام
کند ایشان را پس بتحقیق که مرا اکرام کرده و برای او است نزد خدا نیکی و مزد و هر که بیازارد ایشان را پس بتحقیق که مرا آزرده
و منم خصم او در روز قیامت و پاداش او دوزخ است و بیزار است از او ذمهٔ من و رحمت باد بر شما و هر آینه سلام خواهد فرود
بر شما پروردگار شما و نوشت این عهد را علی بن ابی طالب بامر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضور شهود و در تاریخ
کرده بعد از مساقط المؤن والکلف بر ایشان است ثم ان سألوکم فاعطوهم وان استغاثوا بکم فاغیثوهم
وان استجاروا بکم فاجیروهم وان اساؤا فاغفروا لهم وان ابی الیهم فامنعوا عنهم ولهم ان یعطوا من
بیت المال فی کل سنة مأة حلة فی شهر رجب ومأة فی الاضحیة فقد استحق سلمان ذلک
منا ولان فضل سلمان علی کثیر من المؤمنین وانزل الی فی الوحی الخ یعنی پس اگر ایشان یعنی عشیره و
خویشان سلمان از شما سؤال کنند عطا کنید بایشان و اگر خواهش فریادرسی کنند در حال درماندگی بفریادشان برسید و اگر
پناه آورند بشما ایشان را پناه دهید و اگر بدی کنند پس بپوشانید از ایشان و اگر بایشان بدی کنند ممانعت کنید از جانب
ایشان و مقرر است برایشان که عطا کنند بایشان از بیت المال هر سال صد حله در ماه رجب و صد در عید قربان پس بتحقیق که
مستحق شده سلمان این را از ما و بجهة آنکه فضیلت دارد سلمان بر بسیاری از مؤمنین و در آخر عهد چنین نقل کرده و بامر
رسول الله صلی الله علیه وآله فی رجب سنة تسع من الهجرة وشهد علی ذلک سلمان و
ابا ذر وعمار وبلال والمقداد وجماعة اخری من المؤمنین نسخه عهد دوم که ظاهرا
آنهم برای عشیرهٔ جناب سلمان باشد اگرچه در اینجا ذکر نشده اسم ایشان ولکن این همه احترام و رعایت از مجوس شاید جهة
ملاحظه تعلق با جناب هذه نسخة اخری عهد وثیق من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام للمؤابذة وعشیرتهم هذا کتاب من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه
السلام لبهرام شاه ابن حورزاد رأس المجوس والمستولی امر دینهم واهل بیته المنسوبین
الی فدیاد ابن ماراسفندیان و ذمته و ذمة رسول الله صلی الله علیه وسلم وامرت
اهل طاعة الله ورسوله من جماعة المؤمنین والمسلمین المتقلدین اعمال النواحی والجاهدین
فی سبیل الله فی ثغورهم بحفظکم وحیاطتکم والکف عنکم والاحسان الیکم ودفع
الظلم عنکم ووضعت عنکم جزیة رؤسکم ورؤس اولادکم ومن تناسل منکم وصدقات
مواشیکم وبقورکم واطلقت ایدیکم فی بیوت نیرانکم واموالها وارضها والضیاع الموقوفة

عهدنامهٔ امیر المؤمنین علیه السّلام برای بزرگان گبران

عَلَیهَا وَهَدَایَاهَا وَجَمِیعِ مَوَافِقِهَا وَبِنَاءِ مَا اسْتَهْدَمَ مِنْهَا وَثَبَتَ رَسْمُ الْجَارِي لَكُمْ عَلَى كُلِّ
رَجُلٍ مِمَّنْ يَتَمَسَّكُ بِدِينِ الْمَجُوسِيَّةِ وَيُؤَدِّي الْجِزْيَةَ فِي مِلَّتِكُمْ دِرْهَمٌ فِي كُلِّ سَنَةٍ لِمَنْ يَلِي الرِّيَاسَةَ
مِنْ أَهْلِ بَيْتِكُمْ عَلَيْهِمْ لِمَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ
لَا يَتَوَارَثُونَ فَقُلْتُ ذٰلِكَ لَكُمْ لِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ مَنَازِلِكُمْ فِي دِينِكُمْ وَرِيَاسَتِكُمْ عَلَيْهِمْ وَقِيَامِكُمْ بِأَمْرِ
صَلَاحِ أُمُورِهِمْ وَلِمَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْ مُنَاصَحَتِكُمْ وَطَاعَتِكُمْ وَحَثِّكُمْ أَهْلَ دِينِكُمْ عَلَى النُّصْحِ وَالطَّاعَةِ وَ
وَالْمُسْلِمِينَ كَافَّةً فَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ أَنْ يَحْفَظُوا بَهْرَامَ شَاهَ ابْنَ خُورْزَادَ
رَأْسَ الْمَجُوسِيِّ عَلَى مَا جَرَى بِرَسْمِهِمْ وَبِأَنْ لَا يُغَيَّرَ بِهِ حَقًّا مِنْ حُقُوقِهِمْ وَلَا شَرْطًا مِنْ شُرُوطِهِمْ
وَأَنْ يُكْرِمُوا كَرِيمَهُمْ وَيَعْفُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ وَلَا يُطَالِبُوا بِالْجِزْيَةِ رُؤُوسَهُمْ أَبَدًا مَا أَتَاسَاوُوا وَأَنْ لَا
يُكْرِهُوا عَلَى الدِّينِ لِقَوْلِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَلْيَعْلَمْ
جَمِيعُ الْمُسْلِمِينَ ذٰلِكَ مِنْ أَمْرِي وَادْعُوا وَصِيَّتِي فِيهِمْ وَفِي ذَرَارِيهِمْ مَنْ أَسْلَمَ مِنْهُمْ وَمَنْ أَقَامَ عَلَى
دِينِهِ وَمَنْ قَبِلَ أَمْرِي فِيهِمْ وَمَنْ أَسْنَى إِلَيْهِمْ فَهُوَ رِضَاءُ اللّٰهِ وَرِضَاءُ رَسُولِهِ وَمَنْ خَالَفَ
وَتَعَدَّى إِلَى غَيْرِهِ فَهُوَ فِي سَخَطِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَقَدْ خَالَفَنِي وَنَاصَبَنِي فَيَكُونُ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ
إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَكَتَبَ الْعَبْدُ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي
رَجَبٍ سَنَةَ تِسْعٍ وَثَلَاثِينَ مِنْ هِجْرَةِ النَّبِيِّ الْعَرَبِيِّ یعنی این نامه وعهد امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است

برای بهرام شاه ابن خورزاد و سرگروه مجوسان و مباشر امر دین ایشان و از بهر خاندان او که منسوبند به آذرباد بن مار
اسفیدان که من شما را امین کردانیدم و عهد خدای عزّ و جلّ و امان رسول خدای صلّی الله علیه و آله و امان خویش شما را
دادم چنانچه ریاست و مهتری که همگان خاندان شما را بود بر شما و فرزندان شما ارزانی داشتم و مر نمودم مر جملهٔ امّت ان
محمّد مصطفی صلّی الله علیه و آله از زنان و از مردان جماعت مؤمنان و مسلمانان و والیان شهرها و پادشاهان و عاملان
و صاحب طرقات را بحفظ شما و نگهداری شما و بیداری از شما دور دارند و نیکوئی کنند با شما و ستم از شما منع کنند و فرزندان
شما را نیکو دارند و جزیه از شما نخواهند و ریاست و مهتری بر شما و بر فرزندان شما نگاه دارند و برداشتم از شما جزیهٔ سرهای شما
و سرهای فرزندان شما را و آنچه از نسل شما بوجود آیند و زکوة گوسفندان و گاوان شما را و رها کردم دستهای شما
بر آتشکدههای شما و اموال او و زمینهای او و قریهای موقوفه بر او و مهیای او و جاهای آب و برف انداختن او و بستان
آنچه خراب شود از او و مقرّر و مرسوم شده از برای شما بر هر مردیکه متمسّک است بدین مجوسیه و جزیه داده است در
کیش شما یکدرم سیم در هر سال برای آنکه ریاست دارد و برنا نوادهٔ شما بر شما چون شنیده‌ام من و خدا صلّی الله علیه و آله
شنیده ام و گرامیان دو ملّت از یکدیگر ارث نمی برند پس من گفتم این را یعنی قرار دادم این رسم را چون آنکه رسید بمن از
منزلت شما و دین شما و ریاست شما بر ایشان و رسید بمن آنچه صلاح ایشانست و بجهت آنچه واقف شدم بر آن

اهل ذمم

للمسلمین

ترجمهٔ عهدنامهٔ امیر المؤمنین برای بزرگان مجوس

پند کردن شما و بجز بعض شما اهل کیش خود را بنصیحت و طاعت تمامی مسلمانان پس لازم است بر مردان و زنان اهل ایمان و زنان و
مردان مسلمانان که نگاهداری کنند بهرام شاه بن حورزاد رئیس گبران و خانوادهٔ او از فرزندان آذرباد بن مارا سفید و فرزندان
ایشان را و برطرف نمایند حقوق انساب ایشان و ریاست و مهتری ایشان بر گبران بران نحو که رسم شان بود و تغییر ندهند
حقی از حقوق ایشانرا و نه شرطی از شروط ایشان را و اینکه اکرام کنند جوانمردان ایشان را و درگذرند از بدکارشان و مطالبه نکنند
جزیهٔ سرهای ایشان را هرگز و اینکه اکراه نکنند ایشان را بر قبول دین اسلام زیرا که خداوند تبارک و تعالی سفیر نماید اکراهی نیست
در دین بتحقیق که پدیدار شد حق از باطل پس باید بدانند همهٔ مسلمانان این را از فرمان من و مراعات کنند وصیت مرا در
بارهٔ ایشان و در بارهٔ فرزندان ایشان کسانیکه اسلام آورده اند از ایشان یا باقی مانده بر کیش خود و هر که فرمان پذیرد و پند
من در حق ایشان نگاه دارد پس آن خشنودی خدا و خشنودی پیمبر او است و هر که خلاف کند و از فرمان من سرکشی کند
پس او در خشم و سخط خدا و رسول او است و بتحقیق که مرا خلاف نموده و دشمنی کرده پس خواهد بود دشمنی و کینه تا روز قیامت
و درود خدا بر شما باد و خدا شما را رحمت کند تمام شد ترجمهٔ عهد و اگر فی الجمله مخالفتی دیده شود معذور دارند که بجهه رعایت
اصل و ترجمهٔ موجود در طومار بود و ثبت اسامی شهود بجوی که در آخر نسخهٔ عهد دوم بود و در طومار نقل کرده بود با تمام سجلات
که مضمون بعضی از آنها چنین بود هذه نسخة عهد بخط سید الشهداء الحسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی
ابی طالب صلوات الله علیهما و هذه النسخة قوبلت بالاصل کتبه فلان با فی الجمله اختلافی در
القاب و بجهة اختصار بهمان اسامی شهود قناعت کردیم رضا بن ابی الحسن ابن علی بن طاهر الحسنی ابراهیم بن ناصر بن
طباطبا النسابة بخطه باصبهان فی ذی القعدة سنة ۴۷۹ تسع و سبعین و اربعمائة محمد بن خونده نمیشه بن الحسین بن علی
بن طاهر بن علی بن محمد بن الحسین بن القاسم بن محمد بن القاسم بن الحسین بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله
علیهما الحسین بن علی بن الحسین الحسینی عباد بن علی بن حمزة طباطبا احمد بن اسمعیل بن الحسین الحسینی الیزدی
عباد بن الحسین بن احمد طباطبا علی بن ناصر بن الحسین طباطبا ابو علی بن محمد بن حیدر الحسن الحسینی حیدر
بن حمزة بن الحسین العلوی الحسینی هاشم بن محمد بن احمد بن طباطبا محمد بن هاشم بن محمد بن طباطبا ابو المناقب
بن ابی العباس بن طباطبا السید مجتبا بن ابی طاهر بن مجتبا الحسینی علی بن محمد بن سعد بن احمد بن محمد بن احمد بن
حمزة بن محمد بن طاهر سنة ۴۷۹ تسع و سبعین و اربعمائة حمزة بن ناصر بن ابی طاهر طباطبا الحسینی اسمعیل بن احمد بن
طباطبا فی ذی القعدة سنة ۴۷۹ تسع و سبعین و اربعمائة احمد و عمر بن ابی الحسن بن شراهنک مرتضی بن الحسن
العلوی علی بن ابی طباطبا الفضل بن ابی الفتوح بن ابی الفضل العلوی الحسن بن ابی الفتوح بن ابی الفضل العریضی
ابی طالب بن العلقی الحسین بن مجتبا ابن ابی طاهر الحسینی چون ظاهر و هویدا شد چگونگی رفتار و کردار و توقیر
و احترام خداوند و رسول و ائمه صلوات الله علیهم حاملین علوم و راویان آثار و اخبار خویش را و اینکه بنود این عمل مگر از
بزرگی مقام علم و حسن آن پس هر که مدعی محبت ایشانست باید جهد و کوشش نماید تا بدست آرد محبت ایشان را که ایشان ان را

ثبت شهود عهدنامه

دوست پیدا شود تا از روی آن محبت رفتار کند با او و آن قسم که ایشان رفتار میکردند و گرنه در دعوای خود کاذب است و باید پیوسته بنفس خویش بگرید چه هنوز داخل نشده در آیهٔ شریفه وَلٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَيْكُمُ الْاِيْمَانَ وَزَيَّنَهٗ فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَكَرَّهَ اِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوْقَ وَالْعِصْيَانَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الرَّاشِدُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَنِعْمَةً پس نه راشد خواهد بود و نه بنعمت فضل خداوند سرافراز شده و بسا باشد که از محبت بمقام کراهت و بغض رسد و داخل شود در آیهٔ شریفه ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَرِهُوْا مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاَحْبَطَ اَعْمَالَهُمْ کفار چون کراهت داشتند چیزی را که خداوند فرستاد پس خداوند کردار ایشان را نابود کرده و ایضاً میفرماید فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُوْنَ حَتّٰى يُحَكِّمُوْكَ فِيْمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوْا فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا نه چنین نیست که ایشان گمان کردند قسم به پروردگار تو که بحقیقت ایمان نیاوردند تا آنکه حَکَم نکنند ترا در آنچه نزاع و خلاف شده میان ایشان پس نیابند در قلب خود تنگی در آنچه حکم کردی یعنی دلتنگ نشوند بحکم تو از روی آنکه خلاف میل ایشان است و انقیاد کنند و بنا گذارند بر اطاعت حاصل آنکه باید بآنچه خدا و خلفایش گفتند و کردند و امر نمودند راضی شد و محبت پیدا کرد و بنا بر عمل کردن بآن باید گذارد تا ایمان درست پیدا شود و دعوی محبت خدا و رسول صادق آید و محبت ایشان از محبت بطالین خوب رویان را که سرایت میکند محبت با نها محبت بآنچه منسوب و متعلق بایشان است از خانه و لباس و خادم و اقوام و غیر اینها کمتر نشود و چنانچه این مقام بدست نیاید بطریقی که خواهد آمد بایست اهتمام کرد که اقلاً در عمل و رفتار خلاف نشود چه میشود از تکلف و بی میلی و کراهت کار برا کرد بجهة تحصیل ثواب یا رفع بعضی از ناملائمات یا بجهة اقتدا و متابعت دوست بد کم کم همین رشته او را بمقام اوّل برساند و ما در کتاب دار السلام ثابت کردیم که یکی از اسباب تحصیل محبت داشتن بخداوند و نوابش عمل کردن بفرموده های ایشان است فی الشیخ کلینی از یونس بن ظبیان روایت کرده که گفت عرض کردم خدمت جناب صادق علیه السلام آیا نمی بینی این دو مرد را از این مرد فرمود که بیست آن مرد و طلب ست آن و ... گفتم آیا نمی بینی حجر بن زائده و عامر بن جذاعه را از مفضّل بن عمر فرمود ای یونس تحقیق که سؤال کردم از آن دو که از او دست بردارند پس قبول نکردند پس خواندم ایشان را و خواهش کردم از ایشان و نوشتم بایشان و ... حاجت خود قرار دادم نزد اینها پس دست بر نداشتند او پس بیامرزد خدا ایشان را پس قسم بخداوند هر آینه کثیر عزّه ... که در دوستی خود یعنی عزّه را که معشوقه او بود از این دو نفر بآنچه محبوب ... اند از ... اولیای خدا ... در آنجا که گفته اَلَا قَدْ

وَعَمَتْ بِالْغَيْبِ اَلَّا اُحِبَّهَا اِذَا اَنَا لَمْ يُكْرِمْ عَلَيَّ كَرِيْمُهَا ان که عزّه اعتقاد کرده در غیب که من او را دوست ندارم در وقتی که کریم او دوست او کریم نباشد بر من یعنی آن را که او دوست دارد من ... نداشته باشم پس فرمودند قسم بخدا اگر مرا دوست ... [illegible] ... دوست دارم و شیخ کشی این خبر را با اختلافی در کلمات نقل کرده و بیت را چنین نقل کرده لَقَدْ عَلِمَتْ بِالْغَيْبِ الخ پس فرمودند قسم بخدا اگر کریم ... من بر ایشان یعنی عظیم و محترم بودم هر آینه ... [illegible]

در بزرگی صفت علم

بخود و بر دیگران اختیار کردم و این خبر مؤید بوجدان بر اهل بینست تمام برانیکه از علامات محبت داشتن با ائمه علیهم السلام محبت
داشتن بجمیع چیزهائیست که ایشان دوست میداشتند از عبادات و خوردنیها و آشامیدنیها و مکانها و اوقات و اشخاص
صنایع و حالات و مجالسها و شنیدنیها و دیدنیها و غیر اینها پس محب ایشان را گزیری نیست از تفحص تمام در آثار و اخبار
تا آنکه بدست آورد محبوبات ایشان را از آنها پس از آن سعی کند در تحصیل محبتهای آنها و با کوتاهی همت لا محاله خود را شبیه کند بمحبین ایشان در
رفتار و عمل کردن بمحبوبات ایشان و بپرهیزد از آنکه اختیار کند از آنها آنچه را مبغوض ایشان باشد و از سیره و رسم دشمنان ایشان
بود تا آنکه کردار او سبب حشر شدن با اعدای ایشان نشود نعوذ بالله من سوء الخاتمة و اما طریق
ثانی پس بدانکه اسباب معظم بودن و بزرگ و محبوب شدن شخص از چند جهت است و ما دو وجه آن را ذکر میکنیم اول
وجود صفات نیکو و خصال پسندیده در آن و دارا بودن او چیزهائیرا که خود فی نفسه مرغوب و مطلوب و نفوس بآن
مایل و شایق باشند و هرچه آن خصلت در نظر انسان بزرگتر و وقعش بیشتر صاحبش در نزد او محترمتر است و از اینجهة مختلف
شود معظمها به اختلاف آراء و نظرها در بزرگی آن خصلت و حقارت آن مثل آنکه متاع دنیا در نظر بی بصیرتان در نهایت بزرگی و
وقع است هر که از آن بیشتر جمع نموده بزرگی و احترامش در نزد ایشان بیشتر است هر چند مأیوس باشند از رسیدن چیزی از
آنها با یشان و هر سلطان که مملکتش وسیعتر و جندش زیادتر است عظمتش در قلوبشان بیشتر است و اما آنکه بصیر باشند تمام
دنیا حقیر و خوارتر است در نزد ما از عطسه بزی یا عداوت دارند با او بجهة باز داشتن او صاحبش را از خداوند پس صاحب
گنج قارون در نزد ایشان با سایل پریشان یکسان یا خوارتر و مبغوضتر باشد چنانکه بخلاف آن قرآن در نزد اهل الله و ایمان
در نهایت عظمت و بزرگیست چه آن اشرف و اعظم هدایا و تحفی است که غنی مطلق به اشرف رسل و اقرب بندگانش
بخشیده و اگر در خزینه قدرتش به از آن بود از او دریغ نمیفرمود پس هر که حظش از آن بیشتر عظمتش زیادتر است فی
کافی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود اهل قرآن در اعلی درجه از آدمیین اند سوی انبیاء و مرسلین
پس ضعیف نشمرید حقوق اهل قرآن را بدرستیکه برای ایشان از جانب خداوند عزیز جبار هر آینه مکانیست عالی و در
روایت دیگر فرمودند کسی که داده شد باو قرآن پس گمان کند که کسی از مردم هست که داده شد بآن افضل از آنچه داده شده
باو پس بتحقیق که بزرگ شمرده چیزیرا که خداوند کوچک کرده او را و کوچک شمرده چیزیرا که بزرگ کرده او را خداوند چون
دانستی این مقدمه را پس میگوئیم علمای دین که عارفند بعقاید حقه از روی براهین و آیات و عالمند اسباب رضا و غضب
خداوند و منافع و مضار عباد و راههای قرب و بعد شان از او آراینده بزرگترین خصلتها و بهترین صفتها را و این دعوی را واضح
و هویدا کند اندک تاملی در منافع علم و فواید دانائی و شواهد کتاب و سنت مؤید بوجدان حسی و برهان عقلی و بذکر بعضی از آن
قناعت میکنیم اول آنکه خداوند عالم بندگان خود را در کلام مجید بحسب حالات قلبیه و افعال جوارحیه و اقوال
مختلفه و کثرت منفعت و مضرت و قلت آن و حسن عاقبت و بدی آن و نجات در آخرت و گرفتاری در آن دو تقسیم
فرمودند و برای هر قسمت بحسب اختلاف مراد اسامی و القاب و تشبیه و کنایات بسیاری ذکر فرمودند و پس از تامل ظاهر

در فضیلت خصلت علم

انسان را در زندگی و بسیاری از امور به اسباب حاجتی بمقصود خویش از روی علم و دانش و معرفت بمصالح و مفاسد و قدرت
و توانائی برنیامده است زیرا که به چراغ علم پی برند بآنچه در آن قوام تعیش و مایهٔ آسودگی و راحت است و بنور هدایت
علم پی بآن کند اسباب جلب منافع و امور دفع مضار را و بتوسط آن رشته‌ها متصل و خلق بیکدیگر بسته شوند پس اگر تصور
شود که در یکروز بلکه یکساعت از هر کسی مقدار دانشش را او گرفته شود و مصالح و مفاسد در نظر یکسان و ارباب صنایع
و حرف با جاهلان و دیگران شوند عالم منقلب شود و وضعها بهم خورد و چنان هرج و مرجی شود که احدی زنده نماند
چه فرو رفتن یک لقمه نان در دهان متوقف است بر کار کردن پنج هزار نفر و کار اینها از روی علم باصل آن کار و کیفیت
او و علم باصلاح کردن آن کار است و با جهل بهردو کار با ندیس لقمه نان پیدا نشود و از این رقم است سایر احتیاج
از لباس و مسکن و اثاث البیت و غیر اینها و اموال و فروج و نفوس همه در معرض تلف و تضییع و هلاکت در آیند
چه با بقای حاجت به اکل و شرب و نکاح و لباس و تمیز ندادن زشت از زیبا و نبودن رادعی از خارج غیر از فساد
کلی و تمام شدن نوع انسانی نتیجه ندهد و با هلاکت ایشان سایر اشیا را مدد بقا نمیدهد چه اینها بطفیل وجود انسان خلعت
وجود پوشیدند و بجهة منافع و راحت ایشان پای در عالم نهادند چنانچه خداوند میفرماید خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا و نیز میفرماید بعد از ذکر فواکه و اشجار و چراگاه مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ بلکه مدار تعیش اینها نیز بجهة مقدار
دانشی است که دارند با آنچه ایشان را نفع دهد از مأکولات و بآنچه بآن دفع کنند از خود مضرت و اذیت و دشمنان
خود را و باگرفتن این معرفت از ایشان ساعتی زنده نمانند و از وجه اوّل ظاهر میشود سر استغفار هر چیز برای طالب علم چنانچه در اخبار
متواتر است ثانیهما آنکه پاره از حیوانات با نهایت حقارت و خواری و پستی رتبه و مقام بسبب اندکی از علم و قلیلی از
معرفت و عمل محترم و معزز شده اند بلکه از انسان جاهل که مقامش اعلی بود بمراتب مقدم و اشرف شوند چنانچه سگ که با
خساست فطری و نجاست ذاتی بجهة یاد گرفتن دو سه چیزی که رفتن بسوی شکار باشد هر گاه امر کنند و برگشتن بسوی
صاحبش هر وقت که او را بخواند و نخوردن از شکاری که گرفته تا صاحبش برسد یا قیمت شود و کشته‌اش پاک و حلال گردد بلکه
بعضی از فقها گفته‌اند جای گزیده او را هم لازم نیست بشویند با جمع بودن شرایط ذبح و ذبیحه انسانی که جاهل باشد بشرایط آن
مردار و نجس است ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا فقد در کافی از جناب رضا علیه السلام مرویست که
فرمود مخورید قنبره را و فحش ندهید او را و مدهید او را باطفال که بازی کنند با او بجهة آنکه زیاد تسبیح میفرستند و تسبیح او این
لَعَنَ اللهُ مُبْغِضِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فقد روایت دیگر فرمودند که میگوید در آخر تسبیحش این را
وایضًا در آنکتاب و کتاب خصال از داود رقی مرویست که گفت نشسته بودیم خدمت جناب صادق علیه السلام
که گذشت مردی و در دستش پرستوکی بود کشته پس حضرت بسرعت برخواست بسوی او تا آنکه گرفت آنرا از دستش
پس انداخت آنرا بر زمین و فرمود آیا عالم شما امر کرد شما را باین یا فقیه شما خبر داد مرا پدرم از جدّم که رسول خدا
صلّی الله علیه و آله نهی فرمود از کشتن شش چیز نحل و مگس عسل و ضفدع و هدهد و صرد و پرستوک اما مگس عسل

قبره چکاوک است

غوک و بترکی قورباغه گویند

در ستایش دانش و نعت علم و معرفت

پس او میخورد و پاکیزه و میگذارد پاکیزه و او است که خدای وحی کرده باو که نداز جن است و نداز انس **وانه** و پس بدرستیکه مردم بقحطی
افتادند در عهد سلیمان ع پس برای استسقاء بیرون رفتند پس دیدند موری را که برپا ایستاده و دستها باسمان بلند کرده
و میگوید خدایا خلقیم از آفریدهای تو و بی نیاز نیستیم از فضل تو پس روزی بده ما را از نزد خود و نگیر ما را بمعاصی سفهاء بنی آدم
پس حضرت فرمود برگردید که باران داده شما را خداوند بدعای غیر از شما **اما الضفدع** پس چون آتش مشتعل گرفت بر جناب
ابراهیم علیه السلام حشرات زمین شکایت کردند بخداوند و اذن خواستند در ریختن آب بر آن پس خداوند اذن نداد مگر بضفدع را
پس دو ثلث او را آتش سوزاند و یک ثلث او باقی ماند **اما الهدهد** پس دلیل آن جناب بود بسوی ملک بلقیس **و اما الصرد**
پس راهنمای جناب آدم ع بود از بلاد سراندیب تا بلاد جده **و اما الخطاف** پس بدرستیکه چرخ گرفتنش در هوا بجهت حسرتست از آنچه
برانجه کردند باهل بیت محمد علیهم السلام و تسبیح او خواندن الحمد لله رب العالمین است آیا نمی بینید او را که میگوید و لا الضالین
و ایضا از آنجناب از پدرش روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود وصیت کنید برای پرستوک
خوبی را پس بدرستیکه او مانوس ترین مرغان است با انسان پس فرمود آیا میدانید چه میگوید پرستوک هنگامیکه میکند ترنم
میگوید **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین** تا آنکه خواند فاتحه را پس چون بآخرش رسید ترنم کشد
با و میگوید **و لا الضالین** و حضرت و لا الضالین را با مد حکایت فرمود **و ایضا** از داود رقی روایت کرده که
گفت نشسته بودم در خانه ابی عبدالله علیه السلام پس نظر کردم بسوی کبوتر راعبی که میخواند منقار دیا دیس نظر کرد بسوی من
ابو عبدالله علیه السلام و فرمود ای داود آیا میدانی چه میگوید این طیر عرض کردم نه فدای تو شوم فرمود نفرین میکند بر
قتله حسین علیه السلام پس نگاه دارید او را در خانهای خود **و ایضا** از آنجناب روایت نموده که هر که خواهد مرغی در
خانه نگاه دارد پس نگاه دارد و رشان را پس بدرستیکه او ذکر خدا از همه بیشتر کند و تسبیح بیشتر فرستد و او مرغیست که دوست
میدارد ما اهل بیت را و در اخبار بسیار مدح خروس سفید و امر بنگاه داشتن او در خانه وارد شده بجهة معرفت او باوقات
نماز و آگاه کردن او انسان را در آن زمان و گفتن او در ذکرش **اذکروا الله یا غافلین** نه پی قباحت جدل کرد اوس
از سکی پست کند و تعلم از خروس و آداب و شرح شعور و معرفت و ادراک حیوانات در مقام تتمیم این باب خواهد شد
ان شاء الله تعالی **چهارم** جمله از آیات شریفه مثل آیه مبارکه **الله الذی خلق سبع سموات و من**
الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط
بکل شیء علما خداوند آفرید هفت آسمان را و از زمین مانند آن بعدد فرو میفرستد امر خود را میان آنها تا بدانید
که خداوند بر هر چیزی توانا است و بدانید که هر آینه خداوند احاطه دارد بهر چیزی از راه دانش و علمش فرو گرفته هر چیزی را
از ظاهر این کلام مستفاد میشود که غرض از خلقت آسمانها و زمینها [illegible] معرفت قدرت و علم
الهی است و چون برگشت تمام صفات [illegible] غایت
خلقت علم توحید و معرفت حضرت ربانی است [illegible] **کنت کنزا مخفیا**

در فضیلت صفت علم و دانائی و مدح علم

فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف من گنجی نهانی بودم پس خوش داشتم که شناخته شوم پس آفریدم جهانیان را
تا شناخته شوم و از برای شرافت علم همین آیه کافی است دلیل دیگر اول سورهٔ علق که اول سوره ایست که نازل شده
اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ بخوان بنام پروردگارت یا نام پروردگارت آنکه آفرید آفرید انسان را از خون بسته
از نطفه گندیده بخوان و حال آنکه پروردگار تو کریم تر است از همه آنکه آموخت آدمی را علم یعنی نوشتن یا بتوسط قلم او را
بیان آموخت آموخت انسان را چیزی که نمیدانست و از چند وجه اشاره بشرافت علم شده اول آنکه در مقام
شمردن نعمتها پس از نعمت وجود نعمت علم را بیان فرموده و اگر اشرف از او نعمتی بود سزاوارتر بود بذکر بعد از او دوم
آنکه در این آیات ذکر از اول مرتبهٔ انسان شده که پست ترین مراتب او است و از آخر حالش که مقام دانائی باشد
پس بایست بالاترین مراتب او باشد نظر بمقابل انداختن این دو چه گویا فرموده تو در بدایت امر در چنین مقام پستی بودی
و حال بچنین مقام عالی رسیدی و اگر فوق آن درجه بود ذکرش مناسب تر بود سیم آنکه در بخشیدن گوهر علم ذات
مقدس خود را بصفت اکرمیت یاد فرموده اشاره باینکه این صفت از روی آن موهبت است پس ناچار نعمت
علم از همه نعم اعلی باشد و گرنه اکرمیت بغیر او متحقق شود چون ذکر نشد باید نباشد چهارم آنکه بذکر نعمت وجود و علم
اکتفا فرموده اشاره باینکه با وجود آمدن این دو نعمت تمام و در جنب آن سایر نعم را وقعی نه و نظیرش آیهٔ مبارکهٔ
الرَّحْمَٰنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ از ابتدا کردن سوره باسم شریف الرحمن دانسته میشود که
در مقام ذکر نعمت شده و مصدق این تکرار آیهٔ مبارکهٔ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ تا آخر سوره و تعلیم قرآن را که اشرف
و انفع و اکمل و دوم طرق علوم است بر همه مقدم داشت و پس از ذکر نعمت خلقت تعلیم بیان را که معرفت منافع
و مضار دنیا و آخرت است ذکر فرموده و بر ناقد مخفی نیست که در این ترتیب چه مقدار اعتناء بشأن علم شده و آیهٔ
مبارکهٔ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ و در جای دیگر است سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَىٰ هر که از خدای ترسد
پند گیرد و نصیحت را اثر کند و جز علماء کسی نترسد پس تذکر که مفتاح راه نجات است مخصوص ایشان خواهد بود و آیات
که دلالت میکند بر امر بسؤال زیادتی علم و تعلم از علماء و مذمت جهل و پناه بردن انبیاء بخداوند از دخول در زمرهٔ
جاهلین و سرزنش کردن ایشان مکذبین خود را بجهل که سبب تکذیب ایشان شده و صورت گرفتن معصیتی مگر بعد از
جهل بیکی از امور که با یقین بآنها هرگز متحقق نشود و چنانچه گذشت بسیار است پنجم اخبار بسیار و بذکر بعضی قناعت
کنیم کافی امالی شیخ طوسی ره و غیره مرویست از جناب رضا علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند
طلب علم واجب است بر هر مسلمانی پس طلب نمائید علم را از محلش و اقتباس نمائید آن را از اهلش بدرستیکه برای
خداوند علم را یاد دادن حسنه است و طلب نمودنش عبادت است و مذاکره نمودنش ثواب تسبیح دارد و عمل
کردن باو جهاد است در راه خدا و تعلیمش بآنکه نداند صدقه است و باهلش عطا نمودن موجب قرب بخداست

دربزرگی خصلت علم و دانش

زیراکه بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و هویدا میگردد راه بسوی بهشت و او است مونس در وحشت [illegible]
غربت و وحدت و همزبان در تنهائی و خلوت و راهنما در حال شادی و کربت و سپر برای دفع دشمنان [illegible]
دوستان خداوند جمعی را برای علم بلند مرتبه خواهد کرد و میگرداند ایشان را پیشوایان در خیر [illegible]
هدایت یابند و به رای ایشان عمل نمایند و ملائکه رغبت کنند در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان [illegible]
بر ایشان برکت فرستند و بر ایشان استغفار نمایند هر تری و خشکی حتی ماهیان و حیوانات دریا و درندگان [illegible]
صحراها و بدرستیکه علم زندگانی دلها است از جهالت و نور دیدها است از ظلمت و قوت بدنها است [illegible]
بنده را بمنازل برگزیدگان و در می آورد شان در مجالس نیکوکاران و در درجات عالیه در دنیا و آخرت و [illegible]
برابر است با روزه داشتن و مدارسه و مباحثه اش ثواب نماز کذاردن دارد به علم اطاعت و بندگی خداوند [illegible]
صله رحم کرده میشود و حلال و حرام دانسته میشود و علم پیشوای عمل است و عمل تابع او است علم را الهام مینماید [illegible]
و محروم میگرداند از او بدبختان پس خوشا حال آنکه بهره خود را از او گرفته و محروم نشده باشد ق فرمود عالم در میان جهال [illegible]
زنده است در میان مردگان ف ک د امالی صدوق از آنجناب مرویست که فرمود چون مؤمن بمیرد [illegible]
که در آن علمی باشد میگردد آن ورقه در روز قیامت پرده میان او و آتش و عطا فرماید او را خداوند [illegible]
در آن شهری که وسیع تر است از دنیا بهفت مرتبه ف ک د بصائر الدرجات از آن جناب مرویست که [illegible]
مثل فضل ماه است بر سائر نجوم ف ک د روایت دیگر فرمود مثل فضل آفتاب است بر ستارها و فضل [illegible]
ماه است بر ستارها و از جناب باقر علیه السلام روایت نموده که عالمی که منتفع شوند بعلم او بهتر است از [illegible]
عابد و از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که می آید عالم پیش از عابد در مکانی رفیع بمسافت [illegible]
ف فاپژ از آن جناب روایت نموده که یک عالم افضل است از هزار عابد و هزار [illegible] ف فاپژ [illegible]
نمازی که میکند فقیه بهتر است از هفتاد هزار رکعتی که عابد میکند و آنجا از معویة [illegible] روایت [illegible]
گفت از آن جناب سؤال کردم از دو مرد که یکی از آن دو فقیه است و روایت کننده احادیث و دیگری عابد [illegible]
برای او مانند احادیث آن عالم فرمود راوی حدیث که با بصیرت باشد در دین بهتر است از هزار عابدی که [illegible]
در روایت و از جناب سجاد علیه السلام روایت نموده که [illegible] با بصیرت در دین [illegible]
از هزار عابد ف حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر شریف خود روایت کرده که [illegible]
که خدای عز و جل تحریص کرده بر نیکی یتیمان بجهة جدا بودن ایشان از پدران خود [illegible] که محافظت کند ایشان را
محافظت کند او را خداوند و هرکه اکرام کند ایشان را اکرام کند او را خداوند و هرکه دست کشد [illegible]
خدا برای او در بهشت [illegible] از هر دستش [illegible] وسیع [illegible]
مایل است بازو نفوس و لذت میبرد از او چشمها و ایشان در آنجا مخلدند و امام علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

در شرافت صفت علم

یتیم‌تر یتیمی است که جدا شود از امام خود و قادر نباشد بر رسیدن بخدمتش و نداند که چه حکم کند در آنچه مبتلا میشود باو از احکام دین
هان که هر که از شیعیان ما دانا است بعلوم ما این جاهل بشریعت ما که جدا شده از مشاهده ما یتیمی است در دامن او پس هر که
او را هدایت کند و ارشاد نماید و یاد دهد باو احکام ما را با ما است در رفیق اعلی خبر داد مرا این پدرم از پدرانش از رسول خدا
صلی الله علیه و آله ق امام ع فرمود حاضر شد زنی در نزد صدیقه فاطمه زهرا علیها السلام و گفت مادری دارم ناتوان
و چیزی از امر نماز بر او مشتبه شده و مرا فرستاده بسوی شما که بپرسم پس حضرت جواب آن را گفت پس سؤال دیگر کرد
جواب داد پس سؤال سیم کرد جواب داد تا آنکه سؤال را بده رساند جواب داد پس آن زن از زیادی سؤال شرمنده شد
و گفت گران نشوم بر تو ای دختر رسول خدا فرمود سؤال کن از آنچه خواهی آیا دیدی کسی را که خود را کرایه دهد یکروز برای بالا
رفتن ببامی با بار سنگین و کرایه او صد هزار اشرفی است آیا سنگینی دارد بر او عرض کرد نه فرمود کرایه کردم من برای هر مسئله
بهشتی از پر شدن از زمین تا عرش از لؤلؤ پس سزاوارترم باینکه گران نشود بر من ق حضرت امام حسن علیه السلام فرمود
فضیلت کسی که تکفل کند جاهلان شیعیان را و امور مشتبه را بر ایشان واضح گرداند بر کسیکه یتیمان دیگر را آب و طعام دهد
مثل فضیلت ماهست بر ستاره که مخفی‌ترین ستاره‌ها است ق حضرت حسین بن علی علیهما السلام فرمود هر که متکفل
یکی از شیعیان ما شود و در غیبت ما و از علوم ما که باو رسیده او را هدایت کند و در علوم ما با او مواسات کند خداوند عالمیان
او را ندا کند که ای بنده کریم که مواسات کردی من سزاوارترم بکرم کردن از تو ای ملائکه در بهشت بهر حرفی که تعلیم کرده هزار
هزار قصر باو دهید و در آن قصرها آنچه مناسب آنها است از نعمتها برای او مقرر سازید ق حضرت علی بن الحسین
علیهما السلام فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مردم را دوست من گردان و مرا دوست ایشان کن
گفت خداوندا چه کنم که ایشان چنین شوند فرمود که بیاد ایشان آر نعمتهای مرا تا مرا دوست دارند بدرستیکه اگر یک کس از آنکه
از درگاه من گریخته باشد یا از ساحت عزت من گمشده باشد بسوی من برگردانی بهتر است برای تو از صد ساله عبادت
که روزها روزه باشی و شبها بر پا ایستاده باشی موسی ع گفت آن بنده گریخته کدام است فرمود گناهکاران و آنانکه
که فرمان من نمی برند پرسید که گمشده کیست فرمود جاهل به امام زمانش پس بشناسانی باو امامش را یا غایب از
امامش بعد از شناختن که جاهل باشد بشریعت دین او پس بشناسانی باو شریعت را و آنچه باو عبادت کند پروردگار
خود و بسبب آن بخشنودی او ق حضرت سجاد علیه السلام فرمود بشارت دهید علمای شیعیان ما را به
ثواب عظیم و جزای فراوان ق حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود یک فقیه که نجات دهد یتیمی از یتیمان ما را
که جدا شده اند از ما و از مشاهده ما به یاد دادن او آنچه را محتاج است باو گران‌تر است بر شیطان از هزار عابد زیرا که
[illegible] همت عابد بنفس خود است و عالم با داشتن همت نفس خود همت نفوس بندگان و کنیزان خدا را دارد که از دست
[illegible] ایشان اتباع او نجات دهد و از آنجهة افضل است از هزار هزار عابد ق حضرت امام محمد تقی علیه السلام
فرمود آنکه متکفل شود ایتام آل محمد را که جدا شده اند از امام خود و افتاده اند در حیرت جهل و گرفتار اند در دست

در منقبت صفت علم و دانش

شیاطین و در دست ناصبیهای از دشمنان ما پس نجات دهد ایشان را از آنها و بیرون آورد ایشان را از حیرتشان
و غالب شود بر شیاطین به برگردانیدن وسوسه‌شان و مقهور کند ناصبیها را به براهین پروردگار و ادلهٔ ائمهٔ ایشان هر آینه
برتری کند در نزد خداوند بر بندگان بمقامی اعلی که بیشتر است از فضل آسمان بر زمین و عرش بر کرسی و حجب بر آسمان و فضلشان
بر عابد مانند فضل ماه است بر مخفی‌ترین ستاره‌ها که در آسمان است ق حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود
می آیند علمای شیعیان که رسیدگی میکنند امور ضعفای دوستان و اهل ولایت ما را روز قیامت نورها ساطع میشود
از تاجهای ایشان بر سر هر یک تاج کرامتی است که پراکنده کرده نورها را در عرصات قیامت و مسافت دوری از عرصات
سیصد هزار سال است و شعاع تاجهای ایشان پراکنده است در تمام آنها پس باقی نمی ماند در آنجا یتیمی که متکفل
شده اند او را و از تاریکی جهل و آنانموده اند او را و از حیرت گمراهی بیرون آورده اند او را مگر اینکه در آویزد به شعبه از نورهای آنها
پس بلند کند ایشان را بسوی بالا تا اینکه ایشان را محاذی اعلای بهشت کند پس فرود آرد ایشان را در منزلهائی که مهیا
ایشان مهیا شده در همسایگی استادان و معلمان ایشان و در محضر ائمهٔ ایشان که میخواندند علما ایشان را بسوی ایشان و نمی‌ماند
احدی از ناصبیان که برسد باو شعاع آن تاجها مگر اینکه کور شود چشمانش و کر شود گوشهایش و لال شود زبانش و سخت تر شود بر
ایشان از شعله‌های آتش پس بردارد ایشان را تا برساند بزبانیه پس بیندازد ایشان را در قعر دوزخ و ایضا در آن کتاب
شریف است که روزی جمعی از موالیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام در خدمت آن جناب حاضر شدند و عرض کردند
یا ابن رسول الله همسایه داریم ناصبی اذیت میکند ما را و محاجه میکند با ما در تفضیل اولی و دومی و سیمی بر امیرالمؤمنین علیه السلام
و برای ما ادله میآورد که نمیدانیم چگونه است جواب و بیرون رفتن از عهدهٔ او امام فرمود من میفرستم بسوی شما کسی را که عاجز
کند او را و کوچک کند قدرش را در نزد شما پس خواند یکی از شاگردان خود را و فرمود مرو بگذر با این جماعت در جائی که جمع شدند
و سخن میگویند پس گوش کن کلام ایشان را پس از تو خواهش کنند سخن گفتن را پس تکلم نما و ساکت کن آن شخص را و باقی مگذار
و برای او چیزی باقی نگذار پس آن مرد رفت و حاضر شد در آن موضع و حاضر شدند تا اینکه گفت با آن مرد و او را عاجز کرد
چنانکه ندانست در آسمانست یا زمین آن جماعت گفتند که چنان سروری برما رو داد که نداند آنرا جز خداوند و داخل شد بر آن مرد
و متعصبین برای او از حزن و غم بقدر سرور ما پس چون برگشتیم و نزد امام علیه السلام فرمود آنچه در آسمان پیدا شد از طرب و فرح
بشکستن این دشمن خدا بیشتر است از آنچه در نزد شما بود و آنچه در محضر شیطان و سرکشان اتباع او پیدا شد از غم و اندوه
بدتر بود از آنچه در محضر اینها پیدا شده و تحقیق که رحمت فرستادند و ثنا گفتند بر این بندهٔ شکننده او ملائکه سموات و حجب و کرسی
و قبول کرد خداوند دعای ایشان را و بزرگ کرد ثواب او را ق شیخ شهید ره در منیة المرید روایت کرده که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای مردم بدانید کمال دین طلب علم است و عمل بآن بدرستیکه طلب علم واجب تر است از طلب
مال بدرستیکه مال تقسیم شده و برای شما در عهده گرفته تقسیم کرده آنرا عادلی میان شما و ضمانت کرده برای شما و وفا
خواهد کرد و برای شما و علم مخزونست در نزد اهلش پس طلب کنید او را ق ایضا فرمود کفایت میکند در شرف علم اینکه

در بزرگی صفت علم و معرفت

ادّعا میکند او را کسیکه نمیداند او را و مسرور میشود اگر باو نسبت دهند و کفایت میکند در مذمّت جهل اینکه بیزاری میجوید از او
کسیکه دارا او است **وایضاً** فرمود بکمیل بن زیاد ای کمیل علم بهتر است از مال علم تورا محافظت میکند و تو محافظت میکنی
مال را و علم حاکم است و مال محکوم و مال را خرج کردن کم میکند و علم زیاد میشود به انفاق **وایضاً** فرمود علم بهتر است
از مال به هفت جهة اوّل انکه علم میراث انبیاست و مال میراث فرعونها دوّم علم کم نمیشود بدادن و مال کم میشود سیّم
مال محتاج است بحافظ و علم صاحبش را حفظ میکند چهارم علم در کفن داخل میشود یعنی با صاحبش هست و مال باقی
میماند پنجم مال پیدا میشود برای مؤمن و کافر و علم جز برای مؤمن نباشد ششم جمیع مردم محتاجند بعالم در امر دین خود و هم
محتاج نیستند بصاحب مال هفتم علم قوّت میدهد صاحبش را بر مرور بر صراط و مال مانع میشود او را از گذشتن **وایضاً**
فرمود قیمت هرکس مقدار دانائی او است **ف** شیخ محدث جلیل شیخ یوسف بحرینی در کتاب انیس المسافر روایت نموده
که چون خوارج شنیدند که رسولخدا صلّی الله علیه و آله فرموده من مدینهٔ علم و علی علیه السلام باب او است رشک بردند بآن
جناب پس ده نفر از رؤسای ایشان جمع شدند و گفتند سؤال میکنیم هریکی از ما از علی علیه السلام یک مسئله تا ببینیم که چگونه جواب
میدهد ما را پس اگر جواب داد همهٔ ما را به یک جواب میدانیم علمی ندارد پس یکی از انها وارد شد بر آن حضرت و گفت یا علی علم
افضل است یا مال فرمود علم افضل است عرض کرد چرا فرمود زیراکه علم میراث انبیا است و مال میراث قارون و
هامان و فرعون و عاد و شدّاد پس رفت و اینجواب را برفقا گفت دوّمی آمد همان عرض را کرد همان جواب را شنید از
دلیل پرسید فرمود چونکه مال را تو محارست میکنی و علم تورا محارست میکند رفت و سیّمی آمد و همان قسم سؤال کرد
فرمود بجهة انکه برای صاحب مال دشمن بسیار است و برای صاحب علم دوست فراوان است چهارمی آمد در جوابش
فرمود مال را اگر تصرّف کنی کم میشود و علم به تصرّف زیاد میشود و در جواب پنجمی فرمود صاحب مال خوانده میشود باسم لئامت
و بخل و صاحب علم نام برده میشود باعظام و تکریم و در جواب ششمی فرمود بر مال خوف بردن دزد است و علم از این خوف
ایمن است و در جواب هفتمی فرمود مال بمرور زمان مندرس میشود و برای علم اندراس و کهنگی نیست جواب هشتمی از
نسخه ساقط بود و در جواب نهمی فرمود مال قلب را سخت میکند و بعلم دل منوّر میشود و در جواب دهمی فرمود صاحب مال
تکبّر میکند و خود را بزرگ میشمارد و بسا هست مدّعی ربوبیّت میشود و علم صاحبش را ذلیل و مسکین و خاشع میکند
پس آن جماعت گفتند راست فرموده خدا و رسولش شکّ نیست در اینکه علی علیه السلام باب تمام علوم است پس
حضرت فرمود والله اگر سؤال میکردند از من جمیع خلایق مادامیکه زنده بودم ملول نمی شدم و هر آینه جواب میدادم هریک
از ایشان را بجوابی غیر از جواب دیگری تا آخر دهر **ف** در کتاب منیه از حضرت سجّاد علیه السلام روایت نموده که فرمود
اگر بدانند مردم که چه چیزها است در طلب علم هر آینه طلب میکنند او را هرچند به ریختن خونها و فرو رفتن در گردابها باشد
بدرستیکه خدا وحی نمود بدانیال که مبغوض ترین بندگان نزد من جاهلی است که سبک شمارد حق اهل علم را و ترک
کند پیروی ایشان را و محبوب ترین بندگان نزد من پرهیزکار طالب ثواب لازم علما تابع حکما است **ف** از

در شرافت صفت علم و منافع وجود علماء

ومنفعت مال تمام میشود بتمام شدن مال و عالم حاکم است و مال محکوم ای کمیل مردند خزینه دارهای اموال با آنکه زنده‌اند
و علما تا باقیند باقیند مادامیکه دنیا باقی است چشمهاشان ناپیداست اما مثال ایشان در دلها موجود فی الخصال
از آن جناب مرویست که قوام دین بچهار نفر است به عالم سخنگو که علمش را استعمال کند و به غنی که بخل نورزد به زیادی مالش
بر اهل دین خدا و به فقیری که نفروشد آخرتش را بدنیا و به جاهلی که تکبر نکند از طلب علم پس اگر عالم کتمان کرد علم خود را و بخل
ورزد غنی بمالش و فروخت فقیر آخرت را بدنیا و تکبر کرد جاهل از طلب علم دنیا واپس گردد بسوی پشت خود فی الکافی از جناب
سجاد علیه السلام روایت نموده که چون طالب علم بنزدش می آمد میفرمود مرحبا بوصیهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله آنگاه
میفرمود طالب علم هرگاه از منزلش بیرون رود نمیگذارد پایش را بر هیچ خشک و تری از زمین مگر آنکه تسبیح میکنند برای او
تا زمین هفتم فی منیة الشهید ثانی ره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هرکه میخواهد نظر کند
به آزادکرده های خداوند از آتش پس نظر کند به طالبین علم قسم بآنکه جانم بکف قدرت اوست هیچ متعلمی تردد نمیکند در در خانهٔ
عالمی مگر آنکه بنویسد خداتعالی برای او بهر قدمی شهری در بهشت و راه میرود بر زمین و او استغفار میکند برایش و صبح میکند
و شام میکند در حالتیکه آمرزیده است و شهادت میدهند ملائکه که او از آزادکرده های خداست از آتش فی ایضا فرمود
هرکه علم طلب کند چنانست که در روز روزه دارد و در شب بپا ایستد و یکباب از علم را که آموخت بهتر است برای او از
اینکه کوه ابوقبیس طلا باشد و آن را در راه خدا انفاق کند و ایضا فرمود کسی را که مرگش در رسد و او در طلب علمی باشد که
زنده کند بآن اسلام را میان او و انبیاء یک درجه است در بهشت و ایضا فرمود فضل عالم بر عابد به هفتاد درجه است
که میان هر دو درجه بقدر دویدن اسب باشد هفتاد سال زیرا که شیطان بدعت میگذارد بجهة مردم عالم آن را می بیند
و نهی میکند و عابد روی آورده بعبادت خود و ایضا فرمود فضل عالم بر عابد مثل فضل من است بر ادنای شما
بدرستیکه خداوند و ملائکه اش و اهل آسمانها و زمین حتی مورچه در سوراخش و حتی ماهی در دریا رحمت میفرستند بر یاددهنده مردم
خیر را و ایضا فرمود کسیکه بجهة طلب علم بیرون میرود در سبیل خداست تا برگردد فی فرمود کسی که بیرون میرود
بجهة طلب تحصیل بابی از علم که برگرداند بآن باطلی را بسوی حق یا گمراهی را براه هدایت این علم او مانند عبادت چهل ساله
اوست و ایضا بحضرت امیر علیه السلام فرمود اگر خداوند هدایت کند بدست تو یک نفر را بهتر است برای
تو از دنیا و آنچه در آنست و ایضا فرمود رشک نتوان برد مگر بدو نفر یکی آنکه خداوند باو مالی داده و مسلط کرده
او را بر آن که در راه حق تمامش کند و دیگری آنکه خداوند باو حکمت عطا فرمود بآن حکم میکند و بمردم می آموزد
و ایضا فرمود خواب عالم بهتر است از نماز با جهل و ایضا فرمود یک فقیه سخت‌تر است بر شیطان
از هزار عابد و ایضا فرمود هرکه در علم و عبادت نشو و نما کند تا بزرگ شود خداوند در قیامت باو ثواب
هفتاد و دو صدیق میدهد و ایضا فرمود هیچکس صدقه نداده بمثل علمی که او را انتشار کرده فی فرموده‌اند
نفرستاده مسلم بسوی برادرش تحفهٔ بهتر از کلمهٔ حکمت که بآن زیاد کند خداوند هدایت او را و برگرداند او را از هلاکت

در فوائد وجود علماء و اهل دانش

کننده **ق** فرمود هر که صبح بمسجد رود و اراده نکند مگر آنکه یاد گیرد خیری را یا یاد دهد آن را برای او است اجر یک عمره
کننده که عمره اش تمام باشد و هر که شام بمسجد رود بهمان قصد برای او است اجر یک حاجی که حجّش تمام باشد **و از**
صفوان بن غسّان روایت کرده که بخدمت آنحضرت مشرّف شدم و آن جناب در مسجد تکیه کرده بود بر بُرد قرمزی پس
گفتم یا رسول الله آمدم بجهة طلب علم فرمود مرحبا بطالب علم بدرستیکه طالب علم را ملائکه ببالهای خود می پوشند آنگاه
پارهٔ از آنها بال خود را بابال بعضی ترکیب میکنند تا اینکه میرسند به آسمان دنیا بجهة محبّت ایشان بآن چیزیکه او طلب کند
ق فرمود بهترین صدقه آنست که مرد علمی تحصیل کند آنگاه ببرادرش تعلیم کند **ق** فرمود عالم و متعلّم شریکند در اجر
و خیری در سایر مردم نیست **د** **و** **م** از اسباب بزرگ شدن شخص در نظر انسان رسیدن نفع و احسان آن
از آن شخص به ناظر و فرو گرفتن نعم و فوائد آنست مراین را و به بزرگی آن نعمت و فایده و کوچکی او و کثرت نفع و کمی او
و استدامهٔ احسان و انقطاع او متفاوت شود عظمت و بزرگی در نظر پس هر که احسانش بزرگتر و زیادتر و باده و آم تر
عظمت و بزرگیش در نظر آنکه مورد احسان او است بیشتر باشد و اگر این مراتب در دنیا و برزخ و آخرت همه باشد عظمت
بالا رود و بجهة آنکه انسان در خود قوّهٔ بیرون آمدن از عهدهٔ لوازم احترام و تعظیم او نه بیند و بالفطره مردم مجبولند در سلوک با یکدیگر در
معاشرات خود از روی این قانون و اگر گاهی تخلّف شود از روی نادانی بآن نفع یا قدر و مقدار او است و از مثل معروف
الْاِنْسَانُ عَبِیدُ الْاِحْسَانِ و از کلمات حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام است که اِحْتَجْ اِلٰی مَنْ شِئْتَ فَکُنْ
اَسِیْرَهُ وَاسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ فَکُنْ نَظِیْرَهُ وَاَفْضِلْ عَلٰی مَنْ شِئْتَ فَکُنْ اَمِیْرَهُ خود را محتاج هر کس کردی اسیر
او ئی و از هر کس بی نیاز شدی مانند او ئی و بهر کس احسان کردی امیر او ئی و مشاهد است که محتاج بتوهّم رسیدن نفع جزئی از
صاحب مال و ثروت را تعظیم کند و اگر بآن منفعت برسد بر تعظیم بیفزاید و بزیادی او زیاد کند و نفس خویش را در جنب او
خوار و حقیر شمارد و خود را در احترام او بی اختیار بیند بلکه آنانکه فی الجمله ربط و انتسابی بآن منعم دارند در نظر او بزرگ نمایند و بر اهل
انصاف واضح است که احسان هیچ کس در رتبهٔ احسان علماء نرسد و هیچ نفعی به بزرگی نفع ایشان نشود امّا در امر دین پس واضح است
که پیوسته روزی خور خوان نعمت ایشانند و امّا در آخرت پس گذشت که ایشان بعد از انبیاء علیهم السّلام از شفعاء ایشانند و امّا در امر
معاش پس دانستی که مدار آن بر مقدار دانش ارباب صنایع و حرف است که بی آن زندگی صورت نگیرد و بر آنچه علماء از زبان
شرع انور دستور العمل دهند از قانونها که در آن حفظ مال و نفس و ناموس و عقل است و همیشه در شدائد و بلاها گشودن
عقده ها و رفع ابتلا بدست ایشان بوده چنانچه قوم جناب یونس ع بانزول عذاب بسبب وجود یک عالم دفع بلا و از آن بلای
عظیم رستند **و** **مختصر** آن قصّه بروایت عیّاشی از حضرت ختمی مآب صلّی الله علیه و آله چنانست که فرمود جناب
یونس ع درنگ کرد در میان امّت خود و میخواند ایشان را به ایمان بخدا و تصدیق و پیروی او سی و سه سال پس ایمان
نیاوردند باو و متابعت نکردند او را از قومش مگر دو مرد یکی روبیل دیگری تنوخا و روبیل از اهل بیت علم و حکمت و خانوادهٔ
نبوّت بود و با آن جناب رفیق بود از آن زمان که هنوز به پیغمبری مبعوث نشده بود و تنوخا مردی ضعیف و عابد و زاهد

درخیرات وفوائد وجود علماء واهل معرفت

و در عبادت خود فرو رفته بود و از علم و حکمت بهره نداشت روبیل صاحب گوسفند بود و آنها را میچرانید و از آنها قوت میخورد
و تنوخا حطابی میکرد و از آن روزی میخورد و روبیل را در نزد یونس منزلتی بود غیر از منزلهٔ تنوخا بجهة علم و حکمتی که داشت
پس چون یونس از ایمان قوم خود مایوس و ملول شد از خداوند عذاب خواست و خداوند اجابت نمود و بعد از مواعظ
و حکم بسیار وعده داد که عذاب در شوال روز چهارشنبه وسط شهر وقت طلوع آفتاب خواهد رسید پس قوم خود را
خبر ده پس آن جناب مسرور شد و ندانست عاقبت امر را پس تنوخای عابد را ملاقات کرد و از نزول عذاب خبر داد و فرمود
برو و قوم را خبر کن بآنچه خداوند وعده فرموده تنوخا گفت بگذار ایشان را در گمراهی و معصیت خودشان تا خداوند هلاک
کند ایشان را پس حضرت فرمود باید برویم و از روبیل مشورت کنیم که او مردی است عالم حکیم از خانوادهٔ نبوت پس رفتند نزد
او و حضرت او را خبر داد بآنچه باو وحی شده بود و فرمود ببر ما را تا ایشان را خبر کنیم روبیل گفت برگرد بسوی پروردگار
خود برگشتن پیغمبر حکیم و رسول کریم و خواهش کن عذاب را بردارد از قوم بدرستیکه خداوند از عذاب ایشان مستغنی است و دوست دارد
مدارات با بندگان را و این دعوت ترا ضرری نرساند و از منقصت نزد او نکاهد و شاید این قوم با این کفر و انکار روزی ایمان آورند
پس تنوخا گفت وای بر تو ای روبیل بر آنچه اشاره کردی باو و امر نمودی با این کفرشان و انکار پیغمبر خود و نسبت دادن او را
بدروغ و بیرون کردن او را از منزلش و عزم بر سنگسار کردنش روبیل گفت ساکت شو تو مردی عابدی از علم خبر نداری و رو
کرد بآن جناب و گفت اگر خداوند عذاب را نازل کرد بر قوم تو آیا همه را هلاک میکند یا بعضی را و بعضی را باقی میگذارد فرمود بلکه
همه را هلاک میکند و چنین خواستم و در دلم رحمی بر آنها داخل نشده که مراجعت نمایم و مسئلت کنم رد عذاب را از ایشان
روبیل گفت شاید همینکه آثار عذاب پیدا شد توبه و استغفار کنند پس رحم کند ایشان را چونکه ارحم الراحمین است و
عذاب را از ایشان بردارد و پس از آنکه خبر دادی ایشان را از جانب خداوند که در روز چهارشنبه عذاب میفرستد پس در نزد
ایشان کذاب محسوب شوی پس تنوخا گفت وای بر تو کلام عظیمی گفتی پیغمبر مرسل بتو خبر میدهد که خدا باو وحی کرده که
عذاب میفرستد و تو رد میکنی قول خداوند را و شک میکنی در آن و در قول پیغمبر او برو که عملت حبط شد روبیل گفت
رأیت فاسد است پس بآن جناب گفت که اگر عذاب نازل شد و قوم هلاک شدند پیغمبری تو تمام میشود و یکی از آحاد مردم
خواهی شد و صد هزار نفر بدست تو هلاک شوند پس آن حضرت وصیت روبیل را قبول ننمود و با تنوخا بقریه در آمد و قوم
از آمدن عذاب در وقت مذکور خبر کرد پس قبول نکردند او را و تکذیب نمودند و از قریهٔ خود بیرون کردند آنجناب را بعنف
پس با تنوخا بیرون رفت از قریه و اندکی دور شدند و ماندند در آنجا بانتظار عذاب و روبیل با قوم ماند در قریه تا آنکه شوال
داخل شد روبیل بر بالای کوهی بر آمد و به آواز بلند فریاد کرد منم روبیل مهربان بر شما نزد پروردگار خود این شوال است
که داخل شده بر شما پیغمبر شما یونس خبر داد که وحی شده که در چهارشنبه وسط شوال عذاب بر شما نازل میشود در وقت
طلوع آفتاب و وعدهٔ که خداوند به پیغمبران میدهد تخلف نمیشود هرگز پس تأمل کنید که چه خواهید کرد پس این کلام
ایشان را ترسانید و در دلشان جا کرد راستی نزول عذاب پس شتافتند بسوی او و گفتند بچه امر میفرمائی ما را ای

آنحضرت کیست عرض کردیم کیستند ایشان فرمود برایشان باد صلوات خدا و رحمتش در حال مردگی و زندگی بُرید عجلی و زراره
و ابوبصیر و محمد بن مسلم **فا:** از فوائد وجود علماء آنکه ایشانند اسباب دوست داشتن خداوند بندگان را و دوست داشتن ایشان
خداوند را و این دو محبت نهایت سیر سالکین و آخر مراحل رجوع کنندگان بسوی خداوند است **شیخ طبرسی** ره در
کتاب مشکوة الانوار روایت نموده که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد هرگاه حاضر شود جنازه و حاضر
شود مجلس عالمی کدام یک محبوبتر است نزد شما که من حاضر شوم بآنجا فرمود اگر هست برای جنازه کسی که برود با او و دفن کنند او را
پس بدرستیکه حضور مجلس عالم افضل است از حضور هزار جنازه و از عیادت هزار مریض و از بپا ایستادن بجهة عبادت
در هزار شب و از روزه هزار روز و از هزار درهم صدقه دادن بمساکین و از هزار حج سوای حج واجب و از هزار جهاد سوای
جهاد واجب که در راه خدا جهاد کنی بمال و جان خود و کجا میرسد این مقامات بحضور عالم آیا نمیدانی که خداوند اطاعت کرده
میشود بسبب علم و خیر دنیا و آخرت با علم است و شر دنیا و آخرت با جهل است آیا خبر ندهم شما را از جماعتی که نه انبیا اند و نه شهداء
غبطه میبرند در روز قیامت بمنزلت ایشان در نزد خداوند که بر منبرهای نور اند کسی عرض کرد کیستند ایشان یا رسول الله فرمود
ایشان آنانند که محبوب میکنند بندگان را در نزد خداوند و محبوب میکنند خداوند را در نزد بندگان عرض کردیم اینکه خداوند
محبوب میکنند نزد بندگان دانستیم پس چگونه بندگان را محبوب میکنند نزد خداوند فرمود امر میکنند ایشان را بآنچه خداوند
دوست دارد و نهی میکنند ایشان را از آنچه خداوند مکروه دارد پس هرگاه اطاعت کردند ایشان را دوست میدارد خداوند
ایشان را **و از فوائد** وجود علماء مضاعف شدن ثواب نماز است با ایشان چنانچه **شیخ شهید** روایت
نموده که نماز با عالم در غیر مسجد جامع مقابل هزار رکعت است و در مسجد جامع مقابل صد هزار رکعت **ف** همچنین مضاعف
شدن ثواب صدقات است بر آنها چنانچه **علامه حلی** ره در رساله سعدیه و ابن ابی جمهور در عوالی اللئالی
روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که صدقه بر علما با آنکه یکی بهفتهزار است **ف** همچنین رسیدن خیر و
رحمت به همنشینان ایشان چنانچه در کتاب [illegible] بطریق صحیح از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود خداوند
میفرماید بملائکه در وقت برگشتن همنشینان اهل علم بمنزلهای خود بنویسید هرچه پیدا شد از اعمال ایشان پس می نویسند برای هر یک
ثواب عملش را و وامیگذارند بعضی را که حاضر شده بود با ایشان و نمی نویسند او را پس میفرماید خداوند عز و جل چرا ننوشتید
فلان را آیا نبود با ایشان و حاضر نشد نزد شان پس میگویند ای پروردگار ما بدرستیکه او شریک نشده با ایشان در حرف
و سخن نگفت با ایشان یک کلمه پس خداوند جلیل جل جلاله میفرماید آیا همنشین ایشان نبود پس عرض میکنند آری پس
میفرماید بنویسید او را با ایشان بدرستیکه ایشان قومی اند که محروم نمیشود همنشینشان پس می نویسند او را با ایشان پس
میفرماید بنویسید برای او ثوابی مثل ثواب یکی از آنها **ف ع د** امالی از آن جناب مرویست که هیچ مؤمنی نمی نشیند
نزد عالمی یک ساعت مگر آنکه ندا میکند او را پروردگارش نشستی نزد حبیب من قسم بعزت و جلالم که هر آئینه بنشانم تو را
در بهشت با او و باکی ندارم **ف ع د** عدة الداعی مرویست از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که نشستن یک

ساعت نزد علماء محبوبتر است نزد خداوند از عبادت هزار سال ف در کافی وغیره از رسول خدا صلّی الله علیه وآله
مرویست که فرمود علما سادات اند ونشستن با ایشان عبادت است ف در بارهٔ اخبار نهی رسیده از مجالست
با قاضی عامّه بجهة آنکه باید لعنت او و برا ورسد پس همنشین او را فرو گیرد واز این معلوم میشود که نشستن با آنکه محلّ
رحمت است سبب شراکت در آن موهبت است ف فاپز مرویست که مثل عالم مثل عطر فروش است که در
ملاقاتش اگر از عطرش نخریدی از بوی عطرش معطر خواهی شد ف همچنین رسیدن فیض به نگاه کنندگان با ایشان چنانچه
گذشت از کتاب من لا یحضره که نظر کردن بروی عالم عبادت است ف در جامع الأخبار از حضرت رسول
صلّی الله علیه وآله روایت نموده که یک نظر بروی عالم محبوبتر است نزد خداوند از عبادت شصت سال ف در
عدّة الداعی از حضرت امیر علیه السّلام روایت کرده که نظر بسوی عالم محبوبتر است نزد خداوند از اعتکاف یکسال
در بیت الله الحرام ف همچنین نظر به در خانهٔ ایشان چنانچه در کتاب مذکور مرویست که خداوند نظر کردن به در خانهٔ
عالم را عبادت قرار داده ف همچنین زیارت ایشان چنانچه در آن کتاب از آن جناب مرویست که زیارت علماء
محبوبتر است نزد خدا از هفتاد طواف دور خانهٔ خدا و بهتر است از هفتاد حجّ وعمرهٔ پسندیده قبول شده وبلند
میکند خداوند برای او هفتاد درجه ونازل میکند بر او رحمت را وگواهی میدهند برای او ملائکه که بهشت برای او واجب
شده بلکه زیارت ایشان را بدل زیارت ائمّه علیهم السّلام قرار دادند با اینهمه اجرها وخیرها که در آنست چنانچه در کافی
از جناب کاظم علیه السّلام روایت کرده که هر کس قدرت ندارد بر زیارت قبور ما پس زیارت کند صلحای برادران ما را
ف همچنین برداشته شدن عذاب دنیا وبرزخ از گناهکاران بسبب وجود علماء چنانچه در مشکوة الأنوار شیخ
طبرسی از حضرت رسول صلّی الله علیه وآله مرویست که هرگاه خداوند نظر کند بسوی اهل قریه که در معاصی اسراف
کرده‌اند ودر ایشان باشد سه نفر از مؤمنین ندا کند ایشان را که ای اهل معصیت من اگر نبود در شما از مؤمنین دوستی
کنندگان با یکدیگر بسبب جلال من یا برای من یا بجلال الهی من وآباد کنندگان بنماز خود زمین مرا ومساجد مرا
واستغفار کنندگان در سحر از بیم من هر آینه میفرستادم بر شما عذاب خود را پس باکی نداشتم ف در کتاب
اثنا عشریّهٔ سیّد محمّد عاملی شهیر با بن قاسم معاصر شیخ حرّ مرویست از رسول خدا صلّی الله علیه وآله که هیچ
عالمی ومتعلّمی نیست که بگذرد بقریهٔ از قریه‌های مسلمین یا شهری از شهرهای مسلمین ونخورد از طعام ایشان ونشود
از شهر ایشان وداخل شود از جانبی وبیرون رود از جانب دیگر مگر آنکه بر میدارد خداوند عذاب قبور ایشان را
چهل روز قلت بر نقّادان با بصیرت مخفی نماند که اگرچه از کلمات سابقه معلوم شد که منشاء خیرات نوع
بندگان در دنیا وآخرت وسبب رسیدن بمصالح دنیویّه ومنافع دینیّه نعمت علم است که به بنی آدم عطا
شده هر چند پارهٔ از آن که متعلّق بامر معاش است در کفّار باشد ولکن ممدوح از علم متعلّق به زندگی بها انقدر است
که زندگی ابدی آن صورت بگیرد وغیر آن از علم صناعات وحرفها که محصولش اصلاح فضول معاش وبیم اندن انواع

لذایذ ومشتهیات اکل وشرب ولباس ومسکن ومرکوب وسایر اسباب لهو وطرب است مرغوب ومحبوب نیست بلکه جمله از آن مبغوض ومذموم است واز سیر در احوال انبیاء واوصیاء علیهم السّلام میتوان بدست آورد قسم اوّل را وعمدهٔ آن علم زراعت وفلاحی وحرفهٔ شبانی است که هیچ پیغمبری نباشد که یکی از این دو شغل نداشته باشد ومثل نجّاری که شغل جناب نوح وخیاطی که شغل جناب ادریس وبنّائی که شغل جناب ابراهیم وزره سازی که شغل جناب داود علیهم السّلام بود وغیر اینها که بر متتبّع پوشیده نیست وچون منفعت عائده بعباد از صاحبان این علوم محدود وموقّت ودنیوی وبی ثبات ومقصد از برای تحصیل معرفت وعلم بتکالیف وعمل باینها است بلکه در مقابل عوض ومزد است پس احترام اینها از آنچه بمقدار آن منفعت است واما نفعی که از علماء دین میرسد پس خود بنفسه مطلوب ومحبوب وثابت وباقی وسبب نجات از مهالک دنیوی وبرزخی واخروی وما یهٔ نجات از آتش ودخول بهشت وبلندی درجات ورسیدن بمقامات عالیه ومناسب جلیله ودخول در زمرهٔ شفعاء وصفوف خلف انبیاء واوصیاء علیهم السّلام هست پس آنچه از ایشان میرسد چیزیست که تمام احتیاج همهٔ خلایق در همهٔ اوقات باو است وبی آن نتوان در گروه انسان محسوب شد بلکه دانستی رشتهٔ تعیّش وزندگی بی آن گسسته است وبعد از تدبّر در این ودانستن اینکه وجود ایشان سبب صرف بلاهای عظیمه ورسیدن الطاف خفیّه وجلیّهٔ الٰهیّه است معلوم خواهد شد بزرگی مقام وعظمت قدر ومنزلت علماء چه اگر خیر پادشاهان واعاظم وشهزادگان زمان را که از روی آن معظّم ومحترم وبزرگ وباشأن شده اند با خیر علماء سنجیده شود بقدر محسوس ومقام نسبت نخواهد رسید پس چگونه روا است که باندازهٔ آن جماعت معظّم ومحترم نباشند خداوند شعور وبینشی عطا فرماید که توان میان نفع وضرر وخیر وشر فرق گذاشت

فصل ۴۳م دربیان حقیقت معنی تعظیم وشرح آن واقسام احترام وتوقیر ودر هرجا که از جانب شرع انور تکلیف بآن شده وبایست از عهدهٔ آن بر آمد بدانکه تعظیم را چهار مرتبه ومحل است ودر هر یکی از آن مراتب برای او احکام ولوازمی است که بایست آن را معمول داشت وگرنه حقیقت تعظیم صورت نگیرد بلکه در بعضی از اقسام قرین نفاق ومصداق شقاق خواهد بود **اوّل** تعظیم بمال بمقدار استحقاق وقابلیّت معظّم ومراد از آن بذل موجود از مال وصرف آنست در آنچه متعلّق بمعظّم است بنحوی که شایستهٔ او است واحترام وتوقیر در آن باشد از قبیل هدایا وتحف که رعایا وزیردستان برای سلاطین واشراف میبرند ودر آن ملاحظهٔ اندازهٔ خود وشأن ومقام آنکه نزد او میفرستند میکنند ومثل خلعتها وجایزها ونشان که حال معمول سلاطین هست از جانب آنها باهل قلم وسیف بمقدار خدمت وزحمت آنها که بسبب آن مستحق تعظیم شدند پس اگر شخصی از رعایا با قدرت بر آوردن طبقی از میوهٔ مرغوب برسم هدیه برای سلطان چند عدد میوهٔ گندیده کرم خورده را در دست گرفته بطرف سلطان بیندازد مستحق تنبیه واما خواهد شد پس در تعظیم بمال بایستی ملاحظه شود مقدار مال از کمی وزیادی وکیفیت آن از بدی وخوبی وکیفیت دادن واستعداد خود واندازهٔ مقام شخص معظّم که باختلال یکی از این ارکان با تمکّن دادن مال اهانت وتحقیر است وتمیز موارد آن از غیرش در غایت وضوح است ودر اخبار

تقسیم زکوة اشاره باین مقام شده که از قبیل جو و گندم و مویز و خرما را بفقرا و مساکین دهند و شتر و گاو و گوسفند را
باهل حیا و تعفف **دوم** تعظیم بجوارح بدنیه چون استقبال در هنگام دخول بلد و مشایعت در حال خروج و
وبرخواستن در وقت ورود و مراجعت و ننشستن بی اذن و پیش نیفتادن از او و زبان بستن و بلند نکردن صدا
در نزد او و پیشی نگرفتن در وقت تکلم چنانچه ببعضی از اینها اشاره شده در کتاب و سنت و در فصل آینده خواهد
آمد و این نوع از تعظیم بحسب اوقات و اشخاص و بلاد و احوال مختلف میشود و آنچه در هر عصر دایر و شایع شده
متبع است مادامیکه مخصوصاً در شرع از آن نهی نشده باشد چون رکوع و سجود بجهة انسانی بقصد تعظیم او بلی اگر ترک این
قسم سبب هتک عرض و ریختن آبروی شخص شود باید ترک نشود چه حفظ عرض مثل حفظ دم است در لزوم مراعات
آن بقدر امکان و در اینجا تفصیلی است که ذکر آن مناسب کتاب نیست **سیم** تعظیم بزبان و توقیر در بیان
بذکر صفات جمیله و افعال حمیده موجوده در معظم با ملاحظه بیرون نرفتن از اندازه که شیوه غلات است و نکاستن
از مقدار موجود از آن که سجیه و عادت مقصرین و تبعه عزی و منات است در مجالس و محافل که شایسته و سزاوار
و سبب برانگیختن فتنه و زیادی عناد و حسد نخواهد شد چه چنین چیزی که مورث شرور است قبیح و مذموم است
و از این نوع است بردن نام او بتعظیم در حضور و غیبت **در** کافی از جناب کاظم علیه السلام مرویست
که چون مرد حاضر است او را بکنیه اسم ببر و چون غایب است اسم او را ذکر کن و همچنین در عنوان مراسلات
و در مقام شرح حال یا نقل کلام او در تصانیف چه قلم نایب زبان و ترجمان جنان است **چهارم**
تعظیم در قلب یعنی بزرگ دانستن و بزرگ دیدن و به بزرگی یاد کردن و به بزرگی یاد گرفتن شخص معظم را در سویدای
قلب و مطموره دل که از روی آن جوارح خاشع و اعضا متحرک شده و در غایت سهولت در مقام ادای تکالیف
گذشته خود بر آیند و از بهترین احوال با آسانی دست بردارند پس اگر بزرگ دید او را بالنسبه بغیر یعنی خود آثار بزرگی و هیبت
او را در غیر مشاهده کند و خضوع و ذلت و مقهوریت غیر را در نزد جلال او به بیند پی بردن [illegible] بذلت و خواری
خود و بزرگی و قهاری آن بر او مثل آنکه کسی تصور کند شوکت و جلالت پادشاهی که از عطایای او [illegible] و آنچه بلطف [illegible]
و قلمرو حکم او بیرون نیست یا اگر هست سلطان را عالم باحوال و اطوار خود نداند یا اگر داند در خود چیزی نه بیند که سبب
رنجش خاطرش باشد یا آنکه بزرگی او گاهی چون برق خاطف از قلبش بگذرد بلی مستقر و ثابت یا آنکه یا بقا و تمکن بنا گذاشته
بر بزرگ گرفتن او در نزد خود و تن زیر بار عظمت او در آوردن چه در جای خود مقرر است که اقرار و تصدیق قلبی بتوحید
یا نبوت یا ولایت یا امثال اینها غیر از تسلیم و گردن نهادن در زیر حکم آنست که یکی از چهار ارکان ایمان قلبی است در جمیع
این مراتب آثار عظمت از قلب ظاهر نشود و با اجتماع این درجات از [illegible] قلب خاضع و بدن خاشع بلکه
بزرگی گاهی بجائی رسد که از تصور آن اعضا مرتعش و رنگ زرد و دیده گریان شود و حصول این مقام از تعظیم در
نهایت دشواری است چه آن متوقف است بر علم به بزرگی و عظمت از روی برهان تمام و شاهد صدق و حیا

در شرح تعظیم واقسام آن

واین برای آنان که مبانی دین وایمان وپایهٔ امر سلوکشان با ابنای زمان بر کلمات ناقصهٔ این وآن ومدار حرکات وسکناتشان
برخلاف طریقه ومیزان است هرگز میسّر نشود وچنانچه مشاهد است که اکثر خلایق اسم مبارک خداوند ورسول وائمه علیهم السلام را
در هر مقام لغو وپست وبر هر چیز خوار وزشتی میبرند بلکه در ذکر آن اسامی در جای مطلوب اصلا تغییری در حالتشان پیدا نمیشود
با آنکه در کلام مجید است که مؤمنین آنانند که چون نام خداوند برده شود قلبشان هراسان شود ق حضرت رسول
صلّی الله علیه وآله به ابوذر فرمود ای ابوذر باید که در سینهٔ تو جلال وبزرگواری خداوند عظیم باشد وخداوند را سبک
یاد نکنی چون نادانان که چون سگ را بینند میگویند خدایا اورا خوار کن وچون بخوک بر خورند میگویند خدایا اورا خوار کن
ودر تغییر حالات ائمه علیهم السلام هنگام ذکر خدا اخبار بسیار وارد شده بلکه رسیده که چون جناب صادق علیه السلام نام
حضرت رسول صلّی الله علیه وآله میبرد گاهی سرخ میشد وگاهی زرد وسر مبارک را بجانب زمین میل میداد تا بجائی که
نزدیک میشد که باو برسد ق وبالجمله فی تحصیل این مرتبه از تعظیم بالنسبة بهر کس که امر بتعظیم او شده سایر مراتب
تعظیم بیفایده ولغو است بلکه صاحبش در زمرهٔ منافقان محسوب است چه کسی را به بزرگی یاد کردن بزبان با کوچک
دانستن وحقیر شمردن او در دل حقیقت معنی نفاق است چنانچه خدا تعالی میفرماید یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ
فِي قُلُوبِهِمْ میگویند بزبانهای خود چیزی را که در دل ایشان نیست ورسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود که اگر
خشوع اعضا بیش از خشوع قلب شد پس او در نزد ما منافق است وصاحب این مقام از تعظیم دارای تقوای
قلب است که خداوند بآن اشاره فرموده که وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ
چه قلب را بی ملاحظهٔ جوارح ونظر بتکالیف اینها تقوائیست خاص چون پرهیزکاری از کفر وشرک ونفاق وحسد
وریا وعجب وغرور وکبر وقساوت وحبّ دنیا وریاست وجاه وحرص وطمع وآراستگی باضداد اینها از ایمان
وتواضع واخلاص ورقّت وزهد حقیقی وبغض دنیا وریاست ویأس ونرمی وامثال اینها وتعظیم شعائر خداوند
از جملهٔ اینها است یعنی تعظیم آن از تکالیف قلبیّه است نه مجرّد خشوع اعضا وثنا ونیکو وبذل مال اگرچه اینها از
تعظیم بقلب منفک نشوند غالبا پس مقدّم بر همه پیدا کردن این مقام است وگرنه تحصیل سایر مراتب سهل و
وآسان است وبه بعضی از راههای تحصیل آن اشاره شد واز جملهٔ اینها است مواظبت بر بجا آوردن مراتب سابقه
بعزم تحصیل این مقام چنانچه در اخبار بسیار اشاره بآن شده برای تحصیل اخلاق پسندیده چنانچه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام میفرماید هر کس حلم را بخود به بندد یعنی بلوازم آن بمشقّت وتکلّف رفتار کند نزدیک میشود که حلیم گردد ودر
باب زهد نیز چنین فرمود وشاید مدح تباکی بر جناب سیّد الشهداء علیه السلام نیز از اینجهة باشد اگرچه در آن احتمال دیگر
میرود واز این کلمات ظاهر شد مراتب توهین وتحقیر وآنکه اورا نیز چهار درجه است چه اگر بزرگی مستحقّ خلعت نفیس را جامهٔ
کهنه دهد تحقیر او کرده یا بآن خادم که مهمّات عظیمه اورا انجام داده فحش گوید توهین کرده یا در نزد بزرگی پای خود دراز
کند یا بخواهد تضییع حقّ او کرده یا در قلب بزرگی را کوچک شمرد تصغیر کرده او را پس اقسام توقیر وتحقیر وتعظیم وتصغیر بملاحظهٔ

انفراداً نها و اجتماع بعضی با بعضی بشما نرده رسد و با تأمل در آنچه گفتیم مراتب بزرگ و کوچکی و خوبی و بدی و حکم هر یک
از آنها فی الجمله ظاهر میشود و برای مقصود زیاده از این محل شرح و تفصیل نیست **فصل سیم**
در تفصیل تعظیم علماء و شؤونات و شرح سلوک و معاشرت با ایشان بدانکه طریق معرفت کیفیت سلوک با جماعت
اهل علم از چند راه است **اول** [illegible] آوردن آنچه معمول و متداول است در میان مردم در رسوم مراوده
زیر دستان با بزرگان و اعیان در هر بلد و در هر عصر با ملاحظهٔ مخالف نبودن آن با قوانین شرع و چون در تحت میزان
معینی نیست پس در صدد ضبط و جمع آن بر آمدن شایسته نیست بلکه خالی از تعذر نیست حصر و تعداد آن لهذا معمول
میشود و بر ملاحظهٔ طریقهٔ عقلاء و ارباب کمال و آداب که هر چند در امثال این که از شرع تکلیف بآن شده بیان کیفیت تفصیل
آن واگذار شده از بابت ذکر بعضی از اقسام است نه آنکه در مقام استقصاء و حصر جمیع آنها بر آمده **دوم** پیدا
کردن آنچه در کتاب و سنت است در کیفیت سلوک مردم با انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و چگونگی تعظیم ایشان پس از
اخبار متواتره که به بعضی از آنها اشاره شد ظاهر میشود که علماء خلفاء و نواب و جانشین ایشانند پس در هر حکم که معلوم
نشد که از خصایص ایشان است علماء شریکند و همچنین آنچه در باب کعبهٔ مشرفه وارد شده زیرا که فرموده اند مؤمن حرمتش
بیش از کعبه است پس لا محاله در لوازم احترام و آداب تعظیم با او شریک خواهد بود **سیم** تفحص نمودن در آنچه در کتاب
و سنت است در بیان آداب معاشرت فرزندان با پدران چه فرموده اند که معلم خیر بمنزلهٔ والد است و قائم مقام
او است چنانچه مشروحاً بیاید **چهارم** اخبار مخصوصه که در آن ذکر آداب معاشرت با ایشان شده و با آنچه
از این سه راه بدست آوردیم اشاره میکنیم اگر چه از اسباب این کار اندکی بدست داریم پس میگوییم که عمدهٔ آن سی
ادب است **اول** پیش نیفتادن از علماء است در مقاماتیکه نبایست از خدا و رسول پیش افتاد چنانچه در کلام
مجید است **یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله** و این تقدم گاهی در احکام
بآنکه اطاعت نکنند امر و نهی خدا و رسول را یا آنکه بغیر فرموده عمل کنند و گاهی در آنست که [illegible] که نبایست
پیش از منکشف شدن رای مبارک اظهار رأی و اعتقاد کنند و بیان صلاح و فساد نمایند چنانچه عادت جماعتی از منافقین
بود که در وقت پیش آمدن حادثه از قبیل رفتن بجهاد و کشتن اسیر و حرکت بجائی پیش از ظهور رای نبوی فضولی میکردند
و خیالات شیطانیهٔ خود را اظهار مینمودند و گاهی در صورت است که بایستد زمان [illegible] رفاقت [illegible] سیر در وقت پیش افتند
و این هر سه قسم از تقدم منهی است و ارباب عقول آنرا ملاحظه میکنند بالنسبه باشراف و اعیان خود **فائده**
تفسیر عیاشی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که چون حضرت ابراهیم خواست که از ملک پادشاه قبطی
بیرون رود پادشاه برای مشایعت با او بیرون آمد و در عقب آنجناب [illegible] بملاحظهٔ تعظیم و احترام و هیبتی که از
آن حضرت بر دلش افتاد پس وحی رسید که در پیش روی سلطان [illegible] را [illegible] قدم بدار و در پشت
سر او راه برو و او را معظم بدار پس حضرت ایستاد و گفت [illegible] که خدای من [illegible] وحی

کرده که

کرده که تو را معظّم بدارم و در پیش روی خود بنیدازم و خود در عقب راه روم بجهة تعظیم تو ملک گفت چنین وحی کرده فرمود
آری گفت شهادت میدهم که خدای تو مهربان و حلیم و کریم است **فی تفسیر** از جناب صادق علیه السّلام روایت
کرده در تفسیر **و بالوالدین احسانا** که فرمود پیش نیفت در پیش روی والدین ولکن در بعضی اخبار وارد شده که
حضرت رسول صلّی الله علیه و آله صحابه را پیش می انداختند زمان راه رفتن و میفرمود بگذارید پشت سر را برای ملائکه و این
منافاتی با حکم سابق ندارد چه پیش افتادن بامر آنجناب بملاحظهٔ مصلحت مذکوره عین ادب و پیشی نگرفتن در امر و نهی است
که رعایت آن مقدّم بر جمیع است **فی** سیّد مرتضی ره در کتاب غرر نقل کرده که کسی دید کثیّر عزّه که یکی از شعرای
محبّین اهل بیت علیهم السّلام بود سواره میرفت و جناب باقر علیه السّلام پیاده سیر مینمود پس باو گفت آیا
سوار میشوی و حال انکه ابوجعفر علیه السّلام پیاده است گفت آنجناب مرا باین امر کرده است و من در طاعت
او باشم در سواری بهتر است از معصیت کردن من آن جناب را به پیادگی **فی قم** بلند نکردن صدا در نزد او
چنانچه خداوند میفرماید **یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا
له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون ان الذین یغضون
اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة واجر
عظیم** خلاصهٔ ترجمه آنکه ای گروه گروندگان بلند نکنید آواز خود را بالای آواز پیغمبر و به آواز بلند با او سخن مگوئید
یا او را ندا نکنید چون بلند گفتن بعضی از شما با بعضی تا نابود نشود کردار شما و حال آنکه ملتفت نیستید بدرستیکه آنها
که پست میکنند آواز خود را در نزد آن جناب کسانیند که اختیار نموده خداوند دلهای ایشان را برای تقوی برای ایشان است
آمرزش و مزد بزرگ و شاید فقرهٔ اوّل ذکر ادبست در مقام سخن گفتن آن جناب و سؤال و جواب با ایشان که باید
کرد بمقدار بلندی آواز آنحضرت را تا آنکه هنگام جواب بدرجهٔ آواز خود را پست نماید و فقرهٔ دوّم در مقام ذکر ادبست
با حضرت نبوی هرچند ساکت باشد که باید پست از میزان بلندی صدا که متعارف است در میان خلق هنگام گفتگوی
با یکدیگر یا ندا کردن بعضی بعضی را پست تر باشد و حاصل این دو نهی آنکه در مجلس مقدّس نبوی باید آواز خود را از
آواز آن جناب و از آواز دیگران پست تر کرد چه آنکه سخن گوید یا نگوید بلکه اگر مقام گفتن نیز نباشد مثل آنکه کسی در
روضهٔ مطهّرهٔ نبی یا یکی از اوصیاء او علیهم السّلام حاضر شود که باید همین ادب را در مخاطبه با ایشان بسلام وغیر
آن ملاحظه نماید چنانچه **کلینی** ره روایت نموده از جناب باقر علیه السّلام که چون عائشه مانع شد که حضرت
مجتبی علیه السّلام را در روضهٔ مطهّره دفن کنند و گفت نمیگذارم او در خانهٔ من دفن شود و پردهٔ رسول خدا
صلّی الله علیه و آله دریده شود حضرت ابی عبد الله علیه السّلام در جواب او کلامی فرمود که از جملهٔ آنها آنکه
خداوند نهی کرده از آنکه آواز در خدمت آن حضرت بلند کنند و فرموده **یا ایها الذین آمنوا الخ** و شنو
یاد میکنم که برای پدر خود و عمر نزدیک گوش حضرت رسول صلّی الله علیه و آله کلنگها بر زمین زدید و حال آنکه

در آداب مصاحبت و معاشرت با علماء

حقتعالی میفرماید انّ الّذین یغضّون الآیة وتحقیق که اذیّت رسانید پدر تو و فاروق او بحضرت رسالت
بسبب نزدیکی خود با و و رعایت نکردند در حقّ ان حضرت انچه خدا امر کرده بود ایشان را با و و بزبان پیغمبر خود زیرا که
خدا حرام گردانیده از مؤمنان بعد از مردن ایشان انچه حرام گردانیده از ایشان در حیاتشان ف شیخ صدوق ره
در کتاب من لا یحضره و خصال از جناب سجّاد علیه السّلام روایت مبسوطی نقل کرده در بیان صاحبان حقوق بر انسان
و کیفیّت ادای هر صاحب حقّی و در انجا مذکور است که از جملهٔ حقّ معلّم علم تعظیم و توقیر اوست در مجلس او و بلند
نکنی بر او آواز خود را و چون از خبر سابق و غیر آن معلوم میشود که حرمت مؤمن بعد از وفات مثل حرمت او است
در زمان حیات پس مراعات این در نزد قبورشان نیز باید کرده شود ف دوم کافی مرویست از حکم بن عتیبه که
گفت پدرم خانه بر من وقف کرد پس آن را قبض کردم انگاه از برای او فرزندانی شد بعد از ان پس خواست ان خانه را
از من بگیرد و وقف کند بر آنها پس پرسیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السّلام از حکم این مسئله و او را خبر دادم از واقعه
پس فرمود خانه را باو مده گفتم پس پدرم با من مخاصمه خواهد کرد فرمود تو هم با او مخاصمه بکن و آواز خود را بلند مکن بر آواز
او ف شیخ عیّاشی و دیگران روایت کردند از جناب صادق علیه السّلام که فرمود آواز خود را بلند نکنید بر آواز
پدر و مادر خود ف سیّم انکه چون بر عالم وارد شود و در نزد او جماعتی باشند او را در تحیّة امتیاز دهد چنانچه
کلینی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که از حقّ عالم آنست که هرگاه بر او داخل شدی و
نزد او جماعتی است پس سلام کن بر همهٔ انها و او را به تحیّت امتیاز ده و قریب باین مضمون در خصال از آن جناب
روایت کرده ف چهارم انکه با طهارت داخل خانهٔ ایشان شود چه گذشت که خانه علماء از خانهائیست که
خداوند امر فرموده باحترام و تعظیم انها در کلام خود فی بیوتٍ اذن الله ان ترفع و بی طهارت تعظیم خانه نشود
نکرده و در اخبار استحباب وضوء برای دخول مسجد بجهة انکه خانهٔ خداست نیز اشعاریست باین مطلب و همچنین برای طواف
و احترام کعبه که مؤمن افضل است از او بلکه ابن حمزه تصریح فرموده که هر مکان شریفی ملحق است بمسجد و فقیه جلیل
شیخ جعفر نجفی ره فرموده که قویست قول برجحان وضوء برای دخول در هر مکان شریفی با اختلاف مراتب شرافت و تعظیم
شعائر مثل مقتلهای شهداء و محلّ علماء و صلحاء مرده و زنده و گذشت که ملائکه در محضر علماء بالهای خود را پهن میکنند
و بالهای ایشان از انجا تا آسمان بهم پیوسته و بی طهارت شایسته نیست ملاقات ایشان چه ایشان از بوی دهن و چرک
زیر دندان و ناخن متأذّی میشوند چه رسد بنجاست باطنی از قبیل جنابت و حیض و امثال اینها بلکه گذشت که مجلس علماء روضه
از روضهای بهشت و با قذارت نفسانی سزاوار نیست حضور در انجا ف شیخ مفید و صفّار و کشّی روایت
کرده اند که ابو بصیر در حالت جنابت داخل شد بر حضرت صادق علیه السّلام پس حضرت به تندی باو نگاه کرده و فرمود
آیا نمیدانستی که خانهای پیغمبران و اولاد پیغمبران را داخل نمیشود جنب و ظاهر است که علماء اولاد حقیقی پیغمبرانند چه وارث
شده که میراث ایشان باینها رسیده ف پنجم انکه در محضر عالم بی اذن او ننشیند و این ادب در اصحاب ائمّه

علیهم السّلام شایع و مرسوم بود چنانچه مخفی نیست بر کسیکه سیر در احوال ایشان کرده باشد بلکه **صدوق** در عیون از
ابو الحسن علی بن هاشم که در حق او گفته کسی داناتر نبود از امر ائمّه علیهم السّلام و اخبار ایشان از او روایت کرده که حمیدهٔ
مصفّاة مادر جناب کاظم علیه السّلام کنیزی از اشراف عجم خرید که اسمش کلثم بود و او بهترین زنها بود در عقل و دین
و تعظیم سیّدهٔ خود حمیدهٔ مصفّاة حتّی آنکه نه نشست در نزد او از زنانیکه مالک شد او را بجهة احترام و اجلال او و او
مادر جناب رضا علیه السّلام است و اگر این قسم ادب پسندیده نبود البتّه او را منع میکرد **و فی** علل الشرایع
در خبری طولانی مذکور است که ابو حنیفه داخل شد بر جناب صادق علیه السّلام پس سلام کرد و حضرت جواب داد
پس عرض کرد اصلحک الله آیا اذن میدهی بنشینم پس حضرت رو کرد باصحاب خود و حدیث بر ایشان نقل میکرد و باو
التفاتی نفرمود پس مرتبهٔ دوّیم و سیّم اذن خواست پس اعتنائی نکرد باو پس بی اذن نشست پس میان او و
حضرت سخنان بسیاری گذشت و در آخر کلام خواهش کرد که بنویسید باصحاب خود که در کوفه اند در بد گفتن بفلان و فلان
فرمود میان من و کوفه چه قدر است از فرسخ عرض کرد پی احصاء فرمود میان من و تو چه قدر است عرض کرد هیچ فرمود
تو داخل شدی بر من در منزل من پس اذن خواستی از من در نشستن سه مرتبه و اذن ندادم پس نشستی بی اذن من محض
خلاف کردن با من چگونه اطاعت میکنند انها امر او را و حال آنکه ایشان در آنجا نیند و من در اینجا **و سیّد فضل الله**
راوندی در دعوات خود روایت کرده از امام محمّد تقی علیه السّلام که شخصی از اصحاب رضا علیه السلام مریض شد
پس جناب او را عیادت کرد پس باو فرمود چگونه مییابی خود را گفت مرگ را بعد از تو دیدم و غرض از آن شدّت مرضش بود
که دید پس حضرت فرمود چگونه دیدی او را گفت سخت و دردناک فرمود ملاقات نکردی مرگ را آنچه دیدی چیزیست
که مرگ بسبب آن خود را بتو نشان داده و شناسانده بتو پارهٔ از حالات خود را جز این نیست که مردم دو نفرند
راحت شده بسبب مردن یا دیگران بجهة مردن او براحت افتادند پس تازه کن ایمان خود را بخداوند و ولایت تا راحت
شوی پس چنین کرد آن مرد پس گفت یابن رسول الله اینک ملائکهٔ پروردگار منند و با تحیّت و تحفهٔ سلام
میکنند بر تو و ایشان ایستاده اند پیش روی تو پس رخصت ده ایشان را در نشستن پس حضرت فرمود آیا آمدند ملائکهٔ پروردگار
من پس بمریض فرمود بپرس از ایشان که مأمورند بایستادن در حضور من پس مریض گفت پرسیدم پس چنین اعتقاد دارند
که اگر حاضر شوند در نزد تو هر چه خداوند آفریده از ملائکه هر آینه می ایستند در محضر تو و نمی نشینند تا ایشان را رخصت دهی
چنین امر کرده ایشان را خداوند عزّ و جلّ پس آن مرد چشمهای خود را بهم گذاشت و گفت السّلام علیک یابن رسول الله
همچنین شخص جناب تو مصوّر است برای من با اشخاص محمّد و ائمّه بعد از او صلوات الله علیهم و جان را تسلیم نمود
ششم آنکه در پیش روی او ننشیند چنانچه **کلینی** و صدوق در کافی و خصال از حضرت امیر علیه السّلام
روایت کرده اند که از جملهٔ حقوق عالم آنست که ننشینی در پیش روی او و ننشینی در پشت سر او **هفتم**
آنکه زیاد سؤال نکند از او چنانچه در آن حدیث مذکور است که فرمود زیاد سؤال مکنید از او **هشتم**

حدیث شریف که دلالت میکند تا امام علیه السّلام اذن ندهد ملائکه در حضور ایشان نمی نشینند

انکه چون اعراض کند اصرار نکنی چنانچه در همان خبر است **نهم** انکه چون از بیان و سخن گفتن کسل و فرسوده شود
جامه او را نگیر و چنانچه در الحدیث مذکور است و شاید گرفتن جامه کنایه از الحاح در گفتن باشد یا نظر با نچه مرسوم است
که صاحب حاجت دامن انکه حاجتش با و است میگیرد اگر خواست از او کناره کند و از مجلس برخیزد و اما استحباب
تعلق و چنگ زدن بجامه کعبه و خواندن دعا در الحال پس منافاتی با این ادب ندارد چه الحاح و مبالغه در دعا و مسئلت
وانچه از لوازم او است از اعمال دست و چشم و سایر جوارح که همه از آثار بندگی و اعتراف بذلت است محبوب
و مرغوب است و در اخبار معتبره است که خداوند ناخوش دارد الحاح کردن بعضی مردم مر بعضی را در مسئلت
و دوست دارد الحاح را در سئوال برای نفس مقدس خود **دهم** انچه در الخبر است که بچشم و دست با و اشاره
نکن یعنی در مقام فهماندن مقصود چه فهماندن مطالب ابتدآء یا در مقام جواب گاهی بگفتن است و گاهی باشاره
بچشم و دست و سر که اگر مقام انکار است انها را اندکی بالا میکنند و اگر مقام تصدیق است اندکی فرو میآورند
و از کوچک به بزرگ جز تقریر بزبان خلاف ادب است مگر انکه معذور باشد مثل انکه در نماز باشد یا از او بزرگتر کسی در مجلس
باشد که سخن گفتن در نزد او روا نباشد و اشاره بچشم در اینمقام غیر آن قسمی است که بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حرام بود و از خصایص انجناب بود چه مراد از آن اشاره کردن بچشم است بمباحی مثل زدن و کشتن بنحویکه مخالف باشد
با انچه از آن ظاهر میشود یعنی در دل کیر و خلاف انچه را که از اشاره ظاهر میشود و این را نوعی از خیانت دانسته که با منصب
نبوت مناسبتی ندارد **یازدهم** انچه در الحدیث شریف است که مگو یا د مگو که فلان چنین گفته و فلان چنین گفته
بخلاف قول او و ظاهر است که در این سخن اشاره است ببطلان و ضعف قول عالم و نسبت او بخطا **دوازدهم**
انچه در خبر خصال است که سر او را افشا نکنی و مراد از سر انچیزیست که از او بسپرد که اظهار نکند چه از مباحات باشد یا معایب
یا مناقب بجهة بیم مفسده بر آشکارا شدن آن یا بجهة شکسته نفسی و میشود که با و نسپرد اما آن چیز خود از امور یست که بنای
آن بر ستر و اخفا است در نزد هر که باشد **سیزدهم** انچه در آن خبر و حدیث ذکر حقوق حضرت سجاد علیه السلام
که در نزد او کسی را غیبت نکنی و معلوم است که اگرچه غیبت از محرمات است و لکن در این کتاب آن در محضر عالم منافی
فرموده او خواهد شد چه حرمت آن بتوسط وحی او معلوم شده چنانچه در کتاب معاصی تفصیل حقوق ائمه علیهم السلام است
چهاردهم انچه در حدیث حقوق است که با کسی در محضر او سخن مگو **پانزدهم** انچه در انجا است که چون
کسی از عالم سئوالی کند تو جواب مده تا انکه همان او جواب بگوید و در اخبار وارد شده که از علامات حمق مرد آنست
که کسی از کسی سئوالی کند و او جواب بگوید **شانزدهم** انکه در محضر او با کسی نجوی نکند چنانچه در خبر خصال است
و در مجمع البیان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود اگر سه نفر باشید دو نفر بدون رفیق
سیم نجوی نکنند که این او را محزون میکند **هفدهم** انچه در [illegible] است که در [illegible] نجوی معایب
او نباشد **هیجدهم** انچه در [illegible] حقوق است که چون عالم را بدی در نزد تو ذکر کنند آن بدی را از او رد نما

در اداب معاشرت با علماء

واین میسر نیست مگر بدانستن جهات خوبی و بدی افعال تا انکه انچه گویند بعد از فرض راست بودن حمل بر قسم اوّل شود
و دانستن او از مهمّات است برای هر کس چه بیشتر دشمنیها و حسدها و کینهها از ندانستن آنست **نوزدهم** انچه در آن
خبر است که عیبهای او را بپوشانی یعنی اگر خود بر عیبها و مطّلع شدی افشا مکن بلکه برای او جهات حسن پیدا کن
بتأمّل تا بر خود است نیز پوشیده شود **بیستم** انچه در خبر خصال است که حفظ بکن او را در حضور و غیاب او
و شاید مراد[٢] حفظ دین و عقل و مال و عرض و بدن او باشد پس اگر مطّلع شد در حضور یا غیاب او بر چیزیکه در آن ضرر به
یا هتک عرض یا تضییع مال یا فساد عقل یا نقص دین او است بایست شرّ آن را از او برگرداند و شهید رحمه الله
در منیة المرید میفرماید که چون شب با عالم بجائی میروی در پیش روی او برو و روز در عقب و متعیّن است پیش
رفتن در جائیکه حالش معلوم نباشد مثل زمین گل و باطلاق و حوض و مکانهای خطرناک و اگر با او سخن میگوید در حال
رفتن بایست پهلوی او باشد و ملاحظهٔ سایه و آفتاب بشود و در هر زمان که یکی از آنها مطلوب است و از این قبیل زیاد
فرموده‌اند چون مستند بخبر نبود ذکر نکردم ولکن از مراعات حقّ مذکور همهٔ آنها صورت خواهد گرفت **بیست و یکم**
انکه مدایح و مناقب او را ظاهر کنی **بیست و دوّم** انکه با دشمن او همنشینی **بیست و سیّم** انکه با دوست
او دشمنی نکنی و این هر سه در حدیث حقوق حضرت سجّاد علیه السّلام است **بیست و چهارم** انچه در خبر خصال است
که اگر عالم را حاجتی پیدا شد از جماعت حاضرین پیشی گیری بجهة انجام آن خدمت **بیست و پنجم** انچه در خبر کافی
و خصال است که ملول نشو از طول صحبت او پس بدرستیکه مثل عالم مثل نخل خرما است که منتظر میشوی کدام وقت
از او چیزی می افتد بر تو بدانکه سخن ها امیکه موافق طبع و بر طبق غرض و مقصود باشد نفس از شنیدن آن کلال نگیرد و
عالم کامل هر زمان که بسخن گفتن در آید البتّه در آن فایدهٔ بسیاری در نظر گرفته حتّی در نقل کردن حکایات و امثال و چون
اثر بعضی از آنها گاهی در آخر کلام ظاهر میشود بی خبر از رسوم گمان کند که سخنان بیهوده است پس متضجّر شود و اگر مقام عالم را
بدست آورد و بداند که به نتیجهٔ آخر خواهد رسید البتّه در کمال شوق گوش دهد و هرگز از طول سخنش رنجش پیدا نکند
بیست و ششم انچه در حدیث حقوق است که بسخنان او نیک گوش دهی و نیک توجّه و اقبال کنی
بسوی او **بیست و هفتم** انکه چون عالم وارد شود در مجلس او برخیزد چنانچه در محاسن برقی از اسحق بن عمّار
روایت کرده که گفت گفتم بجناب صادق علیه السّلام کسی که از جای برخیزد برای تعظیم مردی یعنی حکم آن چیست
فرمود مکروه است مگر از برای مردی برای دین او **بیست و هشتم** انکه در شستن دست بعد از طعام عالم را
مقدّم دارند چنانچه در کتاب تعریف محمّد بن احمد صفوانی که از خطّ شهید اوّل نقل شده مرویست که فرمودند
اوّل کسیکه دست خود را باید بشوید از چرک غذا اشرف ترین کسی است که حاضر میشود نزد تو و داناترین ایشان
بیست و نهم انکه در گفتار با او مخاصمه و مجادله نکند و معلومات خود را با او خرج ندهد چنانچه در نهج البلاغة است
که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود لا تجعلنّ ذرب لسانک علی من انطقک و بلاغة قولک علی

[٢] مراد اد

متن سدّد قولک قرار مده تیزی زبان خود را برآنکه تو را سخنوری آموخت و بلاغت گفتار خود برآنکه تو را مستقیم و براه
راست واداشت سی و چهارم آنچه در کتاب تحف العقول در خبر حقوق حضرت سجّاد علیه السلام است در ضمن
حقّ مربّی علم که بدانی که تو در آنچه او بتو القا میکند رسول اویی بسوی کسیکه تو را ملاقات میکند از اهل جهل پس لازم میشود
تو را اینکو رساندن از جانب او بایشان و خیانت نکردن در ادای رسالت باینکه کتمان یا زیاد و کم و تحریف کند
و پاداری کند در این رسالت هرگاه بگردن گرفته پوشیده نماند که چون غرض از توقیر و تعظیم علما آنچه
گفته شد زیاده برادای حقوق ایشان خیر بردن از ایشان است و آن خیر یا از کردارشان بدست آید و یا از گفتار
و اوّل شروط اشفاع بگفتار برداشتن موانع رسیدن کلام است بگوش دوّم اصغا یعنی گوش دادن و دل را
حاضر داشتن در وقت رسیدن کلام بگوش تا داند که چه گفته سیّم ضبط آن در گنجینهٔ دل و خزانهٔ خیال چهارم حفظ
آن از زوال و نسیان ذاکر متکلّم غیر از انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و آنانکه بایستی سخن ایشان را تعبّداً شنید باشد شرط پنجم
نقّادی کردن آن کلام است بموازینی که برای صحّت و سقم و حقّیّت و بطلان کلام در دست و اردوان مختلف است
بحسب اختلاف آراء و مذاهب و حالات اشخاص و اوقات زمان ششم بنا گذاشتن بر عمل بآن است و کلام
نافع را در هر یکی از این مراحل موانعیست که تا برداشته نشود بثمر نخواهد رسید و شرح آن مناسب مقام نیست و منتفع
نشدن اکثر انام از کلام حقّ بجهة نبودن آن شروط و رفع نکردن موانع است چه بسیارند که میشنوند و گوش فرا میدهند
و چون از مجلس بیرون روند چنانند که خداوند فرموده حَتّیٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا مَاذَا قَالَ آنِفًا
منافقین از محضر نبوی چون بیرون میرفتند بیکدیگر میگفتند که آن جناب چه گفته بود فی المحاسن برقی مرویست
از جناب امیر علیه السلام که فرمود یاد گیر نیک گوش فرادادن را چنانچه یاد میگیری نیک گفتن را فی تحف العقول
در حدیث حقوق سجّاد علیه السلام مرویست که فرمود در ضمن حقّ عالم که متفعل خود را فارغ کنی برای او و فهم خود را حاضر
کنی برای او و تیز کنی هوش خود را برای او و چشم خود را جلا دهی برای او بترک لذّات و شکستن بصولت شهوات و اگر
گوش دهند بجهة بی اعتنائی و بی وقعی کلام در نزدشان و نداشتن اعتقاد نفع در آن در دل نسپرند تا چون از آن محضر
دور شوند گویا چیزی نشنیده‌اند و اگر بسپرند در مقام حراست آن بر نیایند بدستور العمل اطبّای دین تا دزدان طرّار از او ربایند
و اگر حفظ کنند مقصد از آن را عمل بآن نکنند بلکه جمله از اغراض فاسده و خیالات شیطانیّه قرار دهند و این علم
خود ظلمتی شود که دل را فرو گیرد و از ساحت قرب براند و گرچه جای امید نورانی شدن دل از آن است بعمل نبودن [illegible] آن و چه بسا
یافتن از او دیگران و بسا باشد که همین علم سبب [illegible] کشش رسیده [illegible] جاذبه [illegible] اعتنائی
بآن نکرده و این همان کبریست که اگر خردلی از او در دل [illegible]
و خداوند میفرماید إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ [illegible] مسئولا [illegible] بدرستیکه گوش و چشم و دل
همه اینها باشد که از او پرسش کنند از گوش از آنچه شنیده از حق یا باطل [illegible] از دل [illegible] داده

[illegible]

و بابطال

و بالجمله طالب علم و راغب خیر علماء پیش از سؤال یا حضور مجلس عالم بایستی اوّل تضرّع کند و از خداوند بخواهد که آنچه خیر
و صلاح او در آنست عالم از او مضایقه نکند و دل او را برا و مهربان کند یا آن را از خاطر او نبرد هر چند مایل باشد
بگفتن او یا اگر نداند بطریق الهام و غیر آن خیر او را بقلب عالم بیندازد و بر زبان او جاری نماید چه گاهی شقاوت و خذلان
طالب سبب شود که قلب عالم را از او برگردانند یا در وقت سؤال از خاطرش محو نمایند تا آن خیر باو نرسد و گاهی استعداد
و قابلیّت سائل باعث آن شود که عالم از او فیض برد و بی مشقّت صلاح سائل را برا و مکشوف دارند تا باو برساند
و ثانیاً توفیق انتفاع و عمل بآن را بخواهد که همان خیر او شرّ نشود و آنچه تریاق زهرها بود خود زهر نگردد و شفیع او با او خصمی کند و حاشا
پس از علم بدتر از زمان جهالت نگردد **فصل چهارم** در بیان اهتمام در معاشرت اهل علم
و تحریص در همراه بودن با ایشان و منافع و فوائد آن بدانکه هر حیوان غیر بنی آدم در ایّام زندگی خود تواند تعیّش نماید تنها و بی
جفت و انیس چه از مأکول جز گوشت خام یا گیاه صحرا و دانهٔ بیابان که خود بقدر احتیاج روز تواند تحصیل کند چیزی نطلبد
و اعانت کسی را نجوید و از لباس جز پر و موئی که در بر دارد جامه نخواهد و از منزل بشاخ درخت و غار کوه و سوراخ زمین قناعت
کند پس او را کاری با اهل صنعت و حرفه نیست و از همهٔ آنها بی نیاز و مستغنی است و امّا بنی آدم پس خداوند بحکمت بالغه
و مصالح عامّه ایشان را طوری آفریده در تعیّش محتاج بیکدیگر و جمع شدن در محلّ و مکانی اند تا از اشتغال هر یک بکاری
کار دنیا و زندگی او و اصلاح امر آخرت بی آن نشاید اسباب تعیّش مهیّا کرد و چه یکنفر نتواند تمام آنچه بآن محتاج است فراهم
آورد بلکه اگر تمام وقت را صرف تحصیل یک لقمه نان یا یک ذرع کرباس کند هرگز بدستش نیاید و تمامت این علوم را
خداوند در نزد یک نفر بودیعه نگذاشت تا همه باو محتاج و در نزد او خوار و ذلیل شوند و او از همه بی نیاز و بر همه
برتری جوید و علوم خود را اگر خواهد دهد و اگر خواهد ندهد و رشتهٔ زندگی را برهم زند بلکه آن علوم را تقسیم فرمود و در میان ایشان
و نفس هر کسی را بقسمی از آن مایل فرمود بنحوی که تمام آن در میان انام موجود و همه بهم محتاج پس ناچار هر کس از دسترنج
خود بخل نورزد و به ثمرهٔ علم دیگران برسد و چون رسیدن فایده هر یک بدیگران محتاج بمعاشرت و آمیزش است پس
انسان را چاره از آن نیست ولکن مقدار آن باندازهٔ احتیاج است چه در امور زندگی به بعضی سالی یکمرتبه
احتیاج افتد و به بعضی ماهی و به بعضی هر روز یک مرتبه یا زیاده و به بعضی تمام اوقات عمر پس با هر کس همانقدر
همراه بودن مطلوبست که بآن احتیاج از او رفع شود و چون بهمه قسم معاشرت این نتیجه صورت نگیرد لهذا در شرع
مبین بجهة آن شروط و قوانین و برای ادای حقّ هر یک آداب و رسومی مقرّر فرمودند تا بمراعات آنها هر کسی
بخیر دیگران چنانچه خداوند خواسته برسد و در صورت عهد نامهٔ که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بجهة مالک
اشتر نوشتند مذکور است که فرمودند بدان بدرستیکه رعیّت طبقاتی هستند که با فایده و خیر نمیشود بعضی از آن
مگر به بعضی و مستغنی نیست بعضی از آنها از بعضی پس آنها را هفت قسم فرمودند اوّل عساکر و اهل حرب دوّم
نویسندگان خاصّه و عامّه سیّم قضاة که علمای مجتهد چهارم والیان بعدل که بر بلاد مقرّر شدند پنجم اهل ذمّه

و خراج از اهل ذمّه و مسلمانان که ارباب زرعند ششم تجّار و اهل صناعت هفتم اهل حاجت و مسکنت و برای هر یک
حقوق و آداب معاشرتی بیان فرموده که مقام ذکر آنها نیست و در حدیث حقوق حضرت سجّاد علیه السّلام تفصیل
کیفیّت ادای حقّ اکثر کسانیکه انسان محشور با آنها است مذکور است و احدی از طالبان دین و تابعان ائمّهٔ
مسلمین را از نظر و تأمّل و حفظ آن حدیث شریف گریزی نیست که جامع خیر دنیا و آخرت است و از این بیان
معلوم میشود که کسانیکه عاجز نیستند از کسب بعضی از آنچه مردم محتاجند بآن از اسباب مرمّت معاد و معاش
و در این مقام بر نیامده و به بطالت و بیهوده گی عمری گذرانند حقّی بر کسی ندارند چه دردی از دین و دنیای احدی
دوا نکنند پس درهم داده بآنها جز تضییع وقت و کسب بطالت ثمری نبخشد بلکه بعضی از اهل بینش را اعتقاد
چنین است که این طائفه هر چه صرف کنند بمنزلهٔ حرام است هر چند در ظاهر از مال حلال باشد و بالجمله چون تو
دانستی که معاشرت با هر صنفی بقدر احتیاج بایشان است خواهی دانست که اگر کسی تمام اوقات عمر را
با علمای راسخین و ورثهٔ انبیاء و خلفای راشدین بسر برد باز از ایشان غنی و بی نیاز نشده زیرا که احتیاج بایشان
اندازه و نهایتی نیست چه بدست آوردن مصالح دین و عقل و بدن و مال و عرض و مفاسد آنها که بعد از
فراهم آمدن اوّل درجهٔ اسباب زندگی بر هر کسی لازم و تحصیل بلکه عمل که بعد از علم بآنها متحتّم است از روی
کسب و تحصیل و گفتن و شنیدن و دیدن با این عمرهای کوتاه کی میسّر شود جائیکه حضرت رسالت با آن
مقام و جاه مأمور بطلب زیادتی علم باشد در آیهٔ مبارکه وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا دیگران بر فرض کوشش تمام
بکجا رسند پس آنرا که سودای نجات نفس خویش و دیگران در سر افتاده از مصاحبت اهل دین و ارباب یقین
در هر وقت که ممکن شود چارهٔ نیست و اگر گاهی مانع از استماع به گفتارشان پیدا شود مشاهدهٔ افعال و حرکات
و سکنات ایشان در عبادات و عادات و معاشرات خود از اسباب بزرگ معرفت بمصالح و مفاسد
و برانگیختن نفس است بسوی آنچه بعمل می آورند یا گاهی بآن امر کردند یا بتوسّط دیگران شنیده باشد بلکه خواندن
عباد را بسوی خداوند بکردار خود یکی از اقسام دعوت است که جملهٔ از انبیاء بغیر آن مأمور نبودند مثل آن طایفهٔ
که نبیّ نفس خود بودند یا بر اهلشان اگر چه بعضی توهّم کردند که از این قبیل انبیاء نفعی برای مردم نداشتند و این
توهّم در غایت فساد است بلکه این طائفه در تعلیم عباد و تشویق ایشان با آنچه تمام پیغمبران در آن متّفق بودند در
ابلاغ از معارف و اخلاق و مصالح امور گذشته با فعال خود و معامله با ایشان و در آنچه متعلّق بنفس خود بود کمتر نبودند
پس انسان با بصیرت از همه حالات عالم منتفع شود از گفتن و خوردن و آشامیدن و راه رفتن و خوابیدن
و پوشیدن چه در همهٔ اینها ملاحظهٔ آداب مقرّرهٔ خداوند را در آنها میکند پس از دیدن آن هم دانا شود و هم شوق
بجا آوردنش برای او پیدا شود و از اینجهة در اخبار تحریص بسیار بر همراه بودن و مخالطه با علماء و متّقین شده و بذکر
پارهٔ از آن متبرّک میشویم در تفسیر علی بن ابراهیم و غیره مرویست از جناب صادق علیه السّلام که لقمان

به پسرش نانان فرمود ای پسرک من بنشین با علماء و با مشقت داخل شو میان ایشان با نزدیک شو با ایشان و مجادله
مکن با ایشان پس منع میکنند ترا از علم خود و در تحف العقول مرویست که حضرت عیسی علیه السلام فرمود ای
بنی اسرائیل در مجالس علماء با مشقت بروید هر چند به درافتادن بر زانو باشد پس بدرستیکه خداوند زنده میکند دلهای مرده
بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمین مرده را به باران تند و در کافی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت
کرده که حواریین عرض کردند به عیسی یا روح الله با که بنشینیم فرمود انکه دیدن او خداوند را بخاطر شما بیاورد و سخن گفتن
او علم شما را زیاد کند و عمل او شما را شایق کند بآخرت و شیخ طوسی در امالی روایت کرده که آن حضرت به ابوذر فرمود
خوش حال انکه مخالطه و مصاحبت کند اهل دانش و علم و حکمت را و شیخ کشی از حضرت سجاد علیه السلام روایت
کرده که بفرزندان خود میفرمود بنشینید با اهل دین و معرفت پس اگر قادر نشدید بر نشستن با ایشان تنهائی انوس‌تر و سالمتر
و در عوالی از بعضی از ائمه علیهم السلام مرویست که همنشینها سه قسم اند همنشینی است که از او مستفید میشوی
پس لازم شو او را و همنشینی است که تو او را بفائده میرسانی پس اکرام کن او را و همنشینی است که نه تو از او خیری می‌بینی
و نه او از تو پس فرار کن از او و شیخ طوسی روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله به ابوذر فرمود ای
ابوذر پرهیزکاران بزرگوارانند و فقهاء و علماء قاید و راهنمای مردمانند و همنشینی علماء موجب زیادتی علم و کمال است
و از حضرت کاظم علیه السلام منقولست که با عالم گفتگو کردن و صحبت داشتن بر روی مزبلها بهتر است از سخن
گفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشها و تکیه گاههای زیبا و در قصص الأنبیاء از آن جناب
مرویست که لقمان بفرزند خود گفت بدیدهٔ بصیرت نظر کن و از روی بینائی اختیار کن مجالس را برای خود پس اگر به
بینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین پس اگر تو عالم باشی علم تو برای تو نفع خواهد کرد در این مجلس و اگر جاهل
باشی آن جماعت ترا تعلیم خواهند کرد و گاه باشد که رحمتی از خدا بر ایشان نازل گردد و ترا با ایشان فراهم گیرد و اگر
جماعتی را بینی که در راه خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالم باشی چون با ایشان نشینی علمت بتو نفع نمیدهد و اگر جاهل
باشی جهل ترا زیاد میکنند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل گردد و ترا فرا گیرد و در تحف العقول از جناب
کاظم علیه السلام مرویست که فرمود به هشام همنشینی اهل دین بشرف دنیا و آخرت است ای هشام بترس از مخالطه
با مردم و انس با ایشان مگر آنکه بیابی از ایشان عاقل امین پس انس بگیر با او و فرار کن از سایرین مثل فرار کردنت از
جانوران درنده و ایضاً از آن جناب روایت کرده که فرمود کوشش کنید که اوقات شما چهار ساعت باشد
ساعتی برای مناجات با خدا و ساعتی برای امر معاش و ساعتی برای معاشرت با اخوان و ثقات که بشناسانند
بشما عیوب شما را و سالم و بی عیب میکنند باطن شما را و ساعتی برای لذتهای غیر حرام و باین ساعت قادر
میشوید بر آن سه ساعت و در مکارم الأخلاق مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود
به عبدالله بن مسعود هر آئینه بوده باشد همنشینان تو نیکان و برادران تو پرهیزکاران زیرا که خداوند میفرماید

در نهی از مجالست اشرار و اهل بدع

در کتاب خود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین دوستان در روز قیامت بعضی دشمن
دیگری باشند مگر پرهیزکاران یعنی آنچه دوستی که از روی دنیا باشد سبب عداوت شود در آخرت و آنچه از روی تقوی باشد
بماند و در حدیث کافی از حضرت سجاد علیه السلام مرویست که خداوند وحی فرستاد بسوی دانیال که مبغوض‌ترین
بندگان من نزد من جاهلی است که استخفاف کند بحق علماء و ترک کند پیروی ایشان را و بدرستیکه محبوب‌ترین بندگان
من نزد من پرهیزکار جوینده ثواب بزرگ ملازم علماء تابع حلماء قبول کننده از حکماء است و از این مقوله اخبار
بسیار است و آیه کریمه کونوا مع الصادقین که امر است به بودن با ایشان بهمه انواع آن از موافقت
قولی و متابعت عملی و مصاحبت مکانی و وحدت حالی و اعتقادی کافی است در مقصود با تمیز دادن صادقین
از غیر شان به آیه شریفه لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله
والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی
والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون
بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین
صدقوا واولئک هم المتقون حاصل ترجمه آنکه نیکی نه همان گردانیدن روها است بسمت مشرق و مغرب
یعنی در حال نماز بلکه نیکی ایمان بخداوند است و روز جزا و ملائکه و کتاب خدا و پیغمبران و دادن مال است با دوستی
آن یا در راه محبت خدا بخویشان و ایتام و محتاجان و درماندگان در غربت و در مصرف گدایان و خلاصی بندگان
و نماز کردن و زکوة دادن و وفا بعهد هرگاه با خلق یا خدا چنانچه در باب سیم اشاره بان شد عهدی کرده
و شکیبائی در سختی پریشانی و امراض و هنگام جهاد صاحبان این صفا شد راست گویان و ایشانند پرهیزکاران
و جز عالم عامل کسی دارای این اوصاف نباشد پس ایشانند همان صادقین که مأمورانند مردم به بودن با ایشان
و از تأمل در این کلمات میتوان فهمید که چنانچه کسب تمامی خیرات و کمالات و صفات پسندیده در
مجالست علماء و اتقیا است همچنین مبتلا شدن بقبایح و شرور و ضلالت و اخلاق رذیله و کردارهای
ذمیمه در همنشینی و مصاحبت جهال و اشرار و فساق و مبدعین است چه اگر کسی نظر کند باین گروه کمتر کسی را بیند
که سبب گمراهی و ابتلای او بمعاصی از روی نشستن او با فاسقی یا گمراهی نباشد که اگر کسی با احدی محشور نباشد شاید
باکثر معاصی هرگز مبتلا نشود یا نشواند شد و از اینجا است که خداوند از زبان اهل دوزخ حکایت کند که
وما اضلنا الا المجرمون یعنی بجز این کسی ما را گمراه نکرد و این اضلال از راه معاشرت است غالبا و گاهی
از مطالعه مزخرفات ایشان است که آن هم نوعی از مصاحبت است یا از نتایج او است و در
جای دیگر میفرماید وان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض الا الذین آمنوا وعملوا
الصالحات وقلیل ما هم بدرستیکه بسیاری از همراهی کنندگان با یکدیگر هر آینه ظلم میکنند بعضی بر

بعضی کم آنکه پیروی نمودند و کردار شایسته کردند و چه بسیار کنند اینجماعت چه مقصود از ظلم نه همان گرفتن مال دیگریست
به جبر چنانچه متوهم میشود بلکه گرفتن دین و عقل و عمر و عرض و مال و سایر آنچه بندگی بی آن نشاید از دیگری بغیر حق
پس تا کسی تمام حق را از باطل تمیز نده و بنای عمل را بآنچه داند نگذارد و عمل نکند البته مصاحب را در یکی از انهـ
ضرر رساند و کمتر خسرانی که از او بدیگری رسد ضایع کردن مقداری از وقت اوست که در آن مشغول با
اصلاح دین یا دنیای مطلوب بود یا بنای آن را داشت و از آن بالاتر آنکه از او منکری بیند و نداند قبح آن را تا منع
نماید یا اگر داند او را بهمان حال باقی گذارد و این خود سبب جرئت او شود و از آن بالاتر آنکه از نادانی دنیا را
در نزد او زینت دهد اگرچه بهیچ غذای لذیذی یا لباس نیکوئی باشد یا معاصی بزرگ و کوچک شد امر طیب شود
و اگر دانسته چنین کند البته او را بکفر کشاند و بالجمله بجمیع راهها که شیطان جنی آدمی را از ساحت قرب
خداوند دور کند شیطان انسی نیز چنان کند بلکه تاثیر گمراهی کردن او بآن راهها بیشتر و محکمتر است چه این شیطان
از جنس اوست و خود نیز عمل کند بآنچه گوید و بسیار است که آدمی بظاهر از مصاحبت او گریزنده ببیند چون بنده و زن
و فرزند بالنسبه به آقا و شوهر و پدر پس ناچار وقع کلامش بیشتر خواهد بود و از اینجا است که در اخبار تحریص شده بر نشستن
با ایشان چنانچه در غرر از حضرت امیر علیه السلام مرویست که بدترین مصاحب جاهل است و در جمله از اخبار
صریحاً نهی فرمودند از مجالست اغنیاء و پست فطرتان و زنها زیرا که همنشینی با ایشان دل را میمیراند و از مجالست
و گفتگو و همسفری با دروغگو زیرا که او بمنزله سراب است دور را برای تو نزدیک میکند و نزدیک را دور و با فاسق
زیرا که او ترا بیک لقمه و کمتر میفروشد و بخیل زیرا که از تو میگیرد و بتو نمیدهد و ترا از مال خود محروم میکند در حالتیکه
تمام احتیاج بان داری و با احمق زیرا که او چون خواهد بتو نفع رساند ضرر میرساند و با قاطع رحم زیرا که خداوند در
سه جای قرآن او را ملعون یاد کرده و فرمودند بترسید از مصاحبت عاصین و مجاورت فاسقین و بترسید از
فتنه های ایشان و دور شوید از ساحتشان و از این قبیل اخبار بسیار است و از برای پند گرفتن کافی است آیه شریفه
واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداوة والعشي يريدون وجهه ولا تعد
عيناك عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه
وكان امره فرطا حاصل ترجمه حبس کن نفس خود را با آنانکه میخوانند پروردگار خود را در صباح و پسین و
میخواهند باین خوشنودی او را و مگردان چشم خود را از ایشان که میخواهی آرایش زندگانی دنیا را و فرمان مبر
آن را که بیخبر کردیم یا یافتیم بیخبر دل او را از یاد خود و پیروی کرده خواهشهای خود را که کارش از اعتدال بیرون
شده مانند اینهمه تاکید و تحریص بر مراوده و مجالست علماء و اهل یقین و مجانبت عصاة و مبدعین در آن زمان بود
که راه جاده مستقیمه شرع روشن و باب علم باحکام باز و رفع اختلافات سهل و دفع شبهات آسان و رسیدن
خدمت امام و فصل الخطاب امام علیه السلام میسور پس حال این زمان چه خواهد بود که راه جاده مستقیمه و شارع

بزرگ شرع انور بسته و باب علم بواقع مسدود و دست ظاهراً از رسیدن بدامن امام کوتاه و راهها زیاد و متشتّت
و متفرق و باریک و پرخطر و مبانی امور دین و دنیای خلق بر اوهام و اوّل درجهٔ ظنون البته مصاحبت علماء و اهل
بینش واجب و متحتّم و فوائد و برکات ملازمت شان اضعاف فوائد ان عهد خواهد بود واللّه العالم

باب پنجم در ذکر سایر صفات و جهات و وجوه و عناوین موجوده در اهل
علم و مشتغلین و اخیار و متدیّنین خصوص قاطنین در عتبات عالیات و مجاورین قباب عرش درجات
که ملاحظهٔ هر یک خود کافی در رجحان بلکه لزوم رعایت ایشان است از هر کس بمقدار استعداد و مکنت
و آن بسیار است و به هشت از آن اکتفا میکنیم **اوّل** اینکه گروه از مجاهدین‌اند و اعانت مجاهدین از کسی که
خود عاجز از جهاد است لازم و تجهیز این عسکر در موسم حاجت بقدر قوّه بر او متحتّم بیان این اجمال آنکه جهاد که از
واجبات اصلیّه و ارکان شریعت اسلام است بر دو قسم است **قسم اوّل** جهاد با اهل کتاب
و مشرکین و خارجین بر امام مسلمین با تیغ و سنان و مال و جان چه در مقام دعوت باسلام و تطهیر زمین از
قذارت کفرهٔ لئام یا که مدافعت و برگرداندن شرّ آن قوم هنگام هجوم آنها بر بیضهٔ دین و حوزهٔ مسلمین و مقصود
اصلی از این قسم حفظ نفوس و اموال و عرض مسلمین و تمکّن از اقامهٔ شرائع و اظهار رسوم مذهب است
و اجر جزیل و ثواب عظیم بازاء این عمل در شرع مقرّر شده و در ترغیب بآن کافی است آیهٔ مبارکهٔ ذلک
بانّه لا یصیبهم ظماء ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطئون موطئا
یغیظ الکفّار ولا ینالون من عدوّ نیلا الّا کتب لهم به عمل صالح انّ الله لا یضیع
اجر المحسنین ولا ینفقون نفقة صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الّا کتب لهم
لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون حاصل ترجمه آنکه نرسد بمجاهدین هیچ تشنگی و نه رنجی و نه گرسنگی
در راه خدای و پای بر جای ننهند و قدمی نگذارند که در آن کافران را بخشم آرند و نرسانند هیچ نقصی بدشمنی
از کشتن و جراحت و رنجوری و غارت مال و غیر آن مگر بنویسند بآن بر ایشان عمل صالح و کاری شایسته
بدرستیکه خدای ضایع نگرداند مزد نیکوکاران را و خرج نکنند خرج اندک یا بسیار و طی نکنند مسافتی را
در رفتن و باز آمدن مگر آنکه بر ایشان بنویسند تا خداوند ایشان را پاداشی دهد نیکوتر از آنچه هستند که میکنند
و در کافی مرویست از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله که فرمود برای بهشت دریست
که آن را باب مجاهدین گویند میروند بسوی او و آن باز است و ایشان شمشیرهای خود را حمایل کرده‌اند
و جمیع مردم در موقفند و ملائکه مرحبا میگویند بایشان فرمود پس کسیکه ترک کند جهاد را میپوشاند او را
خداوند جامهٔ خواری و پریشانی در معیشت و فنای در دین **و ایضاً** در آن کتاب است که آن جناب
فرمود جبرئیل مرا خبر داد بامریکه روشن شد بآن چشم و گشاده شد بآن دلم گفت ای محمد کسی که جهاد

کند از امت تو در راه خدا پس برسد باو قطرهٔ از آسمان یا درو سری بنویسد خداوند برای او یک شهادت **فی** **تهذیب** شیخ طوسی مرویست که آنحضرت فرمود شهید را هفت خصلت است از جانب خداوند اوّل آنکه اوّل قطرهٔ که از خونش بر زمین ریزد تمام گناهانش آمرزیده شود دوّم آنکه سرش در دامن دو زنش از حور العین قرار گیرد و غبار از رخسارش پاک کنند و بگویند مرحبا بتو و او نیز بایشان چنین گوید سیّم آنکه بپوشند برا و از جامهای بهشت چهارم آنکه پیشی گیرند خزنهٔ بهشت از هر خوشبوئی که کدام یک ایشان او را با خود گیرند پنجم آنکه منزل خود را ببینند ششم آنکه بروحش بگویند سیر کن در بهشت هر کجا که خواهی هفتم آنکه بنگرد بروی خدا و این است راحت هر نبی و شهید را یعنی نظر بنور خدا یا بائمهٔ هدی علیهم السّلام **فی** عقاب الأعمال از آن جناب مرویست کسیکه بیرون رود بجهة جهاد در راه خدا پس برای او است بهر گامی هفتصد هزار حسنه و محو کنند از او هفتصد هزار بدی و بلند کنند برای او هفتصد هزار درجه و در ضمان خدا خواهد بود بهر مرگی بمیرد شهید است و اگر برگردد برگشته است با معاصی آمرزیده و دعای مستجاب شده و فضایل جهاد بسیار است هر که خواهد بکتاب وسایل وغیره رجوع کند **قسم دوّم** جهاد با آن طوائف و تمام هفتاد و دو فرقه از فرق اسلام است به تیغ زبان و رمح بیان بعد از تکمیل نفس و تهذیب و تحلیهٔ آن بزیور علم و این نیز گاهی ابتدائیست بجهة بیرون آوردن خلایق از ظلمات کفر بنور اسلام و از ظلمت نفاق بنور ایمان و از ظلمت شرک بنور توحید و از ظلمت شکّ بنور یقین و از ظلمت ریاء بنور اخلاص که غرض اصلی است از بعثت انبیاء و مرسلین و گاهی بجهة دفع شبهات مشکّکین و ردّ تدلیسات ملحدین از شیاطین انس و جن که پیوسته در صدد اغواء و اضلال و برگرداندن اند مردم از جادّهٔ مستقیمهٔ اسلام و از این قسم تعبیر فرموده بجهاد اکبر چنانچه قسم اوّل را نامیده بجهاد اصغر و راه بزرگ بودن آن از این چند جهت است **اوّل** آنکه قوام جهاد اصغر باکبر است چه تا از قوّت قلم و نصرت بیان علماء فضل جهاد و کیفیّت و شروط و احکام آن و ترغیب و تحریص بآن واضح و محقّق نشود خلق اقدام بآن نکنند و نقد جان را از کف ندهند و پس از معرفت نقد و منزلت آن در مقام یاری دین و محاربه با مشرکین برآیند **دوّم** آنکه هر کس تا بشرف ادراک فضیلت اکبر فائز نگردد بمقدار حاجت از او اصغر صورت نگیرد چه تا معرفت باری و تصدیق برسالت و اعتقاد بخلفاء راشدین و اقرار بمعاد و راستی وعدهٔ جنّت و وعید بدوزخ و فروختن نفس عزیز بمالک حقیقی تمام نشود جهاد صحیح بعمل نیاید و آنانکه از پی ریاست و کشورگیری و مال و منال تحصیل کردن در مقام مقاتله و مجادله برآیند از فرض سخن بیرون و از ثواب موعود محروم‌اند **سیّم** آنکه مشقّت و تعب اکبر بمراتب از اصغر بیش است چه کثرت عدد عدوّ و زیادی استعداد و قوّت او و دوام اشتغال بمحاربه هر چه بیشتر شد جهاد دشوارتر است و یک صنف اعدای دین ابلیس و جنود او است که در کثرت و استعداد و طول زمان اضلال و دوام اشتغال به اغواء بی نظیر و عدیل است و امّا شیاطین انس پس حال اینها نیز واضح است جهاد با کفّار در هر قرنی گاهی ولکن ملحدین و مشکّکین از علمای نواصب

وسایر فرق و مذاهب مدام در کار نوشتن و گفتن و ضعفا را باقسام حیله از دین برگرداندن و هر روز از کارخانهٔ
غوایت شبههٔ تازه و خرابی جدیدی ظاهر که جواب از آن و بیرون کردنش از قلوب عوام در غایت صعوبت و
مرارت است **چهارم** آنکه ثمره و فایدهٔ اکبر چندین برابر اجلّ و اعظم از نتیجهٔ اصغر است چه از کوشش
وسعی در آن روح و نفس و عقل پاک و طیّب و کامل و دین و ایمان و یقین مهذّب و حاصل گردد و از جدّ
و جهد در این جسم و مال محفوظ و سالم ماند از پرتو نور برهان ساطع مشعلهای معرفت افروخته شود و از شعلهٔ
آتش شمشیر قاطع پیکر خبیثی سوخته گردد از شعاع ضیاء دلیل و بیان دلهای تاریک آفتابی شود و عالم افروزد
و از لهب حجّت و آتش زبان شهابهای ثاقبی پیدا شود و شیطان سوزد و از قوّت تیر و سنان و حدّت تیغ جان
ستان روی زمین از کثافت کافران پاک گردد و بدنهای پلید بر روی خاک در افتد از جهاد اکبر پای مرتد ملحد
بمیدان گذارد و از جهاد اصغر در نصرهٔ مجاهدین و دلیران در آید از یک آیت واضحه و بیان شافی دفترها از
زندقه دریده و زنگها از دل زدوده شود و از یک ضربت مردانه جز کافری کشته یا مجروح نگردد **پنجم** آنکه
ضرر این طایفه که در صدد برطرف کردن دین و باطل نمودن کلمهٔ حق و ادخال شبهه در قلوب مؤمنین اند بیشتر
از ضرر آنانکه در فکر وسعت مملکت و کثرت شوکت و افزون شدن درهم و دینارند چه عزّت و مال و عرض
و جاه را فدای عقل و ایمان توان کرد که اگر از آنها بکاهد برایشان فسادی نرسد و بسیار شود که بر قوّت آن بیفزاید و امّا
اگر از اینها کاست علیش جاه و مال از دست رود و عزّت و مال را قدری نماند چه اینها نیک و پسندیده اند
مادامیکه معین و یاور دین باشند بالاجمال ضرری بتوسّط آنها نرسد و آن عزّ و جاه که از فروختن ایمان پیدا یا
باقی ماند عذاب ابدی و خلود در جحیم آرد **ششم** آنکه هیچ کس بپای جهاد اکبر قدر و منزلت و ثواب و اجری نتوان
وفی آن ایمانی ثابت و فهمی مستقر و مستقیم نیاید وفی جهاد اصغر سالها غالب انام زندگی کنند و در ایمان ایشان
نقصی و عیبی پیدا نشود **هفتم** آنکه جهاد اکبر واجب است بر هر مکلّفی از پیر و جوان و مرد و زن و بنده و آزاد
و غنی و فقیر و صحیح و رنجور و اصغر واجب نباشد جز بر اشخاص معلومه که صفاتشان در محلّش مذکور است و در اخبار
بهمهٔ این جهات اشاره کرده اند چنانچه از بیان شرف فضیلت علماء بر مجاهدین ظاهر شده و تبرّکاً بعضی از آنها را ذکر
میکنیم **در** کتاب بصائر الدرجات از جناب صادق علیه السّلام مرویست که حضرت امیر المؤمنین
علیه السّلام فرمود مؤمن عالم ثوابش بیشتر است از روزه گیر شب زنده دار جهاد کننده در راه خدا
و چون بمیرد در اسلام رخنه پیدا شود که آن را سد نکند چیزی تا روز قیامت **و در** تفسیر امام حسن
عسکری علیه السّلام مرویست که جناب صادق علیه السّلام فرمود آگاه باشید کسی که خود را مهیّا دارد
بجهة منع شیطان و [illegible] و شیاطین [illegible] از تسلّط [illegible] آنها بر ضعفاء شیعه افضل
از آنکه جهاد کرده با روم و ترک و خزر هزار هزار مرتبه بجهة آنکه آن دفع میکند از دینهای دوستان ما و این دفع میکند

در بیان افضلیت جهاد اکبر بر جهاد اصغر و فضیلت مجاهدهٔ علماء بر جهاد دیگران

از بهنمایشان و ایضا در آن تفسیر مذکور است که آنجناب فرمود در مقام تقسیم رواة اخبار که قسمی از آنها قومی هستند از
ناصبیها یعنی دشمنان اهل البیت علیهم السلام که قادر نیستند بر قدح در ما یا و میگیرند بعضی علوم صحیحه ما را پس با قدر و منزلت
میکنند بآن خود را در نزد شیعیان ما و عیب میگیرند از ما در نزد دشمنان ما و زیاد میکنند بر آن علوم اضعاف اضعاف
اضعاف آن از دروغها بر ما که ما از آنها بیزاریم پس قبول میکنند از ایشان منقادهای از شیعیان ما باعتقاد اینکه آنها از
علوم ما است پس گمراه شدند و گمراه کردند آنها را و ضرر ایشان بر ضعفاء شیعیان ما بیشتر است از ضرر لشکر یزید بر
حسین بن علی علیهما السلام و اصحاب او بجهة اینکه آنها سلب کردند از ایشان ارواح و اموال را و از برای آن روح و مال
برده شده ها است در نزد خداوند بهترین حالتها بجهة آنچه رسید بایشان از دشمنان شان و اما این علماء بدکار ناصبیها
که مشتبه کردند که ما را دوست و اعدای ما را دشمنند داخل میکنند شک و شبهه بر ضعفای شیعیان ما و گمراه میکنند ایشان
و مانع میشوند ایشان را از ارادهٔ حق و ایضا در آن تفسیر است که حضرت حسین بن علی علیهم السلام فرمود بمردی کدام محبوبتر است
نزد تو مردی اراده کرده کشتن مسکینی را که ضعیف شده برهانی او را از دست آن مرد یا ناصبی که قصد کرده گمراه کردن مسکین
مؤمنی از ضعفای شیعیان ما را باز کنی برای او از ابواب علم چیزی که نگاهدارد مسکین بآن خود را از او و بشکند او را بحجتهای الهی
باز خود فرمود رهانیدن این مؤمن از دست این ناصبی بدرستیکه خداوند میفرماید و من احیاها فکانما احیا الناس
جمیعا کسیکه یکنفس را زنده کند چنانست که همه مردم را زنده کرده پس هر کس زنده کرد او را و از کفر راهنمائی کرد بایمان
پس گویا زنده کرده جمیع مردم را پیش از آنکه بکشد ایشان را شمشیرهای آهنی و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بکسی فرمود
کدام را بیشتر دوست داری برهانی اسیر مسکینی را از دست کفار یا برهانی اسیر مسکینی را از دست ناصبیها عرض کرد
سؤال کن یابن رسول الله از خداوند که مرا توفیق جواب درست دهد حضرت فرمود خداوند او را توفیق داد عرض کرد
بلکه رهانیدن مسکین اسیر را از دست ناصبی بدرستیکه در این رهانیدن اکمال عطای بهشت است برای او و رهانیدن
او است از آتش و در آن اکمال عطای روح است برای او و دفع ظلم از او و خداوند عوض میدهد این مظلوم را اضعاف
آنچه رسیده باو از ظلم و انتقام کشد از ظالم بآنچه عدالتش حکم کند فرمودند موفق شدی لله ابوک گرفتی این کلام را از جوف
سینه من قطع کردی از آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یکحرف را و هم جامع الاخبار از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود نشسته بودم در مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله که داخل شد ابوذر پس عرض
کرد یا رسول الله جنازهٔ عابد محبوبتر است نزد تو یا مجلس عالم فرمود ای ابوذر نشستن یکساعت در وقت مذاکرهٔ
علم محبوبتر است نزد خداوند از هزار جنازه از جنازهای شهدا و نشستن یکساعت در وقت گفتگوی علم محبوبتر است
نزد خداوند از شب زنده داری هزار شب که در هر شب هزار رکعت نماز کنند و نشستن یکساعت در وقت
گفتگوی علم محبوبتر است نزد خداوند از هزار جهاد و قرائت تمام قرآن عرض کرد یا رسول الله گفتگوی علم بهتر است
از خواندن تمام قرآن فرمود ای ابوذر نشستن یکساعت در وقت مذاکرهٔ علم محبوبتر است نزد خداوند از خواندن تمام

قرآن دوازده هزار مرتبه بر شما باد بمذاکرهٔ علم بجهة آنکه بعلم میشناسید حلال را از حرام و کسیکه بیرون رود از خانه بجهة تحصیل
بابی از علم بنویسد خداوند عزّ و جلّ برای او بهر قدمی ثواب پیغمبری از پیغمبران و ببخشد خداوند او را بهر حرفی که می شنود یا
مینویسد شهری در بهشت و طالب علم را دوست دارد خداوند و دوست دارد ملائکه و دوست دارد پیغمبران علم را
دوست ندارد مگر سعید خوشا بحال طالب علم روز قیامت ای ابوذر و نشستن یکساعت در وقت
مذاکرهٔ علم بهتر است برای تو از عبادت یکسال که روزهای آن را در روزه و شبهای آن بعبادت بسر برده
شود و نظر بروی عالم بهتر است برای تو از آزاد کردن هزار بنده و هر که بیرون رود از خانه اش بجهة تحصیل بابی
از علم بنویسد خداوند برای او بهر قدمی ثواب شهیدی از شهداء بدر و ایضا از آنجناب روایت نموده
طالب علم افضل است در نزد خداوند از جهاد کنندگان و سرحد کفار نگاه دارندگان و حاجیان و اعتکاف
کنندگان و استغفار میکند برای او درخت و دریاها و ستاره ها و آنچه آفتاب بر آن بتابد فی کافی عن
مرویست از جناب صادق ع که رسول خدا صلّی الله علیه و آله دسته را بجهاد فرستاد چون مراجعت کردند
فرمود مرحبا بقومیکه بجای آوردند جهاد اصغر را و باقی ماند بر ایشان جهاد اکبر کسی عرض کرد جهاد اکبر کدام است
فرمود جهاد نفس فی من لا یحضر از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون روز قیامت
شود جمع کند خداوند مردم را بیک مکان و گذاشته شود خون شهداء با مداد علماء یعنی در میزان بسنجند پس برتری گیرد
مداد علماء بر خون شهداء و فی مجمع البیان از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله مرویست که فضل عالم بر
شهید یک درجه است و فضل شهید بر عابد یک درجه است و فضل نبی بر عالم یک درجه است فی جوامع
طبرسی از آن جناب مرویست که شفاعت میکنند روز قیامت سه طایفه پیغمبران پس علماء پس شهداء چون
دانستی که طالبین علوم انبیاء و اوصیاء و مروجین ملت بیضاء باعانت نوشتن و گفتن و خواندن و رد
کنندگان شبهات کفار و سایر فرق اسلام از اقسام مجاهدین و غزاة بلکه بهترین اصناف ایشانند پس آنچه
بمجاهدین وعده داده شده از خیرات دنیا و آخرت احسن آنها از ایشان خواهد بود و کسیکه از روی عجز و ترس یا
کسالت و کثرت علایق و اشتغال باصلاح امور معاش و حب وطن و امثال اینها همراهی با این عساکر منصوره
بروح القدس نصیبش نشد و از این حظ عظیم محروم شد تکلیفش با این فرقه تکلیف گروهی است که بجهة اعذار جهاد
با کفار نکنند در وقت ضرورت که باید اعانت مالی کنند ایشان را بمقدار حاجت و از رسول خدا صلّی الله
علیه و آله مرویست که هر کس اسباب جهاد کسی را فراهم آورد و او را بجهاد بفرستد برای او است مثل اجر آنکس
و در کتاب جعفریات مرویست از جناب صادق علیه السلام که روایت نمود از پدرش از جدش از
علی علیهم السلام که فرمود جبان یعنی آنکه از قتال ترسانست حلال نیست بر او اینکه جهاد کند زیرا که او زود
فرار میکند پس نگاه کند با آنچه میخواست با او جهاد کند یعنی زاد و راحله و سلاح پس با آن مستعد کند غیر خود را که برای

بعض از عناوین موجوده در اهل علم

او است مثل ثواب آن شخص بدون آنکه از آن شخص چیزی کم شود و فقهاء فرموده‌اند اگر کسی مالدار باشد و از رفتن بجهاد
عاجز باشد واجب است بر او غیری را بفرستد و بعضی این را مستحب دانسته‌اند و با قدرت اگر کسی را بفرستد
وجوب کفائی از او ساقط میشود و قطب راوندی و فاضل مقداد در آیات الاحکام خود تصریح فرموده‌اند که آیهٔ
شریفهٔ جاهدوا باموالکم وانفسکم ظاهر است در وجوب بذل مال بر کسیکه خود نرود و بجهاد کنندگان بجهة
تهیهٔ اسباب سفر چه با جهاد به نفس بذل مال واجب نیست و همچنین آیهٔ شریفه وکرهوا ان یجاهدوا
باموالهم وانفسهم فی سبیل الله مذمت فرموده آنها را که بمال یا نفس جهاد نکنند و تحقیق کلام در دلالت
این آیات موکول است بمحل خود قسم دوم از عناوین موجوده در این فرقهٔ مهتدیه زایر بودن است چه غالب این
جماعت در صباح و مساء بنعمت عظمای زیارت قبور سادات زمان علیهم السلام متنعم‌اند و باین عطیت کبری
مکرّم و هر که دستش از دامان وصال این موهبت کوتاه و از این فوز عظیم محروم تواند باعانت کردن ایشان بمال
خود را در زمرهٔ زایرین در آرد و بآن ثوابهای جزیله که در اخبار متواتره برایشان مهیا شده فایز و با این جماعت شریک شود
فی کامل الزیارة بسند صحیح از یحیی خادم امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده که گفت بآنجناب عرض کردم
چه ثواب دارد کسی که مهیا کند اسباب کسی را و بسوی کربلا بفرستد و خود بجهة عذری نرود فرمود عطا میکند خداوند باو
بهر درهمی که انفاق کرده مثل احد از حسنات و جای آن درهم میدهد چندین برابر آنچه خرج کرده و برمیگرداند از او و از بلا آنچه
که نازل شده پیش دفع میکند و مال او را حفظ میکند فی تهذیب شیخ طوسی ره از علی بن میمون مرویست که
گفت فرمود بمن ابو عبد الله علیه السلام رسیده است بمن که جماعتی از مردان شیعیان ما میگذرد بر ایشان یکسال
و دو سال و بیشتر از این و زیارت نمیکنند حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام را عرض کردم فدای تو شوم
بدرستیکه من میشناسم مردمان بسیاری با این صفت فرمود آگاه باش قسم بخداوند از نصیب خود محروم شدند و از ثواب
خداوند اعراض کردند و از جوار محمد صلی الله علیه و آله در بهشت دور شدند گفتم اگر بعوض خود کسی را بفرستد آیا کفایت
میکند فرمود آری فی بحار از آنجناب روایت کرده که فرستاد بسوی بعضی از شیعیان و باو فرمود بگیر این دراهم
و حج بکن به نیابت پسرم اسمعیل که میباشد برای تو نه سهم از ثواب و برای اسمعیل یک سهم فی همچنین فرستاد ابو الحسن
عسکری علیه السلام یکنفر زایر از جانب خود بسوی قبر ابی عبد الله علیه السلام پس فرمود از برای خداوند است مکانها
که دوست میدارد دعا کنند در آن پس مستجاب کند و بدرستیکه حایر حسین علیه السلام از آن مواطن است بلکه
از اخبار شریک شدن بمجرّد نیّت و رضا ظاهر میشود که با اعانت و سبب شدن در عمل امر شرکت اوضح و استحقاق
ثواب اکثر و اولی خواهد بود فی جمع الجوامع شیخ طبرسی مرویست که در غزوهٔ تبوک حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود باصحاب بتحقیق که گذاشتید در مدینه جماعتی را که سیر نمیکنید مکانی را و نمیگذرید وادی را مگر آنکه
هستند با شما و ایشان کسانیند که درست است نیّتهای ایشان و خالص است پهلوهای ایشان و مایل است

قلوبشان بجهاد و مانع شده ضر ایشان را از رفتن بجهاد و در کتاب نهج البلاغه مذکور است که چون حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بر اصحاب جمل ظفر یافت شخصی از اصحاب آن حضرت عرض کرد دوست داشتم که برادرم
فلان کس حاضر بود تا ببیند نصرت دادن خداوند تو را بر اعدایت فرمود آیا میل برادرت با ما است گفت بلی فرمود
بتحقیق که حاضر بوده است با ما در لشکر ما قومیکه در صلبهای مردان و رحمهای زنانند زود است که زمان عارف
کند بایشان یعنی ظاهر کند ایشان را و محکم کند ایمان را بایشان و در کتاب بشارة المصطفی مرویست از عطیه که گفت
که چون جابر انصاری در روز اربعین بزیارت حضرت ابی عبد الله علیه السلام مشرف شد بعد از ادای مراسم زیارت
سلام کرد بشهداء و در خطاب ایشان گفت قسم بخدائیکه محمد صلی الله علیه وآله را براستی فرستاده که ما شریک شدیم
با شما در جهاد دیگر و یا عطیه گفت چگونه ما با ایشان در اجر شریکیم و حال آنکه از هیچ وادی فرود نیامدیم و بکوهی بالا نرفتیم
و با جماعت جدائی افتاده میان سرها و بدنهای ایشان و اولادشان یتیم و زنهای ایشان بیوه شده اند جابر گفت ای عطیه
شنیدم از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه وآله که میفرمود کسیکه دوست دارد عمل قومیرا شریک میشود در عملشان قسم
بان خداوندیکه محمد صلی الله علیه وآله را بحق فرستاده است که نیت من و اصحاب من بر آن طریقی است که حضرت
ابی عبد الله علیه السلام و اصحابش بان طریقه رفتند مخفی نماند که فرق نیست در اعانت زوار و داخل
شدن در زمرهٔ زایرین در اینکه سبب فرستادن کسی شوند بسمت مشاهد شریفه بدادن توشه و راحله و سایر
لوازم سفر یا سبب باقی ماندن ایشان شوند در آنجا در صورتیکه عاجز باشند از اقامت در آنجا بدون دستگیری
و رعایت و چه اینها را سبب شوند در زیارت و دعا و بوسیدن عتبه عالیه خانهای مقدسه خداوندی یا
سبب زیاد کردن زوار ائمه انام علیهم السلام و یاری کنندگان ملک علام شوند به نگاهداری اینها در آنجا که برای
خود زیارت کنند چه در مقام استحقاق ثواب و درک فیوضات فرقی میان اینها نیست چنانچه در مجلس
اشاره باین خواهد شد ششم آنکه این طائفه از اشرف اصناف مرابطین در شریعت سید المرسلین اند
و اعانت و نگاهداری مرابطین از اعظم مثوبات و اجل قربانست بدانکه رباط و مرابطه بمعنی درنگ
کردن و اقامه در سرحد بلاد مسلمین است که محل خوف باشد از هجوم مشرکین و کفار بجهة اطلاع بر حال آنها
و منعشان از دخول و خبر دادن مسلمین بحال اینها و اصل رباط بستن و حبس اسب است در راه خدا بجهة سوار
شدن مجاهدین یا اعانت ایشان در جهاد و نیل مقصود از آن [illegible] است و در فقه بجهة دفع دشمن
و اقل ایام مرابطه سه روز است و بیشتر آن چهل روز و چون از آن بگذرد در حکم مجاهدین است و ثواب اینها
وارد و مرابطه نیز بر دو قسم است قسم اول آنچه مذکور شد و در آن ثواب عظیمی است و هر چه مرحله
مخوفتر و خطرش زیادتر باشد اجرش بیشتر است چنانچه فقهاء [illegible] کرده و در [illegible] یا ایها الذین امنوا
اصبروا و صابروا و رابطوا واتقوا الله لعلکم [illegible]

درفضل مرابطه وشرح آن که علما آورده اند

عاجز باشد مستحب است مرابطه کند باسبش یا غلامش یا بخود یکر ازاعانت مرابطین و در کتاب من لا یحضره الفقیه از
جناب ابی الحسن علیه السلام مرویست که فرمود هر کس اسب عتیق یعنی اصیل نجیب است بدودارد و مرابطه کند محو
میشود از او سه سیئه و نوشته میشود برای او یازده حسنه هر روز و هر که مرابطه کند به اسبی که از هیچ طرف نجیب نیست
و قصد کند بان زینت یا قضاء حاجت یا دفع دشمن را محو میشود از او هر روز یک سیئه و نوشته میشود شش حسنه و در
امالی ابو علی پسر شیخ طوسی مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر کس ببندد اسبی را در راه خدا علف
او و سرگین و آبش نیز خواهد بود در روز قیامت و در عصر ائمه علیهم السلام این خبر بسیار شایع بود و مردم نذرها و وقفها
و اعانتها میکردند برای مرابطین و با اگر جهاد حرام بود بجهة ماذون نبودن از جانب ایشان مرابطه را اذن
میدادند باین قصد که در هجوم کفار اندراس اثار اسلام و محو اسم محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود نه بقصد یاوری و کثرت
شوکت خلفای آن زمان که از اجناس بنی عباس بودند. قسم دوم مرابطه در ثغور معنویه و حدود باطنیه که از آن
حدود ابلیس و جنودش از جن و انس داخل مدینه قلب و مقر سلطنت عقل شوند و جنود ایمان را مغلوب و بنای اسلام
خراب کنند و آن حدود در غایت انتشار و کثرت و خفاء و معرفت و نگاهداری آن در غایت دشواری و صعوبت
چه آن متوقف است بر دانستن راهها که شیطان انس و جن بان راهها مفاسد در اعمال و اقوال و عقاید بنی آدم
داخل کنند و آن قریب بصد راهست که در کتاب مجید و احادیث ائمه علیهم السلام بآن اشاره شده و بالنسبة
بطبقهای مردم شعبهای بسیار میشود و همچنین متوقف است بر کیفیت سد آن و بر گردانیدن عساکر ایشان و کیفیت
نشان دادن آنراهها بخلق بنحویکه از روی تحقیق آنرا قبول نمایند و راست دانند تا بوحشت و اضطراب افتاده در مقام فهم
و اصلاح بر آیند و الا الفاظ بی حقیقت و کلمات بی مغز که چون اجساد بی روح هست بسیار شنیده و از کتب بیگانگان از
حقیقت شرع دیده شده و بقدر یک بیت غزل که از شنیدنش قوه شهویه حرکت کند تأثیر ندارد و بالجمله مرابطه بر سر
کار اتقیاست که از روی صدق عبودیت و متابعت شریعت بتوسل ثقلین بر حقایق این مطالب واقفند
و برای مرابطه و حفظ انام قابل شده اند نه بحفظ کردن مصطلحات صوفیه و ترهات حکماء که خود از کمین گاه محکم جنود
ابلیس اند که در حال اول از این کمین از بنیان اسلام و اساس ایمان اثری نگذارند و در کتاب جامع الاخبار از پیغمبر صلی الله
علیه و آله مرویست که طالب علم افضل است نزد خداوند از مجاهدین و مرابطین و حجاج و معتکفین و در
تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که جناب صادق علیه السلام فرمود علمای شیعیان ما مرابطیند در
سر حدیکه در پهلوی آن ابلیس و عفریتهای او است منع میکنند ایشان را از بیرون آمدن بر ضعفای شیعیان ما
و منع میکنند از مسلط شدن بر ایشان شیطان و تابعان ناصبی او را و امام علی نقی علیه السلام فرمود اگر باقی
نمیماند بعد از غیبت قائم شما از علمای خوانندگان بسوی خدا و راهنمایان خلایق و منع کنندگان اعداء از دین
او به دلیلهای خدائی و رها کنندگان ضعفای بندگان خدا از دامهای شیطان و سرکشان او و از دامهای ناصبها

هر آینه باقی نمی ماند احدی مگر آنکه برمیگشت از دین خدا ولکن ایشانند که نگاه میدارند مهار قلوب ضعفای شیعه را چنانچه نگاه میدارد صاحب کشتی سکان او را ایشانند بهترین خلایق در نزد خدا و از فهمیدن بزرگی مقام این قسم مرابطه منکشف میشود که آنچه در اعانت این قسم از مرابطین وعده شده اضعاف آن در این قسم خواهد بود والله العالم

چهارم آنکه غالب این طائفه از مجاورین قبور سادات جهان و عاکفین ضرایح مقدسه شفعای محشرند و اعانت و احترام مجاورین از لوازم تعظیم و تجلیل و آثار محبت و عبودیت آنانست که اینجماعت اختیار کردن این بقعه را برای تفتیش و توطن بسبب تشرف و تزین او است به بودنش محل غیبت اجساد طاهره ایشان و رسیدن اقدام مبارکه ایشان بآنمکان و هر که در دعوای محبت ایشان صادق و در مقام خلوص مودت مستقیم خود را در محبت و رعایت مجاورین که از منسوبان و متعلقان و وابستگان ایشان محسوبند در نزد هر عاقل و بصیری مختار نمی بیند بلکه در نهایت شوق و شعف آنچه در وسع آید قلب آرزو داشت که بوجود مبارک و ذات مقدس خودشان کند حال با نرسیدن دست بخودشان بوابستگان ایشان کند بلکه ملاحظه خوبی و بدی و زشتی و زیبائی اعمال و گفتار اینها را نکنند چه آن جهتی که وامیدارد مدعی محبت را بر اعانت آنها که انتساب ایشانست بمحبوب حقیقی بنحوی که موجود و محقق و با راستی دعوی جهت مذمت بر فرض وجودش بنظر نیاید و اگر نظر در آن مانع شود او در دعوا خود کاذبست و رشته محبت هرچه محکمتر شود سریان آثار محبت از محبوب بآنچه منسوب باو است و از او اسمی و رسمی در او است بیشتر شود تا کار بجائی رسد که با حیوان و نبات و جماد که فی الجمله تعلقی بمحبوب دارد احترام و تعظیم مالی و زبانی و جوارحی که باو داشتند با اینها کنند و با هزاران اشتیاق پیشانی و رخسار بغبار اقدام و اعتاب اینها مالند و شواهد این مطلب از کتاب و سنت و وجدان و طریقه ابنای زمان در زیارتها و جهتهای باطله محرمه و غیر محرمه بسیار است و بعضی از آثار وارده در اماکن شریفه و حکایات واقعه در این عصر اکتفا میکنیم **بدان اولاً** که سزاوارترین اشخاصیکه عمل کنند باوامر خداوند و اعراض کنند از محرمات او و بجا آورند حقوق واجبه و مستحبه و ترک نشود از ایشان کردار نیکو و وسیله تقرب و نجات حاملین احکام و حجج ملک علام علیهم السلام مند که بر حقیقت مصالح و منافع آنها مطلع و خبیر و بر مضار و شرور آنها واقف و بصیر اند و از جمله حقوق مؤکده که در اداء آن و حفظ آن تحریص و تشدید شده حق جوار و همسایگی است چنانچه منشر و هکذا باید در مقام سیم از باب پنجم بنحوی که در هیچ کتابی یافت نشود و در اینجا اجمالاً اشاره میشود در **کافی** از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که حسن جوار آباد میکند دیار و زیاد میکند عمرها را و از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که روزی را زیاد میکند و فرمود نیست از ما کسی که نیکو رعایت نکند مجاورت آن را که همسایه او شده **و از** رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که ایمان نیاورده بمن کسیکه شب را بسر برد با سیری و همسایه او گرسنه باشد **و در فقیه** از آنجناب مرویست که هر که

چهارم از عناوین خصوصیه در غالب اهل علم

ازینکه
۱۱

اذیت کند همسایه را حرام میکند خداوند براو رایحهٔ بهشت را و جایگاه او جهنم است و چه بد جائیست و کسیکه ضایع
کند حق همسایه را از ما نیست و پیوسته جبرئیل مرا وصیت میکرد به همسایه تا آنکه گمان کردم زود است او را میراث
میکند و در الکتاب از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که حق همسایهٔ تو حفظ او است در حال غیبت
و اکرامش در حال حضور و یاری کردنش در وقتیکه مظلوم شده و تجسس مکن معایب او را و اگر دانستی از او بدی بپوشان
آن را براو و اگر بدانی نصیحت تو را قبول میکند نصیحت کن او را میان خود و او یعنی در حضور کسی نباشد و وا
مگذار او را در بلاها و در گذر از لغزش او و عفو کن گناهش را و معاشرت کن با او معاشرت نیکو و ثانیاً که اول کسیکه
مراعات حق جوار کرده حضرت بیچون است که با تنزه ذات احدیتش از عوارض اجسام و استقرار در بقعه و مکان
و قرب بعضی و دوری از سایر انام چون کعبه را خانهٔ خود خوانده لهذا جوار آن را بفضایل و خصایص مکرم داشته یعنی آن را
از سخط خود مأمون و از گرفتن بقصاص و جرائم و مطالبهٔ حقوق محفوظ کرده و من دخله کان آمنا و در
کافی از حلبی روایت کرده که سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از آیهٔ مذکوره فرمود هر وقت بنده جنایتی
کند در غیر حرم پس فرار کند بسوی حرم جایز نیست از برای احدی اینکه او را در حرم بگیرد و از علی بن ابی حمزه روایت
کرده که آن جناب فرمود کسیکه دزدی کرده در غیر مکه یا جنایتی بر نفس خود وارد آورد پس فرار کرد بسوی مکه نمیگیرند
او را مادامیکه در حرم است تا آنکه از حرم بیرون رود و از سماعه روایت کرده که خدمت آنحضرت سؤال
کردم از شخصی که از او طلب داشتم و از من پنهان شده تا پس دیدم او را که در کعبه طواف میکرد آیا مطالبه کنم
از او مال خود را فرمود نه و سلام مکن بر او و مترسان او را تا از حرم بیرون رود و گویا نهی از سلام بجهت خجالت کشیدن
او است و همچنین مردگان مدفون در آنجا را از فزع اکبر ایمن کرده چنانچه در الکتاب از آنجناب مرویست
که هر کس دفن شود در حرم سالم خواهد بود از فزع اکبر راوی گفت از نیکوکار مردم و بدکار آنها فرمود از خوب ایشان
و بد ایشان و نیز وحوش و طیور آنجا را معزز داشته هم در الکتاب از عبدالله سنان مرویست که گفت
سؤال کردم از آن جناب از آیهٔ گذشته که آیا مقصود خانهٔ کعبه است یا حرم یعنی کسیکه داخل خانه شود مأمون است
یا حرم فرمود کسیکه داخل حرم شود از مردم در حالی که پناه آورده باشد پس او مأمون است از غضب خداوند و هر که
داخل آنجا شود از وحش و طیر امان دارد از اینکه بگیرانند یا اذیت کنند او را تا از حرم بیرون رود و ایضاً از آن
حضرت روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در روز فتح مکه آگاه باشید بدرستیکه خداوند حرام کرده
مکه را روزیکه آفرید آسمان و زمین را پس او حرام است بحرام کردن خداوند تا روز قیامت دور و پراکنده نکنند صید
او را و قطع نکنند درخت او را و نه سبز گیاه او را و حلال نداند لقطه و گمشدهٔ او را بلکه برای کشتن
و شکستن اعضاء و پراکنده کردن و خوردن گوشت و صید آنها کفارها قرار داده که در جای خود مشروح است
بلکه اگر صیدی در خارج گرفت و همراه آورد در حرم باید رها کند و فایز گیاه و درخت آنجا را مکرم داشته چنانچه

دانستی و بهم در الکتاب شریف از جناب صادق علیه السّلام مرویست که فرمود هر چیزیکه در حرم بروید بر مردم حرام است
بر جمیع مردم و معویة بن عمّار از آن حضرت سؤال کرد که درختی است اصلش در حلّ یعنی بیرون حرم و شاخه اش
در حرم فرمود اصلش حرام است بجهة شاخه اش و عرض کرد اصلش در حرم و شاخه اش در حلّ است فرمود شاخه اش
حرام است بجهة اصلش و دوّم حضرت رسول و خلفای راشدین او صلوات الله علیهم که ملاحظه حقّ جوار خود نیز کرده
چنانچه در کافی از حضرت صادق علیه السّلام مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود مکّه حرم خداست
و مدینه حرم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و کوفه حرم من است هیچ جبّاری اراده نکرده آن را یعنی بقصد بدی مگر آنکه درهم شکند
خداوند او را و از حضرت ختمی مآب صلّی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود کسیکه آشکارا در مدینه حدثی کند
یا جای دهد آشکارا کننده او را پس بر او است لعنت خدا راوی گفت حدث چیست فرمود کشتن و در
من لا یحضره مذکور است که چون آن حضرت در سال هجرت داخل مدینه شد فرمود خداوندا محبوب کن مدینه را بسوی
ما چنانچه مکّه را محبوب کردی و از آن محکم و برکت ده صاع و مدّ او را و تب او را و وبای او را نقل کن به جحفه و آن
شش منزل از مدینه دور است از مکّه معظّمه و میقاتگاه حاج شامی است و در کافی مرویست که جناب
صادق علیه السّلام فرمود کسیکه بمیرد در مدینه مبعوث میکند خداوند او را در زمرهٔ امان داده‌گان در روز قیامت
و در اخبار بسیار وارد شده که آنحضرت نیز حرام کرد صید حرم مدینه و قطع کردن درخت او را و حدّ حرم مکّه
و مدینه و تفصیل احکام آن در کتب فقها مذکور است و در امالی ابو علی از جناب صادق علیه السّلام
مرویست که فرمود مکّه حرم خداست و مدینه حرم محمّد صلّی الله علیه و آله و کوفه حرم علی بن ابی طالب علیه السّلام
بدرستیکه علی علیه السّلام حرام کرده از کوفه آنچه را حرام کرد ابراهیم از مکّه و محمّد صلّی الله علیه و آله از مدینه و اخبار بسیار
در فضیلت دفن در ظهر نجف و برداشتن عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر از مدفون در آنجا و فضیلت از در
آنجا که هر نظری در آن ثواب زیارتی با حجّ و عمره دارد که ثوابش ثواب پیغمبران و صالحان باشد و ثواب
خواب در نجف که هر شبی مقابل هفتصد سال عبادت است وارد شده زیاده از متواتر و همهٔ اینها از روی ادای
حقّ جوار است و عطای صاحب منزل بهمسایگان باندازه شأن و تمکّن او است و امّا کربلا پس
امر آن عجیب است چه بعد از تأمّل در اخبار ظاهر میشود که رعایت جوار حضرت ابی عبدالله علیه السّلام از جناب
حقتعالی و جدّ و پدر و مادر آن بزرگوار صلوات الله علیهم القدر شده که بوصف در نیاید و در جمله از آنها تصریح
شده که آنجا را خداوند حرم مبارک امن خود قرار داده پیش از آنکه مکّه را حرم خود کند اجابت دعا را برای مجاورانش
مقرّر نمود و خاکش را شفا کرد و آنجا را محلّ تردّد ملائکه کرد پیوسته دسته نازل و دسته بالا میروند و هر روز هفتاد هزار
از ایشان فرود میآیند اوّل طواف میکنند حول کعبه آنگاه میآیند بمدینه و سلام میکنند بر حضرت رسول
صلّی الله علیه و آله پس میآیند به نجف و بر حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام سلام میکنند پس میآیند بکربلا

وشب را در آنجا بسر برند و پیش از طلوع آفتاب عروج میکنند و بجوی دیگر بزیر وارد شده و ثواب دعا و زیارت و نمازهای
آنها که هر نمازی مقابل هزار نماز آدمیان است همه از آن مجاورین و زائرین است بلکه ثواب عبادت ملائکه حفظه
اعمال بنی آدم که پس از خوابیدن انسان در کربلا حاضر میشوند چنانچه در کامل الزیاره از جناب صادق علیه السلام م
مرویست و همچنین استغفار و دعای حمله عرش برای مؤمنین بنص آیه شریفه الذین یحملون العرش ومن
حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا شامل یا مختص بایشان آ
چه ارض هر چه اقدس و مطهرتر شد نظر قدوسیان بآن و اهلش بیشتر است ف بالجمله از مجموع این نوع اخبار و آثا
ظاهر میشود کثرت عطوفت و مهربانی و نظر مرحمتانه صاحبان این اماکن شریفه بمجاوران و پناه آورندگان به
مشاهد ایشان و معزز و محترم بودن این گروه در نظرشان و اینمطلب گویا مرکوز است در اذهان جمیع انام چه در
برحمل مردگان از بلاد بعیده با آن زحمات و فضایح و تحمل ناملایمات از مخالفین و اهل جور جز رجای پیدا شدن
حق مجاورت برای آن بیچارهها که ادای آن حسب الوعده نیست جز رفع شدائد برزخ و عذاب قیامت و ارتفاع
درجات حسب مراتب ایشان چیز دیگر نیست پس چه شده که استخوان مردگان با همه بی کرداری بمجرد دفن در جوار
بغیر اختیار خود قابل این همه اکرام و احسان شدند تا آنکه دیلمی در ارشاد القلوب نقل کرده که جمعی از صلحا دیدند که از جمیع
قبور وادی السلام خطی مثل ریسمان کشیده و بقبر مطهر حضرت امیر علیه السلام بسته شده و زندهها با مجاورت سالها
و نقل باین اماکن بپای خود و تحمل مشاق و گرسنگی و اشتغال بعبادت و زیارت در لیالی و ایام و کور کردن چشم
مخالفین و بغیظ آوردنشان در بلند کردن این شعایر و تعظیمش محل نظر و لطف خاص و مورد احسان و اکرام ایشان نمیشوند
البته چنین نیست با آنکه هم همسایه و جارند و هم صاحب بالجنب چنانچه خواهد آمد در باب نهم مفصلا و اگر نبود نصوص
و آیات و اخبار و سیره مستمره جمیع ارباب عقول در احترام مجاورین بیوت و پناه آورندگان بساحت عتبه
آنها کفایت میکرد در اثبات این مدعی و وضوح این دعوی آنچه مشاهده میشود در سال و ماه از لطفهای مخصوصه
که بمجاورین خود میکنند از کشف کروب و رفع هموم و ادای دیون و شفاء امراض در گاه شدت و اضطرار و دفع
دشمن که علاوه بر آن که خود نعمتی است باعث زیادی ایمان و تکمیل یقین و استحکام مودت میشود و کمتر کسی دیده شده
که در ایام مجاورت باین فیض فایز نشده باشد ولا اقل در غیر خود دیده و غالب آنست که در صدد پیدا کردن
و تفحص این امور نیستند بلکه التفات و تفطن باین امور ندارند و الا در هر عصری هزارها از آن میتوان جمع کرد سید فاضل
بدیع الدین رضوی در کتاب حبل المتین بعضی از آنچه در عصر او که نزدیک بعصر علامه مجلسی است واقع شده بود در
نجف اشرف جمع کرده و در کتاب وسیلة الرضوان پاره از آنچه در مشهد مقدس و حقیر در کتاب دار السلام که
تألیف آن از برکات ظاهره مجاورت بود بعضی از وقایع این ازمنه را متفرقا ضبط کردم و حال بجهة استشها
و تبرک بقلیلی از آثار و اخبار و حکایات قدیمه و جدیده اکتفا میکنم چه استقصای آن علاوه بر عدم تمکن واحتیاج

بفراغت تمام مفقود است خارج است از وضع کتاب **حکایت اوّل** جناب عالم تقی ورع صفی آقا علی رضا
اصفهانی همشیره زادهٔ مرحوم خلد آشیان حاجی کلباسی اعلی الله مقامه که از یگانه صلحای مجاورین و سر آمد اتقیاء عاملین
فرمود وقتی مایل شدم بمطالعه نهج البلاغه و بعد از تفحّص بدستم نیامد قبل از ظهری بحرم مطهّر امیر المؤمنین علیه السّلام
مشرّف شدم و بعد از زیارت بزبان فارسی عرض کردم اگر مصلحت بدانید نسخهٔ نهج التفات فرمائید که چند روزی
از مطالعهٔ آن منتفع شوم پس بیرون آمدم و بجهة ادای فریضه با جماعت رفتم بمسجد شیخ جلیل و فقیه نبیل شیخ حسن
خلف خاتم المجتهدین شیخ جعفر نجفی اعلی الله تعالی مقامهما و مشغول شدم بنافله ظهر شخصی در پهلوی من بود که او را
نمیشناختم و سابقهٔ با او نداشتم بعد از ادای دو رکعت چون خواستم برخیزم رو کرد بمن و گفت نهج البلاغهٔ بسیار خوبی
دارم میخواهم چندی نزد شما باشد مطالعه کنید پس متحیّر شدم از سرعت اجابت آنگاه رفت و نسخه را آورد
نسخهٔ خوشخط مذهّب صحیحی است با حواشی بسیار خوب پس شکر الهی بجای آورده از او گرفتم و مدّتها از فیض مطالعهٔ
محظوظ و بهره مند بودم **حکایت دوّم** مرحوم خلد آشیان حاجی میرزا ابو یوسف بروجردی که قریب چهل سال
مجاور کربلا بود و در غایت وثوق و دیانت نقل کرد که در اوائل مجاورت مواظبت بر خواندن قرآن داشتم و قرآن
کوچکی نداشتم که همراه خود نقل کنم و از فیض قرائت در حرم مطهّر و سایر مجالس محروم بودم لهذا از جناب عالم فاضل آقا
سیّد ابراهیم قزوینی مجتهد که در آنوقت مرجع انام بود خواهش قرآن کوچکی کردم برسم امانت تا زمانیکه خود تحصیل کنم
گفت قرآن خوشخط مذهّب وقفی نزد من هست از شخصی از اهل کرمانشاه که بامانت سپرده چنانچه نهایت مواظبت
در حفظ آن میکنی میدهم پس متعهّد شده گرفتم و از خود جدا نمیکردم چند روز پس از گرفتن زوّاری از عجم آمدند که در میان
ایشان زن فقیری از اهل بروجرد بود و بجهة آشنائی سابق مکرّر در خانه تردّد میکرد و آن ایّام تابستان بود که شبها در
بام بسر میبردیم صبحی از خواب برخاستم اهل خانه حسب مرسوم اسبابیکه در بام بود ببردند پائین دستهٔ کتابیکه این قرآن
در بالای آنها بود در ایوان خانه که محل نشستن روز بود گذاشتند و مراجعت کردند بجهة بردن بقیّهٔ اسباب در اینحال
آن زن بجهة وداع آمد در صحن خانه کسی را ندید پریشانی او را وا داشت که آن قرآن را برداشت و رفت کسی بر حال
او مطّلع نشد چون از بام بزیر آمدیم قرآن را ندیدیم هر چه جستجو کردیم اثری ظاهر نشد بسیار مهموم شدم زیرا که احتمال میدادم
بعضی که از حال من مطّلع نیستند حمل بر دروغ کرده مرا متّهم کنند و این را وسیلهٔ ندادن قرآن دانند پس بحرم مشرّف
شدم و عرض کردم که در مجاورت خود نه پسندید که مرا باسم دزدی بخوانند و از زیادی پریشانی خیال بدرس نرفتم بعضی از رفقا
شنیده برای تسلّی آمدند نزد من و هر چه خواستند این خیال را از من زائل کنند نشد حتّی آنکه مرحوم میرزا فتحعلی اصفهانی
که از خوشنویسهای معروف بود و کمال صداقت با من داشت اظهار کرد که بهتر از آن مینویسم و بجایش میگذارم
باز تسکین خاطر من نشد تا آنکه شب شد و بهمین فکر و پریشانی حواس صبح کردم چون آفتاب طالع شد سقّا زن
زمانیکه از بام بزیر آمدیم دیدیم در خانه بهم خورد و آن زن در غایت شتاب و خستگی خود را بصحن خانه انداخت و

و قرآن را انداخت بسمت من و گفت قرآنت را بگیر انقدر نمی ارزید که اینهمه بلا بر سر من آوردی و مالم را از دستم دادی
متعجب شدم گفتم از آنچه میگوئی اصلا خبری ندارم و ابدا خیال نکردم که قرآن را تو بردی مگر چه شده گفت دیروز صبح
آمدم شما را وداع کنم کسی را در خانه ندیدم چشمم بر این قرآن افتاد و طمع کردم و برداشتم بردم عصری با زوار حرکت کردم چون
بکاروانسرای دو فرسخی کربلا رسیدیم قافله ماندند که سحر حرکت کنند برای مسیب من چون پیاده شدم خورجین
و اسباب خود را نزد مکاری گذاشتم و از بیم آنکه مبادا بجهة پس گرفتن قرآن کسی از عقب من بیاید از قافله دور شدم
و قرآن را با خود برداشتم و در جای بلندی که علفهای بلند داشت خود را مخفی کردم و قرآن را در زیر سر خود بر زمین گذاشتم
و خوابیدم زمانی بیدار شدم که قافله همه رفته بودند پس متحیر ماندم که چه کنم و بکدام سمت بروم در اینحال دو سوار
عرب دیدم که نیزه در دست داشتند و بمن حواله کردند و گفتند برگرد بکربلا و قرآن را بصاحبش برگردان من از ترس نیزه
رو بکربلا بنا کردم بدویدن و هر وقت که بعقب خود نگاه میکردم میدیدم سوارها در پشت سر منند و سر هر دو نیزه
محاذی کتف من پس من شتاب میکردم تا اول طلوع بدر قلعه شهر رسیدم چون ملتفت شدم اصلا اثری از آن
دو سوار ندیدم و تمام این دو فرسخ را متصل دویدم و هیچ گمان کردم که تو ایشان را بسر من فرستادی و حال نمیدانم
بر سر اسبابم چه آمده باید بروم پس قسم خوردم که هیچ خبری ندارم و چند قران بجهة خرجی باو دادم و رفت و قرآن را
برداشتم و دیدم یک طرف جلد با صفحه اول بجهة رطوبت زمین ضایع شده آن را عوض کردم و از آن هم بزرگت
بیرون آمده شکر الهی بجا آوردم **حکایت سیم** جناب سید مؤید صالح زکی حاجی سید رضای شیرازی معروف
بکتاب فروش که زیاده از چهل سال است بفیض مجاورت فایز و در تقوی و صلاح ممتاز نقل کرد که در اوائل مجاورت
مواظب بودم بروزه گرفتن ماه رجب و شعبان و بجهة شدت گرما و کثرت عرق بدنم مجروح شده کم کم
بمرضهای مختلفه مبتلا شدم قریب دو سال طول کشید و از خود مأیوس شدم و از جمله آنها اختلال خیال
و وسوسه صدر بود که کار را بر من تنگ کرد تا بانجا که از زندگی ملول شدم روزی در مقابل ضریح مقدس کربلا
نشسته بودم همانقدر عرض کردم که حال من بر شما پوشیده نیست چنانچه صلاح دانید و مرا شفا دهید هر ساله
در ایام محرم و صفر ده شب تعزیه داری بکنم و شبی فلان مقدار را اطعام کنم فرمود قسم بخدا از جای خود حرکت نکردم مگر
آنکه از آن امراض هیچ در من باقی نماند و گویا هرگز مبتلا بآنها نشده بودم و تا حال تحریر هر ساله بعهد خود وفا میکنند
با آنکه بنهایت پریشان و مقروض است **حکایت چهارم** عالم ربانی و فاضل صمدانی مؤید مسدد قطب
دائره رموز اخبار و اسرار قرآنی جناب آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی ایده الله تعالی نقل کرد که وقتی در
انگشتان ماده مشهور در عربستان بطلوع و عقربک ظاهر شد و در این ماده قبل از انفجار چنانست که چندین
شب و روز خواب را از چشم میبرد و مکرر شده محل ماده که غالبا انگشتانست ناقص میشود فرمود چون درد
شدید شد داخل در حرم مطهر امیر المؤمنین علیه السلام شدم و موضع درد را بضریح مالیدم فورا درد ساکن شد و تا

و تا زمانیکه در و منفجر شد و بعد از آن ابداً اثری ندیدم **حکایت پنجم** و ایضاً زمانی مشغول تداوی بود بجهة مرض
مزمن سوداویکه داشت و وارد و اتفاقاً برای زیارت مخصوصه بکربلا مشرّف شد و بدستور العمل طبیب بنا شد
چندروز شیر میل کند و تا در بلد بود عمل کرد و چون از آنجا بسمت نجف اشرف حرکت کرد و در کاروانسرای بین راه
منزل کرد و در آنوقت که تابستان بود آبادی آنجا منحصر بود به دوسه خانوار عرب پس همراهان در صدد
تفحّص شیر برآمدند و در نزد آنها نیافتند بلکه اصلاً گاو و گوسفند نداشتند و غیر از ایشان نیز احدی در بیرون و اندرون
کاروانسرا نبود پس مأیوس شده برگشتند و با قسمری نیاد سفره را باز کردند و جناب ایشان متحیّر که با آن مزاج
با نان خشک مانده چگونه لقمه برداشت هنوز بدهن نبرده از پهلوی دیوار ایوانیکه در آن نشسته بود دستی ظاهر
شد با کاسهٔ شیری و آن را در وسط سفره گذاشت و صاحب دست خود را ظاهر نکرد مانند زنیکه در پشت
دیوار خود را پنهان کرده باشد و بدست آن را داده پس بعد از شکر الهی و صرف غذا در مقام جستجوی او برآمدند
از داخل و خارج و اطراف اثری از او و از شیر و اسباب شیر ظاهر نشد و غیر آن دوسه خانه اعراب احدی را
نیافتند **حکایت ششم** و ایضاً روزی در کربلا از خانه بعزم حرم بیرون آمد و در آن روزها خیال سفری داشت
در بین راه شخصی برخورد و سؤالی کرد پس وجه قلیلی که همراه داشت و غیر از او همراه و در منزل چیزی نداشت باو
داد و پس از زیارت از حرم بیرون آمد و در صحن در ایوان حجرهٔ قبلی متّصل بسمت غربی نشست پس سیّدی از
کفشداری بیرون آمد و میل بسمت ایشان کرد و چون نزدیک شد بعد از سلام بدون سؤال و جواب و شناختن
سابق چیزی که در مشت خود داشت در دست ایشان گذاشت و رفت دیگر او را ندید و پیش از آن هم هرگز
ندیده بود و آن وجه بمقدار کفایت سفرشان بود که در نظر داشتند **حکایت هفتم** جناب سیّد سند و عالم
معتمد آقا سیّد هادی عالی الأصل کاظمینی المسکن سلّمه الله تعالی برادرزادهٔ عالم جلیل و حبر نبیل آقا سیّد صدر الدّین
عاملی متوطّن در اصفهان ره که در زهد و تقوی یگانهٔ زمان و وحید دوران است نقل کرد که در سال هزار و دویست و
هفتاد و هشت گرانی شدیدی در عراق عرب پیدا شد و چندروز بر ما گذشت که قادر بر تحصیل گندم نشدیم قدری
برنج در خانه داشتیم روزها با آب طبخ میکردیم و بهمان قناعت داشتیم تا آنکه از رطوبت برنج مرضی در شکم بعضی از
اولاد پیدا شد پس از خانه بیرون رفتم بجهة تحصیل مقداری گندم که شاید بآن معالجه شود و هر جا که گمان میرفت
از دکان و خانه رفتم بدست نیامد تا آنکه بقیمت بسیار راضی شدم پیدا نشد چون مأیوس شدم پناه بردم به
روضهٔ مطهّرهٔ جوادین علیهما السّلام پس از کشف حال مستدعی شدم مقداری گندم را که بآن مرض را رفع کنم چون
بخانه برگشتم دیدم در صحن خانه زیاده از سی من تبریز گندم سفید پاک کرده که مثل از آن در تمام عراق پیدا نمی شد
پس پرسیدم از کجا است گفتند مردی آورد و گفت این مال فلان است و اسم شما را برد چون از اسم او
سؤال کردیم گفت محمّد پس شکر کردم و زیاده از مقدار حاجت را در میان همسایها و فقرا تقسیم کردم و در بلد از

هرکس اسمش محمّد بود پرسیدم منکر شد و تعجّب میکرد از آنکه چنین احتمالی در حقّ او برود **حکایت هشتم** و نیز نقل فرمود
که وقتی رخوت عیال مندرس شد و از من مطالبهٔ جامهٔ نو داشتند و این در ماه رمضان بود و دستم بغایت تهی و از
قیمت آنها خالی بود و پس اعراض کردم چون اعاده کردند وعده دادم که در عید فطر خواهم گرفت پس راضی نشدند و به
اصرار خود باقی ماندند فرزندم سیّد حسن بی اطّلاع من از بعضی اصدقاء در بازار برای هر یک از ایشان یکپارچه گرفت
بنحو اختلاف برای بعضی پیراهن و بعضی زیر جامه و هکذا چون شب اوّل ماه شوّال شد صدای مردی از در خانه بلند شد
که اهل خانه را آواز میکرد پس یکی از فرزندان رفت نزد او بقچهٔ بستهٔ باو داد و رفت چون آورد و گشودیم دیدیم رخوت تمام
اهل خانه است از بزرگ و کوچک بر حسب قامت و مقدارشان سوای آن یکپارچه که بی اذن من گرفته بود
که در لباس هر یک نبود و من جهة نقصان آن پارچه ها را از رخوت هر یک ندانستم تا اگر فرزندم سیّد حسن بمن خبر
داد و از آنچه کرده بود بدون اذن من پیش از آن **حکایت نهم** نیز نقل فرمود از جناب عالم ربّانی و ابو ذر ثانی
صاحب کرامات باهره و فضایل ظاهره آخوند ملّا زین العابدین سلماسی تلمیذ خاص و صاحب اسرار جناب بحر العلوم
اعلی الله مقامهما که در ایّام سرّ من رای بجهة کشیدن قلعه ورود در بلد روزی در حرم مطهّر نماز میخواندم و کسی غیر از من در آنجا
نبود ناگاه مرد ترکی داخل شد و بعد از زیارت بزبان ترکی بحضرت خطاب کرد که خرجی من گشته از تو میخواهم و تو میدانی
من چیزی ندارم مرا بوطن برساند و خرجی من منحصر بود در همان و از تو جدا نمیشوم تا از تو بگیرم و پنبه را از گوش بیرون
کن و از این قبیل سخنان مکرّر میگفت و گمان میکرد من این زبان را نمیدانم چون سخنانش زشت بود برخواستم و او را
منع کردم و متغیّر شدم که این چه سوء ادبیست که با امام علیه السّلام میکنی گفت ترا چه که میان من و امام من داخل
میشوی برو پی کار خود من بهتر ایشان را میشناسم و حقّ ایشان را رعایت میکنم و تا مالم را نگیرم نمیروم پس برگشتم بمکان خود
در زاویهٔ سمت بالای سر و آن مرد مشغول شد به سخنش و در دور ضریح طواف میکرد و من در امر او فکر میکردم
ناگاه صدائی شنیدم چون صدای زنجیر در طشت چون نگاه کردم دیدم کیسهٔ بر زمین افتاده متّصل بضریح و آن مرد
در سمت پائین پا بود چون آن صدا را شنید بآن سمت برگشت پس کیسه را دید برداشت خوشحال و مسرور گفت
دیدی چگونه کیسهٔ خود را از ایشان گرفتم همان سخنان که زشتش پنداشتی و از آنها وحشت کردی و اگر آن سخنان نبود التفات
نمیکردند گفتم در کجا گم شد گفت میان مسیّب و کربلا و در اینجا ملتفت شدم پس از صداقت و یقین و اخلاص او تعجّب
کردم و خداوند را شکر کردم بدیدن این معجزهٔ بزرگ **حکایت دهم** جماعت بسیاری نقل کردند که از جملهٔ
ایشانست عالم تقی آقا علی رضای اصفهانی و جنابان عالمان عابدان صالحان میرزا محمّد باقر و میرزا اسمعیل دو
خلف جناب آخوند مذکور که در تقوی و دیانت و امانت ایشان احدیرا غدغه و تزلزلی نیست و غیر ایشان
و در اصل حکایت متّفقند و بنحوی که میرزا محمّد باقر نقل کرد این است که در زمان مجاورت مرحوم والد در سرّ
من رأی بجهة خدمت مذکوره من نیز با ایشان بودم و ایشان در دو طرف روز از بنّا و عمله سرکشی میکردند و در

مجاورت ع

وسط روز بعبادت مشغول واستراحت مینمودند ومن درجای ایشان انها را مواظبت میکردم روزی هوا زیاد
گرم شد پس برگشتم بسوی خانه تا ساعتی بیاسایم دیدم در دست او سوزن وخیاطی است وبان پارچه را میدوزند
گفتم این شغل زنانست وایشان حاضر ومستعد برای این کار فرمود میخواهم کیسه بدوزم برای چیزیکه از برای اوست
ودوست میدارم که از کار دست خودم باشد پس از آن چیز سؤال کردم فرمود هنگام ظهر داخل شدم در حرم مطهر وبا من
کسی نبود پس مشغول شدم بنماز وچون سر از رکوع بلند کردم دست درگوشه عمامه کردم که مهر تربت را گرفته در موضع سجود
بگذارم دیدم نیست پس متحیر ماندم در تحصیل چیزیکه سجود بر آن جایز باشد وبا من غیر او چیزی نبود ودر این متحیر بودم که مهر
ساخته مثل مهرها که در کربلا میسازند از داخل ضریح مقدس بلند شد بسوی هوا انگاه منحرف شد بسوی من تا آنکه گذاشته
شد در موضع سجود پس سجده کردم بر آن با حمد وشکر الهی بر این نعمت عظیمه پس وصیت فرمود که آن را در کفنش
بگذاریم وجناب آقا علی رضا سلمه الله تعالی گفت آن مهر را در نزد ایشان زیارت کردم در کاظمین ودر شکل مثمن
بود **حکایت یازدهم** خود در روز پنجشنبه بود که بدرد دندان مبتلا بودم وکم کم شدت میکرد تا شب جمعه
وقت مغرب داخل در حرم عسکریین علیهما السلام ومشغول شدم بزیارت جامعه واز شدت درد بهیچ
ملتفت نبودم که چه میخوانم ومتفکر ومهموم بودم که با این درد چگونه نماز بخوانم واز بی توفیقی از فیض این شب
محروم ماندم چون از زیارت فارغ شدم بقصد استشفا طرف گونه که آن دندان در آن سمت بود بر پنجره
ضریح مقدس مالیدم ومستدعی شدم که اقلا بقدر زمان توقف در حرم مرا مهلت دهند چون سر برداشتم
گویا اصلا دردی نداشتم واز آن هم بالمره فارغ شدم **حکایت دوازدهم** جناب عالم فاضل تقی ومتقی
عابد صفی قدوة اولی الالباب ومانع ذکر اسم خود در این کتاب اصلح الله تعالی حاله وکثر فی المسلمین امثاله که علتش
سبب تعجب وتحیر انسانست چه در ایام سال روزه دار وغذا مختصر در یکوقت وهمیشه با وضو وطهارت
واقعی بدن ولباس ومواظب غالب صلوات واوراد شب وروز وبا این حال چون سایر اهل علم مشغول
درس وبحث ونوشتن در تابستان وزمستان بنحویکه امتیازی نیست احدی را بر ایشان وچند سال قبل
با زحمت ومشقت خود را بکشمیر رسانده واز آنجا بهدیه طلبه با نداشتن بضاعت جز اکسیر توکل یک
سال در آنجا رحل اقامت انداخت واز زیارت وعبادت وتعلیم مسائل بعوام شیعیان آنجا حظی وافر
برداشت در سنه نود بنجف اشرف مشرف شد با دو نفر از اهل علم طبرستان خانه گرفتند ومشغول تحصیل بودند
جناب ایشان قدری شهریه داشت کسی بر آن مطلع نبود ووقتی بخیال افتاد که وجودش منافی توکل وبقای آن
با وجود فقرا ومستحقین مانع از توفیق ورسیدن بجنابان پس در یک روز آن شهریه را که قریب بهشتاد تومان بود
بر فقرا تقسیم کرد وبقدر دو ماه قوت باقی ماند داشت مثل هر روز ده دوازده روز نگذشت از انقضای مدت مزبوره
شبی حرکات قبل از فجر به نیم ساعت در حرم مطهر را باز کردند وچراغها را روشن کردند با جناب آقا سید محسن نایب

در کرامات مجاورین

کلید دار و دو نفر از مجاورین وارد حرم شدیم بجهة ادای نافلهٔ شفع و وتر و در پایین پا زیارت مختصری مستعجلاً خواندم و در بالای
سر مبارک قریب بضریح مقدّس نافلهٔ شفع را بجا آورده هنوز بجهة وتر برنخواسته ملتفت طرف راست خود شدم
مقدار هفت یا هشت قران سفید مشاهده نمودم و در همان طرف بمقدار فاصلهٔ شخصی حاجی از مجاورین نشسته
بود پرسیدم از شما است گفت نه با آنکه حسب عادت در اوّل شب وقت بستن در حرم جاروب میکنند
و خدّام با چراغ کمال فحص را مینمایند از آنجائیکه بر سر هوای عالم دیگر بود اعتناء ننموده بلکه ملتفت نشدم بحاجی خبر بود گفتم
برداشت چهار پنج روز کمال فحص از خدّام و زوّار و مجاورین نمود احدی مدّعی نشد بالآخره وجه را خدمت جناب فقیه
کامل شیخ محمّد حسین کاظمینی داده بعد از زمانی از بعضی عوالم دیگر معلوم شد که از انعامات حضرت امیر علیه السّلام بوده
و بر خود حرام کردم و برای من در آن خسرانی بود بزرگ **حکایت سیّم** هم در آنسال چنانچه خود نقل کرد و خود
هم مطّلع شدم بعد از تمام شدن مدّت حج بوده از آنخانه بیرون آمد و در صحن شریف حجرهٔ تنها گرفت و معاشرت را
ترک کرد و امر خوراک را از همه پنهان نمود چند روزی گذشت از حجره بود که ابداً قوتی نخورد فرمود ضعف در خود
یافتم جمیع مفاصل اعضایم بدرد آمد که از شدّتش بیطاقت شدم بعد از تشرّف بحرم مطهّر اعضایم را از زانو و کمر و مرفق
و بند انگشتان و غیر آن بضریح مطهّر مالیده عرض نمودم من طاقت درد ندارم بنابراین بنمود فوراً جمیع دردها رفع شد
اثری از آنها باقی نماند پس از آن صفرای زیادی در دهنم ظاهر شد بنحویکه قدرت بر سخن گفتن نداشتم و هوا هم گرم چون
در وسط جوزا بود تشنگی خیلی صدمه میزد و شکم به پشت چسبیده قد دوته شد ثانیاً ملتمس و متمسّک بضریح مقدّس
شده همه آن فقره رفع شد و در روز دوازدهم این عمل مرحوم سیّد ابراهیم دامغانی که از اتقیاء مشتغلین بود فوت شد
همراه نعش بدریا رفته از آنجا بحمّام از آنجا بوادی السّلام رفتم و درس و مباحثه و نوشتن مثل سابق برقرار میل به آب و غذا
ابداً نبود و در بازار عبور مینمودم همه اقسام نعمت در نظرم خاکی بود طبعم ابداً رغبت بچیزی نداشت لکن چه فائده دوستی
از عمل آگاه بمقتضای محبّت براهین اقامه نمود و بعضی از اساتید را نیز اطّلاع داده بهر قسم بود مخلّ کار و از صعود بمقام
عالی نگاهم داشتند **مؤلّف** گوید در روز تشییع حقیر نیز همراه بودم و ابداً تغییر حالی در ایشان ندیدم و در آنروز
از باطن امر مطّلع نبودم و مراد از دوست یکی از علماء بلد آمل مازندران است که با ایشان در آن خانه بود و ایشان
پس از اطّلاع جناب فخر المحقّقین و قطب الفقهاء و الاصولیّین الحاج میرزا حبیب الله رشتی دام علاه را برداشته
بحجرهٔ صحن رفتند هر زبان که داشتند و آخر بحکم نهی ایشان را افطار دادند و حقیقت مرغی آسمانی را باز در قفس انداختند
و حال تحریر این کتاب در مصاحبتشان در بلدهٔ طیّبهٔ سامرّه هستیم و در مواظبت بر عمل خویش غفلتی ندارد و جز
حرم مطهّر و مجلس بحث و درس و بعضی مجالس تعزیه معاشرتی ندارد و اوقات شریفش مستغرق در عمل آخرت
و همهٔ ایّام روزه دار ادام الله تعالی ایّام سعادته **حکایت چهارم** شیخ دیلمی در ارشاد القلوب روایت
کرده از عبد الله بن حازم که گفت بیرون رفتیم روزی با رشید از کوفه پس رسیدیم بجانب غریّین پس آهوانی را

دیدیم پس چرخها وسکان را بسمت آنها روانه کردیم پس ساعتی آنها را دواندند پس آهوان پناه بردند به پشته پس چرخها
وسکان برگشتند پس رشید متعجب شد از این قضیه پس آهوان از پشته برگشتند پس چرخها وسکان دوباره بسوی
آنها مراجعت کردند دفعه دیگر چنین کردند پس رشید گفت بسرعت بروید بکوفه وکسیکه کهن سال تر باشد از همه نزد
من آرید پس پیری از بنی اسد را نیز دوا آوردند پس رشید با وگفت خبر ده مرا که این پشته چیست گفت خبر داد مرا
پدرم از پدرانش که آنها میگفتند در این پشته قبر علی بن ابی طالب علیه السلام است خداوند او را حرم قرار داده
از هیچ چیز با و پناه نگیرد مگر آنکه در امان خواهد بود پس هرون فرود آمد وآبی خواست و وضوء گرفت و در نزد آن پشته
نماز کرد و دعا نمود و گریست وخود را بخاک مالید وامر کرد که قبه بنا کنند که چهار در داشته باشد پس ساختند
حکایت پانزدهم شیخ صدوق در امالی از ابن عباس روایت کرده که گفت بودم با امیر المؤمنین علیه السلام
در وقتی که بسمت صفین تشریف میبرد پس نقل کرد حدیثی طولانی در مرور آن جناب بکربلا وگریستن وخبر دادن
بمصائب ابی عبد الله علیه السلام تا آنکه فرمود حضرت که عیسی ع گذشت بکربلا و با او حواریین بودند پس دید در اینجا
آهوانی را که بگرد هم آمده میگریند پس عیسی نشست وحواریین نیز نشستند پس گریست وایشان نیز گریستند ونمیدانستند
که چرا نشست وچرا میگرید پس گفتند ای روح الله وکلمه او چه تورا بگریه آورده فرمود آیا میدانید این چه زمین است
گفتند نه گفت این زمینی است که کشته میشود دراو فرزند رسول احمد صلی الله علیه وآله و فرزند نجیبه طاهره شبیه
مادرم ودفن میشود دراو وطینتی که پاکیزه تر است از مشک زیرا که او طینت فرزند شهید است وهمچنین است طینت
پیمبران وفرزندان پیمبران واین آهوان بمن سخن میگویند ومیگویند در اینجا چرا میکنند بجهة شوق بسوی تربت فرزند با برکت
و گمان میکنند که ایشان ایمنند در این زمین یعنی تا در اینجا چرا میکنند از شر دشمن آسوده اند حکایت شانزدهم
سید جلیل سید رضی در جزء پنجم تفسیر خود که مسمی است بحقایق التنزیل ودقایق التأویل در تفسیر آیه شریفه فیه آیات
بینات در خانه خداوند نشانها وعلامتهای باهره است بر وجود مقدس خداوند عالم میفرماید وچون عبارت سید
در نهایت فصاحت بود بعربی نقل کردم وَمِنْ آيَاتِ الْحَرَمِ الَّتِي لَا تُوجَدُ فِي غَيْرِهِ أَنَّ الْوَحْشَ وَالسِّبَاعَ
إِذَا دَخَلَتْهُ وَصَارَتْ فِي حُدُودِهِ لَا يَقْتُلُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَلَا يُؤْذِي بَعْضُهَا بَعْضًا وَلَا تَصْطَادُ
فِيهِ الْكِلَابُ وَالسِّبَاعُ سَوَانِحَ الْوُحُوشِ الَّتِي جَرَتْ عَادَتُهَا بِالِاصْطِيَادِ لَهَا وَلَا تَعْدُو عَلَيْهَا فِي
الْأَرْضِ الْحَرَمِ كَمَا تَعْدُو عَلَيْهَا إِذَا صَادَفَتْهَا خَارِجَ الْحَرَمِ فَهَذِهِ دَلَالَةٌ عَظِيمَةٌ وَحُجَّةٌ عَلَى أَنَّ اللهَ
تَعَالَى هُوَ الَّذِي أَبَانَ هَذَا الْبَيْتَ وَمَا حَوْلَهُ بِهَذِهِ الْآيَةِ مِنْ سَائِرِ بِقَاعِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُ لَا يَقْدِرُ
أَنْ يَجْعَلَ هَذِهِ الْبُقْعَةَ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا عَلَى مَا وَصَفْنَاهُ مِنْهَا وَأَنْ يَحُولَ بَيْنَ السِّبَاعِ فِيهَا وَبَيْنَ
مَجَارِي عَادَاتِهَا وَحَوَافِزِ طِبَاعِهَا عَلَى النُّفُوسِ السَّائِطَةِ الَّتِي رُكِّبَتْ فِيهَا حَتَّى تَمْتَنِعَ مِنْ هَذِهِ
الَّتِي لَيْسَ وَفْقًا أَكْثَرَهَا وَصَارَتْ أَخْدَانًا يُدْنِيهَا بَلْ تَأْنَسُ بِأَضْدَادِهَا وَتَأْنَسُ أَضْدَادُهَا

کذا در اصل فتح بعوض کسر بعضی [illegible]

الاالله

إلا الله سبحانه وهذا خارج عن مقدور قوى المخلوقين وقد أبدى المؤرخون تا اینکه میفرماید فأما
الذي شاهدته أنا عند مقامي بمكة في السنة التي حججت فيها فامتناع الطير من التحليق فوق
البيت حتى لقد كنت أرى الطائر يدنو من المطرح السحيق والمنزع البعيد في أحدّ طيرانه وأسرع
خفقان جناحه حتى أقول قد قطع البيت عاليا عليه وجائزا به فما هو إلا أن يقرب منه
حتى ينكسر منحرفا ويرجع متيامنا أو متياسرا فيمرّ عن شمال البيت أو يمينه كأن لافتا يلفته
أو عاكسا يعكسه وهذا من ألطف ما شاهدته وتعجبت به فأما اختلاط الطير بالناس حتى
لا تنفر من ظلالهم ولا تتباعد عن همس أقدامهم فهو شيء بيّن وواضح ولعهدي بجماعات
من المصلين في المسجد الحرام وهم يكفكفون الطير بأيديهم عن مواضع سجودهم لشدّة قربها
منهم واختلاطها بهم ولقد رأيت ظبيا وحشيا يتخرّق الأسواق ويقف على جماعة من باعة
الأقوات فربما انبسط لنشطة أو اجتذب الشيء بعد الشيء خلسة وعليه سيماء الساكن
الوادع المطمئن الآمن حتى أنه ربما طرد فلم يزعه الطرد ولم يفزعه الإيماء باليد فقيل لي ولم أره
إنه إذا جاوز أنصاب الحرم خرج كالسهم المارق والبرق الخاطف كأن الروعة إنما أدركته
بعد خروجه من حدود الحرم ودخوله في أراضي الحل فتبارك الله رب العالمين حاصل
آنکه از آیات حرم که یافت نمیشود در غیر او اینکه وحوش و درندگان هرگاه داخل شوند در آنجا و در حدود او قرار گیرند
نمیکشند بعضی دیگری را و آزار نمیرسانند بعضی بعضی را و صید نمیکنند در او سگان و درندگان و وحوشی که در اطراف ایشان
ظاهر میشوند که عادت جاری شده که آنها را بگیرند و ستم می کنند بر آنها در زمین حرم چنانچه در بیرون حرم میکنند و این
دلیلیست بزرگ و حجتی است واضح بر اینکه خداوند تبارک و تعالی است که جدا نموده این خانه و اطراف او را
از سایر بقعهای زمین زیرا که قادر نیست اینکه قرار دهد این بقعه را که ذکر نمودیم بر این نحو که وصف کردیم و اینکه
حایل شود میان درندگان آنجا و میان عادات جاریه و طبیعتهای شتابندهٔ آنها و کارکردن نفسهای با اقتدار
که در آنها گذارده اند بنحوی که باز میدارند خود را از درافتادن با شکارها و حال آنکه فراهم آمده بر ایشان و گردیده گرفتار
دستهای ایشان بلکه مأنوس میشوند با مخالف جنس خود و مخالفها با آنها جز خدای عزّ و جلّ زیرا که این بیرون است
از توانائی خلایق و تدبیرهای ایشان و امّا آنچه خود مشاهده کردم هنگام اقامهٔ در مکّه در آنسال که حج کردم در او پس
امتناع مرغان است از پرواز کردن بر بالای خانه تا آنکه میدیدم مرغ را که نزدیک میشود از جای دور در حالت
تندی پرواز و سرعت بهم زدن بال خود تا اینکه میگفتم گذشت از سمت بالای خانهٔ کعبه و عبور کرد از او پس نبود
جز نزدیک شدنش بخانه که منحرف میشد و برمیگشت بطرف راست یا چپ و میگذشت از یمین یا شمال خانه
که گویا پیچاننده او را می پیچید و برگرداننده او را برمیگرداند و این از تازه تر چیزی بود که آنجا دیدم و تجربه رساندم

و امّا اختلاط مرغان با مردم در آنجا تا بحدّیکه رم نکنند از سایه‌های ایشان و دور نشوند از صدای قدمهای ایشان پس چیزیست
روشن و واضح و هر آینه در یاد من است جماعتی از نماز گذاران در مسجد الحرام که ایشان بر میگیرانند مرغها را بدستهای
خود از مواضع سجود خود از شدّت نزدیکی و اختلاط آنها با ایشان و بتحقیق که دیدم آهوی وحشی را که میگذشت از بازارها
و می‌ایستاد نزد جمعیکه طعام میفروختند و بسا بود از جای خود حرکتی میکرد و چیزی میبرد و بر او بود علامت آرامی
و آسایش مطمئن آسوده بنحویکه بسا بود او را میراندند و او از راندن نمیترسید و از اشارهٔ دست نمی‌هراسید و کسی
برایم نقل کرد که او چون گذشت از نشانهای حدّ حرم بیرون رفت مانند تیر پرتاب و برق ربانیده گویا ترس او را
در بیرون حرم و زمینهای حِلّ گرفت حکایت هفتادم سیّد جلیل علی بن طاوس در باب نهم کتاب امان
الأخطار میفرماید آمدند نزد من بعضی کنیزان و عیال و ایشان هراسان بودند و من در آنوقت مجاور بودم
با عیالم مر مولای خود علی علیه السّلام را پس گفتند دیدیم در محلّ رخت کندن حمّام که حصیرها پیچیده میشود
و باز میشود و نمیدیدیم اثر کننده این کار را میکند پس حاضر شدم در نزد در مسلخ و گفتم سلام علیکم بتحقیق که رسیده بمن از
شما آنچه واقع گردیده و ما همسایگان مولای خود علی علیه السّلام میباشیم و اولاد او و مهمان او و ما را بنیاد همسایگی شما
پس مکدّر نکنید بر ما مجاورت آنجناب را و اگر از این کارها کاری کردید شکایت شما را بسوی آنجناب خواهم برد
پس ندیدیم از ایشان که پس از آن متعرّض مسلخ حمّام شده باشند حکایت هفتاد و یکم فاضل المعی آخوند ملا کاظم
هزارجریبی تلمیذ علّامه بهبهانی در کتاب تحفة المجاور نقل کرده از سیّد جلیل جناب میر سیّد علی صاحب ریاض که
فرمود عادت داشتم بزیارت قبور بکر در بیرون کربلا نزدیک خیمگاه بود در عصر پنجشنبه پس شبی در خواب دیدم
که گویا رفتم بآن مقابر پس دیدم بلد را که خالی است از عمارت و بیوت و بجای همه قبر و مکان آن مرتفع شده پس
من متفکر و مستوحش شده که شنیدم هاتفی میگوید خوشا حال کسیکه در این ارض مقدّس مدفون گردد و اگر چه با هزاران
گناه باشد از هول قیامت بسلامت در رود و هیهات که کسی در اینجا مدفون نشود از هول قیامت بسلامت در رود
حکایت هفتاد و دوم و نیز در آنجا از جناب استاد اکبر آقای بهبهانی نقل کرده که فرمود در خواب دیدم حضرت
ابی عبدالله علیه السّلام را پس گفتم ای سیّد و مولای من آیا سؤال میکنند از کسی که دفن شده در جوار شما فرمود کدام
ملکست که او را آن جرئت باشد که از او سؤال کند حکایت هفتاد و سوم از شیخ اجلّ افضل الأتقیاء و زین
العلماء شیخ جواد نجف شنیدم که فرمود خبر داد مرا والدم حبر نبیل و راسخ در علم حدیث و تفسیر شیخ حسین نجف اعلی الله
تعالی مقامها که مردی نصرانی در بصره تاجر بود و او را اموال و امتعهٔ بسیاری بود و بلدهٔ بصره برای تجارت او
گنجایش نداشت پس شهر کاهی که در بغداد بودند باو نوشتند که کار تو در اینجا لایق تو نیست و بغداد بلدهٔ
وسیع برای تجارت و انواع معاملات چنانچه باینجا انتقال نمائی پس نصرانی اموال و مطالبات خود را جمع نمود و
بسمت بغداد سفر کرد و با او بود تمام آنچه داشت در راه جماعتی از دزدان باو رسیدند و آنچه داشت از او گرفتند

راه

و غارت

ونماند برایشان چیزی پس از شرم بی چیزی روی ببادیه آورد و پناه بخیمه و منازل اعراب برد و از محل مضیف آنها چیزی میخورد
و از مکانی بمکانی میرفت تا بجماعتی رسید که در میان ایشان جوانان بسیار بود و مردانشان بزراعت مشغول بودند و او
در بودن آنها با آن جوانها انس گرفت و آنها با او مأنوس شدند تا آنکه روزی آثار افسردگی و ملال در او پیدا شد از سبب
آن پرسیدند گفت من در اکل و شرب کلّ شده ام بر شما و از آن میترسم که از اینجهة در آزار باشید گفتند این مضیف ما
مصرفیست معیّن و هر روز که بودن تو در آن چیزی از آن نکاهد و نبودنت چیزی بر آن نیفزاید پس دلش آرام شد و مدّتی
ماند در آنجا تا آنکه جماعتی از اهل حیص و اطراف آن که پیاده با پای برهنه بزیارت ائمّه علیهم السّلام میروند و توشه سفرایشان
مختصر است و در اینها نیکوئی در ایشانست قدری آرد و خرمای دون بر آنجماعت نازل شدند بقصد زیارت نجف اشرف
و کربلا پس آن جوانها بشوق آمدند و با آنها مرافقت کردند و آن نصرانیرا با خود برداشتند و او از توشه ایشان میخورد و مال
ایشانرا حراست میکرد تا آنکه رسیدند بنجف اشرف و زیارت کردند و از آنجا رفتند بکربلا و آن ایّام قریب بود بعاشورا
و نصرانی با ایشان بود چون داخل شدند در کربلا بلد را دیدند که از کثرت نوحه و لطم و ازدحام مجود و میلرزد پس در صحن مقدّس
منزل کردند و متاع خود را در آنجا گذاشتند و بنصرانی گفتند بجای خود باش که ما فردا بعد از ظهر نزد تو خواهیم آمد و آنشب عاشورا
بود پس نصرانی تنها در آنجا ماند چون پارهٔ از شب گذشت دید سه مرد را که از حرم بیرون آمدند و یکی از آنها بدیگری گفت که
ثبت کند اسامی زوّار را که در صحنند پس هر دو رفتند و زمانی ناپدید بودند آنگاه برگشتند و با ایشان بود دفتر اسامی زوّار
چون در آن نظر کرد فرمود چیزی از ایشان مانده پس دو مرتبه رفتند و برگشتند و گفتند احدی نمانده فرمود باقی مانده بازبیم
برگشتند و گفتند کسی نمانده جز یک نفر نصرانی در موضع فلانی پس فرمود چرا ننوشتید او را در دفتر آیا در ساحت ما منزل ننموده
پس نصرانی از خواب غفلت بیدار شد و نور ایمان داخلش در قلبش و ایمان آورد و بعوض اموال دنیا بنعم آخرت
رسید بیست و یکم علّامهٔ مجلسی در مجلّد بیست و دوّم بحار الانوار نقل فرموده که خبر داد مرا جماعتی بسیار از ثقات
که در وقت محاصرهٔ روم لعنهم الله نجف اشرف را در سنهٔ هزار و سی و چهار و بستن اهل نجف دروازه‌ها را و مدافعه
با آنها با کمی عدد و عدّه و کثرت دشمن و استعداد ایشان مدّتها طول کشید و ظفر نیافتند و گلولهٔ توپ و تفنگ
مثل باران بر آنها میریختند و بر یکی از آنها بر نمیخورد حتّی آنکه اطفال در کوچها منتظر بودند که کی گلوله می افتد که با او بازی کنند
بلکه روزی دختری دست خود را بالا کرده بود بجهة حاجتی پس گلوله آمد و از آستین او داخل شد و از زیر دامنش بیرون
رفت و آسیبی باو نرسید و بعضی صلحا شبی امیر المؤمنین علیه السّلام را در خواب دید که در دستش سپاهی بود پس از
سبب آن پرسید فرمود من برگرداندم گلوله‌ها از شما بیست و دوّم فاضل المعی سیّد شمس الدّین رضوی
سرکشیک روضهٔ رضویّه در عهد شاه طهماسب متأخّر در کتاب حبل المتین نقل کرده از شیخ محمّد قاسم مجاور
نجف اشرف که قرض بسیاری پیدا کردم پس عزم نمودم که بسمت عجم روم پس داخل روضهٔ منوّره شدم و زیارت
وداع کردم که صبح بیرون روم پس شب در خواب دیدم که شخصی در بالای مناره که مؤذّن در آنجا اذان میگوید ندا میکند

که آیا نمیدانی که علی علیه السلام امیر مؤمنین و سلطان سلاطین است چون صبح شد فسخ عزیمت کردم پس بزودی قرضم ادا شد و حال سی سال است که در نجفم و باحدی محتاج نشدم **بلبیست و سیّم** نیز در انجا نقل کرده از مولی محمد تقی خادم که کلیددار شب امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید که باو فرمود فردا جنازه می آورند بر استری یک چشم او و یک چشم جنازه کش کور است زینهار که بگذاری که در حریم من دفن شود چون صبح شد خواب خود را برای خدام نقل کرد پس همه بیرون رفتند و در نزد دروازه منتظر جنازه شدند که ناگاه بهمان علامت رسید پس آوردند او را زجر کردند و منع نمودند از دخول بلد و کلیددار دفعهٔ دیگر حضرت را در خواب دید که باو فرمود آیا تو را منع نکردم که نگذاری آن جنازه را در جوار من دفن کنند عرض کرد ای مولای من او را از قبر بیرون بیاورم فرمودند زیرا که دفن شده و بروایتی چون صبح شد آن قبر را شکافتند پس دیدند در گردنش زنجیر محکمی که طرف دیگر آن متصل بود تا زیر صندوق مبارک چون دیده ممکن نیست قبر را پر کردند و از این رقم معجزات و اظهار مرحمت آنحضرت بمجاور خود در آن کتاب بسیار است **بلبیست و چهارم** جناب عالم جلیل و سیّد نبیل آقا سیّد حسین شوشتری از نخبهٔ علماء و صلحاء مجاورین نجف اشرف بود و از ائمه جماعت رواق مطهّر و در نزد علمای آن بلدهٔ طیبه معزّز و محترم فرمود وقتی با جناب سیّد العلماء و عماد الاتقیاء صاحب المقامات العالیه و الکرامات الباهره حاجی سیّد علی شوشتری و فخر المحققین و خاتم المجتهدین و جمال الملّة و الدین علم الهدی شیخ مرتضی الانصاری اعلی الله تعالی مقامهم بزیارت کربلا مشرّف شدیم چون وارد شدیم بانجا رفتیم بمنزلیکه همیشه بانجا میرفتیم دیدم صاحب منزل از من پریشان تر است پس بزیارت حضرت عبّاس مشرّف شدیم و پس از فراغ از زیارت و نماز نزد شبّاک آمدم و عرض کردم ای مولای من سیّد ما نیستیم از زوّار شمائیم و چیزی ندارم هنوز کلامم تمام نشده بود که دیدم از شبّاک چیزی حرکت کرد و نزد من افتاد و آن یکعدد مینا بود که قیمت او در آنوقت دو قران و نیم بود پس آن را بتعجیل برداشتم از خوف خدام و شکر الهی بجای آوردم **بلبیست و پنجم** و نیز نقل فرمود که شبی جنابان سابقان سیّد و شیخ قدّس الله سرّهما میل کردند که در نزد من غذا خورند پس از اظهار مسرور شدم و بخانه آمدم در نزد اهل چیزی نیافتم پس ساعتی متحیّر ماندم که چه تدبیر کنم ناگاه نظر عیال بیکی از کنجهای خانه افتاد چیزی دید پرسید که این چیست پس از جا برخواستم و عصائی که در دست داشتم بانجا زدم که ناگاه دراهم بسیاری از دیوار ریخت چنانکه کسی از آنجا میریزد پس آنها را گرفتم و دانستم که از جانب خداوند جلّ و علا است **بلبیست و ششم** سیّد فاضل جلیل سیّد محمد باقر شریف حسینی در کتاب نور العیون نقل کرده از عالم زاهد سیّد هاشم حائری که در نجف اشرف عطّاری بود که دکانش نزدیک صحن مقدّس بود و همیشه مردم را موعظه میکرد و بعد از نماز ظهر در آن دکان و هرگز خالی نبود دکانها و از جمله عجمی و یکی از تجار دکان مشهور که از بلاد هند مجاور بود در نجف اشرف پس برای او سفری روی داد و بسوی بعضی بلاد و او را حقّهٔ بود که در آن پارهٔ از جواهرات نفیسه و سنگهای قیمتی بود پس آن را بآن عطّار سپرد چون برگشت و مطالبه نمود منکر شد پس در کار خود متحیّر

ماند ناچار بپناه بروضهٔ مطهّره برده عرض کرد فدایت شوم از اهل و دیار جدا شدم و از جاه و اموال فراوان اعراض
کردم و اختیار کردم مجاورت قبر مطهّر تو را بجهت رستگاری در روز رستخیز و سپردم مایهٔ توکّل خود را در نزد زاهدترین اهل
بازار و حال بدبیاری از آن اقرار ندارد و بر انکار اصرار مینماید و مرا شاهدی نیست جز خدای و حکمی غیر از جناب از تو
طالم را میخواهم چون تضرّعش بنهایت رسید خوابش ربود پس امام علیه السّلام را در خواب دید و با او فرمود چون
آخر شب دروازهٔ بلد باز شود بیرون رو و اوّل کسی را که می‌بینی که خواست از او بیرون رود حقّهٔ خود را از او مطالبه
کن که او میرساند آن را بتو پس بیدار شد و بفرموده عمل کرد پس پیرمرد صالح عابدی را دید که به پشت خود هیزم میکشید
بجهت تحصیل قوت حلال و عمر خود را صرف میکرد در قناعت و عبادت پس حیا کرد از او و ثنا بوسانه برگشت و داخل شد
در روضهٔ مقدّسه و کلام گذشته را اعاده نمود پس در شب دوّم دید آنچه دیده بود در شب اوّل پس بیرون
رفت و همان مرد را دید پس برگشت و سؤال خود را اعاده نمود و در شب سیّم نیز همان نحو در خواب دید پس بیرون
رفت و همان مرد را دید تمام مقدّمات را برای او نقل کرد و حقّه را از او خواست چون عابد سخن او را شنید
ساعتی فکر کرد آنگاه گفت انشاء الله میرسانم بتو حقّه را فردا بعد از ظهر در نزد دکان شیخ عطّار چون روز دیگر شد و مردم جمع
شدند بود در نزد دکان عابد خواهش نمود از عطّار که امروز وعظ را بمن واگذار قبول کرد پس عابد گفت من فلان پسر
فلانم و مرا خوف بسیار شدید از حقّ النّاس و بلی رغبتی بزر و سیم بتوفیق خداوند و قناعت و عزلت و با اینحال مرا امری
عظیم روی داد که میرسانم شما را از عذاب الیم و سختی آتش دوزخ و خبر میکنم شما را ببعضی از آنچه خواهد آمد در روز جزا بدانید
که من قرض کرده بودم برای حاجت پیش از این بمدّتی از یهودی صد دینار بحساب صد که عشر آن است و قرار داد
که آنرا در ظرف بیست روز باو برسانم هر روز نصف عشری پس قسط ده روز را وفا کردم از قیمت هیزم آنگاه او را
طلب کردم اثری از او ندیدم و کسی گفت که او ببغداد رفته پس شبی در خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده و مردم
جمع شدند در موقف حساب و مرا با دو نفر دیگر آوردند بموقف حساب پس خداوند بجود و کرم خود مرا رخصت داد
که بسوی بهشت روم پس مرا بسوی او فرستاد چون بسمت او قصد کردم صراط را دیدم که بر روی دوزخ است
و از صدای مهیب ترسناک او هراسان شدم چون رسیدم باو طلبکار یهودی خود را دیدم که مانند خدرهٔ آتشی از دوزخ
درآمد و بر صراط ایستاد و راه مرا بست و گفت پنجاه دینار مرا بده و از پی کار خود برو پس هرچه تضرّع و انابه کردم و گفتم تو را
جستجو کردم و در رساندن آن بتو تقصیری نکردم سودی نبخشید و گفت راست میگوئی و لکن از صراط نخواهی گذشت
مگر آنکه حقّ مرا وفا کنی چون اصرار او را دیدم گریستم و لابه کردم و گفتم الآن چیزی ندارم که حقّ تو را با آن وفا کنم پس یهودی گفت
بگذار مرا که یکی از انگشتان خود را بر عضوی از اعضای تو بگذارم پس باین راضی شدم چون راه را بسته بود و در مطالبه ابرام
می‌نمود پس انگشت خود را بر سینهٔ من گذاشت از شدّت سوزش او بیدار شدم و سینهٔ خود را چنان مجروح دیدم
و تا کنون مشغولم بمعالجهٔ او و از یهودی اثری نیافتم آنگاه سینهٔ خود را گشود پس مردم دیدند درد او زخمی منکر و صدای ایشان

بکریه وزاری بلند شد و عطار ترسید و صاحب حقه را بگوشه برد و توبه کرد و حقه را داد و عذر خواست بلیست ش [illegible]
سید جلیل غیاث الدین عبدالکریم بن احمد بن طاوس در کتاب فرحة الغری نقل کرده که در سنه پانصد و یک هجری در
نجف اشرف گرانی بجائی رسید که فروخته شد هر رطل نان که نود و یک مثقال است به یک قیراط و بهمین منوال تا چهل روز گذشت پس
مردم از سختی کار متفرق شدند به دهات و از خدام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردی بود که او را ابوالبقاء بن سویقه
میگفتند و صد و بیست سال از عمرش گذشته بود و از خدام غیر او کسی نماند پس کار بر او سخت شد زنش و دخترانش به او
گفتند ما هلاک شدیم تو نیز چون سائر خدمه برو شاید خداوند دری باز کند که بآن زندگی کنیم پس عزم کرد بر رفتن و داخل شد
در قبه شریفه صلوات الله علی صاحبها و زیارت کرد و نماز بجای آورد و در بالای سر حضرت نشست و گفت یا امیر المؤمنین
در خدمت صد سال است سر بردم و از تو جدا نشدم نه حالت را دیدم نه سکون و حال گرسنگی مرا و اطفالم را آزار رسانده
و اینک از تو جدا میشوم و بر من گران است مفارقت تو وداع میکنم تو را که وقت مفارقت میان من و تو رسیده
آنگاه بیرون آمد و با مکاری بیرون رفت که بوقف و سوراء بگذرد و در مرافقت او بود و هبان سلمی و ابو کردان
و جماعتی از مکاریان و شب از نجف بیرون رفتند و تا ابو هیش آمدند پس بعضی گفتند وقت بسیار است پس فرود آمدند
و ابوالبقا نیز با ایشان فرود آمد و خوابید پس امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید که با و میفرماید ای ابوالبقا از ما
مفارقت کردی پس از این مدت دراز برگرد بهمانجا که بودی پس گریان از خواب برخاست پس از سبب گریستن او
پرسیدند آنچه در خواب دید نقل کرد و برگشت چون دختران او را دیدند فریاد برآوردند پس خواب خود را نقل کرد
و بیرون آمد و کلید قبه مطهره را از خازن ابی عبدالله بن شهریار قمی که از بزرگان علما است گرفت و بعادت خود
نشست تا سه روز روز سیم مردی وارد شد و توبره در پشت او بود و بیئت آنانکه پیاده بمکه میروند پس آن را باز کرد
و از آن جامه بدر آورد و پوشید و داخل قبه مطهره شد و زیارت کرد و نماز بجای آورد و یک اشرفی به ابوالبقا
داد و گفت از این طعامی برای من حاضر کن که نهار بخوریم ابوالبقا نان و ماست و خرما حاضر کرد پس با و گفت اینها
موافق مزاج من نیست ببر اینها را برای اولاد خود که صرف کنند و این اشرفی دیگر را بگیر و برای من مرغی و نانی بگیر پس آنها
گرفت و آورد و چون وقت نماز ظهر شد ظهر و عصر را بجای آورد و آمد بخانه و آن مرد با او بود پس طعام را حاضر
نمود و باهم خوردند و آن مرد دست خود را شست و گفت بیا و برای من سنگهای وزنه طلا را پس ابوالبقا
رفت نزد زید بن واقصه زرگر که در خانه نقی بن اسامه علوی نسابه بود و گرفت از او صنجی را که در او بود وزنها
طلا و نقره پس آن مرد جمع کرد تمام وزنها را و آن را در کفه گذاشت حتی حبه و برنج و حبه و شبه و کیسه بیرون آورد و پراز
طلا و در مقابل آن وزنها گذاشت و آن را بخت در دامن ابوالبقا و برخاست و آنچه ماند از بیت و کفش
خود را پوشید پس ابوالبقا با و گفت ای سید من این را چکنم گفت این از آن تو است و نه و آنکه بکسی که گفت
برگرد بهمانجا که بودی که بدهیم بتو مقابل وزنها و اگر بیشتر از این آورده بودی میدادیم پس ابوالبقا مدهوش شد

۱۰۴

[illegible]

در کرامات مجاورین

در بدیها افتاد و الغرور رفت و ابوالبقا دختران خود را شوهر داده خانه خود را ساخت و حالش نیکو شد فلیتنبّه
جناب عالم کامل و سید الافاضل الورع التقی آقا سید هادی عاملی مجاور کاظمین کثّر الله فی المسلمین امثاله که در تقوی یگانه
و در فضل سرآمد اند نقل فرمودند که در سال ۱۲۷۸ آب دجله طغیان کرد و بدور بلد کاظمین احاطه نمود و راهها مسدود
شد و چون شط فرو نشست آبهای ایستاده اطراف بلد از بساتین و غیره که بقدر قامت بود و بعضی جاها زیاده و کم
و با طاق زیاد مانع از رفتن بشط و آوردن آب شد پس اهل بلد سدّه بستند میان بساتین از بلد تا لب شط به
مقداری که کسی از آن بگذرد و باقی جاها بجهت آب و گل قابل عبور نبود روزی قریب مغرب بجهت نداشتن آب و احتیاج
عیال ظرفی برداشتم و بکنار شط رفتم و وضو ساختم و ظرف را پر کردم چون خواستم برگردم بجهت ظلمت آن راه باریک گم
شد از مراجعت مأیوس شدم چه به هر کجا قدم می‌گذاشتم فرو می‌رفت در گل که محیط بود باطراف شط بنحوی که مستقر نمی‌شد
مضطرب شده خود را بساحل رسانیدم و بهمین حال ماندم و ظلمت فرو گرفت و عاجز شدم بر توقف در آن مکان بجهت
تشویشی که از جهت عیال داشتم پس بباب الحوائج حضرت کاظم علیه السلام استغاثه کردم و متوسل شدم ناگاه مردی
از میان باغها پیدا شد و بمن سلام کرد پس از او خجل شدم که مرا باین حالت دیده که در گل فرو مانده ام پس از حالم پرسید
پس برای او شرح کردم پس نزدیک شد و دستم را گرفت و ظرف آب را برداشت و هر کجا قدم می‌گذاشت من
پای خود را در جای قدم او می‌گذاشتم و با او سیر می‌کردم تا رسیدیم باوّل سدّه که از او می‌گذشتند پس با او گفتم خداوند تو را
جزای خیر دهد ظرف را بمن ده گفت تو نمیدانی چگونه او را برداری و او در پیش و من در پشت سر او سیر کردیم و در هر سدّه‌ای
از او سؤال میکردم که ظرف را بمن ده تا برگردد و او قریب بهمان مضمون بمن جواب میداد و من چنان غافل بودم که
ملتفت نشدم که آب همه اطراف را گرفته و از برای احدی محلّی در این بساتین نمانده و از اینجهت اصرار میکردم که بمحلّ خود
برگردد و بخیال اینکه از سکنه بساتین است تا اینکه نزدیک شدیم باخر سدّه پس ظرف را بمن داد و دستم را گرفت
که در آب نیفتم چون راه سدّه تنگ بود و مرا مقدّم داشت چون در پشت سر من افتاد برگشتم بطرف او که
برای زحمتش چیزی باو دهم او را نیافتم آنوقت ملتفت شدم و گفتم سبحان الله من چگونه باین شخص اصرار میکردم که بر
گردد و حال آنکه در این زمین محلّی نبود که او بآنجا برگردد و دانستم که او از بندگان صالحین بود فلیتنبّه جناب عالم
جلیل و فاضل نبیل الصالح الصفی آقا میرزا اسمعیل سلماسی ایّده الله نقل کرد از والد ماجد خود عالم ربّانی و مؤیّد الاسلام
صاحب کرامات باهره آخوند ملا زین العابدین سلماسی قدّس سرّه مجاور ارض اقدس کاظمین که سابقاً کرامتی از
ایشان نقل شد که فرمود در سنه ۱۲۴۶ هزار و دویست و چهل و شش که طاعون عام عالم را فرو گرفت و دیار را
خالی نمود از اهلش آب دجله طغیان کرد بنحوی که در کوچه‌ها و صحن مقدس کاظمین آب جاری شد و مردم متفرق شدند
و در صحن مقدس بسته شد چند نفر از اهل علم بنا را بر رفتن بسامره گذاشتند سفینه‌ای گرفتند و مرا هم با عیال در آنجا نشاندند چون
چند فرسخی دور شدیم بچند جا از سدّه رسیدیم که شکسته بود و عرض و عمقش زیاد کشتی را هم با سختی عبور از آن مواضع ممتنع

لهذا ناخدا برگشت و در آخر باغات کاظمین قصری عالی از بناهای هندی بود که پیوسته اظهار محبت میکرد و در وقت
فرار از مرض اصرار داشت که در آن قصر منزل کنم قبول نکردم و در اینحال که کشتی برگشت و از آنجا باید عبور کند به ناخدا گفتم
با اینجا فرود آمدیم هر چه سعی و کوشش کرد نتوانست از تندی آب خود را به آنجا برساند لهذا از او دور شد و بهر قطعه خشکی که
میرسید بعضی بیرون میرفتند تا بجائی رسید و ما را بیرون کرد چون در آمدیم دیدیم در میان شطّ در جزیره و چه
قصر است که بر روی آب میرود معلوم شد که در اینحال خراب شده و چون در محل نزول خود نظر کردیم دیدیم در وسط
آب است و راهی ندارد و بخشکی متحیّر ماندیم و در اینحال مرد پیری پیدا شد و خود را در آب انداخت و بما رساند و از حال ما
مطّلع شد برگشت و از شاخهای خرما راهی بست و ما را بیرون برد و از آنها سایه بانی ساخت و ما را منزل داد و کمی
آذوقه ای ترتیب دادیم پس یکی از عیال مبتلا شد بطاعون و فوت شد و آن مرد همراهی کرد در تجهیز پس برگشتیم به بلد
پشت سر صحن خانه گرفتیم و در آن کوچه غیر از من و یکنفر دیگر در خانه مقابل ساکن نبود و شیخ محمود کلیددار بملاحظه رفاقت
و دوستی که داشت امر نمود که در صحن را باز نمودند بعد از چهل روز که مسدود بود و احدی بانجا راه نداشت چون در را
باز شد دیدم شخصی را از اهل علم که او را ملا علی میگفتند و از فضلا بود و لکن در آخر عمر فی الجمله خبط دماغی بهم رسانده در صحن بود
پس باو گفتیم از روی تعجب که در این مدّت[2] چگونه بی معاش زندگی کردی پس دعا کرد و ملامت کرد از
سستی اعتقاد و این آیه را خواند وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ دانستیم که رزقش را در این مدّت از خزانه
غیب میرساندند پس در حرم مطهّر را گشودند و زیارت کردیم و چون کسی نبود هر روز وقت ظهر باز میکردند
و من لقمه نانی میخوردم و قیلوله میکردم آنجا مشرّف میشدم پس از ادای نماز و زیارت برمیگشتم و در را می بستند
تا آنکه در روزی چون بخواب رفتم دیدم در حرم مطهّر مشغول زیارتم تنها چون غالب آن ایام پس جنازه را از در
صحن که سمت پائین پاست داخل کردند و بقدر ده نفر یا بیشتر تا دوازده که زیادتر نبود همراه جنازه و دو شخص سفید
پوش هیئتی که دانستم هر دو ملکند با او همراهند مانند مشعلچیان تا آنکه نزدیک ایوان مقدّس رسیدند پس حضرت
موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم در حرم مطهّر است و بآن دو شخص فرمود بزبان فارسی جرئت تا اینجا پس آن
دو نفر شرمگین شدند و در گوشه خود را مخفی کردند پس جنازه را آن جماعت نزدیک ضریح گذاشتند و صف کشیدند
و چیزی بر روی جنازه انداخته بودند که یکی از گوشه‌های آن پاره بود و پس مقدّم آن جماعت زیارت مختصری خواند
چنانچه همان شخص در وقت دخول حرم اذن دخول مختصری خواند شخصی از ایشان در حال که دیدن آنحضرت مشتغل شد
من از او پرسیدم که این جنازه از کیست گفت از فلان شخص و او را میشناختم که بسیار بدکار و مشتهر در تنها
و منکری بود پس متعجب شدم که چنین مجرم به کار مقامی باینجا رسید که حضرت چنین شفقتی درباره او کند پس از
کثرت شوق و شعف و امیدواری [illegible] آن بزرگواران که با اینجا [illegible] دیدم و از خواب
بیدار شدم و وقت حرم بود وضو گرفتم و داخل شدم چون باینجا که در خواب دیده بودم رسیدم جنازه را دیدیم

چهل روز [2]

آوردند

که می آورند همان اشخاص که همه را می‌شناختم واز اجامره و اوباش بلد بودند بهمان عدد مخصوص وارد شدند بهمان
روش واذن دخول وگذاشتن در آن محل و صف کشیدن وبهمان روپوش بهمان علامت وبهمان شخص مشغول
زیارت شد وبهمان شخص که بمن متّصل شده بود در اینحال در پهلوی من ایستاد و جز آن دو ملک وظهور حضرت در
باقی ابدًا اختلافی نداشت پس مبهوت ماندم و یقین کردم که میّت همانست که در خواب برسیدم بااینحال از همان
شخص سؤال کردم گفت فلان ونام همان شخص فاجر را برد و مرحوم اسم الشخص را نبرد وکتمان میکرد که رسوا نشود یعنی اهل
جناب عالم فاضل ثقه شیخ باقر کاظمی مجاور در نجف اشرف که از احفاد عالم جلیل معروف شیخ هادی کاظمی است نقل کرد که
در نجف اشرف مرد مؤمنی بود در سلک اهل علم که او را شیخ محمّد میگفتند در نیّت و طویّت و سریرهٔ صدق و صفا و خلوص
داشت مبتلا بود بمرض سینه بنحوی که چون سرفه میکرد با اخلاط سینه خون بیرون می آمد و با این مرض در نهایت فقر و پریشانی
ومالک قوت روز نبود و غالب اوقات میرفت نزد اعراب بادیه نشین که در حوالی نجف کنند بجهت تحصیل قوت
هرچند جو باشد و با این مرض وفقر دلش مایل بزنی از اهل نجف شده بود و هرچند او را خواستگاری میکرد بجهت فقرش کسان
آن زن اجابت نمیکردند واز اینجهت در همّ و غمّ شدیدی بود وچون مرض وفقر ویأس از تزویج آن زن کار را براو سخت کرد عزم نمود
بر کردن آنچه معروف است در میان اهل نجف که هر کرا امر سختی روی دهد چهل شب چهارشنبه مواظبت کند رفتن به
مسجد کوفه را که لامحاله حضرت حجّة عجّل الله تعالی فرجه را بنحویکه نشناسد ملاقات خواهد نمود و مقصدش را خواهد رسید مرحوم
شیخ باقر نقل کرد که شیخ محمّد گفت من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم چون شب چهارشنبه آخر شد و آن
شب تاریکی بود از شبهای زمستان و باد تندی میوزید که با او بود اندکی باران و من نشسته بودم در دکّهٔ داخل در در مسجد
و آن دکّهٔ شرقیّه مقابل در اوّل که در طرف چپ کسی است که داخل مسجد میشود و متمکّن نبودم از دخول در مسجد بجهت خون
که از سینه می آمد وچیزی نداشتم که اخلاط سینه را در آن جمع کنم و انداختنش در مسجد هم روا نبود وچیزی هم نداشتم که سرما را
از من دفع کند دلم تنگ و غم و اندوهم زیاد شد و دنیا در چشمم تاریک شد و فکر میکردم که شبها تمام شد و این شب آخر است
نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد و این همه مشقّت و رنج عظیم بردم و بار زحمت و خوف بر دوش کشیدم در چهل شب
که از نجف میآیم بمسجد کوفه و با اینحال جز یأس برایم نتیجه نداد و من در این کار خود متفکّر بودم و در مسجد احدی نبود و آتش
روشن کرده بودم بجهت گرم کردن قهوه که با خود از نجف آورده بودم و بخوردن آن عادت داشتم و بسیار کم بود که ناگاه
شخصی از سمت در اوّل مسجد متوجّه من شد چون از دور او را دیدم مکدّر شدم و گفتم که این اعرابیست از اهالی اطراف
مسجد آمده نزد من که قهوه بخورد ومن امشب بی قهوه میمانم در این شب تاریک هم و غمّم زیاد خواهد شد در این
فکر بودم که او بمن رسید و سلام کرد برمن و نام مرا برد و در مقابل من نشست تعجّب کردم از دانستن او نام مرا و گمان
کردم که او از آنهائیست که در اطراف نجفند و من گاهی بر ایشان وارد میشدم پس پرسیدم از او که از کدام طائفه
عربست گفت که از بعض ایشانم پس اسم هر یک از طوائف عرب که در اطراف نجفند بردم گفت نه از آنها نیستم

پس مرا غضب آورد و از روی سخریه و استهزاء گفتم آری تو از طرّ بطره و این لطیفیست یعنی پس از سخن من تبسّم کرد و گفت
بر تو حرجی نیست من از هر کجا که باشم تو را چه متحرّک شده که باینجا آمدی گفتم بتو هم نفعی ندارد سؤال کردن از این امور
گفت چه ضرر دارد بتو که مرا خبر دهی پس از حسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجّب شدم و قلبم باو مایل شد و چنان شد که
هر چه سخن میگفت محبّتم باو زیاد میشد پس برای او از توتن سبیلی ساختم و باو دادم گفت تو او را بکش من نمیکشم پس
برای او در فنجان قهوه ریختم و باو دادم گرفت و اندکی از آن خورد آنگاه بمن داد و گفت تو آنرا بخور پس گرفتم و آنرا
خوردم و ملتفت نشدم که تمام آنرا نخورده و آناً فآناً محبّتم باو زیاد میشد پس گفتم ای برادر خداوند تو را امشب برای
من فرستاده که مونس من باشی آیا می‌آئی با من که برویم بنشینیم در مقبرهٔ جناب مسلم گفت می‌آیم با تو حال خبر خود را
نقل کن گفتم ای برادر واقع را برای تو نقل میکنم من بغایت فقیر و محتاجم از آن روز که خود را شناختم و با این حال چند سال
از سینه‌ام خون میآید و علاجش را نمیدانم و عیال نیز ندارم و دلم مایل شده بزنی از اهل محلّهٔ خودم در نجف اشرف و چون
در دستم چیزی نبود گرفتنش برایم میسّر نیست و مرا این ملّاهای ملاعین مغرور کردند و گفتند بجهة حوائج خود متوجّه شو
بصاحب الزّمان و چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته کن که خواهی آنجناب را دید و حاجتت را خواهد برآورد و این
آخر شبهای چهارشنبه است و چیزی ندیدم و اینهمه زحمت کشیدم در این شبها این است سبب آمدن من باینجا
و این است حوائج من پس گفت در حالتیکه من غافل بودم و ملتفت نبودم امّا سینهٔ تو پس عافیت یافت و امّا
آن زن پس باین زودی خواهی گرفت و امّا فقرت پس بحال خود باقی است تا بمیری و من ملتفت نشدم باین بیان
و تفصیل پس گفتم نمیرویم بسوی جناب مسلم گفت برخیز پس برخواستم و در پیش روی من افتاد چون وارد زمین مسجد
شدیم گفت بمن آیا دو رکعت نماز تحیّت مسجد بجا نیاوریم گفتم میکنیم پس ایستاد نزدیک شاخص سنگی که در میان مسجد است
و من در پشت سرش ایستادم بفاصله پس تکبیرة الاحرام گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم که ناگاه شنیدم قرائت
فاتحهٔ او را که هرگز نشنیدم از احدی چنین قرائتی پس از حسن قرائتش در نفس خود گفتم شاید او صاحب الزّمان علیه السّلام
باشد و شنیدم پارهٔ کلمات از او که دلالت بر این میکرد آنگاه نظر کردم بسوی او پس از خطور دادن این احتمال در دل
در حالیکه آن جناب در نماز بود که دیدم نور عظیمی احاطه نمود بآن حضرت بنحوی که مانع شد مرا از تشخیص شخص شریفش و در
آنحال مشغول نماز بود و من می‌شنیدم قرائت آنجناب را و بدنم میلرزید و از بیم حضرتش نتوانستم نماز را قطع کنم پس
بهر نحو بود نماز را تمام کردم و نور از زمین بالا رفت پس مشغول شدم بگریه و زاری و عذرخواهی از سوء ادبیکه
در مسجد با جنابش کرده بودم و گفتم ای آقای من وعدهٔ جنابت راست است مرا وعده دادی که با هم برویم
بقبر مسلم در بین سخن گفتن بودم که نور متوجّه جانب قبر مسلم شد پس من نیز متابعت کردم و آن نور داخل در
قبّهٔ مسلم شد و در فضای قبّه قرار گرفت و پیوسته چنین بود و من مشغول گریه و ندبه بودم تا آنکه فجر طالع شد
و آن نور عروج کرد و چون صبح شد ملتفت شدم بکلام آن حضرت که امّا سینه‌ات پس شفا یافت و دیدم سینه‌ام

[illegible]

مشرّف شد

صحیح واید اسم فرمایند و مهفته نکشید که اسباب تزویج آن خبر فراهم آمد من حیث لا احتسب وفقرم بحال خود
باقیست چنانچه آن جناب فرمود والحمد لله وقدسی وفیکه مرحوم مغفور عابد صالح سیّد محمّد عاملی پسر جناب
سیّد عباس که حال زنده و در قرای جبل عامل ساکن است بواسطهٔ تعدّی حکّام که خواستند او را نظام کنند از
وطن متواری شده با بی بضاعتی بنحوی که در روز بیرون آمدنش از جبل عامل جز یک قمری که صد دینار عجمی است نداشت
و هرگز سؤال نمیکرد مدّتی سیاحت کرد در ایّام سیاحت در بیداری و خواب عجایب بسیار دید بالآخره در نجف اشرف
مجاور شد و در صحن مقدّس از حجرات فوقانیّه منزلی گرفت و در نهایت پریشانی میگذرانید و بر حالش جز دو سه
نفر کسی مطّلع نبود تا آنکه مرحوم شد و از وقت بیرون آمدن از وطن تا فوت پنج سال طول کشید و با حقیر مراوده
داشت بسیار محجوب و عفیف و در روزهای تعزیه داری حاضر میشد و گاهی از کتب ادعیه عاریه میگرفت و چون
بسیاری از اوقات زیاده از چند دانه خرما و آب چاه صحن متمکّن نبود لهذا بجهة وسعت رزق مواظب ادعیهٔ
مأثوره بود و گویا کمتر ذکر و دعائی بود که از او فوت شد غالب شب و روز مشغول بود وقتی مشغول نوشتن عریضه
شد خدمت حضرت حجّة عجّل الله فرجه بنا گذارد که چهل روز مواظبت کند باین طریق که قبل از طلوع آفتاب همه
روزه مقارن باز شدن دروازهٔ کوچک که بسمت دریاست بیرون رود بطرف راست قریب بچند میدان
دور از قلعه که او را احدی نه بیند آنگاه عریضه را در گل گذاشته بیکی از نوّاب آنحضرت بسپارد و در آب اندازد و چنین
کرد تا سی و هشت یا نه روز فرمود بر میگشتم در حالتی که سرم پائین بود و خلقم بغایت تنگ که ملتفت شدم گویا
کسی از عقب بمن ملحق شد بلباس عربی با چفیه و عقال و سلام کرد با حال افسرده جواب مختصری دادم و توجه
بجانب او نکردم چون میل سخن با کسی نداشتم قدری در راه با من موافقت کرد و من بهمان حالت اوّل باقی بودم
پس فرمود بلهجهٔ جبل عامل سیّد محمد چه مطلب داری که امروز سی و هشت یا نه روز است که قبل از طلوع آفتاب بیرون
می آئی تا فلان مکان از دریا میروی و عریضه در آب میاندازی گمان میکنی امامت از حاجتت مطّلع نیست
سیّد گفت من تعجّب کردم که احدی بر شغل من مطّلع نبود خصوص این مقدار از ایّام را و کسی مرا در کنار
دریا ندید و کسی از اهل جبل عامل نیست در اینجا که من او را نشناسم خصوص با چفیه و عقال که در جبل عامل
نیست پس احتمال نعمت بزرگ و نیل مقصود و تشرّف بحضور غائب مستور امام عصر علیه السّلام
دادم و چون در جبل عامل شنیده بودم که دست مبارک آنحضرت چنان نرم است که هیچ دستی چنان نیست
گفتم مصافحه میکنم اگر احساس این حد را نمودم ملوازم تشرّف عمل مینمایم بهمان حالت دو دست خود را
بآن جناب نیز دو دست مبارک را پیش آورد مصافحه کردم نرمی و لطافت زیادی یافتم یقین کردم
بنعمت عظمی و موهبت کبری پس روی خود را گردانیدم و خواستم دست مبارکش را ببوسم کسی را ندیدم
...ق و نیز در آن ایّام بعضی سیّد گفتند که ختم آیهٔ امّن یجیب المضطرّ اذا دعاه ویکشف

حکایات نافعه

و یکشف السوء دوازده هزار مرتبه در یک مجلس بغایت مجرب است و بعضی دیگر دوازده هزار و دویست نوبت گفته‌اند.
و بعضی گفته بودند که اگر کسی مشغول این ختم شود و بنا نشده باشد که حاجتش بر آورده شود در حال خواندن صدایی براو
وارد شود که آنرا قطع کند و نتواند باتمام رساند و روز پنجشنبه از صبح تا شام دوازده هزار نوبت را در یک مجلس خواندم و شب
جمعه هم از روز ثانیا شروع کردم که با اضافه دویست را نیز بخوانم و در حجره را بسته بودم و چون فی الجمله وقتی از ورد
صدمه داشتم چراغ روشن بود هفتصد مرتبه باقی بود که دیدم شعله چراغ مضطرب شد مثل آنکه بادی با او بوزد با خود گفتم
درها بسته و سوراخهای حجره مسدود و باد از کجا است در اینحال چراغ خاموش شد بسیار خوف کردم کبریت نزدیک نبود
که چراغ را روشن کنم و اگر برمیخواستم خوف بهم خوردن مجلس را داشتم و چون زحمت زیاد کشیده بودم نمیخواستم دست بردارم
و تمام نکنم و در تاریکی بکمال اضطرار ادامه دادم در اینحال گریه بر من روی داد گریستم و شکایت خود را بخدا نمودم که نظر مرحمتی فرماید
زمانی نگذشت که چراغ روشن شد که با کسی او را روشن نمود حالتم مستقر شد و ختم را تمام کردم و از غرائبی که در سیاحت
خود دیده و ذکرش مناسبت دارد آنکه فرمود چون بمشهد رضوی مشرف شدم با فراوانی نعمت انجا بزرگ بسیار شاکی
میگذشت صبح آنروز که بنا بود زوار بیرون بروند چون یکقرص نان که خود را با ایشان برسانم نداشتم مرافقت نکردم زوار
رفتند ظهر شد بحرم مطهر مشرف شدم پس از ادای فریضه دیدم اگر خود را بزوار نرسانم قافله دیگر نیست و اگر باینحال بمانم
چون زمستان میشد تلف میشوم برخواستم نزدیک ضریح رفتم شکایت کردم و افسرده خاطر بیرون آمدم و با خود گفتم بهمین
حال گرسنه بیرون میروم اگر هلاک شدم مستریح میشوم والا خود را بقافله میرسانم از دروازه بیرون آمدم از کسی راه را پرسیدم طرفی را
بمن نشان داد من هم تا غروب راه رفتم بجائی نرسیدم فهمیدم راه گم شده و در بیابان بی پایانی رسیدم که سوای حنظل چیزی
در او نبود از شدت گرسنگی و تشنگی قریب به پانصد حنظل شکستم شاید یکی از آنها هندوانه باشد نبود تا هوا روشن بود در اطراف
آن صحرا میگردیدم که شاید آبی یا علفی پیدا کنم تا بالمره مأیوس شدم تن بمرگ دادم و گریه میکردم ناگاه مکان مرتفعی بنظر آمد بآنجا
بالا رفتم چشمه آبی یافتم تعجب کردم که در بلندی چشمه آب چگونه است شکر خداوند بجا آورده با خود گفتم آب بیاشامم و وضو
گرفته نماز بخوانم چنانچه مردم نماز کرده باشم بعد از نماز عشا هوا تاریک شد و تمام صحرا پر شد از جانوران درنده از اطراف صداهای
غریب از آنها میشنیدم بسیاری از آنها را میدیدم مثل شیر و گرگ و بعضی از دور چشمشان مانند چراغ مینمود وحشت
کردم چون زیاده بر مردن چیزی نبود و رنج بسیار کشیده بودم رضا بقضا داده خوابیدم وقتی بیدار شدم که هوا بواسطه
طلوع ماه روشن و صداها خاموش شده بود و من در غایت ضعف و بیحالی در اینحال سواری نمایان شد با خود گفتم
این سوار مرا خواهد کشت زیرا که در صدد دستبردی خواهد بود و من چیزی ندارم اوقاتش تلخ خواهد شد و اقلا
زخمی خواهد زد پس از رسیدن سلام کرد جواب گفتم و سلطان شدم فرمود چه میکنی با حالت ضعف اشاره بحال خود
کردم فرمود در جنب تو سه عدد خربزه است چرا نمیخوری من چون تفحص کرده بودم و مأیوس از هندوانه بصورت
حنظل چه رسد بخربزه گفتم مرا مسخره مکن بحال خود واگذار فرمود بجانب عقب نگاه کن نظر کردم بوته دیدم که سه عدد خربزه بزرگ

داشت پس فرمود یکی از آنها سدّ جوع خود کن و نصف دیگر را صبح بخور و نصف دیگر را با خربزهٔ صحیح دیگر همراه خود ببر و از اینجا
بخطّ مستقیم روانه شو فردا قریب بظهر نصف خربزه را بخور و خربزهٔ دیگر را البتّه صرف نکن که بکارت خواهد آمد نزدیک
بغروب بسیاه خیمهٔ خواهی رسید آنها ترا بقافله خواهند رسانید پس از نظر من غائب شد من برخواستم یکی از آن خربزه‌ها
شکستم بسیار لطیف و شیرین بود که شاید با آن خوبی ندیده بودم آنرا خوردم و برخواستم و دو خربزهٔ دیگر را برداشته روانه
شدم و طیّ مسافت میکردم تا ساعتی از روز بر آمد خربزهٔ دیگر را شکسته نصفش را خوردم و نصف دیگر را در وقت ظهر که هوا
بسیار گرم شده بود خوردم و با خربزهٔ دیگر روانه شدم قریب بغروب آفتاب از دور خیمهٔ دیدم اهل آن چون مرا از دور
دیدند بسوی من شتافتند و مرا بشدّت تمام گرفته بعنف بسوی خیمه بردند گویا خیال کرده بودند که من جاسوسم و چون
غیر عربی نمیدانستم و آنها جز پارسی زبانی نمیدانستند هرچه فریاد میکردم کسی گوش بحرف من نمیداد تا بنزد بزرگ خیمه رفتم او
با خشم تمام گفت از کجا می‌آئی راست بگو والّا ترا میکشم من بهزار حیله فی الجمله کیفیّت حال خود را و بیرون آمدن دیروز
از مشهد مقدّس و راه گم کردن را ذکر کردم گفت ای سیّد دروغگو اینجا که تو میگوئی متنفّسی عبور نمیکند الّا آنکه تلف
خواهد شد و جانور او را خواهد خورد علاوه این مقدار مسافت مقدور کسی نیست که در این زمان طی کند زیرا که بطریق متعارف
از اینجا تا مشهد سه منزل است و از اینراه که تو میگوئی منزلها خواهد بود راست بگو والّا ترا با این شمشیر میکشم و شمشیر
خود را کشید برروی من در این اثنا خربزه از زیر عبای من پیدا شد گفت این چیست تفصیل را گفتم تمام حاضرین گفتند
در این صحرا ابدا خربزه نیست خصوص این قسم که ما تاکنون ندیده‌ایم پس بعضی ببعضی دیگر رجوع کردند و بزبان خود گفتگو
زیادی کردند و گویا مطلع شدند که این خرق عادتیست و باید از حضرت مقدّس رضوی علیه السّلام باشد پس آمدند
و دست مرا بوسیدند و در صدر مجلس نشانیدند و کمال احترام و اعزاز را معمول داشتند لباسهای مرا بجههٔ تبرّک بردند
لباسهای نیکو برایم آوردند و دو شب و دو روز مهمانداری کردند در نهایت خوبی روز سیّم ده تومان بمن دادند و سه
نفر با من فرستادند که مرا بقافله رسانیدند سی و ششم قصّه سیّد علی سمهودی در تاریخ مدینه از ابی بکر مقری نقل کرده
که گفت من و طبرانی و ابو الشّیخ در حرم حضرت رسول صلّی الله علیه و آله بودیم بحال پریشانی از گرسنگی که در ما اثر
کرده بود بهمین نحو روز را بسر بردیم تا شام پس حاضر شدم در نزد مرقد منوّر حضرت و عرض کردم یا رسول الله
الجوع و برگشتم و خوابیدم و طبرانی نشسته بود و مطالعه میکرد پس شخص علوی حاضر شد و با او دو غلام بود و با هریک
زنبیلی که در او چیزی بود پس نشستیم و خوردیم و باقی ماندهٔ آنرا در نزد ما گذاشت و گفت ای قوم آیا شکایت کردید
برسول خدا صلّی الله علیه و آله زیرا که من آنجناب را در خواب دیدم پس مرا امر کرد که چیزی بردارم و برای شما آورم
سی و سیّم و نیز در آنجا از ابی العباس بن نفیس مقری کور نقل کرده که گفت من سه روز در مدینهٔ طیّبه گرسنه ماندم
پس آمدم نزد قبر مطهّر و گفتم یا رسول الله گرسنه‌ام آنگاه با حالت ضعف خوابیدم ناگاه دختری با پای خود مرا
لگد زد پس برخواستم و با او بخانه‌اش رفتم پس مقداری نان گندم و خرما و روغن در نزدم حاضر کرد و گفت بخور ای

در اینکه علماء آباد کنندگان خانهای خداوندند

ابو العباس که مرا باین امر کرده جدّم صلّی الله علیه وآله و هر وقت گرسنه شدی بیا به نزد ما و الحمد لله اوّلاً و آخراً
پنجم از جهات موجوده در اینجا عدت خصلت آباد کردن ایشانست خانها را که خداوند و ستوده اشته و اراده
کرده و امر فرموده به بلند کردن و تعظیم و توقیر آنها و خواستن حوائج و ابتهال و تضرّع و تسبیح و تقدیس و تمجید در آنها
در کلام مبین خود بعد از آیهٔ مبارکهٔ نور فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ چه مراد از بیوت
بحسب تفسیر ظاهر اگر خانهای انبیاء و اوصیا است چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند پس مشاهد مشرّفه از اشرف
و افضل آنها خواهد بود و در کشف الغمّه از انس و بریده روایت کرده که چون این آیه نازل شد کسی عرض
کرد یا رسول الله کدام خانها است این خانها فرمود خانهٔ انبیاء ابو بکر گفت این خانه یعنی خانهٔ علی و فاطمه علیهما السلام
از آنها است فرمود بلی از افاضل آنها است و در اوّل اذن دخول که در جمیع مشاهد مشرّفه خوانده میشود
مذکور است اللّهمّ إنّي وقفت على باب بيت من أبواب بيوت نبيّك بارخدایا من ایستاده ام بر در
خانه از درهای خانهای پیغمبر تو و اگر مراد مساجد است چنانچه بعضی گفته اند پس مخفی نیست که حقیقت مسجدیت در
اینها موجود است چه مراد از مسجد معبد و مصلّای مسلمانانست و بنای این مشاهد و غرض اصلی از ساختن آن
نیز جز این نیست بلکه عبادت در آن بیشتر و تضرّع و خضوع در آن زیاده از مساجد است بلکه انواع و اقسام
بندگی که در آنها کرده میشود در مساجد نیست بلکه در مساجد جز اقامهٔ اساس توحید که شریک نیند و در آن جمیع اصحاب
شرایع نشود و در مشاهد نشر اعلام توحید و نبوّت و ولایت و استحکام بنیان همه است پس بمراتب افضل
از مسجد خواهد بود و از اینجا است که در ثواب نماز در آنجا وارد شده مقداری که اندک آن در مسجد نیست و همچنین
کثرت تردّد ملائکه و عبادتشان که قلیلی از آن در مساجد وارد نشده بلکه مشرّف شدن قطعات زمین به بنای
مسجد در آن از روی فضیلت او است بدفن شدن پیغمبری یا وصیّی در او که شهید شدند و قطرهٔ از خونشان در
آنجا چکیده پس چگونه خواهد بود آن بقعه که در بر گرفته جسد بهترین شهداء و اوصیاء و انبیاء را و جاری شده در او
خونهای مبارک ایشان و جناب بحر العلوم اعلی الله تعالی مقامه این مضمون را بنظم آورده میفرماید شعر

أكثر من الصّلوة في المشاهد	خير بيوت راكع وساجد	لفضلها الثّابت لمن بها حلّ
ثمّ من قد حلّها سمي الحلّ	والسّرّ في فضل صلوة المسجد	قبر لمعصوم به مستشهد
بقعة من دمه مطهّرة	طهّره الله لعبد ذكره	وهي بيوت أذن الله بأن

ترفع حتّى يذكر اسمه الحسن و از این کلمات ظاهر شد وجه جریان احکام مساجد در مشاهد و اشتراکشان در
احکام و آداب و احترامات و اشرفیت آباد کنندگان مشاهد از آباد کنندگان مساجد با تحریص و ترغیب
که در آن شده و قدر و منزلت که برای ایشان قرار داده شده چنانچه در کلام مجید است إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ
آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ

یکونوا

عنوان تعمیر مساجد [illegible]

علم پرست [illegible]

در فضیلت آباد کنندگان مساجد و مشاهد مشرفه

یکونوا من المهتدین جز این نیست که آباد کنند مسجدهای خدا را آنکس که بگرویده بخداوند و روز بازپسین و بپای داشت نماز را
و بداد زکوة را و نترسید مگر از خدا پس شاید که باشند ایشان از راه راست یافتگان و خلاصهٔ ظاهر آن آنکه منحصر است
آباد کنندهٔ مساجد در صاحب این اوصاف پس هر که آباد کرد آنرا از این طایفه است یا آنکه هر که دارای این خصال
آباد میکند مساجد را چه باین شغل عظیم و مقام عالی هر کسی نتواند رسید یا آنکه باید غیر این طایفه آباد نکنند که در مقام
حکم و بیان تکلیف باشد بهر احتمال از آیه ظاهر میشود که مؤمن معتقد بروز جزاء که نمازگذار و زکوة دهنده است
و جز خدای تعالی از احدی نترسد آبادی مسجد با اوست و فی الحقیقه این مؤمنی است که از عهدهٔ تکالیف قلبیه عقلیه
و اخلاقیه و بدنیه و مالیه برآمده پس بازاء این خدمت سزاوار است خلعت هدایت و نمایاندن ابواب خیرات
دنیویه و دینیه و اخرویه و نگاهداری و همراهی و رساندن بمقصود را که جملهٔ آن داخل در اهتداست که وعده منجز
فرموده و مراد به آبادی مشغول ساختن اوست بنماز و ذکر و تلاوت قرآن و تفکر و نشر علوم دینیه یا اعم از اینها
و بنا و اصلاح و تطهیر و تنظیف و فرش کردن و روشن داشتن او و غیرها و فی علل الشرایع از حضرت امیر علیه السلام
مرویست که فرمود هرگاه خداوند خواهد بر اهل زمین عذاب نازل کند میفرماید اگر نبودند آنانکه بهمدیگر دوستی میکنند بسبب
عظمت من یا برای او و آباد میکنند مساجد مرا و استغفار میکنند در سحرها هر آئینه نازل میکردم عذاب را و فی
امالی و غیره از ابوذر مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای ابوذر هر که اجابت کند خوانندهٔ بسوی خدا را
و نیکو آباد کند مسجد الحرام را عوضش با خداوند است پس گفت پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله چگونه آباد کنیم مساجد
خدا را فرمود بلند نشود در او آوازها و در باطل فرو نروند در او و خریده نشود و فروخته نشود در او و ترک کن لغو را مادامی
که در آنجائی پس اگر چنین نکردی ملامت نکن روز قیامت مگر نفس خود را ای ابوذر بدرستیکه خداوند میدهد تو را مادامی
که در مسجدی بهر نفسی که نفس میکشی در او درجه در بهشت و صلوات میفرستند بر تو ملائکه و مینویسد بهر نفسی که نفس
میکشی در او ده حسنه و محو میکند ده سیئه و فی البلد دعای دخول مسجد است واجعلنی من زوارك و عمار
مساجدك و ممن يناجيك بالليل والنهار خداوندا قرار ده مرا از زائران خود و آباد کنندگان مساجد خود
و از آنانکه مناجات کنند با تو در شب و روز و از این اخبار ظاهر میشود که آبادی حقیقی مساجد بعبادات مذکوره است
در آن پس چون دانستی که مشاهد مشرفه همان بیوت مذکوره در آیه است یا اشرف از آن بنحویکه داخل در مراد خواهد بود
پس تامل کن در مقدار تشریف خداوند آباد کنندگان آنها را در کلام شریف خود فی بیوت اذن الله ان ترفع
و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله
و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار لیجزیهم الله احسن
ما عملوا و یزیدهم من فضله والله یرزق من یشاء بغیر حساب آن نور مبارک خلایق در خانهائی است
که خدای تعالی امر نموده و اعلام داده که آنرا رفیع و بلند مرتبه دارند و بیاد آرند در آن نام مقدس او را تنزیه میکنند خداوند

در آن خانها در صباح و پسین مردانیکه باز نمیدارد ایشانرا کسب و خرید و فروش از ذکر خدا و بپا داشتن نماز و دادن
زکوة و با این کردار پسندیده و گفتار نجیده ترسانند از آنروزیکه مضطرب و دیگرگون میشود در او دلها و چشمها بجهة
کثرت شدائد و بزرگی اوضاع او آن کار کنند که جزا دهد ایشانرا خداوند به بهتر از آنچه کرده اند یا جزا دهد بهتر ایشانرا
و زیاد گرداند ایشانرا از فضل خود و خداوند روزی میدهد هر که را که خواهد بدون اندازهٔ عمل او یا بدون گمان او
یا بدون طلب مکافات از او یا بی تنگی در روزی یا بی در آمدن در ضبط و حساب و سید جلیل عبد الکریم بن طاوس
در فرحة الغری و شیخ طوسی در تهذیب از ابی عامر تبانی واعظ اهل حجاز روایت کرده اند که گفت مشرف شدم
خدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام و گفتم چیست برای آنکه زیارت کند قبر امیر المؤمنین علیه السلام را
و آباد کند تربتش را فرمود ای ابا عامر خبر داد مرا پدرم از پدرش از حسین بن علی از علی از رسول صلی الله علیه و آله که فرمود
قسم بخدا هر آینه کشته میشوی در ارض عراق و دفن میشوی در آن گفتم یا رسول الله چیست برای آنکه زیارت کند
قبور ما را و آباد کند آنرا و تفقد کند و مواظب باشد بر آن فرمود یا ابا الحسن خداوند قرار داد قبر تو و قبر اولاد تو را
بقعة از بقعهای بهشت و عرصه از عرصات آن و بدرستیکه گردانید دلهای نجیبهای از خلق خود را و برگزیدهای از بندگان
خود را مایل بسوی شما و بدوش میکشند خواری و اذیت را پس آباد میکنند قبور شما را و بسیار کنند زیارت شما را
محض تقرب بسوی خدا و دوستی ایشان مر رسول را اینها هستند یا علی مخصوص بشفاعت من و وارد شوندگان بر حوض من
ایشانند زوار من فردا در بهشت یا علی کسیکه آباد کند قبور شما را و تفقد نماید از آنها چنانست که اعانت کرده
باشد سلیمان بن داود را بر بناء بیت المقدس پس چون واضح شد بزرگی مرتبه آباد کنندگان قبور ائمه انام علیهم السلام
بنحو مذکور پس پوشیده نماند که آنانکه دستشان از رسیدن باین نعمت عظیمه کوتاهست توانند باعانت و نگاهداری
آن جماعت و در آن بقاع مطهره داخل در آن زمره شوند و در ثواب و جوایز آنها شریک گردند چنانچه سابقا وجه این
معلوم شد بلکه اجر نگاهداری ایشان در آنجاها بمراتب بیشتر و بهتر از ثواب روشن کردن چراغ است در مساجد که ثواب
بسیار بجهة آن مقرر کرده اند چه آنها مشعلهای خدائی و ستارهای درخشانند که از نور ایشان آسمانها روشن و ملائکه مقتبس اند
چنانچه در باب سابق باخبار آن اشاره شد ششم آنکه این طائفه از مهاجرینند و مهاجرت در دین اسلام فضلی بسیار
عظیم و قدریست عالی و اصل هجرت در اول اسلام برای کسانی بود که در بلد خود نمیتوانستند مراسم دین را برپا دارند
پس دل از وطن کنده بجائی رفتند که توانستند اظهار دین خود کنند و بلوازم آن رفتار نمایند مثل جعفر بن ابی طالب و جماعة
بسیاری از مرد و زن که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله ایمان آورده در مکه و از خوف مشرکین از اقامه شعائر و طاعات
عاجز شدند پس بحبشه هجرت کردند و بعد از آن خود آن جناب بمدینه طیبه هجرت فرمودند و اهل مدینه قبل از قدوم مبارکش
بشرف اسلام مشرف شده و در مقام نصرت مستعد بودند و در اعانت آن جناب بدادن منزل و اسباب نفقه هیچ
کوتاهی نکردند حتی بعضی که دو زن داشت یکی را رها کرده با ایشان داد و چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام از قریهٔ کوثا که از

و در تفسیر احتمالات دیگر نیز ذکر شده

خداوندیم

عنوان ششم در بیان یکی دیگر از علامات است

سواد کو

سواد کوفه بود با جناب لوط و ساره هجرت فرموده بحرّان شام و از آنجا بفلسطین تشریف بردند بجهة اقامهٔ دین پناه
در قرآنست انّی مهاجرٌ الی ربّی و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام چون در مدینه نتوانستند امر خلافت را منتظم دارند
بکوفه هجرت فرمودند و در مقام افتخار میفرمودند منم آنکه دو هجرت کردم و از اینجا معلوم میشود که مهاجرت نه همانست
که از بلد کفر ببلد اسلام هجرت کند بلکه هر کس در هر جائیکه نتواند دین خود را نگاه دارد یا نتواند معالم دین را در آنجا تحصیل کند
باید دست از آن کشیده بجائی رود که قادر باشد بر این دو امر بلکه علماء تصریح کرده اند که هرکه از بلد خود دوری کند بجهة
تحصیل علم یا حجّ یا زیارت یا کردن طاعت یا زهد در دنیا او از مهاجرین بسوی خدا و رسول است و در نهج البلاغه است
والهجرة قائمة علی حدّها الاوّل ما کان لله فی اهل الارض حاجة من مستسرّ الامّة و معلنها لا یقع
اسم الهجرة علی احد الّا بمعرفة الحجّة فی الارض فمن عرفها و اقرّ بها فهو مهاجر حاصل مضمون آنکه هجرت
نه همان مخصوص کسانی بود که در اوّل اسلام از بلاد شرک هجرت کرده بمدینه خدمت حضرت رسول صلّی الله علیه و آله می
رسیدند چه سبب هجرت که عجز از اقامهٔ دین است موجود و جانشین آن جناب بجای او است و در احکام پس همان قسم باید
هجرت کرد و امیکه خداوند را در اهل زمین حاجتی است از نهان امّت و آشکارا ایشان و این کنایه است از بقای
تکالیف از اوامر و نواهی چه کثرت ارسال انبیاء و اهتمام در تبلیغ احکام و ترغیب و ترهیب اتمام حجّتیست که گویا
خداوند بجهة رسیدن نفعی بمقدّس حضرت خود کرده و حال آنکه غرض از آن راجع بخود شما است و تا حجّت در زمین و امام
زمان شناخته نشود نام هجرت راست نیاید چنانچه آن ایمانی نیست که بجهة برپا داشتن او ترک وطن شود پس هرکه شناخت
او را و در زیر بار فرمان او رفت او مهاجر است یعنی شرط ادراک فضیلت هجرت که اقرار بولایت است متحقّق شد
پس اگر از بلدی ببلدی رود بجهة غرض مذکور با وجود این شرط مهاجر بر او صادق است یا اینکه مجرّد همین قدر کافی است
نظیر خبریکه در روضهٔ کافی از جناب کاظم علیه السّلام مرویست که هرکه در اسلام متولّد شده در حال آزادی او عربیست
و هرکه را عهد و پیمانی نیست با ما ائمّه علیهم السّلام و بآن وفا کرده او مولی است مر رسول خدا صلّی الله علیه و آله را و هرکه
روی رضا داخل در اسلام شد او مهاجر است و در امالی شیخ طوسی از ابی ذر مرویست که عرض کرد خدمت حضرت
رسول صلّی الله علیه و آله که کدام هجرت افضل است فرمود هجرت سوء یعنی ترک معاصی و در ابن فهیم از آن جناب
روایت نموده که مهاجر کسی است که هجرت کند چیزی را که خداوند بر او حرام کرده و بالجمله ظاهر هجرت ترک بلد است و در فتن
ببلد دیگر بجهة تحصیل معالم دین و احکام الٰهیّه یا بجهة ترویج آنها که دانسته و نشر آنرا در بلد خود نتوانسته یا بجهة اقامهٔ شعایر اسلام
و اعلاء کلمهٔ حقّ یا بجهة ترک معاصی و دوری از آنها که در آن بلد متمکّن نیست پس او را چاره از کناره گرفتن نباشد
و این اوّل کار و آسانترین عملی است که مشق کنند کان ترک معاصی از او گریزی ندارند و همهٔ این اقسام داخل
در سبیل الله و هجرت الی الله و رسول او است که بفضل آن اشاره شده در آیهٔ شریفه و من یهاجر فی
سبیل الله تا آخر آیه که در عنوان هشتم بیاید و در آیهٔ مبارکهٔ والّذین هاجروا فی سبیل الله ثمّ قتلوا او ماتوا

لیرزقنهم الله رزقاً حسناً و ان الله لهو خیر الرازقین لیدخلنهم مدخلاً یرضونه و ان الله لعلیم
غفور یعنی هر که مهاجرت کند در راه خدا پس کشته شود یا بمیرد هر آینه روزی دهد او را خداوند روزی نیکوئی بدرستیکه
خداوند بهترین روزی دهندهاست هر آینه داخل میکند ایشان را مأوی و محلیکه پسندند آن را یعنی جنت نعیم
و محل قرب رحمت رؤف کریم و خواهد آمد که هجرت یکی از اسباب مقدم شدن در محل انفاقست هفتم اینکه این
طائفه فقیر و محتاجند و احتیاجشان بجهة دست کشیدن از کسب برای معاش است بقدر رفع حاجت که با تحصیل
معالم دین خصوص در این اعصار هرگز جمع نشود و اگر قدرت بر جمع فرض شود یا از راههای دیگر مالی هر چند کرامند
باشد بدستشان آید باز از دایرهٔ فقراء و محتاجین بیرون نخواهند رفت مگر اینکه فقیری هرگز نبیند البته اهل و اولادی
پرهیزکار اگر اخوان مؤمنین و فقراء و مساکین و اهل و ایتام را بر خود و عیالش مقدم ندارد لا محاله یا مثل خود قرار ندهد یا
از اندازه مصارف قلیلی از اوقات خود را در آنها صرف نماید و چون آن جماعت بجهة بخل اغنیاء زیاده از اندازه و شماره
هر وقتند پس دست عالم همیشه تهی باشد و اگر گاهی مقداری حفظ کند بملاحظهٔ صلاح آن جماعت است که بتدریج به
ایشان برساند و از اینجهة همهٔ انبیاء و اوصیاء صلوات الله علیهم همیشه فقیر بودند هر چند هزار هزار گاهی بدستشان
می آمد و مالداران را که توفیق انفاق یافته اند محلّی بهتر از ایشان پیدا نخواهد شد بچند وجه اوّل اینکه فضیلت انفاق را
و مقدار بزرگی و حسن آن باندازهٔ مقام و فضل آن چیزیست که بسبب انفاق تحصیل میشود یا فسادش بصلاح مبدّل
میگردد پس دادن مالیکه بآن حفظ نفس پیغمبری یا امامی میکنند البته اجرش چندین هزار برابر دادن مال است بجهة دفع
حاجت مؤمنی که در ترک آن ضرر قلیلی باو میرسد و همچنین اجر ساختن کعبهٔ معظّمه اگر خراب شود یا سفید کردن مسجد
قریه یا سیر کردن مؤمنی یا سگی و غیر اینها از درجات و اقسام انفاق که در باب نهم خواهد آمد و از کلمات سابقه
معلوم شد که نفیس‌تر از گوهر علم و محبوب‌تر از آن در نزد خداوند چیزی نیست و بزرگتر از دین هیچ در نزد جناب مقدّسش
اگر چیزی بود مقرّبان درگاهش را از انبیاء و اوصیاء و اولیاء در معرض بلاهای بزرگ از کشتن و حبس و زجر و امثال
آن در نمی آورد بجهة ترویج دین و نشر آن پس انفاقی که بآن معالم دین بدست آید یا محفوظ بماند یا منتشر شود البته از جمیع
اقسام آن بهتر و ثوابش بیشتر خواهد بود چنانچه در باب هشتم و نهم مشروح خواهد شد دوم اینکه رسیدن بخیر و صدقه
و انفاق که وعده بآن شده کار هر کسی نیست چه آن موقوف است بملاحظهٔ شروط و آداب ظاهریه و باطنیه
پیش از آن و هنگام عمل و بعد از آن که غالب مردم از آن بی خبرند و از عهدهٔ آنها تشخیص مورد و محل قابل بجهة
صرف کردن بر ایشان نیست که کمتر کسی از انفاق کنندگان بفیض آن رسیده و از اینجهة اخیار آن همه متوجه بتوسط
علماء چون مراقب حال محتاجین و مواظب فقراء و مساکینند و دانا بکیفیت صرف و محل آن و غیر اینهم
از غیر آن پس عاقل را چاره از دادن مال بایشان نیست تا خود آنچه دانند عمل کنند و لهذا باشد دیناریکه عالم از
جانب او صرف کند مقابل هزار دینار باشد که خود صرف کند و از اینجهة حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله

عنوان اینکه مستحق‌تر از دیگران اهل علم و محتاجین است

مأمور بودند

در ترغیب دادن صدقه بتوسط علماء و وجه آن

مأمور بودند بگرفتن صدقات وامثال آن از مردم ورسانیدن بمحلش چنانچه میفرماید خذ من اموالهم صدقة
تا آخر آیه که با تفسیرش بیاید در باب هفتم واگر امام علیه السّلام یا نایبش مطالبه کند واجب است تسلیم زکوة بایشان والا
مستحب است چنانچه مستحب است دادن آن بفقیه جامع الشرایط بلکه بعضی از علماء واجب دانسته اند دادن
بایشان را وبالجمله عالم هم خود فقیر وهم زیاده از رفع حاجت نگاه ندارد وهم مصرف صدقات وخیرات وزیادتی آنچه را
مستحق فقیر بهتر داند وتواند رسانید بخلاف جاهلی که در شرایط وآداب آن نشود سیما آنکه در رفع پریشانی هر فقیری جز کشف کرب
وقضاء حاجت او نباشد وخیر ونفع قابلی از او بدیگران نرسد واما برداشتن پریشانی اهل علم واصلاح امور شان بسبب
اجتماع وگرد آمدن ایشانست در آنجا که مرکز علم ومحل تحصیل وضبط او است واز اجتماع ایشان مسلمین را قوت
وشوکت وپشت بندی پیدا شود ودر قلوب کفار ومشرکین مهابت وخوف وهراست هویدا گردد واین قوت
وخوف از اعلاء کلمه اسلام است باعانت ادله وبرهان نه بزیادتی لشکر وکثرت شمشیر وسنان ومضمحل شدن آئین کفر است
بقوت بیان وصولت سخن نه بحدت پولاد وتیزی آهن وبسوختن خانه شبهات ملحدین است از شهاب جانسوز
کلام نه بسپردن جانهای ایشان در میدان مبارزت وخصام وچنانچه در جنگها وجهادها فئه وارد ولی لازم است از
مسلمین که بسبب قوت قلب مجاهدین باشد واگر از میدان مجادله کفار فرار کنند خود را بآنجا رسانند وخویشتن را مستعد
ومهیا نمایند وباین سبب دشمن را ترسان ومتزلزل سازند وهمچنین در حفظ بیضه اسلام از شبهات جنود کفر واضلال
وطغیان واعلاء کلمه حق ونشر آن در اقطار بلدان مجمعی از اهل علم وفضل وکمال لازم است که با آن معین یکدیگر
شوند در معرفت شبهات وکیفیت رفع آن ورسانیدن آن بصاحبان شبهه بتوسط کتابت یا بفرستادن حامل
قابلی ورجوع آنانکه در اطراف بلاد متفرقند بایشان اگر عاجز شوند از آنها وبالجمله اجتماع اهل علم در بلدی نشود مگر به مهیا شدن
اسباب ایشان شعار بزرگیست از شعارهای اسلام که در آن فوائد بسیار است واقامه وتعظیم واستدامه آن بر هر
کسی بقدر امکان متحتم است چهارم آنکه خداوند در آخر سوره بقره آیاتی در فضل انفاق وشروط آن ومذمت انفاق
خالی از آنها ذکر فرموده چنانچه بیاید ودر مقام بیان محل ومورد انفاق میفرماید للفقراء الّذین احصروا فی سبیل الله
لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون النّاس
الحافا انفاقات گذشته برای فقرائیست که باز داشته شدند در راه خدا یعنی در مقام سپردند در راه خداوند وبسوی قرب
مقدس حضرتش وبجهت موانع از مقصد وامانده ونوانائی ندارند سیر در زمین را که بآن رفع کنند موانع را گمان میکنند نادان
ایشان را غنی ولی بنا بجهت عفت وحفظ حال خود از اظهار کردن بدیگران ولکن از انشاء وآثار ومشاهده چهره ورخسارشان
خواهی شناخت که ایشان فقیر ولی چیز سئوال نمیکنند مردم را با ابرام یعنی هیچ سئوال نمیکنند پس مردم هم نباشند چه از
صفت تعفف وشناختن فقر ایشان از علامت وسیما معلوم میشود که هرگز سئوال نکنند زیرا که اگر گاهی سئوال کنند فقر
ایشان از راه سئوال نیز معلوم شود واین خلاف ظاهر آیه است یا آنکه مراد آنست که مبرمند در کردن سئوال که شرح معنی

عفّت است و بالجمله این اوصاف که در محلّ انفاق بایستی ملاحظه شود مصداق و مورد وی واضح‌تر از اهل علم ندارد زیرا که فقرآء غیر از طائفهٔ ایشان غالباً از لباس تقوی عاری‌اند پس سالک راه خدا نباشند و اگر پرهیزکار باشند فقراء ایشان را از مقدار عملیکه در دست دارند مانع نباشد و اگر احیاناً مانع شود از تحصیل معاش و سیر در بلاد عاجز نباشند و غرضشان در هر بلدی حاصل و اگر عاجز باشند عفّت و تحفّظ از اندار سؤال و تکدّی و پیدا کنند عفّت در میان ایشان بسیار کم باشد بلکه از ظاهر فی سبیل الله بر ونند چه مقصود از آن در غالب موارد استعمال آن کارهای بزرگ نمایانست از قبیل جهاد و حجّ و تحصیل علم و امثال آن و فی ارشاد القلوب در حدیث معراج مذکور است که خداوند فرمود ای احمد بدرستیکه محبّت برای خدا همان محبّت است برای فقرآء و تقرّب بسوی ایشان عرض کرد پروردگارا کیستند فقرآء فرمود آنانکه راضی‌اند بکم و صابرند بر گرسنگی و شاکرند بر حال وسعت شکایت نمیکنند گرسنگی و تشنگی خود را و دروغ نمیگویند بزبانهای خود و غضب نمیکنند بر پروردگار خود و غمگین نمیشوند بر آنچه از دستشان رفته و خورسند نمیشوند بآنچه با ایشان آید ای احمد دوستی من محبّت فقراست پس ایشان را نزدیک خود بیار و نزدیک شو بمجالس ایشان و این اوصاف جز بفقیر عالم با تقوی که تمام سخن در ایشانست نباشد پس در هر جا ذکر مدح و فضیلت و امر باحسان و رعایت از فقرآء در کتاب و سنّت شده مقصود یا تمام مقصود این جماعت باشند پنجم آنکه هر کس متکفّل معاش اهل علم شود و پریشانی ایشان را بردارد از کسانی خواهد بود که خداوند عهده و ضمانتی که از روزی طالبین علم کرده چنانچه شهید ثانی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت کرده بر دست او جاری ساخته و بتوسط او رسانده و در این نهایت شرف و افتخار است که بتشریف وکالت و خزانه‌داری خداوندی سرافراز شده و چون طلب علم با دست زدن بسایر اسباب معاش جمع نشود پس ضمانت روزی اهل علم غیر از ضمانت روزی تمام خلایق است که با توکّل تام از اسباب عادیّه دست بباید کشید و براه روزی خود را در آن نباید دید هر چند گاهی از آن و گاهی از غیر آن برسد هشتم آنکه این طایفه در اغلب اوقات غریب و از وطن مألوف و مجاورت اقربا دور و مبتلا بغربت و بیکسی گرفتار چه کمتر وقتی باشد که اسباب تحصیل علم در وطن اصلی و مجمع خویشان و آشنایان فراهم آید زیرا که یا عالم جامع نباشد یا باشد با موانع بسیار از جهات مختلفه و از اینجهت غالب علمآء که در نظر است و در کتب حالشان مسطور است تا از بلد و مجمع انس خود مفارقت نکردند بمقامات عالیه نرسیدند با آنکه در آنجا از جهت معلّم و استاد مانعی نداشتند و از جهت این صفت غربت و چشیدن مرارت این بلیّت مورد الطاف خاصّهٔ الهیّه باشند و خداوند با ایشان نظر رأفت و رحمتی باشد مخصوص چنانچه ... راوندی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرویست که فرمود بدرستیکه اسلام ظاهر شد غریب و زود باشد که غریب شود چنانچه نخستین بود پس خوشا بحال غربآء ... عرض کردند یا رسول الله ... فرمود آنانکه اصلاح کنند ... در وقتی که فاسد شوند مردم ... و غربتی نیست برای ... مگر آنکه گریه میکنند براو ... گریه کنند ... قبرش ... تا آنجا که دفن شده

تا وطن اصلی او فی کتاب شهاب از آنجناب مرویست که فرمود مردن غریب شهادتست فی رجال کشّی
مرویست که چون محمّد بن مسلم شکایت کرد خدمت امام محمّد باقر علیه السّلام از غربت و اینکه در کوفه غریب است در جواب
فرمود امّا آنچه ذکر کردی از غربت پس از برای تو است پیروی و اقتدا به ابی عبد الله علیه السّلام که در زمینی است دور از ما نزد
فرات است صلّی الله علیه و آله و امّا آنچه ذکر کردی از دوری مسافت پس بدرستیکه مؤمن در این دار یعنی دار دنیا غریب است
در میان این خلق منکوس تا اینکه بیرون رود از اینجا بسوی رحمت خداوند و از این خبر ظاهر میشود که غربت مؤمن
و خوبی او نه از جهة دوری او است از وطن بلکه بجهة عدم مجالست و عدم مشاکلت او است با ابناء جنس خود که
سبب است از برای انس نگرفتن او با آن جماعت و وحشت داشتن از آنها و مترقّب بودن رسیدن صدمه
و اذیّت از آنها و پریشانی و فساد کار و بهم خوردن رشته امور بجهة نبودن شخص دانای متّقی که تواند اعتماد کند بر او
در اصلاح امور خود و ظاهر کند سرّ خویش را برای او فی کتاب تعریف احمد بن محمّد صفوانی مرویست از جناب
صادق علیه السّلام که فرمود ابا فرموده خداوند که قرار دهد مؤمن را مگر غریب زیرا که او از خلاف جوهر اهل دنیا است و ان
قسم نکوای که اگر بردارد برای شما پرده و حجاب را از مؤمن هر آئینه خواهید دید او را که نوریست متّصل بنور ما چون اتّصال
شعاع آفتاب به آفتاب فی کتاب تحف العقول مرویست از آن جناب که فرمود مؤمن در دنیا غریب است
جزع نمیکند از ذلّت و خواری دنیا و در رغبت مزاحمت و منافسه نمیکند با اهل دنیا در عزّت دنیا یعنی چون مؤمن پس از دانستن
که وطن حقیقی و مستقرّ دائمی او جای دیگر است و عزّت و ذلّت در آنجا ثمر دهد و نفع بخشد و در اینجا چون مسافر است در
بلد غربت که جز چند روزی اقامت ندارد و با اهلش الفتی نبسته و انسی نگرفته ذلّتش در نزد دیگران از آنچه مقصود او است
چیزی نکاهد و عزّتش در نظر آنها بر آنچه در صدد تحصیل او است چیزی نیفزاید پس هرگز مؤمن از ذلّت و خواری دنیا نرنجد و در مقام دفع آن
و جلب عزّت بر نیاید و هر کدام از آن را که خداوند برای او خواسته و مقرّر فرموده راضی و شاکر و خوشنود و صابر است
بلکه با آن عزّت که خداوند برای او مقرّر فرموده با عزّت ذات مقدّس خود در یکجا ذکر نموده که و لله العزّة و لرسوله
و للمؤمنین از عزّت در نزد اهل دنیا بی نیاز و از همّ آن آسوده و از برای غربت اهل علم و دین که مصداق حقیقی مؤمنند
سببی دیگر باشد غالباً که آن تنگدستی و نداشتن بضاعت و مایهٔ معاش باشد چنانچه کراجکی فی کنز روایت کرده که
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود المقلّ غریب فی بلده درویش تهی دست غریب است در بلد خود چه رسد که
بدیار دیگر افتد پس مکشوف شد که این طائفه از چند جهة غریبند اوّل مخالفت طینتی و تغایر طبیعی و حالتی و کرداری با اهل
زمان و نوع غالبی انسان که سبب وحشت و تنفّر او است از آنها و نداشتن همدم و انیس که از خصائص غربا است
و از اینجهة غریب است هر چند در بلد خود باشد با ثروت و مال و این غربت است بحسب ذات چنانچه در خبر صفوانی
و کشّی گذشت و ابن ابی جمهور فی عوالی اللئالی نقل کرده از عبد الله بن عبّاس که رسول خدا صلّی الله علیه و آله
فرمود بدرستیکه اسلام پدیدار شد غریب و زود است برگردد بهمان غربت چنانچه در نخست بود پس خوشا بحال غرباء

غربت فقرا

در اینکه مؤمن در دنیا غریب است بچند جهت و فضل آنها و فضل غربت و مدح غربا

کسی گفت یا رسول الله کیانند غربا فرمود جدا شده از قبایل یعنی جدا شده از آباء و اقوام خود در کردار و اخلاق
و افعال و جدا کرده اند ایشان نفس خود را با نیکو دارا کرده او را باعمال صالحه و اخلاق پسندیده پس متابعت نکرده ایشان
در افعال و اخلاقشان و در قصص الانبیاء علیهم السلام مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند
وحی کرد به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که اگر دوست داری که ملاقات کنی مرا فردا در حظیرة القدس پس بوده باش در
دنیا تنها غریب اندوهگین مستوحش از مردم بمنزله مرغی تنها که چون شب درآید تنها جای گیرد و از مرغان مستوحش
باشد و به پروردگار خود انس گیرد و هم بی بضاعتی باندازه مخارج که در بیشتر ایشانست ... و دوری از وطن
و خویشان چنانچه اغلب تلخی آن را چشیده و بدردش مبتلا و بی آن کمتر مقصود حاصل ... بسیار بکمالات
پیوسته آمده و از ابیات دیوان امیر المؤمنین علیه السلام است تغرب عن الاوطان فی طلب العلی
وسافر ففی الاسفار خمس فوائد تفرج هم واکتساب معیشة وعلم وآداب وصحبة ماجد
فان قیل فی الاسفار ذل ومحنة وقطع الفیافی وارتکاب الشدائد فموت الفتی خیر له من معاشه
بدار هوان بین واش وحاسد دوری کن و جدا شو از وطن برای تحصیل بزرگی قدر و مسافرت اختیار کن که
در او پنج فایده است رفتن اندوه و کسب معیشت و علم و آداب و مصاحبت بزرگوار نیکو خوی پس اگر کسی گوید
که در سفرها خواری و رنج است و پیمودن دشتها و بیابانها و تحمل سختیها پس جوابش آنکه مردن جوانمرد بهتر است
برای او از زندگی در وطن خود خوار میان بدگو و بدخواه پس بمقتضای فرمان همایون آن جناب طالب علم را دل برا
دل کندن از وطن و اختیار غربت باید و در آیه مبارکه وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل
فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون
نیز اشاره باین مقصود چه میفرمود از آنکه تمام مؤمنین کوچ کنند برای طلب علم بلکه باید از هر طایفه از ایشان گروهی
کوچ کنند و فقه بیاموزند و بصیرت در دین پیدا کنند آنگاه چون مراجعت کردند قوم خود را بترسانند تا مگر ایشان
بپرهیزند از مناهی و نیز در آیه شریفه ومن یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا وسعة ایمائی
باشد بهر او از آنجا که وعده داده که هر کس در راه دین خدا هجرت نماید بیابد در زمین جای هجرت بسیار یا دوری از مکاره
و فراخی روزی و بهترین رزقها و سزاوارترین آن علوم و آداب دینیه است چنانچه در تفسیر بسیاری از آیات
روایت شده و در تفسیر آیه فلینظر الانسان الی طعامه فرموده ... انسان بسوی علمش که از کی
آموزد یعنی از هر کسی علم دین خود را نگیرد فی الجمله علم ... و غربت خود یکی از اسباب رحمت و وسیله
نظر لطف و مرحمت خدا تعالی باشد چنانچه دانستی بلکه حضرت سید سجاد علیه السلام غربت در قبر را یکی از اسباب
عفو و غفران از سحاب جود و کرم ایزد منان شمرده و در مناجات ... ابکی ... بنفسی قد
اضجعت فی حفرتها وانصرف عنها المشیعون من جیرتها وبکی علیها الغریب لطول

غُربتها وجادَ علیها بالدّموع المشفق من عشیرتها وناد بها من شفیق القبر وُدّها وَمودّتها وجهها
المعادی لها فی الحیوة عند صرعتها ولم یخف علی الناظرین الیها فرط فاقتها ولا علی من قد رآها
توسّدت الثری عجز حیلتها فقلت ملائکتی فریدًا نائی عنه الاقربون وبعید جفاه الاهلون
ووحید فارقه المال والبنون نزل بی قریبًا وسکن اللحد غریبًا وکان لی فی دار الدنیا داعیًا
ولنظری له فی هذا الیوم راجیًا فتحسن عند ذلک ضیافتی ویکون اشفق علیه من اهله وقرابتی
ای آقای من گویا خود را می بینم که او را خوابانیده اند در قعر قبر او و برگشته اند از نزد او همسایگان که او را مشایعت نموده و گریه
بر او غریب برای غربت طولانی او وجود نمود بر او باشک مهربان از عشیرهٔ او و آواز کرد او را از لب قبر دوستان او و ترحم
نمود بر او اگر دشمنش بود در حیوة در حال مردن او و پوشیده نیست بر نظر کنندگان بسوی او شدت حاجت او و نه
بر آنکه می بیند او را که بر خاک خوابیده درماندگی او را در کار خود پس بفرمائی ای ملائکهٔ من بیکسی است دور شده که دوری
کردند از او خویشان و بعیدیست که جفا کردند او را عیال و وحیدیست که جدا شده از او مال و فرزندان فرود آمده
در نزدیکی من و جای گرفته در لحد غریب وار و در دنیا مرا عبادت میکرد و برحمت امروز من امیدوار بود پس نیکو مهمانی
خواهی فرمود مرا و مهربانتر خواهی بود بر من از اهل من **فائده** کتاب فقیه وغیره مرویست از جناب صادق علیه السّلام
که چون خشت لحد را بر میّت گذاشته باشند بخوانند اللّهمّ ارحم غربته وصل وحدته وانس وحشته
واسکن الیه من رحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک واحشره مع من کان یتولاه
و در کتاب جامع الاخبار مرویست از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که فرمود تبسّم کردن در روی مؤمن غریب از کفّارهٔ
گناهان است **فائده** فرمود کسیکه اکرام کند غریبی را در غربتش پا بر دارد از او و اندوهش را یا بخوراند یا بنوشاند او را شربتی یا بخنداند
در صورت او پس برای او خواهد بود بهشت **فائده** ارشاد دیلمی مرویست از ابن عباس که آن جناب فرمود کسیکه
بغربت بمیرد شهید مرده **فائده** فرمود مردن در غربت شهادتست پس چون محتضر شود و ببیند از چشم خود را بطرف
راست و چپ خود پس نمی بیند احدی را و بخاطر آرد اهل خود را پس آه کشد پس برای او است بهر آهی که میکشد محو کند
خدا از او هزار هزار سیّئه را و بنویسد برای او هزار هزار حسنه و چون میرد شهید مرده و در کتاب مؤمن حسین بن سعید
اهوازی که از اصحاب جناب رضا علیه السّلام است مرویست از جناب صادق علیه السّلام که فرمود هیچ مؤمنی
نیست که بمیرد در زمین غربتی که دور باشند از او گریه کنندگان بر او یعنی خویشان و دوستان او مگر آنکه گریه میکنند بر او بقعهای
زمین که عبادت میکرد بر او خدای را بر آنها و گریه میکنند بر او دو ملک که موکل بودند این خبر را برقی در محاسن نقل کرده و نیز از
آنجناب روایت کرده که چون غریب را مرگ در رسد ملتفت میشود براست و چپ خود نمی بیند احدی را پس سر خود را
بلند میکند پس خدا تعالی میفرماید بکی ملتفت شدی بکسیکه بهتر است برای تو از من قسم بعزّت و جلال خود که اگر گره از کار تو گشایم
هر آئینه میکردانم تو را بسوی طاعت خود و اگر قبض کنم روح تو را هر آئینه میگردانم تو را بسوی کرامت خود **فائده** در اینجا امر و

از انجناب که خدایتعالی فرمود بدرستیکه من قبول میکنم نماز را از انکه فروتنی کند برای عظمت من و باز دارد نفس خود را از شهوات بجهة من و روز خود را تمام کند بذکر من و بزرگی نکند بر بندگان من و بخوراند گرسنه را و بپوشاند برهنه را و مهربانی کند مصیبت زده را و جای دهد غریب را پس این است که میدرخشد نورش چون آفتاب قرار میدهیم برای او در ظلمات نوری و در جهالت علمی و حراست میکنم او را بعزت خود و حفظ میکنم او را بملائکه خود میخواند مرا پس جواب میگویم و سؤال میکند مرا پس عطا میکنم او را مثل این در نزد من مثل جنات فردوس است که میوه هایش خشک نمیشود و از حال خود تغییر نمیکند و در کتاب تمحیص مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کامل نمیشود ایمان مؤمن تا انکه دارا شود صد و سه خصلت را که فعل است و عمل و نیت و باطنی و ظاهری و یکی از آنها که شمرد اینکه اعانت کننده باشد مر غریب را و این غریب همان ابن السّبیل است که خداوند در چند جای از کلام مجید خود ترغیب فرموده عطا کردن باو را و مدح نموده آنها را که باو عطا کنند و برای او در زکوة سهم مفروض مقرّر فرموده در جائی در اوصاف نیکوکاران میفرماید وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ و بجهة دوستی او بخویشان و بی پدران و درویشان و رهگذران و خواهندگان و در جای دیگر میفرماید وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ و در جای دیگر میفرماید إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ و در جای دیگر میفرماید يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ می پرسند از تو که چه انفاق کنند بگو انچه انفاق کنید از مال پس از برای پدر و مادر است و خویشان و ایتام و فقراء و رهگذران بیشتر مفسّران گفته اند که ابن السّبیل رهگذری باشد که او را نهایی نباشد هر چند در بلد خود غنی و مالدار باشد و او را ابن السبیل از انجهة گویند که ملازم راه است و رسم عرب است که ملازم هر چیزی را ابن آنچیز میگویند چنانچه مرغابی را ابن الماء میگویند و بالجمله ابن السبیل قسمی است از غریب که این همه رعایت و تحریص در اعانت او فرموده اند اگر سفرش در طاعت باشد چنانچه در تهذیب و غیره مرویست از جناب صادق علیه السّلام مرویست که فرمود ابن السّبیل ابناء طریقند که در سفرهای طاعت خداوند میباشند پس راه بر ایشان بریده میشود و مال ایشان میرود و پس بر امام لازم است که برساند ایشان را باوطانها ایشان از مال صدقات و ظاهر است بر هر بصیری که ذکر این خصوصیات بملاحظه غالب است یا در خصوص مورد زکوة نه انکه در مقام امتثال این تکلیف الهی که در سایر آیات ذکر شده لازم باشد رعایت آن که اگر در این راه نباشد یا از اصل مالی نداشته که کسی ببرد یا اراده برگشتن بوطن ندارد بجهة تمام نشدن آن طاعت که در پیش گرفته چون اهل علم که هنوز کاری بانجام و باری بمنزل نرسانده نباید اعانت نمود بلکه مجرد پریشانی و دور افتادن از وطن و خویشان و آشنایان و نرسیدن دست بایشان داخل کند صاحبش را

در عنوان غریب و ابن السبیل که مورد ترحّم و عطوفت و امر باعانت و دستگیری خداوند است و محلّ تأسّی و پیروی
بانبیاء و ائمّه علیهم السلام که نهایت مواظبت و تفقّد را داشتند بالنسبة باین جماعت وعد قصّهٔ جناب ایوب است
که عرض میکند بخداوند که آیا نبودم برای غریب خانه و برای مسکین محلّ آسایش و برای یتیم ولیّ و برای بیوه زنان سرپرستی
وعد در کتاب عیون الاخبار و غیره مرویست از حضرت مجتبی که پرسید از خال خود هند بن ابی هاله از کیفیت مجلس
رسول خدا صلّی الله علیه و آله و او وصّاف حلیه و شمایل و آداب آن جناب بود و بعبارات نیکو و مختصر بیان نمود پس گفت
که آن جناب نمی نشست و برنمیخواست مگر بذکر خداوند تا آنکه میگوید مجلس او مجلس حلم بود و حیا و صدق و امانت بلند
نمیشد در او آوازها و ذکر نمیشد در او قبیح و نشر نمیشد لغزشهای آن مجلس همه بیکدیگر نیکوکار بودند یا وصیّت بتقوی میکردند
و همه متواضع احترام مینمودند بزرگ را و رحم میکردند صغیر را و صاحب حاجت را بر خود مقدّم میداشتند و نگاهداری
میکردند غریب را وعد سیرهٔ آن حضرت و ائمّه طاهرین علیهم السلام در مراقبت حال غرباء و رفع پریشانی و سدّ
خلّت ایشان وقایع بسیار مذکور است که مقام ذکر آنها نیست و این حاصل بعضی از صفات و عناوینی بود که
بعلاوهٔ صفت علم که در علماء و مشتغلین یا اغلب ایشان موجود است و گاه شود که در بارهٔ حقّ رحم و حقّ همسایگی
و حقّ تعلیم یا رساندن نفعی یا دفع ضرری یا حقّ مصاحبت بالنسبة بصاحب ثروتی پیدا شود و لیس اسباب رعایت
مضاعف شود و در ترک آن مبتلا گردد بعقوبت تضییع آن حقوق و مناسب است ختم کنیم این باب را بذکر خبری
لطیف که در او ذکریست از غریب و فوائدی دیگر سیّد فاضل صالح سیّد محمّد بن محمّد بن حسن بن قاسم العاملی شهیر به
ابن قاسم در کتاب اثنا عشریّه در مواعظ عددیّه روایت کرده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که آیا
ملائکه میخندند و میگریند گفت آری میخندند در سه جا از روی تعجّب و میگریند در سه جا از روی ترحّم امّا اوّل پس مردیکه هر روز
بکارهای لغو مشغول است آنگاه نماز عشا میکند و مشغول میشود به لغو پس ملائکه میخندند و میگویند سیر نشدی در این
درازی روز از غافل پس سیر میشوی در این یکساعت دوّم دهقان بیل بدست میگیرد و بآن خطّ مشترک میان زمین خود
و دیگری را میزند و چنین وانمود میکند که سهم خود را آباد میکند و خاشاک را بر میدارد و غرضش آنکه زیاد کند دیمهٔ خود پس ملائکه
از آن میخندند و میگویند تو سیر نشدی از این جریب آیا سیر میشوی از این سیّم زن گشاده روی بی حجاب که بمیرد پس بپوشانند
قبرش را و خشت بر او چینند برای آنکه کسی بر جسمش مطّلع نشود پس ملائکه میخندند و میگویند آنوقت که مرغوب بود و خواهان
داشت او را نپوشانید و حال که محلّ نفرت شده او را میپوشانید و امّا گریهٔ ایشان در سه جا پس اوّل غریب که از خانهٔ خود
بیرون رود برای طلب علم پس او را مرگ در رسد دوّم مرد و زن پیر که آرزوی فرزند کنند و خداوند ایشان را روزی کند
پس خورسند شوند و گویند او خادم ما است آخر عمر ما و مشایعت کنندهٔ جنازهٔ ما پس او را مرگ در رسد در حیات آنها
پس ملائکه میگریند بر او بیش از گریستن پدر و مادر بر او سیّم یتیم چون بیدار شود از خواب خود پس شروع کند بگریه که مادرش به
شتاب بسوی او و از خاطرش برود مردن پدر و مادر چون دایه بشنود گریهٔ او را فریاد زنند بر او بصدای مهیبی که این گریه برای

در اینجا ملائکه میخندند در سه جا و میگریند در سه جا

[illegible marginal notes]

چیست چون یتیم صدای او را بشنود بخاطر آرد مردن مادر را پس ساکت شود پس در اینحال ملائکه گریند باب ششم
در تدبیر اصلاح امور این طائفه بنحو اجمال و نگاهداری آثار اهل بیت علیهم السّلام بنگاهداری ایشان و رفع پاره شبهات مانع
از اعانت ایجماعت از ابواب سابقه مکشوف شد که تعظیم دین و نگاهداری شعائر مسلمین بدل و زبان و جوارح و مال از
تکالیف عامّه و احکام مشترکه است که هر شخص بالغ عاقلی بآن مخاطب واحدی از این حکم جواب خارج و معذور نیست
و آنمقدار که از آن متمکّن و از عهده اش تواند بر آید بایستی در مقام ادای آن در آید و هیچ شک نمیشود و دریغ ننماید و این مصرف
مالی و قسم مخارج خود یکی از اقسام انفاقات است که دار است تمام فوائد و منافعیکه شرح آن خواهد آمد انشاء الله تعالی
و متوقّف نیست بر وجود حقوق واجبه یا مستحبّه دیگر در مال از قبیل زکوة و خمس و نذر و کفّارات و وقف و امثال آن
هر چند با وجود آنها و رفع پریشانی و سدّ خلّت ایشان بآنها محلّی برای این تکلیف نماند و باقسام دیگر بایست تعظیم و انفاق
نمود و لکن با نبودن آنها یا نرسانیدن ارباب آنها را بمستحق خود را آسوده و فارغ ندانند بلکه این مصرف را از مخارج لازمه
و تکالیف مستمرّه خود شمارد بلکه از غالب مصارف مالیّه خود مقدّم دارد چه حفظ دین مقدّم است بر حفظ جان چه جای
بحفظ مال بازیاد کردن آن یا رسیدن بشهوات نفسانیّه از مأکول و مشروب و ملبوس و مسکن و امثال آن و این مطلب
بانهایت وضوح بعد از تدبّر در ابواب سابقه چنان مخفی است که بنای متدیّنین از اهل ثروت چه رسد بغیر ایشان در دین در
اعانت علماء و طالبین علوم دینیّه بر آنست که جز ادای حق واجب مالی و اطعام در ایّام ولیمه و تعزیه داری و صدقه برای
استشفاء یا دفع بلاهای عامّه دیگر کاری نکنند و تربیت اهل علم و انتشار و تقویت آثار دین را از امور مهمّه نشمارند بلکه گاهی در فکر
و خیال آن نیفتند و بقدر مرغ و گاو و اسب و سگی که در زیر دست دارند و در رفع حوائج و ضروریّات آنها غفلت نکنند
و شاید بعضی را بر حاجت نفس خود مقدّم دارند با آن طائفه رفتار نکنند حتّی در هنگام مردن و وصیّت با مور خیریّه هر گز این
قسم خیر را در حساب آن نیارند و از جمله آنها نشمارند ولقد صدّق علیهم ابلیس ظنّه فاتّبعوه الّا فریقًا
من المؤمنین در آن روز که شیطان بظنّه و گمان عرض کرد بخدا و نگه ولا تجد اکثرهم شاکرین نخواهی یافت بیشتر
مردم را شکر گذارنده این گمان او در حق مردم راست شد پس پیروی کردند او را مگر پاره از مؤمنین و بالجمله یا اگر اعانت
اهل علم و تربیت ایشان خود مقصدیست بزرگ و عبادتی است عظیم اهل ثروت توانند اعانت ایشان را در ضمن
مقاصد دیگر در آرند که نهایت شوق بآن دارند و بر ایشان میسّر نیست و اگر هست درست از عهده آن بر نیایند
و اگر بر آیند با مصارف زیاد که باندکی از آن باین قسم ممکن که بدست آرند پس از انفاق جزئی بفوائد هر دو مطلب رسند
و بصرف کمی دو اجر عظیم گیرند و بعضی از آن مقاصد اشاره خواهد شد و ما اوّل روی سخن را بطرف جماعتی کنیم
که بسبب مجالست اهل کفر و ضلالت و زنادقه این امّت در ایمانشان اندک ضعف و سستی پیدا شده و بر فرض
اطلاع بر مطالب گذشته تغییری در حال ایشان پیدا نشود و حتّی جزم بصدق وعده و وعید خداوندی اثری در دل ظاهر
گردد از شنیدن آنها پس میگوئیم شبهه نیست که این جماعت از اعتقاد بکذب این اخبارات و ثواب و عقاب آخرت

حدائق و کتاب ادب النفس و کتاب النظم الفصیح والنثور الصحیح و فوائد العلماء و فرائد الحکماء و ...

نیست نهایت کار یکه شبهه و رجوع نکردن بر دانایان در رفع آن با ایشان کرده همان بر داشتن یقین با اطمینانست تا
و غالبا مظنّه با احتمال راستی در آنها میدهند پس همان قوّهٔ تمیز و عقل معاش که ایشان را و امیدارد بر جلب منافع با احتمال
هر چند ضعیف باشد و دفع ضرر هر چند مشکوک باشد چنانچه مشاهد است که خروارها تخم بقیمت گزاف میخرند
و در زمین بی آب میکارند با میّد آمدن باران که در آن استمرار و عادت برقراری نیست و بسا شود که منفعت بیست
نیامده انچه کشت از دست رود و دردی از کسی دوا نشود و ذکر خیری از و در خلق نباشد و بسیار شود که بخیال در
آوردن آب مالها در کندن قنوات صرف کنند و جز خون جگر و آب چشم آبی پیدا نشود و از این رقم در تجارات بحر و بر
و مسافرت ببلادهای بعیده و ساختن عمارت در جاها بگمان احتمال دهند که با بقای حیوة گاهی بانجا روند و امثال اینها
بسیار است اگر تأمّل جزئی کنند احتمال منفعت در گفتهٔ این همه انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام که در عقل و شعور و فهم و ادراک
ایشان احدی از موافق و مخالف را شبهه و خدشه نیست البتّه بیشتر میرود و بر فرض کذب اخبار ایشان لا محاله دردی از
بیچارهٔ دوا کردند و نام نیک و ذکر خیر که پیوسته اهل دنیا در صدد تحصیل و کسب آن میباشند بجهة خود گذاردند ولا اقلّ این احتمال
نفع را در عرض آن نفعهای احتمالی در آرند با اگر در ترک این احتمال ضررهای بسیار است که جزئی آن در امور معاش سلب ترس
و بیم و باعث تجرّی و دوری بست و بالجمله بر فرض راست بودن منفعتهای بسیار از دادن مال کمی برند و بضررهای بیشمار ترک
آن خود را مبتلا کردند و بر فرض دروغ این مصرف را در جزو سایر مخارج که بجهة پیدا کردن منافعیکه متوقّف است بر امور بسیار
که در همهٔ آنها احتمال نشدن میرود محسوب کنند با اگر حسن احسان بغیر و رفع حاجت مضطرّ با تمکّن امریست فطری در همه
خلایق حتّی بت پرست و دهری بلکه اگر خود نکنند در نیکی آن انکار نکنند و در ستایش نیکی کنندگان مبالغه نمایند بلکه در همین دنیا
خیرها و برکتها از او دیدند و بسیار شده که با نقلاب وضع روزگار امر آن مضطرّ بالا رود و کار این محسن پست شود و پس آن احسان
جزئی بعوضهای بسیار رسد و از یک دانه تخم هزار خوشه بردارد و از مهالک عظیمه برهد و در کتب تواریخ و سیر از حکایات ایشان
چندانست که حاجتی بذکر آنها نیست پس بقانون امور معاش و طریقهٔ متداوله میان مردم این رشته را از دست نباید داد
و با میّد نفع از فرسودهٔ این دستهٔ عقلاء از اندک مالی مضایقه نباید کرد **و امّا** این عمر ایجماعت از آنهائیکه بمضمون اخبار کتب
معترف و مقرّند و ثواب و عقاب اخروی و جزای الهیه بر امتثال فرامین سابقه و سرکشی از آنرا راست دانند پس طبقات
مختلفه اند صنفی حسن فطرت و عقیدهٔ ایشان بنحویست که پس از آگاهی بر حال اهل علم و فهمیدن بزرگی و مرتبهٔ ایشان و لزوم
نگاهداری و سرپرستی از حال این طائفه در مقام فرمان برداری امر خداوندی و تحصیل آن اجرهای بزرگ برآیند و دست رسی
بآن نیز دارند **و قومی** چنین باشند امّا بحسب ظاهر دست رسی ندارند و آنمقدار که از آن متمکّنند نتوانند صرف ایشان
نمایند **و پاره** با داشتن اعتقاد و ثروت و تمکّن بدو فیلهٔ بخل بند در دست ایشان گذاشته دل از مال نتوانند بر دارند
و بعضی با اعتقاد و قدرت رساندن بضاعت ندارند و زیاده از معاش خود مالک نباشند **و گروهی** با اجتماع
این سه شرط بجهة اعانت اهل علم و حفظ شریعت ایشان را حرکت ندهد و اگر اغراض و مقاصد دیگر بآن ضمّ شود مضا

و علماء [۲]

نکنند و دستهٔ آن مقدار را که میتوانند قابل ندانند و از دادن آن حیا کنند و آن را خلاف شأن و مقام خود شمارند و جماعتی
با وجود تمام شرائط بجهت پارهٔ از شبهات شیطانیّه بوجود عالمی و طالب علم دینی براستی معتقد نباشند یا با وجود اعتقاد او را
محتاج ندانند و اگر پیدا کنند و پریشان ببینند معتقد و رخود را دریغ ندارند امّا طائفهٔ اولی پس بعد از اطلاع بر سخنان گذشته عذری
برایشان نماند و بهتر اینکه آنچه را برای این مصرف معیّن کنند بتوسّط عالم متّقی باشد یا بدستور العمل او صرف کنند چنانچه بتفاصیل
بسیاری اشاره شد و اگر کفیل را بیشتر را که توانند از عهدهٔ مخارج آنها برآیند معیّن نمایند و متکفّل امور ایشان شوند که بالمرّه از
همّ معاش آسوده گردند و ایشان را جزو عیال و خادم خود شمارند که با دادن مال بمراقبت حال ایشان نیز باشند البتّه بهتر
خواهد بود الّا آنچه بود که ما بین این خلق محسوس و خلق منکوس و این مقام بزرگ که شکنندهٔ پشت شیطان و عساکر او است
مراحل بسیار است و امّا طوائف دیگر پس خلاصهٔ موانع ایشان بحسب تقسیم پنج چیز است اوّل دست نرسیدن
بامانت بسبب بعد مسافت دوّم نبودن مال یا کمی ثروت سیّم خصلت بخل و لئامت چهارم نبودن
مقاصد و کوچک شمردن این عبادت پنجم پیدا نبودن محلّ قابل در اینجا عت امّا مانع اوّل پس عذریست در
نهایت ضعف و بی پائی چه اگر فرض شود که فرزند عزیزی یا پدر و مادر مهربانی یا غیر ایشان از آنها که نهایت علاقه و محبّت
باو دارد در بلاد بعیده افتد و خواهد چیزی باو رساند البتّه بهم اسم مطلب چنان او را در مقام تفحّص و تجسّس و پیدا کردن اسباب
رسانیدن و راه کار آن را بدست آورد چه تردّد در بلاد و معاملات تجّار و آمد و شد حکّام و اعوان ایشان و منقطع نشدن
زوّار حتّی در سنوات قحط محسوس و مشاهد و موجود از جمع علمآء و اهل علم عتبات عالیات که فی الحقیقه این کتاب
باسید اصلاح حال ایشان نوشته شده و دورترین بلاد ایران از آنجا اطراف خراسان و حدود آذربایجانست و هر ساله
زوّار و حاج باینجا مشرّف میشوند و بسیاری از تجّار بغداد و کاظمین با غالبی از تجّار شهرهای معروفهٔ ایران معامله دارند
و اگر بازار تجّار کساد شود یا دست بایشان نرسد میتوانند همان قدری که معیّن کرده با مینی بسپرد که در وقت تمکّن آن را بر ایشان
بلا مراقبت جزئی لازم است در پیدا کردن آنها که عزم الصّوب دارند یا تجّار این که با طرف معامله مینمایند و اگر رسانند
از این سمت نشد ممکن است که باو بنویسد آن مقدار را از آنجا گرفته براو حواله کند و اگر کسی است که بتحصیل اطمینانی
آن توجه ندارد عالمی یا تاجر امینی گذارد و از او نوشته گرفته بفرستد که دهنده مطمئن شود و این قسم بسیار میسّر میشود چه تجّار
خصوص اهل معامله که در آنجا متاع خود را نقد کردند بسیار هست که خود طالب شوند با اطمینان نقد خود را بدهند و حواله
بگیرند و از خطر راه محفوظ بمانند و امّا مانع دوّم یا کمی مقدار و ملاحظهٔ شأن پس خیالیست فاسد چه این معامله با
حضرت احدیّت است که ذرّه از عمل خیر در نزدش ضایع نشود و جزئی را که با آداب [illegible] بود و بعد [illegible] ترقی
دهد و اضعاف مضاعف کرده پس دهد و وقتیکه نهایت احتیاج را بآن دارد بسا هست که آن جزئی در [illegible]
[illegible] می نماید و حسب [illegible] مقداری ندارد و امّا بالنسبة بحالت آن اهل [illegible] رفع نماید و اگر کافی
نشد لا اقل البعض را رفع کند مثلا [illegible] برای اینکه [illegible] ده قران [illegible] و از این قسم

در باب گذشته در عنوان فقر

بسیار اند

در کیفیت اعانت آنانکه مال ندارند

بسیارند و شاید از جمع شدن همین جزئیها مقدار قابلی فراهم آید که جمله‌ئی را آسوده کند و بسا هست که از دادن آن جزئی
و ملاحظه نکردن شأن دیگران که ما ببینند و شرم کنند متابعت نمایند و او سبب وا داری ایشان باین خیر شود و بثواب آن
نیز فایز گردد و نیز میتواند با آن مقدار کتابی یا کفش و لباسی گرفته باو رساند یا باسم عیدی دهد و از این دغدغه بالمرّه فارغ شود و در
کتاب شریف جعفریات مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود کوچک مشمار چیزی از نیکی را که قادر شدی بر دادن
او بخیال دادن بیشتر از او زیرا که اندک در حال حاجت باو نفع آن بیشتر است برای اهلش از آن بسیار در حال بی
نیازی از او و عمل کن برای هر روز بآنچه در او است که خواهی رستگار شد و امّا نبودن مال بالمرّه پس اوّلاً بایست
اندازهٔ معاش خود را بمیزان الهی بسنجد که اگر زیادی رفته از آن بکاهد و بیشتر خلایق در این مرحله بر دور افتاده یا اگر شدند
و میزان معاشی بجهة خود قرار داده‌اند که هرگز از مداخل خود زیاد نیاید بلکه غالب اوقات پس افتاده‌اند و حال آنکه اگر فی الجمله
مراعات و مراقبتی در او کنند و اندکی از فضول معاش را کم کنند هم خود آسوده شوند و هم دیگران از خیر ایشان بهره‌مند
گردند و شرح مقدار فضول معاش و کیفیت کاهیدن از آن و بیان شبههٔ بعضی در تطبیق کردن کردار زشت خود
بر پارهٔ از اخبار محتاج برساله‌ایست جداگانه و در باب شانزدهم اشارهٔ خواهد شد بآن و بر فرض آنکه از میزان معاش
بیرون نرفته باشند از حدود الهیّه و داخل نشده باشند در زمرهٔ مسرفین و مبذّرین که برادران شیاطینند حکایت ایثار
بر نفس و مقدّم داشتن اخوان مؤمنین را بر خود خصوص اگر متوقّف بر جزئی کاهیدن باشد بکار رفته مثلاً از پنج دست
لباس دو دست را انداختن و از قیمتی آنها بمتعارف قناعت کردن و از چند رنگ غذا ببعضی از آن بسر بردن و از
امتعه و آلات نفیسهٔ متعدّده بیک پست تر و کمتر از آن زندگی کردن و امثال اینها که ابداً نقصی در معاش و خللی در کار
بهم نرسد و آن کم کرده را که در هر سال مبلغی میشود ذخیرهٔ آخرت خود کردن البتّه موافق عقل معاش و معاد و زیرکی
در امر دین است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن را اوّل صفات مؤمن شمرده و ثانیاً اگر از اعانت مالی
معذور است هر چند از معاش خود بکاهد پس از جاه و آبروی خود صرف و انفاق کند و از عرض خویش اندکی مایه بگذارد
و در ترغیب و تحریص هر کس که بتوان از او جزئی یا کلّی در آورد بزبان و پیغام و نوشتن مسامحه نکند و خواهی دانست که
انفاق بجاه داخل در اقسام انفاقاتست که مدح آن در کتاب و سنّت شده و مکرّر بتجربه رسیده که از گذشتن مقدار قلیلی از
جاه منافع بسیار باهل حاجت رسیده بلکه پس از ثبات بی طمعی صاحب جاه و اینکه در این امر و سؤال جز خیر دیگران غرضی
نداشته بر جاهش افزوده شود و سیرهٔ ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام پیوسته بر این بود حتّی اینکه علیّ بن عیسی در کشف الغمّه
روایت کرده که روزی امام علیّ نقی علیه السلام بیرون رفت از سرّ من رای بسوی قریهٔ بجهة مهمّی که رو داد آن جناب را
پس مردی اعرابی آمد و طلب میکرد آنجناب را باو گفتند که بفلان موضع رفته پس رو کرد بآنجا چون بخدمت آنجناب رسید
فرمود باو چه حاجت داری گفت من مردی از اعراب کوفه‌ام که متمسّکند بولایت جدّ تو علیّ بن ابی طالب علیه السلام
و بار شده بمن دین بزرگی که سنگین کرده مرا بر داشتن او و ندیدم کسی را که رو آورم باو برای ادای آن غیر تو پس حضرت

در حدیث شریف ... مرویست ... اول آن چنین است ... ملعون ملعون من القی الکلّ علی الناس ... [illegible]

خبر شریف در بذل امام ع عرض خود را برای سائل مستحق

فرمود دل خوشدار و او را منزل داد چون روز شد حضرت باو فرمود بتو حاجتی دارم زنهار زنهار از خداوند که مرا مخالفت
نکنی گفت مخالفت نمیکنم پس نوشت حضرت بخط خود ورقه و اعتراف کرد در آن برآنکه بر ذمه او واجب است از مال خود
اعرابی مالیکه معین کردند او را در آنجا و از دین اعرابی بیشتر بود و فرمود بگیر این خط را پس چون بینی بسر من رأی حاضر شو
نزد من در حالیکه نزد من جماعتی باشند پس مطالبه کن از من او را و سخن درشت بگو در باقی نگذاشتن تو آن دین را نزد من فزنهار
زنهار از خداوند در مخالفت کردن تو مرا گفت اطاعت میکنم پس گرفت خط را چون حضرت برگشت بسر من رأی و حاضر
شد در نزد او جماعت بسیاری از اصحاب خلیفه و غیر ایشان حاضر شد آن مرد و خط را بیرون آورد و مطالبه کرد و گفت
بنحویکه وصیت کرده بود پس حضرت برفق و مدارا با او سخن میگفت و از او عذرخواهی میکرد و وعده میداد بوفای آن و مسرور
نمودن او و پس این قضیه را برای متوکل نقل کردند پس امر کرد سی هزار درهم خدمت آنحضرت بیاورند چون آوردند آن را
بحال خود گذاشت تا آنکه آن مرد آمد پس فرمود بگیر این مال را و دین خود را از او ادا کن و باقی را صرف کن بر عیال خود و ما را معذور
بدار پس اعرابی گفت یا ابن رسول الله قسم بخدا که آرزوی من کوتاه تر بود از ثلث این مال و لکن خداوند داناتر است که رسالت
خود را در کجا بگذارد و مال را گرفت و برگشت و از این خبر شریف معلوم میشود که اندازه بذل عرض و آبرو از برای قضای حوائج
برادران ایمانی تا کجا است در جائیکه آن وجود مبارک با آنهمه عظمت و جلال خدائی برای شخص اعرابی که از حسن حالش ظاهراً غیر از
با امامت چیزی معلوم نبود و در نزد اصحاب آن عنید که از مشاهیر بین اعدا و عیب گویان آنجناب بود باین قسم خود را خوار در
انظار و ذلیل در نزد اغیار کنند پس اگر قضیه منعکس شود چنانچه مشاهد ما است پس حالش چه خواهد شد چه رسد که مردم
آن اعرابی بالاتر نباشد و گذشت که علماء خلفای آنجنابند که در رعایت احترام و تعظیم همه اقسام آن مشارکند علاوه
آنانکه آبرو نزد ایشان ریخته میشود نیز از محبین ایشانند و هر کس هر چه کوشش در نزد هر کس کند برای اعانت علماء باندازه آنچه
آنجناب برای اعرابی کردند نرسد و خواهد آمد در باب نهم که جناب خضر خود را بسائلی داد که او را فروخت و قیمت آن را
صرف کرد و اما مانع سیم یعنی بخل که منشاء آن سوء ظن و گمان بد بردن و دانستن بخداوند عالم است پس از ضعف
ایمان و سستی او چه بالیقین و اعتقاد راسخ بصدق وعده خداوند که میفرماید وما انفقتم من شیء فهو یخلفه
هر چه دهید بجایش میگذارم و در چند جا رستگاری را مخصوص فرموده با آنکه از تندی و حرص از جان خود دور کردند و اینهمه
ترغیب و تحریص در انفاق و احسان و اعانت که در کمتر عملی شده در قرآن و ظاهر میشود از آن مقدار محبوبیت و بزرگی
مقام و جلالت قدر او در نزد خداوند چگونه جمع میشود با منع کردن مقداری از آنچه خدا باو داده و امر فرموده که بأهلش
رساند و از اینجا است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود جمع نمیشود بخل و ایمان هرگز در دلی و در خبر دیگر فرمود
دو خصلت است که جمع نمیشود در مسلم بخل و حسد و جناب صادق علیه السلام فرمود ایمان نمی آورد مردیکه در او
باشد بخل و حسد و ترس و مؤمن نمیشود ترسنده و حریص و بخیل و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بخل جمع کننده است
تمام عیبها را و او مهاریست که کشیده میشود با او بسوی هر بدی و از برای مذمت بخل کافیست تامل در این کلام شریف چه بخل

ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون

۱۶ لازم دارد

لازم دارد جهل بمصارف مال را و قطع رحم و دروغ و حرص و حبّ مال و خیانت و محبّت دنیا و عداوت اخوان
و مواسات نکردن با ایشان و پستی فطرت و حسد و ترک بسیاری از واجبات که متوقّف است بذل مال را و عداوت
اخوان مؤمنین او را که لازم است بر او تحصیل کاری که بآن محبّ شوند ایشان او را و ظلم و ستم و طول امل و تکذیب
علما و ناقلین اخبار و نظایر اینها و هر یک از این صفات قبیحه لازم دارد بدیها و مشقّتها و مصیبتهای بسیار را که راحت
و آسودگی را بر صاحبش حرام کند چنانچه حضرت صادق علیه السّلام فرمود پنج نفرند که ایشان چنانند که میگویم نیست
برای بخیل راحتی و نیست برای حسود لذّتی و نیست برای ملوک وفائی و نیست برای دروغگو مروّتی و بزرگ قوم نمیشود
سفیه و عجب است از بخیل و دل بستن او بمال و حرص در جمع آن از حرام و حلال با احتمال احتیاج خود باو در وقتی یا بجهة
راحت افتادن عیال و فرزندانش پس از او با آنکه خود هزارها از این جماعت دیده و شنیده که عمر خود را در جمع مال و تحمّل
مشقّتها و زحمتها و مخاصمه و منازعه و قطع ارحام و شکستن دلهای مساکین و ایتام صرف کردند و از آن مال خود خیری
ندیدند و پس از ایشان بغیر اولادشان نرسید و اگر رسید دختران و زنانشان با دشمنانشان صرف کردند و پسران در
اندک زمانی در لهو و لعب و معاصی خرج کردند بر ایشان جز وبال آن مال و سختی کار در وقت سؤال در محضر حضرت
ذی الجلال ثمری نداشت و اگر نباشد برای بخیل جز نام بد و افتادن از قلوب هر طائفه بلکه باقی ماندن اسم او به بدی در کتابها
تواریخ و سیر و ذکر او در هزارها از مجالس و محافل و منابر هر آینه کافی بود در منع و ردع و اهتمام او در مجانبت و احتراز از این خصلت
رذیله و محو کردن نام خود از دفتر بخلاء و امثال آن فصل و باب که در بسیاری از کتب بجهة شرح حال آنها معیّن شده چه رسد
بتأمّل و تدبّر در آیات و اخبار و آثار که در فوائد و منافع انفاق و صدقه رسیده و این کتاب شریف بحمد الله تعالی متکفّل
بیشتر آنها است که اگر خود را در مقام خذلان و ختم در قلب نرساند البتّه حالش تغییر خواهد کرد و شوقی در دلش پیدا
خواهد شد و اگر اندکی حرکت کرد و با خداوند معامله نمود براستی البتّه خیرش را خواهد دید و بر شوق و رغبتش خواهد افزود تا بمقامی
که چیزی در نزدش لذیذتر از بذل مال نباشد چنانچه امیر المؤمنین علیه السّلام میفرماید قوّت ابدان خوردن طعام است و قوّت
ارواح خوراندن آن و هر کس لا ابطالب نشاط نفس و انبساط روح و قوّت او است جز آنکه خطا در راه و اشتباه
در اسباب او است و از برای مدح جود و احسان همان بس که حاتم طی با حالت کفر و مقام شرک که با آن هیچ عملی سود
نبخشد جودش علاوه بر آن نامش که تا انقراض دنیا از خاطر نرود و در مثل با شجاعت امیر المؤمنین علیه السّلام یکجا ذکر شود
باخرتش سود داد چنانچه جناب رضا علیه السّلام فرمود که حضرت رسول صلّی الله و آله به عدی پسر حاتم طی فرمود که
برداشت از پدر تو عذاب سخت را سخاوت نفس او و چون دختر حاتم را اسیر کردند و نزد آنجناب آوردند حال پدر خود را
عرض کرد فرمود این اوصاف که تو ذکر کردی برای او اوصاف مؤمنین است پس او را احسان نمود و اکرام کرد و خلعت
داد و راحله بخشید و او نیز در برادرش که بشام فرار کرده بود رفت و او را ترغیب کرد که نزد جنابش مشرّف شود و چون وارد
شد حضرت ردای مبارک را برای او فرش کرد و خود بر زمین نشست و عدی در رکاب امیر المؤمنین علیه السّلام

۲ نیک صح

درآنچه بخل بقوم لوط و سمرة بن جندب درین امت کرد

خدمتها کرد و این همه از نتایج جود پدر بود و فاتحه بخل چنان باشد که بقوم لوط کرد چنانچه شیخ طبرسی در مجمع البیان از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که لوط سی سال در قوم خود درنگ کرد و بر ایشان نازل شده بود و از طائفه ایشان نبود و میخواند ایشان را بسوی خدا و نهی میکرد ایشان را از فواحش و ترغیب میکرد ایشان را بر طاعت پس اجابت نکردند او را و اطاعت ننمودند و از جنابت تطهیر نمیکردند همه بخیل بودند و بر طعام لئامت داشتند پس بخل نتیجه داد درد در علوم ایشان که وا داشت زیرا که ایشان بر سر راه قافله بودند که بشام و مصر میرفتند و مهمان بر ایشان نازل میشد پس اکنند اورد و این عمل امیکردند برای آنکه مهمان را عقوبتی کرده باشند نه آنکه از روی شهوت بود و پس بخل آورد بر ایشان این مرض را تا آنکه طلب میکردند آن عمل را از مردان و بر آنکار مبرز میدادند و قریب باینست آنچه بخل درین امت به سمرة بن جندب کرد و او از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و او را نخلی بود در جائیکه راهش از داخل منزل مردی از انصار بود و پس سمره میآمد نزد نخل خود بی آنکه از آن انصاری اذن بگیرد و پس انصاری گفت ای سمره تو پیوسته ناگهانی داخل میشوی در حالتیکه خوش نداریم کسی ناگهانی بر ما داخل شود پس هرگاه خواستی بیائی اذن بطلب گفت اذن نمیخواهم برای راهیکه مراست بسوی نخلم پس انصاری شکایت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد پس حضرت او را طلبید حاضر شد پس باو فرمود فلان از تو شکایت میکند که تو میگذری بر او و اهلش بدون اذن او پس اذن او اذن بگیر هرگاه خواهی داخل شوی گفت یا رسول الله اذن بگیرم در راهیکه دارم بسوی نخل خودم پس حضرت باو فرمود نخل را باو واگذار و از برای تو باشد نخلی در فلان مکان گفت نه فرمود دو نخل گفت نمیخواهم پس پیوسته زیاد میکرد و نمیداد نخل را سبب و فرمود برای تو باشد ده نخل در فلان مکان پس قبول نکرد پس فرمود از آن نخل درگذر و برای تو باشد نخلی در بهشت گفت نمیخواهم پس حضرت فرمود تو مردی ضرر زننده و نیست ضرر رسانیدن بر مؤمن یعنی در دین اسلام روا نبود ضرر زدن یا قرار داده نشده حکمی که در آن ضرر باشد پس فرمود آن نخل را کندند و بجانب او انداخت و فرمود ببر هر جا که خواهی بکار و عاقبت امر و بخیل چنان شد که معویه باو چهار صد هزار درهم داد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که این آیه نازل شد در حق امیر المؤمنین علیه السلام و من النّاس من یعجبک قوله فی الحیوة الدّنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الدّ الخصام و اذا تولّی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النّسل و الله لا یحبّ الفساد از مردمان کسی هست که به عجب می آورد گفتارا و ترا در زندگانی دنیا و گواه میگیرد خدا را بر آنچه در دل او است و او سخت خصومت است و چون بر گردد و روی بر گرداند کوشش کند در زمین تا تباهی کند در او و نیست کند کشت و نسل را و خدای دوست ندارد فساد را و این آیه در شأن ابن ملجم لعنه الله نازل شده و من النّاس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد و از مردمان کسی هست که بفروشد خود را برای طلب خوشنودی خداوند و خدای مهربانست به بندگان پس آن را گرفت و روایت کرد و در اوّل صد هزار داد قبول نکرد آنگاه دویست تا چهار صد ... وقت حکومت زیاد در عراق او نائب زیاد بود چون آن خلیفه شش ماه در کوفه میماند و شش ماه در بصره در هر یک که توقف داشت سمره در دیگری نیابت میکرد و ...

کار سیاه

کار سپهسالار ابن زیاد شد و در وقت بیرون رفتن کوفیان بسمت کربلا مردم را ترغیب و تحریص میکرد بر حرب جناب
سید الشهداء علیه السلام خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین و در کتاب فقه الرضا علیه السلام
مرویست که جمعی از اسیران را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند پس امر فرمود امیر المؤمنین علیه السلام را که گردن
ایشان را بزند پس امر فرمود که یکی از آنها را جدا کند و نکشد آن مرد گفت چرا مرا از رفقایم جدا نمودی و حال آنکه گناه ما یکسان
بود حضرت فرمود خدای تعالی بمن وحی فرستاد که تو سخی قوم خودی و نور انکشم پس آن مرد گفت اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه
وَاَنَّکَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰه پس برکت سخاوتش او را بسوی بهشت و در خصال مرویست از آنجناب که فرمود
به آن اسیر که در تو پنج خصلت است که خدا آنرا دوست میدارد شدت غیرت بر اهل و سخاوت و حسن خلق و راست
گوئی زبان و شجاعت و در کافی مرویست که خداوند وحی فرستاد بسوی موسی ع که سامری را مکش زیرا که او سخی است
و چون عبد الرحمن بن عوف مرد و او یکی از آن ده نفر است که اهل سنت روایت کردند که رسول خدا صلی الله و آله
شهادت داد که ایشان از اهل بهشتند و از آن شش نفر که عمر ایشان را از اهل شوری قرار داد مال بسیاری از او ماند
ابن اثیر در اسد الغابة ذکر کرده که آن هزار شتر بود و صد اسب و سه هزار گوسفند و آنقدر طلا که آن را با تبر قطع کردند به
نحوی که دستهای جماعتی آبله کرد و چهار زن داشت حق یکی از آنها را مصالحه کردند به هشتاد هزار پس جماعتی از اصحاب رسول خدا
صلی الله علیه و آله گفتند که ما بر عبد الرحمن میترسیم بجهة آن مالها که گذاشته پس کعب الاحبار گفت چرا میترسید بر او کسب
کرده بپاکیزگی و خرج کرده بپاکیزگی و گذاشت پس از خود بپاکیزگی پس این کلام به ابوذر رحمة الله علیه رسید پس خشمناک
بطلب کعب بیرون رفت پس گذشت باستخوان چانه شتری آنرا بدست خود گرفت آنگاه در جستجوی کعب شد پس
به کعب گفتند ابوذر ترا میطلبد پس کعب فرار کرد و خود را بعثمان رساند و باو پناه برد و قصه را برایش نقل کرد پس ابوذر
بسراغ او میرفت تا بخانه عثمان رسید چون داخل شد کعب برخواست و در پشت سر عثمان نشست از ترس ابوذر
پس ابوذر گفت ای پسر زن یهودیه گمان میکنی که باکی نیست در آنچه گذاشته عبد الرحمن بتحقیق که بیرون رفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی احد و من با آن جناب بودم پس فرمود ای ابوذر گفتم لبیک یا رسول الله فرمود
ارباب ثروت درویشانند در روز قیامت جز آنکه دهد از طرف راست و چپ و پیش رو و پشت سر و چه بسیار
اندکند اینها آنگاه فرمود ای ابوذر گفتم لبیک یا رسول الله فدای تو شود پدر و مادرم فرمود خوش ندارم که برای من باشد
مانند کوه احد که آنرا در راه خداوند انفاق کنم آنگاه بمیرم و دو قیراط آن را بگذارم آنگاه فرمود ای ابوذر تو طالب زیادی و
من طالب کمم با پس رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین میطلبد و تو ای پسر زن یهودیه میگوئی باکی نیست بآنچه عبد
الرحمن بن عوف گذاشته دروغ گفتی و دروغ گفت آنکه گفت پس کسی سخن او را رد نکرد بیک حرف تا آنکه بیرون رفت
و این خبر در جلد اول مجموعه شیخ ورام است و عجب از آن سفهاء بیخردان که عبد الرحمن را از جمله مستغفین و اسخیاء
ذکر میکنند با آن کثرت فقراء در مدینه اگر در اول درجه سخاوت بود چگونه اینهمه طلا بعد از او میماند و در جنة جبر

ذکر مانع چهارم از اعانت علماء و رفع آن

رسیده که سخی نزدیک است بخداوند نزدیک است بمردم نزدیک است به بهشت دور است از دوزخ و بخیل
دور است از خداوند دور است از مردم دور است از بهشت نزدیک است بدوزخ و رسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمود آفریده نشده ولی خداوند مگر بر سخاوت و از علامت سخا آنکه باکی نداشته باشد که کی خورده دنیا را
و مالک او شده مؤمن است یا عاصی کافر است یا مطیع شریف است یا وضیع اطعام کند و خود گرسنه بماند
و بپوشاند و خود برهنه باشد و ببخشد و از قبول عطا سر بپیچد و اگر تمام دنیا را مالک شود خود را بیگانه از آن ببیند
و اگر همه آن را در یک ساعت در راه خدا انفاق کند ملالتی نگیرد و اما مانع چهارم پس مشهور و خواهد آمد که هیچ مقصدی
نباشد از دنیوی و اخروی دینی و عقلی و عرضی و بدنی و مالی از جلب منفعت یا دفع ضرر و برگرداندن شر آسمانی و زمینی
انسی و شیطانی مگر آنکه انفاق و صدقه کلید است برای انجاح آن پس اگر مجرد نشر علم محرک نشد قصد کند از انفاق
یکی از آن مقاصد را که گاهی خالی نباشد از یکی از آنها و فی الحقیقه معامله باشد با خداوند چیزی داده و عوضی خواهد گرفت
پس جای منت نباشد در آن عطا و بیشتر مردم چون مبتلا اند بجمع مال و حفظش و تربیت جسد و نگاهداری صحتش و خواهد
آمد که نگاهداری با خیرتر نباشد از زرع انفاق که یک تخم از ده تخم تا هفتاد هزار یک بهتر و سالم تر و با برکت تر باشد از آنچه کاشته
و نگاهبانی در سفر و حضر به از آن نباشد و صحت را به از آن چیزی نگاه ندارد پس بهتر آنکه پیوسته این مقصد را بنظر آرند
و چندی در مقام تجربه این زراعت و تجارت و حفظ صحت برآیند چون سایر معاملات و معالجات تا صدق این مقال
برایشان واضح و هویدا و ببینند که چه مقدار تفاوت است مابین معامله با خلق با خدا و اگر این مقاصد نیز محرک نشد پس تأمل
کنند آنانکه شایق و طالب بوسیدن عتبه ائمه انام علیهم السلام هستند و از آن مقدار که ایشان را با آن مقصد رساند عاجز
یا آن را دارند و لکن از حرکت با تصوب ایشان را مانعی است چون مرض و خوف و شغل و بستن راه یا اگر بروند از خود در
خطرند که در آن سفر مبتلا خواهند شد بانواع معاصی و آزار کردن بحیوان و مکاری و زوار و معامله با اطفال و فوت نماز
و دیدن منکرات و پوشیدن چشم از آن و ظلم بر رفقا و اعراض از درماندگان و عاجزان و پیاده و گرسنه و برهنه با تمکن
و قدرت و منافسه و مخاصمه با ملکان در منازل و کاهیدن از اجزاء واجبه و مستحبه و آداب سابقه و لاحقه تا آنکه کمتر
کسی به بسیاری از آن مبتلا نباشد و اگر از خود مطمئن است مالیکه در دست دارد و از مظان حرام و شبهه و ولی نقصان
بدادن زکوة و خمس ... که صرف آن در آن راه الی تطهیر و تزکیه و اخراج حقوق علاوه بر حرمان از فیض زیارت
سبب باشند برای گناهان بسیار و غضب خداوند جبار و اگر از این شر نیز آسوده اما از تخلیص نیت و تصفیه طویت
و تحصیل قربت و تطهیر سریرت در خطر چه بسیار کم باشند آنانکه چون در سویداء قلب خویش نگرند برای آن سفر محرکی جز رضا
خدا و اولیائش ببینند یا تجدید عهد و توسل بآن قبور ... غالبا بوی ...
مرافقت اخوان و سیر جهان و ... و فرار از مطالب ... و رسیدن ...
همسران و اصلاح مزاج به تغییر دادن مکان و امثال آن هر یک بنفسی محرک پس اگر عاقل هوشمند بنصف یا ...

و ربع و خمس مصارف سفر زیارت خود را معیّن کرده بطالب علمی رساند که در آن بقاع شریفه بعوض او زیارت کند اعانتی
کرده به اهل علم و زیارتی کرده مقبول بی کلفت سفر و تحمّل مشقّت راه و ابتلای بجرایم و همچنین اگر این کار را برای پدر و مادر
و سایر ارحام و ذوی الحقوق خود کند علاوه بر آن صلهٔ رحم و ادای حقّ لازمی کرده و غیر از زیارت اعمال دیگر نیز باشد که چندان
شاغل طالب علم نباشد از تحصیل و همان رقم خیر و فائده در او باشد چون قرائت قرآن و تعزیه داری و رسیدگی بحال ایتام
یا زوّار شکسته بال و پرستاری مرضی و مانند اینها از ابواب خیرات که بسیار شود و برای آنها مقرّر معیّن و رشتهٔ مقرّر نیست
و گروهی در صدد تحصیل مقدار میسور از آنها ولیباشود که از خود یا از آن محلّ مقداری قابل فرستند امّا در نزد غیر اهل علم اند آنانکه
آن عمل نکنند و اگر کنند فاسد و ناقص و مصارف آن وجه غالباً لغو یا حرام و اگر از آنچه گفته شد شوقی پیدا نشد پس گوییم
که هر کس چون نیک در خود نظر کند هر روز مبتلا بیند بجرمی تازه و گناهی در عظمت بی اندازه که برگشت آن تقصیر است
در یکی یا زیاده از حقوق لازمه که از خدا تعالی است و اولیائش و ملائکه و آسمان و زمین و پدر و مادر و معلّم و مصاحب
و همسایه و عیال و فرزند و اخوان ایمانی و ارحام و دست و پا و چشم و گوش و زبان و شکم و فرج و نظایر آن که بر هر انسان
دانای باخرد است و خیانت در این امانات الهیّه و بیرون نیامدن از عهدهٔ شکر لازم این نعمتهای سنیّه نفیسه چه بسیار کم
باشند آنانکه چون شب بحساب خود رسند خویشتن را فارغ از تمامی حقوق ببینند و علاوه بر این ابتلا غالباً از فیض آن عمل
خیر که در آن روز قدرت داشت بر او محروم یا از زشتی کردار دستش از دامن توسّل بآن کار نیک کوتاه پس هر روزه انسان
مبتلا است بعصیانی یا خسرانی و پس از این کمتر شود که باو نرسد بلائی آسمانی یا زمینی مالی یا نفسانی و اندک تأمّل در مطاوی کتاب
و سنّت و موارد وجوب و سنّت انفاق و صدقه بر اهل خیر و مسکنت میتوان فهمید که جبران کسر عصیان و تدارک خیر
طاعت رفته از دست انسان و تلافی مصایب دوران نشود جز به نیکی و احسان بر اخوان و انفاق بر اهل ایمان
و ما بجهة ضبط و تنبیه در نهایت اختصار اشاره بجملهٔ از آن موارد کرده باقیه را موکول میکنیم [?] اوّل در دعوات سید
فضل الله راوندی مرویست از امام زین العابدین علیه السّلام که رسید به امیر المؤمنین علیه السّلام مصیبتی مگر آنکه نماز کرد
در آن روز هزار رکعت و صدقه داد بر شصت مسکین و روزه گرفت سه روز و فرمود بفرزندانش هر گاه برسد بشما مصیبتی
پس بکنید مثل آنچه من کردم که دیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله را که چنین میکرد پس پیروی کنید آثار پیغمبر خود را و مخالفت
نکنید که خداوند مخالفت میکند با شما بدرستیکه خداوند میفرماید فمن صبر و غفر انّ ذلک لمن عزم الامور
پس حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرمود که من پیوسته عمل میکنم بعمل امیر المؤمنین علیه السّلام دوم اگر
کسی عمداً با زن خود در حال حیض مقاربت کند اگر در اوّل او است یک دینار که بقیمت یک اشرفیست و اگر در وسط
نصف آن و اگر در آخر است ربع آن و اگر کنیز باشد مطلقاً سه مدّ طعام بر فقیر صدقه کند سوم اگر زن در مصیبت
خود را بخراشد یا موی خود را بکند یک بنده آزاد کند یا ده نفر مسکین را اطعام کند یا ایشان را بپوشاند چهارم
اگر زن موی خود را ببرد در مصیبت بلکه در غیر او یک بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه گیرد یا شصت

ذکر موارد مخصوصه که صدقه جبر کند کسر حرم را یا تدارک کند خیر طاعت رفته را

مسکین را طعام دهد و بعضی این ترتیب گفته‌اند پنجم اگر بسبب مرض که عقل را ببرد نوافل یومیه فوت شود از هر دو رکعت یک طعام
و اگر متمکن نشد از هر روزی یک مسکین صدقه دهد ششم پیر و اگر طاقت تشنگی ندارد و زن آبستن و زن شیرده که کم شیر بوده‌اند
افطار میکنند و بجهت هر روز یک طعام صدقه میدهند هفتم کسیکه قضاء روزه ماه مبارک بر ذمه دارد و نگرفت تا ماه
مبارک آینده برای هر روز یکی یا دو طعام صدقه میدهد به تفصیلی که در فقه مذکور است هشتم کسی که افطار کند روزی
از ماه مبارک را باید روزه بگیرد دو ماه پی در پی یا بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام کند نهم کسی که روزه روز
معین را که نذر کرده افطار کند نیز چنین کند دهم اگر خلاف عهد و نذر کند کفاره او مثل سابق است یازدهم کسی
که روزه قضاء ماه رمضان را افطار کند بعد از زوال ده مسکین را طعام دهد و اگر عجز دارد سه روز روزه بگیرد دوازدهم
کسی که در روزه ماه مبارک بچیز حرامی افطار کند دو ماه روزه گیرد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام
دهد سیزدهم کسی که عاجز شد از روزه گرفتن سه روز در هر ماه که پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه اول دهه دوم است
برای هر روز یک طعام یا یک درهم صدقه دهد چهاردهم اگر عاجز شد از گرفتن روزه معین که نذر کرده اطعام کند مسکینی را
به دو طعام و اگر نتواند صدقه دهد بآنچه قادر است و اگر عاجز است استغفار کند پانزدهم کفاره عمل سلطان
قضای حوائج اخوانست شانزدهم اگر کسی بکند درخت حرم مکه معظمه را اگر بزرگست یک گاو و اگر کوچک است
یک گوسفند بکشد و بفقرا دهد و اگر شاخه آن را ببرد قیمت آن را بفقیر بدهد هفدهم برای صید در حرم حتی ملخ او کفاره
معینی است بلکه در دوشیدن شیر آهوی او چنانچه در محلش مشروحا ذکر شده و فرقی نیست که انسان محرم باشد
یا نباشد هیجدهم از برای کسی که محرم شد برای حج یا عمره و در حال احرام صیدی کرد چه در حرم باشد یا نباشد یا بجای
آورد بعضی از آنچه بر او حرام است کفاراتی معین شده بتفصیلی که در فقه مذکور است بلکه مستحب است پس از فراغ
از اعمال هدیی شتر یا بجز و مشت مشت صدقه دهد باحتمال افتادن شپشی یا موئی در حال احرام نوزدهم کسی که
وفا نکند به قسمی که خورده بنده آزاد کند یا ده نفر مسکین را طعام دهد بهر یک یک مد یا ایشان را بپوشاند و اگر عاجز شد سه
روز روزه بگیرد بیستم کسی که با زن خود مظاهره کند بنده آزاد کند و با عجز دو ماه روزه و با عجز از آن شصت مسکین را
طعام دهد بیست و یکم کسی که قسم خورد به بیزاری از خدا یا پیغمبر یا یکی از ائمه علیهم السلام چنان کند که مظاهره میکند و با عجز
چون کسی است که بقسم خود وفا نکرده بیست و دوم کسی که زنی را در عده تزویج کند او را رها نماید و پس از آن پنج
صاع آرد بمسکین صدقه دهد بیست و سوم کسیکه قسم خورد که با زن خود مقاربت نکند بشروط مذکوره در محلش باید کفاره دهد
مثل کفاره قسم بیست و چهارم کسیکه مؤمنی را بخطا کشت غیر از دیه باید کفاره بدهد مثل کفاره ظهار بیست و
پنجم اگر کسی عمدا مؤمنی را بکشد باید هر سه کار را بکند از عتق و اطعام و روزه شصت روز بیست و ششم اگر کسی
بنده خود را زیاده بر حد شرعی بزند او را آزاد کند بیست و هفتم برای کسیکه فوت شود از او پاره از واجبات حج
یا عمره کفاراتی معین شده بجهت تدارک آن فوت شده بیست و هشتم قطب راوندی در لب لباب روایت

کرده از نعمانی

ذکر موارد مخصوصه که صدقه کفّاره شود گناه را یا تدارک نماید طاعت نکرده را

کرده از لقمان که بفرزندش گفت هر وقت گناهی کردی صدقه بده بیست و هشتم در فقیه مرویست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود ای گروه تجّار حفظ کنید مالهای خود را بصدقه که کفّاره است برای گناهان شما و قسمها که میخورید در آن تجارت که بنگو خواهید کسب شما بیست و نهم در کتاب جعفریات مرویست که امیر المؤمنین علیه السّلام در بازار کوفه با آواز بلند فرمود بدرستیکه این بازارهای شما را حاضر میشود قسمها یعنی قسم بسیار در آن خورده میشود پس مخلوط نمائید قسمهای خود را بصدقه و باز دارید خود را از قسم خوردن بخدا زیرا که خداوند پاکیزه نمیکند آن را که باسم او دروغ قسم خورد سی ام در ارشاد شیخ مفید مرویست که ابو حمزهٔ ثمالی چند کبوتر را از روی غضب کشت پس حضرت باقر علیه السّلام بعد از تهدید با و فرمود صدقه بده از هر یک از آنها بیک اشرفی زیرا که کشتی آنها را از روی خشم و چون علّت صدقه دادن را فرمودند که کشتن از روی غضب است پس هر حیوان را که چنین بکشد بایست باین مقدار صدقه دهد سی و یکم در کتاب جعفریات و نوادر سیّد راوندی مرویست از امیر المؤمنین علیه السّلام که فرمود نگوئید رمضان بدرستیکه شما نمیدانید چیست رمضان پس هر کس گفت رمضان صدقه بدهد و روزه بگیرد بجهة کفّارهٔ این کلام و لکن بگوئید چنانچه خداوند فرموده ماه رمضان سی و دوم در جعفریات مرویست از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود اگر کسی ببرادر مسلم خود بگوید لا اُمّ لک پس هر آینه بچیزی صدقه کند سی و سیم اگر مرد در مصیبت فرزند یا زن جامهٔ خود را بدرد کفّاره دهد چون کفّارهٔ زنیکه روی خود را بخراشد سی و چهارم کسیکه عاجز باشد از روزهٔ ماه رجب بجهة ضعف یا مرض یا حیض پس از برای هر روز صدقه دهد چنانچه صدوق در کتاب فضایل الأشهر و غیره از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت کرده و بالجمله پس از تدبّر در این موارد و غیر آن ظاهر میشود آنچه گفتیم از بودن صدقه جابر کسر عبادت و کاسر صولت معصیت علاوه بر بودن آن مفاتیح خزینهٔ هر خیر و سپر بلای هر شرّ و عصای دست برای هر حرکت از بلدی ببلدی یا خانه بخانهٔ و هر انتقالی از حالتی بحالتی یا از ناداری خانه یا بنده یا زن یا فرزند بدارائی هر یک از آنها یا از زمانی بزمانی از شب بروز و روز بشب و از ماهی بماهی و از سالی بسالی یا از صحّتی بمرضی و از مرضی بصحّتی و غیر آن چنانچه بیاید پس بر هر کسی لازم که بجهة تدارک عبادات از دست رفته و پاک کردن قذارت گناهان گذشته پس از توبه پیوسته چیزی معیّن نموده و به بهترین محلّ آن رسانده و از خدای تعالی خواست که از ثواب آنها محروم و به عقاب اینها مبتلا نشده و از شرور آسمانی و زمینی آسوده شود سی و پنجم در لبّ اللباب قطب راوندی مرویست از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود بدرستیکه در بنی آدم سیصد و شصت استخوانست پس در هر استخوانی از آن هر روز صدقه ایست و اگر هیچیک از اینها متحرّک نشد پس صاحب آن محتاج است بدعا و دوای بسیار که بغایت بجد و قلیل است و امّا مانع پنجم که پیدا نبودن محلّ قابل است در اینجماعت چنانچه شیطان زینت داده این شبهه را در قلوب بسیاری از بی بصیرتان که در نزد خود شروط و آدابی مقرّر نموده اند برای اهل علم که اسمی نیست از آن در کتاب و سنّت و چون کسیرا فاقد بینند او را از طالبین علم نشمرند پس میگوئیم اوّلاً گرفتن عیب از افعال دیگران و دانستن اینکه کار فلانی فاسد و بخلاف رضای خداوند است از امور بسیار مشکل دقیقه و علوم غامضه است که جز احادی از دانایان بالنّسبة

بیچاره از آن از عهده برنیایند چه هر کاریکه از کسی صادر میشود وجهات بسیاری در آن احتمال میتوان داد که این کار از یکی از
آن جهات باشد بنحویکه بر صاحبش هیچ ملامتی وارد نیاید بلکه در اخبار آل محمد علیهم السلام رسیده که هر کاری هفتاد محمل صحیح دارد
که با احتمال یکی از آنها حمل بر فساد نمیتوان کرد مثلا شخصی پسری یا یتیمی را طپانچه زد احتمال میرود که بجهة تأدیب باشد یا برای
اصلاح مرضی چون گزیدگی عقرب مثلا یا بجهة اشتباه آن بطفل خود یا بجهة ندانستن حرمت آن یا بجهة فراموشی یا بخیال
زدن دیگری و خوردن با آن بخطا یا بجهة بیرون رفتن از حالت طبیعی بجهة غضب یا حزن یا گرسنگی و غیر آن از اسباب
صدور افعال بغیر اختیار یا غرض تخویف و صورت آن بود و بعد از حرکت اختیار از دست رفت و یا اگر اشتباه در
زدن شده که تو چنان دیدی و او بقوت حرکت داد و بسستی بر رخسارش گذاشت و غیر اینها از احتمالات که بسیاری
از آن در بیشتر کارهای فاسده در انظار میرود و با دادن احتمال چگونه میتوان جزم کرد که این کار از روی عناد و تعمد و معصیت
بود و انجام ترتیب داد بر آن تمام آثار و احکام آن را و این بالنسبه بدانا یا است چه رسد به بیخردان که بیشتر را از تمیز نداده
و در وادی شهوت و جهالت فرو رفته که ایشان را ابدا معرفتی نباشد بجهات کارهای مردم جز آن جهة فاسده که خود بدان
مبتلا بند بآن و هر کس را بر خویش قیاس کنند چنانچه اگر عالمی را صاحب خانه و لباسی پاکیزه و مرکوبی مناسب ببینند و نه
ببینند که از کسی قرضی خواهد یا چیزی خواهش نماید او را از اغنیاء دانند و بسا هست که بجهة عفت نفس ظاهر خود را چنین آراسته
و در باطن شب گرسنه بخوابد بلکه با آن خیال خام قناعت نکرده آن ثروت و غنای موهوم را از ممر حرام اعتقاد کنند مثل از
مال وقف و ایتام و اموات و امانات و بسا باشد که بیچاره در عمرش وقفی تصرف نکرده و وصایتی ننموده و قیمی نشده
وگاه باشد که استدلال کنند که فلانی زراعت و باغ و وظیفه سلطانی ندارد پس این معاش و ریاش از کجا بهم رسید احمق
القدر ندانسته که سزاوارترین اشخاص که مردم از روی طیب نفس برای او فرستند و نذر کنند و حاجت از خداوند خواهند
عالم متقی است که خداوند اکسیر سعادت و من یتق الله یجعل له مخرجا را در خزانه دلش سپرده راه رساندن روزی
منحصر بباغ و کشت نیست چه بسیار کسان که سالها زندگی کردند و میکنند و راه معاش ظاهری نداشتند و ندارند و از
کسی چیزی نخواهند لدی الحاجه خداوند من حیث لا یحتسب و بی تعب و منت چیزی بایشان رساند که حاجتشان
رفع و احتیاجشان بخلق برداشته شده پس چگونه میشود که یقین کرد یا ظن شد اولا بثروت و غنای او و ثانیا به
حرمت و بی مبالاتی او که سبب شوند از برای ترک کردن آنچه لازم است برای او از احترام و اعانت بمال و دست
ذکر فائده
و زبان بلکه ببغض و کینه او و در سویدای جنان پس اگر جاهل ببیند در اهل علم چیزی را از لباس و خوراک و گفتار و غیر آن
که بصورت با شرع نسازد چه رسد باینکه بسازد و با بعضی درجات نه نسازد مسارعت نکند در گرفتن عیب و حمل
آن بر نامشروع و اگر شود از دل بیرون کند لا محاله از او سؤال کند که راه صحت آن چیست تا آید و از شر سوء ظن آسوده
شود فائده در کافی مرویست از حسن زیات بصری که گفت داخل شدیم بر جناب باقر علیه السلام من و رفیقی که داشتم
و آنجناب را دیدیم در اطاقی آراسته و زینت کرده و بر آنجناب بود جامه گلگون و ریش مبارک را اصلاح کرده و بر چشم

سر کشیده پس مسائلی چند پرسیدیم چون برخواستیم من فرمود ای حسن گفتم لبیک فرمود چون فردا شود بیا نزد من تا برود فیض
گفتم آری فدای تو شوم چون روز دیگر شد داخل شدم بر آنجناب پس دیدم در اطاقی است که نیست در او بجز حصیری
و بر آنجناب [illegible] فرمود ای برادر بصره دیروز نزد من آمدی و من در خانه عیال خود بودم
و دیروز روز او بود و زینت اطاق از او بود و او خود را برای من آراسته پس من خود را برای او بیارایم چنانچه خود را
برای من زینت داده پس داخل نشود در دلت چیزی پس رفیقم گفت فدای تو شوم اما الآن پس قسم بخدا اگر در خدا چیزی که
بوده دانستم که حق و درست است که فرمودی و ثانیاً اگر زشتی یا [illegible] از کردار بعضی از اهل علم مشاهده نماید باید مانع شود و از ستایش سبیل
معروف و اعانت این طایفه چه اگر در صدد بر آید در هر ولایتی و جمعی مقصود خود را بدست آرد و محل یقینی و جامع شرایط
شرعی و عرفی را خواهد دید که از برای رعایت او جای عذری نباشد و در این صدد بر آمدن محتاج است به تفتیش و تفحص
از حال ایشان از اهل خبره و معاشرت عاری از اغراض فاسده نه اینکه جهال این عصر پیشنهاد خود کرده که در
منزل خویش مستریح و متوقع از اهل علم که در نهایت تذلل و مسکنت بمنزل ایشان در آیند و گرانی بنمایند آنگاه
با هزار امتنان از فاسد شده فضول معاش که کسی رغبتی بان نکند چیزی با ایشان دهند و خود را ذی حق بر خدا
و رسول شمارند و ثالثاً اگر مقصود از اعانت این طایفه گاهی خصوص اشخاص ایشان است و گاهی بجهت حفظ
نوع و بقاء علوم دینیه و نشر و ترویج شرع که معلق است بر حفظ و اعانت ایشان هر چند آحاد اشخاص ایشان جامع
شرط و [illegible] اهل العلم نبوده باشد چه خداوند تبارک و تعالی اعانت و یاری فرموده [illegible] دین قویم خود را در بسیاری
اوقات بکسانیکه حظی و نصیبی نباشد ایشان را در دین چنانچه شیخ کشی روایت کرده که شخصی نوشت خدمت
جناب صادق علیه السلام و خواهش نمود که بخواهد از خداوند که قرار دهد او را از کسانیکه یاری مطلب ایشان را برای
دین خود پس حضرت نوشت در آخر کاغذ که خدا ترا رحمت کند بدرستیکه خداوند یاری میجوید برای دین خود
به بدترین خلق خود و ایضاً در کتاب زید زراد که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است مرویست گفت
از آنجناب شنیدم که فرمود طلب نمائید علم را از معدن علم و زنهار از [illegible] دین که ایشان باز میدارند از خداوند
آنگاه فرمود علم رفت و باقی ماند بقیه یا غبارهای علم در ظرفهای بد [illegible] پس بپرهیزید از باطن آن پس بدرستیکه در باطن او هلاکت است
و بر شما باد بظاهر آن پس بدرستیکه در ظاهر آن نجات است و شیخ در امالی روایت کرده از جابر جعفی که گفت شنیدم
جناب باقر علیه السلام میفرمود بدرستیکه برای ما است ظرفهائیکه پر میکنیم او را از علم و حکمت و نیستند اهل از برای آنها
و پر نمیکنیم آن را مگر آنکه نقل کنند بسوی شیعیان ما پس نظر نمائید با آنچه در آن ظرفها است پس بگیرید آن را آنگاه خالص و تصفیه
نمائید آنها را از کدورت که خواهید یافت آن را روشن و پاک شده و صاف و زنهار از [illegible] آن ظرفها پس بدرستیکه
آنها بد ظرفهائیست پس بگذارید آنها را و گویا مراد از تصفیه جدا نمودن رأیهای فاسده و عقاید باطله و تأویلات
بدوه [illegible] است که ضم نموده‌اند با آنچه از ایشان شنیده‌اند و مسموعات از صادقین علیهم السلام را مخلوط نموده‌اند به ترهات

ذکر طریق بردن ثواب از اعانت علماء هرچند بظاهر کار ناشایسته از ایشان سر زند

منتحلین پس مقصود گرفتن روایات ایشان باشد و گذاشتن رأیهای ایشان چنانچه شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت
کرده از عبدالله کوفی خادم شیخ ابوالقاسم حسین بن روح که کسی سؤال کرد از او از کتب شلمغانی که در اول از علمای
امامیه بود و در آخر کار مذاهب فاسده اختراع نمود پس شیخ گفت که من میگویم در کتابها آنچه را که عسکری علیه السلام
فرمود در کتب بنی فضال و ایشان فطحی مذهب بودند چون بآنجناب عرض کردند که چکنیم با کتابهای ایشان و حال
آنکه خانهای ما از او پراست فرمود بگیرید آنچه را که روایت کردند و واگذارید آنچه را که اعتقاد کرده اند و بر این مضمون
اخبار بسیار وارد شده پس در ترویج دین و باقی داشتن علوم خاتم النبیین لازم نباشد قصد صلاح خصوص
حاملین بلکه گاهی باشد که منزلۀ آنها منزله کتاب باشد که مقصود نقوش و کتابتی است که در آنها است هرچند کاغذ
و جلد آن پاکیزه نباشد پس الکتاب بالجمله آنچه در آن نوشته که شاید سالها هزارها از آن هدایت یافته باید حفظ نمود
و نگاهداری کرده و ابتغاً اگر اعانت حمله دین گاهی به تکفل معاش اتباع ایشانست که از آن هم فارغ شده مشغول
تحصیل شوند و در این عمل باب این رقم شبهات و وسوسه باز و برای شیاطین انس و جن میدانیست وسیع که
بانواع مکر و حیله مانع و در خاطر جاهل اندازند که فلان استعداد تحصیل علم ندارد یا غرضش از آن تحصیل دنیا و جذب قلوب
یا این علم که خواند بکار نیاید یا اینکه در معاش بغیر خویش حاجت ندارد و امثال اینها از وساوس و گاهی بکردن کارهائیست
که باقی و جاری و نفعش عام در مرور ایام و اعوام مانند بنای مدارس و وقف کردن کتب و غیر آن اگر روزی
بدست غیر اهل افتد سالها خیر آن باهلش رسد و اگر گاهی غیر قابل از آن منتفع شود باز از او باهلش منتقل گردد
و اگر انفاق و صدقه وقتی در محل خود واقع شد تأثیر خود را خواهد کرد و انسان باید در هر محلی که احتمال دهد احسانی کند
شاید یکی بموقع افتد چه صدقه دارای شروط چنانچه خواهد آمد بسیار کم ولکن از میسور و مورد یکی بهره و دست نباید
برداشت و گاه باشد که با صدق نیت و اجتماع شروط خصوص حلیت مال تأثیر در گیرنده و محل ناقابل
کند و او را تطهیر و تزکیه نماید چنانچه این کار را با صاحبش کند [illegible] مناقب از تفسیر ابوبکر شیرازی و غیره روایت
کرده در تفسیر آیه مبارکه رجال لا تلهیهم الآیة از ابن عباس که گفت قسم بخدا که مراد از آن امیرالمؤمنین
علیه السلام است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله عطا فرمود روزی بامیرالمؤمنین علیه السلام سیصد اشرفی
که آن را بهدیه خدمت آنجناب آورده بودند علی علیه السلام فرمود آن را گرفتم و گفتم قسم بخدا که هر آینه تصدق
میکنم امشب از این اشرفیها صدقه که قبول نماید آن را خداوند از من پس چون بجا آوردم نماز عشا را با رسول
خدا صلی الله علیه و آله صد اشرفی از آن را برداشتم و از مسجد بیرون رفتم پس زنی بمن رسید پس آن اشرفیها را
باو دادم چون صبح شد مردم بیکدیگر میگفتند تصدق کرد علی علیه السلام دیشب صد اشرفی بزن زناکاری
پس بغایت اندوهگین شدم چون شب آینده نماز عشا را کردم صد اشرفی دیگر گرفتم و از مسجد بیرون رفتم
و گفتم قسم بخدا که صدقه میدهم امشب بصدقه که قبول فرماید آن را پروردگارم پس ملاقات نمودم مردی را

پس آن اشرفیها را براو صدقه کردم چون روز شد اهل مدینه میگفتند صدقه کرد علی علیه السلام شب گذشته بصد اشرفی بر مردی دزد پس غمگین شدم بغایت وگفتم والله هر آئینه صدقه خواهم داد امشب صدقهٔ که بپذیرد آن را خدا تعالی از من پس بجای آوردم نماز عشا را با رسول خدا صلی الله علیه وآله آنگاه بیرون رفتم از مسجد و با من بود صد اشرفی پس ملاقات کردم مردی با پس آنها را با و دادم چون صباح شد اهل مدینه میگفتند صدقه داد علی علیه السلام دیشب صد اشرفی بمردی غنی پس زیاد اندوهناک شدم پس بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدم و او را خبر دادم پس فرمود یا علی این است جبرئیل میگوید خدا تعالی قبول کرد صدقات تو را و پاکیزه نمود عمل تو را بدرستیکه آن صد اشرفی که در شب اول صدقه دادی رسید بدست زن بدکاری پس بمنزل خود برگشت و توبه کرد بسوی خدای از آن کار فاسد و آن اشرفیها را سرمایهٔ خود کرد و او در طلب شوهر است که با و شوهر کند و صدقهٔ دوم رسید بدست دزدی پس بمنزل خود برگشت و از دزدی خود توبه کرد و آن اشرفیها را سرمایه کرد که با آن تجارت کند و صدقهٔ سیم افتاد در دست مردی غنی که سالها بود زکوة مال خود را نداده بود پس بمنزل خود برگشت و خویشتن را سرزنش نمود و گفت لئامت باد تو را ای نفس این علی بن ابی طالب است که صد اشرفی بمن صدقه داد و او را مالی نیست و اما من پس واجب نموده خدای در مالم زکوة را چند سال و من زکوة ندادم پس حساب نمود مال خود را و زکوة او را و بیرون کرد زکوة آن را که فلان مقدار اشرفی میشود و خداوند نازل کرده در حق تو رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ تا اخر آیه و قطب راوندی در لب لباب در تفسیر آیهٔ مَن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فرموده در صدقه خیرها است از خیر شفا و زیادتی عمر تا آنکه فرمود و صلاح نفس چنانچه روایت شده که از برای علی علیه السلام سیصد اشرفی بود پس انفاق کرد آنها را در سه شب پس اتفاقا رسید بزانیه و دزدی و غنی بخیلی پس توبه کردند به برکت نیت آن جناب و از این کلام معلوم میشود که این کار از خواص انفاق خالص است پس دلالت کند بر آنچه دعوی کردیم بلکه اگر تاثیر آن صدقه از جهه حلال و تمکن آنها بود و از آن که پیش نداشتند یا اقدام آنها بر معاصی از روی حرام بود که غیر آن نداشتند یا از جهه بزرگ نمودن شان صدقه و انفاق بود باز موافق است با مطلوب که اگر مالی حلال محض نشر دین حضرت ذی الجلال به طالب علمی دهد که قصد تهیه در قصد یا کردارش باشد قصدش را خالص و عملش را اعتدال نماید بصلاح **باب هفتم** در مدح انفاق و فوائد صدقات به بیانی کلی و آنچه از آیهٔ مبارکهٔ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ فرا گیر از مالهای ایشان صدقه را که پاک گردانی ایشان را و پاکیزه کنی ایشان را یا برکت دهی در جانها و مالهای ایشان بسبب آن و رحمت فرست بر ایشان بدرستیکه دعای تو سبب آرامی ایشانست توانها بیرون آورد مخفی نماند که از اعظم نعمتهای حضرت منان و اجل الطاف خداوند بر بنی نوع انسان قرار دادن صدقات و انفاقاتست و امر بخیرات و مبرات که باین اکسیر احمر و کیمیای اکبر آنچه نفع دنیوی که بعقل در آید و با اسباب بسیار و گوناگون بیشمار گاه بدست آید و گاه نیاید توان آن را بی مشقت و زحمت و رنج و کلفت تحصیل نمود و تمام نعمتهای گوناگون آخرت و لذتهای بی اندازه و نهایت که وعده با آن شده توان رسید و باین قلعهٔ حصین و سپر آهنین از جمیع شرور

باب هفتم در تفسیر آیهٔ خذ من اموالهم صدقة تطهرهم ...

در کیفیّت دخول نجاسات و مفاسد و ضرر در مأکول و مشروب و ملبوس

عمیم این اکسیر سعادت و تریاق کبیر را معیّن و مقرّر فرمود که با او آن مضرّتها و کثافتها را از دل بر دارند و آن را پاک و پاکیزه
و حلال و طیّب کنند پس بگویند گر قول طیّب و بکنند گر عمل صالح و در قلب بگذرند گر صفات حمیده و از آنجا که از این گوهر
گران بها این آثار عظیم ظاهر میشود خداوند بدست قدرت خود مباشر گرفتن آن میشود پیش از رسیدن بدست
گیرنده چنانچه بعد از آن آیه شریفه میفرماید الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یأخذ الصدقات
وان الله هو التوّاب الرّحیم آیا ندانستید که پس خداوند قبول میکند توبه را از بندگانش و میگیرد صدقات را
و عیاشی و غیره از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله روایت کرده اند که هیچ چیز نیست مگر آنکه موکّل است بر او ملکی
مگر صدقه پس بدرستیکه خداوند میگیرد آن را بدست قدرت خود تا آخر حدیث که بیاید در باب سیزدهم و از اینجهة وارد
شده که ائمّه علیهم السّلام چون صدقه میدادند بدست سائل میرسید بر میگرداندند آن را و میبوسیدند آن را و میبوسیدند
دست خود را نیز میبوسیدند و اسرار آن میکردند و میفرمودند چون بدست خداوند میرسد پیش از آنکه بدست سائل
برسد و شواهد این دو مطلب که یکی رسیدن ضرر و قذارت باشد در مأکول و غیر آن بسبب انقلابات مذکوره و دیگری
رفع و پاک شدن آن باشد بتوسّط صدقه در مطاوی اخبار اهل بیت علیهم السّلام زیاد است مثل آنچه وارد شده که بعضی
آبها غیرت را میبرد و بعضی از وادی جهنّم بیرون می آید و بعضی قبول ولایت نکرده و آنکه شب سر او را نپوشند و اسم
خدا بر آن نخوانند شیطان از او میخورد و بر او لعاب میاندازد و آنکه حیوان حرام گوشت از آن خورده یا ملاقات کرده
نخورند و گاه در آنها مادّه و بلا داخل کنند بجهة عذاب چنانچه در صحیفه کامله در دعای برکت میفرماید و امزج میاههم
بالوباء مخلوط مکن آبهای ایشان را بوباء که مراد از آن طاعونست یا مرض عام و بعضی گفته اند آب غسل زنا کننده این اثر را
دارد و فرموده اند آب نیل دل را میمیراند و اگر گناهکاران در فرات غسل نمیکردند هر آینه شفا بود از جمیع مرضها و دستها
در وقت خوردن غذا بشویید و چه بسیار دستهای نشسته که آنرا آفات کرده و شیطان در زیر درخت انگور و خرما
بول کرده و در اوّل بار انگور و خرما آنکه به اثر بول وکیدن او در آنها هست و در یک بال مگس مرض است و در دیگری
شفا و گیاهی که در منازل میروید نخورند و گوشت و شیر حیوان حلال گوشت که نجاست خوار شده یا انسانی او را وطی
کرده حرام است و میوه را نشسته نخورند و بعضی غذا که بدست زندان بان رسید با اجتناب داد نخورد با آنکه از خوردن آن
بود و سیّد علی بن طاوس بجهة آیه نهی از خوردن حیوانیکه بغیر نام خدای کشته شده احتیاط کرده از هر غذائیکه از برای غیر
خدا نیّت داده شده و امّا ضرر و حرمت که از روی غصب و خیانت و نجاست در آنها داخل میشود پس از کثرت
و وضوح محتاج به بیان نیست و در سرّ حرمت زکوة بر بنی هاشم وارد شده که چون او چرکهای دستهای مردم است و
زمینها بعضی مذموم هستند چون قبول ولایت نکردند و شوره زارند یا در آنها خداوند قومی را غضب کرده بفرو بردن یا
یا مسخ کردن و فرموده اند گل بصره و مصر غیرت را میبرد و بجهة بعضی بلاد ذمّ مخصوص رسیده و البتّه در خاک آنها آثاری است که در
... تن با استعمال کردن یا در خوردن نباتات آن ظاهر میشود و از اماکن اغذیه و ظروف که از آن خاک یا مس ... مثل

درکثافت وقذارت باطن مأکول ومشروب وراه تحصیل بغض قلبی به دنیا

آن ساخته شده کسب فساد وضرر که درآنها است خواهد کرد ودرآنها بتوسّط آلات حیوانات کوچک بسیاری
دیده اند وباد پیوسته خاک هر بلدی را به بلدی میبرد وخبیث آن را بطیّب آن ممزوج میکند وهمچنین گلها وخاکها که بتوسّط
سیل جمع میشود که مجمع همه کثافات حیوانات وغیر حیوانات است که آن را باران میشوید واهل تجربه تصریح کرده اند که انگور که
درقبرستان روئیده مورث هم است ومیوهها که بقوت نجاسات تربیت شده سبب امراض بسیار است وجمله
از علما بخوردن یک لقمان میفهمیدند که آن راحایض پخته وفرمودند سبب حلال بودن گاو کوهی وسایر وحوش
حلال گوشت آنست که نمیخورند غذای مکروه ونه غذای حرام ونه بیکدیگر ضرر میرسانند ونه بانسان اذیّت میکنند ونه بد
میآموزند وازاین خبر حال علفها ومیوهها که ازنجاسات وکثافات تربیت میشود وشیر وگوشت گوسفند وگاوی که
آنها را میخورند معلوم میشود وازآنچه وارد شده در ذمّ اعضاء ذبیحه که نزدیک است بمجرای بول وروث یا مجرای آنها است
ومذمّت مرغ خانگی واینکه خوک طیور است چون بخوردن نجاست عادت دارد وبسیار شود که اموات در قبور خاک
شوند وخاک آنها درجای خود یا درجاهای دیگر بتوسّط باد وسیلاب گیاه ودرخت شود و در نهج البلاغه باین اشاره
فرمودند که اگر از قبور بپرسید ازحال اموات هر آئینه خواهند گفت گمراهانه رفتند وشما میروید ازدنبال آنها بنادانی
لگد میزنید بر کلّهای ایشان وگیاه میرویانید در جسدهای ایشان واگر کسی بدیدهٔ عقل وتدبّر در اینها وامثال اینها نظر وتأمّل
کند حقیقت بغض دنیا که فرمودند پس ازمعرفت بهر ازاو خصلت وصفتی نیست بدستش آید ودنیا را بعیان
مرداری ببیند کندیده که پردهٔ غفلتی بر روی آن کشیده وهرلقمه ازآن ازاقسام کثافات وقاذورات وگوشت
وپوست انسان وحیوانات فراهم آمده پس بالطبع معامله کند با او که معامله گرسنه با مردار کندیده که بیش از سدّ
رمق ازاو چیزی نخورد وتا ممکن است ازاعضای او که بجهت جهتِ خباثت واسباب تنفّر دارد بگیرد ودرآن اخبار که فرمودند
دنیا را بمنزلهٔ میته قرار داده وبگیر ازاو بقدر ضرورت ودنیا خوارتر است ازگوشت خوک که در دست جذامی باشد
وامثال آن محتاج بتأویل وتصرّف در ظاهر آن نشود ودرترک دنیا محتاج بتکلّف ومشقّت وحبس نفس ازشهوات
نشود چه نفس را بعد از تدبّر حقیقت ومبادی لذائذ شهوت میلی نماند چنانچه احدی محتاج نیست در نخوردن
خون وچرک وبول وغایط بدانستن مقدار عقاب آنها درآخرت وثمرهٔ اسقام وامراض آنها در دنیا از طریق
شنیدن یا دیدن درکتب واین یکی از راههای مذمّت دنیا است که بایست درآن بسیار تأمّل کرد تا بغض او
دردل قرار گیرد وزاهد واقعی شود وترک دنیا را ازروی بغض او کند نه ازترس عقاب وطول حساب وخجلت
عتاب وابتلا بپاره ازتکالیف دشوار که مختص است بمالداران وغیر اینها از اغراض دنیوی واخروی والله
آنچه گفتیم ظاهر میشود سرّ اختیار کردن انبیاء واوصیاء وائمّهٔ هدی علیهم السّلام زهد را در مأکول وملبوس وقناعت
کردن بپست‌ترین ازآنها هرچند مالک اموال بسیار بلکه سلطان زمان بودند وهرصبح وشام در سر سفرهٔ نعمتشان
گروهی ازخلایق حاضر میشدند وهمچنین اجتناب ایشان ازاغذیهٔ لذیذه چه فراهم آمدن آن متوقف است از

اجتماع جمله از آنها که هر یک مشتمل است بر آن مفاسد و شرور و کثرت گردیدن آنها در دستها که در هر استعمالی و تصرّفی
کسب شرّی و ضرری کند پس مفاسد اغذیه لذیذه و اطعمه مرکّبه اضعاف غذاهای مفرده است که اگر دست بهم
باو نرسد جز مفاسد عامه چیزی در او نباشد و باین سبب غالباً اختیار میکردند گیاه صحرا و میوه درختان و شیر
حیوانات را ق در شرح نهج البلاغه میفرماید حضرت موسی ع گیاه صحرا میخورد و از لاغری سبزی گیاه از زیر پرده شکم
مبارکش پیدا بود و فاکهه و غذای جناب عیسی ع چیزی بود که زمین میرویانید از برای بهایم و غذای جناب یحیی برگ درخت
بود چنانچه در عدّة الداعی است بلکه از عهد جناب آدم ع تا زمان حضرت نوح ع گوشت حیوانات حلال نبود و اگر بملاحظه
مصلحتی گاهی میل بغذای مطبوخ و مرکّب میکردند بقدر امکان در صدد آن بودند که تقلّب دستها در آن کمتر شود و از جهة
بعضی زراعت میکردند و بعضی شبانی و بعضی زنبیل بافی و بعضی بمزد آب کشی و بعضی خیّاطی و بعضی هیزم کشی بلکه خود مباشر
آرد و خمیر کردن و نان پختن و آب کشیدن میشدند ق در علل الشرایع از حضرت کاظم علیه السّلام مرویست که
صدّیقه طاهره علیها السّلام آنقدر آب کشید بمشک تا آنکه در سینه مبارکش اثر کرد و آنقدر آرد کرد با آسیا تا آنکه پوست
دست مبارکش زبر و کلفت شد و آنقدر خانه را جاروب کرد تا آنکه جامه اش چرکین شد چون بخدمت حضرت رسول
صلّی الله علیه و آله رفت و خادم طلب نمود فرمود چیزی بتو تعلیم میکنم بهتر از خادم پس تسبیح معروف را بآن مخدّره تعلیم
کرد و خادم نداد و بهمان تعب و مشقّت او راضی شد ق در خبر دیگر است که حضرت امیر علیه السّلام هیزم جمع
میکرد و آب میکشید و جاروب میکرد و حضرت فاطمه علیها السّلام آرد میکرد و خمیر مینمود و نان می پخت ق شخصی
میگوید حضرت صادق علیه السّلام را دیدم بیل در دست مبارکش بود و در بستان راه آب را باز میکرد و یک پیراهن
در تنش بود که گویا از تنگی بر تن مبارکش دوخته بودند ق حضرت امیر علیه السّلام هرگاه از جهاد فارغ میشد مشغول به
تعلیم و مرافعه میشد و چون از آن فارغ میشد در بستانی بدست مبارک مشغول کار میشد با مداومت ذکر خدا
و از این کلمات ظاهر میشود که تحصیل حلال طیّب که بایست در مأکول رعایت شود چنانچه خداوند میفرماید کلوا
ممّا فی الارض حلالاً طیّبا از همه چیز مشکلتر و مقدار آن از همه آنها کمتر ق حضرت صادق علیه السّلام فرمود جمع
نگردد هرگز مرد ده هزار از حلال و در روایت دیگر فرمود مال چهار هزار است و دوازده هزار کنز است و جمع نمی
شود بیست هزار از حلال و صاحب سی هزار از هالک شده است و نیست از شیعه ما کسی که مالک صد
هزار باشد و گویا مراد در همه اینها درهم است که از نیمقران کمتر است و همچنین تحصیل آن از افضل اعمال و اعظم
عبادات است چنانچه از جناب سلمان مرویست که افضل اعمال ایمان بخدا است و نان حلال یعنی پیدا
کردن آن ق حضرت کاظم علیه السّلام فرمود کسی که طلب کند روزی را از راه حلال بجهة آنکه بر خود و بر عیالش صرف
کند مانند کسی است که در راه خدا جهاد نماید و تتمّه این کلام خواهد آمد در فصل آینده انشاء الله تعالی ق آنچه
دلالت میکند بر اینکه صدقه رفع میکند ادناسها و خباثتهای آنها را پس ظاهر آیه سابقه و اخبار بسیار که تصریح فرموده

وارد شده بتوسّط آن اسباب مانیز بردارد و امراض را برطرف کند چنانچه مشهور و گاه میباید در مقام اوّل از باب نهم
معاذ بن مسلم میگوید خدمت جناب صادق علیه السّلام بودم که صحبت از درد شد پس فرمود مداوا کنید ناخوشیهای
خود را بصدقه و ضرر نمیرساند یکی از شما را اینکه قوت یک روز خود را تصدّق کند بدرستیکه می اندازد بسوی ملک رقعه
برای قبض روح بنده پس تصدّق میکند پس باو میگوید رقعه را برگردان پس صدقه هم حافظ صحت است هم زائل
کننده مرض و هم دافع بلا و هم رافع دردها **فصل دوّم** در فائده دوّم صدقه یعنی تزکیه که فرمود و تزکیهم بها پس
مشهود که مراد آن باشد که صدقه تزکیه میکند ایشان را یا آنکه خطاب بحضرت رسول صلّی الله علیه و آله باشد که بصدقه دادن
و گرفتن تو ایشان را تزکیه میکنی چنانچه از چند آیه ظاهر میشود که تزکیه کردن امّت یکی از فوائد وجود مبارک و آداب رسالت
و مناصب نبوّت آنجناب است در جائی میفرماید هو الذی بعث فی الامیین رسولا یتلوا علیهم آیاته
و یزکیهم و در جای دیگر میفرماید کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکیکم و در حکایت
دعای حضرت خلیل میفرماید ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب
والحکمة و یزکیهم حاصل مضمون این آیات آنکه آنجناب را خدا تعالی فرستاد بسوی بندگان بجهة انفاذ چهار کار اوّل خواندن
بر ایشان آیات قرآن را یا مطلق علامات و نشانها بر وجود ذات مقدّس کبریائی و صفات و افعالش و صدق رسالت
خود و سایر انبیاء و آمدن روز رستخیز دوّم تعلیم کتاب سیّم تعلیم حکمت چهارم تزکیه مخفی نماند که مراد از تزکیه گاهی پاک کردن
محلّ او است از کثافات و قذارات که مانع است از اتّصاف محلّ بآنچه شایستهٔ او است و بجهة او مقرّر شده ولی
آن آثار مطلوبه از آن محلّ میسّر نباشد و باین معنی مرادف است با تطهیر و در آیهٔ سابقه تأکید از او خواهد شد و گاهی
زینت دادن محلّ است بآنچه کمال او است و شرط است در بروز فائده و غرضی که در وجود او است و گاهی
مقصود معنائیست که شامل هر دو باشد و گاهی مراد تنمیه و ترقّی دادن آن محلّ است در آن خیر و نفعیکه دارای او است
و این ترقّی گاهی در زیاد کردن آنست و گاهی در استحکام او و نرفتن بسبب ورود حادثه و محلّ تزکیه یا ذات
و فطرت اصلیّهٔ انسانیست که طیب آن مقتضی کردار و اخلاق نیکو است و خبث آن مایهٔ رفتار و خصال زشت
و یا صفات و حالاتیست که نفس بآن متّصف است و فعلا دارای آنها است بیرون آنها با سببهائیکه بجهة آن مقرّر
شده و دارا کردن او را بآنچه برای او مهیّا نموده اند هر چند خباثت ذاتیه بحال خود باقی و در آن تغییری داده نشود
چه مشاهد است که با خباثت فطرت خلق نیکو توان تحصیل کرد و بسیار دیده و شنیده شده و با پاکیزگی طینت بسیار
شده که باخلاق مذمومه مبتلا شده اند و بعقیده آن گرفتار و خود از آنها متنفّر و یا افعال و حرکات و گفتار که آن را از مفاسد
و معایبش پاک کنند و با آداب و شروطیکه برای آنها است پاکیزه و مزکّی کنند هر چند ذات و صفات خبیث و مذموم
باشد و یا امور خارجیّه است که زنده را چاره از مباشرت و معاشرت و تصرّف و ابتلای بآنها نیست چون
مأکول و ملبوس و مشروب و مسکن و زن و مصاحب و خادم و رفیق بکناره گرفتن از هر چه در او مفسده ...

ذات

محلّ تزکیه صفات

افعال

امور خارجیه

در تزکیه کردن صدقه صاحب خود را و معنی تزکیه و اقسام محلّ آن

وقذارت ذاتی یا عرضی است و دور کننده است او را از ساحت قرب رب العزّه و متابعت پیشوایان
دین و نزدیک کننده است او را بالشیطان و جنود جنّ و انس او و اختیار کردن آنچه بعکس اینها است بنحوی که
دستور العمل داده اند در هر دو مرحله و این نیز میسّر است هر چند ذات و صفات و کردار پسندیده نباشد و از آنچه گفتیم
ظاهر شد که تزکیه و عدم او بملاحظهٔ محلّ بر شانزده قسم باشد اوّل آنکه ذات و صفات و افعال و آنچه با آن مبتلا است
پاک و پاکیزه باشد و هرگز خباثت و قذارت پیرامون دامن آنها نگشته و از این قسمند انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام
چه ایشانند در ذات و صفات و افعال طیّبین طاهرین کما اذهب الله عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرا
و در گفتار متمسّک به هدوا الی الطّیّب من القول و در امور خارجیّه یا ایّها الرّسل کلوا من الطّیّبات
و ملحق میشود باینها پارهٔ از مؤمنین که به پاکیزگی ذات لم یلبسوا ایمانهم بظلم چه دائرهٔ اجزاء ایمان کامل تمام مراتب
چهارگانه را محیط و نقص در هر مرحله ظلمیست بخود و آن محلّ که مخلوط شده با سایر مراتب دوّم آنکه ذات طیّب
و سه مرتبهٔ دیگر غیر مزکّی و از این قسمند اکثر فسّاق مؤمنین که با فسق جوارح و ضرایب امور خارجیّه مبتلایند باخلاق رذیله
سیّم آنکه ذات و صفات پسندیده و دو مرتبهٔ دیگر تزکیه نکرده و جملهٔ از فسّاق الّا این قبیلند و بایشان اشاره شده
در آن اخبار که فرمودند فسّاق شیعه را نگوئید خبیث الذّات بلکه بگوئید خبیث کردار چهارم آنکه جز مرتبهٔ آخر همه مزکّی باشد
و این قسم با کمی وجودش زود داخل در قسم سابق میشود پنجم آنکه با خبث ذات سایر مراتب پسندیده باشد ششم
آنکه ذات و صفات نیکو نباشد دون آن دو مرتبه هفتم آنکه هر سه خبیث باشد جز امور خارجیّه که پاکیزه باشد
هشتم عکس اوّل و بیشتر خلایق از این رقمند خصوص رؤسای ضلالت و ائمّهٔ کفر نهم آنکه جز صفات همه نیکو باشد
و از این رقمند مؤمنین که بتکلّف از شحّ بیرون نروند چنانچه خداوند میفرماید و من یوق شحّ نفسه فاولئک
هم المفلحون هر که نگاه داشته شده بخل نفسش پس او رستگار است که با وجود صفت رذیلهٔ بخل در عمل و دادن
نتیجهٔ آن متکلّف است کوتاهی نمیکند دهم آنکه غیر کردار باقی تزکیه شده یازدهم آنکه ذات و کردار نیکو و آن دو
زشت دوازدهم عکس آن سیزدهم آنکه ذات و مرتبهٔ چهارم مزکّی دون آن دو چهاردهم آنکه ذات
و صفات و مرتبهٔ اخیره ناپسندیده و کردار تزکیه شده پانزدهم آنکه جز صفات باقی غیر مزکّی باشد شانزدهم
آنکه صفات و کردار زشت باشد دون آن دو و این اقسام بحسب کلّیّهٔ محلّ است و امّا با ملاحظهٔ جزئیّات هر
محلّ و اختلاف آنها در تزکیه و عدم آن چه شود که بعضی صفات نیکو و بعضی زشت و پارهٔ افعال ممدوح و پارهٔ
مذموم پس حصر آن نتوان کرد و تمامی اقسام مذکوره موجود و مشاهد است و اغلب آنها قابل تبدیل از طرف
مقابلش بحسن و مثل او لست و این در غیر محلّ ذات در نهایت وضوح و ظهور است چه از ریاضات
شرعیّه و مجالست علماء کاملین کسب اخلاق مرضیّه و اختیار افعال حمیده توان کرد و از فرو رفتن در لذّات
و مشتهیّات نفسانیّه و معاصی مهلکه و مجالست اهل فسوق و فجور و ابناء جهل و ضلالت متبدّل شدن بصفات

ذکر مزکّی و کیفیّت تزکیه

خوب بر زشت و نیکو دانستن و کردن کارهای قبیح شنایع و هر ذی شعور آن را دیده در خود یا در غیر یا شنیده بنحوی که قابل انکار نیست و امّا تغییر ذات از سعادت بشقاوت و از شقاوت بسعادت پس در امکان و وجودش اگر چه فی الجمله خفائی نیست لکن بعد از تأمّل معلوم میشود که شبهه در آن از ضعف ایمان و کوچک دانستن قدرت حق تعالی است و ندانستن حِکَم و آثار و فواید آداب و احکام شریعت چه این کیمیای اکبر و اکسیر احمر را چنان تربیت داده که اشتغال بآن بنحوی که فرموده و دستور العمل داده بردارنده است تمامت مفاسد و معایب خارجیّه و جوارحیّه و اخلاقیّه و ذاتیّه انسان را چه تعجّب است از آن قدرت که خردلی کیمیا را چنان اثر داده که بملاقات در آنی مقدار بسیاری از آهن را با آنهمه کثافت و خباثت ذاتی زرد نماید و مزاج طلائی که در اعتدال از همه فلزّات برتر و از طول مدّت و امتداد دهر کاهیده نشود بخشد اینکه بهمین مقدار اثر را در کیمیای درست کرده خود گذارد با اگر چه نسبت است اینرا با آن و خاک را با گوهر رخشان و ذرّه را با مهر تابان و در اخبار ائمّهٔ طاهرین علیهم السّلام اشاره باین مرام شده در موارد بسیار که مقام ذکر آنها نیست و در بسیاری از ادعیّه وارد شده باینمضمون که خداوندا اگر اسم مرا در دیوان اشقیاء ثبت فرموده محو کن و در دفتر سعداء بنویس بدرستیکه تو آنچه را خواهی محو میکنی و آنچه را خواهی ثبت میکنی و امّا تزکیه کننده پس پوشیده نماند که خداوند گاهی آن را نسبت بذات مقدّس خود داده چنانچه میفرماید ولولا فضل الله و رحمته ما زکی منکم من احدٍ ولکنّ الله یزکّی من یشاء اگر فضل و رحمت ایزدی نبود احدی از شما تزکیه نمیشد ولکن خداوند است که هر که را خواست تزکیه میکند و گاهی آن را از فعل نبیّ خود شمرده و از آداب رسالت و دستور العمل تبلیغ او قرار داده چنانچه در آیات سابقه گذشت و گاهی آن را بانسان مکلّف نسبت داده و از تکالیف او شمرده چنانچه میفرماید ونفس وما سوّیها فالهمها فجورها وتقویها قد افلح من زکّیها قسم بجان و آنکه او را درست و تسویه نمود و پس الهام کرد باو مصالح و مفاسد و اسباب عصیان و پرهیزکاری او را که رستکار آنکه تزکیه کرد آن را و مثل این آیه است آیاتیکه نسبت داده شده در او تزکیه ببعضی از افعال عباد چون آیهٔ صدقه سابقه بنا بر آنکه مراد آن باشد که بگیر از اموال ایشان صدقه را که تزکیه میکند ایشان را یا صدقه آنچنانی که تزکیه میکند ایشان را که در او اشاره بشروط و آداب او شده باشد و اینکه از هر صدقه این کار بر نیاید و از این آیات مستفاد میشود که تزکیه برای انسان میسّر نشود مگر بفعلی از جانب خداوند و عملی از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و کرداری از خود مکلّف و ترتیب آنچه متعلّق باو است از تزکیه گاهی ابتدا کردن بتزکیه ایمانست که از قوّت آن صفات پسندیده شود و از روی آن کردار نیکو و واداشته شود بتزکیه امور خارجیّه و گاهی بعکس آن از امور خارجیّه شروع کند و بتزکیه ایمان ختم نماید و اگر ایمان تزکیه شد و بکمال رسید که نشود مگر بایقین راسخ حاضر در قلب مشعلی باشد افروخته بلکه آفتابی فروزنده که صاحبش مشاهده کند تمامی نیک و بد و نفع و ضرر و صلاح و فساد دنیوی و برزخی و اخروی همه کارها و گفتارها و فکرها و علمها را پس جا ندهد در دل مگر نیک را و فرمان ندهد جوارح را مگر بکار نیک حقیقت صفات حسنه که همه ثمرات آن درختند در نفسش پیدا شود هر چند هر یکرا

نشناسند و نداند که از کجا آمده و چه او را خواهد برد و در بکار بردن آنها رنجی و زحمتی بر او نباشد ملک الغایت میسر و میشود و لذت
برد و شرح این دو راه برای تزکیه و شروط او در کتاب مجید و آثار ائمه اوست و علماء راسخین هر یک باندازه
خود مقداری از آن را بیان فرموده‌اند و ما اجمالی از آنچه متعلق بمقصد است ذکر کنیم باشاره تبرکاً بکیفیت تزکیه
نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و رسیدن این نوع نفع آنجناب به بنی آدم بلکه بتمام عالم پس در اینجا دو مقام است
مقام اول در کیفیت تزکیه آنجناب بنحو اجمال بر ارباب بصیرت و هوش مخفی نماند **اولاً** که مقصود بیان
تزکیه کردن آنجناب است خلق را بوجود جسمانی و ظهور در این عالم ظلمانی بنحوی که از آن وجود معظم رسیده بموجودات
سفلی و علوی در سایر عوالم و خواهد رسید بعد از مردن تا روز قیامت **و ثانیاً** که چون گذشت که تزکیه هم بمعنی
تطهیر آمده که پاک کردن و بردن قذارت و نجاست صوری و معنوی باشد و هم بمعنی نمو و ترقی و زینت دادن
محل تزکیه با آنچه شایسته اوست و در آیات گذشته که تزکیه را یکی از مناصب چهارگانه آن جناب شمرده مفسرین اولی
ذکر تطهیر چنانچه در آیه صدقه هر دو را فرموده پس مراد از تزکیه تمام معانی او باشد **و ثالثاً** تزکیه کردن آنجناب صلی الله
هم بوجود شریف است و هم بکردار و هم با وامر و گفتار **اما اول** پس واضح است که مقتضای کردارهای
سفهاء بنی آدم از پرستیدن چوب و سنگ و آهن و مس و طلا و نقره و ستاره و گوساله و غیر آنها و ریختن خونهای حرام
و خوردن مال ضعفاء و ایتام و فتنه و فساد در زمین خصوص در ایام جاهلیت و زمان پیش از بعثت در میان
قبایل عرب که بجهت یک سخن یا یک کار هیچ در نزد آن جماعت سالهای بسیار خونها ریخته و مالها برده و نیز آثار و خواص
کواکب منحوسه و حرکات افلاک نزول عذابهای گوناگون و گرفتن خداوند است اهل زمین را بانواع بلاها و دردها
که غالباً عادت باری تعالی جاری شده بهلاک و مستأصل ایشان بفاسد کردن قوام حیاتشان از آب و هوا و نبات
و حیوان که سبب شود برای وبا و طاعون و سایر امراض عامه و قحط و غلا یا قساوت قلب که سبب باشد برای
اختلاف قلوب و مباینت و مجانبت از یکدیگر که سبب شود از برای رفتن تمامی خیرات و برکات که از اجتماع
قلوب و ائتلاف دلها برخواسته میشود و اگر با تدبر کسی سیر کند در حال از زمان خواهد دید که بیشتر اوقات یکی از آن
عذابها مبتلا بوده و از آن روزی که آن وجود مبارک خاک را بقدوم خویش مشرف فرمود پاک شد هوا و آب
و زمین از قذارات معنویه و اسباب و موادّ امراض عمومیه و آسمان از تأثیرات منحوسه و برداشته شد عذاب که
ببرداشتن اسباب اوست اگر از آن قسم باشد و خود آن اگر باسباب ظاهره نباشد چون مسخ و خسف
و در کلام مجید اشاره باین مقام شده که **وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم** نیست خدای را که عذاب کند ایشان را
و حال آنکه تو در میان ایشانی و در اخبار متواتره است که اگر بگردد زمین بی امام باشد و حجت در او نباشد خلق را
بخود فرو برد **و در جمله** زیارات وارد شده که بسبب شما خداوند دور میکند سختی زمان را و بسبب شما باز نموده
شد ذلت را از گردنهای ما و بسبب شما میرویاند زمین درختان خود را و بسبب شما بیرون میدهد درختان میوه‌های

خود را و بسبب

خود را و بسبب شما نازل میکند آسمان باران خود را و روزی خود را و بسبب شما برطرف میشود بلاها و براین نسق
فقرات بسیار است و در غزوهٔ اوطاس بانصار فرمود آیا شما برکنارهٔ دوزخ نبودید پس نجات داد شما را
خداوند از آن بسبب من گفتند آری فرمود آیا دشمنان یکدیگر نبودید پس دلهای شما را بیکدیگر الفت داد بسبب
من گفتند آری امّا در پس هویداست که برا اعمال آن جناب از نماز و روزه و تضرّع و گریه و دعا و بیداری
شبها و آن سجدهای طویله و مناجات متّصله و نظایر آنها که اتمّ و اکمل و انفع از عبادات هر موجودی بود و دارا
بود آنچه را خدا تعالی در آنها میخواست و دوست میداشت مترتّب بود تمام فوائد و منافع و برکات و خیرات
که برای آن اعمال مقرّر شده حتّی در اخبار متعدّده است که اگر یک چشم گریانی در میان امّتی باشد خداوند بر آن امّت
رحم میکند بسبب آن گریه و برای هر یک بهتر و بیشتر از این رسیده و معلوم است که آن ثمرات را برای اعمال
مقبوله امّت فرمودند و فضل هر عمل جزئی آن حضرت بر فضل اعمال تمام امّت چون فضل خود آنجناب است بر ایشان
و اگر ضربت امیر المؤمنین علیه السّلام روز خندق بهتر شده از عبادت جنّ و انس البتّه اعمال آنحضرت بر همین حکم
باشد اگر برتر نباشد پس آنچه از شرور آسمانی و زمینی در همهٔ انواع و اصناف که بالاخره دامن گیر بنی آدم است و در حکمت
بالغه رفعش متعلّق بیکی از آن عبادات است البتّه بعمل آنجناب رفته چنانچه فرمودند اگر نبود اطفال شیرخوار و پیران
رکوع گذار و چرندگان بی آزار هر آئینه ریخته میشد بر شما عذاب و همچنین آنچه خیر و برکتی که آمدنش متعلّق بر آنها باشد که تمام
آن بسبب اعمال آن حضرت آمده خصوص دعاهای شب و روز که در نماز و سجده و سایر حالات تا حال احتضار
بلکه در حال خوابیدن در قبر مطهّر ترک نفرمود چه بلاها و شرورهای دنیوی و اخروی برای تمام امّت در بعضی و بعض آنها
برای باقی خواستند و باجابت رسید پس همه را در بعضی مراتب تطهیر و تزکیه نمود و ذکر شواهد آن از آثار بیرون رفتن
از وضع کتاب و از این بابست تأثیر کردن حالات و صفات و افعال حمیدهٔ پسندیدهٔ آنجناب در دلهای آنانکه
مشاهده میکردند با تأمّل و بصیرت نه از روی عناد و غوایت پس ملتفت میشدند بقباحت صفات و کردار ناشایسته
و نیکی مقابل آنها پس خود را از آنها دور و پاک میکردند و باینها زینت میدادند و تأثیر این قسم تطهیر و تزکیه در بسیاری از
دلها بیش از تأثیر امر و نهی است در آنها و لهذا فرمودند بخوانید مردم را بسوی خداوند بکردارهای خود نه بزبانها و این راه
مستقیمی است برای دفع اخلاق رذیله و مجانبت افعال قبیحه و کسب خلاف آنها و آن نشود مگر با معاشرت تمام با
دارای تمام و جامع جمیع کمال آنها و منزّه از همهٔ مذموم ناپسند آن در تدلّی بالتفات بحرکات و سکنات و اطوار
و حالات و صفات او بنظر دوستی و قصد کسب و تعلّم که البتّه بی کلفت گفت و شنید چنان تأثیر کند و چنین بصفا
شبیه او نماید که هر که او را ببیند گویا که آن را دیده و اگر خردمند با هوشی باشد که بدقایق حالات و کردار آن کامل از جمیع
جهات برخورد در تصدیق نبوّت و رسالتش محتاج بآوردن معجزه و خارق عادت یا بشارت و اخبار انبیاء
گذشته نباشد چنانچه در محلّش مبرهن شده که برای اهل دانش و بینش ثبوت از این راه در نهایت اتقان و احکام است

نبوّت ۲

تزکیه کردن رسول اکرم صلّی الله علیه وآله امت را بگفتار خویش

(۱۵۰)

پس بکردار تطهیر فرموده دلهای بعضی را از شرک وکفر ونفاق ومزکّی فرموده وزینت داده بتوحید واخلاص وایمان چنانچه دیگران را پاک نمود از سایر رذایل وزیور داد به باقی فضایل وفواضل بلکه اگر مصاحب دار انشود لا محاله دانا شود واز مجاورت او نیک وبد را تمیز دهد واز ظلمت جهل بیرون آید وشاید در وقتی ملتفت شود وتأثیر کند واگر نکرد از نقل وحکایتش دیگران مزکّی وپاکیزه شوند واما سیّم که تزکیه کردن آنجناب باشد مردم را به دراوردنشان از ظلمت جهل وشرک وکفر وریاء وحسد وشک ونفاق وبغض وعداوت وبخل وکبر وغفلت وطمع وحرص ورغبت ومزیّن نمودن بنور علم وایمان ومحبّت ویقین وصدق والفت وسخاوت وفروتنی ومراقبت وسم تقنا وزهد وقناعت بطریق تکلّم وبیان وگفتن وواداشتن بزبان وظاهر ساختن بدی ومضار آنها ومنافع بیشمار اینها بحکمت وموعظه ومجادله با برهان پس آن نتیجهٔ رسالت وغایت نبوّت بود که تمام مجهود خویش را در آن صرف نمود وبهرکس بهر وقت آنچه شایسته وسبب تزکیهٔ او بود مضایقه نفرمود ونزدیک را از داشتن آن معایب چون فرمان نمی برد از خود میراند ودور را از گرفتن این مناقب چون اطاعت کرده بود بخود میخواند برای هر عملی از خوردن وآشامیدن وراه رفتن وخوابیدن وگفتن وشنیدن وتنظیف ومصاحبه وسواری ومراوده ونشستن ومعامله ونظر کردن ومتابعت وتفکّر وعطا ولباس وفراش ونظایر آنها آداب وشروط واجبه ومندوبه مقرّر فرموده که مواظبت بهر مرتبهٔ از آن در حقّی سبب است از برای درجهٔ از درجات تزکیه ونباشد درجهٔ از آن که معیّن نفرموده باشد چگونگی رسیدن بآن را از مزاولت آن امور ودر حجّة الوداع فرمود هیچ چیز نیست که شما را نزدیک کند به بهشت ودور کند از دوزخ مگر آنکه شما را بآن فرمان دادم وهیچ چیز نیست که نزدیک کند شما را بدوزخ ودور کند از بهشت مگر آنکه باز داشتم شما را از آن وبعضی مفسّران گفتند در تفسیر قول خداوند در بارهٔ پیغمبر صلّی الله علیه وآله ویزکّیهم یعنی میکند شما را باخلاق وافعالی که بآن زکیّ وپارسا باشید وبعضی گفتند شما را جمع میکند وعدد شما را بسیار میکند بدعوت والفت دادن واظهار معجزات کردن چنانکه میگویند زکی الزّرع در وقتیکه زرع نموّ کرد وبعضی گفت گواهی میدهد بر زکا وطهارت شما چون بتکالیف او بجای آورید وشما را زکی خواند یعنی در روز قیامت در موقف حساب شما را تزکیه کند وشهادت دهد برنیکی چنانچه گویند زید عمرو را تزکیه کرده در محضر حاکم شرع یعنی گواهی داد که او عادلست واین در معنی درست است الّا از سیاق آیه دور مگر آنکه مستند آن کلامی باشد صادر از اهل عصمت علیهم السّلام ونحو تفهیم از تطهیر وتزکیه کردن آن حضرت بلا حظهٔ نوع بشر وسایر موجودات است واما تطهیر وتزکیه وبردن فساد ووادن برکت بالنّسبه بجمادات اشخاص واشیاء پس در حصر نیاید وکتب سیرهٔ نبویّه ومعاجز آن جناب نقل از بسیاری از آنها را مثل آنکه هیچ حیوان را سوار نشد مگر آنکه در آن سن بماند وپیر نشد وآب دهان مبارک در کوزه یا چاهی یا چشمهٔ نمی انداخت مگر آنکه شیرین وخوشبوتر از مشک واگر کم بود زیاد میشد یا را در آب شور میگذاشت شیرین میشد وهر کوچه عبور میکرد بعد از دو روز از استشمام بوی عطر میفهمیدند که از آنجا گذشته واگر دست

به پستان گوسفندی میگذاشت که شیر کم یا هیچ نداشت شیرش چنان زیاد میشد که صاحبش را غنی میکرد و حال درخت
خاردار و بی ثمر چنین بود ملک در کافی و امالی مرویست در خبری طولانی که در مواعظ خداوندست جناب
موسی علیه السلام را بعد از وصیت بحضرت رسول ص و بیان پارهٔ از صفاتش ای موسی او امّی است و بنده ایست
راست گفتار و کردار برکت داده شده برای او در هر چه دست بر آن گذاشته مقام دوم در کیفیت
تزکیه کردن صدقه صاحب خود را یعنی دوم که مقابل تطهیر است بر سالکان صراط مستقیم دین قویم پوشیده
نماند که هیچ رفیقی و یاوری و معینی و همسفری نزدیکتر و مهربانتر و پایدارتر و بهتر برای انسان قاصد سفر بسوی خداوند
تبارک و تعالی از طعام و شراب نیست اگر مراعات شود در آن آداب و شروطیکه در خود آنها و صفات و حرکات
و کیفیت و وقت و مقدار خوردن و نوشیدن آنها در شریعت احمدیه و قانون محمّدیه و منهاج علویه صلوات الله
علیهما و آلهما مقرر شده پارهٔ واجب و پارهٔ اگرچه مستحب امّا شرط است در رسیدن به بسیاری از مقاصد بزرگ
زیراکه از آن طعام و شراب بعد از طبخ و تصفیه متولد شود خونیکه متولد شود از صافی آن بخاریکه آنرا روح حیوانی
گویند و مرکب سواری انسانیست و نزدیکترین اشیاء باو و ساری در جمیع اعضاء و جوارح بتوسط رگها و چون
رعایت شود در آنچه مقرر شده نوری شود ساطع و ضیائی لامع که روشن شود باو تمامی اعضا و اجزاء از گوشت
و پوست و استخوان و غیرها و آنها را سبک و با نشاط کند در سیر بمقصد و برای نفس مرکبی پیدا شود رهوار و سبک
سیر و تندرو و مطیع و بی کلفت و بی شرارت و رام و قانع که هر وقت هر خدمتی باو یا بیکی از جوارحش رجوع
نماید با تمام نشاط و خفّت و رغبت و چالاکی از عهده برآید و به روشنائی آن نور جز حق نه بیند و جز حق نخواهد و نشنود
و جز حق نگوید و باطلی که در صورت حق در آید بر او مشتبه نشود و قباحت و سوء عاقبت قبایح بر خورد و از
ذکر حق مسرور شود و در سویداء قلبش جای گیرد و چون روح و جوارح و قوی طیّب و پاکیزه شد هر خلق و صفت
و کردار و گفتار پاکیزه و طیّب البتّه از آن آنها خواهد بود چنانچه خداوند میفرماید الطیّبات للطیّبین و اگر
دارا نشد غذا پاره از شروط لازمه خصوص حلیّت را هر چند جامع باشد همه آداب و سنن را که صاحبش را نیز حظی تا
وافر در علم و عمل جوارح آن بخار متکوّن از آن غذای ناشایسته بخاری شود تیره و تار و فرو گیرد تیرگی او دل و سایر اعضا
و اجزا را تا بان حدّ که اگر نور حق و شعاع دانش چون آفتاب باشد در وسط سما اگر بکوشش رسد بمقدار سر سوزنی از
قلب و آلاتش را روشن نکند بلکه بر ظلمت و تیرگیش بیفزاید چنانچه خداوند میفرماید و لا یزید الظالمین الّا خسارا
و اگر بیند از او لغزشی گیرد و در نظرش مستحسن و قبیح آید عبادت را باری داند گران و بقدر قوّه گریزان باشد از آن
و چون بجای آرد لذّتی نبرد و خیری از او نه بیند جسدی سازد بیجان و متحیّر بلکه در دل ایراد کند در قرار دادن آن
از خواندن و شنیدن شعر فاسقی الی اغانی الفقد لذّت برد و نفسش در طرب آید که عشری از آن را در عمرش نشنیده
و خواندن کلام یزدان و استماعش نبرد و حال آنکه در وصف قرآن فرموده بهترین قصصها و نیکوترین صحیفها

ونظایر آن از اهل حق بالطبع متنفر و فراری چنانچه فلاسفه از شنیدن صدایش هنگام دعا در تضرع و زاری آن همه خیر
و برکت و این همه شر و نکبت از مصاحبت و رفاقت این رفیق روحانی یا دزد نهانی انسانیت واگر کسی چندی
در فکر خود افتد یا در مقام تجربه و فهمیدن صدق و کذب و صحت و سقم این مطلب برآید و طریق خالص نمودن
آنچه را در جوف خویش فرستد از حرمت و شبهه و نجاست از دانای پرهیزکار بپرسد و عمل نماید به حس و عیان
مشاهده خواهد کرد صدق این مدعی و بالاتر از آن را و محتاج نشود بآوردن شاهد و دلیل از کتاب و سنت ولکن
بیخبران غافل از این امر مهم که باید تمام قوه را در انجام او صرف نموده چاره از دیدن و شنیدن آنچه رسیده از اهل
عصمت علیهم السلام در تصدیق آنچه گفتیم نباشد پس پاره از آنها را ذکر کنیم آنگاه بر سر مقصود رویم از جناب صادق
علیه السلام مرویست که کسی پرسید از ایشان گفت کدام عمل افضل است گفت ایمان بخداوند و نان حلال ق حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه حلال بخورد می ایستد بر سرش ملکی که استغفار میکند برای او تا فارغ شود ق فرمود چون
بیفتد لقمه از حرام در جوف بنده لعنت میکند او را هر ملکی که در آسمان و زمین است و مادامیکه آن لقمه در جوف او است
نظر نمیکند خداوند بسوی او و کسیکه بخورد لقمه از حرام پس بتحقیق که برگشته با غضبی از خداوند یعنی غضب خداوند براو
ثابت شد پس اگر توبه کرد خداوند توبه اش را قبول میکند و اگر مرد بی توبه پس آتش سزاوارتر است باو ق فرمود
کسی که بخورد حلال چهل روز نورانی میکند خداوند دلش را ق فرمود کسی که بخورد از حلال دلش صفا پیدا میکند و رقیق
میشود ق فرمود کسی که بخورد از حلال که بزحمت دست خود پیدا کرده باز میشود برای او درهای بهشت از هر دری
که خواست از آنها داخل میشود ق بروایتی روز قیامت در عداد انبیاء است و میگیرد ثواب انبیاء را ق فرمود
طلب حلال واجب است بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان ق فرمود عبادت هفتاد جزو است و افضل آنها
طلب حلال است ق فرمود از برای خداوند ملکی است که ندا میکند بر بیت المقدس هر شب که هر که حرام خورد قبول
نمیکند از او نه مستحبی و نه واجبی را ق فرمود عبادت با خوردن حرام مثل بنا نمودن است بر روی ریگ ق فرمود هر کس
میخواهد دعایش مستجاب شود پس پاکیزه کند خوراک و پوشاک خود را ق فرمود بکسی که عرض کرد بآن جناب که
دوست دارم دعایم مستجاب شود پاک کن یعنی از نجاست و حرمت خوراک خود را و در شکم خود داخل مکن
حرام ق فرمود ترک یک لقمه حرام محبوبتر است نزد من از دو هزار رکعت نماز مستحبی ق فرمود هر کس یک لقمه بخورد از
حرام قبول نمیکند خداوند از او نماز چهل شب را [illegible] یک لقمه [illegible] گوشت را ق امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود زبان ظاهر میکند دل را یعنی بروز میدهد آنچه در او است ق بروایتی از دل میکشد و بیرون می آورد
و قوام دل بغذا است پس نظر کن که بچه غذا میدهی دل خود را و جسد خود را اگر حلال نباشد قبول نمیکند خداوند
تسبیح تو را و نه شکر تو را ق سید الشهدا علیه السلام در روز عاشورا چون خواهش نمود از آن قوم که ساکت شوند
تا ایشان را موعظه کند و حجت را تمام نماید قبول نکردند که ساکت شوند پس با آنها فرمود وای بر شما چه ضرر بر شما

لقمهٔ حرام

خداوند

میرسد از اینکه گوش دهید بمن و بشنوید سخن مرا و چیزی جز این نیست که میخواهم شما را به راه راست پس هر که مرا اطاعت کرد از رستگاران است و هر که مرا فرمان نبرد از تباه شدگان است و همهٔ شما سر پیچانید فرمان مرا گوش نمیدهید سخنم را پس بتحقیق که پر شده شکم شما از حرام و مُهر کرده اند بر دلهای شما ف در عدة الداعی از بعضی ائمه علیهم السلام روایت کرده که فرمود زنهار از فضول غذاها زیرا که او داغ قساوت بر قلب میگذارد و جوارح را کند میکند برای طاعت و کر میکند دل را از شنیدن موعظه و ظاهر آنست که فضول غذا شامل باشد زیادی مقدار و لذّت و شبهه و حرمت را که در قوام حیات احتیاجی به استعمال آنها نباشد ف مسیح علیه السّلام فرمود براستی میگویم برای شما که خیک اگر سوراخ نباشد امید است که ظرف عسل شود و همچنین دلها مادامیکه سوراخ نکرده اند او را خواهشهای او و چرکین نشده بطمع و قساوت که پیدا کرده بسبب نعمتها پس زود است که ظرف شود برای حکمت ف فرمود نخورید تا گرسنه شوید و چون گرسنه شدید بخورید و سیر نشوید زیرا که اگر سیر شدید گردنهای شما کلفت و پهلوهای شما چاق میشود و پروردگار خود را فراموش میکنید ف رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود کسی که غذایش کم باشد بدنش صحیح و دلش صفا یابد و کسی که غذایش زیاد شد بدنش بیمار و دلش قساوت پیدا کند ف جناب صادق علیه السّلام فرمود دوّم ما نیست کسی که بخورد مال مؤمنی را بحرام ف فرمود هیچ چیز نیست که ضرر بیشتر باشد برای دل مؤمن از زیاد خوردن که او دو چیز آورد قساوت قلب و هیجان شهوت ف امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود زنهار از سیری زیرا که او سخت و درشت کننده است دل را و کسالت آورنده است برای نماز و فاسد کننده است جسد را ف در حدیث قدسی است که دل سخت از من دور است ف رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود دورترین مردم از خداوند کسی است که قساوت قلب دارد ف حضرت باقر علیه السّلام فرمود گناهان همه شدیدند و سخت ترین آنها آنست که روئیده شود بر او گوشت و خون زیرا که او یا مرحوم است یا معذب و داخل بهشت نمیشود مگر پاکیزه گویا مراد آن باشد که چنین شخصی که مرحوم باشد باید در برزخ یا دوزخ آنقدر معذب شود که آن گوشت روئیده از حرام گداخته شود تا برای رفتن به بهشت که در او جز پاکان و پاکیزگان نروند پاکیزه شود ف امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود ششم از شرایط توبه آنکه بگدازی گوشتی را که روئیده شده از مال حرام به اندوه تا آنکه بچسبد پوست باستخوان و بیرون بیاید میان آنها گوشتی تازه ف جناب موسی علیه السّلام مردی را دید که تضرّع میکرد بنهایت و دعا میکرد و دستها را بلند کرده عجز و لابه مینمود پس وحی بآن جناب رسید که اگر چنین و چنان کند هرآئینه مستجاب نکنم دعای او را زیرا که در شکمش حرام است و بر پشتش حرام است و در خانه اش حرام است ف رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود هر کس چهل روز گوشت بخورد قلبش سخت میشود ف امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود از اعظم شقاوت سختی دل است ف فرمود خشکی چشم و سختی دل و حرص بر دنیا از علامت نفاق است ف جناب باقر علیه السّلام

چهل روز یا چهل سال باید که طینت آدم [illegible] ... [illegible] ... چهل روز [illegible] ... چهل روز در بدن [illegible] ... خدا را در چهل [illegible]

فرمود بنده را عقوبتی نکردند بشدیدتر از سختی دل و از جناب صادق علیه السّلام فرمود که خوردن خون سورت
ماتا اصفر است و دهن را بدبو میکند و خلق را بد میکند و مورث است حرص و سختی دل و کمی رأفت و رحم را
تا آنکه ایمن نمیشود از کشتن فرزند و پدر و مادر خود و از کشتن خویشاوند و رفیق خود و در خصوص بسیاری از
غذاها و میوه ها و حبوب خواص قلبی و آثار ایمانی رسیده مثل آنکه انار دل را نورانی کند و زنده نماید و وسوسهٔ
شیاطین را ببرد و انگور غم ببرد و خلق را نیکو کند و نفس را پاکیزه نماید و غضب را بنشاند و به دل را جمع کند
و سخاوت و شجاعت آرد و ذهن را صاف کند و پر کند از علم و حلم و از کید شیطان نگاه دارد و چهل روز حکمت
بر زبانش جاری کند و خلق را نیکو نماید و محبّت در دل برویاند و زیتون غضب را ببرد و خوردن آب کاسنی
توفیق نماز شب آرد و عدس رقّت دل آرد و هریسه چهل روز شوق عبادت آورد و سداب عقل را زیاد
کند و سرکه عقل را نورانی و زیاد و ذهن را محکم و دل را زنده کند و کدو حزن را ببرد و عقل را بیفزاید و خرما
شیطان را دور کند و مقابل آنها نیز در بسیاری از غذاها وارد شده که دل را بمیراند و حماقت و بلاهت آرد و غیرت
و حافظه را ببرد و قلب را سخت و شقی کند و ایمان را ببرد و عقل را زایل کند و نظایر آن که در محلّش مشروح
و مفصّل است و خداوند تبارک و تعالی منّت گذاشته بر بندگان که حلال کردم برای شما طیّبات را
و حرام نمودم بر شما خبائث را پس در میان غذاها قطع نظر از رسیدن فرمان الهی طیّبی باشد و خبیثی و آنچه را امر
بخوردن فرمودند یا منع کردند از آن بر پاکیزگی و خباثتش بیفزاید و هرچه از طیّب و خبیث متولّد شود البتّه طیّب
و خبیث باشد و نشود که از طیّب خبیث و از خبیث طیّب در آید پس اگر جز طیّب چیزی نخورد گوشت و پوست
و استخوان و خون و سایر رطوبات حتّی منی او بحسب ثمرهٔ خودش که سبب وجود النّاس طیّب است و از او نطفه
در رحم منعقد میشود و روح نباتی و حیوانیش که از نتایج اوست و سایر قوی و حواس داخله و خارجه همه
طیّب شوند پس سبب شوند از برای طیب نفس چه جوارح و اعضا که خدّام و آلات او یند پاک و پاکیزه شده
و بسبب نور ساری در آنها روش جز بمجلس خود بچیزی میل نکنند و لذّت نبرند و برغبت بسوی او نروند پس زبان
گشاده نشود بطبع خود مگر بگفتار با فایده در دین و دنیا و گوش فرا داده نشود مگر بکلامی که خالی باشد از همه
مضارّ و ذائقه لذّت نبرد مگر از حلال طیّب و چشم را خوش نیاید مگر نظر بآنچه خدای را از آن خوش آید پس نفس را
چاره نباشد جز پیروی اتباع بلکه نور آنها کم کم براو بتابد و در او سریان کند و طبیعی آنها طبیعی او شود و تمام میل
و خواهش او در مطلوب آنها شود و چنانچه از خوردن پارهٔ از غذاهای لذیذ و اقسام خمر و پارهٔ ادویه
و معاجین قوّهٔ شهویّه و غضبیّه قوّت گیرد و در نفس چنان میل و رغبت در رسیدن بانواع لذائذ و محرّمات
پیدا میشود که از دین و مال و ناموس دست بر میدارد و همچنین در نفرت و غضب بر مزاحم واقعی یا خیالی
و احتمالی مقاصد دنیوی خود و همچنین از خوردن پاک پاکیزه بهمین میزان شوق و رغبت پیدا شود در تحصیل

چیز و کمالی

در خرابی غذاها که مادهٔ آنها از نجس و حرام باشد هر چند پاک و حلال باشد

خیر و کارهای خوب و کراهت و نفرت از مخالفت مطلوب پس این همان لذّت بردن از نماز و گریه و دعا و کرم و عطا که آن هم دراز خوردن الوان غذا و جمع حطام دنیا و نخوت بر مساکین و فقرا و از آنچه گفتیم ظاهر شد که در آن ثمرات که درخت و گیاهش تربیت شوند از نجاسات بلکه بیشتر جزء ارضی آن از آنها است خواهد بود پارهٔ یا تمام صفات باطنیّه و ضررهای نفسانیّهٔ آن قذارات پس داخل شوند در سلسلهٔ آنچه محتاج باشند به تطهیر و تزکیه و ننهاد از معرفه شدن بکلام آنانکه گویند تمام آثار و خواص اشیاء تابع صورتست هر چیز هر صورت که در آمد خواص آن صورت برای او حاصل شود و خواص صورتیکه سابق داشت از او برود مثل آنکه غذا فضله شود و فضله خاک و خاک گیاه و گیاه گوشت و شیر در هر مرتبه دارای منافع و مضارّ او است از مرتبهٔ سابقه برای او چیزی همراه ندارد و همچنین با آنچه در ظاهر شرع رسیده از مطهّر بودن استحاله که اگر فضلهٔ آدمی خاک یا کرم و سگ نمک و بول جزء انسانی شود پاکست چه آنانکه حکمتشان الهی و کیفیّت خلقت و آثار تمام اشیا را بمشاهده و عیان بینند نه پارهٔ از آن را گاهی بتجربه و گاهی بنقل این و آن در مقامات بسیار بتصریح و اشاره بیان فرمودند آنچه را دعوی کردیم مثل آنچه رسیده در حرمت حیوانات که نشو و نما کردند از فضلات و نجاسات که آنها را جلّاله گویند بلکه بنجاست عرق آنها و حرمت حیوانی که پرورش یافته از شیر خوک بلکه نسل آنها و حرمت حیوانی که وطی کرده آن را انسان ق حضرت رضا علیه السّلام بمحمّد بن سنان نوشت که خداوند حرام کرده درندگان از مرغ و وحوش را برای آنکه ایشان میخورند از مردار و گوشت مردم و فضلهٔ انسان و چیزی که شبیه آنها است ق عمر گفت پاکیزه ترین گوشتها گوشت مرغ خانگی است حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند چنین نیست او خوک مرغها است یعنی بجهة خوردن نجاسات ق رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرغ خانگی را که بخواست میل کند چند روز او را می بستند آنگاه میل میکرد ق در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست از جابر بن عبد اللّه انصاری که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در غزاهٔ تبوک بر حجر گذشت اصحاب را گفت هیچکس در اینجا مشوید و از آب آن ده مخورید و بگیرید خوف آن را که مبادا شما را مثل آن رسد که ایشان را رسید ق امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود اگر قطرهٔ شراب در دریا افتد آنگاه خشک شود و در جای آن گیاه روییده از آن گوسفند بخورد از شیرش نخورم ق جناب رضا علیه السّلام فرمود چنانچه در کتاب علل الشّرایع و عیون الاخبار روایت شده که خداوند حلال کرده گاو وحشی و غیر او را از اصناف آنچه خورده میشود از وحوش حلال زیرا که غذای ایشان نه مکروهست و نه حرام و نه یکدیگر را ضرر میرسانند و نه آدمی را اذیّت میکنند و نه بدهیئت و کریه المنظر و مکروه شده گوشت استر و خر اهلی بجهة حاجت مردم به پشت آنها و بکار بردن آنها و ترس از تمام شدن بجهة کمی آنها نه آنکه سبب کراهت قذارتیست در خلقت آنها و نه قذارت غذای آنها است و همین خبر شریف کافیست در اثبات مدّعی و سریان قذارت و کثافت و کراهت یا حرمت اصل در آنچه از او پدید آید

[illegible]

حجر نام شهری است یا وادی که قوم ثمود در آنجا منزل داشتند و آن در وادی القری است که میان مدینهٔ طیّبه است و شام و جناب صالح بر ایشان مبعوث شده بود منه

هرچند بصورت دیگر درآید بلکه در این خبر اشاره شد باینکه خوردن گوشت درنده صورت صفت درندگی و محبت اذیت کردن خلق آورد و نیز در آن خبر است که خداوند خوک را حرام کرد بجهت بدخلقی او که قرار داده او را موعظه برای خلق و عبرت و سبب ترسیدن و دلیل بر آنچه مسخ شده بر هیئت او و بجهة اینکه غذای او پلیدترین پلیدها است بلکه فرمودند جایز است پوشیدن سنجاب در حال نماز زیرا که او حیوانی نیست که گوشت بخورد بلکه مجاورت و ملاقات پلید و مضر بدین یا عقل و نفس سبب کسب قذارت و ضرر شود چنانچه نهی رسیده از خوردن در سفال مصری و حضرت رضا علیه السلام فرمود نخورید در سفال مصر و نشوئید سر خود را بگل او زیرا که او صورث ذلت است و غیرت را میبرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین فرمود باینادتی که او دیوثی می آورد و خطابات فرات وارد شده که اگر گناه کاران در او غسل نمیکردند شفا بود از هر دردی و قریب بآن درباب تربت مطهره وارد شده بلکه با فتادن نظر و دیدۀ چشم گاهی اثری پیدا شده پس چگونه انکار تاثیر کردن چیزی است که عمدۀ قوام جز بدن است در آن و پیدا شدن خاصیت آن در این با آنکه در بسیاری از موارد محسوس و مشاهد و ارباب سحر را اعمال بسیار است مترتب بر آن که تخم گیاهی یا ریشۀ آن را ببعضی چیزها آلوده یا تربیت کرده یا در ظرف مخصوصی گذاشته و آثار عجیبه و بسیاری از خواص آنچیز در او ببینند و خلاصه آنچه گفتیم و میتوان گفت چند چیز است اول آنکه غذای حرام دل و سایر اعضا را خبیث کند و صفات مذمومه آرد خصوص قساوت قلب که چون حب دنیا و شرب خمر ام الخبائث و موروث سائر اخلاق رذیله است چه با سختی دل هرگز از آیات الهی و کلام مجید و مواعظ اهل عصمت علیهم السلام و مواعظ صلحا منتفع نشود و بهره نبرد و سخنی در او اثر نکند و با این حال حسنی در صفات ممدوحه نه بیند چه رسد باینکه دارا شود و پس ناچار باضداد آنها متصف شود و گذشت که صاحب قلب قاسی دورترین مردم است از خداوند و بنده بهیچ عقوبتی مبتلا نشده بدتر از آن و حضرت سجاد علیه السلام فرمود از معاصی که باعث حبس شدن باران آسمانست جور حکام است و قساوت قلب و حضرت صادق علیه السلام فرمود دعا با قساوت قلب مستجاب نمیشود و جناب عیسی علیه السلام فرمود مرضی نیست قلب بمرضی سخت تر از قساوت و چون دل که سلطان است مریض شد همه عساکر و جوارح مریض شوند و در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود در انسان مضغه ایست یعنی دل هرگاه او سالم و صحیح شد سالم میشود بسبب او سایر جسد و هرگاه ناخوش شد ناخوش میشود بسبب او سایر جسد و فرمود اگر پاکیزه شد دل پاکیزه میشود جسد او و اگر خبیث شد دل خبیث میشود جسد و حضرت کاظم علیه السلام فرمود نازلترین علما برای تو علمی است که دلالت کند ترا بر صلاح قلب تو و ظاهر کند برای تو فساد او را و دوم آنکه غذای سوء خبیث چون با شهوت طبیعت خورده شود گوشت و پوست و استخوان از او

در تأثیر غذای حرام در قلب انسانی و ترغیب بر تحصیل غذای حلال

روئیده شود و تربیت یابد دل را پاکیزه و نورانی کند و صفا دهد و اعضاء و جوارح را پاکیزه و روشن و نشاط
روحانی دهد چون چنین شد آنچه طیّب است از صفات و کلام و استماع و حرکات و حالات و خوردن
و غیر آن او را طالب باشند و او نیز جز طیّب چیزی نخواهد و بان فرمان ندهد و جویا نباشد و بغیر آنچه بر نور او
و صفایش بیفزاید میل نکند و اگر لقمه پلیدی ندانسته در جوفش داخل شود چون بالطّبع سبب است برای کاستن
آن نور فوراً ملتفت شود و اگر تواند دفع و الّا تدارک کند و از آن و امثالش که دارای چنین ضررند کناره کند
و نفرت گیرد و پس از بیشتر لذائذ و مشتهیات و الوان اطعمه و انواع اشربه از دل معرض و بی تکلّف دست کشد
و دارای زهد حقیقی شود که نفرت و اعراض قلبی است از اغراض دنیا پس درک کند حلاوت ایمان را چنانچه حضرت
صادق علیه السّلام فرمود والله نخواهید چشید شیرینی ایمان را تا آنکه زاهد شوید در دنیا و اگر چشید هرگز چیزی بر او
اختیار نکند و چون باینمقام رسید باقی خصال نیکو را دریابد چه در محلّ خود مقرّر شده که اگر آدمی بکمال یک خصلت
نیکو برسد و آن را بتمام با شروط از راه علم و عمل بدست آرد و در قلبش راسخ شود سبب خواهد شد از برای
کشاندن و آوردن باقی صفات حمیده بی زحمت و مشقّت و از این بیان ظاهر شد سبب افضلیّت تحصیل
غذای حلال بعد از ایمان از جمیع اعمال چه با حرمت او خورنده اش را از صفات قلبیّه محروم و در اعمال جوارح
کسل و بی نشاط کند و آن را که بجا آرد بی ثمر چنانچه در اخبار بسیار در تفسیر آیه شریفه و قدمنا الی ما عملوا
من عمل فجعلناه هباءً منثوراً که حاصلش آنچه عملی کردند همه را هیچ و نابود کردیم رسیده که این اشخاص
که با ایشان خداوند چنین کند کسانیند که نماز کنند و روزه گیرند و پاره از شب را برای عبادت برخیزند و لکن
اگر چیزی از حرام بر ایشان عرض شود بشتابند بسوی او و فی امّا حلال او پس دانستی که کلید همه خیرات دنیا
و آخرت و سبب راحت دو سرا است قطب راوندی در لبّ لباب روایت کرده که چون آیه نجوی
نازل شد و امر فرمود خداوند صحابه را که هر گاه خواهند با رسول خدا صلّی الله علیه و آله راز گویند صدقه
دهند علی علیه السّلام یکدینار داشت به ده درهم فروخت و به مساکین داد و ده مسئله از آن حضرت
پرسید اوّل گفت یا رسول الله چگونه بخوانم خدا را فرمود با راستی و وفا یعنی عمل کردن بآنچه متعهّد شده برای
خداوند دوّم گفت چه بخواهم از خداوند فرمود عافیت سیّم گفت چکنم برای نجات خود فرمود حلال بخور و راست
بگو چهارم گفت نور چیست فرمود قرآن پنجم گفت فساد چیست فرمود ظهور کفر و بدعت و فجور ششم
گفت برهان چیست فرمود امر خدا و رسولش هفتم گفت حیله در چیست فرمود ترک حیله هشتم گفت حقّ
چیست فرمود اسلام و قرآن و خلافت نهم گفت وفا چیست فرمود شهادة ان لا اله الّا الله دهم گفت
راحت چیست فرمود بهشت چون حدیث با فائده و کمیاب بود تمام آن را نقل کردم و فی مجالس
برقی مرویست از ابی بصیر که شخصی خدمت جناب باقر علیه السّلام عرض کرد که عمل من ضعیف است و نماز

من کم و روزهٔ من کم است و لکن امیدوارم که نخورم مگر حلال و نکاح نکنم مگر حلال پس حضرت فرمود کدام جهاد افضل است از عفت شکم و فرج ق جناب صادق علیه السّلام فرمود و اگر اراده طلب روزی را از حلالش زیرا که او معین تواست بر دین تو ق رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود ببینید چیزی که برای شما خود میبرم این کسبهای حرام است ق فرمود کسی که شب را به آرد با زحمتی که در طلب حلال کشیده آمرزیده ق فرمود خداوند طیّب است قبول نمیکند مگر طیّب را و بدرستیکه خداوند امر کرده مؤمنین را بآنچه امر کرده باو مرسلین را فرمود یا ایها الرّسل کلوا من الطّیّبات ای پیغمبران بخورید از طیّبات و فرمود یا ایها الّذین آمنوا کلوا من طیّبات ما رزقناکم ای کسانیکه ایمان آوردید بخورید از طیّبات آنچه بشما روزی کردیم آنگاه فرمود مردی که سفرهای دراز کند و ژولیده و گرد آلود شود و دست بر آسمان دارد و یا ربّ یا ربّ گویان باشد و طعام و شراب و لباس او از حرام باشد چگونه اجابت کنند دعای او را خداوند تبارک و تعالی ق فرمود خدا تعالی پاکست پاک را دوست دارد و کریمست کریم را دوست دارد و جواد است جواد را دوست دارد و پیراهن خود را پاکیزه دارید و چنان مکنید که جهودان میکنند که پلیدی که ایشان را باشد پیراهن سرای خود بیفکنند پس از آنکه در سرای جمع کرده باشند سیّم آنکه مراد از حلال در این مقام نه همان چیزیست که او را بر خوردن آن عقاب نکنند و مؤاخذه بلکه عتاب هم نفرمایند بلکه چیزیست که متعلق نشده باو حقّی از خالق جلّ و علا و حقوقی از احدی از مخلوقین از اصل یا اگر شده تمام آن را ادا کرده چه حقّ واجبی چه مستحبّی زیرا که خوردن چیزی حلال نه برای سدّ رمق یا گرسنه بودن یتیمی یا همسایه اگرچه عقاب ندارد امّا دل را اگر قساوت نیاورد نورانی نیز نکند و صفا نبخشد پس در غذا باید چند چیز رعایت شود تا حلال محبوب خداوند شود در بارهٔ خورنده و فی الحقیقه چنان شود که مأمور باشد الآن بخوردن این غذای مخصوص اوّل آنکه بالذّات حلال باشد چون گوسفند نه حرام چون گوشت خوک و مسکرات ق دوّم آنکه متنجّس و حرام نباشد سیّم آنکه مضر نباشد بالذّات چون زهر کشنده یا در خصوص مزاج خورنده هرچند در غیر آن مزاج مضر نباشد چهارم آنکه پاک باشد و اقتصار نکند بپاک شرعی بلکه مثل آنکه را در اول پیشینی مثلش که در استعمالش نقصانی نباشد و لکن اگر نجس باشد و نماند با غیر خود در خواص یکسان باشد پنجم آنکه اختیار کند آنچه را که محبوب انبیاء و اولیاء علیهم السّلام بوده و در فعل و حفظ بدن و نورانیت او بیفزاید و شیطان را از او دور کند و بخداوند نزدیک نماید چنانچه بعضی از آنها اشاره شد ششم آنکه نظر کند در آن که اگر حقّی واجب یا مستحب در آن باشد ادا شود ...

[illegible]

وسرقت وجوراورا متصرف نیست یا در نزد او وداراي شروط زکوة وخمس شد چه بیشتر اهل تجارت
خمس منافع نمیدهند وبیشتر اهل زراعت زکوة ولین دو حق به عین مال تعلق دارد که اگر صاحبش نداد به
هرکس افتاد باید آن دو حق را از آن مال بیرون کند پس بیشتر ماکولات وملبوسات خالی از یکی از این دو حق نباشد
وانچه از معدن آرند از نمک وامثال آن اصلا رسم دادن خمس از آنها نشده واما مظالم وحق الناس پس بر
ذی شعور پوشیده نیست که با این جورها وستمها ومالهای ناحق که از مردم گرفته میشود وانگاه با عین آنها داد
وخرید وفروش وعطا وبخشش میشود کجا مالی سالم از آن پیدا میشود وبسیار کسانند که میمیرند والاف از حق مردم
بر ذمه ایشان است وچون صاحبش معین نیست تمام ترکه باید تصدق شود بر فقرا وورثه دل از دنیا نمیکنند
وبا مردم محشور ند وبظاهر از اهل جور نیستند وبا همه آن مال حرام با خلق معامله میکنند وشرح این خرابی از قوه بشر
واما سایر حقوق پس در کتاب شریف عدة الداعی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود
موسی ای عیسی همه مال از آن خدایتعالی است که امانت سپرده نزد خلق خود وامر فرموده ایشان را که بخورند از آن
بمیانه روی وبیاشامند از آن بمیانه روی وبپوشند از آن بمیانه روی ونکاح کنند از آن بمیانه روی وسوار شوند
از آن بمیانه روی وما بقی را بذل کنند بر فقراء مؤمنین پس هرکه از این تعدی کرد انچه بخورد از آن حرام است وانچه
بنوشد از آن حرام است وانچه بپوشد از آن حرام است وانچه نکاح کند از آن حرام است و امام زین العابدین
علیه السلام فرمود سخت دلی بر فقراء ومساکین باران آسمان را حبس میکند و در اخبار حقوق مؤمنین بر
یکدیگر در مال وغیره وحق فقراء بر اغنیاء که بپاره از آنها بعد از این اشاره خواهد شد ان شاء الله تعالی انقدر تاکید
وتشدید شده که اگر صریح نکند کسی که گوید واجب است لا محاله از آن قسم مستحب خواهد بود که در ترکش ضرر
بسیار خواهد بود بلکه در خبر معلی که بچندین سند روایت شده وخواهد آمد جناب صادق علیه السلام فرمود مؤمن را
بر مؤمن هفت حق واجب است ونیست از آنها حقی مگر آنکه بر او واجب است اگر ضایع کرد او را بیرون
از دوستی خدا وطاعت او واورا در آن حظی نباشد تا آنکه فرمود پنجم آنکه اعانت کنی او را ببدن ومال وزبان
وپای خود و در روایت نبوی که سی حق در انجا است فرمود از عهده آنها بیرون نیاید مگر با دا یا بعفو
آخر خبر است که یکی از شما از حق برادر خود وامیگذارد چیزی پس از او مطالبه میکند در قیامت پس حکم میشود برای
او بر آن شخص و جناب صادق علیه السلام فرمود عبادت کرده نشد خداوند بچیزی بهتر از اداء حق مؤمن
وغیر آن از اخبار که در باب آینده در شرط ششم ذکر میشود وعجب نباشد که صفی الله آدم واول برگزیده رسول
خداوند عالم بجهت یک ترک اولی از آن همه نعیم بهشتی محروم کنند وبچنین سرای ظلمانی فرستند ما لداران که سر از
این همه فرمان الهی پیچیده ودر امانت خدای خیانت کرده از پاره مقامات عالیه وصفات نفسانیه محروم نمانند
هر چند در اینجا معذب نشوند از برای افتادن در وادی خسران وافتادن آتش در خرمن ایمان و با لجمله بار عایت

این شروط حلال مطلوب بدست آید و در باقی آداب اکل و شرب که در محل خود مذکور است اگر بی اقتصر باحد
شود چندان ضرری نرسد اگرچه با بزرگی مقصد واحتیاج باعانت ملائکه و دور شدن شیاطین کی بی رعایت بسیاری
از آنها نشود بقدر میسور بایست رعایت نمود از آنها چهارم آنکه حلال پاکیزه چنین که در هیکل انسانی آن کند که
اکسیر احمر در جسد فلزات چون کوکرد سرخ کمیاب و مانند مؤمن کامل عزیز و بی اسم و نشان هر چه آدمی زحمت
کشد و بخیال خود حلال بدست آرد چون نیک تامل کنی از چند جهه خراب و شبهه ناک لقمه نانی که از تخم حلال
در زمین مباح به آب و آلات مباح بدست ماذون از جانب خداوند زراعت شده و بعد از اداء حق
الهی با همین شروط پخته و نحو حلال بدست رسد و در دهان داخل شود تحصیلش در نهایت صعوبت شیخ صدوق
از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود می آید بر مردم زمانیکه نیست چیزی در او کمیاب تر از برادر
انیسی یا کسب درهمی حلال ق شیخ طوسی ره از مردی جعفی روایت کرده که در خدمت آنجناب بود پس شنید که
مردی میگوید بار خدایا سؤال میکنم از تو رزق طیب پس حضرت با او فرمود هیهات این قوت پیغمبرانست
ولکن سؤال کن رزقی را که خداوند ترا عذاب نکند بر آن روز قیامت هیهات بدرستیکه خداوند میفرماید
یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا وگویا آن شخص دعا کننده قابلیت رسیدن باین
نعمت بزرگ را نداشت یا در آنکه در صدد تحصیل این قسم روزی افتادن سبب بهم خوردن نظام کلی عالمست
چه ماکول غالبا منحصر در ماهی و بعضی اقسام گیاه و ریشه منحصر خواهد شد و اگر هر کسی خواست اینها را تحصیل نماید
منجر گردد رشته نظام بالمره از هم گسسته شود و الا شود که مقصود اختصاص طیب باشد بانبیاء چه مؤمن
کامل نخورد مگر از خوان ایشان و ننشیند مگر بر سر سفره ایشان شیخ صدوق در صفات الشیعه از سعده
روایت کرده که کسی از آنجناب پرسید که چه شده که گاهی مؤمن از همه بخیل تر میشود فرمود زیرا که او کسب میکند
روزی را از ممر حلال و راه طلب کردن حلال کم است پس دوست ندارد که جدا شود از او بسبب شبهه چون
دانسته که تحصیل آن دشوار است و اگر نفسش از او کند در محل مناسب صرف کند و فی خبر کافی از
آنجناب روایت شده که فرمود مؤمن در دنیا مخور بمنزله مضطر ق بروایت صدوق از آن جناب
خوراک مؤمن خوراک ناخوشها است یعنی در کمی و بی میلی چه با قلت حلال واقعی ناچار شود بخوردن ظاهری
آن و با احتمال حرمت که اگر باشد ضررش از زهر بیش بود طبعا منزجر و در خوردن در کمی و زیادتی و بدی و خوبی
اقتصار کند بر سد رمق ق مروی در کافی مرویست که احمد بن محمد بن ابی نصر گفت گفتم بجناب رضا علیه السّلام
که بخواه از خداوند که مرا روزی دهد از حلال فرمود آیا میدانی چیست حلال گفتم آنچه در نزد ما است کسب
طیب پس فرمود که علی بن الحسین علیه السّلام میفرمود [illegible] برگزید کان آنها فرموده و بگو سؤال میکنم از
تو روزی فراخ را ق [illegible] [illegible] از شیخ [illegible] هرون جلاب روایت کرده که گفت عرض

کردم خدمت ابی الحسن هادی علیه السّلام که ما روایت کردیم از پدران تو که می آید بر مردم زمانیکه نیست چیزی کمیاب تر
در او از برادر دینی انیس یا کسب درهمی از حلال پس فرمود ای ابا محمّد بدرستیکه کمیاب موجود است ولکن تو در زمانی هستی
که نیستی چیزی مشکل تر از درهم حلال و برادری در راه خداتعالی پس سیّد بعد از نقل خبر فرمود هر گاه حلال دشوار یا
متعذّر بود در آن زمان و حال آنکه عهدش به ابتداء ایمان و اسلام نزدیک بود پس چگونه میشود حال حلال و حرام و طعام
با اختلاف امور حلال و حرام و چون دیدم کار باینجا رسیده چنین دیدم که احتیاط کردن در پیدا کردن حلال به بیرون
کردن خمس و حقوق واجبه از هر چه دارم اقربست به نجات و سلامتی در حیات و بعد از مردن و غرض سیّد به بیرون
کردن خمس مالست از هر چه بدست آید و احتمال حرمت در تمام یا بعض آن برود و در اخبار متعدّده رسیده که در
حلال مخلوط بحرام که نه صاحبش را شناسد و نه قدر حرام را داند خداوند لطف فرموده و راضی شده بدادن خمس آن
و پس از دادن مال حلال و پاکیزه شود و باحتمال تعلّق زکوة عشر آن را نیز میداد ولکن از طریقه آن مرحوم معلوم میشود
که مرادش از حقوق واجبه تمام حقوق اخوان و فقراست چنانچه در کتاب کشف المحجّة تصریح فرمود که همیشه از محصول زمین
نه عشر را بفقرا و میداد و یکعشر را برای خود نگاه میداشت و این سیره حقیقت معنی عمل کردن است به آیه شریفه
که در صدد بیان اوئیم که وتثبیتاً چه با دانستن و دیدن فوائد گذشته از حلال و اینکه خوردن آن سبب شود
برای رفتن قذارات و زینت گرفتن نفس بصفات حمیده و ترقّی و قوّت گرفتن آنچه داشت از آنها و خطر نیافتادن
بر آن مگر گاهی با هزار زحمت براندگی از آن که سعادت نکند با آنچه خورده و خواهد خورد از حرام آنگاه واقف شدن
بر این بشارت الهیّه و نعمت سنیّه که قدرش را جز خداوند کسی نداند و از عهده شکرش تمام آدمیان و غیر ایشان بر نیایند
که بدادن صدقه تمامی چرک و کثافات و قذارات و حرمت و نجاسات ظاهری و باطنی مال مانده برود و چون
طلای احمر پاک و پاکیزه و خالص شود و با بدن همان کند که حلال اصلی که دست کثیفی باو نرسیده بود میکرد و همیشه از این
کار ممکن و بر ساختن چنین اکسیر روحانی و تریاق کبیر آسمانی توانا البتّه با نهایت شوق و میل آنچه تواند بدهد چه هر چه
بیشتر دهد تأثیر باقی مانده بیشتر و برکتش زیادتر شود و هر نفع و لذّت و اثری که در آنها خیال داشت در آنچه باقی مانده
خواهد دید سیری را که در دو نان مثلاً میدانست و بآن عادت داشت در یک بلکه در نیمه نانی مشاهده خواهد
نمود و لذّت و قوّتی که در الوان اطعمه طلب میکرد بهتر و بیشتر از آن را در یکرنگی پیدا خواهد فرمود و اگر خواست به
همه احتمالات آن غذا یا مال عمل کند خمس آن را بدهد آنگاه عشر آنگاه تمام آن را بسیّدی فقیر رفیق با همّت دهد
که براستی و رضا دو باره باو برگرداند آنگاه همین کار را با فقیر غیر سیّد کند آنگاه به حقوق مستحبّه پردازد به تفصیل و
شرح و طیکه اجد بیاید با التفات بمراتب آنها در مقام تقدیم و ترجیح چه حقوق متفاوتند در بزرگی و کوچکی و دینی
و دنیوی و برای هر یک درجات بسیار باشد و حقّ نیز گاه اصلی باشد بقرار داد اوّل الهی که در آن ملاحظه سببی
خیری ظاهر از آنها باو نشده و نباید کرد و هر چند خیر بسیار رسیده چون حقّ رحم و همسایه و یتیم و فقیر و رحم دور شود

ونزدیک وکاهی حق از روی احسانی پیدا شود که از آن شخص باو رسیده وآن نیز صاحب مراتب باشد چه کسی
که جان انسانی را بخرد البته حقش بزرکتر باشد از آنکه مالی باو داده یا مالش را حفظ نموده واین حقوق کاهی جمع شود
بسیاری از او در یکی چون رحم همسایهٔ فقیر عاجز متّلم دین رفیق در سفر وحضر که راه روزیش از جاهای دیکر مسدود
ودیکران باعتماد بر او وکمان بی نیازی در آن مصاحب چیزی باو نمیدهند پس دارای سه حق مثلاً از دو وآن از
یک مقدّم باشد وشرح محلّ انفاق وصدقه درباب دهم بیاید وچون طالب تزکیه چنین رفتار کند شاید مثال
فرمان امیر المؤمنین علیه السّلام که بوالی بصره عثمان بن حنیف نوشته کرده باشد چه از مطالبی که در آن فرمان
همایون درج شده این است که نظر وتأمّل کن در آنچه میخوری از این خوردنیها پس هرچه را که علمش بر تو مشتبه شد
یعنی ندانستی که حلال است یا حرام پس بینداز آن را وهرچه را که یقین کردی به پاکیزکی راههایش یعنی از هر راه که
تحصیل شده وهر راه که باید صرف شود پاکیزه واز معایب مبرّاست پس تناول کن از آن واز تمام آنچه
کفتیم منکشف شد که هر که تقوای او در مقام تحصیل حلال بنحوی که ذکر شد واهتمام در نخوردن جز از آن بیشتر باشد
در مقامات دیکر با نفع ومحکم وبا دوام ومثمر خواهد بود والّا همانست که فرمودند آنچه کند بنا ثیست بر روی ریک
واکر براستی در این مقام درآید وسعی نماید خداوند اعانت خواهد کرد ورزقش را بشروط مذکوره باو خواهد رسانید چه
بسیار از علماء صالحین که باین وادی درآمدند وبر خود تنک کرفتند خداوند حسب الوعده که **ومن یتّق الله**
یجعل الله له مخرجاً بمقدار حاجت از ممرّ مرضیّ بایشان رساند وچون دیکران خوردند وپوشیدند واز
کرسنکی نمردند سیّد جلیل وعالم نبیل سیّد خلف بن سیّد عبد المطّلب موسوی مشعشعی که از اعیان علماء
حویزه ومعاصر شیخ بهائی وصاحب تصانیف رائقه بود وبسیار زاهد ومرتاض ودر لباس وخوراک سیره
وطریقهٔ جدّ مطهّر خود را وعبادت او ضرب المثل بود در کتاب مظهر الغرائب که شرح دعای عرفه
جناب سیّد الشّهداء علیه السّلام است میفرماید وقتی کسی را که بر او اعتماد داشتم به راهمرز فرستادم با شخواهی
که برای من طعامی بخرد بقیمت هزار درهم واو را وصیّت کردم که از ارباب دیوان نخرد بجهة شبهه که در مال
ایشانست چون چند روز کذشت در خواب دیدم که کویا آن مرد وارد شده واز او پرسیدم از خرید طعام
کفت خریدم کفتم از ارباب دیوان چیزی نخریده باشی کفت در دو من کار بر من مشتبه شده که ندانستم
با آن طعام مخلوط شده واز حال خودش پرسیدم کفت درد شکم مرا آزار داد وداغ کردم چون صبح شد آنمرد
آمد از صورت حال پرسیدم پس خبر داد مرا بهمان نحو که در خواب دیدم از جهة طعام ودرد وقتی در
نواحی فارس بودم واملاکی داشتم یا والدم در حویزه بود پس در خواب دیدم که کویا آن مرد آمده وبا او
دو هزار درهم بود واز والدم که برسم صله برای من فرستاده پس باو کفتم مپرسم که این از اعمال دیوان باشد
کفت از آن بابت نیست پس او را بخداوند قسم دادم ساکت شد پس دوباره او را قسم دادم کفت

حال که مرا قسم میدهی این از اعمال دیوانست اما مرا سپرده اند که تو را خبر ندهم و آن را صرف کنم در حاجتهای خارجیه
تو گفتم آن را برگردان بسوی او و چون بیدار شدم آن شخص وارد شد و با او بود آن دراهم بهمان عددی که در خواب
دیدم پس از او پرسیدم گفت بهمان نحو که در خواب جواب داده بود تا آنکه الحاح کردم و قسم دادم او را پس
اعتراف کرد بان گفتم الله اکبر بدرستیکه خداوند نگاه میدارد ما را از این مالها پس آن را برگردانیدم فی الحال
پس خداوند بفضل و کرم خود عوض آن را پس از زمانی اندک بیست هزار درهم بمن داد و این از فضل خداوند
برمن و بر مردم مؤلف گوید که شیخ عیاشی در تفسیر خود از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود
هیچ نفسی نیست مگر آنکه خداوند مقرر کرده برای او رزق حلالی که برسد باو در عافیت و از راه دیگر حرامی برای او عرضه
میدارند پس اگر از آن حرام چیزی برداشت تقاص میکند آن مقدار را از آن حلال که برای او مقرر کرده بود
و در نزد خداوند ما سوای آن حلال و حرام فضلی بزرگ ف ىن از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده که فرمود بدرستیکه آفرید خداوند خلایق را و قسمت نمود روزیهای ایشان را از حلال و بر ایشان عرضه
داشت حرام را پس هر که درید پرده آن حرام را یعنی با آن آلوده شد کم میشود برای او از آن حلال بقدر آنچه
از پرده آن حرام دریده و از او حساب آن را خواهند کشید ف ى د کافی مرویست از جناب باقر ع که رسول
خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع فرمود آگاه باشید بدرستیکه روح الامین دمید در دل من که نخواهد مرد تنی مگر آنکه
باخر رساند روزی خود پس از خدای پرهیز کنید و به نیکوئی یا باختصار طلب کنید و وا ندارد شما را دیر آمدن چیزی
از روزی اینکه طلب نمائید آن را بچیزی از معصیت خداوند پس بدرستیکه خداوند قسمت فرموده روزیها را میان
خلق خود بحلال و تقسیم نفرموده بحرام پس هر کس به پرهیزد و صبر نماید روزی او از حلال بسوی او خواهد آمد و هر کس
بدرد حجاب پرده خداوند عز و جل را و بردارد آن را از غیر راه حلالش کم میکنند آن را از رزق حلالش و حساب
آن را از او خواهند کشید ف ى د آیات بسیار اشاره باین مقام شده چنانچه میفرماید ولو ان اهل القری
آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض اگر اهل شهرها ایمان آورند و از معاصی به
پرهیزند هر آئینه من درهای خیر و برکت بر ایشان بگشایم ف میفرماید ولو انهم اقاموا التوریة والانجیل
وما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم اگر جهودان و ترسایان برپا
دارند احکام توریة و انجیل را و بقران ایمان آرند و احکام او بردست گیرند و بهر مشکلی باو رجوع کنند هر آئینه
بخورند از بالای ایشان و از زیر پای ایشان مفسران گفتند که این دو جهة کنایه باشد و معنی آنکه از جمیع شش جهة بایشان
روزی رسد چنانچه در جای دیگر میفرماید یأتیها رزقها رغدا من کل مکان ف میفرماید وان لو استقاموا
علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا اگر مردم بر راه راست مستقیم شوند هر آئینه بنوشانیم ایشان را آب
بسیار و آن کنایه از نیکی عیش و فراوانی معاش و وسعت روزی ایشان باشد چه آب اصل همه برکات است

و میفرماید و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب هر کس از خدا تعالی بپرهیزد
او را از هر تنگی برهاند و روزی دهد او را از آن راه که گمان نبرد و این تنگی گاهی از شبهات و وساوس باشد در عقاید
و اصول ایمان و گاهی از میسور نبودن آنچه با او است قوام بدن انسانی و آیه هر دو قسم را شامل و مخرج و رزق
هر یک بحسب حال او است و در مجمع البیان مرویست از جناب صادق علیه السّلام که فرمود در روزی
من حیث لا یحتسب آنست که برکت دهد خدا در آنچه باو داده و در فقیه مرویست از علی علیه السّلام که فرمود
کسی که خداوند او را رزقی که گامی بپای خود بسوی او دراز نکرده و زبان را برای او نگشاده و جامه بجهت او بر خود
نپوشیده و خود را براو عرضه ننموده از آنها نیست که خداوند او را در قرآن ذکر فرموده که و من یتق الله الآیة و در
قصص امم سالفه که عزلت از مردم و سیاحت برایشان روا بود خصوص در بنی اسرائیل حکایات بسیار
نقل شده از عبّاد و رهبانان که در غارها و کهفها و صومعهانها مشغول عبادت بودند و روزی بتوسط بشر
یا شجر یا از غیب عند الحاجة بایشان میرسید و این امّت اگر معاشرت را با تقوی ضمّ کنند البتّه از برکت محمّد و آل
محمّد علیهم السّلام از مقام ایشان بگذرند و لکن حیف که رشتهٔ تقوی را از دست دادند و در وادی خذلان ماندهٔ از آن
دستهٔ سابقین و مسارعین بسوی خیرات و الطاف خاصّهٔ الهیّه بمراحل دور افتادند **فصل سیّم** در فائدهٔ
سیّم صدقه است که از آیهٔ شریفه ظاهر میشود و آن صلوات رسول است صلّی الله علیه و آله چنانچه فرمود
وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ای پیغمبر رحمت بطلب از خدای برایشان
یعنی صدقه دهندگان زیرا که دعای تو یا دعاهای تو سکون نفس و طمأنینهٔ او است برایشان و خدا تعالی شنوا
و دانا است و ظاهر آیه آنست که این سکون پیش از دادن صدقه و دعا کردن رسول خدا صلّی الله علیه و آله
نباشد و پس از آن دو پیدا شود و پس بدین سکون مکشوف میشود که آن جناب دعا کرده چه خواهد آمد که
فرقی در این مقام میان حضور و غیاب و موت و حیات نیست و دعای آن جناب مستجاب شده و از
آن پی برده میشود بقبول شدن صدقه پس باین فائده توان تمیز داد میان صدقهٔ قبول شده و نشده پس
از همه فائدها بهتر و نفعش بیشتر چه مشاهدهٔ اثر قبولی عمل مطابق آنچه فرموده اند آیتی باشد تمام بر اثبات وجود مقدّس
خداوند تبارک و تعالی و صدق رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلّی الله علیه و آله و صدق آنچه وعده داده
از جزاء بر اعمال حسنه پس بر شوق و رغبت بیفزاید و بخداوند نزدیک نماید پس بدادن صدقه پایهٔ از توحید
و نبوّت و معاد محکم و شوق بکردن کردارهای نیکو زیاد پس صدقه عملی باشد از سایر اعمال ممتاز بکثرت فائده
و بزرگی آن و توضیح آنچه از آیهٔ شریفه ظاهر میشود و میتوان احتمال داد و ذکر کرد از آنچه مربوط است بمقصود
متوقّف است بر بیان چند امر **اوّل** آنکه مقام طبقات امّت در نزد آن جناب مختلف و متفاوت
و بحسب آن مراتب دعای آن جناب دربارهٔ ایشان مختلف بود **طایفه** از آنها چنانند که دعای آن

جناب در بارهٔ ایشان بی فائده و خداوند اثر اجابت را از آن برداشته بنحوی که با الحاح سودی ندهد و نبخشد
چنانچه میفرماید الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات والذین لا یجدون
الا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب الیم استغفر لهم او لا تستغفر
لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم ذلک بانهم کفروا بالله ورسوله والله
لا یهدی القوم الفاسقین آنانکه عیب کنند و بر سبیل استهزاء چشم برهم زنند تبرّع کنندگان از اهل
ایمان را در صدقات و عیب کنند آنان را که جز طاقت خود نیابند و مال بسیار ندارند پس سخریه و فسوس
میدارند مر ایشان خدای جزای سخریهٔ ایشان بدهد و مر ایشانراست عذابی دردناک آمرزش خواه برای ایشان
یا آمرزش نخواه برای ایشان اگر آمرزش خواهی برایشان هفتاد بار پس هرگز نیامرزد خدای ایشان را برای
آنکه ایشان بخدای و پیغمبر کافر شدند و خدای راه ننماید یا هدایت نکند به بهشت فاسقان را پس جمعی که در دل
نگرویدند بخدا و رسولش و جامهٔ از اسلام برتن کردند که بدن را بپوشانند و در دل از او اثری نگذاشتند و از جمله
علامت ایشان آن بود که صدقه دادن را عیب دادند و آن را که دهد استهزاء کنند کس دعای آن جناب
در حق ایشان بی ثمر و شرح حال این جماعت در تفاسیر و سیر موجود است طائفهٔ دیگر بودند که حسب دیگر بودند
که حسب فرمان الهی چون دامنشان بلوث گناهی ملوث میشد و مرتکب گناهی میشدند در محضر جنابش حاضر
میشدند و استغفار میکردند و آنجناب نیز برایشان طلب آمرزش میکرد امید اجابت بود چنانچه میفرماید
ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله
توابا رحیما و اگر آن بود که ایشان چون برخویشتن ستم کردند بنزد تو آمدندی و طلب مغفرت کردندی از
خداوند و رسول صلی الله علیه و آله برایشان استغفار کردی هر آئینه یافتندی خدای را پذیرندهٔ مهربان
وعدهٔ صریح نفرمود که اجابت میکنم و خواهم آمرزید کلمهٔ فرمود که رجا را قوت و طمع را حرکت دهد با خوف از
ردّ هرچند بجهة کامل نبودن شرایط قلبیه باشد در تفسیر شیخ ابوالفتوح مرویست از امیر المؤمنین ع
که فرمود چون رسول صلی الله علیه و آله را دفن کردیم و سه روز بر آمد اعرابی بیامد و بر سر قبر رسول صلی الله علیه
و آله در افتاد و میگریست و از آن خاک تربت رسول بر سر میریخت و میگفت یا رسول الله آنچه گفتی
بشنیدم و باور کردم و آنچه از خدای فرا گرفتی ما از تو بواجب باز گرفتیم و از جملهٔ آنچه خدای بر تو فرستاد این
بود که ولو انهم اذ ظلموا تا آخر آیه و من بر خویشتن ظلم کردم و آمده ام تا تو برای من استغفار کنی یا رسول الله
از قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله آواز بر آمد قد غفر لک بیامرزیدند تو را ای گوینده و پوشیده نماند که هر
گناه که از آدمی سر زند لابد نقصانی باشد در ثواب و حظ او و ضرری بر جانش پس ظلم باشد بر نفس جز آنکه
در آیهٔ مذکوره ظاهر آن قسم گناه باشد که در او هتک حرمتی از مقدس نبوی و نشنیدن سخنی و سوء ادبی بآن

جناب باشد چنانچه از آیات سابقه بر آن معلوم میشود که ذکر فرمود کسانی را که در رفع خصومت و فصل نزاع
و گفتگوی خود راضی شدند برفتن نزد علمای یهود و مرافعهٔ پیش طاغوت و راضی نشدند بمحاکمهٔ نزد آن جناب
و اعراض نمودند پس از بیان بعضی حالات و کردار آن جماعت فرمود **وما ارسلنا من رسول الا**
لیطاع باذن الله نفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر آنکه فرمان او برند بامر یا باعلام خداوند آنگاه فرمود **ولو**
انهم اذ ظلموا الخ پس این ظلم آن ظلمی باشد که در او نافرمانی ظاهری باشد از آن جناب و هتک حرمت جناب او
و دست رسیدن بآن جناب رفتن نزد دیگران خصوص یهود نهایت اهانت و جسارتست و بعد از آن
نیز فرمود **فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدون فی انفسهم حرجا**
مما قضیت و یسلموا تسلیما پس بحق پروردگار تو که بتحقیق ایمان نیاورند تا که حکم سازند تو را در
آنچه خلاف و نزاع شده میان ایشان پس نیابند در دلهای خود تنگی در آنچه حکم کردی تو و گردن نهند بر فرمان
تو گردن نهادنی و این فقره نیز شاهدی باشد بر مراد علاوه که معهود نبوده هر کس هر گناهی در خلوتی میکرد که در آن بی
احترامی نبود به خدمتش مشرف میشد و طلب استغفار میکرد **طایفهٔ** دیگر کسانی بودند که بی شرفیابی خدمت
آن حضرت و استدعای طلب مغفرت خود آن جناب مأمور بود از جانب رب العزت که بخواهد برای ایشان
آمرزش و غفران را چنانچه میفرماید **واعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک وللمؤمنین**
والمؤمنات بخواه آمرزش برای ذنب خود و گناه مؤمنین و مؤمنات و این مؤمنین همان جماعت
مؤمنینند که خداوند در چند جا ایشان را مفتخر فرموده که با نبی اکرم خود در لطف و مرحمت و احسان خاص
شریک نموده و یک رقم خلعت بر ایشان پوشانده در نزول سکینه که میفرماید **فانزل الله سکینته**
علی رسوله و علی المؤمنین فرو فرستاد خداوند سکینه و آرامی خود را بر پیغمبر خود و بر مؤمنین و در اختصاص
عزت که فرمود **ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین** برای خداست عزت و برای رسولش و برای
مؤمنین و در اینجا که نبی خود را شفیع ایشان قرار داده و این مرحمت نباشد مگر پس از کردار نیکو و اعمال شایسته
و خدمتی لایق و تمام تا قابل آن شوند که چون بمقتضای بشریت و معاشرت و وسوسهٔ ابلیس و میل طبیعت
گاهی در دام جرمی افتند و شربت عصیانی چشند و فوراً متنبه شده در مقام معذرت در آیند و اظهار ندامت
کنند و طلب مغفرت و عفو نمایند چون جرم هر چه صغیر لیکن در این درگاه عظیم و مجرم هر چند بزرگ اما در جنب
عظمت و کبریائی بیقدر و ذلیل و صاحب حق و مطالب آن فوق هر بزرگ و جلیل مقربان درگاه
از یک ترک اولی سالها گریستند و از شرم سر بالا نکردند و وسیلها طلب کردند تا از آن تهمت آسوده شدند
پس ناچار گناهکار بی شفیع و عذرخواه و وسیلهٔ با اعتبار و جاه نتواند خود را بمیدان رحمت رساند و از
دریای غضب جبار که در آن فرو رفته و از آتشی که بر دور خویش افروخته جان را بکناری کشاند پس خداوند

کریم بجزای آن کردارهای نیک و ثبات در ایمان خود وسیلهٔ معیّن نمود و امر بشفاعت و طلب گذشت از آن
لغزش فرمود پس ظاهر شد که این گروه پیرامون آن گناه که گوهر ایمان را از دستشان بگیرد و اسم مؤمن را از سر ایشان
بردارد نگردند و خود را از آن دستهٔ معصیت حفظ نمایند بجهة درآمدن در آن سلسلهٔ عظیمه و رسیدن باین نعمت جسیمه
چه آن را که خدایتعالی مؤمن خواند و بمحرم راز خود کاری درباره او فرماید مؤمن بزبان و عاری از حقیقت و شرائط
و اوصاف ایمان نباشد بلکه لامحاله چنان باشد که از آن دستهٔ معصیت که برای صاحبش خلود دوزخ آرد منزّه
و از آن دستهٔ معصیت که برای صاحبش دخول جحیم آرد مبرّا اگر مبتلا شود گاهی با خوف و هراس در نهانی بآن
دسته گناهی باشد که در پی عذاب قیامت و شداید آن روز و عذابی برزخ و تلخی سکرات و بعضی اقسام بلاهای
دنیا دارد و بجوهر ایمانش صدمه نرساند ولکن این دستها امتیازی واضح که هر کس بداند یا تواند که جدا کند ندارند و در
بعضی از آنها اشاره شده که او با ایمان جمع نشود و شاید در ستر و خفاء آن چون شب قدر و نماز وسطی و ولیّ خداوند
و اسم اعظم حکمتی و سرّی باشد و همین حکمت بس که مؤمن را از ترس آنکه مبادا این گناه که در نظر دارد از آن رقم
باشد از بیشتر معاصی بترساند و نگاه دارد و شاید از این طائفه باشند آنانیکه خداوند دربارهٔ ایشان فرموده وَإِذَا جَاءَكَ
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ
سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و چون آیند نزد تو آنانکه ایمان آوردند به
آیتهای ما و باور کردند همه علامتی که برای مطلبی گذاشتیم از توحید گرفته تا تمامی احکام جزئیّه و نیک و بد حرکات و سکنات
یومیّه پس بگو رحمت بر شما باد نوشته و فرض نموده پروردگار شما بر نفس خود رحمت را که کار این است و حکم
چنین است که هر که بکند از شما بدی را بنادانی آنگه توبه کند و آنچه بگناه افساد کرده با صلاح آرد پس بدرستیکه او
آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد و بپوشد و رحمت کند و بخشاید و در این آیه نیز آنقدر اشارت و بشارت
و تکریم و مرحمت در توصیف و تصدیق ایمان آن گروه و امر برسول اکرم در تقدیم سلام بر ایشان و نوشتن
رحمت بر خویشتن برای ایشان بعوض نوشتن تکلیف بر ایشان فرموده که شایسته نباشد جز این طایفه
یا طایفهٔ آینده را **طائفة** دیگر کسانی که بامر خدایتعالی باید رسول اکرم صلّی الله علیه و آله ایشان را بکار یا
و ادارد که تقدیم خدمتی کنند و بدرگاه بی نیاز نیازی آرند و رسولش از ایشان ستاند و در حق ایشان دعا نماید
و هر کس را بمقصود اصلی خویش رساند چنانچه در این مقام فرموده که بگیر از اموالشان صدقه که پاک کنی ایشان را
و پاکیزه نمائی بجهة آن صدقه و دعا کن در حق ایشان که دعای تو آرامی دل ایشانست و بلندی مقام این
گروه از آنچه در این باب ذکر شده و خواهد شد معلوم است **تتمّه** آنکه مخفی نماند که در امّت آن حضرت
مؤمن و منافق و صالح و طالح و سعید و شقی و متقی و فاجر و دانا و جاهل و بخیل و سخی بودند و تکلیف گرفتن
صدقه مخصوص نبود بطائفه و دادن آن منحصر نبود در دستهٔ از ایشان بلکه آن جناب و عمّالش از هر طایفه

بیک نحو مطالبه میکردند واز هر طایفه صدقه دهنده بود وآن جناب در حق هر کس که چیزی میداد دعائی میفرمود ونتوانند بود که برای همه یکقسم چیز ویکقسم منفعت بخواهد وانچه برای مؤمن صالح سخی دانا خواست برای مقابلش نیز طلب نماید ویاد برسد چه آن جناب نیز مثبت از خواستن مطلب بجا یا بجا برای محل بیجا ونشاندن نیکوکار وبدکار بر سر یکخوان وتسویهٔ منافق ومؤمن در فضل واحسان پس لا محاله دعای آن جناب مختلف باشد بر حسب اختلاف آنها وبرای هر گروهی چیزی خواهد مناسب حال وموافق مقصودشان واین سخن در سلام آن حضرت نیز بیاید چه از صفات پسندیدهٔ آن جناب بود سلام کردن بر صغیر وکبیر ومؤمن و ومنافق وآشنا وبیگانه ودر هر مقام قصد میکردند از سلام معنی خاصی را که در مقام دیگر نبود وچگونه میشود که بخواهند از سلام بر آن جماعت که در آیهٔ سابقه ذکر الشان شده وفخر میکردند که در امت من هستند کسانی که من مأمور شدم بر سلام بر ایشان همان معنی را که در سلام بر بدترین خلق خداوند میخواستند واختلاف معانی سلام بحسب اختلاف آنهائیکه بر ایشان سلام کرده میشود در مجلس مذکور است ششم آنکه خداوند تبارک وتعالی اختبار وامتحان فرموده تمامی عبادرا بمقداری از خوف وبیم که در قلبشان پیدا میشود از روز ولادت تا وقت مردن وآن خوف مختلف باشد بحسب اسباب که بعضی از روی طبعیت وفطرت باشد وبعضی از عادت برخیزد وبعضی از قوهٔ واهمه وخیال پیدا میشود وبعضی از ادراک عقل وتقویت نفس حاصل شود وبحسب تبدل مراتب نفس خوف نیز متبدل شود قسمی برود وقسمی دیگر بیاید ومختلف شود نیز بحسب اختلاف آن چیزیکه از او ترسد وباین ملاحظه بعضی مذموم باشد وبعضی ممدوح پس حکم آن نیز مختلف شود چه پارهٔ از آن ممدوح ووجود آن در مکلف پسندیده اما باید سبب آن را بر داشت واز خود دور نمود مثل خوف از گناه که مرتکب شده وبعضی ممدوح ووجودش کرده طالب زیاد شدن آن باشد که آن مانع است انسان را از ارتکاب معاصی ومسامحه در ادای طاعات چون خوف تغییر نعمت خوف سلب نعمت خوف حرمان از نعمت خوف نزول نقمت خوف موت فجأت خوف سلب توفیق توبت خوف عدم قبول طاعت خوف سلب توفیق طاعت وامثال اینها وپارهٔ مذموم وقبیح ومانع از بسیاری از طاعات بلکه مضر بعقاید ومعارف مثل خوف فقر در وقت انفاق خوف ملامت کردن بخیر دان خوف احتیاج خود یا فرزندانش بمال پس حرص آورد برای جمع آن ونظایر آن وتمام اقسام آن که مقام تعدادش نیست داخل است در آیهٔ شریفه ولنبلونكم بشيء من الخوف هر آئینه امتحان واختبار کنیم البته شما ها را بچیزی از خوف وباین امتحان صابر وشاکر وموحد ومطیع از مقابل خود جدا شوند بعضی را خوف به مقامات عالیه رساند وپارهٔ را در اسفل درک جحیم وهمهٔ اینها سبب باشند برای اضطراب دل چه حقیقت خوف که ترس وبیم آمدن بلا یا رفتن نعمت است دنیوی چه اخروی چه داخلی چه خارجی چه نفسی چه بدنی قلب را متزلزل کند وآرامی را از او ببرد وبا منتظر آمدن آن گروه یا رفتن

آن محبوب از هر چیزی بگسل جز آنچه او را از آن برهاند و بغیر او چیزی نخواهد و طالب نباشد و گاه شود جمعی بسان
باشند اما هر کدام بر چیزی یکی بر عرض دیگری بر مال دیگری بر دین مثلا و در هیچیز مایهٔ اطمینان و ایمنی همهٔ آنها را گذارند
و از اضطراب و هراس بجهة انکار بیرون آید چنانچه در مقام چنان باشد زیرا جمعی که منافق بودند و در دل ایمانی
نداشتند بخداوند و رسولش چه رسد باعتقاد حسن صدقه و انفاق چه خود را در سلک مؤمنان در آورده
که عیشی براحت کنند پیوسته خائف بودند که مبادا رسوا شوند و پیغمبر صلّی الله علیه و آله از باطن ایشان خبر
دهد و آنچه در دل نهان کردند آشکار نماید چنانچه خداوند میفرماید یحذر المنافقون ان تنزّل علیهم سورة
تنبّئهم بما فی قلوبهم میترسند منافقان از آنکه سورهٔ فرود آید بر ایشان که در او کشف سرّ و هتک ستر ایشان
باشد و خبر دهد ایشان را از آنچه در ضمیر دل ایشان پنهان بود پس خوف اینها بر عرض بود و طالب بودند ایمنی
از او و سکون خاطر از بروز نکردن آنچه در دل دارند پس اجابت کنند امر صدقه دادن را تا در سلک مطیعین
در آمده با ایشان آن رفتار شود که در دنیا با مؤمنین میشود و جمعی اگرچه بدل مؤمن اما چون بمقام یقین نرسیده
بودند محبت مال ایشان را اثر سازنده بود که دادن صدقه خسارتی باشد در مال و نقصی در حساب آن اگرچه
خداوند وعده خلف داده بود که هرچه در راه او دهند بر جایش گذارد و نگذارد که از مقدار مال ایشان چیزی بکاهد
اما ضعف ایمان نگذاشته که ایشان باور کنند و از کم نشدن مال آسوده شوند پس ترس ایشان از مال و از
نیامدن بدل آنچه بصدقه باید داد پس مقصود و محبوب ایشان اطمینان خاطر از آن اضطراب و باور کردن کم نشدن
حساب و جمعی با داشتن ایمان کامل و اعمال صالحه و کوشش در بندگی همیشه خائف و هراسان که مبادا در
آنچه کنند فسادی و خللی و مبطلی در سابق یا مقارن یا بعد از آن باشد و در دیوان عمل یک عمل تمام دارای آنچه
در او خواستند که بدست هر صرّاف این بازار دهند عیبی بگیرد نباشد یا اگر بصورت تمام اما بی روح و کمال
که قابل آوردن در بارگاه جلال و محضر خدای متعال نباشد چنانچه خداوند در بارهٔ جمعی از عباد بعد از ذکر
چند منقبت میفرماید والّذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة انّهم الی ربّهم راجعون
اولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون و کسانیکه میدهند آنچه را که میدهند در حالی
که دلهای ایشان ترسان و مضطرب است از آنکه قبول نشود چون میدانند که مرجع ایشان بپروردگار ایشانست
و مطّلع است بر نیک و بد و ظاهر و باطن هر کار و ایشانند که میشتابند بسوی خیرات و پیشی میگیرند
خلق را در نیکی و خلق و جنّت چون از کردگار خویش ترسانند که مبادا فاسد یا پسندیده نباشد بسوی هر طاعتی
میشتابند که شاید هدیهٔ قابل بدست آرند و ترس تقصیر و تفریط از ایشان نرود تا آنگاه که عمل مقبول و آثار
آن را در خویش مشاهده نمایند پس انجماعت در نزد هر عملی با نهایت مواظبت در شرایط و ارکان و حفظ
از مفاسد و آفات باامید قبول و رسیدن بآنچه در ازای آن میدهند کاری کنند با خوف از ردّ و ضعف را

[illegible]

دل از حرمان آن ثواب موعود و رضای پروردگار پس غرض اهمّ در نظر ایشان بیرون آمدن از آن قلق
و اضطراب و ایمنی از شرّ ردّ عمل و دیدن عذاب یا عتاب باشد و خدا تعالی وصف صدقه دادن ایشانرا
کرده که و من الاعراب من یؤمن بالله و الیوم الآخر و یتّخذ ما ینفق قربات عند الله
و صلوات الرّسول الا انّها قربة لهم سیدخلهم الله فی رحمته انّ الله غفور رحیم
از جمله بادیه نشینان کسی هست که ایمان دارد بخدای و روز بازپسین یعنی روز قیامت که از پس او دیگرا
شب نباشد و میگیرد آنچه را انفاق میکند سبب نزدیکیهای نزد خداوند یعنی غرضش از انفاق نزدیک شدن به
خداوند است در دنیا و برزخ و جنّت بآن معنی که شایسته است که از نزدیک شدن بخداوند اراده
شود و دعاها و استغفار بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله بدان بدرستیکه آن کار سبب قربت است مر ایشانرا
و زود است که در آورد خدای ایشانرا در رحمت خود بدرستیکه خداوند آمرزنده و مهربانست و چون در آنچه
گفتیم تامّل شود و این آیه را ضمّ کنیم با آیهٔ مقصود که صلّ علیهم انّ صلوتک سکن لهم با ملاحظهٔ عمل
حضرت مقدّس نبوی در دعا کردن بر برّ و فاجر از گروه صدقه دهندگان ظاهر شود که مقصود اصلی در
دعای آن جناب کسانی هستند که صدقهٔ ایشان قابل تطهیر و تزکیه باشد که غرض کلّی بود از این تکلیف و صدقه
قابل آن دو ثمره نباشد مگر آنگاه که جامع شروط باشد خصوص واجبهٔ آن که عمدهٔ آن شروط بعد از ایمان
تصدیق است بوعدهٔ خداوند و رسولش در آنچه مقرّر فرموده اند برای منفقین و اجتناب از آنچه آن را لغو
کند پس مورد دعای آن جناب آنانند که در آیهٔ و من الاعراب ذکر شدند و ثمرهٔ کلیّه صدقه از آن
ایشان باشد که ایمان آوردند و بوعدها باور کردند و از مفاسد صدقه پرهیز نمودند پس بخلعت دعاهای آن
جناب سرافراز شوند و در دریای رحمت الهی مستغرق گردند و اثر اجابت آن دعا را در خویش ببینند و از قلق و اضطراب
ردّ عمل بیرون آیند و دلشان آرام گیرد و مطمئن شود که هدیه قبول و نتیجه حاصل و وعده وفا و بار گناه که
با قرب موعود دلشان را تباه و علامات تباهی آن که در محلّش مذکور است مشاهد و محسوس و آنچه خواستند
از آن صدقه از تقرّب و برکت و غیر آن از اغراض پسندیده که در باب نهم بیاید دیده و اگر ندیدند
مطمئن که ذخیرهٔ عقبی یا صلاح در تبدیل آن باحسن از آن یا تأخیر از آن زمان شده و بالجمله مؤمن از هر چه
در وقت آن طاعت هراسان و دلش از تصوّر آن لرزان خصوص خوف نه پسندیدن و هر چند بجهة
گناهان سابقه باشد از برکت دعا و طلب رحمت و استغفار آن جناب آسوده و مطمئن و دلش آرام
گیرد و امّا سایر طوائف پس چون در ظاهر گوهر فرمان خدا و رسولش را نشکستند و امر بصدقه دادن را
اطاعت کردند با انکار یا شکّ یا ضعف ایمان که در دل پنهان داشتند و آن پیغمبر برگزیدهٔ رؤف و مهربان
و جزا دهندهٔ هر نیکی و احسان و پوشانندهٔ جرم و عصیان که ندرد پردهٔ آن را که بر عیب خویش پرده کشیده

ونزاند آن را که از جام فرمان بران جرعهٔ چشیده پس آنچه دهند گیرد و اگر با کراهت دعا کند ستر آنها ظاهر و پردهٔ شان
دریده نشود و پس در حق ایشان نیز دعا فرماید و از آنچه ترسان و مضطرب بودند ایمنی دهد و آسوده کند منافق
از بیم رسوائی و نزول آیه در کشف آنچه پنهان داشتند فارغ شود و مال پرستان را از خوف نقصان درآرد و دعا
در مالشان برکت دهد و فی الحقیقه دعا در حق شتر و گاو و گوسفند و زرع و ثمر باشد که فقرا از آنها خیری برند پس دعای
آن جناب عام و اثر دعا که طمأنینه و سکون نفس باشد شامل جمیع انام اما تفاوت مراتب اهل دعا و خیرات
راجعه بصدقه دهندگان چون تفاوت مقام ثریا از ثری و ماه گردون از ماهی دریا این اجمالی از آنچه توان گفت
درین مقام و تفصیل معنی صلوات و دعاهای آن حضرت و مقامات و آثار آنها در بارهٔ امت موکول است
بمحل خود که سینهٔ راسخین در علم است **چهارم** ظاهر آیهٔ شریفه آنست که تو بگیر از اموال ایشان صدقه را
و صلوات فرست بر ایشان و دعا کن در حق ایشان و معلوم است که آن جناب خود مباشر گرفتن صدقه
نبود بلکه غالبا ساعی و عامل آن جناب میگرفت و صدقه دهنده منحصر نبود در مالداران مدینهٔ طیبه و همه صدقه‌ها
خدمت آن جناب نمی‌آوردند بلکه بسیاری از آن در همان قبیله و محل که گرفته میشد در میان فقرا و اهل استحقاق آنجا
تقسیم میشد که نه صدقه و نه دهنده‌اش شرف حضور پیدا میکرد و ما دانیم که دور و نزدیک و آشنا و بیگانه و بادیه
نشین و اهل حضر و صاحب زر و سیم و ارباب مواشی و زرع و زیادی و کمی اصل مال باشد نه بخل و کرم صاحبان آن
همه در نزد آن جناب یکسان و حکم گرفتن و دعا کردن شامل حال آنکه در بادیه محض امتثال فرمان خدا زکاتش آنچه بر او بود
هرچند درهمی بوکیل آن جناب میداد یا باذنش بفقیری میرساند با آنکه در مدینه بدست خود هزارها در محضر شریف حاضر
میکرد تفاوت نداشت و آنچه برای این میطلبید برای آن نیز میخواست پس دعای آن حضرت منحصر نباشد در
بارهٔ حاضرین مجلس همایون و آنانکه صدقهٔ ایشان بدست آن جناب رسد چه این منافی باشد حکمت قرار دادن
آن را بر جمیع و بعثت آن جناب بر جمیع و رأفتش بر کافهٔ مؤمنین و فرق نکردن دوری و نزدیکی در قرب و منزلت
بلکه شنیدی که خداوند مدح کرد بعضی از بادیه نشین را که برای قرب بخداوند و دعاهای آن جناب انفاق کنند و هر
مقصد خود برسد و نفر سود اگر بمدینه آید یا صدقه را بآنجا فرستد و چه نیک گفته شاعر هر کرا روی به بهبود نبود
دیدن روی نبی سود نبود و بالجمله هرکس در هرجا هر صدقه بهر مقدار که دارا بود شمرد و طه را و بامر آن جناب
میداد از دعایش حظی داشت و بامر الهی آن حضرت بر او صلوات میفرستاد و اما بعد از وفات آن پس
بدعای آن جناب مفتخر شوند هم بدعای خلفایش که زمین خالی نیست و نخواهد بود از ایشان سرافراز گردند اما
اول پس بجهة عرض اعمال است از نیک و بد بر آن جناب در عصر پنجشنبه و دوشنبه بلکه در هر صبح چنانچه در
اخبار بسیار رسیده در تفسیر آیهٔ شریفه **وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون** که بفاصلهٔ
یک آیه بعد از آیهٔ شریفه **خذ من اموالهم صدقة** مذکور است و در مقام تحریص بر طاعت است

۳
صدقه کم بجهة
زیادی فکی
صح

که هر آنچه طاعت کنید خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام خواهند دید و ثواب آن از شما فوت نخواهد شد یا در مقام
تهدید که هرچه خواهید بکنید که عمل شما محفوظ و بر خدا و اولیائش معروض و شاید احتمال اوّل اقرب و در آن اشاره
باشد بمقصود ف شیخ عیّاشی و دیگران از ابی بصیر روایت کرده اند که خدمت جناب صادق علیه السّلام عرض
کردم که ابو الخطاب میگفت که بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرض شد اعمال امّتش هر پنجشنبه پس جناب صادق
علیه السّلام فرمود چنین نیست بلکه بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرض میشود اعمال امّت هر صباح
نیکانشان و بدانشان پس بترسید آنگاه آیه را خواند ف ی د بصایر الدّرجات مرویست از آن جناب
که فرمود چه شده شما را که بدی میکنید برسول خدا صلّی الله علیه و آله پس مردی گفت فدای تو شوم چگونه بدی
میکنیم با او فرمود آیا نمیدانید شما که اعمال شما عرض میشود بر آن جناب پس اگر معصیتی در آنها دید پس او را
اندوهگین میکنید پس مهموم نکنید آن جناب را و خورسند نمائید او را ف نیز از جناب باقر علیه السّلام روایت
کرده که آن حضرت با اصحاب خود فرمود حیات من خیر است برای شما با من سخن میگوئید و من سخن میگویم
با شما و مردن من خیر است برای شما عرض میشود بر من اعمال شما پس اگر دیدم که نیکو و خوب است حمد میکنم خدا را
بر آن و اگر دیدم بخلاف آن پس استغفار میکنم برای شما و برین مضمون اخبار بسیار است و صدقه از اجلّ
اعمال است و اگر بدان شفاعت کند الله برای خوبان آن دعا را خواهد کرد ف امّا ق ه پس واضح است
چه در ایشان جاریست آنچه جاریست در حقّ رسول خدا صلّی الله علیه و آله از احکام و آداب و فضائل
و علوم سوای خصایصی چند که مقام از آنها نیست و در اخبار عرض اعمال بر ایشان که قریب بمتواتر است
کفایت است برای مقصود خصوص بالنّسبه بامام عصر روحنا و روح العالمین فداه که مقامش در میان
خلق مقام رسول خداست صلّی الله علیه و آله در میان امّت در حال حیات ظاهری و ما خبر کافی نقل می
کنیم که وافی و کافی باشد برای تمام مرام و شفا باشد درد او برای همه امراض و اسقام شیخ طوسی در کتاب غیبت
در ضمن احوال شیخ جلیل حسین بن روح نایب سیّم امام زمان عجّل الله تعالی فرجه میفرماید من از او اخبار بسیاری روایت
کردم از آنجمله روایتی است که خبر داد ما را ابان حسین بن عبیدالله از ابی عبدالله حسین بن علی بزوفری رحمه الله
که گفت اختلاف کردند اصحاب ما در تفویض و غیر آن پس رفتم بسوی ابی طاهر بن بلال در حال استقامتش
پس اختلاف را باو رسانیدم گفت مرا مهلتی ده پس چند روزی او را مهلت دادم آنگاه نزد او رفتم پس بیرون
آورد برای من حدیثی بسند خود از جناب صادق علیه السّلام که فرمود هرگاه اراده کند خداتعالی چیزی را عرضه
میدارد آن را بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله پس بر امیر المؤمنین علیه السّلام پس بر هر یک از امامان بعد از
دیگری تا منتهی میشود بصاحب الزّمان علیه السّلام آنگاه بیرون می آید بسوی دنیا و چون خواهند ملائکه بالا
برند عملی را عرضه میدارند بر صاحب الزّمان آنگاه بر هر یک یک تا آنکه عرض میشود بر رسول خدا صلّی الله علیه

دانچه عرض کنند بسوی خداوند پس بر دستهای ایشان آید صح

انکاه عرض میشود بر خداوند پس هرچه فرود آید از جانب خداوند بر دستهای ایشانست ولی نیاز نشد بد از خدای
عزّوجلّ بقدر بهم زدن چشمی پس اگر لقمهٔ نانی و نیم شبی بدست مسکینی داده شود بعرض جمیع ایشان خواهد رسید
و سبب سرورشان خواهد شد دعا و طلب آمرزش خواهند نمود پس مقصود و مراد و میل جمیع انبیاء و اوصیا
علیهم السّلام متّحد و محبوب هر یک محبوب دیگری و رضا و غضب هر یک رضا و غضب باقی و دعا و نفرین
هر کدام ملازم دعا و نفرین سایرین چه این طائفه نخواهند و میل نکنند و نطلبند جز محبوب و مطلوب خداوند را
بخواهش نفس و هوا و میل طبع و غرور دنیا چیزی نجویند و راهی نپویند و با کسی پیوند نکنند و از احدی نگسلند
پس هر کدام اگر چیزی خواست چون مرضیّ و محبوب خداست یقینا چه خطا و اشتباه و غفلت را راهی نیست
در کردار ایشان پس تمامی همان را خواهند و از خداوند طلبند خصوص اگر آن طالب سیّد و سرور و بزرگ و مهتر
ایشان باشد که علاوه بر اتّحاد مقاصد و تطابق اغراض که مقتضی همراهی است بزرگی و ریاست کلّ و تقدّم
بر سلسلهٔ انبیاء و رسل و پیشوائی بر راهنمایان سُبل لازم دارد متابعت و اقتداء و تأسّی هر تابع را که هر کسی دوستی
کند دوستی کنند و با هر که دشمنی کند دشمنی کنند و در حقّ هر کس دعا کند آمین گویند و بر هر کس لعن و نفرین کند
نفرین کنند و این سخن جاریست نیز در حقّ ملائکهٔ کرام و چگونه متابعت نکنند و حال آنکه آنچه کنند از عمل و یاد و اذکار
تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید و سایر انواع عبادت از جنابش آموختند و ببرکت نور مقدّسش هدایت یافتند
و چراغی افروختند و در کتاب شریف کافی مرویست از جناب صادق علیه السّلام که فرمود جمع نمیشوند سه
نفر از مؤمنین و زیاده مگر آنکه حاضر میشود مثل ایشان از ملائکه پس اگر دعا کردند برای خیری آمین میگویند و اگر
پناه برند از شرّی میخواهند از خداوند که برگرداند آن شرّ را از ایشان و اگر حاجتی خواهند شفاعت کنند نزد
خداوند و سؤال کنند که آن حاجت را برای ایشان برآورد و در کتاب جعفریّات مرویست از آن جناب
از پدرش از جدّش علیّ بن الحسین از پدرش از جدّش علی علیهم السّلام که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود خبر داد
مرا جبرئیل از پروردگار من عزّوجلّ که من امر نکردم ملائکهٔ خود را بدعا کردن برای احدی از خلق خود مگر آنکه جواب
میدهم و قبول میکنم آن را و بالجمله صدقهٔ مقبوله یعنی دارای شروطی که خواهد آمد در پی دارد دعاها و صلوات و
استغفار خاتم النبیّین و خلفاء راشدین او را صلوات الله علیهم و دعای ایشان در عقب دارد و دعاء
و آمین انبیاء و اوصیاء و ملائکه را و خدای داند که اثر این دعاها چیست و در دین و عقل و جان و تن و
و مال و عرض و دنیا و آخرت صدقه دهنده چه خواهد کرد و اگر نبود مگر همان جاری شدن اسم او بخوبی در آن
زبانهای پاک پاکیزه در ملأ اعلی و محلّ قدس هر آئینه کافی بود در بذل تمام مال و جان و رسیدن باین مقام
عظیم الشّان و درجهٔ عالی بنیان **باب هشتم** در شروط صدقه و آداب انفاق که بی مراعات آنها
فوائد و ثمرات آن بدست نیاید و آنها اگر چه بسیار و متشتّت در مطاوی آیات و اخبار و لکن بعمدهٔ آنها اشا

شده و در آیاتیکه تشبیه میفرمایند انفاق در راه خدا را بباغ و بوستان و زراعت و خوشهٔ آن چنانچه در اواخر سورهٔ بقره است مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ مثل آنانکه انفاق میکنند مالهای خود در راه خداوند مانند دانه ایست یعنی آنچه انفاق کنند مانند دانه ایست که هفت خوشه آورد و در هر خوشهٔ صد دانه باشد و خداوند زیاد میکند برای هر که خواهد و خداوند واسع و توانا است بر دادن هر کس در هر وقت هر چه خواهد و دانا است پس انفاق کننده بمنزلهٔ زارعی است که تخمی بکارد و از محصول آن فایده برد پس آنچه زارع بایست رعایت کند پیش از کاشتن و وقت افشاندن تخم و پس از آن تا بدست آمدن خوشه انفاق کننده را چاره از مراعات آن نیست و عمدهٔ آنها پانزده چیز است اوّل آنکه زارع ناچار است از تحصیل بذر صالح بی عیب که قابل شکافتن و سبز شدن و ترقی کردن باشد چه تخم بی مغز کرم خورده را کاشتن جز خسران مال چیزی نه منفق را نیز چاره نباشد از پیدا کردن مال پاکیزه از آنچه عیب او است در نزد خداوند چنانچه میفرماید يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا اَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ اِلَّا اَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ ای کسانیکه ایمان آوردید انفاق کنید از پاکیزهای آنچه را کسب کردید و دارا شدید آن را از ایمان و عقل مکتسب و علوم و عزت و جاه و غیر آن و از آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین از نباتات و معادن و امثال آن و قصد نکنید انفاق از خبیث آنها را چه رسد بدادن آن و حال آنکه خود نمیگیرید آن را مگر در گرفتنش چشم بپوشید پس انسان که با همه جهل و نادانی و احتیاج و پریشانی و خساست طبع و پستی فطرت اگر چیزی را بنظر خود خبیث داند و با طبعش نسازد با و دهند نگیرد و بسا هست که بغضب آید هر چند حقی در آن داده نداشته باشد چگونه خداوند خبیر دانا بتمام نیک و بد اشیاء که از تمام نعمت که به بنده عطیت فرموده پارهٔ را قرض خواسته که در هنگام تمام حاجت او بآن چندین برابر کرده باو برگرداند قبول خواهد فرمود مالهای خبیث را و حال آنکه نهی فرموده از کسب آنها و بر فرض کسب برای آن مصارفی معیّن نموده پس در انفاق خبیث در نزد خداوند علاوه بر آنکه از قبول نشدن فائده نبخشد کسب معصیتی تازه شود در تفسیر حضرت عسکری از جناب صادق علیهما السلام مرویست که فرمود کسی که پیروی هوی کند و برای خود اعتماد نماید مانند مرویست که شنیدم که اراذل و اوباش عوام او را تعظیم میکردند و مدح مینمودند پس اراده کردم که او را ملاقات کنم بنحوی که مرا نشناسد پس دیدم او را که حلقه زده بودند بر گرد او خلق بسیاری از اوباش عوام پس پیوسته حیله میکرد با ایشان تا از آنها جدا باشد و در نمیکرد پس متابعت کردم او را پس به خبّازی رسید و او را غافل کرد و دو نان از دکان او سرقت کرد پس تعجب کردم از او و گفتم در نفس خود شاید این معامله بوده پس گذشت بصاحب اناری و پیوسته با او بود تا او را غافل کرد و از پیش او دو انار بدزدی گرفت پس تعجب کردم و در نفس خود گفتم شاید معامله بوده باز گفتم اگر معا

اوّل

داشتند چه حاجت بود بدزدی پس پیوسته متابعت میکردم او را تا آنکه گذشت بمریضی پس گذاشت آن دو انار
و آن دو نان را در پیش او پس حضرت از سبب آن کارها از او سؤال کرد گفت شاید تو جعفر بن محمّد باشی گفتم
آری گفت چه نفع می بخشد تو را شرف اصل تو با جهلت گفتم چه امر است که ندانستم آن را گفت فرموده خداوند
عزّ و جلّ من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسّیّئة فلا یجزی الّا مثلها هر کس
یک حسنه آورد برای او است ده برابر آن و هر کس یک بدی کند پس نیست پاداش آن مگر مثلش و من
چون دو نان دزدیدم این دو معصیت و چون دو انار دزدیدم شد دو معصیت پس این چهار معصیت چون
صدقه دادم بهر یک از آنها برای من چهل حسنه باشد پس از چهل حسنه چهار سیّئه کم میشود باقی میماند برای من
سی و شش حسنه پس گفتم با و مادرت بعزایت بنشیند توئی جاهل بکتاب خداوند آیا نشنیدی خداوند میفرماید
انّما یتقبّل اللّه من المتّقین خداوند جز این نه که قبول میفرماید از پرهیزکاران یعنی در هر عمل تا تقوای متعلّق بان
ملاحظه نشود قبول نفرماید تو چون دو نان دزدیدی شد دو معصیت و چون دو انار دزدیدی آن نیز دو معصیت
چون آنها را دادی بغیر صاحبش و بدون امر او افزودی چهار گناه بر آن چهار گناه نه آنکه افزودی چهل حسنه بر آن
چهار گناه پس مرا قدری نگاه کرد آنگاه برگشت **و در** مکارم الأخلاق مرویست که شخصی خدمت آنجناب
عرض کرد دو آیه است در قرآن هر چه او را طلب میکنم نمی یابم تا آنکه گفت دوّمی قول خداوند و ما انفقتم من
شیئ فهو یخلفه آنچه انفاق میکنید از اموال پس خداوند بجایش میگذارد و من انفاق میکنم و نمی بینم جانشین
آن را حضرت فرمود آیا می بینی خداوند را که خلف وعده میکند گفت نه فرمود پس چه شده گفت نمیدانم
فرمود اگر کسی از شما کسب کند مال را از حلال و خرج کند آن را در راه خدا یک درهم خرج نخواهد کرد مگر آنکه خداوند
بجای آن میگذارد **و** مراد از طیّب که خداوند امر فرموده بانفاق از آن یا چیزهائیست که آنها را حلال نموده یا
چیزهائیکه از تمامی شبهات پاک شده یا آنها که در او ضرری برای نفس و جسد نباشد یا چیزهائیکه لذیذ باشد در
طبعهای مستقیمه و از آن نفرت نکنند یا چیزهائیکه در او جهة قبحی نباشد که سبب شود منع کردن از او و را او خبیث
مقابل او است بهر معنی که استعمال در آن شده و شاید در آیهٔ شریفه که معنی اوّل یقیناً اراده شده سایر معانی
نیز مقصود باشد چنانچه از تفسیر آیه و پارهٔ از اخبار مستفاد میشود و اینکه سبب نزول آیه صدقه دادن بعضی
صحابه بود به بقیّهٔ ربائی که از پیش داشتند و یا صدقه دادن بعضی بخرمای پست که هستهٔ بزرگ داشت پس در
اشیاء هر چه جامع تمام معانی یا بیشتر آن باشد سزاوارتر است بانفاق و از اینجا معلوم میشود سرّ افضلیّت
صدقهٔ آب از غیرش چنانچه کلینی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که اوّل چیزی که ابتدا
میکنند بآن صدقهٔ آبست **و نیز** از جناب صادق علیه السّلام روایت نموده که بهترین صدقه سرد نمودن
حرارت کبد است **و نیز** از آنجناب روایت نموده که هر که سیراب کند در موضعیکه یافت میشود آب در

انجا پس چنانست که بندهٔ آزاد کرده واگر سیراب کند در جائیکه آب یافت نمیشود مانند کسی است که زنده کرده
نفسی را و من احیاها فکانّما احیا النّاس جمیعًا هر که زنده کند یک نفس را چنانست که تمامی مردم را
زنده کرده باشد چه آب طیّب است بهمه معانی حلال است برای تمام خلایق و نزدیکترین اشیا است بطهارت
و دورترین آنها از تطرّق شبهات و اسباب حرمت چه پیدا شدن آنها در چیزی از تصرّفات دست است
در آن و آب برای آشامیدن هیچ محتاج بتصرّف و اصلاحی نباشد و بسیار بتصرّفات کمتر محتاج باشد و از زیادتی
و وفور دست ظلم و تعدّی باو کمتر رسد بلکه در پارهٔ از آنها با وجود عصبیّت مانعی از آشامیدن نباشد هیچ باز
در آن بقدر حاجت ضرری نباشد و لذّت آن بدرجه ایست که تمام جنبنده بتمام میل آن را نوشند و حاجت
بآن بیشتر باشد از سایر اشیاء بلکه قوام زندگی باو است چنانچه فرموده و من الماء کلّ شیئ حیّ پس چه فضیلتی در او
تصوّر نشود و این اخبار منافی نیست با اخباریکه گذشت در فصل اوّل از باب چهارم که صدقهٔ علم و حکمت
افضل صدقاتست و خواهد آمد نیز در قسم سیم از مقام دوّم از باب نهم چه شاید از لفظ آب در اخبار سابقه علوم حقّه را
نیز اراده کرده باشند بنحو صحیحی که در جای خود مقرّر شده و آب در بسیاری از آیات بعلوم حقّه تفسیر شده با آنکه ظاهر آن نیز
مراد است و این دو در نهایت شباهتند چه بهمان قسم که آب سبب حیوة جسد است علم نیز سبب حیوة نفس است
پس تمام زندگی انسان باین دو باشد و گذشت که امام علیه السّلام بهمین آیه که و من احیا نفسًا در صدقهٔ آب
استشهاد کردند در صدقه بعلم نیز استشهاد فرمودند و هر گاه زارع محتاج است بزمین نرم پاکیزه که سخت و شوره
زار و در زیر خاک آن سنگ نباشد چه البلد الطّیّب یخرج نباته باذن ربّه والّذی خبث لا یخرج
الّا نکدًا زمین پاکیزه بیرون می آید گیاهش بامر و اعلام پروردگار او و آنچه خبیث است بیرون نمی آید از او مگر چیز
کم نابودی منفق نیز باید پیدا کند برای محلّ انفاقش صاحبان دلهای نرم شده بایمان که بنور رجا و آتش خوف الهی
ملایم و رقیق و منشرح شده باشد و آنچه باو رسد معاون او شود در نیکی و پرهیزکاری و قوّت دهد او را در عمل و پرهیز دارد
صاحبان دلها که از اثر کفر و نفاق و معاصی از سنگ خارا سخت تر و مانند این شوره زار مرده تر و نیفزاید نیکی بر ایشان
جز بر قساوت قلب و قوّت بر فساد و افساد و دوری از خداوند و فرو رفتن در گرداب ظلم و عدوان و در بسیاری از
آیات تشبیه فرموده مخالف حق را بزمین مرده و سنگ سخت و دریای شور و نظایر اینها و حضرت امام حسن علیه السّلام
برای وجه کوسجی ریش آن رجس و حسن محاسن مبارک خود بآیهٔ سابقه استدلال فرمود و حضرت رسول صلّی الله
علیه و آله به ابوذر فرمود رفاقت مکن مگر با مؤمن و نخورد طعام ترا مگر صاحب تقوی و مخور طعام فاسقین را ای ابوذر
بخوران طعام خود را بکسیکه دوست میداری او را در راه خدا و بخور طعام کسی را که دوست میدارد ترا در راه خدا و در
محاسن برقی مرویست از آن جناب که فرمود مهمانی کن بطعام خود آن را که دوست میداری در راه خدا و در کافی
از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود مخوران کسی را که دشمن دارد چیزی را از حق یا دشمنی کند با چیزی از حق

شرط دوم

و در عوالی ابن ابی جمهور مرویست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله به ابو سعید خدری فرمود بخوران طعام خود را با تقیا
و عطا کن نیکی خود را به مؤمنین و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین با امام حسن علیهما السّلام فرمود
ای پسر من بعد از خود مگذار چیزی از مال دنیا را زیرا که خواهی گذاشت آن را برای یکی از دو نفر یا مردیکه عمل کند در آن
مال بطاعت خدا پس سعید شد بانچه تو بسبب او شقی شدی یا مردیکه عمل کند در آن بمعصیت خدا پس تو معین او
شدی در معصیتش پس اگر گذاشتن مال برای وارث که پس از او بآن مال معصیت کند و شاید حالش بر او پوشیده
باشد انسان معین عاصی شود البتّه بدست خود دادن بانکه چنین کند قبحش بیشتر خواهد بود و گذشت که خداوند
بعد از شرح فضیلت و آداب و مفاسد و مبطلات انفاق برای تشخیص محلّ آن فرموده لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ
أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ
تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا و اکثر این اوصاف منطبق است برجال اهل علم و محصلین
طالبین معالم شریعت غرّاء بلکه اغلب اصناف هشتگانه مستحقّین زکوة از آنها میباشند که در اعانت ایشان اعانت
دین است چه حضرت صادق علیه السّلام چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده فقرا را بهمان
فقرا که در آیهٔ سابقه ذکر شده تفسیر فرمود و مؤلّفه را بانانکه اقرار کرده اند بتوحید و هنوز معرفت برسالت حضرت
ختمی مآب در دلشان داخل نشده و از این جهة سهمی بر ایشان مقرّر شد که سبب رغبت و میل ایشان شود به
اسلام و در رقاب را بقومی از مؤمنین که کفّاراتی برگردن ایشان افتاده در قتل خطا و ظهار و صید حرم و قسم
و قدرت بر آن ندارند پس سهمی بجهة ایشان معیّن شد تا صرف در کفّاره کنند و غارمین را بقرض داران از
مالها که در راه خدا خرج کردند و فی سبیل الله را بجمعی که خواهند بجهاد یا حجّ یا هر راه طاعتی بروند و مال ندارند و
ابن السبیل را بکسانیکه در سفر طاعت مالشان را ببرند و نتوانند خود را بمقصد رسانند بلی فاجر را در هنگام
ضرورت بقدر حفظ نفس باید مراعات کرد چنانچه در کافی از حضرت ابو الحسن علیه السّلام مرویست که فرمود
داده میشود مؤمن سه هزار پس فرمود یا ده هزار داده میشود و فاجر باندازه یعنی بمقدار قوت زیرا که مؤمن خرج
میکند آنها را در طاعت خدا و فاجر در معصیت خدا و در امالی و معانی الاخبار از حضرت رسول صلّی الله
علیه و آله روایت کرده که جناب عیسی علیه السلام فرمود به بنی اسرائیل خبر ندهید جهّال را از حکمت تا آنکه ظلم
کرده باشید بحکمت و منع نکنید آن را از اهلش تا آنکه ظلم کرده باشید بایشان و در تحف العقول مرویست
که جناب کاظم علیه السّلام فرمود بهشام بدرستیکه زرع میروید در زمین نرم و نمیروید در سنگ سخت همچنین حکمت
زنده میماند در قلب متواضع یا آباد میکند آن را یا آباد میشود در آنجا و زنده نمیماند در قلب متکبّر جبّار یا معمور
نمیکند آن را یا نمی ماند در آنجا زیرا که خداوند قرار داد تواضع را آلت عقل و تکبّر را آلت برای جهل و انفاق از حکمت
و علم اشرف اقسام انفاق است چنانچه بیاید سیّم آنکه زارع بایست پنهان کند تخم را در زمین و مخفی کند

در باب پنجم در عنوان فقر مفصّل

این حدیث شریف [illegible] [illegible] انتهی [illegible] فی قلب المتواضع [illegible] فی قلب المتکبّر الجبّار [illegible]

آن را از دشمنانش چون طیور و مور و امثال آنها بمقداری که از او برآید و حفظ حقیقی از آنها و از سایر اعداء چون
حشرات زیر خاک و غیر ایشان با مالک ملک است که بمضمون ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون جز پارهٔ
از مقدمات زراعت که بفرمان همایونش بنده را از کردن آن گزیری نیست و قوت و تعلیم آن نیز با او است
تمام مقدمات با جناب او است منفق نیز باید پنهان دارد صدقه را از تمام خلق بلکه از شخص گیرنده با اینکه تنها
با و بنحویکه نداند کیست بلکه در مقام تاکید در اخفا و مبالغهٔ در آن فرموده اند چنان بده که دست چپ تو نداند
که دست راست تو چه داده و چگونه چنین نباشد و حال آنکه تمامی حالات قلبیه که باید در صدقه دهنده باشد
در حال دادن و بدادن صدقه درجه بدرجه بالا رود و نقصش بکمال رسد در پنهان داشتن او است و تمام مفاسد
صدقه در اظهارش چه اولاً باید محبت شخص صدقه گیرنده را داشته باشد بنحویکه آن محبت یکی از دواعی او باشد
در آن فعل و گرنه با بغض محبوب خدا چگونه تحصیل رضای او توان کرد و امید جبران آن داشت که در کافی مرویست
که حضرت صادق علیه السلام به حسین بن نعیم فرمود نفع نمیدهی احدی از فقرا را تا آنکه دوست داشته باشی ایشان را
و این در صدقهٔ نهانی میسر است و اما در ظاهر پس بسیار باشد که با نهایت عداوت بجهة پارهٔ از اغراض انسان مال
فراوان دهد و هرگز نشود که انسان در نهانی به عدوی خود چیزی دهد و ثانیاً باید محبت صدقه دادن را داشته
باشد چه آن از جملهٔ عبادات عظیمه است که از اجزای جوارحیهٔ ایمان است که در تمامی آنها این محبت بایست تمام
شود و گرنه داخل نشود در زمرهٔ ولکن الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم و یکی از احتمالات
آیهٔ مبارکه واتی المال علی حبه که در عداد اوصاف صادقین ذکر شده چنانچه سید مرتضی ره و غیر او داده اند
آنست که به هر حال را با دوست داشتن دادن آن و در سورهٔ توبه یکی از اسباب قبول نکردن انفاق را کراهت
داشتن انفاق کردن را شمرده که ولا ینفقون الا وهم کارهون و با کراهت و بغض دادن کسی در نهانی
چیزی ندهد و اگر دهد از روی محبت و میل با آنست و اما در آشکار پس با بغض با آن بسیار شود که انفاق کنند بجهة وجوه
بعضی از مقاصد دنیویه و ثالثاً محبت دادن مال نه از روی اینکه خداوند امر با آن کرده و امر نکند مگر با آنچه او را دوست
دارد و دوست خدا را باید دوست داشت بلکه دوست داشتن کرم و بخشش و رفع کردن پریشانی انام که در همه
اصناف خلق پیدا میشود و این نیز چون سابق او است و رابعاً محبت حضرت واهب العطایا که جزء اعظم
ایمان و مؤمن را گزیری از منظور داشتن آن نیست در هیچ طاعتی و خصوص انفاق چنانچه یکی از احتمالات آیهٔ
سابقه است و بودن آن در اغلب صدقهٔ سر چون صعوبت تحصیلش در صدقهٔ علانیه بر مبتدی هویداست
و خامساً محبت مال یعنی آنچه را دوست میدارد انفاق کند چنانچه خواهد آمد و احتمال ظاهر آیهٔ گذشته است و در
نهانی داعی نشود بر دادن مال محبوب جز رضای خدا و از برای آن در علانیه دواعی بسیار باشد و سادساً داشتن یقین
بوجود صانع جل و علا و رسولش که اصل حقیقت ایمانست ولی آن اطاعت و فرمان برداری هرگز صورت نگیرد و مشرک

نشود و امر الصدقه

فوائد نهانی دادن صدقه

نشود امر بصدقه وانفاق انسان را برای امتثال او ولی آن کسی در خفا غالباً چیزی بکسی ندهد و در ظاهر بسیار شود که مثلاً بجهة
بعضی از اغراض بعنوان صدقه وانفاق بذل کنند هر چند اعتقادی نداشته باشند چنانچه میفرماید و ما منعهم ان
تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و رسوله مانع نشود چیزی از قبول کردن نفقات منافقین
مگر کفرشان بخداوند و رسولش و سابعاً اخلاص در انفاق و شریک نگرفتن برای خدا و نه احدی را در دادن چنانچه
چه فوائد سابقه را در صدقه با اخلاص مقرر فرمودند چنانچه میفرماید مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله
و تثبیتاً من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین فان لم یصبها
وابل فطل مثل آنانکه انفاق میکنند اموال خود را بجهة تحصیل رضای خدا با یقین ثابت بصدق وعدهٔ او مثل
بستانیست در بلندی که رسیده باشد باران تند پس میوه داده دو چندان و اگر باران شدید نباشد پس شبنم یا خورده
رسید بقدریکه کافی باشد و فرموده مثل آنانکه از روی ریا انفاق کنند کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل
فترکه صلداً لا یقدرون علی شیء مما کسبوا مانند سنگی است که بر روی آن خاکی باشد پس برسد باران تند
شدید پس پاک کند او را از خاک و آنچه کردند خیری نه بینند چه تخم بر روی سنگ هرگز نروید و تحصیل صدقه با اخلاص در
نهانی در غایت آسانی چنانچه تهذیب آن از ریا در صدقهٔ آشکارا در نهایت دشواریست و ثامناً توکل و اعتماد
بر وعدهٔ خداوند که فرموده و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم آنچه انفاق کنید از خیرات بتمام بشما برمیگردد و فرموده
انفقتم من شیء فهو یخلفه هر چه را انفاق کنید پس خداوند بجای او میگذارد و وعدهٔ بدادن عوض و سایر
فوائد صدقه را با تصدیق و اعتقاد براستی آن داده چنانچه میفرماید و اما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی
فسنیسره للیسری هر کس بدهد و در این عمل متقی و پرهیزکار باشد یعنی بپردازد از او مفاسدش را یا جمیع اعمال
خود و تصدیق کند ثوابها و خیرهای دنیا و آخرت که بازای آن وعده داده شده پس بزودی آسان و موفق میکنیم
او را برای آسانیهای دنیا و آخرت و رسیدن بجنتی و راحت و تثبیت نفس که در آیهٔ سابقه مذکور شد بتحصیل اینها
نشود و این نیز چون مقامات گذشته غالباً از صدقهٔ نهانی منفک نشود و تاسعاً منت و اذیت که از مفاسد
انفاق است چنانچه بیاید بیشتر آنست که در صدقهٔ علانیه است چه داعی پنهان داشتن آن کمتر مقتضی منت
و اذیت شود و عاشراً در اظهار آن بسبب شیاطین انس بسیار شود که او را مانع شوند از اصل دادن بتشکیک
در وجود صانع یا صدق وعدهایش یا ترسانیدن از فقر و احتیاج بعد از این و امثال اینها که از شیاطین جن آموخته
و با آنها در اضلال مردم شریک باشند و در نهانی جز وساوس شیطان جنی که بمراتب ضعیف تر است از قول
و کردار انسی مانعی نباشد و بالجمله افضلیت پنهان داشتن صدقات بسبب آنچه گفتیم و غیر آن که بر بسته نیز پوشیده نیست
بر صدقهٔ علانیه بر هر عاقلی واضح و در آیهٔ شریفه است ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها
و تؤتوها الفقراء صدقهٔ اولی بصدقهٔ واجبه و دوم بمستحبه تفسیر شده و در جای خود مقرر شده که اظهار کردن

در فضیلت صدقه نهانی

اعمال واجبه مطلقا بهتر است از پنهان داشتن آنها بعکس اعمال مستحبه و در کافی مرویست که حضرت صادق
علیه السلام بعمار ساباطی فرمود صدقه قسم بخدا در پنهانی افضل است از صدقه در علانیه و در فقیه از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود بهتر چیزیکه متوسل میشوند با و توسل جویند گان ایمان بخدا و رسول
او است تا اینکه فرمود و صدقه پنهانی پس بدرستیکه او خواموش میکند گناه را و خواموش میکند غضب خداوند را
و این ثمره که خواموش کردن غضب جبار باشد برای صدقه سر در اخبار بسیار وارد شده و در کتاب غایات
و غیر آن مرویست از جناب صادق علیه السلام که حواریین عرض کردند به عیسی بن مریم ع ای معلم خیر بیاموز ما را
که کدام چیز است سخت ترین اشیاء فرمود سخت ترین اشیاء غضب خداوند است پس بهی بزرگی قدر و بلندی
مرتبه چیزی که چنین سخت تر از هم و چنین آتشی را خواموش کند و از شدت اهتمام ائمه اطهار علیهم السلام در پنهان داشتن
صدقات با آراستگی قلوبشان با علی درجه مقامات سابقه و پاکی دامنشان از ادنی مرتبه مفاسد گذشته معلوم شود
مقام و منزلت او و در خصال از حضرت باقر علیه السلام مرویست که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بیرون
می آمد در شب تاریک پس برمیداشت انبان را بر دوش خود و در او بود کیسهای دینار و درهم و بسا بود که حمل
میکرد بر دوش خود طعام یا هیزم و می آمد تا در خانه پس در را میکوبید و میداد بهر که بیرون می آمد و وقتیکه بفقیر چیزی
میداد روی مبارک را میپوشانید تا آنکه فقیر نشناسد چون وفات کرد نیافتند آن را پس دانستند که او علی بن
الحسین علیهما السلام بود و چون جسد مبارکش را بر روی مغتسل گذاشتند نظر کردند بر پشتش که بر او بود مانند زانوی شتر
از آنچه میکشید بر پشتش بسوی خانهای فقراء و مساکین و در عیون از ابراهیم بن العباس روایت کرده که
بسیار بود معروف و صدقه جناب رضا علیه السلام در نهانی و بیشتر آنها از آن جناب در شبهای تاریک بود
و در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست از عبدالله بن عباس که او گفت صدقه تطوع را در سر بر صدقه آشکارا
چندان تفاوتست که یکی از این هفتاد ضعف آن باشد و در جمله از اخبار است که فردای قیامت خداوند
هفت کس را در سایه عرش سایه کند آنجا که سایه نبود جز سایه عرش یکی از آنها مردیکه بدست راست صدقه
دهد از دست چپ پوشیده دارد چهارم آنکه زارع باید در موسم زراعت تخم بیفشاند و گرنه از عملش چیزی
نه بیند و از آنچه در زمین پنهان کند چیزی عاید او نشود منفق نیز در وقتیکه امید حیوة دارد و مال بکار او آید انفاق
کند چه در زمان ناامیدی از زندگی و دیدن آثار مرگ و رسیدن مقدمات اجل اصل ایمان که قوام قبول
تمامی اعمال و طاعات باو است بی ثمر است چنانچه خداوند میفرماید فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله
وحده وكفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأسنا سنة الله التي
قد خلت في عباده وخسر هنالك الكافرون پس زمانیکه مشاهده کردند کفار شدت عذاب
ما را گفتند ایمان آوردیم بخداوند یگانه و کافر شدیم بآنچه مان شریک قرار میدادیم پس نفع نداد ایشان را ایمان ایشان

زمانیکه

زمانیکه دیدند شدّت عذاب ما را قانون خداوندیست که جاری شده در بندگانش و زیان کار شدند در آنزمان کفّار و در عیون مرویست که شخصی از جناب رضا علیه السّلام پرسید که بچه سبب غرق کرد خداوند فرعون را و حال آنکه ایمان آورد باو و اقرار کرد بتوحید او فرمود بجهة آنکه ایمان آورد در زمان دیدن عذاب و ایمان هنگام دیدن عذاب قبول نیست و این حکم خداوندیست که ذکر کرده آنرا در سلف و خلف پس دو آیهٔ مذکوره را خواندند و در کافی و غیره مرویست که شخصی نصرانی زنا کرد با زن مسلمهٔ پس متوکّل خواست بر او حدّ جاری کند پس ایمان آورد فقهاء گفتند ایمان برد شرک و کارهای او را و بعضی چیز دیگر گفتند پس فرستاد خدمت امام علی نقی علیه السّلام و سؤال کرد پس نوشت باو که آنقدر او را بایزند تا بمیرد پس فقهاء منکر شدند و گفتند این حکمی است که در کتاب و سنّت نیست چون دوباره از حضرت سؤال کردند آن دو آیه را نوشت و چون اصل ایمان در زمان دیدن عذاب خداوندی بکار نیاید چگونه انفاق و صدقات که شعبه ایست از اعمال جوارح که آن بعضی از اجزای ایمان تمام پسندیده و بدرجهٔ قبول رسد چنانچه توبه از معاصی نیز سود نبخشد چنانچه خداوند میفرماید و لیست التّوبة للّذین یعملون السّیّئات حتّی اذا حضر احدهم الموت قال انّی تبت الآن و نیست توبه مر آنان را که کارها بد کنند تا چون حاضر آید ایشان را مرگ و علامات او حاضر گردد و آثارش پیدا شود و گویند ما توبه کردیم پنجم زارع تخمی را بجهة کاشتن معیّن نموده ناچار است از پاک کردن آن از آنچه مانع نموّ و ترقّی کردن او است و از کندن آنچه با او روئیده از چیزهائیکه بیخ یا ثمر او را فاسد میکند یا مقدار منفعت مقصود از او را ضایع می نماید منفق نیز باید پاک کند قصد خود را از طلب خوشنودی غیر خدا و عوض مال و جاه خواستن از مردم بدادن آن مال یا بهاش مغرور کردن آنها که در راه خدا داده و این قصد مانع شود از نموّش بالمرّه چنانچه دانستی که مثل آن مثل تخمی است که بر سنگی بپاشند که بر او خاکی نشسته که چون باران بآن رسد بر خیزد و از آن تخم بسنگ رسیده چیزی بدست نیاید و آن خاک در اینجا همان نماندن در انظار است که این انفاق در راه خدا است که در موسم تمیز اعمال و انکشاف پوشیدهٔ در باطن قلوب معلوم شود که غرض غیر او است پس هیچ بدست نیاید و نیز پاک کند از تزلزل و شکّ در ثمر کردن نه از جهة ملاحظه کردار زشت خود بلکه از نداشتن اطمینان بوعدهٔ خداوند و حال آنکه فرموده آنچه دادید پس میدهیم و نیز پاک کند از کراهت و بی میلی باین کار و رضا نبودن باین تکلیف چه دانستی که خداوند سبب قبول نکردن انفاق بعضی را کره ایشان شمرده و نیز میفرماید ذلك بانّهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم چون ناخوش داشتند آنچه را خدای فرستاده پس نابود کرد هرچه کردند و نیز پاک کند از عجب و تکیه کردن بر این عمل و بسبب آن خود را بیرون دانستن از دائرهٔ مقصّرین از روی جهل بآفات و مفاسد اعمال که کمتر عملی از غیر معصوم سر زند که آلوده نباشد ببعضی از آنها و ضرر آن در عبادت بدرجه ایست که فرمودند عاصی نادم به از مطیع با عجب است و نیز پاک کند از حقیر دانستن و کرفتن گیرنده و بزرگ شمردن آن عطا بالنّسبه با وجه انسان آنچه سعی کند در ادای حقوق خدا

مؤمنین چه رسد بعلمای کاملین باز از عهدهٔ آنها نتوانند برآمد پس چگونه بر آنها توانند بیفزایند تا آنکه او حقیر و عطایش کبیر نماید و در
علل الشرایع از رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرویست که تمام نمیشود عقل مرد تا اینکه بوده باشد در او ده خصلت و شمرد
از آن ده آنکه کوچک شمرد خیر بسیار که از او صادر میشود و بسیار داند خیر کم را که از غیر او سر میزند و در کتاب غایات
از جناب صادق علیه السّلام مرویست که حواریین عرض کردند بجناب عیسی علیه السّلام که بچه میتوان پرهیز کرد از غضب
خداوند فرمود باینکه او را بغضب میاورید گفتند ابتدای غضب چیست فرمود کبر و تجبّر و کوچک شمردن مردم و در
عقاب الأعمال از آنجناب مرویست که فرمود حقیر نشمرید مؤمن فقیر را پس بدرستیکه هر کس تحقیر کند مؤمنی را یا استخفاف
کند باو خداوند او را حقیر میکند و پیوسته غضبناک است بر او تا از حقیر شمردن خود برگردد و توبه کند و فرمود کسیکه خوار شمرد
مؤمنی را یا حقیر کند او را بجهة تنگدستی او خداوند او را در روز قیامت آشکارا رسوا میکند در محضر خلایق و در بعضی از
کتب قدما از محمّد بن صدقه مرویست که گفت نشسته بودم خدمت جناب رضا علیه السّلام که داخل شدند بر او جماعتی
از اهل ارمنیه پس بزرگ آنها گفت آمدیم نزد تو و شک نداریم در امامت تو و شریک نمیکنیم در آن امامت با تو احدی را
و بدرستیکه در نزد ما قومی اند برادران ما که برای ایشانست اموال بسیار آیا میشود برای ما که حمل کنیم زکوة اموال خود را بسوی فقرا
برادران خود و قرار دهیم این را صله و نیکی با ایشان پس حضرت بغضب آمد بنحویکه زبان در زیر ما بزلزله در آمد و نبود در میان ما
کسی که جواب دهد و حضرت سر مبارک بزیر انداخت زمانی پس سر را بلند کرد و فرمود کسی که حمل کند بسوی برادر خود چیزی را
و اعتقاد کند که این چیز نیکی و تفضّل است بر او عذاب میکند او را خداوند عذابیکه عذاب نکند باو احدی از اهل عالم را و در
برحمت او پس بزرگ آن قوم گفت در حالیکه اشکش جاری بود بر رویش چگونه چنین شده ای سیّد من فرمود آیا
نمیدانی که خداوند جدا نکرده میان ایشان نه در نفس و نه در مال پس هر که چنان نکرد راضی نشده بحکم خدا و قضایش را ردّ
کرده و هر که بکند آنچه بر او لازم شده خداوند مباهات میکند باو ملائکه خود را و مباح میکند بر او بهشت خود را و در
کافی از حسین بن نعیم صحّاف مرویست که فرمود حضرت صادق علیه السّلام آیا دوست میداری برادران خود را
گفتم بلی فرمود نفع میدهی فقرای ایشان را گفتم آری فرمود آگاه باش بدرستیکه لازم است بر تو اینکه دوست داشته
باشی ایشان را آیا دعوت میکنی ایشان را بسوی منزل خود گفتم نمیخورم مگر آنکه با منست از ایشان دو مرد یا سه یا بیشتر یا
کمتر پس فرمود آگاه باش که فضل ایشان بر تو بزرگتر است از فضل تو بر ایشان گفتم فدای تو شوم میخورانم ایشان را
از طعام خود و راه میدهم ایشان را بر فراش خود و فضل ایشان بر من اعظم است فرمود بلی ایشان چون داخل
میشوند منزل تو داخل میشوند با آمرزش تو و آمرزش عیال تو و چون بیرون میروند از منزل تو بیرون میبرند گناهان
تو و گناهان عیال ترا و در خصال مرویست که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود حقیر نشمرید ضعفاء برادران
خود را پس بدرستیکه کسیکه حقیر بشمرد مؤمنی را جمع نمیکند خداوند میان ایشان در بهشت مگر آنکه توبه کند و در
کشف الغمّه مذکور است که چون حضرت سجّاد علیه السّلام سائلی میدید میفرمود مرحبا بکسی که بر میدارد توشهٔ مرا

شرط ششم زارع و منفق

بسوی آخرت ششم آنکه زارع باید حفظ کند زرع را از تطرّق آفاتی که برای اوست از وقت پنهان شدن در
زیر خاک تا آنگاه که بدرو و چیدن رسد بمقداری که از او برآید و لو آنکه دفع نماید منفق نیز ناچار است از نشاختن تخم
صدقه را بعد از دادن از اصل نابود کند یا ثمرات و فوائدش را کم کند یا او را از طراوت و نضارت بیندازد و مراد از
بودن از رسیدن آفتها بصدقه بتمام توانائی که دارد و نهایت اهتمام که از او برآید و اعظم آفتها کفر و شرک و نفاق است
که اگر با آنها از دنیا بیرون رود آنچه کرده از خیرات و حسنات نابود شود چه شرط جزای تمام اعمال حسنه بقای ایمان است
تا مفارقت روح از جسد بصریح کتاب و سنّت و ضرورت ملّت و این آفتی است که ریشهٔ عمل را خشک
میکند و همچنین فسق چنانچه میفرماید قل انفقوا طوعاً او کرهاً لن یتقبّل منکم انّکم کنتم قوماً فاسقین
چون شما گروهی بودید فاسق هرگز انفاق شما قبول نشود چه برضا انفاق کنید یا بکراهت و اگر فسق سابق باستغفار
مانع از قبول شد البتّه از فسق لاحق نیز این ضرر خواهد رسید و در آیهٔ سابقه که فرمود فامّا من اعطی و اتّقی الخ
هر که چیزی دهد و از آنچه در او سخط خداوند است بپرهیزد الخ نیز شاهدیست بر مقصود چه تقوی شامل است تمام
مراتب آن را از تقوی از کفر و نفاق و محرّمات از کبائر و صغائر و اعمّ است از بودن آن در حین عطا و بعد
از آن و همچنین منّت گذاردن بر گیرنده پس از احسان و اذیّت کردن او بجوارح و تیغ زبان چنانچه میفرماید
یا ایّها الّذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ والاذی ای گروه مؤمنان باطل نکنید صدقات
خود را بمنّت گذاشتن و اذیّت کردن و در امالی مرویست که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله فرمود کسی
که ببرادر خود نیکی کند و صدقه دهد از هر قسم که باشد پس منّت بر او بگذارد نابود میکند خداوند عمل او را و گناهان
او را ثبت میکند و شکر سعی او را نمیکند پس فرمود که خداوند میفرماید حرام کردم بهشت را بر منّت گذاران و بخیل
و نمّام و در خصال از آن جناب مرویست که فرمود سه نفرند که خداوند با ایشان سخن نگوید منّت گذاری
که چیزی ندهد مگر بمنّت و آنکه دامن خود را بکشد یعنی از روی کبر و آنکه متاع خود را بقسم دروغ صرف کند و در
کافی از جناب صادق علیه السّلام مرویست که منّت هدم میکند کارهای نیک را و در تفسیر علی بن ابراهیم
در ذیل آیهٔ شریفه الّذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثمّ لا یتبعون ما انفقوا منّاً و لا اذی
لهم اجرهم عند ربّهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون آنانکه انفاق میکنند در راه خدا پس از پی در نمی آرند
آن را که داده‌اند منّتی و نه اذیّتی و رنجی برای ایشانست مزدشان در نزد پروردگار ایشان و هیچ ترسی نیست برایشان
در دنیا بزوال ایمان و تسلّط شیطان و حبط کردار و در آخرت بدخول نار و مجاورت اشرار و محزون نمیشوند
بورود مکروهی بر ایشان یا برفتن مال ایشان یا بشهادت یا در عرصات یا در جنّت بنداشتن نعمت یا برفتن
آن یا به نیامدن آن یا به نتوانستن صرف آن از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود حضرت
رسول صلّی الله علیه و آله هر کس خیری بمؤمنی رساند پس او را اذیّت کند بکلام یا منّت گذارد بر او پس تحقیق

که باطل میکند خداوند صدقهٔ او را و بالجمله نهایت حماقت آنست که مال را در نزد کسی امانت گذارند آنگاه پاره‌ای از آن را
بدو و بخود قرض نفعی که یک به صد یا بیشتر پس گیرند پس او بر صاحب مال منّت گذارد که مال تو را با آنکه حواله کردی
دادم چه منّت بر گیرنده و در اینجا منّت بر صاحب مالست چنانچه ذکر گذشت که صدقه اوّل بدست قدرت
خداوند میرسد و متولّی گرفتن او است و اینکه صدقه از اجزاء ایمانست پس این احمق داخلست در آن جمعی
که خداوند از ایشان خبر داده یمنّون علیك ان اسلموا قل لا تمنّوا علیّ اسلامکم بل الله یمنّ علیکم
ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین منّت میگذارند بر تو باینکه اسلام آوردند بگو منّت مگذارید بر من
اسلام خود را بلکه خداوند منّت میگذارد بر شما که هدایت کرده شما را برای ایمان اگر راست میگوئید در دعوای خود
که ایمان آورده‌اید و مثل این جماعت مثل مریضی است که بانواع امراض مهلکه مبتلا باشد و طبیب حاذق مهربانی
او را معالجه کند و از خود دوا و غذا دهد تا عافیت یابد و از جانب او جز شنیدن قول طبیب در خوردن آنچه گوید
و نخوردن آنچه از آن بجهة ضرر نهی کند چیزی نباشد و حقّ علاجی نیز نه آنگاه بر طبیب منّت گذارد در شنیدن سخنان
او با آنکه چه بسیار فرقست میان این دو صنف از همه جهة و امّا اذیّت مؤمن پس از صدقه پس آن نیز اذیّت است مر خدا
و رسول و ائمه صلوات الله علیهم را چه در اذیّت مؤمن مخالفت است مر فرموده ایشان را و ارتکاب است از آنچه نهی کردند و سرکشی
کردن بنده فرمان آقایان خود را اذیّت آنهاست و ایضاً ابتلای صدقه دهنده بمعصیت اذیّت چون سایر معاصی خود
سبب همّ و اندوه ایشانست چه ایشان شیعیان خود را دوست میدارند و البتّه دوست مهموم و غمگین میشود چون ببیند
دوستش در بلاء و مهلکه افتاده و هر کس سبب همّ دیگری شود او را اذیّت کرده و ایضاً اذیّت گیرنده اذیّت ایشانست چه در اخبار
بسیار وارد شده که فرمودند ما خوشحال میشویم بجهة خوشحالی شیعیان ما و محزون میشویم بجهة حزن ایشان و در کافی بچند طریق مرویست
که خداوند فرمود برسول خدا صلّی الله علیه و آله کسی که اهانت کند دوست مرا پس بتحقیق که در آورده خود را بمبارزت من و ایضاً
از آنجناب روایت نموده که هر که استخفاف کند فقیر مسلمی پس بتحقیق که استخفاف کرده بحقّ خدا و خدا او را استخفاف میکند در روز قیامت
و شیخ کشّی از رمیله روایت نموده که گفت تب شدیدی کردم در زمان امیر المؤمنین علیه السّلام پس در خود خفّتی یافتم در روز جمعه
پس گفتم نمی‌یابم چیزی را بهتر از آنکه آبی بر خود بریزم و نماز کنم در عقب امیر المؤمنین علیه السّلام پس چنین کردم و آمدم بمسجد چون
حضرت بر منبر بر آمد آن تب برگشت چون حضرت فارغ شد و داخل قصر شد من نیز داخل شدم پس ملتفت شد بمن و فرمود
ای رمیله چه شده بود که دیدم تو را که بعضی از اعضایت در بعضی فرو میرفت پس قصّه خود را عرض کردم و آنچه مرا واداشت
بر رغبت در نماز عقب آن جناب پس فرمود ای رمیله هیچ مؤمنی مریض نمیشود مگر آنکه مریض میشویم بجهة مرض او و محزون
نمیشود مگر آنکه محزون میشویم بجهة حزن او و دعا نمیکند مگر آنکه آمین میگوئیم و ساکت نمیشود مگر آنکه دعا میکنیم برای او پس گفتم
یا امیر المؤمنین فدای تو شوم این برای آنهاست که با تو در این بلد هستند مرا خبر ده از آنها که در اطراف بلادند فرمود ای رمیله
پنهان نمیشود از ما هیچ مؤمنی در مشرق زمین و مغربش چون دانستی اجمالاً مفاسد منّ و اذی را پس بدان که هر یک از این

گویا مراد غسل جمعه باشد منه

و دو کاهی بقلب است بدون اظهار بجوارح و کاهی بحرکات و سکنات است بی اعانت زبان و کاهی بزبان است بدون آن دو
و کاهی بهر دو از آن سه و کاهی بهر سه پس اقسام هر یک از منّ و اذی بملاحظهٔ قلب و رفتار و گفتار هفت شود و مجموع آن چهارده و هر
یک از آنها کاهی پیش از انفاق میشود و کاهی مقارن آن و کاهی بعد از آن پس مجموع چهل و دو قسم شود و تمام آن کاهی بشخص گیرنده
شود و کاهی با صدقاء و اخوان او و کاهی بخداوند و خلفاء او این صد و بیست و شش قسم و آنکه براو انفاق کنند یا زنده است یا
مرده پس اقسام منّت و اذیّت بدویست و چهل رسد و کمتر انفاق واجب و مستحبّ از علم و جاه و مال از مردم سر زند که آلوده
نباشد ببعضی یا بیشتر از آنها و [illegible] نشود از مبتلا بودن بافراد جلیّهٔ آن چون زدن و فحش دادن و گفتن اینکه اگر من نبودم و احسان نکرده
یا نکرده بودم چه میکنی یا چه میکردی و کی تو را رعایت میکرد یا از گرسنگی تلف میشدی یا اسیر میشدی و شرّ تو را از ما دور کن و امثال این از کلمات
که متعارف و شایع است یا سلام نکردن و پیش افتادن در راه و تواضع نکردن بجهة اینکه وقتی چیزی باو داده یا میخواهد بدهد یا علمی باو
آموخته یا قصد آزار و دیار و ترش کردن و پشت باو کردن چنانچه خداوند بپیغمبر فرماید عَبَسَ وَ تَوَلّٰی اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی
و غیر اینها بلکه برای آن دو افراد خفیّه است که معرفت و تحفّظ آن در نهایت صعوبت است مثل اینکه بمحتاج میگوید آخر فکری
برای تو میکنم هر چند از خرج یومیّهٔ خودم باشد یا اینکه خود بآن محتاج بودم و تو را بر خود مقدّم داشتم یا این مطلب را سالها
زحمت کشیدم تا بدست آوردم و از غیر من نخواهی شنید و اگر تو نبودی نمی گفتم یا چون نقل کلامی از کسی کنند بگوید این را از من شنیده
و نظایر آن که بر متأمّل در حالات و کلمات مردم پوشیده نیست و تمامی آن ضررها و معایب از تحصیل نکردن تکالیف
قلبیّه و رعایت آن است بالنسبه به برادران ایمانی که از نبودن آن آن مفسدها در انفاق پیدا میشود و از برای آن چند درجه است
اوّل آنکه در دادن آن علم یا مال یا جاه هیچ حقّی برای خود نه بیند براو و خود را برتر نداند از او و پس از او متوقّع نباشد تشکّر و ثنا و مکافات
و جزائی و چنان تصوّر کند که سنگی را در پهلوی سنگی گذاشته و آبی را به بیابان برّیه فرستاده که از گذاشتن آن سنگ و فرستادن
آب کاری بآن سنگ دیگر و بیابان نکرده و خیری بآنها نرسانده و آنها را مالک رساندن نفعی و ضرری ندانسته و از آنها توقّع
جزائی نداشته و خود را بر آنها صاحب حق نشمرده و البتّه با اقرار به سبکی و اعتراف بآنکه آنچه در زیر دست او است از مالک
او است و بامر او داده آنچه را داده چگونه چنین نباشد و چگونه توان خود را براو صاحب حق دانست و سیرهٔ انبیاء و اوصیاء
علیهم السّلام بر این نحو بوده که هر چه بهر کس میدادند نداده می پنداشتند چنانچه خداوند از زبان اهل بیت علیهم السّلام حکایت
فرموده إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً جز این نیست که اطعام میکنیم شما را یعنی مسکین
و یتیم و اسیر را برای رضای خداوند نمیخواهیم از شما پاداش و ثنا بلکه با دادن عطاهای بزرگ عذر میخواستند حضرت ابی عبدالله
علیه السّلام با دادن چهار هزار اشرفی بمرد اعرابی از انکشاف در حجت اظهار خجلت از کمی آن [illegible] فرماید خُذْهَا فَاِنِّی اِلَیْكَ مُعْتَذِرٌ
بگیر این را که من از تو معذرت میخواهم وَاعْلَمْ بِاَنِّی عَلَیْكَ ذُو شَفَقَةٍ و بدان که من بر تو مهربانم و این عطا از روی آن و با
[illegible] بالنسبه بگیرنده کرده خود را آلوده خواهد دید پس هرگز بخیال منّت و اذیّت نیفتد و از
[illegible] صاحب حقوق بسیار داند بر خود که باید از عهدهٔ ادای آنها

برآید که او را عفو کند وگرنه در قیامت مطالبه کنند از او چنانچه در کنز کراجکی از حضرت رسول صلّی الله علیه وآله روایت کرده که
از برای مسلم بر برادرش سی حق است که برائتی نیست برای او از آنها مگر باداء یا عفو نمودن و پس از ذکر آن سی فرمود بدرستیکه یکی
از شما هر آینه وا میگذارد از حقوق برادر خود چیزی را پس مطالبه میکند آن برادر از جاری او آن حق را در قیامت پس حکم کرده میشود
برای او بر آن شخص و در کافی و خصال و امالی شیخ طوسی مرویست که معلّی بن خنیس از جناب صادق علیه السلام
سؤال کرد که چیست حق مسلم بر مسلم فرمود هفت حق واجب نیست از آنها حقی مگر آنکه بر او واجب است اگر ضایع کرد
از آن چیزی را بیرون میرود از ولایت خدا و طاعت او و نیست از برای خداوند در آن نصیبی یعنی از دائرهٔ بندگی بالمرّه
بیرون میرود عرض کرد آنها چیست فرمود من بر تو مهربانم میترسم ضایع کنی و حفظ نکنی و یاد بگیری و عمل نکنی عرض کرد لا قوّة
الّا بالله پس فرمود آسانترین حق از آن هفت اینکه دوست داشته باشی برای او آنچه را دوست داری برای خود و ناخوش داری
برای او آنچه را ناخوش داری برای خود حق دوّم آنکه دوری بجوئی از سخط او و پیروی کنی رضای او را و او را اطاعت کنی امر او را حق
سیّم آنکه اعانت کنی او را بجان خود و مال خود و زبان خود و دست خود و پای خود حق چهارم آنکه بوده باشی چشم او و راهنمای
او و آئینهٔ او حق پنجم آنکه سیر نشوی و او گرسنه باشد و سیراب نشوی و او تشنه باشد و پوشیده نباشی و او برهنه باشد حق ششم آنکه
اگر تو خادم داری و برای برادر تو خادم نیست پس واجب است که بفرستی خادم خود را که بشوید جامهٔ او را و درست کند طعام او را
و بچیند فراش او را حق هفتم آنکه قبول کنی قسم او را و اجابت کنی دعوت او را و عیادت کنی ناخوش او را و حاضر شوی در جنازهٔ
او و چون دانستی حاجتی دارد مبادرت کنی به برآوردن آن و ملجأ نکنی او را بسوی سؤال کردن او از تو حاجت را بلکه پیشی بگیری پس هر گاه
چنین کنی وصل کردی ولایت خود را بولایت او و ولایت او را بولایت خود و تمام سی که در خبر اول است این هفت است ملخصاً
و در کافی از آن جناب مرویست که عبادت کرده نشده خدا بچیزی افضل از ادای حق مؤمن و در خصال از آن جناب مرویست
که هر کس حبس کند حق مؤمنی را باز نگاه میدارد او را خداوند پانصد سال تا آنکه جاری میشود از عرق او وادیها پس ندا میکند منادی از جانب
خداوند که این آن ظالمی است که حبس کرده حق خدا را پس چهل سال او را سرزنش میکنند پس امر میشود که او را بآتش جهنّم اندازند و فخر
در بزرگی امر حقوق اخوان و فوائد آن و تفصیل آن بسیار است و در دار السلام منتشر جا ذکر نمودیم والبتّه با تأمّل در آنها برادر مؤمن در
نظر بزرگ نماید و او را صاحب حقوق قیمه مطالب آن خداست بداند و در قلب معظّم شود و بقدر آن خود را حقیر و ذلیل و مقصّر بیند
در برآمدن از عهدهٔ آن حقوق و پیوسته ترسان باشد از تضییع آنها و ماندن آنها در گردنش هر چند سعی و کوشش کند در ادای آنها چه
کمتر کسی طاقت ادای قلیلی از آنها است و دامن خیال صاحب این درجه هرگز بلوث منّ و اذی آلوده نشود و سیّم آنکه علاوه بر
اینکه او را بزرگ و صاحب حقوق و خود را حقیر و مدیون داند چنان داند که محبوبترین چیزها در نزد او که از جانش عزیزتر است دقیق
ترین ظرفها که از شیشه بمراتب نازک و رقیق تر است در نزد برادر مؤمن او است که پیوسته از طرف خود و از جانب او و از طرف
خداوند و اصدقاء و اعداء و از حوادث دهر و سوانح روزگار بسنگ آفات و بلیّات برادر ریخته میشود والبتّه اگر چنین داند تمام همّ و
نهایت سعی و جهد خود را در حفظ و حراست آن از رسیدن آن آفات در مدّت عمر مرعی خواهد داشت و این مقام بعید القدر عالی

ودر هدایة

و دور از انصاف است که بتوان تصوّر آن را کرد چه رسد بعمل بلوازم آن و در خبر است که اگر تمام دنیا را لقمه کنم و در دهان مؤمنی
گذارم گمان دارم با آنکه در حقّ او تقصیر کرده باشم و در لبّ لباب قطب راوندی مرویست که کسی بجناب امام حسن علیه السّلام عرض
کرد جواد و نیکوکار کیست فرمود آنکه اگر همه دنیا از او باشد و همه را انفاق کند باز اعتقاد کند بر نفس خود حقوقی و بالجمله اگر مؤمن طی کرده
باشد یکی از مراتب سه گونه را و حالت قلبیّه خود را با برادران درست و تکلیف باطنی خود را بالنسبه با ایشان بدست آورده باشد
از شرّ منّ و اذی آسوده شود و از برای پاک کردن زرع انفاق خود از این دو آفت محتاج نشود بمراجعه کتاب و سنّت و شیخ جلیل
ابو الفتوح رازی در ترجمهٔ آیهٔ منّ و اذی کلامیست شیرین که دل را ترویح کند فرموده آنانکه مال هدیه کنند در راه خدای و مال آنکه در راه خدای
صرف باشد که قصد و نیّت و ارادهٔ تو خدای باشد و طلب رضای او و برای رضای حقّ باشد نه برای ریا و خلق آنگاه در راه خدای
باشد که برای خدای باشد اوّل در مقدّمه چنین نیّت باید که سابق بود پس آنگه نه آید از منّتی و اذیّتی اگر بدهی منّتی ننهی و بر سر ستاننده ننهی و رنج
بر دل او ننهی از او قبول کنند و اگر وقتی از اوقات بر سر او زنی هم در آن وقت بر روی تو زنند ببنت منّت منه مکن و با اذیّت مکدّر مگردان کرم
آن باشد که بدهد و منّت بر خود نهد نه آنکه منّت بر گیرنده بدهد و عذر خواهد چنانکه گفت یُعْطِی عطاءَ المُحْسِنِ المُفضِلِ الّذی
عفوا و یعتذر اعتذار المذنب و دیگری گفته یعطیک مُبتدءًا فان اعجلته اعطاک معتذرا کان قد
اجرما کریم آن باشد که عطا دهد و پوشیده دارد بدهد و منّت ننهد ببخشاید و ببخشد با اوّل مطل ندهد و با آخر منّت ننهد و عا بخواند اجرا
چشم ندارد و ثنا نجوید و آنچه داده باشد با کس نگوید چنانکه آن سر جوانمردان کرد در شب بداد و در روز باز نگفت شرط بر نهاد و منّت
ننهاد و سائل اگر کس نگوید لا نُرِیدُ مِنکُم جَزاءً و لا شُکورًا و اصل منّت و منّ قطع بود و من قولهم حبل منین ای ضعیف زیرا
که او زود منقطع شود و منه قوله تعالی لهم اجر غیر ممنون ای غیر مقطوع یعنی برای ایشانست مزد پیوسته که هرگز منقطع نشود
و گفته اند اصل منّت نعمت بود و میگویند منّ علیه آنگاه که بر او انعامی کرده و منه قوله تعالی هذا عطاؤنا فامنن یعنی عطاء ما
و اذی رنج باشد آن باشد که ذکر آن بسیار کند و پیش کسانی باز گوید که او را خوش نیاید یا گوید چند از این سؤال کنی تو را خدا سیر تواند کردن و تو
همیشه درویش خواهی بودن و خدای مرا از تو برهاناد عبد الرّحمن بن زید بن اسلم گفت پدرم گفت چون کسی را عطای دهی و دانی که سلام
تو بر آن گران خواهد آمد بر او سلام مکن فی خبر و اسامة بن زید آمد گفت من جبّه دارم و تیری چند در او مرا بمردی راهنمای که رفتن او
بجهاد برای خدای بود نه برای ریا که مجاهدان بیشتر برای آن روند تا از باغهای مردمان میوه خورند اسامه گفت لا بارک الله فیک
و فی جعبتک پیش از آنکه بداری اذیّت کردی ایشان را خدای تعالی حرام کرده منّت نهادن بر عطا را گفت کسی را نرسد که منّت
نهد بر کسی در عطا این مرا رسد که بر بندگان خود منّت نهم برای آنکه منّت خلقان تکدیر و تعییر باشد و منّت خدای تنبیه و تذکیر و تهدی
و آن معنی که برای منّ گرد که بمعنی قطع است میتوان در آیه احتمال داد که باطل نکنید صدقات خود را بالقطع کردن صدقه یا بنا کنید
از احسانی احسانی نکنید و خواهد آمد که اتمام احسان بهتر از ابتداء با آنست و تا اینجا آنچه گفتیم بنا بر این بود که مراد از صدقه در آیهٔ و لا
تُبطِلوا صَدَقاتِکُم بالمَنِّ و الأذی صدقه دادن خود انسان باشد و از منّ و اذی منّت گذاردن و اذیّت کردن گیرنده
باشد و در بیمه دو احتمال دیگر بود اما اوّل پس آنکه مراد صدقه دادن دیگری باشد با انسان یعنی کاری نکنید که نگذارید شما صدقه

علی علیه السّلام

در آنکه گناهان داخل در اذیت است که مبطل صدقه است

دهند و اگر دهند صدقه نباشد غرض صدقه که بشما میدهند برگردانید و مراد از صدقه صدقه خداوند تبارک و تعالی و رسولش باشد بر
عباد و مکرر رسیده که فلان چیز از تخفیف عبادت یا غیر آن صدقه ایست از خدای بر بندگان و باطل کردن آن بیرون کردن
خویش است از استحقاق گرفتن یا ندادن آن و شرح دادن صدقات خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و مبطل آن از من ملتفت
و مراد از آن که ترک اوامر و ارتکاب نواهی و اذیت ذریه طاهره است یا غیر آن بیرون رفتن است از وضع کتاب اما دقیق
پس در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که مردی داخل شد بر امام محمد تقی علیه السلام و او مسرور بود پس حضرت باو فرمود
چه شده که تو را مسرور می بینم عرض کرد ای فرزند رسول خدا شنیدم از پدرت که میگفت سزاوارترین روزیکه باید بنده مسرور باشد
در آن روزیست که خداوند روزی کرده او را صدقات و نیکیها و نفعها که به برادران مؤمنین خود رسانده و امروز روی آوردند
ده نفر از برادران من که فقیر بودند و عیال داشتند و از بلد دور رو بمن آوردند پس هریک از ایشان را عطائی کردم و سرور من از
اینجهة است حضرت فرمود بجان خود قسم که تو را سزد که خورسند باشی اگر حبط و نابود نکرده باشی آنرا یا بعد از این آنرا حبط کنی پس آن مرد
گفت چگونه حبط میکنم آنرا و حال آنکه من از شیعیان خلص شمایم حضرت فرمود آگاه باش که باطل کردی نیکی خود را به برادرانت
و صدقات خود را عرض کرد از چه بابت ای فرزند رسول خدا فرمود بواسطه گفتار خدا و قول خداوند را لا تبطلوا صدقاتکم بالمن
والاذی عرض کرد ای فرزند رسول خدا من منت نگذاشتم بر این قوم که صدقه بایشان دادم و اذیت نکردم ایشانرا حضرت
فرمود خدا میفرماید لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی و خداوند نفرموده بمنت گذاردن بر آنکه صدقه برو میکنید و
اذیت کردن آنکه صدقه باو میدهید و آن مراد اعم است آیا چنان میدانی که اذیت کردن تو قومیرا که بایشان صدقه دادی
بزرگتر است یا اذیت کردن توهم حفظه و ملائکه مقربین را که در اطراف تو میباشند یا اذیت کردن تو مارا گفت بلکه این ای فرزند
رسول خدا پس فرمود بتحقیق که مرا اذیت کردی و ایشانرا اذیت کردی و صدقه خود را باطل کردی گفت برای چه فرمود بگفتن تو
چگونه حبط میکنم آنرا و حال آنکه من از شیعیان خلص شمایم آنگاه فرمود وای بر تو آیا میدانی کیست شیعه خلص ما گفت نه فرمود حزبیل
مؤمن آل فرعون و صاحب یس که خدا فرموده وجاء رجل من اقصی المدینة یسعی و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
مساوی کردی نفس خود را با اینها آیا اذیت نکردی باین ملائکه را و اذیت نکردی مارا پس آن مرد گفت استغفر الله ربی و اتوب
الیه پس چه بگویم فرمود بگو من از موالی و دوستان شما و دشمن دشمنان شمایم و دوست دوستان شمایم گفت چنین میگویم و چنان
هستم من ای فرزند رسول خدا و توبه کردم از آنچه گفتم که نه پسندیدید آنرا و نه پسندیدند آنرا ملائکه و شما نه پسندیدید مگر بجهة نه پسندیدن خداوند
عز و جل پس حضرت جواد علیه السلام فرمود الآن برگشت بسوی تو ثوابهای صدقات تو و زائل شد از او احباط تمام شد خبر شریف
که مفتوح میشود از او بابها از علوم اگر کسی تدبر کند در آن هفتم زارع پس از افشاندن تخم دست از او نکشد و زرع را بحال خود نه
گذارد بلکه تمام اهتمام در آب یاری او کند تا خشک نشود و همچنین منفق نیز بدادن انفاق قناعت نکند و بکردار خود مغرور نباشد
بلکه پیوسته خود را مقصر داند و از قبول نشدن آن خائف و ترسان باشد تا آنکه علامات قبول را به بیند یا آنکه از دنیا بیرون رود
چنانچه خداوند از صفات آنانکه ایشانرا از شتابندگان بسوی خیرات و پیشی گیرندگان از برای آن شمرده میفرماید والذین

صفت هفتم

شرط هفتم و هشتم زارع و منفق

یؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون میدهند آنچه را میدهند و حال آنکه دلهای ایشان ترسانست
چونکه مرجع ایشان بسوی پروردگار ایشانست که عالمست بخفایای امور پس شاید که در داده ایشان مفاسد و معایبی باشد
که از آن خبر ندارند و در دفع آنها تقصیر کرده‌اند پس بر ایشان نمایان شود آنها را و رد نماید انفاقات ایشان را و در کافی از جناب صادق ع
روایت نموده که فرموده در تفسیر آیه اینکه آن در مقام ذکر ترس و امید ایشانست میترسند که برگردد بر ایشان اعمال ایشان اگر اطاعت نکنند
خداوند عز و جل را و امیدوارند که قبول شود و در مجمع از آنجناب نقل کرده که ترسانند از آنکه قبول نشود از ایشان و فقیر ترسان باشد
از سوء عاقبت و مفارقت ایمان پیش از مفارقت روح از جسد چه گذشت که بقای ایمان تا زمان مرگ شرط در استحقاق جزای تمام
اعمالست و این خوف از آن خوفهاست که هرگز از مکلف نباید زائل شود تا به بشارت ملک الموت ایمن شود و پیوسته در مقام
افزودن و زیادتی آن باشد و این خوف در انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بود با آن مقام عالی و درجه رفیع و از نظر در حالات آنانکه صاحب علم
و علمشان عالم را فرو گرفته بود و آخر از مکائد خفیه شیطان بر رو در افتادند که دیگر نجوستند هرگز خوف از انسان زائل نشود و فقیر را این
اتفاق پیوسته متضرع و متوسل و از استدعاء و طلب قبول آن آسوده نباشد چه بسا شود که بقوت دعا و اعانت تضرع از پاره‌ای از
موانع آن چشم پوشند و از بعضی شروط آن درگذرند و بجای آن عمل را بالحسنات مبدل فرمایند چنانچه در صحیفه کامله است و ان
تجعل ما ذهب من جسمی و عمری فی سبیل طاعتک و اینکه قرار دهی آنچه رفته از جسم و عمر من در راه طاعت خود و این
نشود مگر بالنسبة بطاعات فاسده سابقه که از جهت فساد آن درگذرند پس داخل شود در طاعات نه معاصی گذشته که در آن
قابلیت طاعت شدن نباشد لطف در آن عفو است و درگذشتن از عقاب والله العالم هشتم آنکه زارع مادامی که
تخم و زمین بقدر آن دارد و از کاشتن متمکن است مسامحه نکند و زیاده از قوت خود و عیال خود نگاه ندارد چه با تمکن از زرع کوتاهی
در آن از عقل معاش عاری و در زمره سفهاء محسوب خواهد بود و منفق نیز بمقتضای فرمان همایون وجاهدوا باموالکم
وانفسکم فی سبیل الله باید تمامی آنچه مالک است در راه خدا صرف کند و آن مقدار که برای قوت و حفظ خود و اهلش نگاه دارد
از روی امر او باشد در صرف کردن آن مقدار در آن راه نه از روی بخل و مضائقه از امتثال فرمان و در مشکوة الانوار سبط شیخ طبرسی
مرویست که حضرت صادق به عنوان بصری فرمود اگر علم میخواهی پس طلب کن اولاً در نفس خود حقیقت بندگی را عنوان عرض
کرد حقیقت این بندگی چیست فرمود سه چیز است اینکه نمیداند بنده برای نفس خود در آنچه خداوند باو داده ملکی زیرا که برای بندگان
ملکی نیست مال را مال خدا میدانند میگذارند آن را هر جا که خدا ایشان را امر کرده بآن و اینکه تدبیر نمیکند بنده برای نفس خود و تمام
اشتغالش در آنچه خداوند امر کرده او را بآن و نهی کرده از آن پس هرگاه ندید بنده برای نفس خود در آنچه خدای تعالی باو داده ملکی
آسان میشود بر او انفاق در هر جا که خداوند امر فرموده انفاق را در آنجا و چون تفویض کند بنده تدبیر نفس خود را بر مدبر خود آسان
میشود بر او مصیبتهای دنیا و هرگاه مشغول شد بنده بآنچه خداوند او را بآن امر کرده و نهی فرموده فارغ نشود از آن در برای مباحثه
و مجادله با مردم پس هرگاه اکرام کرد خداوند بنده را باین سه آسان میشود بر او دنیا و شیطان و خلق و طلب نمیکند دنیا را برای
زیاده داشتن و مفاخرت و طلب نمیکند آنچه نزد مردم است برای عزت و سربلندی و نمیگذارد روزگار خود را بیهوده پس این اول

شرط هشتم

اوّل درجهٔ تقوی که خدای فرموده تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة
للمتقین این دار آخرت را مقرر فرموده‌ایم برای کسانیکه نمیخواهند برتری در زمین و نمیخواهند فساد را و عاقبت برای پرهیزکاران است و چون
مضمون آیهٔ سابقه امر بصرف تمامی مال است در راه خدا پس بنده باید از روی صدق نیت و خلوص طویت آنچه در حیطهٔ تصرف
او است و بدست او سپرده اند در طریق بندگی گذارد و چون مأمور است بحفظ خود و انفاق بر عیال و اولاد پس بجهة امتثال این امر
بقدر کفایت از آن بردارد و خود را در این مصرف بمنزلهٔ وکیل و مأذون شمارد و مابقی را در سایر راههای خیر صرف کند چون چنین کند تمام
مال مجاهده کرده و از دایرهٔ عبودیت بیرون نرفته و در انفاق بر نفس و عیال اجر و ثوابیکه برای انفاق بر دیگران است برده چنانچه خواهد آمد
و علما را در کراهت و استحباب انفاق تمام مال خلافست شهید اوّل در کتاب دروس فرموده مکروهست مگر آنکه از صبر خود خاطر جمع
باشد و عیال نداشته باشد و در دار السلام در شرح ایثار تفصیل آن را نوشتم و اینکه با یقین و توکل تمام و نبودن ضرر فعلی بر عیال شبهه
در مدح و رجحان آن نیست قطب راوندی در لب لباب روایت کرده که مالک بن ثعلبه شنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله تلاوت میکرد
آیهٔ والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها
فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون
آنانکه گنج مینهند زر و نقره را و خرج نمیکنند آنرا در راه خدا پس مژده ده ایشان را بعذابی دردناک روزیکه گرم کنند و بر فروزند آتش را بر آن
اموال در دوزخ پس داغ کنند بآن پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را و گویند اینست گنج نهادهٔ شما پس مالک غش کرد چون بهوش آمد
گفت یا رسول الله این عذاب برای کیست که گنج نهاده زر و نقره را فرمود آری پس تمام مال خود را صدقه داد و از زنان کناره کرد
و بجبانه رفت دخترکش گفت ای پدر بنیکو کار مرا [illegible] گذاشتی در آتش پس سلمان بسوی او و او را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل
کرد پس اشک از چشم مبارکش سرازیر شد و رفت نزد آن دختر و فرمود چه خواهش داری گفت دیدن پدرم پس سلمان از طلب او فرستاد
او را در کوهی یافت پس آمد نزد آنجناب و گفت یا رسول الله آتش سنگ مرا بر دو میان من و تو جدائی انداخت پس شنید که حضرت
میخواند وان جهنم لموعدهم اجمعین پس روحش از بدنش بیرون رفت و ابن اثیر در اسد الغابة روایت کرده که او خواهر
بود از انصار و غنی تر از او در مدینه نبود و چون آیه را شنید و آن سؤال را کرد عرض نمود قسم بآنکه ترا براستی برسالت فرستاده که مالک
شب خواهد کرد و حال آنکه مالک نباشد نه درهمی و نه دیناری پس تمام مال خود را صدقه داد و شیخ طوسی در تهذیب روایت کرده
از محمد بن یحیی الخثعمی که گفت با جماعتی در نزد جناب صادق علیه السلام بودیم که ناگاه داخل شد بر او مردی از موالیان حضرت با قرآ
پس سلام کرد و آنگاه نشست و گریه کرد و گفت فدای تو شوم من با خدای عهدی کرده بودم که اگر مرا عافیت داد از مرضی که میترسیدم
از او بر جان خود اینکه تصدق کنم بتمام آنچه مالک اویم و بدرستیکه خدای عزوجل مرا از او عافیت داده و من نقل دادم عیال خود را بخانه
در مزرعهٔ انصار و هر چه داشتم نیز را که مالکم پس سفر و شتم خانهٔ خود را و آنچه را که دارایم و صدقه میدهم آنرا پس حضرت باو فرمود که برو و خانه
خود را قیمت کن و جمیع متاع خود را و هر چه را که مالکی قیمت عادله پس آنرا دانسته باش آنگاه دفتر سفیدی بگیر و بنویس در او آنچه را که
قیمت کردی آنگاه ببر و در نزد او امین ترین مردم در نزد تو و دفتر را باو بده و باو وصیت کن و امر کن او را که اگر ترا اجل در رسید بعد

در مقام تسلیم از باب همه

یعنی خودش

در انفاق و صدقه بجمیع مال

منزل و تمام یا ملکی تو را پس صدقه ده و از جانب تو آنگاه برگرد بمنزل خود و عمل کن در مال خود بنحویکه میکردی و بجز خود و عیالت بنحویکه میخوردید آنگاه نظر کن با نچه صدقه میدهی پس هر چه را که کم شمردی از صدقه یا صله خویشان و در راه خیرات پس بنویس همه اینها و ضبط کن چون سر سال شد برو نزد آنکس که باو وصیت کردی پس امر کن باو که دفتر را بیرون آورد آنگاه بنویس آنچه را که صدقه دادی و بیرون کردی از صله قرابت با نیکی در آن سال آنگاه چنین کن در هر سال تا آنکه وفا کنی از برای خداوند بتمام آنچه نذر کردی و میماند منزل تو و مال تو انشاء الله پس آن مرد گفت دور کردی اندوه مرا ای فرزند رسول خدا خدا مرا فدای تو کند و مخفی نماند که چون شمردن صدقه تمام بوده در آن شخص آنچه را میداد خداوند عوضش را بجایش میگذاشت پس هم تمام مال را صدقه داد و هم چیزی از آن کم نشد چنانچه میتوان گفت که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که چند مرتبه نصف مال خود را صدقه داد عوض ایشان صدقه بتمام مال بوده بتدریج و با آنکه عوض اول نصف دوم بقدر اول بوده نصف نصف که ربع شود و ابن شهر آشوب در مناقب خود روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام در خراسان در روز عرفه تمام مال خود را در میان فقرا تفریق کرد پس فضل بن سهل عرض کرد که این خساره نیست فرمود بلکه منفعت است هرگز شمار ضرر آنچه را که در پی او خواهی داشت اجر و کرم را مفهم تابع از آنچه اگر در نزد او است آنچه بهتر و نفعش بیشتر است آنرا انکار دوانگی لا عزو کرم خورده و سالها مانده و امثال آن از مصائب پرهیز کنید تا قدرت دارد بر غیر او و انا تعبیر زبان نیفشاند منفق نیز بمضمون خطاب مهر آمیز لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ هرگز نیابید حقیقت نیکی را یا نرسید بنیکی یعنی از زمره نیکان نشوید یا به بهشت نرسید تا آنگاه که انفاق کنید از آنچه دوست دارید عوض با آنچه دوست داری نرسی تا آنچه دوست نداری فاید آنچه در راه خداوند خرج کند از آنچه باشد که او را دوست دارد و انسان خردمند دوست ندارد دگر آنچه را که خداوند تبارک و تعالی دوست دارد چه از لوازم ایمان محبت محبوبات خداوند است پس دعوای محبت بخداوند با دوست نداشتن محبوباتش دعوائیست کاذب و خداوند دوست ندارد جز طیبات را بآن معنائیکه سابقا ذکر شد پس منفق آنچه را دوست دارد اولا باید که از خبائث و محرمات و مبغوضات خداوند است از آنچه بسیار کس بیرون و امر بانفاق آن ندارد و همچنین اگر آنچه را دوست دارد انفاق آن باعث فتنه و شر نیست برای آنکه باو ده مثل آنکه یتیم و فقیر را غذای لذیذ یا لباس فاخری دهد که از قناعت و شکرش کاهیده و بر میل و شهوتش افزوده و گاه سبب کفران شود چون میل کند و بدست نیارد و او را مهموم کند جبر افعال خداوند ایراد نماید و همچنین اگر آنکس دوست ندارد آنچه را منفق خواسته مثل آنکه لباس و مأکولی باشد که ائمه علیهم السلام از آن نپوشیده و نخشیده و نهانی عمل و سیره را بر تأسی و متابعت گذاشته الحاصل انفاق محبوب در این موارد شایسته نیست و در دو آیه دیگر نیز اشاره باین شده شده اول در سوره بقره در ضمن صفات صادقین و متقین میفرماید وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ بنا بر یکی از احتمالات آن یعنی میدهد مال را با دوست داشتن آن یا آنکه مال را میخواهد میدهد دوم در سوره هل اتی وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ که در شان اهل البیت علیهم السلام وارد شده با آنکه طعام را دوست میداشتند از آن دست برداشتند و به یتیم و اسیر و مسکین خوراندند شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که مهمانی به ابوذر غفاری فرود آمد ابوذر او را گفت من از شتران خود مشغولم بجائی که میان ایشان است و شتر فربه بیار او برفت و شتری لاغر بیاورد و او را گفت بهتر از این نبود گفت بود ولکن من نیاوردم گفتم برای روز

تو را با آن حاجت باشد ابوذر گفت حاجت من آن روز باشد که مرا در گور نهند از آن محتاج باشم برای حاجت سخت بینه مال باید
نهادن و خدا تعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و ایضا از عبد الله بن سیدان روایت کرده از ابوذر
غفاری که گفت تو را در مال سه انباز باشد یکی قدر که دستور با تو نیارد که کدام ببرد بهتر یا بدتر یعنی آفت خدای دوم وارث آ
که منتظر آنست که تو چشم بر هم نهی و او مال ببرد و انباز سیم توئی اگر بتوانی کردن که تو عاجزترین سه گانه نباشی بکن انکه گفت خدای تعالی
میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و این دو شتر مال منست نزدیک من برای خود اختیار کردم تا خاصه مرا باشد
و اثر او در راه صدقه صرف کردم و ایضا روایت کرده که از جمله صحابه رسول صلی الله علیه و آله مردی بود نام او ابو طلحه از انصاریان و در
همه مدینه چندان درخت خرما که او را بود کسی را نبود و لکن خرماستانی داشت برابر مسجد رسول صلی الله علیه و آله بسیار نیکو و آبادان و بسیار دلگشا
و در آنجا چشمه آب خوش بود رسول صلی الله علیه و آله در آنجا رفتی و از آن آب بخوردی و وضو کردی چون این آیه فرود آمد ابو طلحه بیامد و گفت یا رسول الله
خدای داند که دوسترین مال من و گرامی ترین این خرماستانست من آنرا صدقه کردم با امید آنکه فردا آنرا مرا ذخیره باشد ای رسول الله آنجا که
مصلحت دانی آنجا فرونه رسول صلی الله علیه و آله گفت بخ بخ ذلک مال رابح لک گفت خنک باد ترا این مالیست سود کننده
تو را آنچه گفتی شنیدم و مصلحت در آن دانم که بر خویشان خود وقف کنی گفت یا رسول الله آنچنانکه باید فرمای رسول الله صلی الله علیه و آله
بر ایشان وقف کرد و ایضا از ابی ایوب انصاری روایت کرده که چون این آیه آمد زید بن حارثه اسبی نکو داشت و سخت دوست داشتی آنرا
پیش رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من این اسب را بسیار دوست دارم صدقه کردم رسول صلی الله علیه و آله باسامة بن زید بن حارثه
داد و زید را خوش نیامد گفت یا رسول الله من آنرا صدقه کردم رسول صلی الله علیه و آله گفت بموقع افتاد و خدا تعالی از تو قبول کرد و ایضا نقل کرده
که زبیده زن هرون الرشید مصحفی فرمود نوشتن نود پاره بود و پشتهای آن زرین کرده بود مرصع بانواع جواهر کرده و قرآن میخواند و در آن قرائت
آیه رسید لن تنالوا البر با خود اندیشه کرد و گفت من در جهان چیزی از این دوستتر ندارم کس فرستاد و زرگرانرا بخواند و آن زر و جواهر فروخت
و بهای آن در چاههای بادیه صرف کرد که تا امروز منسوبست باو ابو بکر وراق گفت خداوند در این آیه ما را فتوت آموخت گفت بر من سهل خواهد بود
دریابی من با تو آن کنم که تو با برادران خود کنی با این سر پره تا بان سر با تو همانند بحسب آن بدل و پیش آن بفضل و در کافی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که آن جناب شکر تصدق میکرد پس بانجناب عرض کردند که آیا تصدق میکنی بشکر فرمود بلی بدرستیکه نیست چیزی نزد من
محبوبتر از آن و من دوست دارم صدقه بدهم محبوبترین چیزها را پیش خود و ایضا روایت کرده که چون حضرت رضا علیه السلام غذا میل میکرد کاسه
بزرگی نزدیک سفره آنحضرت میگذاشتند پس توجه میفرمود بسوی لذیذتر و نیکوترین غذائیکه حاضر میکردند پس از هر کدام چیزی میگرفت و در آن کاسه
میگذاشت پس از برای مساکین میفرستاد و این آیه را تلاوت میفرمود فلا اقتحم العقبة پس میفرمود چون خداوند میدانست هر انسانی توانائی
آزاد کردن بنده ندارد و برای ایشان قرار داد راهی بسوی بهشت یعنی طعام دادن یتیم و مسکین را برابر آزاد کردن بنده قرار داد و در این آیات که میفرماید فلا
اقتحم العقبة و ما ادریک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة
حاصل مضمون آن چنانست [illegible] آزاد کردن بنده یا
اطعام کردن [illegible]

در اینکه آنچه را دوست دارد باید انفاق کند

از ابی الطفیل روایت کرده که امیرالمؤمنین ع جامه خرید و اعجاب او از آن جامه خوش آمد پس آنرا صدقه داد و فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود کسی که برگزیند بر نفس خود یعنی غیر را بر خود اختیار نماید برگزیند او را خداوند روز قیامت به بهشت و کسیکه دوست دارد چیزی را پس آنرا
برای خدای قرار دهد خداوند میفرماید روز قیامت که بندگان در دنیا مکافات میکردند میان خود به نیکی و من مکافات میکنم تو را امروز به بهشت
دهم زارع خرسند باعتماد فالق الحب والنوی شکافنده دانه و هسته تخم در زمین بپاشد و بتصدیق کریمه فهو آانتم تزرعونه
ام نحن الزارعون شما ضعیفان که جز پاشیدن تخم و گاهی دادن آب کاری نکنید چنین صنع عجیب کنید یا این صنعت شگفت از ما است
که از یکدانه و هسته پنهان در زیر خاک اینهمه ریشه و ساق و برگ و شاخ و گیاه و میوه و رنگهای گوناگون در آریم امیدوار باشد و بتذکر
وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض وانا علی ذهاب به لقادرون فانشأنا لکم به جنات
من نخیل واعناب فرستادیم از آسمان آب باندازه و جا دادیم آنرا در زمین و بر بردن آن توانائیم پس آفریدیم بآن برای شما بوستانها
خرما و انگور خوشدل باشد و بتابش آفتاب رخشان و حرارت سراج وهاج ایزد منان و نضج دهنده میوه‌ها و تربیت کننده حبه‌ها که گیتی اکسیر
نفس باالکشند یا زیاده از اندازه حاجت آب فرو ریزد یا باد سموم یا چند ملخ بر او هجوم آرد نتواند تدارک آن کردن و دفع اینها نمودن و تما
برای او بجز حسرت و ندامت از عمر صرف کرده در آنها و چشیدن تلخی واصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها منفق نیز با کمال
اعتماد او در رسیدن ثمرات انفاق و فوائد صدقه بر فضل و کرم حضرت مالک الملوک باشد که از اینهمه نعمت و اموال که باو داده
و در نزد او بودیعت سپرده چیزی خواسته باسم قرض بر قسمیکه اهل حاجت از ارباب ثروت خواهند که عوض آنرا چندین برابر دهد هنگامی
تمام احتیاج او با مال است بهتر و بی عیب و نقص باو دهد و تمام اسباب اینمعامله را بجهة او مهیا فرموده از مال و جاه و غیر آن از آنچه با
انفاق توان کرد و آلات عطا و داد و محل آنرا از فقراء و مساکین و محتاجین بانچه در نزد او است باو نماند و رسانید پس از منفق حقیقة کاری
در این زراعت با برکت نشده جز تخم امانتی در زمین امانتی بامر مالک آن افشانده که مزد این افشاندن را نیز چندین برابر گرفته و دیگر در این فلاحت
او را شغلی نباشد پس اگر خواست و قبول کرد و تخم او را تربیت نمود چنانچه خود فرمود پس از کرم و فضل او است شیخ طوسی از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر نیکی صدقه است بسوی غنی یا فقیر پس صدقه دهید هر چند بنصف یا جانب و اندکی از خرما باشد
پس بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی آنرا تربیت میکند از برای صاحبش چنانچه تربیت میکند یکی از شما کره خر یا اسب یا بچه شتر خود را
تا آنکه رد نماید باو آنرا در روز قیامت و آن بزرگتر است از کوه بزرگ و در تفسیر حضرت عسکری ع مذکور است که جناب صادق ع
برای تشریف میبردند و در خدمتش جماعتی بودند که با ایشان بود اموال ایشان پس ذکر شد که در این راه دزدانند که راه مردم میزنند پس لرزه‌های
کردن ایشان از ترس مرتعش شد حضرت فرمود چه شده شما را گفتند با ما است اموال ما میترسیم از ما بگیرند آیا شما آنها را میگیرید از ما شاید
ایشان از آنها اعراض کنند چون به بینند که از جناب شما است فرمود شما چه میدانید شاید ایشان اراده نکرده باشند غیر از من کسی را
و باین کار اموال را در معرض تلف در آورده باشید عرض کردند پس چه کنیم آیا دفن کنیم آنها را فرمود این طریقه سبب تلف آنها است
شاید کسی بر او وارد شود و بگیرد یا شما دیگر المحل را پیدا نکنید (?) عرض کردند پس چه کنیم فرمود آنها را بسپرید بکسیکه حفظش کند و آفات از آنها برگرداند
و آنها را زیاد کند و بگرداند هر یک از آنها را بزرگتر از دنیا و آنچه در او است پس آنها را بشما رد کند در حال نهایت احتیاج شما بآنها عرض (?)

کردند کیست این فرمود پروردگار عالم گفتند چگونه بسپاریم بخداوند فرمود صدقه بکنید آنها را بر ضعفاء و مساکین عرض کردند اینجا
برای ما ضعفاء در اینجا حاضر شوند فرمود پس عازم شوید که ثلث آنها را صدقه کنید تا خداوند حفظ کند باقی را از آنچه میرسید گفتند عزم
کردیم فرمود شما در امان خداوند بروید پس رفتند و آن دزدان ظاهر شدند پس آنها نرسیدند حضرت فرمود چگونه میرسید و حال آنکه شما
در امان خداوند پس آن جماعت پیش آمدند و پیاده شدند و دست آن جناب را بوسیدند و گفتند دوش در خواب خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دیدیم که امر فرمود ما خود را بر جنابت عرضه دهیم پس با در حضرت هستیم و مصاحبت میکنیم تو و این جماعت را دفع نمائیم از ایشان دشمنان
و دزدان را پس حضرت فرمود حاجتی نیست ما را بسوی شما زیرا آنکه شما را از ما دفع کرده آنها را نیز دفع میکند پس سلامت رفتند و آن ثلث را تصدق
دادند پس تجارت ایشان برکت کرد و هر درهم ایشان ده درهم ربح کرد پس گفتند چه قدر بزرگ بود برکت صادق علیه السلام حضرت فرمود
شما حالا برکت را در معامله با خداوند عز و جل پس مداومت کنید بآن و چون ظاهر شد که قبول صدقه و ترتیب آن از روی فضل است
نه استحقاق پس اگر قبول نفرمود منتی نگرد و حقی ضایع ننمود چه اگر مالکی چیزی بکسبی بسپرد و مزد آن سپردن بدهد پس قدری از آن را بدیگری حواله
کند هرگز در خاطرش خطور حقی از او بر مالک از این معامله نرود پس نهایت سعی را در تحصیل تسلیم و اعتماد بکرم و فضل خدای تعالی باید نمود آن
زارع پس از درو و جمع محصول مقداری نگاهدارد بجهت کاشتن بار دیگر و بهمان یکدفعه قناعت کند منفق نیز نظر بحدیث الدنیا
مزرعة الآخرة از اول داخل شدن در دائره تکلیف را تا وقت افتادن تمامی جوارح و اعضاء از کار بفصل و موسم برای این
زرع مبارک باید انگار کند و همه زمان و مکان و جوارح داخلیه و خارجیه و مال و جاه و زبان و قلم حتی نفسی که میکشد اسباب و آلات
این زرع شمارد و دقیقه از فلاحت خود غفلت ننماید و توهم نکند کسی که انسان هر چه متقی و پرهیزکار و دانا و هوشیار باشد او را از
خوردن و آشامیدن و مضاجعت و خوابیدن و امثال آنها گریزی نیست پس آنچه صرف شود در اینها از ادوات گذشته زرعی
بآن برای آخرت نشده و خیری از آنها در آنجا نخواهد دید چه انسان دانشمند تواند تمامی کارهای مباح خود را بنحوی کند که از آن خیر
ببیند و جزا برد بلکه سید جلیل علی بن طاوس قدس سره منکر شده بودن مباحی برای مؤمن چه مباح آن کاری باشد که در کردنش
اجر و ثوابی و در نکردنش توبیخ و عقابی نباشد و هر کاری که انسان اراده کردن آن را دارد البته برای آن آداب و شروط و دستور العملی
از شرع انور رسیده حتی برای رفتن به بیت الخلاء قریب سی آداب رسیده که پست ترین کارها است چه رسد بکارهای دیگر پس
اگر آن کار را با آن آداب کرد او را مزد دهند و تا جورش شمار نه پس شود او را مباح شمردن و نیست کاری عاری از آداب الهیه
و این مطلب مشهور و جای در جلد ثانی دار السلام نوشتم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بابوذر ای ابوذر هر آینه بوده باشد برای تو در هر کاری نیتی
حتی در خواب و خوراک یعنی آنها را بنحوی باید کرد که برای خداوند باشد و شرح آن را نیز در آنجا دادم و بعضی علماء راشدین در آیه سابقه
لن تنالوا البر حتی تنفقوا احتمال داده که هیچ خیری و نیکی دنیوی و اخروی داخلی و خارجی هرگز نرسید تا انفاق نکنید پس هر خیری
هر جا بهر کس و هر وقت برسد از انفاق علمی یا مالی یا جاهی یا غیر آن است بکسی کرده از عیال و زیردستان یا اقارب و آشنایان یا اجانب
هر چند بیک کلمه زبانی باشد که بسبب آن خیری بدیگری برسد و در کافی روایت کرده که داخل شد بر حضرت رضا علیه السلام غلام
آن جناب پس باو فرمود آیا امروز چیزی انفاق کردی گفت نه فرمود پس از کجا خداوند بما پاداش بازدهد انفاق کن هر چند یکدرهم باشد

ادب دوازدهم

و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین با امام حسن علیهما السلام فرموده در ضمن وصیت نامهٔ طولانی که باو نوشت که در پیش روی
تو راهیست با مشقت با مسافت طولانی و سخت هولناک و ترا چاره نیست در این راه از طلب کردن منزل نیکو و مقدار توشه
که ترا برساند و سبک کردن دوش پس بار مکن بر دوش خود زیاده از آنچه ترا میرساند پس سنگین کند ترا و وبال شود بر تو و هر وقت
یافتی از اهل حاجت کسی را که توشهٔ ترا بردارد پس بده باو پس ده بتو در آنجائیکه محتاجی بآن پس وجود ایشان را غنیمت دان و غنیمت شمار
آن کسی را که در حال ثروت از تو قرض گیرد و قرار ده وقت ادای آن قرض را در روز عسرت خویش یعنی پس از مردن که دست از همه جا
تهی است و چون اهل حاجت همیشه بدست آید و هرچه انسان سعی کند توشه بقدر اقامت المنزل بدست نیاید و هر گاه شود
که دست از همه مراتب انفاق کوتاه شود و پس گاهی نشود که انسان از این زرع آسوده کی باشد **دوازدهم** زارع اگرچه عملهاشان
مختلف باشد بحسب استعداد و قوت و ضعف که تخم در بعضی یکی بده و یکی بصد دیگری بهفتصد رسد البته تا تواند از زمین یکی
دست نکشد و از هفتصد بده یا کمتر قناعت نکند مگر آنگاه که از زرع در آن عاجز شود و منفق نیز چون نظر کند بکلام خداوند مجید جل
افتا اذن بحکم انفاق و صدقه مختلف را خواهد دید چه در یکجا میفرماید **وما انفقتم من شیء فهو یخلفه** یعنی آنچه را انفاق کنید خداوند بجایش
گذارد یعنی پاداش آن بمثل خودش دهد و جای دیگر فرموده **من جاء بالحسنة فله عشر امثالها** یعنی کسی که آرد خوبی کند ده برابر آن
عوض گیرد و باز فرموده **مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل**
سنبلة مائة حبة حاصل مرکبا الشر ادر راه خداوند و مثل اعمال چون دانه ایست که هفت خوشه آرد که در هر خوشه صد دانه باشد
پس هر دانه هفتصد شود و در آخر همین آیه میفرماید **والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم** و خداوند فزونی دهد یعنی زیاد
کند بر هفتصد از اگر خواهد و خداوند بسیار عطا است و دانا باستحقاق هر یک و مقدار جزاء و از این بالا اجر صابر هست که بحساب
و شاید اشاره بآن بعد از این شود پس منفق باهوش باید همیشه در صدد تحصیل محلی باشد که لامحاله آنچه دهد هفتصد بازگیرد و خواهد آمد
انشاء الله تعالی که صدقه بر عوام یکی بده و بر اهل بلا و عاجزین یکی بهفتاد و بر ارحام یکی بهفتصد و بر علماء یکی بهفتهزار و بر اموات یکی به
هفتاد هزار و چه بسیار شایسته است ذکر اینجا حدیث شریف که در آن فواید بسیار است و ذکرش باین تفصیل کتاب شیخ جلیل
ابوالفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که روزی امیر المؤمنین ع در حجرهٔ فاطمه علیها السلام شد و او را یافت که حسن و حسین علیهما السلام
میخوابانید و ایشان نمیخفتند از گرسنگی فاطمه گفت یا ابن عم رسول الله بنگر تا چیزی بدست آری برای این کودکان که از گرسنگی نمی
خسبند و سه روز است تا طعام نخورده اند امیر المؤمنین علی ع از خانه بیرون آمد و نزدیک عبدالرحمن بن عوف آمد و او را
گفت دیناری زر بقرض مرا ده او در خانه رفت و کیسه بیرون آورد و صد دینار سرخ در او کرده و گفت بستان و هرگز عوض مده
امیر المؤمنین ع گفت لا والله که این از تو نستانم و قبول نکنم گفت چرا گفت برای آنکه از رسول ص شنیدم که **الید العلیا خیر**
من الید السفلی گفت دست زبر بهتر از دست زیرین است یعنی دست دهنده بهتر از دست گیرنده باشد و من نخواهم
که کسی از من دستی باشد یا دست او بهتر از دست من باشد و لیکن یک دینار مرا ده بر سبیل قرض و این خبر از من بشنو گفت بیار گفت
گفت از رسول ص شنیدم که گفت **الصدقة بعشر امثالها والقرض بثمانیة عشر** ضعف صدقه را یک ده باشد و قرض را

حدیث شریف در نزول مائده بر اهل عبا علیهم السلام

یکی بسجده عبد الرحمن دست در کیسه کرد و دیناری از آنجا برداشت و با امیر المؤمنین ع داد و آن بستد و از آنجا بیامد ببازار چیزی خرد
مقداد اسود را دید جالسا علی قارعة الطریق بر سر راه نشسته امیر المؤمنین ع گفت ای مقداد در اینوقت در اینچنین جای چرا نشسته گفت
ضرورتی را گفت چیست گفت چند روز است تا طعامی نیافته ام گفت چند روز است گفت چهار روز آن دینار که بقرض بستده بود
بوی داد و گفت تو اولیتری که چهار روز است که چیزی نیافتی و ما سه روز مقداد آن بستد و برفت و امیر المؤمنین ع بمسجد رسول ص آمد
در شأن او این قصه و آیه آمده بود ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة دیگران را بر نفس خود مقدم میدارند
هرچند بغایت محتاج باشند چون با رسول نماز شام بکرد رسول ص گفت یا علی من امشب بخانه تو می آیم او شرم داشت که رسول را گوید
که در خانه ما چیزی نیست گفت حبا وکرامة یا رسول الله برخواست و از پیش برفت و فاطمه را گفت رسول خدای امشب
بخانه ما می آید و در خانه ما چیزی نیست برابر رسول ص آمد و بنشست فاطمه زهرا علیها السلام برخواست و در خانه شد و دو رکعت
نماز کرد و در رکعت اول الحمد برخواند و الم سجده و در رکعت دوم الحمد بخواند و سورة الانعام چون سلام بداد سر بر زمین نهاد و گفت
بار خدایا از تو میخواهیم بحق محمد و آل محمد علیهم السلام که برای ما خوانی فرستی از آسمان تا ما از آن بخوریم و در شکر تو بیفزاییم سر برداشت جفنه دید نهاده
از ثرید وعلیها عراق من لحم و بر سر آن گوشت نهاده از استخوان جدا کرده و دستاری بر سر نهاده که کس مانند آن ندیده بود و از آن
بوی آمد و امیر المؤمنین ع در او نگریست تا او چه خواهد کردن اکنون در خانه رفت و آن جفنه بیرون آورد و در پیش ایشان بنهاد رسول و امیر المؤمنین
و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم از آن طعام میخوردند سائلی بدر حجره فراز آمد و سؤال کرد امیر المؤمنین ع دست فراز کرد تا پاره
از آن طعام باو دهد رسول ص گفت مکن یا علی که این سائل ابلیس است خبر یافت که ما را خدای تعالی طعام بهشت فرستاد خواست
تا با ما شریک باشد و طعام بهشت در دنیا بر کسی حرام است امیر المؤمنین ع گفت یا رسول الله این طعام از بهشت است گفت
آری خدای تعالی طعام بهشت بکس نفرستاد مگر آن خوان که برای عیسی بن مریم فرستاد و این جفنه برای ما امیر المؤمنین ع گفت
یا رسول الله آن خوان که برای عیسی بن مریم فرستاده بود بر آنجا چه طعام بود گفت آن خوانی بود از زر سرخ مکلل بدر و یاقوت
و زبرجد چهل گز در چهل گز آن را چهار پایه بود بر آنجا پنج نان بود و بر سر نانی ناری بود پوست باز کرده و بر زبر سر ناری سیبی و از انواع ترها
بر آن خوان همه چیز بود وما خلا الثوم والجرجیر کرفس و گلنج و در میان آن سفره سرخ بود و بر آنجا ماهی بریشته بود و نزد ماهی
نمک نهاده و سبزی دیگر دنبالش سرکه نهاده و بدستاری از دستارهای بهشت پوشیده اصحاب عیسی حاضر آمدند و گفتند تو را
کشف این باید کردن او دست فراز کرد و دستار از روی خوان باز گرفت توانگران بدیدند حقیر آمد ایشان را از آن بخوردند گفتند
انگشت عیسی ع ندا کرد و درویشان را بخواند تا از خوان بخوردند چهل چاشت از آن بخوردند تا چهار هزار یا چهل هزار مرد از آن بخوردند
هیچ بیمار نخورد که شفا نیافت و هیچ دیوانه نخورد الا که بهوش آمد و هیچ نابینا نخورد الا که بینا شد و هیچ مقعد نخورد الا که برفتن آمد و هیچ
نخورد و الا بر باشد چون رسول و ایشان صلوات الله علیهم از آن فارغ شدند و دست بشستند رسول ص گفت این جفنه ببر
و هم اینجا بنه که نهاده بود جفنه برگرفت و بجای خود بنهاد در حال باسمان بردند و رسول و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما بمسجد
شدند و نماز خفتن بکردند دیگر روز امیر المؤمنین ع در مسجد نشسته بود اعرابی بیامد بر ناقه نشسته و علی را از مسجد بیرون خواند

وکیسهٔ بزرگ باو داد و گفت این بستان که تو راست و ناپیدا شد امیر المؤمنین ع بیامد و کیسه برسول ص داد و گفت این اعرابی بمن داده
و ناپیدا شد رسول ص سر آن کیسه بگشاد و از پیش برریخت و در آنجا هفتصد دینار بود رسول ص گفت یا علی شناختی آن اعرابی را گفت نه گفت آن
جبرئیل بود که گنجی از گنجهای زمین برای تو بیرون کرد و خدا تعالی ترا بعوض آن یک دینار که بمقداد دادی بیست و چهار جزو ثواب داد
و چیزی از جملهٔ آن دو معجّل کرد این جفنه و این کیسه و بیست و دو در آخرت برای تو معدّ کرد که هیچ چشمها چنان ندیده نیست و گوشها
چنان نشنوده نیست و بخاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست امیر المؤمنین ع آن زر بر ریخت هفتصد دینار بود گفت صدق الله جلّت
عظمته حیث قال الّذین ینفقون اموالهم الآیة آنگاه از آنجا دیناری برداشت بعبد الرحمن بن عوف داد باقی بر اهل بیت و فقراء
مهاجرین و انصار تفرقه کرد و شیخ سفید در امالی از جناب صادق ع روایت کرده که فرمود مخصوص کن بمال خود و طعام خود کسی را که دوست
داری او را در راه خداوند عزّ و جلّ و گذشت بعضی اخبار مناسب اینجا در شرط دوّم و ق بر اهل بصیرت پوشیده نیست که اگر دو نفر صالح
متّقی گرسنه باشند یکی عامی دیگری عالم در سیر کردن عامی جز حفظ یک نفس از مردن یا ضعف بدن و اعانت بر بندگی چیزی نیست و در سیری
عالم حفظ یا تقویت نفسی است که از پرتو وجود او ضعف ایمان هزارها از بندگان مبدّل بقوّت خواهد شد بلکه با اعانت قلم یا حمله ع
از برکت علوم و افکار دقیقه و بیانات شافیهٔ او تا نفخ صور منتفع خواهند شد و بسا شود که از برکت یک غذای طیّب در آن بدن طیّب
و تبدیل آن بروح پاکیزه و سبب شدن برای صفای قلب و تندی ذهن و نورانی شدن فکر ملتفت شود و عالم بمطالب حقّ یا فضیلتی مشکل او
ثبات و دوام و حقیّت و کثرت انتفاع مثل درختی شود که ریشهٔ آن در زمین و شاخها در آسمان و میوهٔ رسیدهٔ آن در هر آن بسی برای جهان
الی الابد و نفع هر که بآن مطلب از آن زمان تا قیامت منتفع شوند اجر و ثواب باشد پس مثل زارع در زمین قابل تخم باندازه بپاشد نه
از قابلیت آن و نه کمتر از آنچه استعداد دارد چه در اوّل فساد زمین است و اندازه‌اش از ترقّی و نموّ و در ثانی اختیار کردن خسارت بزرگی است
بی ضرورت منفق نیز باید نیک تأمّل کند در حال فقرا و مساکین و ایتام آل محمّد علیهم السّلام و مقدار حاجتشان و کیفیّت آن چه در مقام
سؤال در آیند و آن را اظهار کنند یا متعفّف باشند و از حاجت خود سخنی نگویند چه رفع مقداری از آن واجب است بر مطّلع توانا چون گرسنه
مشرف بر فوت و برهنهٔ مشرف بهلاکت از سرما و مریض عاجز از دوای شافی و جاهل بمسائل واجبهٔ عملیّه که وقت تکلیف آن رسیده و امثال
آنها و پاره‌ای از حاجات منتظم در سلک مستحبّات چون زیارت و حجّ و انفاق در راه خداوند و ترویج بی مفسده و کتب علمیّه و دانستن
آداب دینیّه و سنن شرعیّه و غیر آنها و بعضی از آنها حرام مثل طالب معاصی مالیّه که جز بمال نتوان آن را تحصیل کرد و بالجمله انفاق در قسم
اوّل بمقدار رفع آن ضرورت واجب و در دوّم بهمان اندازه مستحبّ و این اندازه بحسب اشخاص و شأن و زمان مختلف چه بسی هست
که اگر هزار در زیارت و کتاب صرف کند بیجا و از اندازهٔ جادهٔ عدل بیرون نرفته و دیگری اگر عشر آن خرج کند محسوب از مسرفین
خواهد بود و میزان در این مقام یعنی بیجا شدن انفاق آنکه اگر آن عطا چه علم باشد یا مال اسباب نزدیکی او باشد بطاعات یا نگاهداشتن او از
ارتکاب معاصی بموقع خواهد بود و اگر باعث دوری او باشد از بندگی به ترک عبادات واجبه یا مستحبّه و مشغول شدن بگناهها یا مباحات
لغویه که موجب قساوت قلب و اعراض از ذکر خداوند است حرام یا مرجوح باشد و بسیار شود که اطعام یک لقمه غذا بمؤمنی باعث تقویت
و برانگیختن او شود بعبادت و تحصیل علم و کمالات و بدیگری موجب کسالت و خواب و وا داشتن او از طاعت و شاید این اختلاف

بعضی از حکمتهای اختلاف عطایای ائمهٔ طاهرین علیهم السّلام باشد شیخ جلیل ابن شهرآشوب مازندرانی در مناقب خود روایت کرده از
کمیت شاعر که گفت داخل شدم بر حضرت باقر ع و در نزد آن جناب مردی از بنی مخزوم بود پس خواندم برای آنجناب شعری که گفته بودم در
مدح ایشان پس هر قصیده که میخواندم میفرمود ای غلام یک کیسه درهم بیار پس بیرون نیامدم از خانه تا آنکه بیرون آورد پنجاه هزار درهم پس
گفتم قسم بخداوند من نگفتم مدح شما بجهت مال دنیا و ابا کردم از گرفتن پس فرمود ای غلام برگردان این مال را بمکان خودش چون برداشتند آن را
مخزومی عرض کرد تو را بخداوند قسم دادم بجهت ده هزار درهم پس فرمود کیست نزد من و حال کمیت پنجاه هزار درهم عطا نمودی و من
مسلمانم که تو راستگوی نیکوکاری فرمود برخیز داخل شو و بگیر پس مخزومی داخل شد و چیزی نیافت و شیخ صدوق در علل الشرایع روایت
کرده از ابی الحسن ع که فرمود داده میشود به مؤمن یعنی باید باو داده شود ده هزار پس فرمود یا ده هزار و داده میشود فاجر باندازه زیرا که مؤمن
خرج میکند آنها را در طاعت خداوند و فاجر در معصیت خداوند و مراد باندازه مقداری است که سد رمق است که در اخبار دیگر تصریح بآن شده
که بیک نفر یک درهم یا کمتر از آن و از نان کمتر از یک قرص و ایضاً در الکتاب از وزیح روایت کرده که گفت شتری از حضرت صادق ع با
ما را امر کرد رسید و ما در سرآگی بودیم از بنی سلیم پس غلام عرض کرد خدمت آنجناب که ای مولای من بکشیم او را فرمود نه برو و چون چهار
میل رفتیم فرمود ای غلام فرود آی و شتر را نحر کن و اگر او را درندگان بخورند خوشتر است نزد من از اینکه او را اعراب بخورند چهارم آنکه
زارع هر زمینی را که متمکن از زرع در او است مناسب مزاج و استعداد او تخم بپاشد چه بعضی قابل جو و بعضی قابل گندم پاره مستعد
خضراوات و بقول و اگر تخم زمینی را در زمین دیگر بپاشد هم تخم ضایع شده و هم زمین فاسد و هم خود خسارت کرده پس حاصل از عطای
کرده البته چیزی لباسها است که آن تخم در غیر زمین قابل نمو بکند با مزاج فاسد پس مضر یا مسموم شود اگرچه در صورت ظاهر جلب جود
باشد پس سبب خرابی و هلاکت بسیاری شود منفق نیز باید در حال محتاجین نظر نماید که حقیقهً احتیاج هر یک از ایشان به
و پریشانی آنها از کجا آمده و رفع آن بچه خواهد شد و قناعت نکند بسؤال و خواهش ایشان چیزی را که احتیاج خود در آن می بینند
چه بسیار شود که سائل خود را محتاج بچیزی ببیند که هلاکت دین یا دنیای او در آنست یا احتیاج او بچیز دیگر بیشتر بلکه تحصیل آن واجب
و مقدم بر آن چیزی است که خواسته و ابداً ملتفت نیست نه بآن چیز نه باحتیاج خود بآن چون مریضی که دوا و مادهٔ مرض و هلاکت اوست
که ملتفت نیست بآن و سؤال میکند از مقوّی و مقوّی آن مرض بآنکه حاجت او در دوای رافع المرض است پس اگر از دانای به
حال خویش سؤال کند او را اعانت کند و لکن آنچه خواسته نه که اعانت بر هلاکتش کرده بلکه آنچه خود داند که او را باید سؤال کند خواهد داد
پس آنگاه او دیگری شده هم اجابت کند و الّا حق انفاق و صدقه را ادا کرده که محتاج آنچه را مستحق است داده و این شرط از شروط
لازمه و مهمه است که منفقین خصوص علماء و دانشمندان را که پیوسته انفاق علم و رای کنند چاره از معرفت و کوشش در تحصیل
آن که در نهایت صعوبت است نیست و ضرر ملاحظه نکردن بسیار چه اگر بجاهل غیر قابلی کلمه از علوم ربانیه و حکمت الهیه القا شود
که بسبب آن تحقیق آن متوقف بر مقدمات بسیار است از علم و عمل و مایه ضلالت او و بسیاری از جهال خواهد بود و تعلیم
از دین پرستان مانند شمشیر است که کسی براهزنان دهد و اصل این شرط در کلام مجید از قصه جناب صدیق و کیفیت مکالمه آن
جناب با دو رفیق زندان است بیاید چه از بعد از آمدن بزندان و مصاحبت با آنجناب و معرفت به نیکوکاری او

واحسانش سؤال از تعبیر خواب خود کردند پس صدّیق از جواب این سؤال اوّلاً اعراض فرمود و در مقام تعلیم اثبات صانع و توحید
و نفی شریک بطریق حکمت نبوّیه و موعظهٔ حسنه برآمد که شما را ابتدا از اعتراف و فهمیدن مقام من از علم و عمل تعلّم اسم اصول و الزام
و النفع آن باید کردن که آن بی دانستن آن نشاید زیستن و بمعرفت آن هیچ فضلی و کمالی نتوان در سلک علوم و فضایل شمرد
و نشود از آنها منفعت بردن پس از آن در مقام تعبیر خواب و شرح جواب برآمد پس عالم بصیر باید نظر باستعداد متعلّم کند
که گنجینهٔ دلش گنجایش کدام علم و چه حدّ و مقدار آنرا دارد و پس از آن در قصد و نیّتش تأمّل کند که این علم او وسیله کدام غرض و مقصد
قرار داده نجات خود و قرب الهی و دستگیری ضعفا یا مجادله با سفهاء و مباهات با علماء و صید قلوب عوام و جلب متاع
دنیا و همچنین غنی بمال و جاه نظر نماید که آنچه سائل خواسته از مال یا شفاعت یا خود ارادهٔ انفاق آنرا کرده که اگر باعث هلاکت دین
وافتادن او از نظر لطف خداوند و ائمه راشدین و درجهٔ اولیاء و مقرّبین است دست نگاه دارد که انفاق بآن اعانت است
بر ظلم و عدوان نه بر تقوی و برّ احسان در تحف العقول و غیره از حضرت کاظم علیه السّلام مرویست که بهشام فرمود که ای
هشام بجهّال حکمت مدهید که بآن حکمت ظلم خواهید کرد و از اهلش مضایقه نکنید که بآنها ظلم خواهید نمود و در رجال کشّی
مرویست که آنجناب نوشت بعلیّ بن سوید سائی که از واجب ترین حقّ برادر تو آنست که کتمان نکنی برادر چیزی را که نفع میدهد او را
نه اندنیای او و نه از آخرتش و اخبار در باب کتمان ائمه علیهم السّلام علوم و اسرار خود را از بیشتر اصحاب و جواب ندادن بسیاری
از سؤالهای ایشان و در جواب پاره فرمودن که چه قدر جثّه تو کوچک و سؤال تو بزرگ است و امثال آن بسیار است هر که خواهد
بمظانّش رجوع نماید و در امالی از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود پنج چیز است که بهدر میرود چراغی که در آفتاب بیفروزی
روغن میرود و نورش نفع نبخشد و باران نیک بر زمین شوره زار باران ضایع میشود و زمین از او بهره نمیبرد و طعامی که پیش سیری
گذارند پس منتفع نشود با او و زن نیکوئی که برای عنّین برند حظّی از او نبرد و نیکی بکسی که شکر او را بجا نیاورد و در خصال از جناب
صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است بهدر میرود دوستی بکسی که وفا ندارد و احسان بکسی که سپاس او بجا نیارد و علم
آموختن بکسی که قوّهٔ او را ندارد و سپردن بکسی که قوّهٔ حفظ آنرا ندارد و در کافی روایت کرده که عبد الله بن عجلان عرض
کرد بجناب باقر علیه السّلام که بسا هست قسمت میکنم چیزی را میان اصحاب خود که بآن مواصلت میکنم با ایشان پس چگونه
بهم آنرا فرمود بده بآنها حسب هجرت در دین و فقه و عقل و ایضاً از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که مسیح می
فرمود آنکه ترک میکند شفاء مجروح را از جراحتش شریک زخم زننده است لامحاله تا اینکه فرمود حکمت مدهید بغیر اهلش پس
جاهل میشوید یا شما را جاهل شمارند و از اهلش منع نکنید که گناهکار میشوید هر آینه بوده باشید بمنزله طبیب دوا دهنده که اگر دید
برای دوای خود دید میدهد و گرنه دست نگاه میدارد و در امالی شیخ مفید مرویست که در توراة نوشته شده هر که نیکی کند با احمقی پس آن
گناهیست که بر او نوشته میشود و در بشارة المصطفی و تحف العقول مرویست که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود بکمیل بن زیاد ای
کمیل تعلیم مکن کفّار را از اخبار ما که زیاد میکنند بر آن پس رسوا میکنند شما را با آنها یا آزار میرسانند شما را بسبب آنها تا روز که معاقب
شوند بآنکار و پانزدهم زارع چون بر زرع توانا و دارای تمام اسباب آن باشد و لفعشر ابداند و مانعی نیست از آن کار بهاشد خود

در تحریص بر انفاق پیش از اظهار کردن فقیر حاجت خود را

تحصیل زمین قابل زرع بر آید و بر فرض که زمین از بیان مقالی بود در اقدام بشغل زرع منتظر سؤال او نبود بلکه ابتداً التفاتی بزبان حال او ندارد
که اداء این زرع خیری باو میرسد و او طالب او است بحسب فطرت و جبلت بلکه محرک او همان خیرات و منافعی است که باو راجع خواهد شد
در این شغل و زمین آلت این کار و واسطه آن خیر است منفق نیز بعد از آگاهی بر منافع دنیوی و اخروی آن باید خود در صدد تحصیل محل
قابل آن بر آید و آن منافع است توسط او بخود رساند و منتظر سؤال سائل و مطالبهٔ مستحق نباشد چه شاید کسی او را قابل انفاق نداند پس سؤال نکند یا
کند مستحق نباشد و اگر خود در صدد آن بر آید تواند مستحق را از غیر او تمیز دهد و بر فرض استحقاق ثواب اصلی صدقه و انفاق نرسد چه دادن پس از مسئلت
نوعیست از معاوضه و معامله شیخ مفید در اختصاص از جناب صادق ع روایت کرده که فرمود هر آنچه داده خداوند نیکی او در وقتی که نبوده باشد و اما
آن از روی مسئلت و اما اگر بیاید برادرت پیش تو بجهت حاجتی که نزدیکست دیده شود خون او در رخسارش و در مخاطره است و نمیداند که آیا
میدهی باو یا منع میکنی او را پس قسم بخداوند باز قسم بخداوند که اگر بیرون کنی برای او تمام آنچه را دارا آگاهی هر آینه مکافات نکردی یعنی عوض آبرویی
که در نزد تو ریخته باو ندادی ق نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود هرگاه مرد دانست که برادر مؤمنش محتاج است پس نداد باو چیزی تا آنکه
او سؤال کرد آنگاه باو داد اجر نمیدهند باو برای آنکه ق کد از آنجناب روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد بسوی مردی
پنج وسق از خرمای بغیبغه که موقوفات آن حضرت بود در ینبع و هر وسق قریب بشصت من تبریز است و آن مرد کسی بود که امید بخشش
و عطا و چیز دادن آنجناب را داشت و از آنجناب و غیر او هرگز چیزی سؤال نمیکرد پس مردی بآن جناب عرض کرد واللّه آن مرد از
تو سؤال نکرد و کفایت میکرد او را از پنج وسق یکوسق پس امیرالمؤمنین علیه السلام باو فرمود زیاد نکند خداوند در مسلمین مانند تو را
من میدهم و تو بخل میکنی للّه انت اگر من ندهم آنرا که از من امید دارد مگر بعد از سؤال کردن پس بدهم باو پس از پرسش پس ندادم باو مگر
قیمت آنچه را که از او گرفتم زیرا که وا داشتم او را که بذل کند برای من روی خود را که بخاک میمالد آنرا برای پروردگار من و خودش آنگاه که عبادت
میکند برای او و می طلبد حوائج خود را از او پس هر که چنین کند با برادر مسلم خود و حال آنکه دانسته که او محل قابلیست برای صله نیکی
او پس راست نگفته خدای را در دعا کردن از برای آن برادر وقتی که بزبان آرزو میکند برای او بهشت را و بخل میکند برادر و متاع فانی
دنیا را از مال خود زیرا که بنده در دعای خود میگوید اللّهمّ اغفر للمؤمنین والمؤمنات بار خدایا بیامرز مؤمنین و مؤمنات را
پس چون دعا کند برایشان مغفرت را پس خواسته برایشان بهشت را پس انصاف نکرده آنکه این کار را بکند بگفت رو محقق نکرده او را
بکردار ق ایضاً از آن جناب روایت کرده که فرمود آنچه ابتداءً داده میشود نیکی است و اما آنچه میدهی پس از سؤال
پس چنان است که گویا تلافی کردی باو بعوض آنچه بذل کرده برای تو از روی خود شب خود را بروز آورده به بیداری
و به خود می پیچید متردد میان یأس و رجا نمی دانست بکجا رو آورد برای حاجت خود پس عازم میشود
برای انجاح آن حاجت و می آید نزد تو و دلش می لرزد و رگهای گردنش مرتعش دیده میشود
خونش در صورتش نمیماند با آن اندوهش بر میگردد یا خوشنود خواهد شد ق فی از یسع بن
حمزه روایت کرده که گفت من در مجلس ابی الحسن رضا علیه السلام بودم و برایش خبری ذکر میکردم
و خلق بسیاری جمع شده نزد آن جناب و سؤال میکردند از حلال و حرام که ناگاه داخل شد مردی بلند قد گندم گون پس گفت

ظاهر کردن فقیر حاجت خود را و ترغیب احسان قبل از اظهار حاجت

السلام علیک یا ابن رسول الله مردی هستم از محبین شما و محبین آبا و اجداد شما از حج برگشتم خرجی خود را گم کردم و با من آنقدر نیست
که یک منزل بروم پس اگر رای منیر مستقر شود مرا به بلد برسان و خداوند بمن نعمت داده چون برسم به بلد خود آنچه را داده تصدق میکنم چه من از اهل صدقه
نیستم پس فرمود بنشین خدا تو را رحمت کند و رو کرد بمردم و برای ایشان سخن میگفت تا آنکه پراکنده شدند و باقی ماند آن خراسانی و سلیمان جعفری
و خثیمه و من پس فرمود آیا رخصت میدهید مرا در دخول اندرون رفتن بحرم پس سلیمان گفت خداوند کار ترا پیش آورد پس برخواست داخل حجره شد
ساعتی ماند پس بیرون آمد و در را بست و بیرون آورد دست مبارک را از بالای در و فرمود کجاست خراسانی عرض کرد حاضرم و اینجا پس فرمود
بگیر این دویست اشرفی را و استعانت جوی با و برای مخارج و کلفتهای خود و متبرک شو با و صدقه مده آنرا از جانب من و بیرون رو که من ترا
نه بینم و تو مرا نبینی پس بیرون رفت سلیمان گفت فدایت شوم عطا فرمودی و رحم فرمودی پس چرا روی مبارک را رو پوشاندی فرمود از بیم
آنکه نه بینم ذلت سوال را در روی او بجهت برآوردن حاجتش آیا نشنیدی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را که پنهان کننده نیکی معادل است
با هفتاد حج یعنی عملش و افشا کننده بدی مخذول است و پوشاننده آن آمرزیده شده است آیا نشنیدی کلام اول را متی آته یوما لاطلب
حاجة رجعت الی اهلی و وجهی بمائه حاصل مضمون ممدوح من کسی است که اگر روزی بجهت حاجتی نزد او روم برمیگردم بسوی
اهل خود و آبروی من بجای خود باقیست نحوی رفتار میکند که بذلت سوال گرفتار نمیشوم و در نهج البلاغه است که امیر المومنین
علیه السلام فرمود سخاوت آنست که ابتدا داده شود و اما آنچه میشود پس از مسئلت پس آن از روی حیا است و بیم عیبجویی و نیز فرمود
هرگاه یافتی از ارباب حاجت کسی را که بکشد بار توشه ترا بسوی قیامت پس برساند تمام آنرا بتو فردا یعنی روز قیامت آنجا که محتاج شوی
باو پس غنیمت دان او را و بار او بارکن و زیاد کن بارگیری او را از آن توشه تا قدرت داری شاید آنرا بجویی و نیابی و در نهایه شیخ
واحسن کما احسن الله الیک نیکی کن با آن نحو که خداوند بتو نیکی کرده اشاره باینست که در مرتبه شده چه از صفات نیکی خدا آنکه
بی مسئلت و پرسش همه نعمتهای گوناگون که شماره و احاطه در نیاید بهر کس آنچه محتاج است داده و در سجاد از کتاب قضاء حقوق
صوری نقل کرده که ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب گفت بودم در خدمت جناب صادق علیه السلام و در نزد او بود معلی بن خنیس که داخل شد
براو مردی از اهل خراسان پس گفت ای فرزند رسول خدا امید دارم بموالات شما اهل بیت و میان من و شما مسافتی است
دور و دستم کم شده و قادر نیستم بر برگشتن بسوی اهل خود جز آنکه مرا اعانت کنی پس نظر کرد حضرت بطرف راست و چپ و فرمود
آیا نمیشنوید که برادر شما چه میگوید بدرستیکه نیکی آنست و اما آنچه میدهی پس از مسئلت پس نیست آن جز مکافات مر آنچه بذل کرده برای تو
از آبروی خود پس فرمود شب خود را بسر آورده به بیداری و مردد بودن میان امید داری و ناامیدی نمیداند حاجت خود را بکجا
برد پس با عزم روی میکند بسوی تو و می آید نزد تو و قلبش مضطرب و رگ گردنش در طپش پس پدید آمد خوفش در نفسانیتش و با اینهمه ثبت
نمیداند بر میگردد از نزد تو با شکستگی و بدحالتی و یا با حاجت بر آورده پس اگر چیزی باو دادی چنین میداند که باو احسانی کردی
و حال آنکه فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم بآنکه دانه را شکافت و جان را آفرید و فرستاد مرا براستی که آنچه رنج کشیده از
سوال کردن از تو بزرگتر است از آنچه رسیده باو از نیکی تو راوی گفت پس جمع کردند برای خراسانی پنج هزار درهم
و دادند باو ولکذشت در خبر معلی بن خنیس در ذکر حق واجب مومن که هرگاه دانستی که برای او حاجتی است شتاب

[illegible] ابتدا داده شود یعنی بی سوال [illegible] آن نیکی است

بسوی قضای آن حاجت و ملجأ نکن او را باینکه سؤال کند تو از برای آن حاجت بلکه مبادرت کن بآن و ما شرح حال ذکر خواهیم کرد در
باب بیست و هفتم ضررها و مفسدها که از طرف سؤال سائل میرسد که پست ترین کارها گفتن آن بر روی او است پس آنکه مطلع شده بر حالت او و
اعانت نکرد تا او مضطر شود بسؤال سبب شده برای تمام آن مفاسد و نیز در حدیث ابی بصیر مرویست که معویه از جناب امام حسن
علیه السلام پرسید که کرم چیست فرمود نیکی کردن محض تحصیل اجر خداوندی و دادن پیش از خواستن باب پنجم در اقسام صدقه و انفاق
بملاحظه دواعی و غایات یعنی اغراضیکه بجهت تحصیل آنها صدقه کنند و آنچه آزاد دهند و آنچه برای آن انفاق کنند و بملاحظه هریکی از این سه
مرحله چند قسم شود پس در اینجا سه مقامست اول در آنکه چرا باید صدقه داد و بجهت چه باید انفاق نمود دوم آنکه بچه باید
انفاق نمود و حکمت آنکه خداوند بدلش عوض میدهد و سیم کیانند که باید بایشان انفاق کرد مقام اول در اقسام آن بملاحظه
اغراض و دواعی مخفی نماند که انسان چون متصف است بالتفات و شعور بکاری اقدام نکند تا در او خیری ببیند و این خیر یا جلب نفعی است
و رسیدن بمحبوبیست یا برگردانیدن ضرر است و آسودگی از شر مبغوض و متعلق آن خیر و شر و نفع و ضرر که جلب آن و دفع این خواسته یا دین
یا نفس یا جسد یا عرض یا مال و بر هر تقدیر یا آنها را معجلا خواسته که الآن طالب نفع است که ندارد و دارای آن ضرر است که از او
متنفر است یا برای بعد یا که خیری مترقب است آمدنش پس صدقه میدهد که آن بر آید یا شری گمان آمدنش میرود و پیش از وصول در مقام
دفع و احتراز از آن در آمده و به تقدیر این مراتب یا برای خود میخواهد یا برای عزیز محبوبی از اولاد و عیال و اخوان ایمانی و
ذوالحقوق و این خیر و شر و نفع و ضرر یا دنیوی باشد یا اخروی اگرچه تصور بعضی از اقسام گذشته در اخروی مشکل است در هر حال
این اقسام از برای درجه پست است از مراتب که در نیت صدقه هست اگرچه در میان آنها نیز تفاوت بسیار است و بالاتر از اینها
در جائیست که در آنها قصد عوض از صدقه نمیشود چه نفع دنیوی باشد یا اخروی یا دفع شر از اینها اگرچه با راستی و خلوص نیت
و بهتر از دیگران باشد عوض میدهد و آن نیز چند قسم است و ما بجهت تسهیل ضبط و معرفت عوام اغلب آن دو قسم را بترتیب و شمار
ذکر کنیم تا در اینجا بلکه در غالب عبادات ملتفت باشند و در محل و موردش بکار برند اول آنکه قصد کنند از انفاق چون فرمان
برداری فرمان خداوند عز اسمه را که سزاوار هر گونه اطاعت و پرستش و مستحق هر قسم تعظیم و عبادتست دوم آنکه انفاق کنند
بجهت آنکه محبوب خداوند است چه خداوند انفاق را دوست دارد و گذشته از لوازم ایمان و صدق دعوای محبت این دوستان
دوست داشتن هر چیزیست که در حضرت معشوق محبوب باشد و عاقل طالب محبوب خویش باشد هر چند او را امر بآن نکنند
سیم آنکه غرض از انفاق ادای شکر اندکی از احسانهای بی پایان خداوند جل و علا باشد که وجوب آن فطری هر ذی شعور
است و در کتاب عاصم بن حمید مرویست از ابی بصیر که گفت شنیدم که جناب صادق علیه السلام میفرمایند که وقتی رسول خدا
صلی الله علیه و آله با اصحاب خود بود و سواره بر مرکوب خود که ناگاه فرود آمد و بسجده افتاد پس کسی گفت یا رسول الله دیدیم
شما را که کاری کردید که نکرده بودید پیش از امروز فرمود بنزدم آمد ملکی از جانب پروردگار من و گفت ای محمد بدرستیکه پروردگارت
بتو سلام میرساند و میفرماید ای محمد بدرستیکه من خوشحال میکنم ترا و امر است تو پس نمیشود در نزد من مگر آنکه آزاد کند هم
و بنده نبود که آزاد کنم پس سجده کردم برای شکر خدای تعالی چهارم آنکه مقصود پیروی و اقتدا و تأسی باشد بزمره انبیا

و اولیا

واوصیا صلوات الله علیهم که نهایت اهتمام را بآن داشتند و هیچ چیز را بران مقدم نمیداشتند چنانچه در قصه نزول هل اتی
صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام و قصه تصدق اقتدا با امیر المومنین علیه السلام در هر شب نان خود را بمسکین و یتیم و اسیر دادند
پنجم آنکه غرض مجرد داخلشدن در طائفه عاملین بقرآن باشد چه در کلام مجید بسی از آیات وارده در اصلاح امر قلب و ذکر صفات
جمیله و مذمومه آن قدر اهتمامی که بانفاق شده بهیچ عمل جوارحی نشده ششم آنکه محرک او در انفاق عروض خوفی باشد
که در دل از تصور عظمت خداوند پیدا شده و این خوف نه از نزول بلاهای دنیوی و عقوبات اخرویست که از تذکر جرایم و معاصی
در دل ظاهر میشود چنانچه بیاید بلکه از نظر در بزرگی و جلالت حضرت احدیت قهرا قلب خایف و مضطرب و جوارح خاشع
و از کار می افتد هر چند در خود سبب استحقاق عقوبتی نبیند و بی استحقاق هم احتمال عقوبت دهد هفتم آنکه مقصود
مجرد قرب منزلت در نزد خداوند و رفعت شان باشد بی ملاحظه نفع و ضرر و ثواب و عقابی چه این قسم در نزد اهلش محبوبتر
از هر چه بخیال اندر آید هشتم آنکه غرض شکر نعم موجوده باشد و لیکن مجرد ادای شکر واجب یا دشدن آن نعم باشد حسب وعده
منجزه که خداوند فرموده که ولئن شکرتم لازیدنکم نه بیرون آمدن از عهده این واجب چنانچه گذشت نهم آنکه
غرض از شکر وجود نعمت باشد یا دفع نقمت و لیکن غرض از ادای شکر دوام و از دست نرفتن آنها باشد در دعائم الاسلام
از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که پدرم علی بن الحسین علیهما السلام هر گاه بیرون میرفت بسوی بعضی از دهات خود میخرید
سلامتی خود را از خداوند بآنچه میسر میشد و این در وقتی بود که پا برکاب میگذاشتند پس چون خداوند او را سالم میرسانید و بر میگشت
شکر میکرد خداوند را و تصدق میکرد بآنچه میسر بود دهم از اغراض نفع قلبیست از حیات و صحت و بیداری چه دل را
مانند جسد حیات و موت و صحت و مرض و خواب و بیداریست بلکه این اوصاف در او شدیدتر باشد چه از مردن و مرض
و خواب جسد دل را صدمه نرسد و از صحت و حیات و بیداری او چیزی نه بیند اما از مردن دل همه اعضا و جوارح بمیرند
مردنیکه ضرر آن هزاران هزار بیش از مردن جسد است و هم چنین از مرض و خواب او چنین شوند شیخ صدوق در توحید
از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت نموده که فرمود برای جسم شش حالت است صحت و مرض و موت و حیات و خواب
و بیداری و هم چنین است روح پس حیات او علم او است و موت او جهلش و مرض او شک و صحت او یقین او و خواب
او غفلت او و بیداری او حفظ او است و ایضا در کتاب خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود
اگر پاکیزه شد دل مرد پاکیزه می شود و خبیث شد دل خبیث می شود جسد و ایضا فرمود در انسان مضغه ایست یعنی دل که هر گاه
او سالم و صحیح شد سالم می شود بسبب او سایر جسد و اگر ناخوش شد ناخوش میشود برای او سایر جسد و فاسد میشود و سایر صفات
جمیله قلبیه و منافع جلیله باطنیه از صبر و رضا و تسلیم و تقوی و توکل و یقین و ثبات و انشراح و طهارت و محبت و غیر اینها
همه از ثمرات و اوراق شجره علم و یقین و بیداری دلست و یکی از اسباب تحصیل آنها که تمامی خلائق بآن مکلفند صدقه است
چنانچه آیه مبارکه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون صریح است در آنکه اصل بر که نیکوئی است به
قلب است که همه برها از پرتو اوست و در دعای سجده مابین اذان و اقامه وارد شده اللهم اجعل قلبی بارا

بار خدایا بگردان علم را همراه بان بسیار خیر و فرمانبردار و در کتاب جعفریات مرویست از رسولخدا صلی الله علیه و آله که فرمود بر چه سببیست که نیکو شود با و نفس و آرام گیرد و بسوی او دل **وابضاً** در فصل اول از باب گذشته اشاره شد در شرح آیه **خذ من اموالهم** الآیه که این فایده از نفعهای بزرگ صدقه است خصوصاً طمانینه و آرامی دل از روی دعای نبی صلی الله علیه و آله بجهت دادن صدقه چنانچه گذشت **وابضاً** حب او عز و جل و علا از اعظم فواید قلبیه بلکه نفعی در دنیا و آخرت فوق آن نباشد و گذشت که تحصیل آن بدادن مال میشود بنا بر یکی از احتمالات آیه شریفه **و آتی المال علی حبه** بارجاع ضمیر بمال بدو بر دوستی خدا بجهت پیدا شدن آن **یازدهم** نفع جسدی که اگر کسی خواهد عمرش دراز و پیوسته بدنش صحیح و جسمش سالم و بامراض گوناگون مبتلا نشود بصدقه متوسل شود که بهترین اسبابست **دیلمی** در اعلام الوری روایت کرده از امیر المومنین علیه السلام که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد گفت بیاموز مرا عملیکه خداوند مرا دوست دارد و خلق مرا دوست دارند و مالم زیاد شود و بدنم صحیح باشد و عمرم دراز گردد و با حضرت محشور شوم فرمود این شش خصلتست که محتاج است بشش خصلت هرگاه خواهی خدا ترا دوست دارد پس از او بترس و پرهیز از و یعنی از اسباب غضب و سخطش و هرگاه خواستی خلایق ترا دوست دارند پس نیکی کن بایشان و اعراض کن از آنچه در دست ایشانست و اگر میل داری مالت ابنوه شود پس زکوة آنرا بده و اگر بخواهی خداوند بدنت را صحیح نگاهدارد پس بسیار تصدق کن و اگر خواستی خداوند عمر ترا دراز کند پس صله ارحام بکن و اگر خواستی محشور کند ترا خداوند با من پس طول ده سجده را پیش روی خداوند ملک قهار **و در** اخبار بسیار رسیده که صله رحم و صدقه عمر را دراز میکند **دوازدهم** آنکه قصد کند نفع عرضی را که در نزد مردم محبوب و معظم باشد بخریدن قلوب ایشان و منزل کردن و نزدیک بودن در آنها چنانچه حضرت مجتبی علیه السلام فرمود عجب دارم از آن کسانیکه میخرند بندگانرا بدرهم و دینار نمیخرند دلهای آزادگانرا باحسان **سیزدهم** آنکه مقصد نفع مالی باشد و این فایده صریح آیه سابقه است **خذ من اموالهم** چه از معانی ظاهره تزکیه نمو و ترقیست که بسبب آن صدقه است و گذشت در خبر دیلمی شاهد بر این مقصود **و در** اخبار بسیار وارد شده که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود طلب کنید فرود آمدن رزق را بصدقه **و در** ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود صدقه در روز مال را زیاد میکند و بر عمر می افزاید **و شیخ** کشی از انجناب روایت کرده که فرمود انفاق کن و یقین دار به جانشین یعنی عوض آنرا خداوند بجایش میگذارد و بدان بدرستیکه هر کس انفاق نکرد در طاعت خداوند مبتلا خواهد شد بانکه انفاق کند در معصیت خداوند **و در** نهج البلاغه مرویست که امیر المومنین علیه السلام فرمود هرگاه فقیر و بی چیز شدید پس تجارت کنید با خداوند بصدقه **و** این تجارت با خداوند که سرمایه و اسباب و آلات از او است و کار از بنده نشود مگر بارعایت شروط تجارت که عمده آن نخوردن سرمایه است و صرف آن در خود و سرمایه را به بی مایه دادن و بفقیر قرض دادن که در اینجا مال را بفاسق ندهد که از این بهره ندارد و در مصارف بیهوده و ضعف آن خرج نکند چنانچه گذشت از شروط صدقه قابلیت محل است که در فاسق نیست و سرمایه را حبس نکند و در زندگی خود قوام و میانه روی را شعار خود کند و بالجمله آنچه با شریک مالی خود شرط کند در کیفیت تجارت خود از او در اینجا رعایت کند که اگر سرمایه را خورد و یا بغیر محل داد سودی نخواهد کرد چنانچه

یازدهم نفع جسدی طبیعی

دوازدهم نفع عرضی

میفزاید **فما ربحت تجارتهم** و در علل الداعی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بفرزند خود بفرزند چه قدر زیاد آمده از خرجی گفت چهل اشرفی فرمود بیرون برو و آنرا تصدق کن گفت غیر او چیزی باقی نمانده گفت تصدق کن که خداوند بجایش میگذارد آیا ندانستی برای هر چیزی کلیدیست و کلید روزی صدقه است پس صدقه بده آنرا گفت چنین کردم پس درنگ نکرد حضرت مگر ده روز که آمد از جائی برایش چهار هزار اشرفی **و شیخ** ابو الفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که بنده یک لقمه نان یا یک نیم خرما بصدقه بدهد حقتعالی آنرا میپرورد و میفزاید تا چندان شود که کوه احد روز قیامت خداوندان صدقه بنزد یک ترازو آیند و حساب او برارند و کفه حسنات او از طاعت سبک باشد آن مرد فرو ماند حقتعالی آن صدقه او بیاورد و در کفه حسناتش نهد کفه گران بار شود و بر کفه سیئات بچربد بنده گوید بار خدایا این طاعت گران چیست که من خویشتن را نمیدانم طاعتی اینچنین کرده باشم خدا تعالی گوید این نیم خرما است که تو فلان روز برای من صدقه دادی من این را برای تو پرورانیدم تا بوقت درماندگی تو را فریاد رسد **چهاردهم** آنکه غرض نفع مالی اخروی باشد چنانچه **شیخ** صدوق در امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود در بهشت درختی است که از بالای آن بیرون می آید جامهای حله و از پائین آن اسبهای ابلق زین کرده لجام دار که بال دارند و سرگین و بول ندارند سوار میشوند بر آنها اولیاء الله پس طیران میدهد ایشانرا در بهشت هر جا که بخواهند پس آنانکه از ایشان پائین ترند عرض کنند پروردگارا چه رسانده بندگانت را باین کرامت پس خداوند جل و علا میفرماید ایشان شبها بر میخاستند بعبادت و نمیخوابیدند و روزه میگرفتند روز و نمیخوردند و جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند **و ایضا** در امالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود آگاه باشید که هر کس تصدق کند بصدقه پس برای او بوزن هر درهمی مثل کوه احد خواهد بود از نعیم بهشتی و باین مضمون اخبار بسیار است که متفرقا خصوص در باب سیزدهم گذشته خواهد آمد **پانزدهم** آنکه غرض نفع عرضی و تحصیل جاه و اعتبار اخروی باشد و اجل آن محبوب بودن در نزد خداوند است **شیخ** حمیری در قرب الاسناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود تمامی خلایق عیال خداوندند محبوب ترین ایشان نزد او آنکه نفعش بیشتر رساند یا نفع بیشتر بعیال او **و کما** امالی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود رشک برده شده کسی است که سنگین کرده بصدقات و خیرات میزانهای خود را **و در** ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام مرویست صدقه در شب آسان میکند حساب را **شانزدهم** نفع جسدی **شیخ** صدوق در ثواب الاعمال روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زمین قیامت آتش است جز سایه مؤمن پس بدرستیکه صدقه او سایه می اندازد برای او **و ایضا** در امالی از انجناب روایت کرده که فرمود دوش عجائبی دیدم عرض کردند چه دیدید پس آنحضرت ذکر فرمود اصنافی از امت خود را که بحالاتی دیده بود تا آنکه فرمود دیدم از امت خود مردی را که دفع میکرد شعله آتش و شراره او را بدست خود در روی خود پس صدقه او آمد پس سایه بانی شد بر سرش و پرده شد بر سرش **و ایضا** در ثواب الاعمال از جناب قاسم علیه السلام روایت کرده که فرمود مبعوث میکند خداوند قومی را در زیر سایه عرش که رویهای ایشان از نور و جامهای ایشان از نور نشسته باشند بر کرسیهای نور پس خلایق

بر ایشان مشرف شوند پس گویند ایشان پیغمبرانند پس منادی از زیر عرش ندا کند ایشان پیغمبران نیستند پس گویند ایشان
شهیدانند پس منادی ندا کند از زیر عرش که ایشان شهید نیستند ولکن ایشان گروهی اند که آسان میکردند کار را بر
مؤمنین و مهلت میدادند کسیرا که در عسرت بود تا مال بدست آرد و شیخ ابو الفتوح رحمه الله در تفسیر خود روایت
کرده از رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مهلت دهد وام دار درویش را یا از مال او چیزی وضع کند خدای تعالی او را سایه کند در زیر
سایه عرش آن روز که سایه نباشد مگر سایه عرش و ایضا از حذیفة بن الیمان روایت کند که روز قیامت بنده را بیارند
او گوید بار خدایا من در عمر خویشتن هیچ خیر نکرده ام جز آنکه مرا در دنیا مالی دادی من بر درویشان دست گیری کردم چون
نداشتند که قضا کنند من بر ایشان سختی نکردم خدای تعالی گوید من اولیترم که من ترا دست گیرم که درمانده از بنده من درگذرید
ابو مسعود انصاری گفت گواهی دهم که حذیفه این حدیث از رسول صلی الله علیه و آله شنیده و ایضا بریده از آنجناب
روایت کرده که گفت هر که وام دار معسر را مهلت دهد بهر روزی صدقه بنویسند او را و هر که مهلت دهد خدای تعالی او را صدقه
بنویساند و هر روز بمانند آن که او را بر او باشد یعنی بمانند آن مال که او را بر آن غریم باشد من گفتم ای رسول الله اول فرمودی
بهر روزی صدقه بنویسند او را و دیگر باره گفتی بمانند آن که بر او باشد هر روزی صدقه بنویسند او را گفت بلی اول پیش از اجل
گفتم و دوم پس از اجل هفدهم نفع قلبی اخروی چنانچه خداوند وعده داده که الذین ینفقون اموالهم
باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم آنانکه انفاق میکنند اموال خود را شب و روز
نهان و آشکار پس مر ایشانراست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان و از ابهام مزد و حواله آن باینکه در نزد پروردگار است
ظاهر میشود بزرگی شان و عظمت قدر آن مزد و معلوم است که تمامی نعیم جنت در جنب محبت و رضا و علوم و معارف الهیه
که خالص آن مختص اولیا است در انظار مستهلک بیقدر است و در جای دیگر فرموده من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا
فیضاعفه له وله اجر کریم حاصل ترجمه کیست آنکه قرض دهد خداوند را قرض الحسنه پس خداوند آنرا دو چندان کند
و برای او است مزدی نیکو و در جای دیگر میفرماید خداوند منفقین را وعده حسنی داده و در جای دیگر فرموده
اجر ایشان عظیم است و در جای دیگر فرموده ولسوف یرضی آنکه مال خود را انفاق میکند برای جستن رضای
خدای تعالی هر آینه خوشنود میشود و این رضا و خوشنودی از آن اجر کریم عظیم است که وعده داده بصدقه دهندگان
و زیاده ازین کلام در این مقام مناسب نیست و در کشف الغمه از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود سه چیز است
که میرساند بنده را بخشنودی خداوند کثرت استغفار و تواضع و فروتنی و کثرت صدقه هیجدهم آنکه قصد کند نفع
دینی را چون زیارت ائمه انام علیهم السلام و حج بیت الله الحرام و توفیق مرافقت عالم بحلال و حرام و دیدن آیات عظام
در بیداری یا خواب که سبب استحکام عقائد و داعی بر زیاد کردن اعمال و طاعات است و استجابت دعا و امثال اینها که
همه داخلست در آیه مبارکه فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری حاصل بنا بر بعضی
از وجوه هر آنکه عطا کند و بپرهیزد از آنچه مفسد او است و او را باطل میکند و تصدیق کند بوعده ثواب خداوند پس

آسان کنیم برای او راه سهل را یعنی او را بآسانی بطاعات و خیرات برسانیم و در مکارم الاخلاق از معویة بن عمار روایت
کرده که جناب صادق علیه السلام چون اراده میکرد حاجت از حق پیش از ان صدقه میداد پس بو میکرد خوشبو را آنگاه بمسجد
میرفت و دعا میکرد برای آنحاجت و در کتاب بشارة المصطفی روایت کرده که آنجناب فرمود و آنکه اراده صله آل محمد
علیهم السلام از اموال خود مهر که غنی است پس باندازه ثروتش و آنکه فقیر است باندازه درویشیش و هر کس میخواهد که خداوند
برآورد اهم حاجتهای او را پس صله و نیکی کند به آل محمد علیهم السلام و شیعه ایشان بانمالیکه حاجت او بآن بیشتر باشد و بهترین
نفع دینی تکمیل ایمانست که صدقه از مقدمات است چنانچه مفید ثانی در امالی از آنجناب روایت کرده که فرمود کامل
نمیشود ایمان بنده تا آنکه پیدا شود در او ده خصلت نیکو شود خلقش و سخی کرد نفسش و نگاهدارد فضول قول خود را یعنی سخنان
بیفائده دینی و دنیوی و بیرون کند زیادی مال خود را یعنی هرچه برای بر است تی آن محتاج نباشد و در عوالی اللئالی مرویست
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هرگاه اراده کردی که خدا را بخوانی پس مقدم دار نماز را یا صدقه را یا خیر را یا ذکر را
و در مصباح متهجد شیخ طوسی در ضمن اعمال روز جمعه از جناب رضا علیه السلام نقل کرده بعد از روزه گرفتن چهارشنبه
و پنجشنبه و جمعه و فرمود در جمعه سر خود را بخطمی بشوید و نظیف ترین جامهٔ خود را بپوشد و به نیکوترین خوشبو خود را معطر کند آنگاه
صدقه دهد بهر مسلمی بانچه میسر شود او را از مالش الخ و در مضمار سید علی بن طاوس مرویست از کتاب علی بن اسمعیل میثمی
که او روایت کرده از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که چون ماه رمضان داخل میشد در هر روز یکدرهم صدقه میداد و
میفرمود شاید که من درک کنم شب قدر را یعنی این صدقه را برای درک آن میدهم و چون شب قدر بر ایام پوشیده نیست
بلکه شب بیان قدر و منزلت ایشانست پس غرض تعلیم دیگرانست چنین کنند تا بر ان مقصد ظفر بیابند چنانچه سید در انجا
اشاره فرموده نوزدهم آنکه قصد کند مطلق ثواب اجر حسنه را از صدقه و رسیدن خیر این کار و جبر آن یا دیدن نفع را
بانچه خداوند تبارک و تعالی در بارهٔ او صلاح داند بدون آنکه خود تعیین کند نفع مخصوصی را که شاید در ان خطا کرده باشد
چه بسا انسان در چیزی منفعتی بیند و آنرا طلبد و خداوند حسب وعده آنرا با و دهد و لکن جز ضرر چیزی نه بیند و نفعی را که
خداوند معین نماید البته پاک و پاکیزه و مبرا خواهد بود از تمامی ضرر و فساد و در امالی شیخ طوسی مرویست از
رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس یکدرهم در راه خدا دهد بدهد بنویسد خداوند برای او هفتصد حسنه
و در کنز شیخ کراجکی از آنجناب روایت کرده که صدقه یکدرهم افضل است از نماز ده شب یعنی در ده شب نماز
مستحبی کردن و باین مضمون اخبار بسیار است بیستم آنکه قصد کند از انفاق دفع ضرر دینی را و چون باب
تمام ضرر دینی با استقلال یا بمشارکت شیطان رجیم است پس بدفع او دین از ضرر و مفاسد سالم خواهد بود چه آنکه ضرری
باشد که تمام آنرا برد چون کفر و شرک و نفاق یا از اجزاء و اعضای او بکاهد چون سائر معاصی و مبطلات اعمال و در
چند خبر مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب خود آیا خبر ندهم شما را بچیزیکه اگر او را بکنید دور شود از
شما شیطان مثل دوری مشرق و مغرب عرض کردند آری فرمود روزه روی او را سیاه میکند و صدقه پشت او را

می‌شکند و دوستی برای خداوند و اعانت یکدیگر بر کردار نیکو ببرد اصل و نسل او را و استغفار ببرد رگ دل او را از بیخ است که آنجناب فرمود چنانچه در ثواب الاعمال و غیره روایت شده یا علی بدرستیکه صدقه مؤمن بیرون نمیرود از دستش تا آنکه رها می‌شود از لحیهٔ هفتاد شیطان که تمام آنها امر می‌کنند او را که مکن یعنی صدقه مده بلکه بصدقه ضررهای موجودهٔ شیطانی را نیز توان برد چنانچه صدوق در ثواب الاعمال از حضرت فرمود علیه السلام روایت کرده که فرمود عابدی در بنی اسرائیل هشتاد سال عبادت کرد پس مشرف شد بر زنی پس در دلش جا گرفت و پس قدم زد و آمد و او را بخود خواند پس قبول کرد و چون از کارش فارغ شد ملک الموت فرود آمد پس زبانش در بند شد پس سائلی بر او گذشت اشاره کرد که گرده نانی که در جامهٔ او بود پس خداوند حبط کرد عمل هشتاد سال را بآن زنا و آمرزید او را بآن گرده نان و در انکتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده حدیثی طولانی که در آخر آن فرمود بدرستیکه صدقه در شب خاموش میکند غضب خداوند را و محو میکند گناه بزرگ را و آسان میکند حساب را و در مواضع بسیاری از کلام مجید تصریح باین شده چنانچه میفرماید بعد از امر بانفاق **الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه و فضلا** شیطان وعده میدهد شما را در انفاق امر میکند از نزد خود و فضلی در مال و میفرماید **ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ویکفر عنکم من سیئاتکم** اگر ظاهر کنید صدقات خود را پس نیکو چیزیست از خصلت و اگر نهان دارید او را و بدهید آنرا بدرویشان پس آن بهتر است برای شما و میپوشانم از شما چیزی از سیئات و بدیهای شما و در کتاب نجات دخول الجنه جعفر بن احمد قمی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود صدقه خاموش میکند گناهان را یعنی آتش گناه را روشن شده باشد چنانچه خاموش میکند آب آتش را بیست و یکم آنکه قصد کند بان دفع ضرر قلبی و رفع امراض باطنی را که ضرر و آزار آنها هزار مرتبه بیشتر از ضرر جسمانیست خصوص مرض قساوت که سرمایهٔ بسیاری از آنهاست چه مراد از آن صلابت قلب و سختی و رحم نکردن او است بر ضعیف و مضطر و متاثر نشدن از آنچه باید از آنها ترسید و نپذیرفتن مواعظ مانند زمین سخت که ممکن نیست شخم کردنش و داخل کردن تخم در آن و اگر تخمی در او پاشند چیزی از او نروید و در زمین از سنگ سخت تر باشد و خداوند میفرماید بعضی دلها از سنگ سخت تر باشد چه از بعضی سنگها آب بیرون آید و پارهٔ از آنها از ترس خداوند فرو افتد و از دل سخت و قلب قاسی امید چیزی نباشد و از اینجا معلوم میشود سبب اینکه دورترین مردم از خداوند صاحبان قلوب قاسیه‌اند چنانچه در باب سابق گذشت و با اینحال از برکت اکسیر صدقه مبدل گردد بنرمی و لین که از بهترین صفات مومنین است چنانچه صدوق در فقیه از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر کس از شما دریافت کند قساوت را در دل خود پس یتیمی را نزدیک خود آرد و با او مهربانی کند و دست بر سرش بمالد دلش نرم میشود باذن خدا تعالی پس بدرستیکه برای یتیم حقی است و در خبر دیگر روایت شده که او را بر سر سفره بنشاند و بر سرش دست بکشد دلش نرم شود

و در وقتی که از انفاق و امساک بترسید ... صحیح

و قطب راوندی در لب اللباب خود از آنجناب روایت کرده که فرموده‌اند که در خود قساوتی بیند اطعام کند ایتام را و در
مشکوة الانوار فاضل طبرسی مذکور است که شخصی شکایت کرد بسوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله قساوت قلب خویش را
پس فرموده‌اند هرگاه قصد کردی که دلت نرم شود پس بخوران مسکینی را و دست بمال سر یتیمی را و مثل آن سوء خلق و هم
قلب است که صاحبش را از جمیع کار دنیا و آخرت باز دارد و آن نیز بصدقه برود چنانچه صدوق در ثواب الاعمال
از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده‌اند که صدقه دهید در روز یا شب و اگر در روز است روز و اگر شب است اول
شب او دفع میکند از او هم را و بدی خلق و مردن بد را و در ریاض الابرار سید نعمة الله جزائری مرویست از
جناب سید الشهداء علیه السلام که فرمودند بصحت پیوست نزد من کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که افضل اعمال بعد از نماز
داخل کردن سرور است در دل مؤمن بچیزی که در آن گناهی نباشد بدرستیکه من دیدم غلامی را که با سگی غذا میخورد پس از سبب
آن از او پرسیدم گفت ای فرزند رسول خدا من غمگینم میخواهم او را مسرور کنم تا مسرور شوم چونکه آقای من یهودیست میخواهم
از او جدا شوم پس آنجناب دویست اشرفی بجهت قیمت او نزد صاحبش یهودی برد عرض کرد غلامم فدای قدم مبارکت
و این باغ از آن او و اشرفیها را نیز برگردانیدم بجناب فرمود قبول کردم و بخشیدم آنرا بغلام پس فرمود غلام را آزاد کردم
و تمام آنها را باو بخشیدم پس آن زن یهودی گفت اسلام آوردم و مهر خود را بشوهرم بخشیدم پس یهودی گفت من نیز ایمان
آوردم و این خانه را باو بخشیدم و آیه مبارکه خذ من اموالهم الآیه نیز صریحست بر وجود این خاصیت در صدقه
چنانچه مشروحا در باب سابق گذشت و دیگر از ضررهای قلبی که بصدقه و انفاق میرود کراهت لقاء خداوند و رسیدن
اجل است و حال آنکه اولیاء خداوند مشتاق لقای او و آرزومندند چنانچه در خصال از جناب باقر علیه السلام مرویست
که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت چه شده مرا که مرگ را دوست ندارم فرمود آیا مالی داری
گفت آری فرمود پس آن مال را پیش فرستادی گفت نه فرمود از این جهت است که دوست نداری مردن را و در کتاب
جعفریات همین حدیث را از آنجناب روایت کرده و در آخر آن فرمود چون دل مرد نزد متاع اوست یعنی اگر فرستاد
پس در آخرت است و دلش مایل باو است بجهت رسیدن بآن مال و دیگر از ضرر قلبی که رفع میشود بآن غفلت اوست
از ذکر خدا و خلفای او و یاد معاد و عقبات او بسبب اشتغال بمال و صرف اوقات در جمع و تحصیل و حفظ و زیاد کردن و
تمتع بردن از او چه مال خصوص اگر زیاد شود باز دارنده است از اینها چنانچه خدا و مفسرین فرمایند الهیکم التکاثر
حتی زرتم المقابر یعنی حاصل زیاد کردن مال شما را باز داشته و بلهو انداخته تا آنگاه که زیارت قبور کنید یعنی بمیرید
و بآنجا روید بنا بر بعضی از احتمالات آیه پس مال را انفاق میکند تا از شر غفلت ایمن شود و دیگر بیرون کردن محبت مال
از دل که جمع نشود با محبت خداوند و اولیائش چنانچه صدوق در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده
حدیثی در خصال و علامات محب اهل بیت علیهم السلام و آن بیست خصلت است ده در دنیا و ده در آخرت بعضی از
خصال دنیوی بغض دنیاست پس اگر مالی محبوب باشد آنرا انفاق میکند تا از ضرر محبتش که مانع بودن از آن محبتها است

محفوظ بماند بیست و دوم آنکه قصد کند از صدقه دفع ضرر جسد و رفع امراض موجوده و متوقعه را و این دوای
الهی و تریاقیست آسمانی که بجز اجل محتوم هر مرض در هر کس بهر حال و هر زمان پیدا شود قلع کند و بلاهای آسمانی را بهر که رو کرده اند
و ستارهای منحوسه را از تاثیر بیندازد بلکه مار و عقرب را بیجان و گرگ و شیر را پاسبان و عدوی خونریز را مهربان کند و از سفر
مشقت را ببرد و از صرصر نحوست دریا را از فرو بردن و آتش را از سوزاندن افکند و اگر نبود برای اثبات وجود مقدس خداوند
و صدق رسالت حضرت ختمی مآب و خلافت آل اطیاب آنجناب و صدق جزاهائی که برای اعمال مقرر و وعده فرموده اند آیت
و علامت معجزه و شاهدی بجز آنچه در ثمره صدقه در این باب فرموده اند و کمتر کسی هست که در خود یا در دیگران آنرا بصحت نرسانیده
و آن ثمره را از این شجر نچشیده باشد هر آینه کافی بود و شیخ کلینی در کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود
بدرستیکه خداوند یکیست نیست خدائی بجز او هر آینه بر میگرداند بسبب صدقه درد و دبیله و سوختن و غرق شدن و ویرانه شدن
خانه و امثال آن و دیوانگی و شمرد هفتاد در از بلاها را و از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که شخصی یهودی گذشت
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله پس گفت السام علیک حضرت فرمود علیک پس اصحاب آنجناب عرض کردند که او سلام کرد
بر تو بمردن پس گفت مرگ بر تو باد حضرت فرمود من نیز چنین رد کردم آنگاه فرمود بدرستیکه این یهودی را بزند ماری در پس
قفایش و بکشد او را پس یهودی رفت و هیزم بسیار جمع کرد و بدوش گرفت و در زمانی کم برگشت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که بگذار آنرا پس هیزم را گذاشت ناگاه ماری سیاه در میان هیزم بود که چوبی را بدهان گرفته بود پس فرمود ای یهودی
چه کردی امروز گفت کاری نکردم بجز این هیزم را بدوش کشیدم و آوردم و با من دو نان خشک بود یکی را خوردم دیگری را
صدقه دادم بمسکینی پس حضرت فرمود با آن خداوند مار را از تو دفع کرد و فرمود بدرستیکه صدقه دفع میکند از انسان مردن بد را
و از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود مردی بود در بنی اسرائیل که او را فرزندی نمیشد پس از برای او پسری شد و
با و گفتند که او در شب عروسی میمیرد پس تا چندی بر آن پسر گذشت چون شب عروسی شد چشمش افتاد بر پیرمردی ضعیف پس او را
رحم کرد و او را خواند و غذا داد پس آن سائل گفت مرا زنده کردی خداوند ترا زنده بدارد پس شخصی در خواب نزد آن مرد
آمد و گفت از پسرت بپرس چه کرده پس پرسید او خبر داد پدر را بآنچه کرده بود بار دیگر آن کس بخواب او آمد و گفت خداوند
پسرت را زنده داشت بآنچه با آن پیر کرده و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه صدقه بر میگرداند
هفتاد بلیه از بلاهای دنیا را با مردن زشت صاحب صدقه هرگز نمیرد بمردن بدی علاوه بر آن در آخرت برای او ذخیره
می شود و شیخ صدوق در عیون از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود گذشت عیسی روح الله بقومی که
آوازهای ایشان بلند شده بود فرمود چه شده این جماعت را گفتند یا روح الله فلانه دختر فلان را میبرند برای فلان پسر
فلان در امشب فرمود امروز چنین آواز میکنند و فردا گریه خواهند کرد پس یکی از ایشان پرسید ای رسول خدا فرمود چون آن زن
خواهد مرد امشب پس گویندگان آنجناب گفتند راست گفته خدا و رسول او و منافقان گفتند فردا خیلی
نزدیک است چون صبح آمدند آن خانه نمود دیدند که آسیبی نرسیده پس گفتند یا روح الله آنرا که خبر دادی بما

نمرد

دیروز آمد بخواهد مرد و نمرد پس عیسی ع فرمود خداوند آنچه خواهد میکند برویم نزد آن زن پس رفتند بسوی او و بر یکدیگر پیشی میگرفتند
تا آنکه در خانه را کوبیدند شوهر زن بیرون آمد حضرت باو فرمود از زن خود اذن بگیر برای ما پس نزد زن آمد خبر داد او را که
روح الله و کلمة خداوند بر در ایستاده با جمعی پس داخل پرده شد پس داخل شد آنجناب فرمود باو در این شب چه کردی گفت
در این شب کاری نکردم جز آن کاری که پیش میکردم سائلی برما میگذشت در هر شب جمعه باو میرسانیدیم که باو قوت میکرد شب
دیگر بدر ما رسید که شب گذشته آمد و من مشغول بکار خود بودم و اهل من هم بکارهای خود اشتغال داشتند پس اگر جواب ندادند
تا اینکه مکرر ندا کرد چون سخنان او را شنیدم برخواستم بنحویکه مرا کسی نشناسد تا آنکه رسانیدم باو مثل آنچه میرسانیدیم پس
حضرت فرمود از مکان خود دور شو چون دور شد ناگاه افعی در زیر جامهای او بود مانند شاخه خرما دم خود را بدندان گرفته
پس حضرت فرمود بآنچه کردی خداوند این را از تو برگردانید و در ثواب الاعمال از حضرت رضا علیه السلام روایت نمود
که فرمود در بنی اسرائیل قحطی شدید شد چند سال پی در پی در نزد زنی لقمه نانی بود در دهن گذاشت تا بخورد پس سائلی
فریاد کرد ای کنیز خدا گرسنه ام پس زن گفت صدقه میکنم در چنین زمانی پس آنرا از دهن خویش در آورد و بسائل داد و او را
پسر کوچکی بود که هیزم میکرد پس بصحرا رفت گرگی او را ربود و صیحه بلند شد مادر در پی گرگ دوید خداوند جبرئیل را فرستاد
پسر را از دهن گرگ گرفت و بمادرش داد پس جبرئیل باو گفت ای کنیز خدا آیا راضی شدی این لقمه را عوض آن لقمه و
ایضاً در آن کتاب روایت نموده که در خدمت آنجناب مرض ذکر کردند از درد پس فرمود مداوا کنید ناخوشیهای خود را
بصدقه و چه ضرر میرساند یکی از شماها را که تصدق کند بقوت روز خود بدرستیکه انداخته میشود بسوی ملک الموت منشوری
بجهة قبض روح بنده مؤمنی پس صدقه میدهد پس باو میگویند برگردان آن منشور را و ایضاً در فقیه مرویست از آنجناب که
فرمود بامدادان صدقه بدهید پس بدرستیکه بلاها از صدقه نمیگذرد و هر کس صدقه بدهد اول روز دفع میکند از او خداوند
شر آنچه از آسمان فرود می آید در این روز و هر که صدقه دهد اول شب دفع میکند خداوند شر آنچه فرود می آید از آسمان
در این شب و ایضاً در آن کتاب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی صدقه بر میگرداند قضا را که محکم
و استوار شده و شیخ کلینی وغیره از حضرت صادق علیه السلام روایت کردند که فرمود میان من و مردی
قسمت کردن زمینی بود و آنمرد صاحب علم نجوم بود و انتظار ساعت نیک میداشت پس در آن ساعت بیرون آمد
و من بیرون آمدم در ساعت بد پس قسمت کردیم پس بهترین قسمتها برای من بیرون آمد پس آنمرد دست راست خود را بر چپ زد
و گفت ندیدم مانند امروز هرگز گفتم وای بر تو چیست گفت من صاحب نجومم ترا در ساعت بد بیرون آوردم و بیرون آمدم
در ساعت نیک پس تقسیم کردیم بهترین قسمتها برای تو بیرون آمد گفتم آیا خبر ندهم ترا بحدیثیکه خبر داد مرا آن پدرم گفت
که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله کسیکه خوش دارد که برگرداند خداوند از او بدی روز او را پس ابتدا کند آن روز
صدقه دهد پس میبرد خداوند بآن بدی آنروز را و کسیکه دوست دارد اینکه ببرد خداوند بدی شب او را اول شب صدقه دهد
این بهتر است برای تو از علم نجوم تو و سید جلیل علی بن طاوس در فرج الهموم از ابن ابی عمیر روایت کرده که

گفت من با بصیرت بودم در علم نجوم و طالع را می شناختم پس در تقسیم داخل بشد یعنی چون در ساعت منحوسه بکاری
مشغول میشوم در نفس خود مهموم بجهت بدی عاقبت آن پس این را شکایت کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام پس
فرمود هرگاه در نفس تو چیزی پیدا شد بگیر چیزی را و صدقه بده بر اول مسکینی که ملاقات میکنی پس بدرستیکه خداوند دفع میکند
از تو و در کتاب طب الائمه علیهم السلام روایت کرده که شخصی بخدمت جناب کاظم علیه السلام شکایت کرد که من در میان
ده نفر عیالم که همه آنها ناخوشند پس حضرت فرمود مداوا کن ایشان را بصدقه که نیست چیزی سریع تر در تاثیر از صدقه و نه پر منفعت تر
از صدقه و در دعائم الاسلام مرویست که حضرت سجاد علیه السلام نظر کرد بسوی کبوتران ایشان پس فرمود آیا میدانید
سبب بودن این کبوترها در حرم چیست گفتند چه بوده است آن ای فرزند رسول خدا فرمود در زمان قدیم مردی بود
خانه داشت که در میانش نخلی بود و کبوتری در شکاف شاخه آن آشیانه کرده بود پس هرگاه جوجه میکرد مرد آن نخل بالا
میرفت و جوجه را میگرفت و میکشت و براینکار بود زمانی طولانی و نمیماند برای کبوتر نسلی پس آن کبوتر بخداوند شکایت
کرد از آنچه از آن مرد باو میرسد پس باو گفته شد که اگر بعد از این بالا شد بسوی تو و جوجه تو را گرفت از نخل می افتد و میمیرد پس چون جوجه
آن کبوتر بزرگ شد آن مرد بالا رفت و کبوتر ایستاده انتظار میکشید که چه با وی میکنند چون بر شاخه برآمد گدائی بر در خانه ایستاد
پس فرود آمد و باو چیزی داد پس بالا رفت و جوجه را گرفت و پائین آمد و آنرا کشت و آسیبی باو نرسید کبوتر گفت
خدایا این چه بود پس باو گفته شد که آن مرد جان خود را تدارک کرد بصدقه پس از او دفع شد و تو زود است خداوند نسل تو را
زیاد میکند و قرار میدهد تو را و آنها را در جائیکه حرکت داده نشود از آنها چیزی تا روز قیامت یعنی نتوان آنها را از
جای خود حرکت داد چه رسد بکشتن و آن کبوتر را آوردند بحرم و در آنجا او را جای دادند و باین مضمون اخبار بسیار است
بیست و سیم آنکه قصد کند با نفاق دفع ضرر را از عرض و ناموس چه حفظ آن چون حفظ بدن واجب است
شیخ فضل الله راوندی در کتاب دعوات از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر نیکی حسنه است
و آنچه نگاه دارد بآن مرد عرض خود را نوشته میشود برای او بآن صدقه و ابن شهرآشوب در مناقب از کتاب انس المجالس
نقل کرده که فرزدق آمد خدمت امام حسین علیه السلام هنگامیکه از مدینه بیرون رفت پس حضرت چهارصد اشرفی باو داد
عرض کردند که او شاعریست فاسق فرمود بهترین مال تو آنست که باو نگاه داری عرض خود را حضرت رسول صلی الله
علیه و آله کعب بن زهیر را چیزی بخشید و درباره عباس بن مرداس فرمود ببرید زبان او را از جانب من یعنی آنقدر
بدهید که ساکت شود و هر دو شاعر بودند و در تفسیر امام علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
معاشر که نگاه دارید بآن ناموس خود را و حفظ کنید عرض خود را از زبانهای بدکان مردم مانند شعرای شریران
و عیب گیرندگان عرض مردم که باز دارید ایشان را پس آن نیکی محسوب است برای شما در صدقات بیست و چهارم
آنکه مقصود از انفاق دفع ضرر باشد از مال موجود و حفظ آن از ظالم و دزد و غرق شدن و آتش و گم شدن و غیر آن
از اسباب تلف و هلاکت چنانچه گذشت در قصه جناب صادق علیه السلام و تجاریکه در سفر خدمت آنجناب بودند

فا از دزدان نترسیدند و باهم آنحضرت بعضی را صدقه کردند باقی محفوظ ماند و در تجارت ربح فراوان بردند و در مکارم الاخلاق
وغیره از آنجناب مرویست که فرمود من ضامنم برای هر مالیکه هلاک شود در دریا و صحرا بعد از ادای حق خداوند در آنمال از آنکه
تلف شود و فرمود صدقه بر میگرداند قضای محکم شده از آسمان را و مخفی نماند که حق خداوند در مال منحصر نیست بواجب چون زکوة
وکفاره بلکه هر مالی اگرچه بنده داد حق صدقه در آن دارد چنانچه شیخ کراجکی در کنز الفوائد از آنجناب روایت کرده که فرمود
ملعونست ملعونست کسیکه بخشید خداوند باو مالی را پس صدقه ندهد از آنمال چیزیرا آیا نشنیدی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
یکدرهم صدقه بهتر است از نماز دو شب و در قصص الانبیاء از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود در بنی اسرائیل
مردی صالح بود که زن صالحه داشت پس در خواب باو گفتند خداوند تبارک و تعالی معین کرده برای تو از عمر فلان مقدار از سال
مقرر کرده که نصف عمر تو در فراوانی و نصف دیگر در تنگی باشد پس اختیار کن برای نفس خود یا نصف اول را یا نصف آخر را
مرد گفت مرا زن صالحه ایست که شریک من است در معاش پس با او مشورت میکنیم درین امر و بار دیگر نزد من بیا تا ترا
خبر دهم چون صبح شد مرد بزنش آنچه در خواب دید گفت زن گفت ای مرد اختیار کن نصف اول را و تعجیل کن در عافیت که شاید
خداوند رحم کند ما را و نعمت را بر ما تمام کند چون شب دوم شد همان شخص در خواب او آمد پس گفت چه اختیار کردی گفت
نصف اول را گفت این برای تو باشد پس دنیا از هر طرف باو رو کرد و چون نعمت او فراوان شد زن آنمرد گفت خویشان و
درویشانرا صله ده و نیکی کن و همسایه و فلان برادر را چیزی بخش چون نصف عمر درگذشت و آن وقت معین تمام شد
همان شخص سابق او را در خواب دید پس باو گفت بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی شکر ترا در این کار و تتمه عمر تو در فراوانی خواهد
بود مانند عمر گذشته **مؤلف گوید** مخفی نماند که زنان از آنجا که در عقل ناقصند و در رای ضعیف پس در دین نیز
ناقص باشند چه دین تابع عقلست چنانچه در کافی از علی علیه السلام مرویست که جبرئیل نازل شد بر جناب آدم ع
و گفت ای آدم من مامورم که ترا مخیر کنم یکی از سه گانه اختیار کنی و دو را بگذاری پس آدم بجبرئیل گفت کدامند آنسه گفت عقل و حیا
و دین پس آدم ع گفت من عقل را اختیار کردم پس جبرئیل ع بحیا و دین برگردید و واگذارید عقل را گفتند ای جبرئیل ما مامورم
که با عقل باشیم هرجا که باشد گفت پس بکار خود باشید و عروج نمود و چون از دین و عقل ناقص باشند قوه شهوت
ایشان بهر چیز از اکل و شرب و مضاجعت و برتری و غیر آن بحد کمال باشد چه این قوه را زجر نکنند و نگاه ندارند جز آن دو
که خود ناقصند و چون زاجری ندارد لابد ترقی کند و زیاد شود پس باب بزرگ شیطان که بآن مسلط شود بر بنی آدم که باب
شهوتست با ایشان چنان باز و بیمانع شود که تمام عساکر در آنجا درآید و تمام حواس و قوی و اعضای آنها را فرو گیرد پس
تمام همتشان چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده زینت حیوة دنیا خواهد بود بلکه خود از جماعت جند می شوند از جنود او
که بدست ایشان کند آنچه کند چنانچه خود گفته که زنان تیر زهر آلودند که هرگز خطا نمیکنند و دام منند و در روضه
چشم من و قوت پشت من و در تفسیر آیه شریفه **و اجلب علیهم بخیلک و رجلک** بتازی شیطان بر
بنی آدم بسواران و پیادگان خود ذکری از ایشان شده و از اینجا معلوم می شود جهت آنکه در شرع مقدس

ریاسات و سیاسات دنیویه و دینیه بایشان مفوض نشده بلکه در آیه شریفه ولا تؤتوا السفهاء اموالکم
نبخشید زنان اموال خود را نهید وارد شده که بزنان مال خود را ندهید و ایشان را داخل در سفها شمرده‌اند پس اگر بالرای نهی فرمود
سائر اموال بطریق اولی که بایشان ندهند و نسپرند و لذا فرمودند طاعت زن شوم است و پشیمانی آورد و در آیه تنبیه
است و عمل حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنان بود که در کارها از ایشان مشورت میکرد و آنگاه مخالفت مینمود و در نهج
فقیه مرویست از امیر المومنین علیه السلام که فرمود معاشر الناس اطاعت مکنید زنان را در هیچ حالت و امین مکنید ایشان را بر هیچ مالی
و نگذارید ایشان را که تدبیر کنند امور عیال را زیرا که اگر ایشان واگذاشته شوند بخیال خود بهلاکت می اندازند و تعدی
میکنند امر مالک را زیرا که یافتیم ایشان را که ورعی نیست برایشان چون بچیزی حاجت دارند و صبری نیست برایشان چون
شهوتشان بهیجان آید و زینت کردن لازم ایشانست اگرچه پیر شوند و خود بینی چسپیده است بایشان هرچند عاجز شوند
خوشنودیشان در فرجشان شکر نمیکنند عطای بسیار را که بایشان داده شده هرگاه اندکی ایشان را منع کنند نیکی را که
بایشان کرده‌اند فراموش میکنند و بدی را حفظ میکنند و پی در پی بهتان زنند و پیوسته در طغیان باشند و برای شیطان
صید نمایند پس با ایشان مدارا کنید در هر حال و در گفتار با ایشان نیکوئی کنید شاید نیکو کنند کارهای خود را چون
شهوتشان بغایت و دین و عقل ناقص و در تدبیر کار و برآوردن حوائج و رفع آزار شهوت خود عاجز و ضعیف گفته شده
شدند بمردان که هم ضروری حاجاتشان را برآرند و هم از تعدی و طغیان حفظ نمایند و ائمه تاکید و تشدید فرمودند بستر و
پنهان کردنشان در خانه و بیرون نرفتن بحمام و عروسی و گوش نکردن بخواهشهای ایشان و اگر ساکت کنند آنها را از
دروغ بایشان دهند و بالجمله با اینهمه معائب و منقصت و امر بنهایت تحرز از مکایدشان و دین و خیانت بسیار
هلاک اولاد آدم از اول خلقت تا انقراض دنیا غالبا بواسطه یا بلاواسطه از ایشان بوده و خواهد بود منسوب است
بظاهر خود واگذاشت بلکه ناچاریم از توجیهات و محامل که بتوان جمع کرد میان او و اخبار گذشته و صحیح عقلیه است
و در احادیث بسیار وارد شده که فرمودند تباه و نقصه مالی در صحرا یا در دریا جز بجهت ندادن زکوة او نیست پس حصن کنید
اموال خود را بزکوة بیست و پنجم آنکه قصد کنند از انفاق دفع ضرر قلبی خود را چنانچه خداوند تعالی میفرماید الذین
ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم
ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون آنانکه انفاق میکنند اموال خویش را در راه و کار دین خدا پس از پی در
نمی‌آرند آنرا که داده‌اند منتی و نه رنجی مر ایشانراست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان و هیچ ترسی نیست برایشان و اندوهگین
نشوند برای ادا منی است چنانچه سائل را منت بر او گذاشت و اندوهگین نشود چنانچه سائل را راند و غمگین نکرد باذیت و این
خوف و حزن دو ضرر قلبی و عقاب نفسانیست که از همه دردها و عقابها عظیم‌تر و مشکل‌تر و با دوام‌تر و هیچ عقابی از آنها
جدا نشود و باشد که آنها باشند بالمی دیگر و برفتن آنها همه عقابها و دردها برود و انفاق کنندگان ترس ندارند که ایمان
از ایشان برود و شیطان برایشان مسلط شود یا اعمال ایشان بکار نیاید یا داخل در جهنم شوند یا پیش از آن در برزخ و قیامت

المی بایشان رسد و اندوهگین نباشند بجهت رسیدن چیزی از مکروه بایشان یا رفتن عطاهای خداوندی و نعیم بهشتی از دستشان
یا کم شدن آنها یا کوارا نبودن آنها که خانهٔ ایشان دار السلام است از همهٔ آفات محروس و مصون است و از همه شداید و اهوال
روز جزا چیزی بایشان نرسد که سبب حزن ایشان شود چنانچه میفرماید لا یحزنهم الفزع الاکبر و با این وعده
و بشارت در اینجا و در آنجا نیز ملائکه بشارت بایشان گویند الا تخافوا و لا تحزنوا در وقت مردن و در قبر و در قیامت
وارد شده که ملائکه بایشان گویند محزون نباشید بجهت آنچه گذاشتید در دنیا از اهل و اولاد و اموال بیست و ششم
آنکه غرض از انفاق دفع عقاب و ضرر جسمانی اخروی باشد چنانچه در اخبار بسیار رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود بپرهیزید از آتش جهنم هر چند بپاره یا بنصف خرمائی باشد و در تفسیر علی بن ابراهیم از آنجناب روایت کرده که فرمود
صدقه فضل است از پرده و در پرده ایست از دوزخ و شیخ کلینی و شیخ طوسی و غیر ایشان از حضرت کاظم علیه السلام
صورت وقف نامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجهت اموال ینبع خود و غیره نوشته بود روایت کرده‌اند و مشتمل است
بر وقف و صدقه و عتق از اقسام بر و اول آن چنین است هذا ما اوصی و قضی فی ماله عبد الله علی ابتغاء
وجه الله لیولجنی به الجنة و یصرفنی به عن النار یوم تبیض وجوه و تسود وجوه الخ
این چیزیست که وصیت کرده باو و اجرا داشت در مالش بندهٔ خدا علی علیه السلام بجهت طلب رضای خدا تا آنکه داخل کند مرا بسبب
این کار در بهشت و بگرداند مرا بسبب او از آتش و برگرداند آتش را از من در روزیکه سفید شود در او روها و سیاه شود در او
روها و در کتاب جعفر بن محمد شریح از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود بتحقیق که علی علیه السلام با آنکه [illegible] خدا
بهشت را واجب کرد برای او قصد کرد کردن چیزهائی را که بآن نزدیک شود بخدا و نزد پس آنها را صدقهٔ ابدی کرد و گفت
بار خدایا بدرستیکه کردم من این کار را تا برگردانی روی مرا از آتش و برگردانی آتش را از روی من و نیز در اینجا مرویست که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ابن جدعان عذابش از همه کس سبکتر است گفتند چرا یا رسول الله فرمود چون او اطعام
طعام میکرد و شرح حال ابن جدعان در کتب سیر مسطور است و کاسه که در آن ثرید میکرد چنان بزرگ بود که سواره از آن
غذا میخورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله گاهی در گرما در سایهٔ آن می‌نشست و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از رسول خدا
صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود قسم بآنکه مرا براستی مبعوث کرد به پیغمبری بدرستیکه بنده از بندگان خداوند می‌ایستد
در یکی از مواقف قیامت که بیرون می‌آید بر او شعلهٔ آتشی که بزرگتر است از جمیع کوههای دنیا تا آنکه مهیا شده میان او و
آتش حائلی در اینحال که او متحیر است ناگاه پرواز کند از هوا گردهٔ نانی یا حبهٔ نقره که مواسات کرده بود بآن برادر مؤمنی را
در حالت شدت و تنگی نفس و می‌آید در حوالی او و پس میگردند مانند بزرگترین کوهها ایستاده در اطراف او و بر میگردد
از او آن شعلهٔ آتش و نمیرسد باو از حرارت و دود آن بهیچ چیزی تا آنکه داخل بهشت شود و در کتاب جعفریات از حضرت
مرویست که فرمود همهٔ شما سخن میگوئید با پروردگار خویش در روز قیامت نیست میان او و میان پروردگار ترجمانی
پس نگاه میکند بنده بسوی پیش فرستاده خود و نمی‌بیند جز آنچه پیش فرستاده یعنی از کردار و اعمال نیک بازگشت

ونظر میکند بطرف راست پس نمی بیند بجز آنکه پیش فرستاده پس نظر میکند بسمت چپ پس نظر میکند آتش دوزخ میافتد پس بپرهیزید
از آتش هر چند بنصف خرمائی باشد پس اگر نیافت یکی از شما آنرا پس بسخنی نرم یعنی چون صدقه تسلی نیست پس از آتش کنار کنید
بصدقه زبان و بسخنان ملائم با اخوان و سائل بقول نیک و کرار گذشت و خواهد آمد که تعلیم مسئله و کلمه حکمتی بجاهل و گمراه
بهتر است از تلهای طلا که بیست خود انفاق کنی و گذشت در باب حیا هم حدیث حضرت فاطمه علیها السلام در جواب آن
دختر که از جانب مادر خود آمد و مسئله پرسید و خواهد آمد در مقام دوم خبری طولانی از آنجناب که فرمود در بهشت هشتم دوزخ گذشته کلمه
... هم سعی و کوشش کنندگان در عبادت من هم بر روزه گیرندگان من هم بر صدقه دهندگان و در
کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مؤمنی در مملکت جباری بود پس قصد کرد آن جبار در اذیت او
پس فرار کرد از او بسوی مملکت کفار و منزل کرد در خانه مردی مشرک پس او را جا داد و ملاطفت نمود و مهمانی کرد چون
اجلش رسید خداوند باو وحی کرد قسم بعزت و جلال خودم اگر در بهشت من برای تو جائی بود هر آینه ترا جا میدادم در آن
ولکن بهشت حرام است بر آنکه بمیرد در حالت شرک لیکن ای آتش او را حرکت ده و بلرزان و اذیت مده و می آورند
روزیش را بامداد و پسین ... گفت از بهشت فرمود از هر جا که خداوند عز و جل بخواهد بیست و هفتم آنکه قصد کند
از انفاق دفع سائر عقوبات اخروی را چون ... از فضاح حساب و ... مندی عتاب و اطفاء نائره غضب جبار و ... از
آتش قهر خداوند قهار اگرچه آنرا اختصاصی نیست بانفاق و لکن چون بروز و ظهور آن ... در آنجا خواهد بود لهذا
در سلک مضرت انفاق کشیده شد و هر سخت و شدیدیکه بنظر آید بالاتر از آن چیزی نیست که از او سخت تر باشد تا برسد بغضب
خداوند قهار که همه شدائد و سختیها در جنب او بیقدر و ذلیل بلکه مستهلک خواهد بود و در کتاب کافی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که عیسی بحواریین فرمود اشد اشیا غضب خداوند است و از خواص صدقه خصوص صدقه پنهان خاموش
کردن شعله غضب الهیست چنانچه شیخ عیاشی و صدوق از معلی بن خنیس روایت کرده اند که گفت بیرون رفت حضرت صادق
علیه السلام در شبیکه آسمان باریده بود و قصد کرد ظله بنی ساعده را یعنی سایه بان بنی ساعده را ... در آنجا جمع
میشدند و شب ... پس در پی آنجناب رفتم تا گاه از او چیزی افتاد فرمود بسم الله بارخدایا آنرا بما برگردان
پس بنزدیکش رسیدم و سلام کردم فرمود معلی عرض کردم آری فدایت شوم فرمود دست بمال هر چه یافتی بمن ده معلی گفت
پس دیدم نانهای بسیاری پاشیده شده پس هر چه می یافتم بآنجناب میدادم ... دو نان ... انبانی پر از نان
پس گفتم فدایت شوم انبان را بردارم از جانب شما فرمود نه من سزاوارترم باین از تو ولیکن بیا با من گفت پس آمدیم بظله
بنی ساعده پس رسیدیم بجماعتی که در خواب بودند پس آنجناب پنهان میکرد یکی یا دو نان را در زیر جامه هر یک از ایشان تا آنکه
باخر رسید پس برگشتیم پس گفتم فدایت شوم عارف اند اینجماعت بحق یعنی از شیعیانند فرمود اگر حق را میشناختند هر آینه
مواسات میکردیم با ایشان بنمک یعنی در هر چه داشتیم تا نمک ایشان را ... میکردیم بدرستیکه خلق نکرد خداوند چیزی را
مگر آنکه برای او خزینه داری مقرر فرموده که او آنچه را در خزینه میگذارد جز صدقه پس بدرستیکه خداوند مباشر میشود آنرا بنفس خود

و چنین بود پدرم که هرگاه تصدق میکرد چیزی میگذاشت آنرا در دست سائل پس میگرفت آنرا و میبوسید و میبوئید آنگاه
بسائل بر میگردانید و میفرمود صدقه می افتد بدست قدرت خدا پیش از آنکه بیفتد بدست سائل پس خوش داشتم که بگیرم آنرا
که خداوند آنرا گرفته زیرا که خداوند است ولیّ صدقه بدرستیکه صدقه شب خاموش میکند غضب پروردگار را و محو میکند گناه بزرگ را
و آسان میکند حساب را و صدقه روز باثمر میکند مال را و زیاد میکند در عمر صدوق در خصال از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده که فرمود ایستاد ابوذر در نزد کعبه پس گفت من جندب پسر سکنم پس دور او را مردم گرفتند پس گفت اگر یکی از شما
قصد سفری کند مهیا میکند از توشه آنقدر که اصلاح کند او را پس در سفر روز قیامت آیا نمیخواهید چیزی که او را اصلاح کند برای
شما پس شخصی برخواست و گفت ارشاد کن ما را گفت روزه بگیر روزیکه سخت گرم باشد بجهة روز نشور و حج بجای آر برای بزرگ
از امور و دو رکعت نماز کن در تاریکی شب بجهة وحشت قبور سخن خیر را بگو و از سخن شر ساکت شو یا صدقه از تو بر مسکینی شاید
نجات بیابی از آن بسبب صدقه ای مسکین از روزیکه سخت است قرار ده دنیا را دو درهم که انفاق کنی یکدرهم را بر عیال خود و یکدرهم
پیش بفرست برای آخرت خویش و درهم سیم ضرر میرساند و نفع نمی بخشد پس آنرا مخواه و بگردان دنیا را دو کلمه کلمه برای طلب
حلال و کلمه برای آخرت و سیمی ضرر دارد و نفع نمیدهد مخواه آنرا پس گفت کشت مرا اهتمام روزیکه درک نکردم او را و خواهد آمد
که غرض ابوذر رحمه الله مثالست و الا جمیع خطرات و لحظات و خطورات و سکنات و حرکات ایشان بنابر جلب و علا بود
برای تحصیل نفعی از منافع محلله دنیا برای خود یا غیر یا برای آخرت سیمی نداشت و در امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده که فرمود بدرستیکه بنده چون میمیرد ملائکه میگویند چه پیش فرستاده و مردم میگویند چه از پس وا نهاده پس پیش
بفرستید زیادتی مال خود را که بماند بجهة شما و همه را نگذارید که ضرر آن بر شما است بدرستیکه محروم کسی است که از خیر مالش محروم
شود و در شان کسی است که سنگین کند بصدقات و خیرات میزانهای خود را و نیکو کند بآن صدقات در بهشت خوابگاه
خود را و پاکیزه کند بر صراط بجهة آن صدقه راه خود را **بیست و هشتم** آنکه قصد کند از انفاق سپردن بخداوند را
که آنمال را در نزد حضرت مقدسش محفوظ و بعنوان ودیعه گذاشته شده که در روز تنگی و احتیاج بآن باو برگرداند چنانچه
خداوند وعده داده که ما عندکم ینفد و ما عند الله باق و لنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن
ما کانوا یعملون انچه در نزد شما است سپری و نابود میشود و آنچه در نزد خداوند است باقیست و هر آینه جزا میدهیم
البته مزد شما را به بهتر از آنچه بود که میکردند و در کلمه لنجزین که بالام و نون تاکید فرموده وعده منجز حتمیست در
تلف نشدن آنچه برای خداوند داده شد شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که چون امیر المؤمنین علیه السلام
از دفن صدیقه طاهره علیها السلام فارغ شد بقبرستان رفت و فرمود سلام بر شما ای اهل گورها مالهایتان تقسیم شد و مسکنهایتان
در او نشستند و زنان شما شوهر کردند این خبر ایست که نزد ما است خبر آنکه نزدیک شما است چیست هاتفی آواز داد که آنچه خوردیم
سود کردیم و آنچه از پیش فرستادیم یافتیم و آنچه باز گذاشتیم زیان کردیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از مال تو
نصیب تو نیست الا آنچه خوردی و فانی کردی یا پوشیدی و کهنه کردی یا صدقه دادی و بگذرانیدی و در خبر است که

سی ام قصد پیدا کردن حق کبیر نده که در قیامت ادا کند و در شدت احتیاج بشفاعت اخوان

مقامات معلوم و درجات مخصوص که رسیده باشد بانجا بفطرت اصلیه و اعمال شایسته و اخلاق پسندیده و معارف حقه خود
واگر کسی خواست از خوان نعمت ایشان چیزی خورد و از نسخ جامه‌های ایشان لباس پوشد و در ناحیه قصور ایشان منزل گزیند باید
خالی از کردار و گفتار و سیرت نیک پس کاری کند با ایشان که رشته در میان پیوسته و از نهر عظیم قلوب جماعت جوئی بطرف
خود جاری کند تا آنچه از چشمه فیض الهی بر آن نهر ریزد بهره با و رسد و به مقام کریم و محلی عالی که ایشانرا برند اورا با خود
کشند شیخ صدوق در خصال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بعد از ذکر حقوق واجبه مومن پس
هرگاه بجا آوردی آنرا وصل کردی ولایت خود را بولایت او و ولایت او متصل است بولایت خداوند و این قسم
آثار و خواص از صدقه و انفاق مستبعد نباشد چه هرگاه بذل مال در جمادات اثر کند و آنها را مهربان و با اثر کند آدمی
سزاوار تر است باین تاثر شیخ حمیری در قرب الاسناد از آنجناب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله
گذشت بقبری که میکندند آنرا و از سختی زمین و تعب کندن نفس آنکه میکندند در سینه شده بود فرمود بسبب آنکه میکنی این قبر را
گفت برای فلان پسر فلان پس فرمود زمین سخت نمیشود بر تو زیرا که دانسته ام آن شخص نرم و خوش خلق بود پس این زمین
نرم شد تا آنکه او را با کف دست میکندند پس فرمود بتحقیق که این شخص دوست میداشت میزبانی و نیکوئی کردن
با مهمانرا و میزبانی و اکرام میکند مهمانرا جز مومن پرهیزکار و شواهد اینمدعی در اخبار اهل بیت علیهم السلام بسیار است
پوشیده نماند که بیشتر مردم تباه روزگار بمضمون آیه شریفه **ولکن اکثر الناس انفسهم یظلمون**
نامشان در دفتر ظالمین ثبت و در زمره ستمکاران محشور خواهند بود و ظالمین از فیض شفعا محروم چنانچه خداوند
فرموده **و ما للظالمین من حمیم ولا شفیع یطاع** ستمکار از خویشی و شفیعی مطاع نباشد در قیامت
که دستشانرا گیرد و بی حمیم و شفیع و صدیق کار در نهایت پیش برود و راهی بجنت و رضای ایزد باز نشود ولذا اهل دوزخ
در مقام حسرت بیکدیگر گویند **فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم** از این بلا ما را فرجی و از این تنگی
ما را مخرجی نباشد چه نه شافعی داریم و نه صدیقی و نه خویشی و این قسم از خویشی که خداوند خبر داده که برای ظالمین نیست
و دوزخیان آرزویش کنند پیوند نسبی با اهل تقوی است که از کثرت عصیان و سرکشی و خلاف با ایشان رشته نسبرا
بریده باشد و فرمان همایون **انه لیس من اهلک** ای نوح این پسر عاصی از اهلیت بسر بیت تو افتاده در حق
او رسیده باشد که اگر رسیده آن قرابت بمباینت مستبدل شود چنانچه هر صداقت و رفاقت که از روی تقوی
نباشد در نتیجه العداوت برگردد **الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین** تمامی رفقا و دوستان
در قیامت با یکدیگر دشمن شوند مگر آنانکه دوستی شان از راه تقوی شود چه دوستی بی تقوی و مجالست و مصاحبت
بی ملاحظه قانون پرهیزکاری سبب و برای ارتکاب معاصی بسیار چنانچه مشاهد است که بیشتر معاصی جوارحیه از
مجالست عاصیان برخیزد و از یکدیگر یاد گیرند و از دیدن عظیم گناه را از نظر یکدیگر ببرند و ملتفت نشوند تا در قیامت که
پرده برداشته شود و دانند و ببینند که چه اندازه ضرر و خسران ابدی بیکدیگر رسانند و از خیرات دائمی محروم ساختند

در شدت احتیاج بشفاعت اخوان مؤمنین در روز قیامت

پس لابد بیکدیگر دشمن شوند چه هیچ ضرر مالی و جانی و عرضی که در دنیا بسبب جلا و تست بهزار و یک این ضرر نرسد و
علاوه بر عداوت با یکدیگر مخاصمه و ملاعنه بسیار کنند که خداوند در چند جا خبر داده و قبل از آیه سابقه فما لنا من
شافعین میفرماید فکبکبوا فیها هم والغاون وجنود ابلیس اجمعون قالوا وهم فیها
یختصمون تالله ان کنا لفی ضلال مبین اذ نسویکم برب العالمین وما اضلنا الا
المجرمون فما لنا الخ پس بروی در افکنده شود در دوزخ گمراه کنندگان از بتان و غیرها و گمراهان و تمام لشکر
شیطان و گویند در حالیکه در جهنم با یکدیگر مخاصمه کنند بخدا قسم که بودیم ما در گمراهی آشکار هنگامیکه برابر میکردیم و
میپنداشتیم شما را با پروردگار جهانیان و ما را گمراه نکرد مگر گناهکاران و چنانچه هر صدیق و خویش بکار نیاید بلکه اگر
صداقت بی رشته دیانت باشد مضر شود و باعث اینکه خویشاوند مقرب تبری از نسبت کند شفیع مطاع از سلسله انبیا
و اوصیا و ملئکه مقربین نیز آنگاه در مقام شفاعت بزبان حال یا مقال درآیند که از کثرت جرایم رشته نسبت پیوند
و متابعت از هم گسسته و نام است و متابعت بر داشته نشده باشد و از روی ورع و سداد و تشبه در مقداری
از کردار و رفتار در دو فقرا تابعین و حواشی ثبت شده که فی الحقیقه اهانت بایشان اهانت بآنجماعت و از لوازم
تشریف و احترام ایشان اکرام و احسان باینها باشد چنانچه مکرر در اخبار رسیده که فرمودند ما را اعانت کنید یعنی
در شفاعت بورع و سداد و عفت و کوشش در عبادت و فرمودند آنقدر بکنید که خود را در قیامت بما برسانید
کار بانجام خواهد رسید و چون شفیع نشدند لابد خصم شوند پس وای بر آنکه شفیع او خصم شود پس تمام همت خردمند عاقبت
بین در این سرای باقی مصروف باشد در ذخیره کردن و مهیا نمودن این طایفه از برای روز تنگی پس تا تواند از
اهل دیانت و فقرای مؤمنین صدیق و رفیق گیرد به احسان و اکرام و اعانت و مواسات و ایثار بمال و جاه و بدن
در هر حال برای مرده و زنده آنها در حیوة و بعد از مردن خود بوصیت و کردن صدقات جاریه و خیرات باقیه تا
بر تمامی ایشان صاحب حق شده در آنروز بیشتر آن حقوق ادا شود به بهتر و بیشتر از آنچه کرده بوده و از این جهت
اهلبیت عصمت علیهم السلام ترغیب و تحریص فرمودند بر گرفتن اصدقاء بقدر قوت چنانچه در ثواب الاعمال
وغیره مرویست از جناب رضا علیه السلام که هر که بگیرد برای فائده برادری در راه خدا گرفته در بهشت برای خود و در
کتاب اخوان صدوق مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود داخل بهشت نمی‌شود آنکه پیش فرستاده نداشته
گفتند یا رسول برای هر کسی پیش فرستاده ایست فرمود آری بدرستیکه پیش فرستاده مرد برادر اوست در راه
خداوند و در ثواب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که زیاد کنید یا بگیرید از برادران زیرا که برای هر مؤمنی
دعای مستجابیست و فرمود زیاد گیرید از برادران زیرا که برای هر مؤمنی شفاعتی است و فرمود زیاد کنید از برادری
گرفتن مؤمنین زیرا که برای ایشان نزد خدا نعمت و قدرتیست که بآن مکافات می‌کنند در قیامت یعنی عوض
احسانیکه بایشان کرده شده که بانعام برادری رسانند یا برادری باطنی ظاهر می‌شود در روز قیامت تلافی خواهند کرد

و در نهج است که عاجزترین مردم کسی است که عاجز باشد از کسب کردن اخوان که برای خود برادران دینی پیدا کنند و از او
عاجزتر آنکه ضایع کند آنرا که جسته از ایشان یعنی وفا نکند بحقوق ایشان و در مصباح از کلام حضرت صادق علیه السلام
است که طلب کن برادری کردن با اتقیا را هر چند در ظلمات ارض باشند اگر چه عمر خود را تمام کنی در طلب ایشان زیرا که خدای
عز و جل نیافریده بر روی زمین بهتر از ایشان بعد از پیغمبران و هیچ نعمتی نداده خدای بر بنده مانند آنچه با ایشان داده از توفیق مصاحبت
ایشان خدای فرموده الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و در امالی شیخ ابوعلی است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده استفاده نکرده مرد مسلم فائده را بعد از اسلام مانند برادری که استفاده کرده او را در راه خدا و در
جعفریات از آنجناب مرویست که فرموده هر کس برادری گیرد در راه خدا تزویج میکند باو حوریه گفتند یا رسول الله هر چند برادری
کند در روز با هفتاد نفر یعنی هفتاد برادر در روز تحصیل کند فرموده آری قسم بآنکه جانم در دست او است اگر هزار برادر گیرد خداوند
باو هزار حوریه تزویج میکند و در تحف العقول از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرموده هر کس استفاده کند برادری در
راه خدا باو داشتن ایمان بخدا و وفا ببرادری او و طلب خوشنودی خداوند پس بتحقیق که استفاده کرده پرتوی از نور خدا را و امانی
از عذاب خدا و بندی محکمی که استوار میشود بآن روز قیامت و عزتی دائمی و ذکری نامی و در غرر مرویست که امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده کسیکه برادری ندارد خیری در او نیست کسیکه برادری ندارد اهلی ندارد کسیکه صدیقی ندارد ذخیره ندارد کسیکه
فاقد شد برادر در راه خدا را پس بتحقیق که فاقد شده اشرف اعضای خود را و در عدة الداعی مرویست از جناب باقر علیه السلام که
دو مؤمن که در راه خدا برادری کنند هر آینه میشوند در بهشت که یکی از ایشان رتبه اش بالاتر از دیگری باشد بیک درجه پس میگوید
ای پروردگار من او برادر من و رفیق من بود مرا امر میکرد بطاعت تو و باز میداشت مرا از معصیت تو و مرا تشویق میکرد بآنچه
در نزد تو است آنکه بالاتر است از این دو میگوید پس جمع کن میان من و او در این درجه پس خدا جمع میکند میان ایشان و از اینجهه
معلوم میشود که پیدا کردن حق برادر منحصر بدادن مال نیست بلکه بکلام حقی که در آن هدایتی باشد صاحب حق میشود و خواهد آمد که
آن بهترین صدقات و انفاقات است بلی برادری با منع از مال دنیا با اطلاع بر حاجت برادر چه رسد بسؤال از او هرگز با هم
جمع نشود و در کافی مرویست که چون ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از حق مؤمن بر مؤمن حضرت
امتناع فرمود از گفتن و او اصرار کرد پس فرمود اینکه تقسیم کنی با او نصف مال خود را پس حالت ابان از شنیدن این تکلیف
شاق متغیر شد پس حضرت فرمود که خداوند ذکر فرموده مؤثرین علی انفسهم را یعنی مدح فرموده آنانیرا که مؤمن را بر نفس خود مقدم
میدارند و او را بر خود میگزینند و چون تو با او مال خود را تقسیم کردی ایثار ننمودی ایثار در آنگاه کنی که از آن نصف دیگر چیزی
باو دهی و اگر انسان با سلسله علیه سادات این کار را کند بر شفعای خود یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه انام علیهم السلام
صاحب حق شود چنانچه خواهد آمد که از جانب آنجناب در قیامت ندا کنند که هر کرا بر آنجناب حقی هست برخیزد پس خود گویند پس چه
گویند که نعمت و منت از آن خدا و رسول است پس با ایشان گویند که هر که سادات را اکرام و اعانتی کرده صاحب حق است
بر آنجناب بیاید و حق خود را بگیرد و سی و یکم آنکه قصد کند از انفاق تحبب و تودد یعنی محبوب شدن در نزد برادران ایمانی

ومنزل گرفتن در دلهای ایشان چه انسان چنانچه مکلف است بدوست داشتن مؤمنین وتحصیل اسباب آن وبیرون کردن
بغض وکینه وحسد ایشان را از دل هم چنین مکلف است که خود را محبوب ایشان کند واسباب بکار برد که هم آورد واگر از او در دل چیزی
دارند بیرون کند وبهترین اسباب آن انفاق واحسان وایثار بر ایشانست بلکه ادا آنچه ممکن شود از حقوق لازمه ایشان چنانچه
در کلام مجید است ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم ورسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمود فطری دلها است دوست داشتن آنکس که با ایشان احسان کند و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست
که اعرابی از بنی تمیم خدمت آنجناب آمد وعرض کرد مرا وصیت کن پس از جمله وصایای آنجناب این بود که دوستی کن با مردم که تو را
دوست دارند و بر این مضمون اخبار بسیار است وما بیشتر آنها را با شرح در مطالب سابقه در جلد دوم دار السلام ذکر کردیم هر که بآنجا
رجوع کند فوائد بسیار بدستش آید وما ختم می کنیم این مقام را بذکر چند حکایت که مشتمل است بر دیدن انفاق کنندگان ثمره
انفاق وصدقه خود را یا شنیدن از معصومی تاثیر کردن آنرا تا باعث قوت یقین مؤمنین وپاک شدن قلوب جاهلین گردد از
زیغ شیاطین بعون الله وتوفیقه اول در کتاب اختصاص از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت مردی بود از فرزندان پیغمبر
که مالی بسیار داشت وانفاق میکرد بر اهل ضعف ومسکنت واصحاب حاجت پس درنگ نکرد زمانیکه مرد پس پسر کرد در مالش
آنچه او میکرد پس مال درنگی نکرد که تمام شد وپسری داشت که نشو ونما کرد وبر کسی نمیگذشت جز آنکه بر پدرش رحمت میفرستاد
واز خداوند مسئلت میکرد که او را از نیکان کند پس نزد مادرش آمد وگفت چگونه بود حال پدرم پس بدرستیکه من نمیگذرم احدی
جز آنکه بر پدرم رحمت میفرستند واز خداوند سؤال میکنند که او را از نیکان کند گفت پدرت بود مردی صالح واو را مال بسیاری
بود وانفاق میکرد بر ضعفاء ومساکین وارباب حاجت پس چون مرد من کردم در مالش آنچه او میکرد پس مال درنگی نکرد که
تمام شد گفت ای مادر بدرستیکه پدرم انفاق میکرد مال خود را وتو انفاق میکردی مال دیگری را گفت راست گفتی ای پسر من
وگمان ندارم تو را که بر من تنگ بگیری گفت تو را حلال باد ودر وسعت باش آیا در نزد تو چیزی هست که طلب کنم با آن
از فضل خداوند گفت نزد من صد درهم است پس گفت بدرستیکه خداوند هرگاه خواست که برکت قرار دهد در چیزی برکت
خواهد داد پس آن صد درهم را باو داد پس گرفت وبیرون رفت وطلب میکرد فضل خداوند را پس گذشت بمردی مرده در میان
راه که بغایت هیئت نیکو داشت پس گفت تجارتی میکنم بهتر از این که او را بگیرم وغسل دهم وکفن کنم ونماز بگذارم
بر او ودفن نمایم او را پس چنین کرد وخرج کرد بر او هشتاد درهم را وباو ماند بیست درهم پس روانه شد بطلب فضل وروزی
خداوند پس مردی باو رسید وگفت بکجا قصد کردی ای بنده خدا گفت میخواهم طلب کنم فضل ونعمت خداوند را گفت آیا
نیست با تو چیزی که طلب کنی با آن فضل خداوند گفت آری بیست درهم گفت چه نفع میدهد تو را بیست درهم گفت بدرستیکه
خداوند اگر خواست که برکت گذارد در چیزی برکت خواهد گذاشت در او گفت راست گفتی آنگاه گفت تو را دلالت میکنم
بامری شریک میکنی مرا گفت آری گفت بابیزاه که میروی بخانه میرسی اهل آن خانه تو را تکلیف ضیافت می کنند پس قبول
کن ومهمان ایشان شو چون بخانه ایشان داخل شوی می نشینی خادم می آید وبرای تو طعام می آورد با او گربه سیاهی

می آ

حکایات دیدن خیر از انفاق ۷

می آید پس آن خادم بگو که به راهمن بفروش و مضایقه کند تو الحاح کن پس او دلتنگ می شود و میگوید مینفروشم او را تو به بیست درهم
پس چون او را فروخت بیست درهم را بده و او را بگیر و بکش و سرش را بگیر و بسوزان و مغز آن را بگیر و ببر بفلان شهر که پادشاه او کور
است و بگو که من معالجه پادشاه میکنم و نترسانند تو را آنچه خواهی دید از سرها و بردارکشیدها زیرا که آنها کسانی اند که مدعی علاج
بودند و ایشان را امتحان کردند پس چون فائده ندیدند ایشان را کشتند پس تو را نترسانند چنین ده که تو معالجه میکنی او را و هر چه خواهی آن را
برا و شرط کن روز اول از یک میل از سرمه مغز کله که به چشم پادشاه بکش و او و تو خواهد گفت زیاد تر بکش قبول مکن و بعد روز
دوم نیز یک میل بکش پس خواهی دید چیز را که میخواهی پس تو میگوید زیاد کن قبول مکن پس چون در چشم سرمه را بکش که خواهی
دید چیز را که دوست دارد آن را پس تو میگوید زیاد کن زیاد کن پس آن جوان رفت و همان آنچه گفته شده کرد سر را به بیست درهم
خرید و بآن شهر داخل شد اظهار معالجه پادشاه کرد در روز اول که یک میل از مغز سر به چشم پادشاه کشید اثر نفع ظاهر شد در روز
دویم اندکی میدید در روز سیم بینا شد و چشمش بحالت اول برگشت پس پادشاه باو گفت که حق بسیاری بر من داری و پادشاهی
مرا بمن برگرداندی من دختر خود را بتو تزویج کردم گفت من مادری دارم از او جدا نمیتوانم شد پادشاه گفت دخترم را بگیر و
هر قدر که خواهی نزد ما بمان آنگاه که اراده رفتن کنی دختر مرا با خود ببر پس دختر را بعقد او در آوردند و یکسال در نهایت عزت
و شوکت و رفاهیت در ملک آن پادشاه ماند چون بعد از یکسال اراده رفتن کرد پادشاه از همه چیز همراه او کرد از
اسب و شتر و گاو و گوسفند و ظروف و امتعه و اموال و اسباب و زر بسیار پس بیرون آمد با زوجه و اموال روانه دیار خود
شد تا رسید بآن موضع که آن مرد را در آنجا دیده بود پس دید که آن مرد باز آنجا نشسته چون آن مرد او را دید گفت چرا بعهد خود
وفا نکردی جوان گفت گذشتها را بر من حلال کن حال آنچه دارم با تو قسمت میکنم پس آنچه داشت بدو حصه کرد و گفت هر حصه را
که میخواهی اختیار کن پس یک حصه را اختیار کرد پس آن جوان گفت که وفا کردم بعهد خود گفت نه گفت چرا گفت زیرا که زن نیز
از آنها است که در این سفر بهم رسانده و من در آن شریکم چون گفت راست گفتی همه مال را بگیر و زن را برای من بگذار گفت
نمیخواهم چیزی را که از من نیست پس اره بر سر آن زن گذاشت که دو حصه کند و گفت اختیار نما پس آن مرد گفت وفا کردی
بعهد خود آنچه آوردی و آنچه با تو است همه از آن تو من ملکم خداوندم مرا فرستاده که تو را جزا دهم برای آنچه کردی نسبت
بآن مرده که بر سر راه افتاده بود و این است پاداش عمل تو دوم شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود آورده که چون
آیه مبارکه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة والله یقبض
و یبسط و الیه ترجعون کیست آنکه قرض دهد بخدای وام نیکو تا دو چندان کند مر او را زیادتهای بسیار و خدای
تنگ کند روزی را بر آنکه خواهد و فراخ کند بر آنکه خواهد و مرجع و بازگشت بسوی خداوند است نازل شد مردی بود در صحابه رسول
صلی الله علیه و آله نام او ابو الدحداح بیامد و رسول صلی الله علیه و آله را گفت یا رسول الله خدا از ما قرض میخواهد و او از ما بی نیاز
است گفت بلی میخواهد تا شما را به بهشت برد گفت یا رسول الله اگر من قرض دهم بخدای عز و جل تو ضامن کنی برای من
بهشت گفت آری هر که او صدقه دهد مانند آنش در بهشت بدهند گفت یا رسول الله و اهل من ام الدحداح با من باشد

گفت آری گفت واین درخت کن دحداحه یا من باشد گفت آری گفت دست بمن ده رسول الله صلی الله علیه وآله دست
در دست او نهاد و گفت یا رسول الله مرا دو خرماستانست یکی بالای مدینه و یکی در زیر مدینه جز آن چیزی ندارم هر دو را قرض
کردم برخدای عزّ وجلّ رسول الله صلی الله علیه وآله گفت نه یکی را قرض کن و یکی را نگاهدار تا معیشت تو و عیال تو باشد گفت
یا رسول الله چون چنین میفرمائی گواه باش که از این دو خرماستان آنکه بهتر است از برای خدا است و آن حائطیست ششصد نخل پس رسول
رسول صلی الله علیه وآله گفت اذاً یجزیک الله الجنة یعنی خدا حق تعالی بجزا بهشت بتو دهد انگاه ابو الدحداح بیامد و اهلش
و فرزندانش در حدیقه بودند که در درختان میگردیدند و کاری میکردند او را از داد و این ابیات انشا کرد هداک ربی سبل
الرشاد الی سبیل الخیر والسداد بینی من الحائط بالوداد فقد مضی قرضاً الی التناد
اقرضته الله علی اعتمادی بالطوع لا منٍّ ولا ارتداد الا رجاء الضعف فی المعاد فارتحلی
بالنفس والاولاد والبرّ لاشک فخیر زاد قدمه المرء الی المعاد ام الدحداح گفت بارک الله
لک فیما اشتریت خدا تو را مبارک کناد آنچه خریدی ابو الدحداح این ابیات گفت بعال ذی مالدیه ونصح
انّ لک الحظ اذا الحظ وضح قد متّع الله عیالی ومنح بالعجوة السوداء والزهر البلح
والعبد یسعی وله ما قد کدح طول اللیالی وعلیه ما اجترح ام الدحداح آنچه کودکان در دامن و دهن
داشتند بستد و بریخت و آنچه در دهن داشتند از دهنشان بگرفت و بینداخت و بیرون آمدند و با حدیقه دیگر رفتند
رسول الله صلی الله علیه وآله گفت کم من عذق رداح ودار فیاح فی الجنة لابی الدحداح گفت پس درخت
بزرگ و سرای فراخ که ابو دحداح را خواهد بود در بهشت و شیخ طبرسی در مجمع البیان روایت کرده که او سبب نزول
آن آیه شد زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود هر که تصدق کند بصدقه پس از برای او است دو مثل آن صدقه در
بهشت پس ابو الدحداح انصاری که نام او عمرو بن الدحداح است گفت یا رسول الله مرا دو بستانست اگر صدقه کنم یکی از آنها را
برای من دو مثل او خواهد بود در بهشت فرمود آری گفت ام الدحداح با من خواهد بود فرمود آری گفت صبیه با من خواهد
بود فرمود آری پس صدقه داد بهترین بستانها را و تسلیم کرد آنرا برسول صلی الله علیه وآله پس آن آیه نازل شد پس مضاعف کرد
خداوند صدقه او را بدو هزار هزار و اینست مراد قوله تعالی اضعافا کثیرة پس ابو الدحداح برگشت پس یافت
ام الدحداح و صبیه را در بستانیکه صدقه کرده بود پس در بستان ایستاد و پرهیز کرد از گناه داخل شدن پس ندا کرد
ای ام الدحداح گفت لبیک یا ابا الدحداح گفت من این بستانرا صدقه کردم و خریدم دو مثل او را در بهشت و ام الدحداح
با منست و صبیه با منست گفت مبارک کند خداوند آنچه را خریدی و آنچه فروختی پس بیرون رفتند و بستانرا بحضرت
رسول صلی الله علیه وآله تسلیم کردند پس میوه و چه بسیار نخله که آویخته است خوشهای آنها ابو الدحداح را خواهد بود در بهشت
سیم جماعت بسیاری از اکابر علما باسانید معتبره روایت کرده اند در سبب نزول سوره هل اتی و ما بذکر یکی که اقدم
انها است قناعت میکنیم شیخ جلیل فرات ابن ابراهیم کوفی در تفسیر خود روایت کرده از جناب صادق از پدرش

سبب نزول سورهٔ مبارکه هل اتی

از جدش علیهم السلام که گفت مریض شد جناب حسن و حسین علیهما السلام مرض شدیدی پس عیادت کرد ایشان را سرور فرزندان آدم محمد صلی الله علیه و آله و عیادت کرد ایشان را ابوبکر و عمر پس عمر عرض کرد به علی علیه السلام یا ابا الحسن اگر نذر میکردی برای خداوند نذر واجبی زیرا که هر نذریکه نیست برای خدا پس واجب نیست بر صاحبش وفای آن پس فرمود علی ابن ابیطالب علیه السلام اگر خداوند عافیت داد دو فرزندان مرا از مرضیکه دارند روزه بگیرم برای خداوند سه روز پی در پی و فاطمه علیها السلام فرمود مثل گفتار علی علیه السلام و کنیز که بود مر ایشان را که او را فضه می گفتند گفت اگر شفا داد خداوند دو سید مرا از آنچه دارند روزه بگیرم برای خدا سه روز پس چون خداوند عافیت داد آندو جوان را از مرضیکه داشتند علی علیه السلام رفت نزد همسایه یهودی که او را شمعون بن حاراء می گفتند پس با او گفت ای شمعون سه صاع جو بمن ده با قدری پشم برای که بریسد آنرا برای تو دختر محمد صلی الله علیه و آله یعنی آن جو مزد آن رشتن باشد پس داد با او یهودی آن جو و صوف را پس با او فرمود دختر رسول خدا بخور آنرا و بریس آنرا پس آنشب را بروز آوردند و روزه دار با روزه چون شام شد برخواست کنیز و صاعی از آنجو را خمیر کرد و پنج گرده نان بخت قرصی برای علی و قرصی برای فاطمه علیها السلام و قرصی برای حسن و قرصی برای حسین علیهما السلام و قرصی برای کنیز علی با رسولخدا صلی الله علیه و آله نماز کرد پس بسوی منزل تا افطار کند چون گذاشته شد طعام پیش روی ایشان و اراده خوردن کردند ناگاه سائلی بر در خانه ایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد علیهم السلام مسکینی از مساکین مسلمین طعام دهید مرا خداوند طعام دهد شما را بر خوانهای بهشت پس انداخت علی علیه السلام و جماعت نان را از دست خویش و حضرت علی علیه السلام این شعر را انشا کرده گفت

فاطمه ذات السؤدد و الیقین یا بنت خیر الناس اجمعین اما ترین البائس المسکین قد جاء بالباب له حنین یطلب الله و یستکین یشکو الینا جائع حزین کل امرئ بکسبه رهین من یفعل الخیر یقف سمین و یدخل الجنة امنین حرمت الجنة علی الضنین یهوی من النار الی سجین یخرج منها ان خرج بعد حین

پس فاطمه علیها السلام این ابیات را انشا نمود و فرمود امرک سمع یا ابن عم و طاعة ما بی من لوم و لا وضاعة اطعمنی اللوم و الرضاعة علیت بالبر له صناعة انی لا اعطیه و لا انهی ساعة ارجو ان جعت من المجاعة ان الحق الاخیار و الجماعة و ادخل الجنة لی شفاعة پس طعام خویش را به آن مسکین دادند و شب را بروز آوردند با همان روزه و نچشیدند بجز آب چون شام روز دیگر شد کنیز برخواست بسوی صاع دوم پس آنرا خمیر کرد و پنج قرص نان از آن بخت و علی با نبی صلی الله علیه و آله نماز کرد پس بسوی منزل کرد تا افطار کند چون طعام گذاشته شد پیش روی ایشان و اراده خوردن کردند ناگاه یتیمی بر در خانه ایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد یتیمی از یتیمان مسلمین طعام دهید مرا خداوند طعام دهد شما را از مائده بهشتی پس انداخت علی علیه السلام و انداختند جماعت از دست خود طعام را و علی بن ابیطالب علیه السلام انشا کرد و فرمود

فاطم بنت السید الکریم بنت نبی لیس بالزنیم قد جائنا الله بذی الیتیم و من یرحم فهو الرحیم حرمت الجنة علی اللئیم و لا یجوز الصراط المستقیم فصاحب البخل یقف ذمیم پس فاطمه علیها السلام این ابیات را انشا کرد و فرمود انی ساعطیه و لا ابالی و اوثر الله علی عیالی و اقضی هذا الغزل فی الاغزال

ارجو بذاك الفوز في المال ان يقبل الله ويني مالي ويكفني همي في الاطفال اسولجيا عادهم اثنبا
اكرمهم علي في العيال بكربلا يقتل باقتتال لمن قتله الويل والوبال كبولة فارت علي الاكبال
پس طعام خویش را با و دادند و شب را با روزه خود بسر آوردند و بجز آب چیزی نچشیدند چون صبح کردند روزه دار چون شام رسید کنیز بخوا
بسوی صاع سیم و آنرا خمیر کرد و پنج قرص نان از او بخت و علی با رسول صلی الله علیه و آله نماز کرد پس بمنزل آمدند تا افطار کنند
چون گذشته شد طعام در پیش روی ایشان و اراده نمودند میل کنند ناگاه اسیری کافر بر در ایستاد و گفت السلام علیکم یا
اهل بیت محمد قسم بخدا که شما با ما بانصاف رفتار نکردید مارا اسیری کنید و قید میسازید و با طعام نمیدهید طعام دهید من اسیر محمد را
پس انداخت علی علیه السلام و اتباعت از دست خود طعام را و علی علیه السلام انشا کرد و فرمود افاطم حبیبتی و بنت احمد
من بهمة الله فهو محمد قد زانه الله بخلق اعبد قد جاءنا الله بذي المقيد بالقيد ماسور فليس يهتد
من يطعم اليوم يجده في غد عند الاله الواحد الموحد ما يزرع الزارع سوف يحصد اعطيه لا تجعلنيه انكد
ثم اطلبي خيرا ثم تنفد پس فاطمه علیها السلام انشا نمود و فرمود یا ابن عم لم يبق الا الصاع قد دبرت الكف مع الذراع
ابني والله هما جياع يا رب لا تتركهما ضياع ابوهما للخير ذو متاع قد يصنع الخير بابتداع
عبل الذراعين شديد الباع وما على رأسي من قناع الا قناع نسجه بصاع پس همه طعام خود را با و دادند
و با روزه شب را بسر آوردند و جز آب چیزی نچشیدند چون صبح کردند و خداوند مقرر فرمود که نذر ایشان وفا شود و علی
علیه السلام دست دو فرزند خود را گرفت و ایشان چون دو جوجه بی بال بودند که از گرسنگی میلرزیدند پس ایشانرا
بمنزل رسول خدا صلی الله علیه و آله چون حضرت رسول نظر کرد بایشان پس شد و چشم مبارکش از اشک و گرفت دست آن
دو پسر را و برد ایشانرا بمنزل فاطمه علیها السلام چون نظر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی او که رنگش دیگرگون شده بود و شکمش
بپشت چسپیده بود و او را سخت گرفت و میان دو چشمش را بوسید فاطمه علیها السلام گریان فریاد کرد و اغوثاه بخدا و
و بتو یا رسول الله از گرسنگی پس حضرت سر مبارک بآسمان بلند کرد و گفت بارخدایا سیر کن آل محمد را پس جبرئیل فرود آمد و گفت
یا محمد بخوان گفت چه بخوانم گفت بخوان ان الابرار یشربون من كاس كان مزاجها كافورا تا آخر سه آیه پس بعد از آن
علی علیه السلام روانه شد و آمد بنزد ابو جبله انصاری و گفت ای ابو جبله آیا میسر شود نزد تو قرض یک دینار گفت آری ای
ابو الحسن بتو میدهم خداوند و ملائکه او را گواه بگیر مال من حلال است تو را از جانب خدا و رسولش فرمود مرا حاجتی نیست
در چیزی از آن اگر قرض است قبول میکنم پس یک دینار باو داد پس حضرت در کوچهای مدینه میگشت تا طعامی خریداری نماید ناگاه
مقداد بن اسود کندی را دید سر بزیر افکنده پس نزدیک او شد و بر او سلام کرد و فرمود چه شده که ترا می بینم در اینجا غمناک
وا اندوهگین گفت میگویم آنچه را گفت بنده صالح موسی بن عمران رب اني لما انزلت الي من خير فقير پروردگارا
من بآنچه فرو فرستی از خیر فقیرم پس حضرت فرمود چند روز است ای مقداد او گفت این روز چهارم است پس حضرت اندکی
تأملی کرد پس گفت الله اکبر آل محمد از سه روز و تو ای مقداد از چهار روز تو سزاوارتری بدینار از من پس آن دینار را باو داد

باغتیا آل خدا

ورفت تا آنکه داخل شد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد پس چون فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه وآله دست نزد
بر کتف علی علیه السلام پس فرمود یا علی برخیز برویم بمنزل تو شاید بیابیم در آنجا طعامی چه رسید بما کرفتن تو آن دینار را از
ابی حبله پس روانه شد و علی علیه السلام حیا میکرد از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سنگ گرسنگی بر شکم بسته بود تا آنکه در خانه
فاطمه علیها السلام را کوبیدند چون نظر فاطمه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله افتاد که گرسنگی در رخسارش اثر کرده بود رو برگردید
ورفت و گفت وا از رسوائی نزد خدا و رسولش که یا ابا الحسن نخفت سه روز است که نزد ما چیزی نیست پس داخل شد در
پستو خانه دو رکعت نماز کرد و آنگاه عرض کرد الهی این محمد پیغمبر تو است و فاطمه دختر پیغمبر تو و علی برگزیده پیغمبر تو
و پسر عم او و این دو حسن و حسین فرزندزادگان پیغمبر تو بار خدایا بنی اسرائیل از تو سؤال کردند که فرو فرستی برایشان
مائده از آسمان پس فرو فرستادی مائده را برایشان و کفران نمودند بار خدایا بدرستیکه آل محمد کفران نکردند بآن نعمت پس از سلام
ملتفت شد ناگاه کاسه بزرگی دید پر از ترید و آب گوشت پس آنرا برداشت و گذاشت نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله
پس آنجناب دست را بسوی کاسه دراز کرد پس کاسه و ترید و آب گوشت تسبیح کردند خداوند را پس خواند نبی صلی الله علیه وآله
وان من شیء الا یسبح بحمده و فرمود یا علی بخورید از اطراف کاسه و نخراشید صومعه او را یعنی قبه وسط آنرا
زیرا که برکت در آنست پس میل فرمود رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و حضرت میخورد و بر روی علی
علیه السلام تبسم میکرد و علی علیه السلام میخورد و از روی تعجب بفاطمه نگاه میکرد پس پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود یا علی بخور
و چیزی از فاطمه سؤال مکن حمد خدا را که گردانید مثل تو را و مثل او را مریم دختر عمران و زکریا که هرگاه داخل میشد زکریا
در محراب مریم نزد او رزقی میدید میگفت از کجا آمد این برای تو میگفت از نزد خدا زیرا که خداوند روزی میدهد هر که را
میخواهد بی اندازه یا علی این بدل آن دینار است که قرض دادی یا قرض کرفتی تحقیق که خداوند عطا فرمود بتو بیست و پنج
جزو از معروف اما قرار داد یک جزو از آنرا برای تو در دنیا اینکه طعام کرد ترا از بهشت خود و بیست و چهار جزو آنرا ذخیره کرد
برای آخرت تو و علی بن ابراهیم از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که در نزد فاطمه علیها السلام قدری جو بود
آنرا حریره ساخت چون پخت و پیش روی خود گذاشتند مسکینی آمد و گفت خدا شما را رحمت کند بخورانید بما از آنچه
خدا شما را روزی داده پس علی علیه السلام برخواست و ثلث آنرا باو داد پس درنگی نشد که یتیمی آمد و گفت خدا شما را
رحمت کند اطعام کنید بما از آنچه خداوند شما را روزی کرده پس علی علیه السلام برخواست و ثلث دوم را باو داد پس
درنگی نشد که اسیری آمد و گفت خدا شما را رحمت کند اطعام کنید بما از آنچه خداوند شما را روزی کرده پس علی علیه السلام
برخواست و آن ثلث باقی را باو داد و از آن نچشیدند پس خداوند نازل فرمود آیات مبارکه عینا یشرب بها عباد الله
تا وکان سعیکم مشکورا را در شأن امیر المؤمنین علیه السلام و آن جاریست در حق هر مؤمن که بکند آنرا برای
خداوند **چهاردهم** آیة الله علامه حلی در منهاج الصلاح نقل فرموده از عالم جلیل احمد بن محمد بن خالد برقی صاحب کتاب
محاسن که درک کرده عصر امام حسن عسکری علیه السلام و غیبت صغری را که گفت من فرود آمدم در کرک و مهمان ابو الحسن

ناودانی منشی کوتکین بودم و برای من در نزد او وظیفهٔ بود هر سال ده هزار درهم که آنرا از مالیات قریهٔ که در کاشان داشتم محسوب میکردم پس از من مطالبهٔ مالیات کردند و او بجهت پارهٔ کارها از من غفلت کرد پس در روزیکه در سختی و اضطراب وا مانده بودم که ناگاه داخل شد بر من شیخی ضعیف که سست شده بود از بسکه خون از او رفته بود و او مرده بود در صورت زنده پس گفت ای ابو عبد الله جمع کرده میان من و تو عصمت دین و موالات ائمه طاهرین علیهم السلام پس خبر بده برای من در این ایام بجهة رضای خداوند و سادات ما پس با و گفتم درد تو چیست گفت در حق من گفته شد که من در نهانی نوشتم بسلطان در امر کوتکین پس حلال کردند باین سبب مال مرا و خون مرا پس او را وعده دادم که حاجت ترا بر می آورم و او رفت و پس از رفتن او من اندیشه کردم و گفتم اگر طلب کنم حاجت خود و حاجت او را هر دو با هم بر آورده نمی شود و اگر خواهش کنم حاجت او را حاجت مرا بر نخواهد آورد پس در همانساعت برخواستم و رفتم بخزانهٔ کتب خود پس یافتم حدیثی را که روایت کرده بودم آنرا از جناب صادق علیه السلام و آن اینست که هر کس خالص کند قصد خود را در حاجت برادر مؤمن خود او یعنی قصد میکند انجاح آنرا بر دست او و بر می آورد هر حاجتیکه خود دارد پس همانساعت برخواستم و بر بستر خود سوار شدم و آمدم بر در خانهٔ ابو الحسن ناودانی پس بعضی حاجبان مانع شدند و بعضی اذن دادند پیش پیش شدند بر داخل شدن من پس داخل شدم و یافتم او را که نشسته بر چهار بالش خود و تکیه کرده بود بر مسند او کانه و بر دست او چوبی بود پس سلام کردم بر او جوابم داد پس اشاره کرد بنشین پس خداوند جاری کرد بر زبان این آیه را که با آواز بلند آنرا خواندم وابتغ فیما اتیک الله الدار الاخرة ولا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین حاصل مضمون بجوی در آنچه خدای بتو داده از مال و جوارح و جاه دار آخرت را هر نعمتی که بتو داده از داخلی و خارجی و ظاهری و باطنی در راه خیر صرف کن و آخرت را با دنیا و فراموش مکن قسمت و حظ خود را از دنیا از حیات و صحت و فراغت و جوانی و نشاط و توانگری که اگر در راه خیر صرف نکنی حاصلی از دنیا نبرده و فراموش کردی که چه بتو دادند و بدیگران چه دادند و نفع آنها برای تو چیست و در کجا خواهد بود و نیکی کن چنانچه خدا نیکی کرده بتو که آنچه را محتاجی بی سؤال بلکه بی استحقاق بدون منت و اذیت بتو که نه دانی داده و میدهد تو نیز بدیگران چنین بده و طلب مکن فساد را بر زمین که نشو و ذکر بفاسق و تباه کردن زمین بدون خود بمعاصی و انداختن آن از قابلیت آنچه از او خواسته پس بسبب آن سرایت کند فساد در زمین به بی برکت از آب و گیاه و غیره چنانچه در باب سیم اشاره بآن شده بدرستیکه خداوند دوست ندارد فساد کنندگان را پس ابو الحسن گفت خداوند مستدام کند اکرام ترا ای ابو عبد الله تفضل کرد خداوند بما باموریکه قرار میدهیم آنرا قیمت بهشت در آخرت وابتغ فیما اتیک الله الدار الاخرة ولا تنس نصیبک من الدنیا اشاره است بمعاش و جامه و لباس پاکیزه یعنی این دو فقره از آیه را که خواندی بجهت ترغیب بر ادای آنها است واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین اینها مقدمه حاجتی و اسباب انجاح او است پس ذکر کن آنرا با روی گشاده بتانی و آرامی گفتم

تفسیر آیت وابتغ فیما آتاک الله الدار الاخرة

حکایات دیدن حجت از قضای حاجات مومنین

فلانک را در حقش چنین و چنان گفتند گفت آیا او از شیعیان که می شناسی ورا گفتم آری گفت چه بیکه در دست داشت
انداخت و از کرسی فرود آمد پس اشاره کرد بسوی غلام خود و گفت بیار آنرا دفتر اپس دفتر آورد که در آن ثبت بود مال آن مرد
و آنمال بود بحساب پس امر کرد که رد کردند باو و امر کرد برای او خلعتی و انگشتر و برگرداند او را بسوی اهلش معزز و مکرم پس
گفت ای ابو عبدالله کوتاهی نکردی در نصیحت و تدارک کردی کار مرا بسبب او پس پاره کرد از جانب خود رقعه بدست
خواهش من و نوشت در او بسم الله الرحمن الرحیم یطلق لاحمد بن محمد بن خالد البرقی عشرة الاف
درهم وذلك من خراج ضیعته بقاشان داده شود برای احمد بن محمد ده هزار درهم و این باشد از مالیات مزرعه
او بکاشان یعنی از آن بابت حساب شود پس اندکی صبر کرد و گفت ای ابو عبدالله خداوند ترا پاداش نیک دهاد از
جانب من بتحقیق که تدارک کردی کار مرا بسبب او و تلافی کردی حال مرا بجهت او یعنی اصلاح کردی خرابی کار من را که
بجهة ظلم باو پیدا شده بود پس از جانب خود رقعه دیگر پاره کرد و نوشت در او بسم الله الرحمن الرحیم یطلق
لاحمد بن محمد بن خالد البرقی عشرة الاف درهم وذلك لاهدائه الصنیعة والعارفة الینا حاصل
آن ده هزار درهم دیگر باو دهند چون ما را دلالت کرد بخیر و نیکوئی احمد گفت پس من قصد کردم ببوسم دست او را
گفت ای ابو عبدالله کار مرا مشوب مکن والله اگر دست مرا ببوسی پای ترا میبوسم این کم بود در حق او این
متمسک است بحبل آل محمد علیهم السلام **مؤلف گوید** این ابوالحسن ماذرانی اسمش احمد بن الحسن بن الحسن است
و از شیعیان خاص و مورد توقیع امام عصر علیه السلام چنانچه سید علی بن طاوس در کتاب فرج الهموم روایت کرده از
ابو جعفر طبری حکایتی طولانی که محصل آن آنکه ابوالعباس احمد بن دینوری سراج ملقب باستاده از دینور اراده حج
کرد یک سال یا دو سال بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام و اهل دینور شانزده هزار اشرفی که از مال امام علیه السلام
در نزد ایشان جمع بود باو دادند مال هر کسی در کیسه که او هم کیسه نشان دهد است آنرا بکو تسلیم کند چون بکرمانشاه
رسید ابوالحسن ماذرانی در آنجا بود او نیز هزار اشرفی در کیسه کرد با چند تخته جامه الوان که در بقچه بسته بود که احمد
بنسبت چیست و ان پس احمد آمد به بغداد اول نزد دو نفر کذابین که مدعی نیابت بودند رفت و نشانی نیافت آنگاه
بنزد ابو جعفر محمد بن عثمان رفت و با مر او دلالت او رفت بسامره در خانه حضرت امام عسکری علیه السلام وکیل حضرت را
ملاقات کرد پس از عرض مطلب توقیعی از جانب حضرت حجت علیه السلام بیرون آورد که حاصل مضمونش احمد رسید و با
او است فلان مقدار که در کیسه چنین و چنین تا آخر نشان نشان کیسه ها و از کرمانشاه فلان مقدار از جانب احمد بن الحسن
المادرانی و عدد جامه ها و رنگ هر یک را بیان فرمود و امر فرمود که آنها را در بغداد به ابو جعفر بدهد او نیز چنین کرد و در
مراجعت اهل دینور جمع شدند و آن توقیع را برایشان خواند یکی از آنها بیهوش شد پس از چندی ابوالحسن را در اثنا ملاقات
کرد و قصه را نقل کرد ابوالحسن گفت سبحان الله الرحمن در چیزی شک کنم و در این شک نکنم که میفرستادم خدا [illegible] حجت
از حجت نمیگذارد بدانکه چون کوتکین جنگ کرد با یزید بن عبدالله در شهر زور و بر بلاد او مستولی شد و خزانه او را

متصرف شد مردی بمن گفت که یزید بن عبد الله اسب و شمشیر خود را قرار داد برای خزانه مولای ما علیه السلام پس من خزانه یزید را نقل میکردم بسوی گوتکین یکی یکی و اسب و شمشیر را پس انداختم تا آنکه جز آن چیزی نماند و امید داشتم که بماند برای مولای ما علیه السلام چون مطالبه گوتکین سخت شد بتو انستم رد کنم اسب و شمشیر را بدو پس رفتم در هزار اشرفی و آنرا جدا کردم و بخازن خود سپردم و گفتم در محکم ترین جاها بگذار و خرج نکند هر چند خیلی محتاج شوم و من روزی در مجلس خود نشسته بودم و حکم میکردم و امر و نهی میکردم که ناگاه ابو الحسن اسدی داخل شد و نزد یا نشست از حالش پرسیدم گفت در خلوت باید بگویم خازن گوشه از خزینه را خالی کرد و بانجا رفتیم پس رقعه کوچکی بیرون آورد از مولای ما علیه السلام که در آن نوشته بود ای احمد بن الحسن هزار اشرفی که در نزد تو است قیمت اسب و شمشیر تسلیم کن به ابو الحسن اسدی پس برای شکر خدا بسجده افتادم و دانستم که حجت خداست چون غیر خودم کسی مطلع نبود و بجهت سرور سه هزار اشرفی دیگر بر آن افزودم که خداوند بر من باین نعمت منت گذاشت تمام شد ملخص حدیث بتقریب بعض سید شیخ طبرسی در مشکوة الانوار از احمد بن محمد الرهبان روایت کرده که شخصی با امام علی نقی علیه السلام درد دل کرد که چه شده که برای او دو لقمه چهار هزار و یکقدر است فرمود چون مؤمنی مهمان او شد شبی پس بجهت تو شد ظرف فرملی داد که در او بود چهار هزار و یک ... پس خداوند عطا فرمود باو بعوض هر دانه خوابانیدیت شیخ مفید در کتاب اختصاص روایت کرده از مفضل بن عمر که گفت داخل شدم برابی عبد الله علیه السلام پس گفتم فدایت شوم حالم نیکو بود و امروز تمامی چیزها تغییر کرده پس فرمود چون وارد کوفه شوی بجوی ده درهم و اگر نیافتی آنرا پس بفروش بالشی از بالشهای خود را بده درهم پس دعوت کن ده نفر اصحاب خود را پیش پیشیان و مهیا کن بر ایشان طعامی چون از خوردن فارغ شدند پس از ایشان خواهش کن برای تو خدا را آنچه خواهند گفت پس آمدم بکوفه و جستجوی ده درهم کردم قادر نشدم بر آن تا آنکه فروختم بالشی را بده درهم چنانچه حضرت فرموده بود بر ایشان طعامی ساختم و ده نفر از اصحاب خود را خواندم چون خوردند سؤال کردم از ایشان که برای من دعا کنند پس درنگی نکردم که دنیا مائل شد بسوی من **هفتم** قطب راوندی در کتاب لب اللباب نقل کرده که شخصی از قاضی چیزی خواست پس باو وعده داد هنگام ظهر چون وقت ظهر آمد وعده کرد وقت عصر چون در آنوقت آمد او را نا امید برگردانید پس آنمرد غمگین برگشت در راه شخصی نصرانی با او دوچار شد و از حالش پرسید قصه خود را برای او نقل کرد نصرانی گفت تو و فرزندانت در نفقه منید تا هنگامیکه زنده ام پس قاضی در آن شب خواب دید دو قصری در بهشت پس خواست داخل در آنها شود پس باو ندا کردند که این دو قصر را برای تو بنا کرده بودیم چون سائل را برگردانیدی دادیم آنها را بنصرانی چون قاضی بیدار شد آمد پیش نصرانی و خبر داد باو آنچه را دیده و نصرانی نقل کرد بسوی او آنچه را واقع شده بود پس قاضی گفت بخریم آنچه را باو دادی به ده هزار درهم گفت نمیفروشم و اسلام آورد **هشتم** ایضا در آنکتاب روایت کرده که سائلی داخل شد در مسجدی چیزی باو ندادند پس از گرسنگی مرد پس فردای آنروز او را کفن کرده و دفن نمودند چون اهل مسجد برگشتند دیدند آن کفنی که در محراب گذاشته و بر او نوشته بود این کفن بخشیده شد بشما و پروردگار

حکایات دیدن خیر از دادن صدقات

مختصر کرده نهم دیلمی در اعلام الوری روایت کرده از ابی امامه که رسول صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب خود آیا خبر
ندهم شما را از خضر گفتند آری یا رسول الله فرمود وقتی او میرفت در بازاری از بازارهای بنی اسرائیل ناگاه چشم مسکینی باو افتاد پس
گفت تصدق کن بر من خداوند برکت دهد در تو خضر گفت ایمان آوردم بخداوند هر چه خدا تقدیر فرموده میشود در نزد من
چیزی نیست که آنرا بتو دهم مسکین گفت قسم میدهم بوجه خدا که تصدق کنی بر من که من می بینم خیر را در چهره تو و امید
دارم خیر را در نزد تو خضر گفت ایمان آوردم بخداوند بدرستیکه سؤال کردی از من بوسیله امری بزرگ نیست در نزد من
چیزی که بدهم آنرا بتو مگر آنکه بگیری مرا و بفروشی مسکین گفت چگونه درست می آید این خضر گفت سخن حق میگویم بتو بدرستیکه
سؤال کردی از من بامری بزرگ سؤال کردی از من بوجه رب من پس بفروش مرا پس او را پیش انداخت بسمت بازار و
بچهار صد درهم فروخت پس مدتی در پیش مشتری ماند که او را بکاری وا نمیداشت پس خضر گفت تو مرا خریدی بجهة خدمت
کردن پس بکاری مرا فرمان ده گفت من ناخوش دارم که ترا بزحمت اندازم زیرا که تو پیری و بزرگ گفت بتعب نخواهی انداخت
یعنی هر چه بگوئی قادرم بر آن گفت پس برخیز و این سنگها را نقل کن و کمتر از شش نفر در یک روز نمی توانستند آنها را نقل کنند
پس برخواست در همانساعت آن سنگها را نقل کرد پس آن مرد گفت احسنت و اجملت کاری نیکو کردی و طاقت آوردی
چیزی را که احدی طاقت نداشت پس برای آن مرد سفری روی داد پس بخضر گفت گمان میکنم شخص امینی هستی پس جانشین من
باش بر اهل من و نیکو جانشینی کن و من خوش ندارم که ترا بمشقت اندازم گفت بمشقت نمی اندازی مرا گفت قدری خشت
بزن برای من تا برگردم پس آن مرد بسفر رفت و برگشت و خضر برای او بنای محکمی کرده بود پس آن مرد گفت از تو سؤال میکنم
بوجه خداوند که حسب تو چیست و کار تو چونست خضر فرمود سؤال کردی از من بامر عظیمی بوجه خداوند عز و جل و وجه خداوند
مرا در بندگی انداخت اینک بتو خبر دهم من آن خضرم که شنیده مسکینی از من سؤال کرد چیزی نبود نزد من باو دهم پس
سؤال کرد از من بوجه خداوند عز و جل پس خود را در قید بندگی او در آوردم و مرا فروخت و بتو خبر دهم که هر کس که
از او سؤال کنند بوجه خداوند عز و جل پس رد کند سائل را و حال آنکه قادر است بران می ایستد روز قیامت و نیست در
روی او پوست و گوشت و خون جز استخوانی که مضطرب است و حرکت میکند مرد گفت ترا بمشقت انداختم و نشناختم
فرمود که باکی نیست نگاهداشتی مرا و احسان کردی گفت پدر و مادرم فدایت حکم کن در اهل و مال من آنچه خداوند بر تو کشوف
نموده یعنی در اینجا باش و هر چه خواهی بکن یا ترا اختیار کنم هر جا که خواهی بروی فرمود مرا رها کن تا عبادت کنم خداوند را
چنین کرد پس خضر فرمود حمد مر خدا برا که مرا در بندگی انداخت انگاه در انجات داد دهم شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب
مجموع الغرائب نقل کرده که دیدم در بعضی از کتب اصحاب که گفت ابو القاسم پدر وزیر ابوالعلاء که من محبوس بودم پس طلب
کردم قدری خرجی بجهة موکلین که بآنها دهم پس پشیمان شدم و آنکه از صد قدر دادم پس شنیدم هاتفی را که میگفت ای ابوالقاسم
خیر باقی میماند و احسان نگاه میدارد مرد و آنچه را پیش فرستاده ملاقات خواهد کرد در صبح آن روز فرج رسید و از حبس
بیرون آمدم یازدهم بخط عالم فاضل مولانا ملک علی شاگرد عالم جلیل شیخ حسین والد شیخ بهائی رحمهم الله

در ظهر رجال ابن داود که در انجا اجازه نیز بود بخط آن مرحوم برای او این حکایت دیدم که منقولست از عبد الله بن مسعود که گفت سالی در حج بودم در ان کثرت عرفات خوابم ربود بگوشه رفتم خوابیدم در خواب دیدم که ندائی از آسمان رسید که اینهمه خلائق که در حجند حج کسی کدام مقبول نیست الا حج شیخ موفق که حج نیامد و حج همه را باو بخشیدیم چون برخواستم بعد از اتمام بزیارت شیخ آمدم چون دیدمش سلام کردم گفت علیک السلام یا عبد الله گفتم چون دانستی نام مرا گفت چند روز است که ملهم میشوم که دوستی از دوستان با دیدن تو می آید که عبد الله نام دارد گفتمش یا شیخ میدانی که چه کار آمده ام گفت بلی حق تعالی اندک پذیر بسیار بخش است پس گفتم که این رتبه را چه یافتی گفت من مردیم موزه دوز موزه فقرا میدوختم و از بعضی اجرت نمیگرفتم و حاصل کار خود را سه حصه میکردم حصه بفقرا میدادم و حصه صرف ضروریات میکردم و حصه ذخیره میکردم که بحج روم چون موسم حج شد خواستم که روانه شوم اهل خانه ام بفرزندی حامله شد و میگفت که امسال مرو ببین که حالم چه میشود من قبول نکردم تا آنکه از منزل همسایه بوی کباب بمشامم رسیده آرزوی آن کرد آمدم در همسایه گفتم که اندکی از انچه میپزی بمن ده که بعیال خود ببرم که آرزوی آن کرده بر همسایه ضرورت شد که آنچه هست بگوید گفت یا عبد الله از این اراده بگذر که آنچه بر ما حلالست بر تو و اهلت حرامست که من مدتیست قوت عیال نمی یابم و از رسول خدا صلی الله علیه و آله رخصت شده که اگر کسی در مخمصه افتد بمقدار سد رمق از میته میتواند خورد من رفتم بکنار خندق خری مرده یافتم و قدری از ان از جهت عیال آورده ام و کباب کرده چون این حال از او شنیدم مؤنه حج باو دادم و او بسی خوشحال گشت و این رتبه از انجاست **دوازدهم** شیخ جلیل ورام بن ابی فراس در تنبیه الخواطر نقل کرده که عبد الله بن جعفر وقتی رفت بمزرعه که داشت پس فرود آمد در نخلستان قومی و در انجا غلام سیاهی بود که کار میکرد در ان نخلها ناگاه قوت آن غلام را آوردند و سگی نیز داخل باغ شد و نزدیک غلام رفت پس غلام انداخت یک قرص از انرا برای او پس خورد آنرا انگاه قرص دوم و سیم را انداخت برای او پس آنرا خورد و عبد الله نظر میکرد و میدید او پس گفت ای غلام چه قدر است قوت تو هر روز گفت همانکه دیدی گفت چرا برگزیدی این سگ را بر نفس خود گفت این زمینی است که سگ ندارد و گمان میبرد که از مسافت دوری آمده گرسنه پس ناخوش داشتم که سیرش کنم گفت امروز چه خواهی کرد گفت بگرسنگی میگذرانم پس عبد الله گفت مرا بر سخاوت ملامت میکنند و این غلام سخی تر است از من پس خرید آن نخلستان را و غلام را و آنچه در ان باغ بود از آلات و اثاث انگاه غلام را آزاد کرد و همه آنها را باو بخشید **سیزدهم** جنابان عالمان فاضلان صالحان فخر الفقهاء و زین الاتقیاء الحبر المعتمد سید محمد که از اعیان علماء بلده طیبه کاظمین و اهل انجاست و اخوی او عالم فاضل تقی جناب سید حسین که ملجاء جماعت امامیه است در شهر بغداد و هر دو در علم و تقوی و صلاح و سداد مشهور و معروف در نزد علماء عراق کثر الله تعالی امثالهم نقل نمودند که جده ایشان علویه دختر عالم جلیل و حبر نبیل مرحوم سید احمد صاحب تحقیق در فقه و اصول و مؤلف منظومه رائقه معروفه در رجال که عیال مرحوم سید حیدر جد ایشان بود و او نیز از علماء معروف آن بلد است سه ماه رجب و شعبان و رمضان را روزه میگرفت و در یکی از شبها شریفه که یا نیمه رجب یا نیمه شعبان

بود مهمان بسیاری رسید برای او پس در وقت افطار طعام برای مهمانها حاضر کرد و اندکی از آن برای سحور خود گذاشت
و بجهت رنج مهمانداری بچیزی میل نکرد بهمان آب تنها افطار نمود پس سائلی از همسایگان که غیر از خانه این سیادت
سؤال نمیکرد بر در خانه آمد و فقر و مسکنت او در مدینه است پس آنچه برای سحور خود گذاشت بآن سائل داد و دیگر در خانه
ماکولی نیافت پس نماز شب خود را بجای آورد و آبی نوشید و در طاق را از درون بست و چراغ بحال خود روشن
و در فراش خواب خود رفت با قصد روزه صباح چون مستی خواب بچشمش مستولی شد و مشغول بخواب رفته که نظر میکند
و می بیند مانند مبهوت بچه غلبه خوبی که دید و زیرا که آثار جلالت و بزرگی و وقار در سیمای ایشان ظاهر و هویدا است
و آنکه در سن از دیگری کوچکتر و در شأن و رتبت بزرگتر نشست در بالای سر او و با او خطاب کرد با تبسم که ای خبر ک
من چگونه عازم شدی بروزه گرفتن بدون افطار و سحور و حال آنکه تو پیری عرض کرد که فقیری آمد و طعام خود را باو
دادم و اتفاق افتاد که برای من چیزی باقی نماند پس فرمود باو حال چه میل داری گفت آلوبخارا و نبات و چیزی
از شیرینی پس دو کیسه باو مرحمت فرمود که رنگ هر دو سبز بود در یکی نبات و در دیگری آلوبخارا و در هر یک مقدار صد مثقال
از آنها بود چون از ایشان گرفت برخواستند و متوجه در خانه شدند پس از آن حالت خواب بیدار شد و برخواست با احسان و
هر دو کیسه در دستش بود رو بدر خانه کرد و شتابان پس دید بسته است بهمان که بسته بود پس بخت آنرا باز کرد و مرحوم سید
که در طاق دیگر نشسته بود فریاد کرد که کیست در را باز کرده پس آمد بنزد و قصه را گفت پس علویه با اطاق خود مراجعت
نمود و هر دو کیسه را بسحر نماز دید بسیار مسرور شد و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و پس آن کیسه آلوبخارا را تقسیم کردند بر اهل خانه
و خویشان و صدقات کیسه نبات را بحال خود گذاشتند چند سال برای استشفا و تبرک هر که شنید خواست و گرفتند
و دادند و در آن زمان جناب عالم جلیل القدر صفوة العلماء المتبحرین و عمید الحکماء و المتکلمین مرحوم آخوند ملا زین العابدین سلماسی
مریض بود و مرض ایشان بغایت سخت بود و در میان ایشان و سید الفت تامی بود و اخوت داشتند صبح همان شب
باکرامت سید قدری از آن نبات برداشته نزد مرحوم اخوند آمد و قصه را نقل کرد آخوند فرمود این نبات بهشت
است و فیه شفاء من کل داء و قدری از آن میل نمود فورا عافیت یافت و نیز در آن زمان نواب سلطان
جلیل الشان غلام محمد خان هندی که در میان نوابهای هند ممتاز و بی نظیر و از خیار بلاد بود مریض بستر بود و بسید
کمال اخلاص داشت در همان روز مرحوم سید قدری از آن نبات برای او فرستاد بمحض تناول شفا یافت و خبر
ببلاد ایران و جاهای دیگر رسید از آن خواستند و بردند تا آنکه وقتی ملتفت شدند که این مقدار اندک چگونه تمام نمیشود
با آنکه از ده زیاده از یک من شاه تقریبا گرفته شد و بعد از این التفات و تعجب و گفتن چند روز باقی ماند و تمام شد
و مرحوم سید حیدر یکی از آن دو کیسه را در میان کفن خود گذاشت و دیگری را در میان کفن علویه و هر دو کفن در میان بقچه و
آن بقچه در میان صندوق هندی بود که همیشه بر او قفل بود و آن صندوق در صندوقخانه بود که آن همیشه مقفل بود
چون امانات مردم در او بود و باز نمیکرد در آنرا مگر سید یا علویه و بعد از مدتی سید خواست کفن خود را بکسی از

بزرگان بخشید پس بقچه را باز کرد و خواست آن کیسه را از میان کفن بیرون آورد آنرا نیافت پس از علویه پرسید کیسه در کجاست
گفت در میان کفن پس کفن خود را باز کرداند کیسه را نیز در آنجا ندیدند **چهاردهم** جناب شیخ فاضل سید محمد
باقر بن محمد شریف حسینی اصفهانی از علماء عهد نادرشاه در کتاب نور العیون نقل کرده که عالمی بجهت امر مهمی داخل شد بر سلطان
امیر اسماعیل سامانی سلطان خراسان پس او رعایت تعظیم و توقیر نمود و در وقت برخواستن تا هفت قدم او را
مشایعت نمود شب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید که باو فرمود تعظیم کردی یکی از علماء امت مرا پس از خدا
خواستم که تو را در دنیا معزز دارد تا هفت قدم مشایعت کردی پس سلطنت باقی خواهد بود در اولاد تو تا هفت
پشت **پانزدهم** نیز در آنجا نقل کرده که مردی بود صالح بیست هزار درهم مقروض بود و مالی نداشت
پس طلبکار روزی از او مطالبه کرد و در مطالبه سختی نمود پس آن مرد گریان و پریشان بخانه خود برگشت همسایه داشت یهودی که
چون او را بآنحال دید گفت تو را قسم میدهم بدین اسلام که مرا خبر ده از حال خویش پس نقل کرد برای او آنچه بر او گذشت چون
بر حالش آگاه شد داخل خانه شد و بیست هزار درهم آورد و تسلیم او کرد و گفت اگر من در دین مخالف تو هستم اما در دنیا
همسایه ام سزاوار نباشد که تو در کلفت قرض باشی پس تسلیم کن نیز طلبکار خویش پس گرفت آنرا و آورد نزد طلبکار
خود او متعجب شد و پرسید از صورت واقعه او حکایت را برای او نقل کرد پس آن شخص داخل خانه شد و تمسک او را آورد و
باو داد و گفت ذمه تو را ابرا کردم که من پست تر نخواهم بود از یهودی و هرگز از تو مطالبه نخواهم کرد پس در آن شب در خواب دید
که قیامت برپا شده و صحیفهای اعمال به پرواز بعضی را بدست راستش میدهند و پاره را بدست چپ و نامه عمل او را بدست
راستش دادند و اذن دادند که بجنات بهشت رود پس از آنکه بیرون حساب فرستادند به بهشت پرسید باو
گفتند تو بمروت خود تمسک آن مرد صالح را باو رد کردی پس چگونه ما رد کنیم تو نامه اعمال تو را و حال آنکه ما هم رحمن رحیم
و چنانچه از حساب او اعراض کردی ما نیز از حساب تو اعراض کردیم و چنانچه تو مال خود را باو بخشیدی ما نیز تو را عفو کردیم
شانزدهم نیز در آنجا از عبدالله بن مبارک نقل کرده که گفت من در سالی از مناسک حج فارغ شدم بزیارت
رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم پس آنجناب را در خواب دیدم بمن فرمود چون بکوفه رفتی بهرام مجوسی را از من دعا برسان و بگو
من شفیع تو خواهم بود در روز قیامت چون بکوفه آمد بنزد او رفت و از کارهای نیکی که کرده بود پرسید که چنین مورد
لطف سید عالم شد گفت دختران و پسران داشتم بیکدیگر تزویج کردم گفت بهتر از این چه کردی گفت زنار معین
کردم برای هر یک از فرزندان خود که چون تزویج کنند بر میان بندند گفت آیا چیز نیک باشد در دین ما کردی گفت
در همسایگی من زنی بود فقیر چند فرزند یتیم داشت شبی داخل خانه من شد و چراغ خود را روشن کرد چون برگشت خود هوس
کردم من بگمان شدم درباره او از عقبش رفتم دیدم داخل خانه خود شد اولاد او گفتند چه برای ما آوردی گفت حیا کردم از
دوست نزد دشمن شکایت کنم پس دانستم که ایشان محتاج بطعام اند پس جمع کردم آنچه در نزد من بود و طبقی پر کردم
و نزد ایشان فرستادم گفت در جستجوی همین بودم بشارت باد تو را که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را سلام میکنند و تو را

وعدهٔ شفاعت داده روز قیامت پس بهرام گریست بر حسرت عمر گذشته در غیر اسلام و گفت ضایع نمیشود در دین
شما یک چیز پس عرض کن بر من اسلام را که واجب است بر هر کس داخل شود **هفدهم** محدث جلیل سید نعمت الله
جزائری در انوار که شرح صحیفه کامله است نقل کرده که یکی از مجتهدین در خواب مرحوم آخوند ملا عبدالله شوشتری استاد
مجلسی اول و یگانهٔ عصر خود در تقوی و علم و عمل را بعد از فوتش در هیئت نیکو و مکانیت عالی پس از سبب آن پرسید گفت
سببش آنکه در دستم سیبی بود و من از مسجد جامع اصفهان بیرون می آمدم پس طفلی در راه بمن برخورد پس آن سیب را
در دست او گذاشتم پس خوشحال شد و بمن داد آنچه را که می بینی و گمانم اینکه گفت آن طفل یتیم بود **هیجدهم**
مرحوم جلیل سید نبیل حاجی میرزا خلیل طهرانی که در سداد و صلاح و فن طب آیه دهر و مقبول عامه و خاصه و مطبوع و محبوب
علماء عراق بود پدر عالم جلیل شیخ نبیل که نبود برای او در زهد و تقوی در عصرش نظیر و بدیل شیخنا الاکرم و مولینا الاعظم
الحاج ملا علی طهرانی اعلی الله تعالی مقامه نقل کرد که من در علم طب چندان درسی نخواندم و استادی ندیدم همانا این مهارت
و بصیرت از برکت دادن یک نان بود و آنچنان بود که در جوانی بقصد زیارت معصومه مشرف شدم بقم و در آنجا بلکه در جاهای دیگر
گرانی سختی بود که نان بزحمت بدست می آمد و در آن زمان نزاع بود ما بین دولت ایران و روس و اسرا آورده بودند
و در بلاد متفرق کرده بودند از زن و مرد و صغیر و کبیر و من در یکی از حجرات دار الشفا که عمارتیست در زیر مدرسه متصل
بصحن شریف و در آن حجرات است که غربا و مترددین منزل میکنند منزل کرده بودم روزی ببازار رفتم و برنج فراوانی کشیدم تا نانی بدست
آوردم و قصد منزل کردم در بین راه بمنزلی از اسرای نصاری رسیدم که طفلی در بغل گرفته بود و از گرسنگی رخسارش
زرد شده بود چون مرا دید گفت شما مسلمانان رحم ندارید که خلق را گرسنه ببینید و گرسنه نگاه میدارید پس باو رقت کردم
و آن نان را باو دادم و از گذشتم روز چیزی نخورده شب هم چیزی نخوردم تنها در منزل نشسته بودم ناگاه مردی داخل
حجره شد و گفت بی بی مادر من رسیده که بیطاقت شده و نام آنرا برد اگر طبیبی سراغ داری که علاجش را بپرسم بر زبانم جاری
شد که فلان چیز خوبست گمان کرد که من طبیبم و گفت پس ساخت و خورد و فورا بهبودی یافت ساعتی نگذشته که همان مرد
آمد با یک مجموعه که در آن الوان اطعمه بود و با یک عدد اشرفی و معذرت و تشکر بسیار فردا آن زن قضیه در دو دو آفوری خود را
برای آشنایان نقل کرد که چنین طبیب حاذقی ندیده بودم و بعضی از ایشان بپارهٔ امراض مبتلا بود جویای منزل من شد و پرسید
همان نحو از مفردات بدون معرفت باصل مزاج و طبیعت آن دوا چیزی گفتم رفت و خورد و شفا یافت خبر منتشر شد
بر من هجوم آوردند همان نحو چیزی میگفتم و خوب میشدند سود زیادی بدستم آمد پس تحفه طبی پیدا کردم و مراجعت کردم
که لا محاله اسامی مفردات و امزجه آنها را یاد گیرم چندی در آنجا ماندم آنگاه برگشتم بطهران و به چند کتاب دیگر اندک وقتی معروف
و مشهور و نامم در اسامی استادان ثبت شد و همه آن از اثر ایثار آن قرص نان بود و قضیه عجیبه دیگر دارد که در ضمن
حکایات متعلق بعبادت بیاید انشاء الله تعالی **نوزدهم** جناب سید محمد حسینی شهیر بابن قاسم عاملی در کتاب
اثنا عشریه حکایت کرده که مردی هفتاد سال عبادت کرد خدا را پس شبی در معبد خود بود که ناگاه زن جمیله آمد

وسؤال کرد که در مسجد را برای او بگشاید و آن شب شب سردی بود پس عابد اعتنا باو نکرد و مشغول عبادت خود شد پس آن زن
برگشت عابد نظر کرد باو پس لباسش را برد و قلبش از هلاکت او ترسید پس از عبادت دست کشید و در پی آن زن رفت پس باو گفت بکجا
میروی گفت بآنجا که هیچ بیم گفت هیهات مراد هر چه ازاو بنده شد پس او را کشید و داخل در منزل خود کرد و هفت
روز در منزل او ماند پس از آن حال بفکر افتاد در آنچه مشغول او بود از عبادت و اینکه چگونه فروخت عبادت هفتاد ساله را
بهفت شب معصیت پس آنقدر گریست که غش کرد چون بحال آمد آن زن گفت ای مرد قسم بخدا تو عصیان خدا نکردی با غیر
من و من هم معصیت نکردم با غیر تو و من می بینم در سیمای تو آثار صلاح را پس قسم میدهم ترا بخدا که چون مصالحه
کردی با مولای خود مرا بخاطر آری پس بیرون رفت آن مرد و فرار کرده تا آنکه شب او را بخرابه رسانید که در آنجا ده نفر کور بودند
در نزدیکی آنکور راهبی بود که میفرستاد برای ایشان در هر شب ده قرص نان پس غلام راهب نانها را آورد پس آن مرد عاصی
دست خود را دراز کرد و یکی از آن نانها را گرفت پس باقی ماند یکی از آن کورها که چیزی نگرفت پس گفت چه شد نان من
غلام گفت من در میان شما ده نفر تقسیم کردم کور گفت امشب را گرسنگی خواهم سر برد پس آن مرد عاصی گریست و آن قرص نان را
باو داد و بخود گفت من سزاوارترم بسر بردن بگرسنگی زیرا که من عاصیم و او مطیع پس خوابید و سخت شد براو گرسنگی
تا آنکه مشرف شد بهلاکت پس امر فرمود خداوند ملئکه را که جانش را بستانند پس ملئکه رحمت و ملئکه عذاب باو مخاصمه
کردند ملئکه رحمت گفتند این مرد نیست که از گناه خود فرار کرده و در مقام طاعت برآمده و ملئکه عذاب گفتند بلکه او عاصی
است پس خداوند وحی کرد بایشان که بسنجید عبادت هفتاد سال او و معصیت هفت شب او پس سنجیدند پس زیادتی
پیدا کرد معصیت هفت شب بر عبادت هفتاد سال پس خداوند وحی کرد بایشان که بسنجید معصیت هفت شب را با آن قرص
نانیکه برگزید با آن دیگری را بر نفس خود پس سنجیدند پس قرص نان برتری پیدا کرد بر آن پس ملئکه رحمت قبض کردند روح او را
بیستم نیز در آن کتاب حکایت کرده که مردی روزی نشسته بود با زنش مشغول خوردن بود و در پیش روی ایشان مرغ بریانی
بود پس سائلی بر در خانه آمد آن مرد بیرون رفت و بر او بانگ زد و راند پس اتفاق افتاد که آن مرد فقیر شد و نعمتش زائل شد و زن را
طلاق داد و او شوهر کرد بمرد دیگر پس روزی شوهر ثانی او غذا میخورد و مرغ بریانی در نزد ایشان بود که ناگاه سائلی بر در خانه ایستاد
و چیزی خواست آن مرد بزنش گفت که این غذا را باو ده پس آن زن غذا را نزد او برد چون نظر کرد دید شوهر اول او است پس مرغ را باو
داد و گریان برگشت پس شوهرش سبب گریه اش را پرسید او خبر داد که سائل شوهر اول او بود و نقل کرد برای او قصه خود را با آن
سائلیکه او را راند پس آن مرد گفت که والله منم آن سائلیکه او را بانگ زد و راند بیست و یکم ایضا در آنجا حکایت کرده
که زنی داخل شد بر عائشه و گفت پدرم صدقه را دوست میداشت صدقه را و مادرم صدقه را دشمن داشت و در عمرش
صدقه نداد مگر پارۀ پیه و قدری کهنه که از گوشت پیه رونیده بود پس در خواب دیدم که قیامت بر پا شده و مادرم پوشانیده
عورت خود را بهمان کهنه و در دستش همان قطعه پیه بود که او را از تشنگی می لیسید پس رفتم نزد پدرم و او در کنار نهری نشسته بود
و مردم را آب میداد پس طلب کردم از او قدح آبی و مادرم را سیراب کردم پس از بالا ندا کردند که هر که او را سیراب کرد

خداوند

حکایت رسیدن بمقامات عالیه از انفاق

خداوند دست مرا شل کند پس بیدار شدم باین نحو که می بینی یعنی با دست شل شده **بیست و دوم** و نیز در همانجا از بعضی
صالحین نقل کرده که گفت مرا برادری صالح بود فوت شد پس او را در خواب دیدم پس با و گفتم چه کردی گفت چون مرا
دفن کردند ملئکه غلاظ و شداد آمدند و مرا بجانب کشیدند و بسمت جهنم بردند و درهای او باز بود و دود از او بالا میرفت
و غیظ او شدید بود و شعله او بسمت بنحویکه نزدیک بود که از هم جدا شود و من یقین کردم بهلاکت خود در اینحال بودم ناگاه
دختری نیکو رخسار را دیدم که گفت مترس و غمگین مباش که خداوند ترا ایمن بخشیده انگاه ایستاد میان من و آتش
پس خداوند برگرداند شر آتش را از من پس با و گفتم تو کیستی گفت من صدقه توام که در پنهانی کرده بودی انگاه منادی ندا کرد
از زیر عرش که داخل کنید بنده مرا از زیر مغفرت بسوی بهشت پس مرا داخل کردند **بیست و سیم** سید محدث
نبیل سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار النعمانیه حکایت کرده که مرحوم مقدس اردبیلی اعلی الله مقامه در سال گرانی تقسیم
میکرد با فقراء انچه داشت از طعمه و میگذاشت برای خود مثل یکی از ایشان پس در یکی از سالهای گرانی چنین کرد و عیالش
در خشم شده و گفت مرا و فرزندان مرا در چنین سالی واگذاشتی که از مردم سؤال کنیم پس او را گذاشت و رفت بمسجد کوفه
برای اعتکاف چون روز دوم شد مردی بدر خانه آمد و با او بود چند بار گندم پاک پاکیزه و آرد نرم نیکو پس گفت که این را
فرستاده برای شما صاحب منزل و او معتکف است در مسجد کوفه چون مقدس برگشت از اعتکاف زنش با و گفت طعامیکه
فرستادی با اعرابی طعام نیکوئی بود پس حمد الهی بجا آورد و او را از آن طعام خبری نبود **بیست و چهارم**
عالم عامل و حاوی حقایق فضایل و ماحی دقایق رذایل مجمع البحرین علم و تقوی مولانا الاجل آخوند ملا فتحعلی ایده الله تعالی
نقل فرمود از یکی از ثقات ارحام خود که گفت در یکی از سالهای گرانی مرا قطعه زمینی بود که در آن جو زرع کرده بودم
اتفاقا پیش از سایر مزارع خرم شد و خوشه بست و بخوردن رسید مردم از هر طبقه در سختی و گرسنگی دلم سوخت و سبیل
از نفع آن برداشتم پس بمسجد در آمدم و فریاد کردم که جو آن زمین را واگذاشتم بشرط آنکه غیر فقیر از آن نبرد و فقیر هم زیاده
از قوت یومی خود و عیالش از آن نگیرد تا سائر زرعها بدست آید پس فقراء رو بانجا آوردند و از سختی و شدت در آمدند و از آن
هر روزه بردند و خوردند و مرا خبری از آن نبود چون چشم از آن پوشیده بودم و امیدی از آن زرع نداشتم تا انگاه که همه
زرع رسید و مردم در رفاهیت افتادند و از آن زمین دیگر امیدی نماند و از حصاد سائر زرعهای خود فارغ شدم گفتم
بمباشرین حصاد که بگذرند آن قطعه روند و درو کنند شاید از کاه آن چیزی عاید شود و در میان خوشها چیزی
مانده باشد پس رفتند و درو کردند پس از کوبیدن و پاک کردن انچه بدست آمد از جو ضعف سائر زمینها بود و علاوه
بر انکه بردن فقرا تاثیری در آن نکرد بر انچه متعارف بود افزود و بحسب عادت محال بود که یک حبه در آن مانده باشد
و عجب از آن آنکه چون پائیز شد حسب مرسوم که هر زمین زرع شده باید یکسال از دست برداشت و زرع نکرد

سـ
کرده

آن قطعه معهوده را بحال خود گذاشتیم و هیچ تخم در آن افشانده تا آنکه اول بهار شد و بر قطعه‌ها با عانت خاکستر از زدیک
زرعها برداشتند دیدیم که آن قطعه بی تخم و تخم سبز و خرم و از همه زرعها بیشتر و قوی‌تر چنان متحیر شدیم که احتمال اشتباه

در مکان انداختیم چون زرعها رسید حاصل آن چند برابر سائر زرعها بود والله یضاعف لمن یشاء بیست و پنجم
و نیز نقل فرمود از مرحوم که او را بستانی انگوری بود در کنار شارع عام چون خوشه مود اول مرتبه خوردن رسید امر نمود به مستحفظ
بستان که دیواری از یک کرد آن که متصل است بشارع دست بردارند و بمترددین واگذارند که هر کس از هر جا باینجا عبور کند برای
مباح و حاجت خود را از او برآورد و جز خوردن آن کلاهی بآن کرده نشد باشند چنین کردند و از آنوقت تا وقت چیدن
تمام انگور هر عابری از آن خورد و برد و کسی بآن کاری نداشت چون در آخر پائیز بنای چیدن شد و از همه کرده های باغ فارغ شدند
باحتمال آنکه در میان موشاخه چیزی از نظر عابرین پوشیده و در میان برکها خوشه مخفی شده باز کردند چون چیده
آنرا آوردند چندین برابر سائر کرده ها انگور داشت و خوردن آنهمه مترددین علاوه بر کاهیدن چیزی از آن بر آن افزود
بیست و ششم و نیز نقل فرمود که هر سال چون گندم را پاک و صاف نموده بخانه می آورد زکوة آنرا میداد در
سالی پس از تصفیه پیش از نقل بخانه بخیال افتاد که تاخیر زکوة از محاسنش چیزی ندارد گندم حاضر و فقرا موجود زحمت نقل
بر داشته پس فقرا را که می شناخت خبر کرد و گندم را بحساب در آورده حق فقرا را جدا نمود و در میانشان تقسیم نمود و
باقی را بخانه بردند و در میان کندوها که در میان خانه بود بخشیدند و مقدار وسعت هر یک معلوم و معین بود چون
حساب کرد معلوم شد که آنچه از آن بفقرا داد از آن گندم چیزی کم نکرده مقدار آن باندازه بود که پیش از دادن حق فقرا
سنجیده بودند بیست و هفتم علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود روایت کرده از ابن عباس که کسی باو گفت
که گروهی از این امت گمان دارند که بنده گاهی گناه میکند پس محروم میشود بسبب آن از روزی پس ابن عباس گفت قسم
بخدائیکه نیست خدائی جز او همانا این گمان روشن تر است در کتاب خداوند از آفتاب بیچاشت که فرموده خداوند در سوره
ن والقلم بدرستیکه پیرمردی بود و او را بستانی بود و از ثمره آن بستان هرگز داخل منزل و خانه خود چیزی نمیکرد تا آنکه
میداد بهر صاحب حقی حقش را چون شیخ مرد پنج پسر از او وارث بردند پس بار آورد بستان ایشان در آنسال که پدرشان هر دباری که
هرگز نیاورده بود پیش از آن پس آن جوانان رفتند بسوی آن بستان بعد از نماز عصر پس مشاهده کردند میوه و روزی فراوانی که مانند آن
ندیده بودند در حیات پدر خود پس چون دیدند آن فراوانی را طغیان و سرکشی کردند و بعضی ببعضی گفتند که پدر ما پیری بود
که عقلش رفته بود و خرف شده بود پس بیائید از یکدیگر عهد و پیمان بگیریم که ندهیم باحدی از فقراء مسلمین در این سال چیزی
تا آنکه غنی شویم و مال ما زیاد شود پس ضیاع تازه بگیریم در سال آینده پس چهار نفر از ایشان راضی شدند و پنجمی خشم کرد
و او همانست که خداوند فرمود قال اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون وسط ایشان گفت آیا
نگفتم بشما چرا تنزیه نمی کنید خدا را و این کلام بعد از دیدن تباهی بستان بود پس آنمرد گفت ای ابن عباس آن وسط
ایشان بود بحسب سن گفت نه بلکه در سن از همه کوچکتر بود و در عقل از همه بزرگتر و وسط هر قوم بهترین ایشانست و
دلیل بر این قول خداوندست که شما ای امت محمد صلی الله علیه و آله کوچکترین قومید و بهترین امتها خدای فرموده
وکذلک جعلناکم امة وسطا قرار دادیم شما را امت وسط پس وسطی ایشان گفت از خدای بترسید

قصه صاحبان بستان که در سوره ن والقلم مذکور است

در طریقهٔ پدر خود باشید که سائل میمانید و فائده میگیرید پس حمله کردند و او را سخت بزدند چون برادر یقین کرد که
ایشان ارادهٔ کشتن او را دارند در مشورت ایشان داخل شد با کراهت ولی رغبتی پس بمنزل خود رفتند و قسم خوردند بخدا او
که چون صباح شد بچینند و نگفتند انشاء الله پس بسبب آن گناه خداوند ایشان را مبتلا کرد و حائل شد میان ایشان و روزی که
مشرف شدند بران پس خبر داد از ایشان در قرآن مجید و فرمود انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة اذ اقسموا
لیصرمنها مصبحین ولا یستثنون فطاف علیها طائف من ربک وهم نائمون فاصبحت
کالصریم یعنی ما اختبار نمودیم کفار قریش را چنانچه امتحان نمودیم صاحبان بستان را هنگامی که قسم خوردند که بچینند آنرا
بامدادان و انشاء الله نگفتند پس بگردید او گردید و احاطه کرد باو عذابی از جانب پروردگار تو در الحال که ایشان در خواب بودند
پس گردید مانند صریم یعنی سوخته پس آنمرد پرسید از پسر عباس صریم چیست گفت شب تاریک که نه در شب ستاره در او است و نه
نور پس چون صبح کردند بجماعت آواز دادند یکدیگر را که ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین فانطلقوا
وهم یتخافتون که بامدادان بسر محصول خود روید اگر قصد چیدن دارید پس براه افتادند و ایشان با یکدیگر تخافت
داشتند آنمرد پرسید از پسر عباس تخافت چیست گفت مشورت میکردند بعضی با بعضی لیکن نمیشنید احدی غیر ایشان فقالوا
لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین وغدوا علی حرد قادرین پس گفتند داخل نشود در این بستان امروز
بر شما مسکین و بامداد کردند در حالتی که توانا بودند بر قصد چیدن یا بر منع مساکین یا حرمان از خیر بستان که نقیض مقصود ایشان
بود از حرمان فقرا و در نفسهای ایشان بود که بچینند آن ثمرها را و نمیدانستند که چه بر او وارد شده از سطوتها و نقمت خداوند
پس چون دیدند او را و مشاهده نمودند آنچه بر او نازل شده گفتند انا لضالون بل نحن محرومون که مائیم گم شده
بلکه مائیم بی بهره و محروم شده پس خداوند محروم کرد ایشان را از آن روزی بسبب آن معصیت که صادر شد از ایشان و هیچ ظلمی نکرد بایشان قال
اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون گفت بهتر ایشان آیا نگفتم بشما چرا تسبیح نمی کنید قالوا سبحان ربنا
انا کنا ظالمین گفتند منزه است خدای ما بودیم ستمکاران فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون قالوا یا
ویلنا انا کنا طاغین عسی ربنا ان یبدلنا خیرا منها انا الی ربنا راغبون کذلک العذاب و
لعذاب الآخرة اکبر لو کانوا یعلمون پس رو کرد بعضشان بر بعضی ملامت میکردند یکدیگر را گفتند ای وای
بر ما که ما بودیم زیاده روندگان شاید پروردگار ما عوض دهد ما را بهتر از آن که ما بسوی پروردگار خود راغبیم هم چنین است عذاب
و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر بدانند بیست و هشتم در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که روزی رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب خود که کدام یک از شما دیشب گذشته شرم کرد از برادر خود یا پنهان کرد خود را از برادر که در راه
خدا است بجهت قیمتی که در او دیده بود آن گاه شیطان وسوسه کرد در آن برادر و پیوسته با او مجاهده کرد تا بر او غلبه نمود پس
علی علیه السلام فرمود منم یا رسول الله پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خوش بشر یا علی آن برادر مؤمنین خود را پیروی کنند بکار نیکو
بآن مقدار که توانائی دارند هر چند نرسد احدی از ایشان بمقام تو و نشناسد کسی غبار ترا و نگرد کسی بسوی تو که سبقت میگیری

بسوی فضائل نگر نگریستن با فتادن زمین قصابی شهر و از قصابی مغرب پس علی علیه السلام فرمود یا رسول الله گذشتم
بمزبله فلان قبیله مرد مومنی از انصار را دیدم که میگرفت از مزبله پوست خربزه و خیار و انجیر و میخورد آنرا از شدت گرسنگی چون
او را دیدم حیا کردم که ببیند مرا پس تعجیل شود پس اعراض کردم از او و بمنزل خود آمدم و برای سحور و افطار خود دو قرص نان جو
مهیا کرده بودم پس آنها را نزد آنمرد آوردم و با و دادم و گفتم از این تناول کن هرگاه گرسنه شدی پس بدرستیکه خدای عزیز و جل قرار
میدهد برکت را در آن پس گفت ای ابوالحسن من میخواهم امتحان کنم این برکت را چون یقین دارم براستی گفتار تو من گوشت جوجه
میخواهم که بعضی از اهل منزل من آن را خواسته پس گفتم با و بشکن از او چند لقمه بعدد آنچه میخواهی از جوجه که خدای تعالی آنرا جوجه میکند
بجهت سؤال من از او بجاه محمد و آل طیبین طاهرین و علیهم السلام پس شیطان در دلم خطور داد که ای ابوالحسن تو این را
میکنی با او و شاید منافق باشد پس با و گفتم اگر او مؤمن نباشد پس اهل است برای آنچه میکنم هر چند منافق است و من
سزاوارم برای نیکی کردن و چنین نیست که هر نیکی میرسد بمستحقش و گفتم با و که من میخواهم خدا را بجاه محمد و آل طیبین و صلوات الله
علیهم که او را توفیق اخلاص دهد و از کفر دور کند اگر منافق است زیرا که صدقه کردن من با و باید عام تر است از صدقه
کردن با و باین طعام شریف که سبب بالداری و غنا است پس شیطان را مغلوب کردم و خدا را در نهانی از آنمرد خواندم باخلاص
بجاه محمد و آل طیبین طاهرین و علیهم السلام پس لرزید کهای کردن آنمرد و برو درافتاد بلندش کردم و گفتم ترا چه شده
گفت من منافق بودم و شاک در آنچه محمد صلی الله علیه و آله و آنچه تو میگوئی پس پرده برداشته شد از آسمانها و حجابها پس
دیدم بهشت را و آنچه از خیرات که شمرده بود و دیدم پرده برداشته شد از طبقه های زمین پس دیدم دوزخ را و آنچه شناسانیده
بآن از عقوبات و این در آنحال بود که ایمان در دلم جای کرد و خالص شد با و قلبم و زائل شد از من شکی که گور کرده بود
مرا پس آنمرد آن دو قرص را گرفت و گفتم با و هر چه میخواهی ای بشکن از این قرص اندک اندک که خدای تعالی برمیگرداند او را بآنچه میخواهی
و آرزو داری پس پیوسته چنین بود که منقلب بگوشت و چربی و شیرینی و رطب و خربزه و میوه های زمستانی و تابستانی تا آنکه
خداوند ظاهر گردانید از آن دو گرده نان معجزه ای که گردید آنمرد از آزاد کرده های خدا از دوزخ و از بندگان برگزیده با اختیارش

بیست و ششم مرحوم خلد آشیان حاجی مهدی سلطان آبادی که از نیکان عباد و صلحاء اخیار و مهاجر از محل
دیوان و سالها مجاور قبر امیر المؤمنین علیه السلام بود نقل کرد که در مدینه طیبه بعد از مراجعت از حج بیت الله الحرام معطل شدم
بجهت مخارج راه پس مبلغی قرض کردم و چون بحال تنها و از که شیعیان فقیر بیجا و آن بلد شریف مطلع شدم قدری از آن
پول را با ایشان دادم پس از آن چون حساب پول را کردم پنج تومان زیاده شده بود از برکت آن اعانت [illegible]
ایضا نقل کرد که در سالی چون از زرع من فارغ شدیم گندم را پاک کرده زکوة آنرا از همانجا دادیم بعد از آن بقدر یکماه آن
گندم در همان خرمن که حیوانات و موشها از آن بردند و خوردند آنگاه آنرا کیل کردیم با کیل روز اول موافق بود از آنچه
بزکوة رفته بود و حیوانات تلف کردند کسر نکرده بود **سی و یکم** و نیز نقل کرد و از بعضی ثقات دیگر نیز
شنیدم که شبی جناب عالم جلیل آخوند ملا محمد تقی [illegible] سلمه الله که از جمله اجله علما و صلحا است با برادرش دعوت

کردم و در خانه تدارک دو نفر مهمان گرفتم در شب عید مهمان به دوازده رسید کسی وعده و خبر آمدند و خواستند برگردند
مانع شدم و گفتم هرچه هست با هم میخوریم دو قاب کوچک از طعام و دو کاسه کوچک خورش و دو نان سنگک حاضر کردم
از خود است چهار نفر بیش نبود و این غذا را اشخاص مفصله که جناب آخوند و برادرش و سه نفر دیگر از قریه ابراهیم آباد
و جناب آقا شیخ اسمعیل محلاتی با دو نفر دیگر و جناب آخوند ملا غلامعلی خونساری و دو نفر دیگر که بجهت مرافعه آمده بودند
و خودم خوردیم و سیر شدیم و نصف آن غذا بیشتر صرف نشد و یک نان و یک بشقاب طعام و یک کاسه خورش زیاد
آمد که فهمیدند و متحیر ماندند از این برکت سی و دوم و نیز نقل کرد که وقتی در خدمت جناب عالم ربانی و چشمه فیض
سبحانی المولی الاعظم و الطود الاشم آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی ایده الله تعالی به سر من رای مشرف شدم چند
مرتبه خرجی که بجهت راه برداشته بودم شمردم پانزده تومان بود دو تومان آنرا بجناب سید الیه دادم بعد از چند روز باز
آن تنخواه را شمردم پانزده تومان بود از آن چیزی کم نشده بود سی و سیم و نیز نقل کرد که وقتی در نجف اشرف
تنخواهی داشتم بعضی از فقرا دستگیری کردم چون دوباره آن تنخواه را شمردم بقدر ده یا پانزده قران بران تنخواه
افزوده شده بود علاوه بر آنچه از آن بفقرا داده بودم چند ماه قبل از اتمام این کتاب بجوار رحمت الهی پیوست سی
و چهارم در ابواب الجنان و اخط قزوینی قدس سره مذکور است که یکی از شارحین احادیث نبویه صلی الله علیه
و آله در طی شرح حدیث فی کل کبد حری اجر روایتی نموده که حاصل معنی آن اینست که مردی بود در بنی اسرائیل
پای سعیش در طریق جهالت فرسوده و دامن زندگانیش با وساخ نافرمانی آلوده وقتی بسفر رفت و در اثنای راه بسر چاهی
رسید سگی دید از بسیاری تشنگی زبانش از کام برآمده مرد را از حرارت عطش آنسگ آتش در دل افتاده چون دلو
و ریسمانی نداشت عمامه از سر گرفته کاسه چوبین که داشت بر آن بسته و از چاه آب کشیده سگ را سیراب گردانید پس الله
تبارک و تعالی به پیغمبر آن عصر وحی نمود انی قد شکرت له سعیه و غفرت له ذنبه لشفقته
علی خلق من خلقی بدرستیکه من تحقیق سعی آنرا مشکور گردانیدم و گناه او را آمرزیدم از جهت شفقت و
دلسوزی که او بر خلقی از مخلوقات من نمود پس پیغمبر آن مرد رسید از گناهان توبه کرد و آب توفیق پاکدامنی خود را
برسن تدارک پشیمانی از چاهسار آمال و امانی برآورد سی و پنجم شیخ صدوق در خصال روایت کرده از حضرت
سجاد علیه السلام حدیثی که خلاصه اش آنکه سه نفر با هم قسم خوردند که بمدینه آیند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکشند
پس حضرت از اصحاب خواست که کسی برود و آنها را دفع کند کسی جواب نداد علی علیه السلام حاضر نبود خبر کردند
آمد پس عازم شد حضرت درع خود را بر آنجناب پوشانید و شمشیر خود را برای او حمایل کرد و بر اسب خود سوار کرد تشریف برد
پس از سه روز برگشت و با او بود یک سر و دو سر دیگر شتر و سه اسب و عرض کرد چون بوادی رسیدم اینها را
دیدم بر شتر سوار بودند پس اسم مرا پرسیدند گفتم علی بن ابیطالب علیهما السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند
ما برای خدا رسولی نشناسیم و فرقی نکنند چه تو را بکشیم چه او را پس یکیشان بر من حمله کرد تا اینکه فرمود پس او ضربت

حکایات دیدن خیر از دادن صدقات

زدم و شیرا بریدم آمدند و نفر گفتند تا به رسید که محمد صلی الله علیه و آله رئوف و مهربانست او را نیز داد و بر و تعجیل مکن
و این رفیق ما مقابل هزار سوار بود پس حضرت فرمود یکی از این دو را نزدیک آر پس او را فرمود بگو اشهد ان لا اله
الا الله نگفت فرمود دورش کن و گردنش را بزن پس دیگری را خواست و با آن نیز فرمود قبول نکرد او را نیز فرمود که بکشند
چون امیر المومنین علیه السلام خواست گردنش را بزند جبرئیل نازل شد و گفت پروردگارت سلام میرساند و میفرماید که
مکش او را زیرا که او خلق نیکو دارد و در قوم خود سخی بود پس آنمرد در زیر شمشیر گفت این رسول تست که بر تو سلام
میرساند فرمود آری گفت سوگند بخدا هرگز مالک نبودم درهمی را با بودن برادری که برای من و رو برنگردانیدم در جنگگاه
و در بعضی نسخ چنین است که رو ترش نکردم در ایام گرانی من شهادت میدهم ان لا اله الا الله و انک رسول
الله پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این کسی است که کشانید او را حسن خلق و سخاوت بسوی
جنات نعیم و گذشت در باب ششم اخبار بنحو دیگر سی و ششم و نیز صدوق در امالی خبر طولانی نقل
کرده که ملخص آنکه امیر المومنین علیه السلام شبی در مکه عربی را دید که بپرده کعبه آویخته و از خدا مغفرت میطلبید حضرت
با اصحاب خود فرمود خدای کریم تراست که مهمان خود را رد کند شب دوم او را دید که باز بپرده آویخته و از خدا میخواهد
که با جنت دهد و از آتش بنا دهد حضرت فرمود که خداوند با و داد شب سیم باز دید او را بهمانحالت که از خدا چهار
هزار درهم میخواهد پس حضرت او را خواست و فرمود از خدا مهمانی خواستی داد بهشت خواستی داد برگرداندن دوزخ خواستی
کرد امشب چهار هزار درهم میخواهی گفت تو کیستی فرمود علی بن ابیطالب گفت تو والله مقصود منی هزار برای صداق
هزار برای دین هزار برای خریدن خانه هزار برای معاش فرمود در مدینه بیا بخانه من بعد از زمانی رفت
در بر آنجناب وارد شد طعامی نداشت که با و دهد پس از خانه بیرون رفت و بسلمان فرمود باغیرا که رسول خدا صلی الله
علیه و آله برای من غرس کرده بفروش پس آنرا بدوازده هزار درهم فروخت و دراهم را آورد حضرت اعرابی را
خواست چهار هزار درهم با و داد و چهل درهم نیز برای خرج راه فقرا خبر شدند آمدند حضرت قبضه قبضه از آن درهم
میگرفت و با آنها میداد تا تمام شد بخانه برگشت فاطمه علیها السلام پرسید باغ را فروختی ثمن آن چه شد فرمود دادم
بکسانیکه حیا کردم خوارشان کنم بجهت ذلت سؤال پیش از آنکه سؤال کنند گفت من گرسنه و دو فرزندم
گرسنه و شک ندارم که تو نیز گرسنه برای ما یک درهم از آن قسمت نبود پس دامن آنجناب را گرفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله تشریف آورد و آنمخدره را ساکت کرد و رفت اندکی طول کشید که برگشت و هفت درهم آورد و فرمود
آنرا طعام بخرند چون فاطمه علیها السلام آنرا بامیر المومنین علیه السلام داد گفت بسم الله و الحمد لله کثیرا این رزقی است
از جانب خداوند پس امام حسن علیه السلام بیرون رفت مردی را دید که میگوید کیست که قرض دهد بغنی وفا کننده
یعنی خداوند را حضرت با امام حسن علیه السلام فرمود با و بده همه گفت آری بخدا ای پسر تمام را با و داد گفتا ای پدر
همه را دادی فرمود آنکه اندک را داد قادر است بر دادن زیاد پس حضرت بدر خانه مردی رفت که درهمی

قرض کنند پس اعرابی را ملاقات کرد که ناقه دارد گفت یا علی این ناقه را بخر از من فرمود بها ندارم گفت مهلت میدهم
فرمود بچند گفت بصد درهم فرمود ای حسن بگیر پس از او گذشتند اعرابی دیگر را دیدند بهمان صورت و لیکن در لباس دیگر
گفت یا علی ناقه را میفروشی فرمود چه خواهی کرد گفت بر پشتش جهاد میکنم اول جنگی که پسر عمت برود گفت اگر راست
گوئی برای تو باشد بی بها گفت قیمت آن نزد منست و تو آنرا بقیمت خریدی بچند خریدی فرمود بصد درهم گفت
برای تو باشد هفتاد درهم پس صد و هفتاد درهم را از او گرفت و ناقه را داد و در جستجوی آن اعرابی برآمد که صد درهم را
باو دهد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که در وسط راه نشسته که هرگز ندیده بود آنجا نشسته چون او را دید خندید
و فرمود یا اباالحسن اعرابی را میطلبی که باو بهاء ناقه را دهی گفت آری فدایت شوم پدر و مادرم فرمود آنکه ناقه را فروخت
جبرئیل بود و آنکه از تو خرید میکائیل و شتر از شتران بهشت بود و دراهم از نزد پروردگار عالمیان پس آنرا در راه خیر انفاق
کن و از احتیاج و درویشی مترس سی و هفتم فقیه کامل حاجی ملا احمد نراقی در خزائن خود نقل کرده از شخصیکه
از اصحاب بعضی از صلحا بود که پس از مردن آن مرد صالح او را در خواب دیدم پس پرسیدم از او که خداوند با تو چه کرده
گفت مرا او بمحض جلال خود واداشت و فرمود آیا دانستیکه برای چه ترا آمرزیدم گفتم باعمال صالحه ام فرمود نه گفتم
باخلاص در بندگی فرمود نه گفتم بفلان و فلان فرمود نه هیچ یک از اینها ترا نیامرزیدم گفتم الهی پس بچه مرا آمرزیدی
فرمود آیا بخاطر داری وقتیکه در کوچهای بغداد میرفتی پس گربه کوچکی را دیدی که سرما او را عاجز کرده بود و او پناه
میبرد به پایه دیوار از شدت یخ و سرما پس او را گرفتی محض ترحم بر او و در میان پوستین خود که در بر داشتی جا دادی
که او را از سرما نگاهدارد گفتم آری فرمود چون بران گربه ترحم کردی ما بر تو ترحم کردیم سی و هشتم بحر زخار
و عالم فاضل معاصر میرزا محمد باقر خونساری در روضات الجنات نقل کرده که روزی یکی از لشکریان جناب
عالم جلیل آخوند ملا خلیل قزوینی شارح کافی را ملاقات نمود در یکی از کوچهای قزوین و در دست آن شخص
برات حواله جوئی بود بر بعضی از رعایا پس بجناب آخوند داد که بخواند با اسم آن شخصیکه حواله براو است معلوم شود پس
چون آنجناب آنرا خواند فرمود این نوشته باسم این بنده است آن شخص را بمنزل خود برد و آنمقدار جو را باشد غیبت
باو داد چون آن مرد رفت و شب شد جو را در نزد اسبان شاهی ریختند هیچ اسبی از آن بجو باز نکرد پس ناظرین
متعجب شدند و بسلطان رساندند چون از حقیقت حال استکشاف کردند و جناب آخوند را شناخت براکرام
و احترام او افزود و در این عمل هم صدقه غرض بود و هم مال مقام دوم در اقسام صدقه بلا خلاف آنچه انرا
باید داد ممکن است بذل آن و رسیدن خیرش بعباد و اقسام انواع آن پنج است اول انفاق بحال قلبیه
دوم بذل جوارح و اعضا سیم صدقه بزبان چهارم مواسات بمال پنجم صدقه کردن بترک آنچه
تواند بکند از ضرر و اذیت باو چه جائز باشد آن کار برای او چه نباشد و اینها گاهی با هم جمع شوند و گاهی جدا
بعضی با بعضی قسم اول انفاق بقلب بعضی و بستن بسینه خیرات دنیوی و اخروی و رسیدن

شرور آنها برادر مومن محتاج دباقی بودن نعمت جوده و بالجمله دوست داشتن برای او آنچه را که برای خود میخواهد بعد از فهمیدن آنکه
چه را باید دوست داشت و طلب نمود و بد داشتن برای او آنچه را که برای خود مکروه دارد با تمیز دادن آنچه را که باید خواست و خواستن
رسیدن و نرسیدن آن محبوب و مبغوض ها و در مکنون ضمیر و سویدای خاطر از خداوند لطیف خبیر بعزم ثابت جازمیکه صدق آن ظاهر باشد بعد از
برمخفیات سرایر و تحصیل اینمقام بر فاقد آن لازم و متحتم و بلی آن سایر صدقات بیروح بلکه گاهی صاحبش سالک در سلک منافقین چه اگر کسی خیری
بدیگری بدهد و در دل نخواهد که خیر آنچیز باو برسد البته از برادران دینی او شمرده نشود و شیخ مفید در کتاب اختصاص از جناب صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود اهل نیکی در دنیا اهل نیکی باشند در آخرت با ایشان میگویند که ها آن شما آمرزیده شدید پس ببخشید حسنات خود را بهر که خواستید
و نیکی کردن واجب است بر هر کسی بدل و بزبان و دست پس اگر کسی قادر نباشد بنیکی کردن بدست نیکی کند بدل و بزبان و اگر کسی قادر نباشد بنیکی کردن
بزبان پس قصد کند آنرا بدل انتهی در انجا و صدوق در کتاب خصال از آنجناب روایت کرده که فرمود دوستی ابرار مر ابرار را ثوابست برای ابرار و دوستی فجار
مر ابرار را فضیلت است برای ابرار و بغض فجار مر ابرار را زینت است برای ابرار و بغض ابرار مر فجار را رسوائی
و اهانت است فجار را و در تحف العقول از جناب سجاد علیه السلام مرویست که فرمود اما حق اهل ملت تو
بر تو پس در دل داشتن با خواستن سلامتی ایشان و پهن نمودن بال مهربانی و رأفت بید کار ایشان الخ
و در کافی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در ضمن حقوق واجبه برادر مومن که آسانترین
حق او آنکه دوست داشته باشی برای او آنچه را میخواهی برای نفس خود و مکروه داری برای او آنچه را ناخوش داری برای
خود و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود شش خصلت است که در هر کس از شما باشد
در پیش روی خدا باو از جانب راست او باشد دوست داشته باشد مرد مسلم برای برادر خود چیزی را که دوست دارد
برای عزیزترین اهل خود و مکروه دارد مرد مسلم برای برادر خود چیزی را که مکروه دارد برای عزیزترین اهل خود و
در خصال از جناب صادق علیه السلام مرویست که شیطان گفت پنج نفرند که مرا در ایشان حیله نیست و باقی
مردم در قبضه منند و شمرد یکی از انها آنکه راضی باشد برای برادر مومن خود آنچه را راضی است برای خود و بهمان
در انجا از آنجناب و در امالی از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که خداوند عزوجل وحی فرستاد
بسوی آدم که من جمع میکنم برای تو کلام را و در امالی تمام خیر را در چهار کلمه یکی برای من و یکی برای تو و یکی میان
من و تو و یکی میان تو و مردم بعد از بیان آن سه فرمودند اما آنکه میان تو و مردم است پس راضی باشی برای مردم آنچه را
راضی میشوی برای خود مخفی نماند که این طلب خیر اگر برای عموم اخوانست هر چند نشناسد و از حال یا احتیاج
ایشان اطلاعی ندارد پس مطلوب مطلق رسیدن خیر است بانها و برگردیدن شر از ایشان و اگر اشخاص معینه
باشد پس باید که دوست دارد و بخواهد آنچه را خیر داند برای او و صلاح بیند در حق او و هر چند آن شخص بجهت
جهل بمنافع و مضار اشیاء آنرا نخواهد و لیکن اگر دانسته شود محبوب او خواهد شد و هم چنین بسیار شود که محبوب
انسان با محبوب برادرش مختلف شود بجهت تکلیف از روی مزاج یا شان یا قدرت یا امثال آنها و در

در اینجا اقتراعات کند محبوب او را و با آن اخبار منافات ندارد والله العالم قسم دوم انفاقست بجوارح و اعضا
و بکار داشتن آنها در چیزهائیکه برگردد خیر و منفعت آن بمحتاجین با آنها و انواع و اصناف این قسم قابل ضبط نیست از
کثرت و اختلاف مراتب آن که بحسب تفاوت خیرات راجعه باخوان پیدا شود و چه گاهی شود که مؤمن در بلایا و شداید
خود را مقدم دارد بر برادر مؤمن و جان یا عضوی یا صحت خود را ایثار کند و بخرد این بلا جان و جوارح و سلامتی
او را نگاهدارد چنانچه شیخ جلیل حسین بن سعید اهوازی از اصحاب جناب رضا علیه السلام در کتاب زهد از جناب صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمود قسم بخدا که عبادت کرده نشود خداوند بچیزی افضل از اداء حق مؤمن پس بعد از ذکر
جمله از حقوق فرمود اگر باو خیری رسید پس حمد کن خداوند را و اگر مبتلا شد پس عطا کن باو و آن بلا را متحمل شو و از جانب
او اعانت کن او را و این سه فقره اشاره باقسام بلاست که اگر بمال مرفوع شود بده و اگر به تن باید از او دور کرد در جائی
که چیزی از آن نیست متحمل شو و اگر بدن محتاج باعانتی است بکن و ایثار بجان گاهی در حیوان هم پیدا میشود [illegible]
انسان بی همت که همتش بحیوانی نرسد شیخ جلیل مذکور در کتاب زهد از آنجناب روایت کرده که داود نبی
علیه السلام گفت هر آینه عبادتی کنم خداوند را امروز و بخوانم زبور را خواندنیکه هرگز نخوانده باشم مثل آن نکرده باشم پس داخل شد
در محراب خود و بجای آورد آنرا چون از نماز فارغ شد ناگاه ضفدعی در محراب ظاهر شد گفت ای داود بشگفت آورد
ترا امروز آنچه کردی از عبادت و قرائت گفت آری گفت البته ترا بشگفت نیاورد تسبیحیکه من تسبیح میکنم
خدا را در هر شب هزار تسبیح که منشعب میشود با هر تسبیحی سه هزار حمد و بدرستیکه من گاهی در قعر آبم پس آواز میکند مرغ در هوا
پس گمان میکنم که او گرسنه باشد پس خود را بر روی آب می افکنم برای او که مرا بخورد و حال آنکه نیست برای من گناهی و
شیخ مفید در ارشاد روایت کرده که چون حجاج والی شد کمیل بن زیاد را طلب کرد پس او فرار کرد حجاج عطاء مرسوم
قبیله او را قطع کرد چون کمیل این را دید گفت من سخت پیرم و عمرم تمام شده سزاوار نیست که سبب حرمان مرسوم قوم
خود شوم پس خود نزد حجاج آمد و بدست خود خود را برای قوم بکشتن رساند و شیخ کشی و غیر او در احوال محمد بن
ابی عمیر که فقیه ترین اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است نقل کرده اند که چهار سال هارون الرشید او را حبس کرد و
تازیانها بر او زد که مکان شیعیان را با او نشان دهد آخر بروز نداد و از این قبیل در حکایات صالحین بسیار است
و در خصال از جناب صادق علیه السلام مرویست که خداوند قسم خورده که جای ندهد در بهشت خود سه صنف را آنکه
رد کند بر خداوند یا رد کند بر امام بحق یا حبس کند حق مرد مسلمی را راوی گفت گفتم بده باو از زیادی آنچه مالک است فرمود
عطا کند باو از نفس خود و روح خود پس اگر بخل کند برادر از جنس و طینت او نیست جز این که در نطفه او شیطان
شریک شده و از این قسم است کردن نماز و روزه و حج و زیارت برای اموات علما و اقربا و رفقا و مباشر شدن
ساختن مساجد و پلها و کاروانسراها و پاک کردن راهها و دفع دشمن جان یا مال از انسان و حیوانات و راه رفتن بجهت
انجاح حوائج و سوار کردن بر مرکوب و نوشتن باشخاص مخصوصه در اصلاح مفاسد و قضاء دیون و رفع ظلم و

تالیف کتاب بطی هدایت یافتن و بیان آنچه بکار آید در سفر قیامت و تبسم کردن در روی ایشان و دست مالیدن بر زینه
ایتام و استقبال مسافر و مشایعت ایشان بلکه باشاره بسر و بهم زدن چشم در جاهای دیگر بسیار منافع توان رسانید
و مضرت دفع کرد و بالجمله هر چه عقلا آنرا نیک دانند و خوش شمارند صدقه است چنانچه در اخبار بسیار از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود هر نیکی صدقه است و بجهت تبرک بعضی اخبار متعلقه باین قسم را بیان میکنیم
در کتاب جعفریات از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود صدقه چیز عجیبیست پس ابوذر گفت
یا رسول الله کدام صدقه افضل است فرمود گرانتر آنها بحسب قیمت و نفیس ترین آنها در نزد اهلش گفت اگر برای او
مالی نباشد فرمود از باقی مانده و زیادی طعامست گفت اگر نباشد برای کسی زیادی غذائی فرمود برای نیکوکاری ارشاد
کنی باز رفیق خود را گفت اگر نباشد برای او رائی فرمود زیادی قوتی که اعانت بان ضعیفی را گفت اگر استطاعت
آنرا ندارد فرمود بمزدکاری کند و مغلوبی را اعانت نماید یعنی از دست ستمگرش برهاند گفت یا رسول الله اگر نکرد فرمود
پس دور کند از راه مسلمانان آنچه را که بایشان اذیت میرساند گفت یا رسول الله اگر نکرد این را فرمود نگاه دارد
اذیت خود را از مردم پس بدرستیکه آن صدقه ایست که پاک میکنی بان از نفس خود یعنی کثافات و قذارات را
چنانچه گذشت که صدقه تطهیر میکند قلب را بنص آیه شریفه گویا غرض آنست که ایشان داخل است در آیه و برای طالبین آموختن
آداب احمدی همین حدیث شریف در این باب کافی و وافی و دستورالعملیست برای معرفت جمیع آنچه توان آنرا
صدقه داد و در رساله اهوازیه جناب صادق علیه السلام که جماعتی از علماء روایت کرده اند مذکورست که فرمود هر کس
برنشاند برادر مؤمن خود را بشتر سواریش سوار میکند خدا او را بشتری از شتران بهشتی و مباهات میکند باو ملائکه مقربین را
و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکورست که فرمود زکوة دهید بمال و جاه و قوت بدن تا آنکه فرمود زکوة
بقوت اعانت کردن توست برادرت را که شترش یا مرکبش در صحرائی یا جاده از رفتار افتاده و او استغاثه میکند بکسی
دادرسی میکند او را که متاعش را بار کنی و خودش را سوار کنی و برسانی او را بقافله و ظاهر این فقره من باب المثال باشد
چنانچه در ذیل آیه و مما رزقناهم ینفقون میفرماید از اموال و قوت در بدنها و جاه و در مثال دوم میفرماید
مانند مرد کوری را میکشید و او را از مهالک نجات میدهد و یاری میکنید مسافر را در بار کردن متاعش بر حیوانش که از کار
افتاده و دفع کردن از مظلومی که ظالمی متوجه او شده بزدن یا اذیت کردن و در عوالی ابن ابی جمهور از رسول خدا
صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هر که برود نزد برادرش برای مطلبی که از او دارد تا آنرا ادا کند باو پس برای او
بازرفتن صدقه ایست و کسیکه اعانت کند بر سوار کردن پس برای او بان عمل صدقه ایست و کسیکه دور کند کثافتی را
پس برای او بان کار صدقه ایست و کسیکه درست و تسویه کند کوچه را پس برای او بان عمل صدقه ایست و هر نیکی صدقه
است و در غرر و درر از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود گشاده روئی اول احسان تو است
و فرمود خوشروئی اول عطاها است و در ضوء الشهاب سید فضل الله راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله

در انفاق بجوارح و اعضا

علیه و آله که فرمود از جمله صدقه آنست که سلام کنی تو بر مردم با روی گشاده و در مصابیح قطب راوندی مرویست
از آنجناب که فرمود جماع کردن تو عیالیرا صدقه ایست کسی گفت یا رسول الله شهوت خود میرسیم و زن مسرور میشود
آیا پس ما اجر میدهند فرمود مرا خبر ده که اگر آن شهوترا در حرام قرار میدهی آیا گناه کرده بودی گفت آری فرمود آیا حساب میشده
شوید در شر و حساب شده نشوید در خیر و در کتاب الاسناد مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
بمردی از صحابه در روز جمعه آیا روزه گرفتی امروز گفت نه فرمود صدقه دادی امروز بچیزی گفت نه فرمود برخیز
و با اهلت مقاربت کن که اینکار از تو صدقه ایست برا او و در عوالی اللئالی مرویست که اعرابی وارد مسجد شد که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و اصحابش از نماز فارغ شدند پس حضرت فرمود آیا مردی هست که تصدق کند برا این مرد پس نماز کند با او
پس شخصی برخواست و نماز را اعاده کرد و آنمرد با او نماز کرد و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود
اگر راه بروم در حاجت برادرم که مسلم است محبوبتر است نزد من از اینکه هزار بنده آزاد کنم و سوار کنم بر هزار اسب زین
کرده بالجام در جهاد در راه خدا و در آدیتی هر که در راه رود در حاجت برادر مسلم خود خداوند سایه می افکند برا او بهفتاد
و پنجهزار ملک و قدمی بر نمیدارد مگر آنکه می‌نویسد خداوند برای او بآن قدم حسنه و میریزد از او بآن قدم سیئه و بلند میکند برای
او درجه و چون فارغ شد از حاجت می‌نویسد خداوند برای او اجر یک حاجی و یک عمره کننده و بروایتی وحی کرد
خداوند بموسی که از بندگان من کسانی اند که متقرب میشوند بمن بحسنه پس حاکم میکنم او را در بهشت یعنی هر جا که خواهد منزل کند
موسی گفت خداوندا کدامست آن حسنه فرمود راه میرود با برادر مؤمن خود در قضاء حاجت او خواه حاجت برآورده شود
یا نشود و بروایتی هر که سعی کند در حاجت برادر مسلم خود محض رضای خدا می‌نویسد خداوند عز و جل برای او هزار هزار حسنه
که می آمرزد در آن حسنات خویشان و آشنایان و همسایگان و برادران او را و باین مضمون اخبار بسیار است و ایضا
در آنکتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر مسلمی که خدمت کند گروهی از مسلمین را عطا میکند خداوند
باو بعدد آنجماعت خدام در بهشت و در رساله اهوازیه مذکورست که هر که خدمت کند برادر مومن خود را خادم میدهد
باو خداوند از ولدان مخلدین و قرار میدهد او را با اولیا و صالحین طاهرین و در عیون مرویست که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
سفر نمیکرد مگر با رفقائیکه او را نشناسند و شرط میکرد بر آنها که از خدام ایشان باشد در هر چه باو احتیاج دارند و در
اخبار بسیار شمرده شده از صفات محسنین و از حقوق اخوان وسعت دادن مجلس برای برادر مسلم و فرمودند در
تالهفتما میان هر دو نفر بقدر استخوان ذراعی باشد و در فقه الرضا علیه السلام مذکورست که کوشش کن که ملاقات
نکنی برادری از برادران مؤمن را مگر آنکه تبسم کنی در روی او و خنده کنی با او و در آنچه در او خوشنودی خداوند هست زیراکه
روایت میکنم از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود هر که خنده کند در روی برادر مؤمن خود محض فرح او برای خدای عز و جل
داخل میکند او را در بهشت و در اخبار بسیار امر بمصافحه و معانقه و بوسیدن و زیارت کردن و ملاقات یکدیگر شده
و برای آنها ثوابهای بسیار ذکر فرموده‌اند که جای ذکر آنها نیست و امر فرمودن بنوشتن کاغذ در سفر و فرستادن خادم

یا کسی را که جامهٔ او را بشوید و غذای او را مهیا سازد و جامهٔ خوب او را بپوشد اگر خادمی ندارد و این را از حقوق واجبه شمرده‌اند
و حضرت صادق علیه السلام معلی را فرمود در عداد حقوق واجبه سیم آنکه اعانت کنی او را بجان خود و مال خود و زبان خود
و دست خود و پای خود و در کتاب عده مسطور است که ابی فضل الله راوندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
واجب است بر هر مسلمی در هر روزی صدقه کسی عرض کرد که طاقت دارد این را فرمود دور کردن تو خس و خاشاک را از راه
صدقه است و دلالت کردن تو مرد را بسوی راه یعنی گم شده راه را براه رسانیدن صدقه است و عیادت کردن تو
ناخوش را صدقه است و نهی تو از منکر صدقه است و رد سلام صدقه است و در امالی از آنجناب روایت کرده که فرمود هر که دور کند از راه
مسلمین چیزی را که اذیت میرساند بایشان بنویسد خداوند برای او ثواب خواندن چهار صد آیه که هر حرفی به ده حسنه
و نیز روایت کرده که حضرت سجاد علیه السلام میگذشت بر کلوخ در میان راه پس از اسب فرود می آمد و بدست
خود آنرا دور میکرد از راه و نیز در انجا مرویست که جناب عیسی علیه السلام گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند سال دیگر بر آن
قبر گذشت و دید عذاب نمیکنند پس از خداوند سبب آنرا پرسید وحی رسید که ای روح الله بزرگ شد او را پسر صالح پس راهی را
اصلاح کرد و یتیمی را جای داد پس او را آمرزیدم بکاری که پسرش کرد مولف گوید هرگاه برداشتن خاشاک
از راه مسلمانان که بدست یا پا ضررش جزئی و اذیتش بسیار کم است چنین مرتبت بزرگ و ثواب عظیم دارد پس برداشتن
خاشاک شبهات و وساوس شیاطین جنی و انسی از کفار و عامه و زنادیق که جامهٔ شیعه بر تن پوشانده‌اند از راه دین
قویم و صراط شرع مستقیم بنوشتن کتاب و توضیح جواب و حفظ ایتام آل محمد علیهم السلام از لغزش قدم در شبهه فتن و اطباق
جهنم ثوابش هزارها بالاتر و اجر شرح آن حد و احصا خواهد بود و در باب چهارم اشاره باین مقام شد و در تفسیر امام
حسن عسکری علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس دست بمالد بسر یتیمی بجهت مهربانی
با او قرار میدهد خداوند برای او در بهشت بهر موئیکه گذشت در زیر دستش قصری وسیع‌تر از دنیا و آنچه در او است
و در او است آنچه میل کند بآن نفسها و لذت برد از او چشمها و نیز فرمود هر کس بکشد کوری را چهل گام در زمین
همواری مقابله نمیکند بقدر سوزنی از آن پر بودن تمام زمین از طلا و اگر زمین محل خطر و هلاکت باشد می یابد آنرا در
میزان حسنات خود روز قیامت فراخ‌تر از دنیا بصد هزار مرتبه و فرو میگیرد جمیع گناهانش و آنها را نابود
کند و فرود آرد او را در اعلای جنان و غرفهای او و در صدوق در فقیه روایت کرده که عمر بن یزید گفت گفتم
به ابی عبدالله علیه السلام نماز بکنم به نیابت میت فرمود آری حتی اینکه او در تنگی است پس خداوند فراخ میکند بر
او آن تنگی را پس ندا می آید و میگویند تخفیف داده شد از تو این تنگی بجهت نماز فلان برادر تو و فرمود خوشحال
میشود میت بترحم بر او و استغفار برای او چنانچه خوشحال میشود زنده بهدیه که بسوی او می آورند و شیخ طوسی
و شیخ مفید و شیخ نجاشی رحمهم الله نقل کرده‌اند که صفوان بن یحیی که از اصحاب جناب رضا علیه السلام است و
بتصریح ایشان اوثق اهل زمان خود بود در نزد اهل حدیث و عابدترین ایشان هر شب و روزی صد و پنجاه رکعت نماز میکرد

ودر سال سه ماه روزه میگرفت و بیرون میکرد زکوة مال خود را هر سال سه مرتبه چونکه او و عبد الله جندب و علی بن نعمان که
هر دو از بزرگان اصحاب حضرت کاظم علیه السلام بودند در مسجد الحرام جمع شدند و باهم معاهده کردند که اگر یکی از ایشان مرد باقی ماند
نماز او را بکند و روزهٔ او را بگیرد و حج او را بجا آورد و زکوة از جانب [illegible] پس آن دو مردند و صفوان ماند
و وفا کرد بآن عهد به نیابت آنها نماز میکرد و روزه میگرفت [illegible] نیکی و صلاح که برای خود میکرد
برای آنها نیز میکرد رحمه الله و حشرنا معهم [illegible] بجوارح بلکه بزبان و مال اصلاح
مفاسد و اصلاح اخوان و مفاسد ما بین ایشان کی در [illegible] انما المؤمنون اخوة فاصلحوا
بین اخویکم جز این که مؤمنین با یکدیگر برادر [illegible] در خود و [illegible]
ذات بینکم از ضدای [illegible] یدا حوالیرا [illegible] ماست و از حضرت شعیب حکایت فرمود که
ان ارید الا الا [illegible] ستطعت از [illegible] شما جز اصلاح غرضی ندارم تا قوه دارم و فرموده
[illegible] بظلم و اهلها مصلحون [illegible] الحنین نباشد که هلاک نماید قریه را بسبب ظلمی و حال آنکه اهل آن قریه
صلاح کنند کانند و در [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود صلاح حقیقت احوال ما بین
علایق بهتر است از عامه نماز و روزه و در [illegible] ال از آنجناب مرویست هر کس راه رود جهت اصلاح میان دو نفر
صلوة میفرستند بر او ملئکه تا برگردد و [illegible] و در [illegible] ارشاد دیلمی از آنجناب مرویست که نکرده کسی
عملی بعد از بپا داشتن واجبات [illegible] ان مردم که بگوید خیر را یا اشاره کند بخیری و در کافی از جناب صادق
رویست که فرمود اگر صلح کنم [illegible] دوسترست نزد من از آنکه دو اشرفی صدقه بدهم و نیز فرمود که خداوند
[illegible] ست دارد آنرا اصلاح میان [illegible] هر گاه فاسد شدند و نزدیکی میانشان هر گاه از یکدیگر دور شوند یعنی آشتی دادن
[illegible] ان چون بیکدیگر خشم کنند [illegible] فرمود بمفضل که چون دیدی میان دو کس از شیعه ما نزاعی پس بطرف کن آنرا بمال
از مال من [illegible] کرده از ابو حنیفه سابق حاج که پیشرو قافله بود برای پیغام آوردن که گفت گذشت
[illegible] نزاع میکردیم در میراثی پس ایستاد بر ما ساعتی بعد از آن گفت بیائید بسوی منزل من پس آمدیم نزد
او پس برطرف نمود فساد را از میان ما بچهار صد درهم پس داد آنرا بما از جانب خود تا چون هر یک از ما دیگری مطمئن شد که دیگر دعوی
برا و نکند گفت آگاه باشید بدرستیکه آنده درهم از مال من نیست ولیکن امام جعفر صادق علیه السلام امر کرده مرا چون نزاع کنند
دو مرد از یاران ما در چیزی اینکه اصلاح کنم میان ایشان و دفع کنم منازعت را از مال او پس اینکه دادم از مال ابی عبد الله
علیه السلام است و در تفسیر قمی مرویست در صفات لقمان که نمیگذشت میان دو نفر که باهم مخاصمه میکردند یا مقاتله
مگر آنکه میان ایشان صلح میداد و نمیگذشت از ایشان تا از یکدیگر باز شوند و در کتاب جعفریات مرویست که امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود احمق ترین مردم کسی است که پر کند شکم خود را از ترهات یعنی سخنان بیفایده و کلمات باطله و بیهوده
جز ان نبود که حکما و علما و اتقیا و نیکان میشنیدند سه چیز که آن چهارمی نبود هر کس نیکو کند باطن خود را نیکو میکند خداوند

صدقه ۳

ظاهر او را و هر کس اصلاح کند مابین خود و خدای تعالی را خدای تعالی اصلاح کند میان او و میان خلق را و هر کس تلاش در آخرت داشته باشد
خدای تعالی کفایت مهم او را از دنیا و در کافی چنین است که هر کس اصلاح کند سریرهٔ خود را اصلاح میکند خداوند علانیهٔ او را
و در اینجا اشاره است بکیفیت دخول در این امر عظیم که حقیقت آن مقصد کلی انبیا بود و از اصلاح آوردن مفاسد دینی و
مالی و عرضی خلائق بنحو اتم و اکمل چه انسان مصلح باید ابتدا کند باصلاح خود آنگاه باصلاح نزدیکترین خلق باو از فرزند و عیال
و همچنین تا آنکه بدوستان او رسد آنگاه باصلاح مابین اخوان که پست ترین مراتب اصلاح است اما اصلاح خویشتن پس
متوقف است بر اصلاح ایمان و عقاید از مفاسد آن از شرک در ذات و صفات و افعال و محبت و نفاق و سوء ظن
بخدای تعالی و در کردارش که سبب برای آمدن بسیاری از صفات ذمیمه و اخلاق قبیحه پس از اصلاح عقائد باید در اصلاح آنها
بکوشد و پاک کند قلب را از مفاسدی که خود آنرا کسب نموده و صفات خبیثه که قلب را با آن تیره و تاریک و سخت نموده و آن
آینهٔ عرش نمای الهی را چرکین و سیاه کرده که خدای تعالی آنرا سالم و صاف و نورانی و پاک آفریده بود و متوقف است اصلاح آن
بر اصلاح ماکول و مشروب و لباس و منکح و مسکن و مصاحب و سائر امور که مزاول و مرتکب است و در امور معاش خود آنرا که طلب آن ضروری بود
و بالجمله تربیت قوه نباتیه و قوه حیوانیه و تکمیل آن بقانون الهی و آداب شرعیه که بعضی از آن اشاره شد در باب ششم
نه بنحویکه غالب خلائق پیش گرفته‌اند که از هر چه خواسته‌اند و اشیا را خوش آمد مرتکب شوند هر چه باشد از هر کجا باشد حلال و حرام هر چه
برای مشتهی شود روی بر نگردانند و نه بنحویکه اهل بدعت سر مشق قرار دادند تحریم حلال و خراب نمودن بنیه و ضعیف کردن قوه که
مرکب سواری سیر انسانیت و امانت الهی است که مأمور است بحفظ و حراست او از بیراه رفتن از جادهٔ مستقیم بطرف افراط یا
تفریط که تا بتواند باید کار کند از عهدهٔ تکلیف بر بیاید و کوشش نکند بنحویکه در زیر بار اوامر و نواهی نیاید چون همت عالی قائد
الهی نشسته این عمل بدست آورد و لذا شیرچشید در صدد اصلاح قلب برآید و صفات رذیله او را با تامل صادق گر تواند خود بشناسد
و گرنه با دانای عیوب بی غرضی مستفسر شود و ماده و سبب آن صفت را که از کجا آمده بفهمد و بعلم و عمل خود را از آن خلاص کند
و فساد او را باصلاح مبدل نماید و شیخ ابوعلی جعفر که تلمیذ شیخ مفید و مباشر تغسیل او بعد از فوت است در کتاب تهذیب روایت
کرده از جناب کاظم علیه السلام که فرمود لازم ترین علم برای تو علمی است که دلالت کند ترا بر اصلاح قلب تو و ظاهر کند برای تو فساد
او را آنگاه مزین کند آنرا بصفات حسنه و خصال پسندیده که بیشتر کتاب خداوند در مقام بیان مفاسد آن دسته و نهی و ردع
و تخویف از آنها و منافع و مصالح این دسته و امر و ترغیب باینها است و باین مجاهده تکمیل خواهد کرد اصلاح مرحلهٔ اول را که اصلاح
مفاسد عقاید و منافیات توحید و ایمان بود و خود را فارغ و آسوده نداند مگر پس از سنجیدن خویش بموازین و محکها
که خدای تعالی مقرر فرموده برای معرفت حق و باطل هر چیز و ظاهر کردن حیله‌های باطلها که بصورت حق در آمده بحیله و مکر
شیاطین انسی و جنی چون در خود آثار صلاح و رشد ظاهر دید بدیگران پردازد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که همه شما
والی و امیر بوده و همه مسئول خواهند گردید از رعیت داری او و پس از رعایای داخلی انسان از جوارح و قوای ظاهره و باطنه زن
و فرزند از رعایا باشند که باید در مرتبت حالشان کوتاهی ننمود و سعی در خود را در اصلاح هر یک دریغ نفرمود چنانچه

میو

قسم سیّم صدقهٔ زبان

میفرماید وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها و اداء اهل خویش را بنماز که عمود دین است و خود نیز انفس حامل گردن
بر تحمل مشاق و تعب آن که بکردار و گفتار ایشان را بسوی حق آری و فرمود قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها
الناس والحجارة علیها ملئکة غلاظ شداد انگاه سائر خویشان واقوام که ایشانرا بضمیمه وانذر عشیرتک
الاقربین ترسان خویشان نزدیک خود را حق تقدیمی است در صلاح مفاسد و انگاه همسایگان و مصاحبان انگاه سائر اخوان
و در هر یک نیک نظر کند که سبب تغییر خلقت الهی است و علت تبدیل فطرت اصلیه در ایشان که بر صحت و سلامت و توحید بود
چیست و از چه راه فساد در ایشان و اصل شده اگر آن سبب برداشته و آن راه بسته شود بحالت اوّلیه خود بر گردد و راه فساد در
اشخاص مختلف باشد و بدست آوردن آن هر چه کند ثمر نبخشد و با ایشان آن کند که با خود کرده با حفظ درجه و ملاحظه
مراتب و در این مقامات آسوده شود از کلفت اصلاح ما بین خود و سائرین که خداوند حسب وعده در خبر گذشته خود کافی و متکفل شده
و بر او اندوه و زحمتی نباشد و همچنین از اصلاح ما بین اخوان چه بار سانیدن باینمقام نزاع و خصومت کمتر پیدا شود و اگر سعی کند که
سبب اصلی آن منازعه را پیدا کند چه بسیار شود که در دل از دیدن و شنیدن پاره ناملائمات کینه و عداوتی پدید آید و ریشه کند
و درختی شود و ثمری دهد و تلختر از حنظل چون خواهد که آنرا بیکدیگر بچشانند بهانه کند و آنچه در دل دارد ظاهر نکند و با مری دیگر
متوسل شود و او را در آن لباس در آرد پس مصلح نادان در مقام دفع جستجو شد و صورت مخاصمه را بر هم زند و چون
سبب غیر آن بود باز در ضمن چیزی دیگر در آید تا انگاه که کار بمقاتله کشد و اگر سبب اصلی پیدا شود و ماده بر چیند و آن علاقه
ایمانی و رشته روحانی که بسبب آن مؤمنین خیر بیکدیگر رسانند و بخیر هر یک دیگری مسرور باشد و متصل شود و محکم گردد این
مختصری بود در نهایت اجمال در طریقه اصلاح و شرح آن محتاج برساله ایست علیحده قسم سیّم صدقه بخیرات زبان
و انفاق بمنافع بیان که این نعمت خاصهٔ بنی نوع انسانست و ثمرهٔ این قسم از اقسام دیگر بیشتر و بهتر و بادوام و نفع عام
چه بعد از نعمت حیات که اگر این نعمت نه ایست باشد هر نعمت و کمال چیزی نیفزاید راه رسیدن و رسانیدن بگوهر ایمان
در موضع شیطان و ارکان آن اسباب زیادتی و نقصان و بودن و رفتن آن و سائر صفات جمیله و ملکات رذیله و آداب نبوی
و شرایع مصطفوی و طریقه مرتضوی و راه اصلاح معاش و زندگانی و چگونگی دفع مضرت و جلب منفعت غالبا
منحصر به یاد دادن و گرفتن و گفتن و شنیدنست و اگر پارهٔ از آنها گاهی براو دیگر میسّر شود باز اتمام و تکمیل آن منوط بطیب
کلام و شنیدن آن دانای بحلال و حرام و معارف و احکام است بسیار شود که بکلمه در مقام شفاعت و یاد آوری و دلالت جانها
خریده شود و عرضها مستور بماند و مالها محفوظ گردد و بسا باشد از کلام حق نفوسها هدایت یابند و بخیرات دنیوی و اخروی
راه پیدا کنند و تخمی شود کاشته که تا روز قیامت شاخ و برگ کند و ثمر آرد و میوه دهد و ازین جهت است که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود چنانچه در کتاب تفسیر عیّاشی روایت کرده که نیست عطیّه محبوبتر نزد خداوند از گفتار و فرموده انفاق نکرده
مؤمن نفقه محبوبتر نزد خداوند از گفتار و در منیة المرید از آنجناب روایت کرده که هیچ صدقه نداده مثل علمیکه
آنرا نشر کرده و در محاسن برقی از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود در تفسیر آیه و من احیاها فکانما

قسم سیم صدقه بزبان

احیا الناس جمیعا یعنی از سوختن و غرق شدن پس ساکت شد پس فرمود تاویل بزرگ آیه است که بخواند او را یعنی بسوی دین خدا
پس او اجابت کند و در ارشاد دیلمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هدیه نفرستاد مسلمی برای برادر خود هدیه
بهتر از کلمه حکمتی که زیاد کند هدایت او را یا برگرداند او را از چیزی که او را هلاک کند و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که
فرمود محبوبترین برادران من نزد من کسیست که هدیه بفرستد بسوی من عیوب مرا و در تفسیر امام عسکری علیه السلام مذکور است
که خداوند وحی کرد بموسی علیه السلام که مرا محبوب خلق من کن و خلق مرا دوست من کردان عرض کرد پروردگارا چگونه چنین کنم
فرمود بخاطر ایشان آر نعمتهای مرا تا دوست دارند مرا پس اگر برگردانی گریخته از درگاه مرا یا گم شده از حضرتم را بهتر است برای تو از
عبادت یکساله که روز آنرا روزه داری و شب آنرا بعبادت بایستی موسی گفت کیست این بنده گریخته از تو فرمود عاصی
سرکش گفت پس کیست گم شده از درگاه تو فرمود نادان بامام زمان خود و در امالی شیخ طوسی مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود به ابوذر ای ابوذر کلمه طیبه صدقه است و در محاسن برقی از آنجناب روایت کرده که فرمود بآنکه قسم
جانم در دست اوست انفاق نکردند مردم نفقه که محبوبتر باشد از گفتار نیک و آیة الله علامه حلی در رساله سعدیه
از آنجناب روایت کرده که فرمود بهترین صدقه صدقه زبانست کسی عرض کرد یا رسول الله چیست صدقه زبان فرمود شفاعت است
که بآن رها کنی اسیر را و نگاه میداری بآن خونها را و میکشائی بآن نیکی را بسوی برادر خود و برمیگردانی از و بدی را و در
ثواب الاعمال از آنجناب روایت کرده که فرمود هر کس شفاعت کند برای برادر خود که از او خواسته خداوند نظر میکند بسوی او
پس مستحق میشود که خداوند هرگز او را عذاب نکند و اگر شفاعت کند برای برادرش بدون اینکه از او بخواهد برای او هست اجر هفتاد شهید
و در کتاب غایات مرویست که آنجناب فرمود بهترین شفاعات شفاعت کردنست میان دو نفر در نکاحی تا آنکه
جمع کند خداوند پریشانیهای کار ایشان را و از جمله صدقه زبان دعا کردنست برای برادر مومن در غیبت او هر چیزی که
خود برای خود و بستگان خود میخواهد یا آنچه برای او پسندیده و اهم دیده بشرطیکه خود متمکن از رسانیدن آن چیز باو نباشد تا در دعا
برای او صادق باشد و اخبار در مدح دعا برای برادران دینی و مقدم داشتن آن بر دعا برای خود چنانچه طریقه ائمه معصومین
و صدیقه طاهره علیهم السلام بود بسیار است بلکه در کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هیچ مومنی نیست
که دعا کند برای مومنین و مومنات مگر آنکه رد میکند خداوند بر او مثل آنچه دعا کرده برای ایشان از هر مومن و مومنه که گذشته
از ابتدای روزگار و آنچه بیایند تا روز قیامت و بدرستیکه بنده مومنی را امر میشود که بسوی آتش برند روز قیامت پس او را
میکشند پس مومنین و مومنات میگویند پروردگارا این کسی است که دعا میکرد برای ما پس شفیع ما کن او را پس خداوند ایشان را
شفیع او میکند پس نجات می یابد و در جمله از اخبار از حقوق برادر مومن شمرده اند و دیگر رد غیبت او در مجالسیکه
عیب او را گویند و یاری نمودن او در حفظ از آنچه سبب پستی رتبه او شود بهر نحو که صلاح داند اگر عیب او را ذکر دارست ذکر کنند
برای آن راههای صحت و اگر در جواب چیست چون سیاهی و کوتاهی و کوری و کری و لالی و نظایر آن بترسانند ایشان را
از رسیدن بحد کفر بجهت رجوع آن بعیب گرفتن در افعال خداوند حکیم یا آنکه گفتن هیچ از این قسم سخن ... یا ذکر

قسم چهارم صدقه بمال

حکایت و مثالی و صرف حیات ایشان از آن و اگر بهم راهها مسدود شود بهتر از مجلس برخاستن خود ودد ثواب الاعمال از رسول خدا
صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود هر کس دفع کند از برادر مومن خود غیبتی را که شنیده در مجلسی برگرداند خداوند از او هزار
در شر را در دنیا و آخرت و این را نیز در اخبار بسیار از حقوق شمرند ودیگر نصیحت برادر مومن است و نشان دادن باو
مصالح دین و دنیا و آفات آنها را بیاد دادن اگر او را جاهل بیند یا ملتفت کردن اگر غافل باشد خصوص اگر او را بیند که مشرف
شده بافتادن در مهلکه و اگر نپذیرد نصیح او را ملامت و نرمی با او رفتار کند تا قبول نماید ودد غرر است که امیر المومنین علیه السلام
فرمود بهترین برادران تو آنکه نصیحت بیشتر کند و فرمود صاف نیست دوستی آنکه نصیحت نمیکند و فرمود نصیحت ثمره
محبت است و آن نیز داخل در حقوق است ودیگر شکر نعمت او بزبان اگر عاجز باشد بمکافات بمثل آن چنانچه در خبرها
بسیار رسیده ودد سرائر از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر کس کوتاه شود دستش از مکافات پس
دراز شود زبانش بشکر ودیگر رد سلام چنانچه در دعوات سید راوندی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت نموده
که فرمود امر تو بمعروف صدقه است و نهی تو از منکر صدقه است و رد تو سلام را صدقه است ودیگر ظاهر نمودن آنچه
در قلب راجح دانسته برای مؤمن در مقام استشاره و پنهان کردن از او اعتقاد خود را ودد عدة الداعی از رسول خدا
صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود تصدق کنید بر برادر مؤمن بعلمیکه او را براه رشد برساند و برأیی که استوار کند
رخنه کار او را و گذشت حدیث ابوذر در قسم دوم ودیگر ذکر کردن صفات پسندیده و کردار نیک او است در غیاب او
در غرر از امیر المومنین علیه السلام نقل کرده که فرمود ذکر کن برادر خود را وقتیکه غائب است بانچه دوست داری آنکه ذکر کنند
ترا بآن ودد امالی از آنجناب مرویست که فرمود ذکر کنید برادر خود را هرگاه که غایب باشد از شما به نیکوترین
چیزیکه دوست دارید اینکه ذکر کنند شما را چون از ایشان غائب شوید قسم چهارم انفاقست باموری چند از
مال وغیره و کامل این قسم بحسب عمل مشکل ترین اقسام است در غالب ناس چنانچه کامل قسم اول مشکلتر بود بملاحظه تحصیل
چه بیشتر مردم هم مانع داخلی دارند در دادن مال که آن بخل نفسانیست که برگشت آن بسوء ظن بخداوند است که بوعده فرموده
خود که عوض آنچه را در راه او دهند خواهد داد وفا نخواهد کرد چنانچه میفرماید واحضرت الانفس الشح حاضر کرده شده
نفسها بخل و لئامت یعنی نفسهای و میان مطبوع و محبوب بر بخل بنحویکه هر وقت مقام گذشتن از حقی مالی
شود بسبب بخل حاضر و مانع است محتاج بتامل و ضرر ظاهری آن نیست و هم مانع خارجی یعنی شیطان جنی و انسی چنانچه خدا
میفرماید بعد از امر بانفاق بشرائطه الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة
منه وفضلا والله واسع علیم شیطان وعده میدهد بشما درویشی و بی چیزی را و امر میکند شما را ببخل و ندادن
و خداوند وعده میدهد شما را در انفاق آمرزیدن از نزد خود و فزونی در مال و خداوند تمام عطا است و دانا است
بمقدار جزای هر کسی هم عوض آنچه داده در دنیا دهد هم در آخرت و بهر دو توانا بخل نکند بدهد پس آنچه داده تو بدو داده
است بانچه نهد بجای خود بمقدار خود نهد و باین جهت است که این عمل را سید اعمال نامند چنانچه صدوق در خصال

نصیحت مؤمن

شکر نعمت

رد سلام

صدق در مقام استشاره

ذکر اوصاف جمیله

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود سید اعمال سه خصلت است انصاف دادن تو مردم را از نفس خود و
مواسات برادر در راه خدا و ذکر خداوند در هر حال و در کافی نقل کرده و مواسات برادر در مال و در آخر حدیث نیست
یعنی مراد از ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لیکن اگر وارد شود بر تو چیزی که خدا امر کرده بآن بگیری
و هرگاه وارد شود بر تو چیزی که نهی فرموده از آن واگذاری و گاهی آنرا از اشد ما ابتلی به المؤمن سخت تر چیزی که
امتحان شده باو مؤمن شمرده‌اند چنانچه در کتاب خصال و غایات و مشکوة از جناب حضرت باقر و صادق علیهم السلام روایت
شده و گاهی آنرا اشد ما افترض الله علی خلقه سخت تر چیزی که خدای بر خلقان واجب کرده دانسته‌اند چنانچه در کافی
و مصادقة الاخوان صدوق مرویست بلکه آنرا از آن سه چیز شمرده‌اند که این امت طاقت آنرا ندارند محسوب داشته‌اند
چنانچه صدوق در فقیه و خصال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود یا علی سه چیز است که این امت
طاقت آنرا ندارند مواسات برادر مؤمن است در مال الخ و در خصال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود امتحان نکرده خداوند بندگان را بچیزی که سخت تر باشد بر ایشان از دادن دراهم و بالجمله بعضی گفته‌اند فحشاء
در همه جای قرآن مراد از او زنا است بجز در آیه گذشته که مقصود بخل است چه خوش فرموده شیخ مفسرین ابوالفتوح
که در اینجا دو وعده است یکی از خدای یکی از شیطان وعده شیطان غرور باشد و وعده خدای تعالی متضمن سرور
وعده شیطان وسواس و تخییل و وعده خدای تعالی وحی و تنزیل وعده خدای بعوض و ثواب باشد و وعده شیطان چون
سراب وعده خدای تعالی نور و سرور باشد و وعده شیطان کذب و زور و وعده خدای تعالی با اخلاف باشد از خلف
و آن عوض باشد و وعده شیطان از خلف و آن خلاف باشد خدای تعالی خلف دهد شیطان خلاف کند پس بوعده
شیطان مغرور مشو که او ترا دشمن است ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا او ترا دشمن و ترا او
دشمن لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و بمعصیت میخواند و از درویشی می ترساند و بوسوسات
میرنجاند و خدای تعالی ترا مینوازد و کار ترا می سازد و وعده خوبت میدهد مرتبه بلندت می نهد شقاوت باشد
از این بگریختن و بدان آویختن شیطان در خویشتن مفلس است ترا وعده افلاس میدهد و خدای جل جلاله توانگر است
و خداوند فضل ترا وعده مغفرت و فضل میدهد و اخبار متعلقه بصدقه مال متفرقا گذشت و معلوم شد که لقمه نان
و نصف دانه انگور نیز در محلش با اثر و ثمره است و از طرف زیادی حدی ندارد و جماعت بسیاری صدقه بتمام مال را جائز
دانسته‌اند خصوص از کسیکه عیال ندارد و مقام توکل و یقینش تمام و حد وسط مقدم داشتن برادر مسلم است بر خود
بانچه احتیاج او بآن بیشتر است از تو یا بقدر تو است مفسرین در بیان نزول آیه شریفه و یؤثرون علی انفسهم
ولو کان بهم خصاصة گفته‌اند که در مدح انصار است که دیگران را بر نفس خود میگزیدند هر چند در ایشان فقر و حاجت بود گفته‌اند
نازل شد در هفت نفر که روز احد تشنه بودند پس آب آوردند که کفایت یکی از ایشان را میکرد پس یکی گفت بده بفلان
آن شخص حواله بدیگری کرد تا آنکه آب بر هر هفت نفر دور زد و همه تشنه مردند و بعضی گفته‌اند و در مشکوة طبرسی

قسم چهارم در صدقه بمال

مرویست که کسی کلمه بر زبان کرده بود بجهت یکی از صحابه فرستاد گفت فلان برادرم با عیالش محتاج ترند باین پس بفرستید
او فرستاد و همچنین آن شخص برای دیگری تا آنکه بهفت خانه و بروایتی بنه خانه گذشت و برگشت بخانه اولی پس آیه نازل شد
و گذشت از کافی که چون ابان بن تغلب سؤال نمود از جناب صادق علیه السلام از حق مؤمن بر مؤمن فرمود ای ابان
اینکه قسمت کنی با او نصف مال خود را پس نظر فرمود و دید حالت او تغییر کرده پس گفت ای ابان آیا نمیدانی که خداوند عزوجل
ذکر فرموده ویؤثرون علی انفسهم را هرگاه تو قسمت کردی با او هنوز ایثار نکردی ایثار آنگاه کنی که از آن نصف دیگر
باو دهی و در خصال مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود به ابو هرون مکفوف بدرستیکه خدای تعالی سوگند خورده
بذات مقدس خود که در جوار خود جای ندهد خاین را گفت خاین کیست فرمود آنکه پنهان کند از مؤمن درهمی را یا حبس کند از او
چیزی از امر دنیا ابو هرون گفت پناه میبرم بخدا و ندا از غضب خدا و در کتاب مجموع الرائق وغیره از یقطین والد علی
مرویست که گفت والی شد بر ما مردی در اهواز که از منشیان یحیی بن خالد بود و بر من باقی مانده بود از مالیات آنقدر
که در ادائش هرچه نعمت داشتم میرفت و ملکم از دستم بیرون میشد و گفته شد که او قائل بامامت و از شیعیانست و من
نترسیدم او را ملاقات کنم که مبادا آنچه گفتند نباشد پس نشستم در ورطه که در او خلاصی نباشد برای من از آن
پس از اهواز بطرز فرار بیرون رفتم بسمت مکه چون از حج خود فارغ شدم راه خود را از مدینه قرار دادم پس داخل شدم
بر حضرت صادق علیه السلام و گفتم ای آقای من والی شده بر بلد ما فلان پسر فلان و بمن رسیده که او از موالیان شما
اهل البیت است و بمن رسید و نترسیدم او را ملاقات کنم از ترس آنکه راست نباشد آنچه بمن رسیده و در ملاقات
بیرون رفتن من باشد از ملکم و زائل شدن نعمتم پس فرار کردم از او بسوی خدای تعالی و بسوی شما فرمود باکی نیست بر تو
و نوشت رقعه کوچکی بسم الله الرحمن الرحیم ان لله فی ظل عرشه ظلا لا یسکنها الا من نفس
عن اخیه المؤمن کربة واعانه بنفسه او صنع الیه معروفا ولو بشق تمرة وهذا اخوک والسلام
بدرستیکه برای خدا در سایه عرشش سایه ایست که مالک نمی شود آنرا جز کسیکه برهاند برادر خود را از غمی و
آسایش دهد او را از آن و یاری کند او را بجان خود یا کار نیکی کند با او هر چند بپاره یا نصف خرمائی باشد و این شخص
برادر تو است پس مهر کرد آن رقعه را و بمن داد و امر کرد که آنرا باو برسانم پس چون برگشتم به بلدم شب بمنزل او رفتم
پس اذن خواستم و گفتم رسول حضرت صادق علیه السلام پس ناگاه دیدم او را که بیرون آمد بسوی من با پای برهنه
پس چون چشمش بمن افتاد سلام کرد بر من و بوسید میان دو چشم مرا پس گفت ای سید من تو رسول مولای منی گفتم
آری گفت فدای تو چشمانم اگر راست گوئی پس گرفت دست مرا گفت ای سید من بچه حال گذاشتی آقای مرا گفتم
بخوبی گفت والله گفتم والله تا آنکه سه کرت این سخن را بر من رد کرد پس دادم باو رقعه را پس خواند آنرا و بوسید و
بر چشمانش گذاشت پس گفت ای برادر بفرما امر خود را گفتم در دفتر بر ذمه من چند هزار درهم است و در ادای آن تمام شدن و
هلاکت من است پس دفتر را طلبید و محو کرد آنچه بر من بود در آنها و بمن خطی داد در برائت ذمه از آنها پس طلبید صندوقهای

مال خود را پس بالمناصفه تقسیم کرد با من طلب پس سید اسبها خود را پس یکی را خود میگرفت و دیگر را بمن میداد تا انکه
طلب جامه خود را پس یک جامه خود بر میداشت و یک جامه را بمن میداد تا اینکه جمیع املاک خود را با من تنصیف کرد و پیوسته
میگفت ای برادر آیا خوشنود شدی پس من میگفتم آری قسم بخدا افزوده شد بر سرورم چون ایام موسم حج شد
گفتم والله هر آینه تلافی نمیکنم این برادر را بچیزی که محبوبتر باشد نزد خدا و رسولش از بیرون رفتن بسوی حج و دعا برای او و
رفتن خدمت سید و مولای خود و شکرگذاری او در نزد آنجناب و خواهش کردن از آنجناب دعا در حق او پس قسم
بسوی مکه قرار دادم راه خود را بر آنجناب چون داخل شدم بر حضرتش دیدم سرور را در رخسار مبارکش فرمود ای
فلان چه شد کار تو با آنمرد پس مشغول شدم بعرض نمودن خبر خود را با او و رخسار آنجناب شروع کرده بدرخشید از خوشحالی و سرور
ظاهر میشد در آن پس گفتم ای آقای من خوشنود شدی تو را در آنچه داد خداوند مسرور کند او را در جمیع کارهایش فرمود آری
قسم بخدا بتحقیق که مسرور کرد پدرهای مرا قسم بخدا بتحقیق که مسرور کرد امیر المؤمنین را قسم بخدا و بتحقیق که مسرور کرد
رسول صلی الله علیه و آله را قسم بخدا و بتحقیق که مسرور کرد خداوند را در عرشش و در رسالهٔ اهواز به جناب
صادق علیه السلام مذکور است که شنیدم از پدرم که خبر میداد از آبای کرامش از امیر المؤمنین که او شنید از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میفرمود با صحابش ایمان نیاورده بخداوند و بروز بازپسین کسیکه شب را بسر آرد و همسایهٔ او
گرسنه باشد پس گفتیم هلاک شدیم ما یا رسول الله فرمود از باقی ماندهٔ غذای خود و از باقی ماندهٔ خرمای خود و نان
خود و از کهنه ها و جامه مستعمل خودتان که فراموش کنید آنها غضب پروردگار را بعد از کلمات بسیار باز فرمود
خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی از رسول صلی الله علیه و آله که فرمود هر که بپوشاند برادر مؤمن خود را از برهنگی بپوشاند
خداوند او را از سندس بهشت و استبرق و حریر او پیوسته فرو میرود در خوشنودی خداوند مادامیکه یکتار جامه بر تن
او باشد کسیکه طعام دهد برادر خود را از گرسنگی بخوراند خداوند او را از طعام بهشتی و کسیکه سیراب کند او را از تشنگی
سیراب کند او را خداوند از رحیق مختوم و کسیکه تزویج کند برادر مؤمن خود را زنیکه انس بگیرد با او و استراحت نماید از او
تزویج میکند خداوند او را از حور العین و انس میدهد او را بکسیکه دوست دارد او را از صدیقین از اهل بیت او و برادران
او و آنها را انس میدهد با او الخ و اخبار در فضیلت اطعام و سیراب نمودن و پوشاندن و جا دادن و زن دادن و قرض
دادن و ادا قرض او کردن و امثال اینها زیاده از آنست که در اینجا جمع کرد و مقصود از مقداریکه ذکر می شود تنبیه و
مثال است و مناسب است ختم کنیم بخبر شریفیکه سزاوار است نوشته شود با قلم نور بر پیشانی حور علامه
مجلسی در بحار از جابر جعفی روایت کرده خبر طولانی که متضمن است معجزهٔ غریبهٔ از حضرت باقر علیهما السلام و بیان
مقامات عالیهٔ ائمه علیهم السلام و در آخر آن خبر است که جابر گفت گفتم ای سید من هر کس بشناسد این امر امامت را
بنحویکه وصف کردی و بیان فرمودی جز آنکه در او محبتی باشد و اعتقاد دارد بفضل شما و بیزاری میجوید از دشمنان شما
چگونه است حال او پس حضرت سجاد علیه السلام فرمود در حال خوبی خواهند بود تا آنگاه که بالغ شوند یعنی کامل و

قسم پنجم انفاق بگذشت از حق خویش

و فاقد شوند جابر گفت گفتم یا ابن رسول الله آیا بعد از این یعنی معرفت کامل بحال ایشان صلوات الله علیهم آیا چیزی هست که ایشان را
منغص کند فرمود آری هرگاه کوتاهی کنند در حقوق برادران خود و ایشان را شریک نکنند در مالهای خود و در کارهای نهانی
و آشکارای خود و متفرد گردانند خود را در متاع دنیای ایشان پس بدانجاست که خیر برطرف شود و از هم چون پوست
از گوشت جدا شود و برسد باو از آفات این دنیا و بلاهای او آنقدر که نتوان او را تحمل نمود و طاقت داشت از درد و
نقص و در رفتن مال و پریشان شدن کار او بجهت آنچه کوتاهی کرد در نیکی برادران خود جابر گفت پس سخت مغموم شدم
گفتم جدای گردم ای فرزند رسول خدا چیست حق مؤمن بر برادر مؤمن او فرمود خوشحال شود بجهت خوشحالی او هرگاه خوشحال شود
و محزون شود بجهت حزن او هرگاه اندوهگین شود و بجا آورند تمامی کارهای او را و انجام دهد آنها را و فائده نبرد از چیزی از نعمتهای
فانیه دنیا مگر آنکه با او مواسات کند تا اینکه گرد آیند در خوبی و بدی بر یک نسق گفتم ای آقای من از چه جهت واجب کرده خداوند
اینهمه را برای مؤمن بر برادرش فرمود زیرا که مؤمن برادر مؤمن است از پدر او و مادر او برای اینکه یعنی از شیعه برادرش نخواهد شد
با آنکه یا بمانکه سزاوارتر باشد جابر گفت سبحان الله چگونه قدرت دارد بر اینکار فرمود آنکه میخواهد بگو بدو برای بهشت راه
در برگیرد حوریان خویش بسیار او با او جمع شود در دار السلام جابر گفت گفتم هلاک شدم یا ابن رسول الله زیرا که کوتاهی میکردم
در حقوق برادرانم و نمیدانستم که بتقصیر اینهمه بر من وارد می آید و نه لغزشی و من توبه میکنم بسوی خدا و نزد ای فرزند رسول از آنچه
از من شده از تقصیر در رعایت حقوق برادران مؤمنین من قسم پنجم از اقسام انفاق و صدقه دست برداشتن و
ترک کردن و درگذشتن از [illegible] بدل و دست و زبان و اگر اول میسر نشد بازداشتن از هر حقیکه [illegible] است بر برادر مؤمن خود از هر جا
پیدا شده باشد از گرفتن کیسه از او یا زدن یا سبحه با او یا تلف کردن مالی یا بردن عرضی فحش یا غیبت یا تهمت یا سعایت
یا نکردن اطاعت و نبردن فرمانی خصوص در جائیکه در حق واجبی باشد چون فرزند و بنده و زن و اجیر بالنسبه به ابوین
و آقا و شوهر و مستأجر بشرطیکه در مجلس مذکور است و حق بر هر کس وارد آمده باشد جز آنکس که انتقام نکشند از او باعث
تجری و سبب طغیان و زیادتی تعدی او شود و اگر شخص در مقام معذرت و اظهار پشیمانی و طلب عفو و گذشت برآید بر رجحان صدقه
افزوده خواهد شد بلکه در آنوقت او احق خواهد شد و بر صاحب حق اولی چنانچه در اخبار بسیار وارد است بعضی اشاره خواهد
و از آن بالاتر آنکه او را ابداً حقی بر دیگری نباشد و ضرر و اذیت رساندن باو جائز نباشد جز آنکه بجهت اغراض دنیویه
میل باذیت کند و بر آن توانا باشد پس محض رضای خداوند خود را از آن نگاهدارد و این را صدقه برای او شمارد و بالجمله خدای
در سوره نساء میفرماید **و من قتل مؤمنا خطاء فتحریر رقبة مؤمنة و دیة مسلمة الی اهله الا ان
یصدقوا** هر که بکشد مؤمنی را بی قصد پس واجب است بر او آزاد کردن بنده مؤمن و فرستادن خونبهای بسوی اهل او
مگر آنکه صدقه کنند و ببخشند و قاتل عمد را اگرچه مستحق قصاص است خداوند او را برادر مقتول خوانده در سوره بقره که **فمن
عفی له من اخیه شیء** اگر ورثه مقتول از قصاص بگذرند و بدیه قناعت کنند **فاتباع بالمعروف** قاتل در
دادن مسامحه نکند و ورثه در گرفتن تشدد ننمایند کما تفسیر شیخ ابوالفتوح مرویست که در عهد رسول صلی الله علیه و آله

مردی مردی را بکشت او را پیش رسول آوردند رسول صلی الله علیه و آله او را بولی مقتول داد آنگه گفت هیچ ممکن نباشد که
عفوش کنی گفت از دلم بر نیاید گفت دیه بگیر گفت نه جز قصاص کنم رسول صلی الله علیه و آله گفت پس تو مثل او باشی مرد گفت
یا رسول الله عفوش کردم و ایضا فرموده و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و ان تصدقوا خیر لکم
اگر بدهکاران شما فقیر و تنگدست باشند پس او را مهلت دهید تا وقت توانگری و اگر دست کشید از راس المال خود پس آن بهتر است
برای شما و این واگذاشتن را صدقه نامید و در کتاب تفسیر آیات از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود به ابوذر نگاه دار اذیت خود را از مردم پس بدرستیکه آن صدقه ایست که تصدق میکنی با آن از جان خود و
نیز در انجا مرویست از انجناب که فرمود هیچ زنی نیست که تصدق کند بر شوهر خود پیش از آنکه ملاقات کند شوهر او را بچیزی
از صداق خود در گذرد مگر آنکه نوشته می شود برای او بهر دیناری آزاد کردن بنده و در کتاب خصال از جناب صادق علیه السلام
مرویست که فرمود سه چیز است هر کس دارای آنها باشد بکمال رساند خصال ایمان را کسیکه صبر کند بر ظلم و فرو خورد خشم خود را
و چشم پوشد از آن کسیکه بد باو رسید مزد خداوند و عفو کند و بیامرزد خواهد بود از کسانیکه داخل میکند او را خداوند عز و جل در بهشت بی حساب
و او را شفیع میکند در مثل ربیعه و مضر و اذا ما غضبوا هم یغفرون و این ذیل آیه شریفه ایست که در سوره شوری است
و غرض استشهاد بآنست که خداوند فرموده و ما عند الله خیر و ابقی آنچه نعم که در نزد خداوند است بهتر از متاع دنیا
که در دست شما است و با دوام تر است و آن نعمتهائی ذخیره کرده در نزد خود برای اصنافی مقرر فرموده که در آنجا ذکر میفرماید
یکی از آنها کسانیستند که چون غضب کنند بیامرزند و غفران همان عفو است با زیادتی پوشاندن آن جرم و خلاف از مطلع
شدن احدی بر آن حتی از نفس خود شخص بآنکه باو بگوید تو فلان کار کردی یا نگوئی بنمایاند که من فهمیدم تو چه کردی و مواخذه نکردم
چه در اینحال آن بیچاره مبتلا است بعار خلاف و تلخی حیا که قابل بر دوش نیست و در سلک همان آیاتست که میفرماید
و من عفی و اصلح فاجره علی الله هر که عفو کند و میان خود و آنکه بر او ستم کرده اصلاح کند مزد او با خداست و این هیچ
برای عفو منافی نیست آنچه را که بعد از آن فرموده و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل هر که انتصار طلبد و یاری
جوید بعد از ستم کردن بر او پس بر این گروه راهی نیست یعنی عفو نکند و در مقام انتقام بر آید چه شاید عفو در انجا باشد که ظالم
نادم شده و انتقام در آنجا که بر ظلم خود ایستاده یا عفو از حق خود است و انتصار بر حق اخوان یا انتصار در اول کار و عفو
بعد از تسلط و اقتدار و در نهج است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود عفو زکوة ظفر یافتن است عفو بهترین احسانهاست
و در مصباح الشریعه است که حضرت صادق علیه السلام فرمود عفو هنگام قدرت از طریقه مرسلین و پرهیزکارانست
و تفسیر عفو آنست که در ظاهر و باطن لازم نکنی رفیق خود را در جرمیکه کرده و فراموش کنی از اصل آنچه بتو رسیده در باطن و بیفزائی
نیکیهای خود را دنبال بدیهای او و براه این جز آنکسیکه خداوند تعالی او را عفو فرموده و آمرزیده آنچه پیش کرده از گناهان و آنچه پس از آن
خواهد کرد و زینت داده او را بکرامت خود و پوشانده او را از نور بهاء خود زیرا که عفو و غفران دو صفت از صفات خداوند
عز و جل که آنرا بودیعت گذاشته در نهانی دلهای برگزیده های خود تا متخلق شوند باخلاق خالق خود و شان چنین کرده

ایشان اگر میفرماید خدای عزّوجل ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبّون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم
یعنی باید عفو کنند و درگذرند آیا دوست نمیدارید که بیامرزد خداوند شما را و خداوند آمرزنده و مهربانست و کسیکه
عفو نکند از بشری مانند خود چگونه امیدوار عفو پادشاه جبار را و نبی صلی الله علیه و آله فرمود در مقام حکایت از پروردگار
خود که امر نموده او را با پنج خصلتها پیوند کن با آنکه از تو بریده و عفو کن از آنکه تو را ظلم نموده و بخشش کن با آنکه تو را محروم داشته
و نیکی کن با کسیکه با تو بدی کرده و خدای یار را امر نموده به پیروی او میفرماید وما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه
فانتهوا آنچه نبی داده شما از اوامر الهی پس بگیرید آنرا و آنچه نهی کرده شما را از آن پس نگاه دارید خود را از کردن آن و عفو سیرهٔ
خجسته است در دلهای خویش از کسانیکه آسان کرده بر ایشان ستر خود را و رسول صلی الله علیه و آله میفرمود آیا عاجز دارد یکی از شما
که بوده باشد مثل ابی ضمضم گفتند یا رسول الله چکاره بود ابو ضمضم فرمود مردی بود پیش از شما چون صبح میکرد میگفت بار خدایا
من صدقه کردم بعرض خود بر مردم یعنی هر کس در حق من هر چه خواهد بگوید من از هم محض رضای خدا که برای خاطر من بسته
نزنند و ابسته چنین کس بعد از شنیدن در دل چیزی نگیرد و چه رسد بآنکه در مقام مواخذه برآید یا لگاه درگذرد و این
ابی جمهور در عوالی اللئالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود آیا عاجز دارد یکی از شما که برای او دو نصیب
باشد از اجر کسی گفت چگونه میشود آن فرمود چون صبح بگوید بار خدایا من تصدق کردم بعرض خود بر بندگانت و در کتاب
جامع الاخبار مرویست که روز قیامت منادی ندا کند که هر کس اجرش بر خداوند است پس داخل بهشت شود پس میگویند
کیستند آنها پس میگویند عفو کنندگان از مردم داخل بهشت میشوند بیحساب و بالجمله تعبیر از این قسم انفاق در آیات
و اخبار باسامی بسیار شده چون عفو و غفران و صفح و ستر عیب و کف اذی و لین و اغضا و تعامی
و تغافل و کتمان سر و کظم غیظ و ابراء ذمه و اسقاط حق و احتمال اذیت و انظار معسر و اینها با هم فرقی دارند
که مقام ذکر آن و نقل تمام اخبار متعلقه بآنها نیست و یکی از آنها ترک استقصا است یعنی مداقه نکردن در حساب
و مسامحه کردن در آن بنحویکه از بعضی درگذرد و از قلم بیندازد اگر چه در طریقه تجار و کسبه و اهل حساب این امر بمنزله
گناهی کبیره دانند که اگر فلسی از حساب بیفتد یا دیون متمکن از دادن نشود بهمه اقسام تشنیع و بدگفتن و هتک حرمت
و از آن نگذرند و گذشتن از آنرا صدقه ندانند و از احسان نشمارند بلکه آنرا قبیح دانند که حساب باید صاف باشد و بالتمام
باید داد و گرفت بخلاف دستورالعمل و فرمودهٔ حضرت صادق علیه السلام چنانچه در مشکوة شیخ طبرسی است که حماد بن
عثمان گفت در خدمت آنجناب بودم که داخل شد مردی از اصحاب آن حضرت باو فرمود چه شد که برادرت از تو شکایت
میکرد گفت شکایت میکرد که من حق خود را بالتمام گرفتم پس حضرت فرمود گویا تو چون استقصا کردی حق خود را از او بد
نکردی با خبر ده مرا آنچه را که خداوند ذکر فرموده یخافون سوء الحساب میترسند از حساب بد آیا ترس دارند که
خداوند جل شانه خیانت کند با ایشان یعنی طاعت زیاد را کم و جرم اندک را بسیار شمرد نه والله ترسیدند از این
بجز این نیست که ترسیدند از استقصا و مداقه در حساب پس نامید خداوند آنرا سوء الحساب حساب بد یا بدی حساب

در بزرگی مقام صفت عفویه

آری هر کس استقصا کند از برادر خود تحقیق که با و بد کرده و در دعای سی و نهم صحیفهٔ کامله حضرت سجاد علیه السلام میفرماید
اللهمّ وایّما عبدٍ یحبّ لک ولاولیائک نال منّی ما حظرت علیه وانتهک منّی ما حجرت علیه فمضی
بظلامتی میّتاً او حصلت لی قبله حیّاً فاغفر له ما المّ به منّی واعف له عمّا ادبر به عنّی ولا تقفه
علی ما ارتکب فیّ ولا تکشفه عمّا اکتسب بی واجعل ما سمحت به من العفو عنهم وتبرّعت به
من الصّدقة علیهم ازکی صدقات المتصدّقین واعلی صلات المتقرّبین وعوّضنی من عفوی
عنهم عفوک ومن دعائی لهم رحمتک حتی یسعد کلّ واحدٍ منّا بفضلک وینجو کلٌّ منّا بمنّک

بار خدایا هر آن بنده دوست دار تو و اولیاء تو که دریافت از من چیزیرا که حرام کردی بر او و دریده از ناموس من
چیزیرا که باز داشتی او را از آن پس با مظلمهٔ که از من در نزد او بود از دنیا درگذشت یا حاصل شده آن مظلمه که حق من
نزد او در حالتیکه زنده است پس بیامرز مر او را آنچه فرود آمد با و از مکافات عملش از جانب من و عفو کن او را از آنچه او باز
کرده بود از من و نکاهش مدار روز قیامت بر آنچه مرتکب شده در حق من و رسوا مکن او را از آنچه بجا آورده از بدیها آن
دیگران آنچه جود کردم بآن از عفو نمودن از ایشان و تبرع نمودم بآن از صدقه کردن بر ایشان پاکیزه ترین صدقهای
صدقه کنندگان و بهترین عطیهای نزدیکی جویندگان و عوض ده مرا از عفو کردن من از ایشان عفو کردن تو مرا و
از دعا کردن من بایشان رحمت کردن تو مرا تا اینکه نیکبخت شود هر یک از ما بفضل تو و نجات یابد هر یک از ما بنعمت تو
و چگونه عفو از حق بهتر و پاکیزه ترین صدقها نباشد و حال آنکه دو بیت از بیشترین مفاسد صدقه از ریا و سمعه
و منت و اذیت و غیر اینها و داشتن غالباً بیشتر شروط قبول آنرا و ثمرش که نجات از شداید دوزخ و عذاب برزخ
و افتضاح قیامت است مقدمست بر سایر منافع و خیرات و صدقه گیرندگان از صدقه میبرند از حفظ مال و جان
و عرض و رسیدن بلذاید و مشتهیات و امثال آن در جنب آن منفعت قدری ندارند و در حالات بلال مذکور است
که او امیر المؤمنین علیه السلام را توقیر و احترام میکرد و چندین برابر احترامیکه از ابی بکر میکرد پس با و گفتند تو کفران کنی
حق نعمت ابی بکر را که ترا خریده و آزاد کرده و ترا از عذاب بندگی با نمود و جانت و سببت را بتو واگذاشت
و علی علیه السلام با تو کاری نکرده و تو او را بیشتر تعظیم میکنی این کفران نعمت است گفت پس باید ابو بکر بیش از رسول خدا
صلی الله علیه و آله احترام کنم زیرا که مرا آزاد کرده گفتند نسبتی ندارد رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین خلق خداست
گفت علی علیه السلام هم نفس بهترین خلق خداست پس گفت ابو بکر خواهش ندارد آنچه شما خواهش میکنید زیرا که
میدانند او از حق آنحضرت آنچه را که شما نمیدانید و اینکه حق آنجناب بزرگتر است زیرا که ابو بکر نجات داده مرا از
عذاب بندگی که اگر بر من ستم بود و صبر میکردم برا و هر آینه میرسیدم بجنت عدن و علی علیه السلام نجات داده
مرا از بندگی عذاب ابدی و مقرر فرموده بجهت موالات من او را و تفضیل من دادن او بهشت جاودانی و اگر عفو
از مظالم با قدرت بر مقاصه و تلافی باشد چون مخالفت نیز با شد بندگان نفس و زنان و عصیان

ایشان مر موالی و پدران و شوهر انرا که توانند با داشتن آنکار بد با ایشان کنند شان صدقهٔ عفو با لاکیرد بلکه اگر
آن تعدی بر خلاف بسر حد حرام شرعی نرسد چون فرسیده تا رعایا سلاطین و حکام را باز صدقهٔ عفو از ایشان بهترین صدقات
باشد چه بهترین صدقه بهر کس چیزیست که باشد محبوب که یافت نشود مگر در نزد او و گیرنده را راهی نباشد بسوی آن چیز الا بتوسط
او و آن مختلف شود بحسب اشخاص مثلا صدقهٔ زارع زرع اوست که در نزد غیر یکه نباشد دعا کردن و خدمتی
نمودن و از عالم علم او و از مالک مال که یافت میشود در نزد غیر او و صاحب ترا صاحب سیاه و هست در محل حاجت و بهترین
و پسندیده از هر کس آنست که در راه خدا بدهد و بگذرد آنچه را که مگر در نزد او نیابند و از غیر او صورت نپذیرد
و از این جهت عفو سلاطین و امثال ایشان از اعلای شکر نعمت قدرت قرار داده که با ایشان مرحمت فرموده و در کـ
... از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرموده سزاوارترین مردم بعفو کردن تواناترین ایشانند بعقوبت
و در غرر است که امیرالمومنین علیه السلام فرمود عفو نیکوترین احسانها است و اگر کسی خود را با انتقام رساند که از خود
بزرگتر را پدر داند و برابر را برادر شمارد و زیردست و کوچک را فرزند انگارد و در گذشتن از کردار بد دیگری سعی نیفکند
و در رسالهٔ حقوق حضرت سجاد علیه السلام که مرویست در تحف العقول در ذکر حق اهل ملت چنین فرموده که قرار داده
جمیع ایشان را در نزد خود در منزلت و رتبه خویش بزرگشان بمنزلهٔ والد و صغیرشان بمنزلهٔ ولد و وسطا ایشان بمنزلهٔ برادر
و در خصال و فقیه چنین نقل کرده که باید بوده باشد پیر ایشان بمنزلهٔ پدر تو و جوانهای ایشان بمنزلهٔ برادران و خواهران
تو و عجوزهای ایشان بمنزلهٔ مادر تو و کوچکانشان بمنزلهٔ اولاد تو و بالجمله هر قدر قدرت و توانائی بر انتقام و مکافات
بیشتر باشد عفو از او پسندیده تر و محبوبتر و با بقای نعمت قدرت که در ادای شکر آن که جز عفو چیزی نباشد کوتاهی
نکرده بشرط آنکه آن حق از خود او و متعلق بنفس او باشد چه اگر از دیگری باشد باید حق را گرفته بصاحبش رساند
و داد مظلوم را از ظالم البته بستاند این و تکلیف بر کسی گذشت از حق خویش و گرفتن حق مظلوم بلکه حفظ او از ظالم
است که دست تعدی بسوی ایش دراز نکند اگرچه برای همه مکلفین است ولیکن سلاطین و حکام اانرا بجهت توانائی
بر ادای آن بیشتر است از دیگران و به بیرون آمدن از عهدهٔ آن سزاوارترند پس بر ایشان جامهٔ عدالت که بسیست
برای الطاف خاصهٔ الهیه هر چند بر نفس خویش ستمکار بلکه منخرط در سلک کفار باشد چون ملک عادل کسری که همان نفس
که خاتم رسل صلی الله علیه و آله فخر کرده بولادتش در ایام سلطنت او و در کتاب فضائل مرویست که چون
امیرالمومنین علیه السلام وارد مدائن شد در ایوان کسری فرود آمد و با آنحضرت بود دلف بن بحیر پس چون از نماز فارغ
شد برخواست و به دلف فرمود برخیز با من و با ایشان بود جماعتی از اهل ساباط پس پیوسته میگشت در منازل کسری
و بدلف میفرمود که کسری بود در این مکان چنین و چنان و دلف میگفت قسم بخدا که چنین است تا آنکه سیر کرد همهٔ
آن مواضع را با هر کس که در نزدش بود و دلف میگفت ای سید و مولای من گویا تو گذاشتی این اشیا را در این
مواضع آنگاه نظر فرمود بکله پوسیده پس فرمود ببعضی از اصحاب خود که بگیر این جمجمه را آنگاه آمد با یوان و نشست

درانجا و فرمود طشتی حاضر کردند که در او آب بود پس باز فرمود آنچه را در این طشت بگذار پس فرمود قسم میدهم تو را ای جمجمه که
خبر دهی مرا که کیستم من و کیستی تو پس جمجمه بزبان فصیح گفت اما تو پس امیرالمؤمنین و سید الوصیین و اما من پس بنده و بنده
تو و پسر بنده تو کسری نوشیروان پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چگونه است حال تو گفت یا امیرالمؤمنین من
پادشاهی بودم عادل مشفق بر رعایا مهربان راضی نبودم بظلم ولیکن بر کیش مجوس بودم و متولد شد محمد صلی الله علیه و آله
در زمان سلطنت من پس افتاد از غرفهای قصر من سیزده کنگره آنشب که متولد شد و عاشق هم شدم که با و ایمان آورم از بسکه
شنیدم از بسیاری شرف و فضل و مرتبه و عزت او در آسمان و زمین و شرف اهل بیت او ولیکن از آن غفلت کردم
بسبب اشتغال بملکداری پس وا از آن نعمت و منزلت که از دست من رفت چون باو نگرویدم پس من محروم هستم از بهشت
بجهت ایمان نیاوردن باو ولیکن با این خداتعالی مرا نجات داده از دوزخ ببرکت عدل و انصافم میان رعایا و
آتش حرام است بر من پس وا حسرتا اگر ایمان می آوردم هر آینه بودم با تو ای سید اهل بیت محمد علیهم السلام و ای امیر امت او
پس مردم گریستند و شنیدند و اگر چنین نکند عفو پیشه نگیرد و ضعفا را از شر ظالمان نگاه ندارد هر چه کند از کار نیک
جبران نکند و در موقف قضا در مقام سؤال در آید و آنچه بر آنها رسیده از او مواخذه کنند در عوالی اللئالی مرویست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همه شما والی رعایا هستید و از همه شما پرسش کنند از رعیت او یعنی از چگونگی رفتار
با آنها آنگاه فرمود پس امام رعیت دارد و مسئول است از رعیتش و مرد در اهل خانه خود رعیت دارد و مسئول است از رعیت خود
و زن در خانه شوهر خود رعیت دارد و از او پرسند از رعیتش و خادم در مال سید خود رعیت دارد و مسئول است از رعیتش و همه شما
راعی و همه شما مسئول خواهید شد و از سیاق این خبر معلوم میشود که هر نفسی را رعیت بر جوارح و اعضای خود پس
مسئول خواهد بود از رعیتش چه او در مملکت بدن از اسباب و استعداد و لوازم سلطنت قصوری نیست چنانچه در مجلس
مبین شده و ما ختم میکنیم این مقام را بذکر خبر شریفی که مناسبت دارد با بیشتر اقسام اتفاقات گذشته با فوائد
دیگر که روایت کرده شیخ ثقه شاذان بن جبرئیل قمی در کتاب فضائل و ابن شهر آشوب در خصائص العلویه نطنزی عالم جلیل
شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی معاصر علامه مجلسی صاحب بلغه و معراج در رجال وغیره در اربعین خود روایت کرده اند
از ابن مسعود که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله چون مرا بآسمان بردند فرمان رسید که بر من عرضه دارند بهشت
و دوزخ را پس دیدم هر دو را دیدم بهشت و نعمتهای گوناگون او را و دیدم دوزخ و گوناگون عذابهای او را چون برگشتم
جبرئیل گفت آیا خواندی یا رسول الله آنچه نوشته بود بر درهای بهشت و آنچه نوشته بود بر درهای دوزخ گفتم نه ای
جبرئیل گفت بدرستیکه برای بهشت هشت درست بر هر دری از آن چهار کلمه است هر کلمه از آن بهتر است از دنیا و آنچه
در اوست برای کسیکه یاد گیرد و بکار برد آنها را و بدرستیکه برای دوزخ هفت درست بر هر دری از آن سه کلمه است
هر کلمه از آن بهتر است از دنیا و آنچه در اوست برای کسیکه یاد گیرد و بشناسد آنها را گفتم ای جبرئیل برگرد با من تا بخوانم
آنها را پس برگشت با من جبرئیل و ابتدا نمود بدرهای بهشت پس بر در اول آن نوشته بود لا اله الا الله

محمد

ذکر آنچه بر درهای بهشت و دوزخ نوشته شده است

محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیز زیوریست و زیور نیکی زندگانی دنیا چهار خصلت است قناعت و
انداختن کینه از دل و ترک حسد و مجالست اهل خیر و بر در دوم نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول
الله علی ولی الله برای هر چیزی زیوریست و زیور سرور در آخرت چهار خصلت است دست کشیدن بر سر یتیمان
و مهربانی نمودن به بیوه زنان و کوشش نمودن در حوائج مسلمین و غمخواری و دستگیری کردن فقراء و مساکین و بر
در سیم از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیز زیوریست
و زیور سلامتی در دنیا چهار چیز است کم گفتن و کم خفتن و کم رفتن و کم خوردن و بر در چهارم از آن نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس ایمان آورده بخداوند و روز بازپسین پس اکرام کند همسایه
خود را هر کس ایمان آورده بخداوند و روز بازپسین پس اکرام کند مهمان خود را هر کس ایمان آورده بخداوند و روز بازپسین
پس نیکی کند با پدر و مادر خود هر کس ایمان آورده بخداوند و روز بازپسین پس سخن خیر گوید یا ساکت شود و بر در
پنجم از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس خواهد که ذلیل نشود پس ذلیل نکند
هر کس خواهد که او را شتم نکنند خود شتم نکند هر کس خواهد که مظلوم نشود ظلم نکند و هر کس خواهد در آویزد به بند استوار محکم
پس در آویزد بقول لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و بر در ششم از آن نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس دوست دارد که قبرش پهن و فراخ شود پس بنا کند مساجد را
و هر کس دوست دارد که نخورد او را کرمها در زیر زمین پس جاروب کند مساجد را و هر کس دوست دارد که تاریک نشود قبرش
پس روشن کند مساجد را و هر کس خواهد تازه بماند در زیر زمین پس بخرد فرشهای مساجد و بر در هفتم از آن نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله سپیدی دل در چهار خصلت است در عیادت ناخوشها و در رفتن
در دنبال جنازها و خریدن کفنهای مردگان و دفع قرض و بر در هشتم از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله هر کس خواهد داخل شدن از این هشت در را پس چنگ زند بچهار خصلت صدقه و سخی
و نیکی اخلاق و باز داشتن خود از اذیت بندگان خداوند عزوجل آنچه هم بسوی درهای دوزخ پس بر در اول
آن نوشته بود سه کلمه لعنت کند خداوند دروغگویانرا لعنت کند خداوند بخیلانرا لعنت کند خداوند ستمکارانرا
و بر در دوم از آن نوشته بود سه کلمه هر کس امید بخداوند دارد سعادت یافته و هر کس از خداوند بترسد ایمن
خواهد بود تباه شده مغرور کسی است که امید دارد بغیر خداوند و از غیر او بترسد و بر در سیم از آن نوشته بود
سه کلمه هر کس بخواهد که برهنه نباشد در روز قیامت پس بپوشاند بدنهای برهنه را و هر کس بخواهد که تشنه نباشد در
روز قیامت پس سیراب کند تشنگانرا در دنیا و هر کس بخواهد گرسنه نباشد در روز قیامت پس طعام کند
گرسنهارا در دنیا و بر در چهارم از آن نوشته بود سه کلمه ذلیل کند خداوند آنرا که خوار کند اسلام را ذلیل کند
خداوند آنرا که خوار کند اهل بیت پیغمبر خدا را ذلیل کند خداوند آنرا که اعانت کند ستمکارانرا بظلم مخلوقین و بر در پنجم

مقام سیم در شرح محل صدقه و انفاق

ازان نوشته بود که بیروی مکن خواهش نفس را پس هر که نفس مخالفت مرا بیازارد و زیاد سخن مگو در آنچه نفعش بتو
نرسد پس بیفتی از نظر لطف پروردگار خود و مباش با ظالمین پس بدرستیکه بهشت حرام کرده شده برای ظالمین بود و
ششم از آن نوشته بود که من حرام کردم بر کشتن کنندگان در بندگی خداوند من بهشت را هم بر روزه گیرندگان من
حرام هم بر صدقه دهندگان و بود در هفتم از آن نوشته بود که حساب نفسهای خود را بکشید پیش از آنکه حساب
شمارا بکشند و سرزنش کنید نفسهای خود را پیش از آنکه سرزنش کنند شما را و بخوانید خدا و عز و جل را پیش از آنکه وارد شوید برا
و قادر نباشید بر دعا **مقام سیم** در شرح محل صدقه و انفاق و بیان آنکه بر چه کسان باید انفاق کرد و
ترتیب آنها بر چه نحو است و کدام را باید مقدم داشت اگر نتواند بر همه انفاق کند **پوشیده نماند** که سزاوارترین
اشخاص برعایت و اعانت و مواظبت احوال او و فهمیدن چیزهائیکه بآن محتاج است در دین و دنیا بقدر حفظ دین
و عمل بآداب آن و رساندن بار تکلیف بمنزل و رفع آنها بنحویکه در طریقه احمدیه مقرر فرمودند نفس خود است که
امانتیست الهی که آنرا بودیعه در دار دنیا گذاشته بجهت تکمیل و تهیهٔ توشه و راحله برای سفر دراز آخرت و رسیدن
بنزد بارگاه مقربین و سابقین از انبیاء و اوصیاء و شهداء و صدیقین چه اگر انسان اولا بخود نپردازد و در حوایج
خویش تأمل نکند که از علوم دینیه از معارف و اخلاق و تکالیف جوارح بچه مقدار آن احتیاج دارد بجهت خلاصی
از مخلد شدن در دوزخ و چه مقدار بجهت خلاص نشدن در آن و چه مقدار بجهت آسودگی و سلامت در سفر برزخ
و عقبات قیامت و چه مقدار بجهت استراحت در وقت مفارقت از دنیا و ندیدن سکرات موت و تلخی جان کندن و چه
مقدار بجهت علو رتبت و بزرگی قدر و رسیدن بخلوتخانهٔ خاصان و خوردن بر سفرهٔ مقربان و دیدن انواع کرامات
و الطاف و نعمتهای خاصه با اولیاء در دار دنیا و آنها را از کجا باید تحصیل کرد و آموخت اگر دارا این نیست از هر کس
هر وقت هر چه بگوید باید بشنید یا برای گوینده بحق برای حق شرایط و نشانیست که اولا باید آنرا فهمید و چنین
اگر نداند بچه محتاج و از چه مستغنی است هر چند دارد و از کدام عاریست که در این احوال او چه در صدد پیدا کردن دانای عیب
دل و عیبجوی و عیب بین عیب جوئی باید هر چند در تحصیل آن بهزار زحمت افتد و از پا در آید و اگر از همه جا عاریست دارا نبود
او نکرد و که کوری مثل خود را بمنزل رساند و اگر بدستش نیاید بر خود بگرید و از دل بنالد و بموالیان خود پناه آرد و با نچه
فرمودند متوسل شود که خداوند رحم کند و او را بآن رساند و گرنه بشرارهٔ آتش و من یضلل الله فلن تجد له
ولیا مرشدا از او چیزی باقی نگذارد و حاصل ترجمه هر که بجهت کردار زشت مستحق آن شد که خداوند بخود بس
واگذارد و از بیابان گمراهی که خود رفته نرهاند هرگز نخواهی یافت برای او دوستی که او را براه حق برد و از مقام پیدا
کردن عیب و گفتن آن بیاشد دوست نشود و اگر عیب را نداند مرشد نباشد و براه حق نرساند چه با نفس حق نتوان
بحق رساند پس آنرا که دلی مرشد نباشد در تیه ضلالت بماند و اگر خداوند ببیش روزی فرمود و از کمر همت او
چون از تشخیص احتیاج خود فارغ و از کلفت تحصیل آن آسوده شد در مقام انجام آن

در کیفیت انفاق بر نفس خویش

کنند و گنجینه دانش را بر خویشتن حرج نماید و گرنه تشنه اند که رنجها برده و زحمتها کشیده و سالها نهاده و دیده و عمرها و مالها صرف
نموده تا آنرا بدست آورده و در ظرفی ریخته بر دوش کشیده و قطره از آن خود نچشیده تا آن عطش او را کشت و آنچه حیات
او بود مایه هلاکت او گشت پس اگر کسی اول بر خویشتن نسوخت بر او رحم نکرد آنچه را باید بیاموزد بیاموخت و
اگر آموخت از عمل با آن مضایقه نمود از خیر انفاقات بر غیر خود و منافع صدقات بر دیگران مأیوس و از آنها چشم
بپوشاند چرا از چنین کسی اگر چیزی بکسی رسد خیری در آن نباشد و گیرنده برکت و نفعی در آن نه بیند کسیکه از بهترین
گنجینهای عالم که بدست آورده یعنی گوهر دانش گرامی ترین نفیسها یعنی خود بخل کند و آنرا در خود صرف نکند چگونه بجهة
خوشنودی و تقرب بخداوند که تمامی منافع و اقسام صدقه متوقف بر آنست چیزی بکسی دهد پس لامحاله آن عطاء
و بخشش از روی اغراض فاسده و دواعی نفسانیه باشد که نشان خدائی در او نباشد پس مختل شود و در آیه شریفه ولا تاکلوا
مما لم یذکر اسم الله علیه نخورید از آنچه یاد نشده بر آن اسم الهی و این آیه اختصاصی ندارد به ذبیحه که اگر نام خداوند
بر او خوانده نشد حلال و گرنه حرام بلکه پرتو نهی او تا امثال این مقام بیاید صاحب کرامات باهره سید رضی الدین علی بن
طاوس در کتاب سعد السعود بعد از ذکر آیه مبارکه حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله
حاصل حرام گردیده بر شما مردار و خون و گوشت خوک و ذبیحه که آواز برای او بلند شود بغیر اسم خداوند میفرماید از اسرار
قول خدا تعالی وما اهل به لغیر الله آنکه آنچه ذبح شود برای معاصی خداوند و برای فخر و لذات که شاغل است
از خداوند و برای شاد کردن مردم و برای تجارت و بسیاری غیر اینها از آنچه اراده شده باو غیر پروردگار عالم چگونه است
حال او و آیا ملحق است بآیه که حلال کرده یا آیه تحریم و ظاهر آنست آیه تحریم همه را فرا گیرد و در بحار از کتاب امامت
و تبصره ابن بابویه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود صله فاجر نزد کسی نرسد مگر بفاجری
مثل او و بالجمله در ضمن آنچه از دانایان دین آموخته هویدا خواهد شد مقدار حاجت بدن به ماکول و مشروب و ملبوس و
مسکن و عیال و خادم و فرش و توابع اینها از جنس و وصف و مقدار که در حفظ و قوت بمقدار قدرت بر ادای
تکالیف واجبه و مستحبه شخص خود و آنچه از دیگران بر عهده او گذاشته چه میخواهد و چه مقدار کافیست و از کجا باید
تحصیل کرد و بچه نحو بر بدن باید انفاق نمود و ثواب صدقه برد و در آیه شریفه قوا انفسکم واهلیکم نارا
وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم نگاه دارید تنها و جانهای خود را و اهل
خود را از آتشیکه آتش افروزان مردمند و سنگ و موکلند بر آن ملائکه تندخوی سخت که نافرمانی نمیکنند خداوند را در آنچه
بایشان فرمان دهد اشاره است بتمام آنچه گذشت چه نگاهداری خود از آتش میسر نشود مگر بعمل کردن بآنچه گفتیم و پس
از نفس خود اهل را ذکر فرمودند و در آن اشاره است بکیفیت ترتیب انفاقات چنانچه در آیه دیگر تصریح فرموده
یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین والیتامی والمساکین وابن
السبیل وما تنفقوا من خیر فان الله به علیم میپرسند از تو که چه انفاق کنند بگو آنچه انفاق کنید

در انفاق بر والدین و ارحام

از مال یا از آنچه نیکو باشد چون علم و جاه و غیرت بار و مال پس بر پدر و مادر باید کردن و خویشانیکه نزدیکتر باشند و بی پدران
و درویشان و رهگذران و آنچه بجای آرید از نیکی پس خدای بآن داناست بعضی مفسرین روایت کرده‌اند که عمرو بن الجموح مردی
بود مال بسیار داشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که چه نفقه کنم و بر که نفقه کنم خدا تعالی این آیه فرستاد و
گفته‌اند مراد از خیر در اینجا مال است شیخ ابو الفتوح از عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
الید العلیا خیر من الید السفلی ابدء بمن تعول امک و اباک و اختک و اخاک و ادناک فادناک دست
زبرین به باشد از دست زیرین و ابتدا بآنکس کن که عیال تو باشد و مادرت و پدرت و خواهرت و برادرت پس آنکه
نزدیکتر باشند پس نزدیکتر ایضاً روایت کرده که مردی بود نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من
دیناری دارم گفت بر و بر خود نفقه کن گفت دیگری دارم گفت برو بر فرزندانت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت
برو بر دوستانت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت تو دانی هر کجا که خواهی صرف کن و رسول صلی الله علیه و آله
گفت صدقهٔ تو بر درویش صدقه باشد بر خویشاوندان دو صدقه باشد برای آنکه هم صدقه باشد و هم صلهٔ رحم
و ازین بیان توان فهمید که اگر عاجز باشد سه صدقه باشد و اگر همسایه باشد چهار شود و اگر عالم باشد پنج شود و الخ ایذا
خدای در این آیه ابتدا کرد و گفت آنچه تو را باشد از فاضل نفقات ابتدا به پدر و مادر کن آنگه آنانکه بتو نزدیکتر ند هر چه قرابت
او نزدیکتر باشد ولایت و اولیتری ورا باشد آنگه گفت فاضلتری اند یتیمان یعنی آنکه بی پدران باشند و ایشانرا کسی
نبود که تولای کار ایشان کند و ایشان طفل باشند آنگه گفت مساکین چه ایشان چیزی ندارند تا کفاف بدارد آنگه گفت
و ابن السبیل یعنی رهگذری غریب باشد و پناهی ندارد و در کتاب حضرات و غیره مرویست که رسول صلی الله علیه
و آله بسراقة بن مالک بن جعشم فرمود ای سراقة بن مالک آیا دلالت نکنم ترا بر بهترین صدقه گفت آری پدرم و مادرم فدای تو
باد یا رسول الله فرمود بهترین صدقه بر خواهر تو است و دختر تو که ایشان بسته اند بتو و نیست برای ایشان کسبی
غیر تو و ایضاً از علی علیه السلام روایت کرده که شخصی عرض کرد یا رسول الله کدام صدقه بهتر است فرمود بر خویشی که در
نهانی دشمن تو است و ایضاً از آنجناب روایت کرده که فرمود بهترین صدقه بر بنده ایست که نزد آقای بدی باشد
و ایضاً روایت کرده از آنجناب که گفت یا رسول الله کدام صدقه بهتر است فرمود بر جگریکه چشش از گرسنگی
سیر نشده و در کافی از آنجناب روایت کرده که فرمود هر که خویش خود را صله رحم کند با حج یا عمره کند خداوند بنویسد
برای او دو حج و دو عمره و هم چنین کسیکه بر دوش گیرد باری از خویشی مضاعف میکند خداوند برای او اجر او هفتاد چندان
و صدوق در ثواب الاعمال روایت نموده که از جناب صادق علیه السلام سؤال کردند از صدقه دادن بکسانیکه
سؤال می‌کنند بر در خانه‌ها یا از ایشان امساک کنند و بخویشاوند بدهند فرمود بلکه بفرستد آن صدقه را بسوی
آنکه میان او و آنکس خویشی باشد پس آن اجر بزرگتر است و در فقیه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که
فرمود صدقه نیست یعنی صحیح و درست نیست یا کامل و با اجر نیست و حال آنکه خویشی پریشان باشد یعنی با وجود فقیر

نهم در ثواب دادن صدقه بدیگران بفائده و نیز در انجا از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود هر که راه رود
بسوی خویشاوند خویشتن بنفس و مال خود بجهة صلهٔ کردن رحم او عطا میکند خداوند باو اجر صد شهید و برای او بهر گامی
چهل هزار حسنه است و محو شود از او چهل هزار سیئه و بلند شود برای او از درجات مثل آن و چنان خواهد بود که بندگی
کرده خدا را صد سال با صبر و طلب اجر و در این مضامین اخبار بسیار که حاصل آنها رعایت شده نسبت اتصال رحمی است
پس از آن توجه بدیگران لکن بر دانشمندان بر دقائق کتاب و سنت و دانایان باسرار شریعت پوشیده نیست
که اتصال رحمی بی اتصال روحی صورتیست بی روح و جسدیست بیجان و اتصال روحی دینی قلبی بجهة نور ولایت و ضیاء ایمان
در حقیقت که ریشه آن در زمین و شاخ غیران در آسمان بلی اگر هر دو با هم جمع شوند قدر آن بالا شود ولیکن اگر جدا شوند
اکثیر است جمع کند چنانچه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده که محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری نوشت خدمت
امام عصر عجل الله تعالی فرجه که کسی قصد میکند بیرون کردن چیزی از مال خود و دادن آن بمردی از برادران خود پس
می یابد در خویشان خود محتاجی آیا صرف کند آن مال را از آنکس که نیت کرده بود او را بده بخویشاوند خود پس جواب
رسید که برگرداند آنرا بسوی کسیکه نزدیکتر است باو از جهة مذهب و اگر صاحب مال بقول عالم یعنی موسی بن جعفر
علیهما السلام برود که فرمود قبول نمیکند خداوند صدقه را و حال آنکه خویشاوندی محتاج باشد پس تقسیم کند آنرا میان
خویش و آنکه نیت او را کرده بود تا آنکه گرفته باشد فضل را بالتمام و اگر ممکن نشد و مردد شود در اینکه صدقه را
بکدام دهد البته رعایت مذهب او کند چنانچه تصریح فرمود و اگر علاوه بر آن تاج علم بر سر و جامه تقوی در بر دارد بر همه
مقدم و از همه اولی و صدقه بر آنها عین انفاق و هدیه است بخاتم الانبیاء و ائمه هدی علیهم السلام که خلفا و جانشین
ایشانند در غیبت کبری علامه حلی رحمه الله در رساله سعدیه و ابن ابی جمهور در عوالی اللئالی روایت کردند
از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود صدقه بر پنج قسمت است قسمی صدقه در او بعوض ده باشد و آن صدقه است
بر عامه خداوند میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که بیاورد یک حسنه را پس از برای اوست ده مانند آن و قسمی
صدقه در او بهفتاد است و آن صدقه بر صاحبان بلا چون کور و زمین گیر و مثال ایشان و قسمی صدقه در او بهفتصد است
و آن صدقه است بر خویشاوندان و قسمی صدقه بهفت هزار باشد و آن صدقه است بر علماء و قسمی صدقه بهفتاد هزار
شود و آن صدقه است بر مردگان و اما خبری که مرحوم سید هاشم توبلی در معالم الزلفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت کرده که آنجناب از جبرئیل سؤال کرد از صدقه پس گفت یا رسول الله صدقه بر پنج قسم است یکی از آنها به ده و یک قسم بهفتاد
و یک قسم بهفتصد و یک قسم بهفتصد هزار و یک قسم بصد هزار پس رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید چیست تفسیر آنها
ای حبیب جبرئیل گفت یکی بده در وقتیست که بوده باشد صدقه بر سائر مردم که بدنشان سالم باشد و یکی بهفتاد وقتی
باشد که مستحق متمکن نباشد کسب کردن را بسبب مرض و غیره و یکی بهفتصد وقتیست که مستحق از آل رسول علیهم السلام
باشد و یکی بهفتصد هزار وقتی است که آن صدقه برای ارحام یا پدرش باشد و یکی بصد هزار وقتی است که صدقه برای

در اختلاف ثواب مراتب صدقات

طالب علم باشد چه صحیح باشد چه مریض زیراکه او بآن صدقه قوت میکرد بر طلب علم و منفعت میبرد بآن بندکان خدا این احتمال
بآن نیست چه اولاً اکر اعتبار داشت و از مکان معتبری آن را نقل کرده بود رسم انتخاب را میبرد چنانچه رسم او ست
در تمام تصانیف خود که نام میبرد از کتابیکه از او نقل میکند و آنچه از کتابهای یا پشت کتابها یا جاهای بی اعتبار
بر داشته اسم کتاب را نمیبرد و باعتبار خود کفایت نماید و این قسم اخبار که یافت شده در کتب آن مرحوم اکر مخالف نباشد
خبر دیکر را که در کتب معتبره در نزد علما است باز حرفی در آن نیست والا از درجه اعتبار ساقط و قابل معارضه نیست و
ثانیاً در متن خبر غرابت و مرضی ست که بر اهل فن پوشیده نیست چه عطیه بآل رسول را صدقه نام نهادن خلاف
اصطلاح ائمه هدی و اهل شرعست اکرچه صدقه مستحب و وقف که آن نیز از اقسام صدقه است بر ایشان جائز با
کراهتی در اول لیکن معهود نشده صدقه کفتن بآنچه بر ایشان داده میشود بلکه احسان با ایشان همیشه در مقابل صدقه
ذکر میشود و ثالثاً آنکه در ترتیب عدد چنانچه معلوم میشود که ترقی دادن عدد است به هفت در مراتب عشرات
و مآت و الوف بتدریج هفت هزار و هفتاد هزار از میان افتاده و بجای آن هفتصد هزار ذکر شده و از این نیز
آثار تحریف و تشویش در خبر پیداست و رابعاً آنکه مقتضای ترقی در مستحقین آن بود که هفتصد هزار پس از صد هزار
ذکر شود و بر فرض صحت خبر با تحریفی در هفتصد هزار که نسخه اصل هفت یا هفتاد هزار بود و ناسخ عمداً یا سهواً چنین نوشت
و دیکری را با و ملحق کردند یا مراد از طالب علم مبتدیان باشند که در صدد تحصیل بر آمده اند هنوز از خرمن علم خوشه نچیده
و بهره نبرده که بتوان بر ایشان نام عالم کذاشت و این لقب شریف را بر ایشان وا داشت پس ذکر بعضی از عالم در این خبر نشده یا
آنکه ذکر پدر بعد از ذکر ارحام با آنکه داخل در ارحام است اشاره به پدر روحانی باشد که علما باشند چنانچه این احتمال در آیه
شریفه میرود که مراد از والدین نه همان والدین جسمانی باشد بلکه جسمانی و روحانی با هم که فرد اکمل و اتم آن بخصوص حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام باشد و بعد از ایشان علمای راشدین چنانچه در اخبار متواتره است که فرمود
انا و علی ابوا هذه الامة و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیه و بالوالدین احساناً مذکور
است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود افضل والدین شما و سزاوارتر ایشان برای شکر کذاری شما محمد است و علی
علیهما السلام و علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میفرمایند من و علی ابوان
این امتیم و هر آینه حق ما بر ایشان بزرکتر است از حق پدر و مادر ولادتی ایشان بدرستیکه ما نجات میدهیم ایشانرا
اکر اطاعت کردند ما را از آتش بسوی دار قرار و ملحق میکنیم ایشانرا از رتبه بندکی با زادکان اخیار و فاطمه علیها السلام
فرمود ابوین این امت محمد است و علی صلوات الله علیهما که راست میکنند کجیهای ایشانرا و نجات میدهند ایشانرا
از عذاب الیم اکر اطاعت کنند ایشانرا و مباح میکنند بر ایشان نعیم دائم را اکر موافقت نمایند ایشانرا و حسن
بن علی علیهما السلام فرمود محمد و علی صلوات الله علیهما ابوین این امت اند پس خوشحال آنکه حق ایشانرا شناسد و در جمیع
احوال مطیع ایشان باشد که چنین قرار میدهد او را از بهترین ساکنان بهشت خود و نیکبخت میکند او را

در اینکه والدین حقیقی محمد و علی اند صلوات الله علیهما

بکرامات و رضوان خود و حسین بن علی علیه السلام فرمود کسیکه بشناسد حق ابوین خود را که بهترند محمد و علی
صلوات الله علیهما و طاعت کند ایشانرا حق اطاعت باو گفته میشود جای گیر در هر جای بهشت که خواهی و
علی بن الحسین علیهما السلام فرمود اگر ابوان جز آن نیست که بزرگ شده حقشان فرزندشان بجهت احسانشان باینها
پس احسان محمد و علی صلوات الله علیهما باین امت اجل و اعظم است پس ایشان سزاوار ترند باینکه ابوین ایشان باشند
و محمد بن علی علیهما السلام فرمود هر که خواهد بداند چگونه است قدر او نزد خدا پس نظر کند چگونه است قدر بهترین ابوین
او نزد او محمد و علی صلی الله علیهما و جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود کسیکه رعایت کند حق بهترین ابوین خود
محمد و علی را صلی الله علیهم ضرر نمیرساند باو آنچه ضایع کرده از حق پدر و مادر تنی خود و سایر بندگان خداوند زیرا
ایشان بکوشش خود آنها را راضی میکنند و فرمود موسی بن جعفر علیهما السلام بزرگ میشود قدر ثواب نماز
بقدر تعظیم نمازگذار بهترین ابوین خود محمد و علی صلوات الله علیهما را و فرمود علی بن موسی علیهما السلام آیا کراهه ندارد
یکی از شما که او را نفی کنند از پدر و مادر یکه او را زائید یعنی بگویند فرزند آن پدر و مادر نیست گفتند آری بخدا
فرمود پس سعی کند که نفی نشود از پدر و مادر یکه دارد که بهترند از پدر و مادر تنی خود و محمد بن علی علیهما السلام فرمود
چون کسی در حضورش عرض کرد من دوست میدارم محمد و علی صلی الله علیهما و آلهما را اگرچه مرا پاره پاره کنند یا
گوشت مرا ببرند با مقراض دست نکشم از آن پس فرمود لابد محمد و علی علیهما السلام از خود بتو دهند آنچه تو از خود بایشان
دادی بدرستیکه ایشان بطلبند برای تو در روز قیامت چیزی را که وفا نکند آنچه تو مبذول داشتی آنرا برایشان به یک جزء
از صد هزار جزء آن و علی بن محمد علیهما السلام فرمود کسیکه والدین دینی او محمد و علی صلوات الله علیهما عزیزتر نباشند
نزد او از والدین نسبی او پس از جانب خداوند نیست آنچه دارد از حلال و حرام و زیادتی و کمی از عبادات و غیر آن
و حسن بن علی علیهما السلام فرمود کسیکه ایثار کند و برگزیند طاعت ابوین دینی خود محمد و علی صلوات الله علیهما را
بر طاعت ابوین نسبی خود خداوند میفرماید هر آئینه برگزینیم ترا چنانچه برگزیدی مرا و برگزیدیم شریف میکنیم ترا در حضرت
ابوین دینیت چنانچه شرافت دادی نفس خود را باینکه برگزیدی حب ایشانرا بر حب ابوین نسبی خود و در کافی از
امیر المؤمنین علیه السلام رویست که فرمود در آیه شریفه ان اشکر لی و لوالدیک الی المصیر والدینی
که واجب نموده خداوند برایشان شکر را آن والدین میباشند که زائیدند علم را و میراث گذاشتند حکمت را و امر
کرده خداوند بطاعت ایشان آنگاه خداوند فرموده الی المصیر مرجع عباد بسوی خداوند است و دلیل در اسما
این آیت جوع همان والدانند و بالجمله کسانیکه متولد شود از ایشان علم و حکمت و آنرا میراث گذارند
در میان مردم حق ایشان بر مردم حق حیات روحانیه است چه حیات روح بآن دو است و روح بی دانش مرده است و حق
والدین جسمانی چون در حیات جسمانیست بمردن تمام شود و اندکی بماند و میراث آنها علم و حکمت است که
باقی و مستمر است و از اینان مال و ثروتست که فانی و نفعش جسمانی پس ایشان سزاوار ترند بشکر و طاعت خودمتگذار

که مقرر شده در شرع برای والدین جسمانی چنانچه بودن نبی و وصی بلکه سائر اوصیا علیهم السلام والد روحانی بملاحظه تولید
اهل علم و حکمت که حق آنها در هر کجا پیدا شود اصل و مأخذ آن از ایشان و بیرون آمده از آن خانوادهٔ عظیم القدر والشأن است
و نظر به بودن تام و کامل آنها در نزد احدی غیر ایشان منافات ندارد با بودن خلفاء ایشان یعنی علماء را نیز همچنین آباء روحانی
چه ایشان گرفته‌اند آنچه از آن خانواده بیرون آمد هر علم و حکمتی که از ایشان متولد شده حفظ نمودند و عمل کردند و نشر دادند و
بعد از خود بگفتن و نوشتن میراث گذاشتند پس آنچه ثابت است برای ائمه هدی علیهم السلام بوالدیهمان نسبت برای نائبین
ایشان ثابت است به آن چنانچه در حدیث کافی فرمود پس آنچه از آداب و احترامات و تعظیم که در شرع مقرر فرمودند برای والدین و در نکردن
جمله از آنها ثابت شده عقوق برای اولاد اعلی و اکمل آن باید برای علماء باشد و در فقه الرضا علیه السلام مذکور است
که فرمود معلم خیر و دین قائم مقام پدر است و واجب است برای او آنچه واجب است برای پدر پس بشناسید حق او را
و بمقدار زیادتی حق عالم بجهت احیا نمودن نفس و نجات دادن از مهالک و عذاب ابدی بر حق والدین جسمانی توقیر
و بر و احسان نیز باید زیاد شود مگر اینکه جمع شود در این والد آنچه در آن است پس دارا شود هر دو حق را چنانچه در
مصباح است که حضرت صادق علیه السلام فرمود نیکی کردن به پدر و مادر از حسن معرفت بنده است بخدا تعالی
زیرا که نیست عبادتی سریعتر در رسانیدن صاحبش بخوشنودی خداوند از نیکی کردن بوالدین که مؤمن باشند بجهت
رضای خدا زیرا که حق والدین مشتق است از حق خدا تعالی در وقتی که باشند بر منهاج دین و سنت و منع نکنند فرزند را
از طاعت خدا بسوی خدمت خودشان و معصیت خدا و از یقین بسوی شک و از زهد بسوی دنیا و نخوانند ایشان را بخلاف
آن یعنی بسوی معصیت و شک و دنیا که اگر چنین کنند پس معصیت ایشان طاعت است و طاعت ایشان معصیت
و با تفصیل احترامات وارده برای علماء را در فصل سیم از باب چهارم ذکر نمودیم و هم چنین در باب پنجم ثابت کردیم
که مضمون این آیهٔ مبارکه که خداوند بعد از ذکر آیات بسیاری در فضل انفاق و شروط و آداب و مبطلات آن در آخر سورهٔ
بقره در مقام ذکر مصرف انفاق بیان فرمود که للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون
ضرباً فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف لا یسئلون الناس الحافاً آن صدقات و
انفاقات برای فقیرانی است که محبوس شدند در طاعت خداوند و نمی‌توانند گشت در زمین بجهت تحصیل معاش از اشتغال
بطاعت و نادان بحال ایشان پندارد ایشان را بی‌نیاز بجهت نگاهداشتن خود را از سؤال منطبق است بر معشر اهل علم و
طالبین و هر صنفی غیر ایشان فاقد باشند یکی از شروطی که در آیه است و در کتاب غایات شیخ جعفر بن احمد قمی
معاصر صدوق از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمود بالای هر صدقه صدقه ایست یعنی در فضل
و صدقه بر فقراء مؤمنین از همه بهتر است و ظاهراً مراد از مؤمن در اینجا غیر عالم عامل نباشد و ابن شهرآشوب در
مناقب روایت کرده که عبدالرحمن سلمی تعلیم کرد فرزند امام حسین علیه السلام را سورهٔ الحمد چون آن طفل خواند سوره را
در نزد آن حضرت عطا فرمود بعبدالرحمن هزار اشرفی و هزار حله و پر کرد دهان او را از در پس بعضی در این عطا سخن گفتند

فرمود

فرمود کجا وفا میکند بآنچه او کرده یعنی بحق تعلیم او و اگر بمقدار وفا نکرده بحق تعلیم پس بگو الحمد پس اگر عالمی باشد که بیاموزد معارف
و اخلاق و شرایع را که علوم آخرتست تمام دنیا وفا نکند عشری از حق او را و شاید بعد از این زیاده ازین توضیح شود و باقی
ماند شرح اجمالی از حال تتمه طبقات آنانکه بر ایشان باید انفاق نمود اوّل اموات که از همه احیا فقیرتر و محتاج ترند و گذشت
که صدقه بر ایشان بازای هفتاد هزار دهند و قطب راوندی در کتاب لب اللباب روایت کرده که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود فراموش مکنید مردگان خود را در قبرستان خود و مردگان شما امید دارند احسان شما را و مردگان
شما محبوسند شوق دارند در کردارهای نیکوی شما و ایشان را توانائی نیست هدیه بفرستید بسوی مردگان خود صدقه و دعا
و نقل فرمود که امیر خراسان را در خواب دیدند میگفت بفرستید برای من آنچه را که می اندازید بسوی سگان خود که من
محتاجم بآن و شیخ ورام در کتاب تنبیه الخواطر روایت کرده از آنجناب که فرمود چون صدقه دهد مرد به نیابت
مرده امر میکند خداوند جبرئیل را که بردارد با خود بسوی قبر او هفتاد هزار ملک را که در دست هر ملکی طبقی است پس میبرند
بسوی قبر او و میگویند السلام علیک یا ولی الله این هدیه فلان پسر فلانست بسوی تو پس درخشان میشود قبر او و عطا میکند
خداوند باو هزار شهر در بهشت و تزویج میکند باو هزار حور و میپوشاند براو هزار حله و برمی آورد برای او هزار حاجت
و صدوق در فقیه از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه مرده خورسند میشود برحمت
فرستادن براو و استغفار برای او چنانچه خوشحال میشود زنده بهدیه که بسوی او میفرستند و فرمود که داخل
میشود در قبر میت نماز و روزه و حج و صدقه و نیکی و دعا و نوشته می شود اجر او برای آنکه بجا آورده و برای میت
و فرمود هر مسلمیکه کاری کند از جانب میت کار شایسته دو چندان میکند خداوند برای او اجر آنرا و نفع میدهد
خداوند باو میت را و مخفی نماند که انفاق میت بر چند قسم است اوّل آنکه خیری چون از مستحق صادر شود بروح
او هدیه میت رسد چون دعا و استغفار و نماز و زیارت و حج که بکنند و در کتاب جعفریات از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود فرستاده نشده بسوی میت هدیه و داده نشده تحفه بهتر از استغفار و در کتاب
درست بن ابی منصور از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت گفتم بحضرت کاظم علیه السلام آیا نفع میدهد میت را
فرمود آری حتی آنکه او در تنگی است پس وسعت میدهند براو و مغضوب است پس خوشنود میشود از او گفتم میت
دانا است بآنکه دعا برای او میکند فرمود آری و سید علی بن طاوس در فلاح السائل از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود نمیگذرد بر مرده ساعتی سخت تر از شب اول پس رحم کنید مردگان خود را بصدقه
و اگر قدرت ندارید پس یکی از شماها دو رکعت نماز بگذارد و بخواند در رکعت اول سوره فاتحه یکمرتبه و قل هو الله احد
دو مرتبه و در رکعت دوم فاتحه یکمرتبه و سوره الهیکم التکاثر ده مرتبه چون سلام گفت بگوید اللهم صل علی
محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر ذلک المیت فلان پسر فلان یعنی بجای لفظ ذلک المیت اسم مرده و پدر
برد پس میفرستد خداوند از همان ساعت هزار ملک بسوی قبر او با هر ملکی جامه و حله المیت و فراخ میکند خداوند

قبر او را بعد از تنگی تا روز قیامت و میدهد با آن نماز گذار بعد از آنچه آفتاب بر او میتابد حسنات و بلند میکند برای او چهل درجه
و در اواخر مجلد هیجدهم بحار از آنجناب روایت کرده که فرمود هرگاه مرده خود را دفن کردید و از دفن او فارغ شدید
پس باید وارث او یا خویش او یا صدیق او به پهلوی قبر دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول فاتحه یکمرتبه و معوذتین
یکمرتبه و صفت رکعت دوم از اصل خبر ساقط شده و رکوع کند و سجود بگذارد و بگوید در سجود خود سبحان من
تعزز بالقدرة و قهر عباده بالموت پس سلام بگوید و برگردد بسوی قبر و بگوید یا فلان پسر فلانه این نماز برای
تو هست و صحابی تو پس بدرستیکه برمیدارد خداوند از او عذاب قبر را و تنگی او را و اگر سؤال کند پروردگار خود را
که بیامرزد مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات از زنده و مرده ایشان اجابت میکند خداوند دعای او را
درباره ایشان و خداوند میگوید بصاحب او یعنی آن میت یا فلان پسر فلان چشمت روشن باد که آمرزید خداوند
عزوجل تو را و عطا میفرماید خداوند آن نماز گذار را بحسب فی هزار حسنه و محو میکند هزار سیئه پس چون روز قیامت
شود بفرستد خداوند صفی از ملائکه را که مشایعت کنند او را تا در بهشت پس چون داخل بهشت شد استقبال می‌کنند
او را هزار هزار ملک با هر ملکی طبقی از نور پوشیده شده بمندیلی از استبرق و در دست هر ملکی کوزه ایست
از نور که در او است آب سلسبیل پس میخورد از آن طبق و میشود از آن آب و خوشنودی خداوند بزرگتر است
یعنی بفیض آن خواهد رسید و از این قسم اعمال برای اموات و خصوص والدین و اولاد بسیار است **قسم دوم**
آنکه بجهت میت و به نیابت او چیزی بکسی بدهد و کاری و خدمتی بدیگری کند یا بغیر دیگری برای میت وا دارد
که در این خبر رساندن میت چیزی به دیگری باشد و مؤمنی حظی از آن بیند پس از یکصد و دو کس منتفع شود پس چه حق دوا باشد
و اگر آنوسط عالم و رحیم و عاجز و همسایه شد بسبب احتیاج چندین ضعف شود چنانچه در اخبار سابقه اشاره باین نکته شده
بود و در کتاب هدایه حسین بن حمدان مرویست که حضرت امام علی نقی علیه السلام بمتوکل فرمود که والله امیرالمؤمنین علیه السلام
حجه میداد برای پدر و مادر خود و پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مادر او تا از دنیا رفت و وصیت کرد با امام حسن و امام
حسین علیهما السلام که این کار بکنند و هر امامی از ما چنین میکند تا خداوند ظاهر کند امر خود را و در دعائم الاسلام مرویست
از جناب صادق علیه السلام که امام حسن و امام حسین علیهما السلام همیشه زکوة فطره امیرالمؤمنین علیه السلام میدادند تا از
دنیا رفتند و حضرت سجاد از جانب امام حسین علیهما السلام زکوة فطره میداد تا وفات کرد و امام محمد باقر زکوة
فطره علی بن الحسین علیهم السلام را میداد تا بعالم جاودانی شتافت و جناب صادق علیه السلام فرمود که من زکوة فطره
از جانب پدرم میدهم و قطب راوندی در کتاب لب اللباب روایت کرده که مردگان می آیند در هر شب جمعه
از ماه رمضان پس می ایستند پس فریاد میکنند هر یک از ایشان با آواز حزین گریان که ای اهل من ای فرزندان من
ای خویشان من مهربانی کنید بما بچیزی خدا رحمت کند شما را ما را بخاطر بیارید فراموش نکنید ما را رحم کنید بر ما و بر غربت ما
پس بدرستیکه ما مانده ایم در زندان تنگی و اندوه دراز و غمی و سختی پس رحم کنید بر ما و بخل نکنید بدعا و صدقه برای ما شاید خداوند

در انفاق بر اموات

چیزی که ما را پیش از آنکه شما مانند ما شوید ای دریغ که ما توانا بودیم مانند شما ای بندگان خدا بشنوید سخن ما را و فراموش نکنید
ما را بدرستیکه این زیادتیهای معاش که در دست شما است در دست ما بود ما خرج نکردیم آنها را در راه خدا و منع کردیم حق را
پس کسی دیگر آنها و بال برای ما و منفعت برای دیگران مهربانی کنید با ما بکیسه یا قرص نانی یا پاره از چیزی پس فریاد می کنند
چقدر نزدیکست که گریه کنید بر نفسهای خود و نفع ندهد چنانچه ما گریه میکنیم و نفع نمیدهد ما را پس کوشش کنید
پیش از آنکه مثل ما شوید و در جامع الاخبار مرویست از بعضی صحابه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هدیه بفرستید
برای مردگان خود پس گفتیم یا رسول الله چیست هدیه مردها فرمود صدقه و دعا و فرمود ارواح مؤمنین می آیند هر جمعه
باسمان دنیا مقابل خانها و منزلهای خود و فریاد میکنند هر یک از ایشان با آواز حزین با گریه ای اهل من و ای اولاد من و ای
پدر من و مادر من و خویشان من مهربانی کنید بر ما بآنچه بود در دست ما و عذاب و حساب او بر ما است و نفعش
برای غیر ما و هر یک فریاد میکند خویشان خود را که مهربانی کنید بر ما بدرهمی یا بقرص نانی یا بجامه که خدا بپوشاند شما را
از جامهای بهشت پس گریست رسول خدا صلی الله علیه و آله و گریه کردیم ما و آنجناب از زیادی گریستن قدرت بر سخن گفتن
نداشت پس فرمود اینها برادران دینی شمایند که خاک پوسیده شدند بعد از سرور و نعمت پس ندا میکنند بعذاب
و هلاکت بر جانهای خود و میگویند وای بر ما اگر انفاق میکردیم آنچه را که در دست ما بود در طاعت و رضای خداوند
محتاج نبودیم بسوی شما پس میکردند با حسرت و پشیمانی و فریاد میکنند زود بفرستید صدقه مردگان را و ایضا
از آنجناب روایت کرده که فرمود هر صدقه که برای مرده داده میشود پس میگیرد آنرا ملکی در طبقی نور که درخشانست شعاع
آن و میرسد بهفت آسمان پس می ایستد بر لب قبر پس فریاد میکند السلام علیکم یا اهل القبور اهل شما فرستادند این هدیه را
بسوی شما پس آنرا میگیرد و داخل در قبر خود میکند و بآن خوابگاهش فراخ میشود پس فرمود آگاه باشید هر کس مهربانی کند مرده را
بصدقه پس برای اوست نزد خداوند اجر مانند احد و میباشد روز قیامت در سایه عرش خدا روزیکه نیست سایه جز
سایه عرش خدا زنده و مرده نجات می یابند باین صدقه قسم سیم آنکه میت را نجات دهد از عذابیکه مهیا شده
برای او بجهت اشتغال ذمه اش بحقوق خداوندی چون خمس و زکوة و کفارات و نذورات و حقوق عباد از مظالم و دیون
و باز اگر آنها مالی نگذاشته یا اگر گذاشته وارث اهلی ندارد که برآورده کند و او را در قبر آسوده نماید شیخ کلینی
و صدوق از حسن بن خنیس روایت کرده که گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام که عبد الرحمن بن سیابه را دینی است
بر مردیکه مرده و با او سخن گفتیم که او را حلال کند راضی نمیشود پس فرمود وای بر او نمیداند که برای او بهر درهمی ده درهم است
اگر حلال کند و اگر حلال نکرد نیست برای او جز بدل درهم درهمی و ایضا از معتبر روایت کرده که محمد بن بشیر داخل شد بر آنجناب
و خواهش کرد که با شهاب تکلمی فرماید که او را تخفیف دهد تا موسم حج تمام شود و شهاب را بر او هزار اشرفی طلب داشت
پس او را طلب فرمود آمد پس با او فرمود میدانی حال محمد بن بشیر و او را محاد ذکر کرده که ترا از او هزار اشرفی میخواهی و آنرا صرف
در شکم و فرج نکرده از مردم طلب دارد و سوخته و در کسب تجارت کرده من دوست دارم که تو او را حلال کنی و فرمود شاید

توازن کسانیکه گمان میکنند که از حسنات ایشان گرفته میشود و بتو میدهند عرض کرد چنین بر دست ما است پس حضرت فرمود
خداوند کریمتر و عادلتر است از اینکه متقربی بسوی او بنده پس برمیخیزد در شب و در شب بجهت عبادت و روزه بگیرد در روز
گرم و طواف کند بخانه آنگاه بگیرد حسنات او را و به دیگری بدهد ولیکن خداوند صاحب فضل است مکافات میکند مؤمن را پس
عرض کرد او را حلال کردم **قسم چهارم** ستر کردن عیوب ظاهری و باطنی میت و ذکر نکردن آنها در جائی مگر بخوبی زیاده
از آنچه رعایت میکرد و باید کرد در حال حیات او و شامل است شیخ کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود
هر کس مرده را غسل دهد و ادای امانت نماید در بارهٔ او آمرزیده میشود راوی گفت چگونه ادای امانت کند در او فرمود خبر نکند
بآنچه می بیند از معایب و صدوق از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که غسل دهد مرده را پس ستر
و کتمان نماید بیرون میرود از گناه مثل روزیکه مادرش او را زائیده و رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود
هر کس مرده را غسل دهد پس درین ادای امانت نماید برای او است بعدد هر موی او آزاد کردن بنده و بلند کنند برای او صد
درجه کسی گفت یا رسول الله چگونه ادا کند در او امانت را فرمود بپوشاند عورت او را و بپوشاند عیبهای او را و اگر
نپوشاند عورت و معائب او را ثوابش حبط شود و منکشف گردد عورتش در دنیا و آخرت و نیز از آنحضرت روایت
کرده که فرمود برای مؤمن بر مؤمن هفت حق واجب است از جانب خدای عزوجل تا اینکه فرمود و اینکه نگوید در او بعد از مردن
مگر خوبی **طائفه دهم** عاجز از چشم و پا و مبتلا ببلائی در تمام یا بعضی از اعضا که مانعست صاحبش را از تحصیل
قوت و مرمت معاش و گذشت که صدقه بر ایشان بازاء یک هفتاد میدهند و نیز گذشت در قسم دوم از مقام دوم حدیث
شریف در این باب از تفسیر امام علیه السلام و در ثواب الاعمال از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود شنوانیدن
کر را بدون آنکه ملالتی گیرد صدقه ایست گوارا و در فقیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست فرمود هر که عهده
گیرد حاجتی از حاجتهای دنیوی کوری را و راه رود برای او در آن حاجت تا آنکه برآورد خداوند آنرا عطا میکند باو برائتی
از نفاق و برائتی از آتش و برآورد برای او هفتاد حاجت از حاجتهای دنیا و پیوسته فرو رود در رحمت خداوند
تا برگردد **طائفه سیم** همسایگان چنانچه خداوند میفرماید واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا
وبالوالدین احسانا وبذی القربی والیتامی والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب
والصاحب بالجنب وابن السبیل وما ملکت ایمانکم یعنی بپرستید خدا را و هیچ چیز را با او انباز نگیرید و
احسان کنید بوالدین و بخویشان و یتیمان و بیچارگان و همسایه صاحب خویشی و همسایه بیگانه و همسایه متصل
یا رفیق سفر یا ملازم پهلونشین و غلامان و کنیزان و بعضی برآنند که مراد از صاحب بالجنب همسایه متصل یا شریک در صنفی از
اصناف محل اتفاق مثل همسایه باشد در این اختصاص که خداوند ... اقسام آنرا که احسان باید بهمهٔ آنها
شود و هر قسم از او مقابل یکی از اصناف باشد و در اخبار آنقدر اهتمام در بارهٔ آنها شده که از عهدهٔ ضبطش بیرون نتوانند آمد
حتی آنکه ادای حق او مشرک را از عذاب دوزخ برهاند چنانچه در ثواب الاعمال از جناب کاظم علیه السلام مرویست که در بنی اسرائیل

طائفه سیم همسایگان

مرد مومنی بود که او را همسایه بود کافر و با او مهربانی و مدارا میکرد و با مومن و احسان میکرد پس چون کافر مرد خداوند خانه
بنا کرد در آتش از گل پس او را حفظ میکرد از حرارت آتش و روزی او را می‌آوردند از جای دیگر و با او گفتند که این بجهت آنچیزی بود
که داخل میکردی بر همسایه مومن خود فلان پسر فلان از رفق و مدارائی و میرساندی با و از نیکی دنیا و در تفسیر شیخ
ابوالفتوح مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود مومن نباشد آنکه همسایه از شر او ایمن نبود و هر کس که او را
زیانی بسته باید داشتن که ایمن نباشد از همسایه بر اهل و مالش همسایه او مومن نباشد گفتند یا رسول الله حق
همسایه بر همسایه چیست گفت آنکه اگر ترا بخواند اجابت کنی و اگر درویش باشد او را دستگیری کنی و اگر قرض خواهد بدهی
و اگر خیری رسد او را تهنیت کنی و اگر مصیبتی رسد تعزیتش کنی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر آئی و دیوار از بالای سرو خانه بنا
تا باد از وی منع کند و او را نرنجانی ببوی مطبوخات که ترا بود مگر او را نصیبی کنی تا هر چه خوری موجب صحت و سلامتی تو
و فرزندان تو باشد و اگر بیمار شود بعیادت او شوی و اگر میوه خوری او را از آن نصیبی کنی و اگر نکنی پنهان داری و او را
در راه مکنی تا کودکان تو چیزی از آن بدر برند و کودکان او ببینند پس ایشان آرزو آید آنگاه گفت همسایگان سه اند
یکی آنکه سه حق دارد و یکی دو حق دارد و یکی یک حق اما آنکه سه حقدار د همسایه باشد مسلمان خویش باشد حق همسایگی دارد
و حق اسلام و حق خویشی و آنکه دو حقدار د همسایه مسلمان باشد حق اسلام جوار دارد و آنکه یک حق دارد همسایه باشد
مشرک حق همسایگی دارد بس و شیخ کلینی روایت کرده از آنجناب که فرمود ایمان نیاورده بمن کسیکه شب را بسر برد
سیر و همسایه او گرسنه باشد و فرمود نیست اهل قریه که در او گرسنه شب را بسر آرد و خداوند نظر کند بسوی ایشان
روز قیامت و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چون بنیامین از یعقوب جدا گردید یعقوب گفت پروردگارا
من آیا مرا رحم نمیکنی چشم مرا بردی و دو پسر مرا بردی پس خداوند وحی نمود بسوی او که اگر من آنها را میرانده باشم هر آینه زنده
میکنم ایشانرا برای تو تا جمع کنم میان تو و ایشان ولیکن بخاطر داری گوسفندی را که کشتی و او را بریان کردی و خوردی
و فلان در پهلوی تو روزه داشت از آن چیزی با و نرساندی و در روایت دیگر فرمود پس بعد از آن منادی یعقوب
ندا میکرد هر بامداد از منزلش یک فرسخ که آگاه باشید هر که نهار میخواهد پس بیاید بسوی یعقوب و چون پسین میشد منادی ندا
میکرد هر که شام میخواهد بیاید بسوی یعقوب و در امالی صدوق مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
هر کس ضایع کند حق همسایه را پس نیست از ما و پیوسته جبرئیل وصیت میکند مرا بهمسایه تا آنکه گمان کردم که او را ارث
بر آن میکند یعنی حقی بر ایشان در مال میت قرار میدهد و در کتاب اخلاق ابی القاسم علی بن احمد کوفی معاصر شیخ کلینی مرویست
از آنجناب که فرمود حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است بر فرزندان و نیز فرمود بهترین همسایگان در
نزد خداوند بهترین ایشانند برای همسایه خود و مردی از مسلمین بآنجناب عرض کرد یا رسول الله مرا دو همسایه
میباشد بسوی کدام یک از ایشان نخست هدیه خود را بفرستم فرمود بسوی آنکه در او بسوی تو نزدیکتر و مهربانی برادر در
نزد تو واجب‌تر باشد پس اگر در این هر دو مساوی شدند پس بسوی آنکه مجاورت او نیکوتر باشد و فرمود

فضائل رعایت همسایه

هر کس ایمان آورده بخداوند و روز بازپسین پس اکرام کند همسایهٔ خود را فوق اکرامیکه بغیر او میکند و فرمود مؤمن نیست
آنکه نترسد همسایهٔ او از بلاها و سختیهای او و هر کس چنین باشد آن همسایه و فرمود هر کس ببندد در خانهٔ خود را بجهت ترسیدن
از همسایه از اهل و مال خود پس همسایهٔ او مؤمن نیست پس گفتند یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست فرمود از پست ترین حقها و برهمسایه آنکه
اگر قرض بخواهد قرضش دهد و اگر استغاثه کند بفریادش برسد و اگر از او عاریه بخواهد باو عاریه دهد و اگر محتاج شود باحسانش
احسانش کند و اگر او را بخواند اجابت کند و اگر مریض شود عیادتش کند و اگر بمیرد تشییع کند جنازه اش را و اگر باو چیزی
رسد خورسند شود براو و شکستش نبرد و اگر باو مصیبتی رسد بجهة حزن او محزون شود و بلند نشود براو به بنای مسکن خود
پس او را اذیت کند بمشرف شدن براو و گرفتن منافذ باد را از او و اگر بخانه خود چیز تازه آورد برای او از آن بفرستد
اگر بداند که در نزد او از آن نیست یا مستور دارد از او و از عیالش اگر نفسش بخل ورزد آنگاه فرمود بشنوید آنچه را
میگویم بشما ادا نمیکند حق همسایه را مگر اندکی از آنها که خداوند رحم کرده بر ایشان و بتحقیق که خداوند وصیت کرده مرا
بهمسایه تا آنکه گمان کردم که برای او از میراث قرار میدهد تا آنگاه فرمود بدانید که همسایه سه قسم اند تا آخر آنچه گذشت
تقریبا بروایت شیخ ابوالفتوح و در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین علیه السلام در وقت وفات فرمود بترسید از خدا
بترسید از خدا در همسایگان خود زیرا که آن وصیت پیغمبر شما است که پیوسته وصیت میکرد بآن تا اینکه گمان کردیم
که آنحضرت ایشانرا از میراث خواهد داد و شیخ ابوالفتوح روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
هر کس که همسایه را بیازارد مرا آزرده باشد و هر که مرا آزارد خدا را آزارده و هر که با همسایگان کارزار کند با من کارزار
کرده باشد و در ثواب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که هر که طلب کند دنیا را بجهت استغنا از مردم
و مهربانی کردن بر همسایه ملاقات میکند خدا را و حال آنکه روی او مثل ماه است در شب چهارده و در لب اللباب
قطب راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر که دوست دارد که عمرش از همه مردم درازتر باشد
پس نیکی کند والدین خود را و صلهٔ رحم کند و احسان کند بهمسایهٔ خود و نیز فرمود کسیکه بمیرد و او را سه همسایه باشد
که همه از او راضی باشند آمرزیده خواهد بود و نیز فرمود حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است و نیز
فرمود کسیکه اذیت کند همسایهٔ خود را بجوشش دیگ خود پس نیست از ما و نیز فرمود هر کس خیانت کند همسایهٔ
خود را بقدر وجبی از زمین طوق میکند آنرا خدا در گردن او در روز قیامت تا زمین هفتم تا اینکه داخل دوزخ شود و نیز
فرمود کسیکه منع کند احتیاج را از همسایه اش آنگاه که محتاج شود بآن منع میکند خداوند فضل خود را از او در روز قیامت
قطب علیه الرحمه در تفسیر آیهٔ گذشته بعد از ذکر اخبار گفته که خداوند ابتدا فرموده در این آیه بذکر حق الله و والدین و ختم
فرموده بذکر حق مملوک و خلافی نیست در وجوب این دو حق تا اینکه دانسته شود که آنچه در بین این دو حق ذکر شده
واجب است و در کتاب تحف العقول مرویست از جناب سجاد علیه السلام که فرمود اما حق همسایه پس حفظ
او است در غیبت او و اکرام او در حضور و یاری و اعانتش در هر دو حالت و نباشی در طلب عیب او و جستجو نکنی

از بدیهای او تا کسی نشناسی آنها را پس اگر شناختی آن بدیها را از او بدون قصد و جستجو در تحصیل آن باید بوده باشی
برای آنچه دانستی قلعه محکمی و پرده پوشنده اگر نیز یا در تفحص او فرو روند و در خاطرش رسد با وجه مخفی بودن آن برا و
کوشش فراندازی بر او و در مکانیکه دانا نیست بتو و انگذاری او را در بلاها و در شکست نبری بر او چون نعمتی باو رسد
و در گذری از لغزش او و بپوشانی زلّه او را و نگاهداری حلم خود را از او اگر او با تو جهالت کند و بیرون نروی از اینکه
بوده باشی منقاد او و برگردانی از او زبان شماتت کننده را و معاشرت کنی با او معاشرت مروتانه و در کافی مرویست
از عمر بن عکرمه که گفت داخل شدم بر جناب صادق علیه السلام پس گفتم که مرا همسایه ایست که اذیت میکند مرا فرمود رحم کن
او را گفتم خدا رحم نکند او را پس روی خود را برگردانید از من گفت خوش نداشتم که واگذارم آنجناب را پس گفتم فدایت شوم
او بمن چنین میکند و اذیت میدهد مرا حضرت بعد از کلماتی چند فرمود مردی از انصار آمد خدمت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و گفت خانه خریدم در محله بنی فلان و نزدیکترین همسایه ها بمن کسی است امید ندارم خیر او را و ایمن نیستم
از شرش پس امر فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و سلمان و ابوذر و یکی دیگر را که فراموش کردم
و گمان میکنم که مقداد باشد پس امر فرمود ایشان را که ندا کنند در مسجد بآواز بلند که نیست ایمان برای کسی که ایمن نیست همسایه
او از ظلم و شر او پس سه مرتبه فریاد کردند انگاه فرمودند که هر چهل خانه همسایه اند از پیش روی و از پشت سر و
از طرف راست و از طرف چپ و نیز مرویست در آنجا از آنجناب که فرمود مکارم یعنی اعمال و اخلاق کریمه
ده چیز است و یکی از آنها ذمم جار یعنی دور کند از خود مذمت مردم را در محافظت نکردن همسایه باینکه دفع کند
ضرر را از او بجهت ملامت مردم و در اخبار بسیار رسیده که حسن مجاورت و نیکی بهمسایگان روزی را زیاد میکند
و بعمر می افزاید و باعث آبادی دیار است و نیست از کسیکه نیکو مجاورت نمیکند با همسایه خود و فرمودند
نیکی مجاورت نه همان اذیت نکردن همسایه است بلکه صبر بر اذیتهای او هم مخفی نماند که این همه اهتمام و تاکید
که در رعایت حق همسایه فرمودند چندان غریب نباشد بلکه با تأمل در خیراتیکه از آنها میرسد معلوم میشود که هرچه نیکی کند
وفا نکند و باز برتری آنها را باشد هر چند همسایه فریا مشرکی باشد که در مدت همسایگی هرگز مالی از او باو نرسیده
بلکه هر چند گاهی مالی خود یا بامر او یا بسبب اولاد او برده یا تلف شده چه کمتر چیزیکه از همسایگان بانسان رسد قوت دل است بجهت
آن مجاورت و محفوظ بودن از شر بسیاری از حیوانات و دزدان مال و جان و عرض و سکونت نفس و
اضطرابی او از تصور تطرق آنها سد در حال ابتلای بوحشت تنهائی چنانچه اگر خانه یا خیمه در بریه دارد که در
اطرافش کسی نباشد و او را مال و عیالی باشد هرگز نفس او آسوده نباشد و پیوسته مترقب رسیدن بلائی باشد
پس اگر در آنحال کافر بخیل بدخلق بدکردار در همسایگی او منزل گیرد از وحشت و خوفش نگاهدارد از شر بسیاری از حیوانات
و راهزنان آسوده شود و اگر اندکی از مال باختیار یا باکراه و ستم بآنها دهد در عوض آن حفظ عرض و جان و
مال که از وجود او پیدا شده چیزی نباشد پس حقی بزرگ پیدا کند و اگر کسی باشد که بجهت بزرگی دینی یا دنیوی او قولی

در منافعی که از همسایه بانسان میرسد

گیرد که تواند چون ظالمان و تعدی حاکمان را از خود بردارد و حقی دیگر پیدا شود و اگر کسی باشد که در دفع مضار و جلب منافع که عام
باشد همسایه را با خود شریک کند و برای ایشان آن کند که خود بدست میکرد و یا بسوی آن میرفتند حق بالا گیرد و
اگر در ملاذ دنیا از مأکول و ملبوس و مشروب و امثال آن همسایه را فراموش نکند و تا تواند آنها را بر خود مقدم دارد یا با خود
شریک کند یا خیر از آنها بایشان رساند حق عظیم شود و اگر در رای و تدبیر و کیاست دینی و فضائل دنیوی چنان باشد
که در توجه هر شدائد و مصائب دوای درد و تریاق زهر و آسوده کننده خاطر و سپر بلا و ملاذ و ملجا او باشد بر آن حق
فزاید و اگر کار او بالا گیرد و بقوت ایمان و دعای سحرگاهان شیاطین را از همسایه خود دور کند و بسبب او آنها را
از و مشغول کنند و از گناهان او درگذرند و از الطاف خفیه ربانیه که باو رسد همسایه هم حصه کنند در اینحال
مقام آن همسایه مقام روح و جان شود که هر چه باو کند بخود کرده غیری نیست تا ملاحظه حق و ادای آن شود چنانچه
در طبقات دیگر گاهی بمنزله چشم و گاهی بجای دست و گاهی بعوض پا و پست تر از همه آنکه بمنزله احشاء و معا باشد که
کثافت و شرور را از انسان بر دو پس پشت ترجیز یکه باید رعایت نمود پوشاندن او باشد آنچه او ضرر رساند چنانچه
با احشاء کنند و در عدة الداعی در ذکر ثواب دعای بیت المعمور اول آن اینست یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح
از رسول خدا صلی الله علیه و آله خبری نقل کرده و در آنجا میفرماید که خداوند آزاد میکند پدر و مادر و برادر و خواهر و اهل و فرزند
و همسایگان او را از آتش جهنم و در امالی شیخ طوسی مرویست از آنجناب که فرمود با ابوذر ای ابوذر بدرستیکه خداوند
اصلاح میکند بسبب صلاح و نیکی بنده فرزند او را و فرزند فرزندش را و حفظ او را رعایت میفرماید در اهل خانهای او و در
خانهای همسایگان او مادامیکه در میان ایشانست که بلاها را از ایشان دفع میفرماید و عذاب خود را بر ایشان نازل نمیکند
و در مهج الدعوات در شرح دعائیکه اول آن اینست اللهم انی اسئلک یا من احتجب بشعاع نوره عن
نواظر خلقه الخ از آنجناب روایت کرده که فرمود هر که آمرزد خداوند خوانندگان او را و اهل بیت و همسایگان ایشان
و کسیکه در مسجد ایشانست و اهل بلد ایشان و در فلاح السائل مرویست از جناب صادق علیه السلام که هر کس بخواند یازده
مرتبه قل هو الله احد در وقت خواب آمرزیده شود گناهش و شفیع میکنند او را در همسایگانش و در
ثواب الاعمال از آنجناب روایت کرده در ثواب همین عمل که محفوظ میماند خانه اش و خانهای اهل او و در مجمع البیان
در فضل آیة الکرسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس بخواند آنرا در وقت خواب خدا تعالی او را امین
کند بر نفس خود و خانه همسایه و همسایه همسایه و در تفسیر شیخ ابوالفتوح چنین نقل کرده بر نفس خود و خانه خود
و خانه چند همسایه که پیرامن او باشد و در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر کس کوشش کند
در حاجت برادر مسلم خود محض رضای خدا بنویسد و واجب گرداند برای او هزار هزار حسنه که بیامرزد در آن حسنات
خویشان و آشنایان و همسایگان و برادران او را و از این قسم ادعیه و اوراد و اذکار و قرائت آیات بسیار
و کدام نعمت از این بزرگتر که انسان عاصی در بستر راحت خود شب آسوده بخوابد و از برکت دعا و تلاوت قرآن

در معنی جار و اقسام آن

همسایه گناهش آمرزیده و جان و مال و عیالش از شر همه سوانح محفوظ باشد بلکه وارد شده که چون مؤمنی بمیرد و قصد
شیطان که بجهة اذیت همیشه با او بودند بخانهای همسایها متفرق شوند پس جانش سبب قید آن شیاطین و مانع از
رسیدن شر آنها بهمسایها است و بسته چنین وجودی اگر این همه انتفاع از او برده میشود باید مقدم داشت بر نفس خویش
در هر احسان و خیر که متمکن است از آن چنانچه در مصباح الانوار از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فاطمه
زهرا علیها السلام هرگاه دعا میکرد برای مؤمنین و مؤمنات و دعا نمیکرد برای نفس خود پس کسی از سبب آن پرسید فرمود
الجار ثم الدار یعنی در هر چیز اولا همسایگان را مقدم دار آنگاه بخانه خود پرداز و در این کلام شریف اشاره است
بسری دقیق چه سائل پرسید از سبب تقدیم دعا برای مؤمنین بر دعا برای نفس مقدس خویش در جواب حواله فرمود بمطلب
معهود مسلم از تقدیم جار بر صاحب دار و این کلام آنگاه جواب شود که مؤمنین جار آن مخدره باشند و چون دعا اختصاص
بمؤمنین ساکنین در همسایگی نداشت پس تمام مؤمنین را همسایه دانستند پس مراد از همسایه خصوص ساکن در خانه متصل
بخانه انسان نباشد بلکه دایره آن وسیع و مقصود از آن عام که هر مؤمنی مؤمنی را جار باشد نظر باینکه در عالم ارواح
همه همخود بوده و هستند مجتمع و گرد هم آمده بلکه در اخبار رسیده که مؤمنین بمنزله یک جسداند که اگر بیکی صدمه رسد
باقی متألم میشوند و معلوم است که اعضاء یک جسد همه مجاور یکدیگرند و در پاره اخبار فرمودند همه بمنزله یک بنایند که
قوت هر یک بدیگری است و در قرآن نیز ایشان را مدح فرمود که بنیان مرصوص‌اند و نظر باینکه حفظ دین و جان و مال
و عرض هر مؤمنی بسته بدیگری است چنانچه دانستی چه اگر کسی در مکانی تنها منزل گیرد از جائی شد رجالی بجهة عمل معاش
خصوص مختص او نخواهد شد و همچنین عالمی محض هدایت یکتن از مجمع مسلمین کناره نکند و بسوی او نرود و در مخاطره بودن
او از تمامی آن چهار چیز معلوم و توقف آن بر وجود دیگری و دیگری واضح و حال دیگری نیز با او چنین پس وجود
هر یک با دیگری چون دو خشت ایستاده بقوت یکدیگر پس هر خشت که اراده ایستادن کند خشت همسایه خود را اولا
باید بپا دارد تا از قوت او خود تواند ایستاد و از اینجا معلوم میشود که انسان را صنفها از همسایگان هستند که گاهی
ایشان را ندیده و نخواهد دید و مأمور است باحسان با ایشان و اگر متمکن نیست اقلا کاری کند که اذیت او بایشان نرسد و
از شر او مأمون باشند و از جمله ایشانند ملئکه موکل بانسان خصوص کرام الکاتبین و روز و شب و حفظه از شرور و الهام
کنندگان و هکذا چه ایشان همسایگان هستند بنفع بی ضرر مرتب و فایند چنانچه خداوند میفرماید ان الذین قالوا
ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم
توعدون نحن اولیائکم فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة الآیة آنانکه گفتند پروردگار ما خداوند یکتا است مستحق
معبودیت و پناه آوردن باو در شدائد است آنگاه باستقامت رفتار کردند و در عقاید و خطرات و حرکات و
گفتار و کردار از جاده عدل قدمی بیرون ننهادند فرود می آید بر ایشان ملئکه هنگام بیرون رفتن روح از بدن چنانچه
از اهل بیت علیهم السلام رسیده که مترسید و اندوهگین نباشید و بشارت باد شما را به بهشتیکه شما را وعده میدادند ۷

در اینکه ملائکه از همسایگانند که باید بایشان احسان کرد

ما یاران و دوستان شما بودیم در دنیا و متولی بودیم رسانیدن حسنات را بسوی شما و حفظ کردن شما را از شرور و حوادث
و هم چنین در حسنات و کثرت خیر که باید رعایت کرد در حق همسایگی ایشان اذیت نکردن و مشقت نرسانیدن ایشانست
بکردن معصیت و گفتار لغو و خوردن بدبو و نظائر آن از آنچه از آن متنفر و بالطبع کریه باشند و گذشت از تفسیر امام که حضرت
جواد علیه السلام فرمود با شخصی که صدقه بسیار داده بود و مدعی شد مقام تشیع را که خداوند فرموده صدقات خود را
باطل مکنید بمنت و اذیت و فرمود منت گذاردن بر آنکه بر او صدقه می کنید و به اذیت کردن بر او یا اذیت
کردن تو قومی را که تصدق کردی بر ایشان عظیم تر است یا اذیت تو حفظه و ملئکه مقربین خداوند را که در حوالی تو اند و ما را
آنمرد گفت بلکه این یابن رسول الله فرمود به آن کلام که گفتی و دعوای مقامیکه کردی هم ما را اذیت کردی هم ایشان را و
فرمودند چون انسان قصد کند بجا آوردن گناهی را نفسیکه از او بیرون می آید در انحال متعفن است پس ملک شمال که
کاتب سیئاتست میفهمد که او قصد گناه کرده و قطب راوندی و غیره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کردند
که برای مومن هفتاد و دو پرده است چون یک گناه کرد پرده دریده شود پس اگر توبه کرد آن پرده باو رد شود با
هفت پرده دیگر و اگر ابا کرد جز اقدام در معصیت را تمامی پرده ها از او کشف می شود پس اگر توبه کرد خداوند آنها را باو
رد میکند و با هر پرده هفت پرده است و اگر ابا کرد جز پیشی گرفتن در معصیت را شکایت میکنند ملئکه بسوی خداوند خود که
پرده ها پاره شده و باقی مانده بی پرده پس وحی میرسد بملئکه که بپوشانید بنده مرا با بالهای خود بدرستیکه بنی آدم سرزنش کرده
میشوند و تغییر نمیدهند و من تغییر میدهم و سرزنش نمیکنم و اگر ابا کرد جز دلیری و پیشی گرفتن در معصیت را شکایت میکنند
ملئکه بسوی پروردگار خود و بالها را بر میدارند و میگویند ای پروردگار ما این بنده تو ما را چرکین کرد از آنچه میکند از
معاصی ظاهری و باطنی پس خداوند میفرماید باز دارید از ایشان بالهای خود را پس اگر در ظلمت شب گناهی کند یا در روشنائی
روز یا در بیابان یا قعر دریا خداوند جاری مینماید او را بر زبان مردم پس از خداوند بخواهید که پرده های شما را ندرد و از
خوردن پیاز و سیر و گندنا نهی فرمودند بجهت متاذی شدن ملئکه و هم چنین از [illegible] میان مفاصل انگشتان و نظایر
این بسیار است و فرمودند چون خواهی بخوابی نیت کن با این کار رحم شدن تعب ملئکه را که با تو اند و سخن در اینجا در ذکر سایر
همسایگان و همنشینان طولانیست و برای تنبیه اشاره همینقدر کافیست و بسیار مناسب است که ختم
کنیم کلام را بذکر حکایتی که در او است موعظه و ترغیب و کرامت و تشدید امر همسایه و آن چنانست که خبر داد ما را
جناب عالم جلیل و فاضل جامع مرتبه تقوی و فضل سید محمد هندی نجفی یکی از ثقات ائمه جماعت حرم محترم نجف اشرف
سلمه الله تعالی که گفت شنیدم از جناب شیخ محمد آل حاجی داود خوشعلی که در نهایت زهد و ورع و سخا و کرم و دارا
بود صفات اهل الله را و سست کو بود در خبر و در اول امر از اغنیاء بود انگاه فقیر شد و فرق نکرد در حالت شکر و
رضایش و بسیار مراجعه میکرد در کتب اخبار و هم چنین خبر داد ما را برادر روحانی و فاضل صمدانی آقا علی رضا اصفهانی
حشره الله تعالی مع ائمته از جناب عالم علیم و مصداق آیه تعرف فی وجوههم نضرة النعیم صاحب کرامات باهرات

حکایت خشم کردن جناب بحر العلوم بر صاحب مفتاح الکرامه در مطلع نشدن بر حال همسایه

آخوند ملا زین العابدین سلماسی قدس سره بانی قلعه مبارکه سامره که صاحب سر و تلمیذ خاص آیة الله جناب سید بحر العلوم اعلی الله
مقامه که هر دو نقل کردند که شبی جناب فقیه اجل اوحد سید الاکمل سید جواد عاملی نجفی رحمه الله صاحب کتاب مفتاح الکرامه مشغول
خوردن شام بود که کسی در خانه را کوبید و شناخت که کوبنده خادم بحر العلوم است پس خوشحال شد و آمد نزد خادم پس باو گفت
شام سید را در پیش رویش گذاشتند و او منتظر تو است پس بتعجیل روانه شد چون چشم سید بر او افتاد فرمود آیا از خدا
نمیترسی یا مراقب خدا نیستی آیا حیا نمیکنی از خدا گفت چه روی داده فرمود باو مردی از برادران تو از بقال برای عیال خود
هر شب سوز خرمای زاهدی بقرض میگرفت و بغیر او متمکن نبود و بر ایشان هفت روز است میگذرد که گندم و برنج نچشیده‌اند
و بغیر خرمای زاهدی نخورده‌اند و امروز رفت از آن خرما بگیرد جهت شام پس بقال باو گفت قرض تو فلان مبلغ شده پس
حیا کرد از بقال و از او چیزی نگرفت و خود و عیالش شب را بسر میبرند بی شام و تو خوش میگذرانی و میخوری و او
خانه‌اش بخانه تو متصل است و می‌شناسی او را و او فلان است پس مرحوم سید جواد گفت والله مطلع نبودم باحوال او
سید فرمود اگر مطلع بودی بحال او و شام میخوردی و التفات باو نمیکردی هر آینه یهود بودی یا کافری و این غضب من
بر تو بجهة تجسس نکردن تو است از حال برادرانت و عدم اطلاع بر امور ایشان پس بگیر این مجموعه را و خادم آنرا برمیدارد
و بدست می‌سپارد در در خانه او و باو بگو خواستم که امشب با تو شام بخورم و این کیسه را که در او تنخواهی است در زیر فرش
یا بوریا یا حصیر او بگذار و مجموعه را بگذار برای او و برنگردان و این مجموعه بزرگی بود و در او بود از گوشت و مطبوخات
نفیسه آنچه خوراک اربابان نعمت و ثروت است و سید فرمود من شام نمیخورم تا تو برگردی و خبر دهی که او شام خورده و سیر شده پس
جناب سید جواد و خادم رفتند تا بخانه مؤمن رسیدند پس مجموعه را از دست خادم گرفت و او برگشت پس در را
کوبید مرد بیرون آمد سید باو گفت خوش داشتم که امشب با تو شام خورده باشم چون خواستند مشغول خوردن
شوند مؤمن گفت این غذای تو نیست زیرا که او طبخی است نفیس عجب نتواند باشد و من نمیخورم تا خبر ندهی مرا بامر او
پس سید اصرار نمود در خوردن و او مصر شد در نخوردن پس ناچار قضیه را نقل کرد مؤمن گفت والله مطلع نشد بر قصه من
احدی از همسایگان من چه رسد بآنها که از من دورند و این امریست عجیب از سید و اسم آن مؤمن شیخ محمد
نجم عاملی بود و آنچه در کیسه بود شصت عدد شوش که نام یکی از اقسام پولهای آن زمانست هر شوش دو قران و چیزی میشود
مؤلف گوید شیخ محمد حرز علی احقر در اواخر عمر درک کردم قریب بصد سال یا متجاوز داشت مردی زنده دلی
صالح مطلع در اخبار اهل بیت علیهم السلام و منفرد بود در اخلاص محبت و غالب صحبت و ذکرش ذکر امام عصر علیه السلام
بود بعضی از صلحا را اعتقاد آن بود که بشرف حضور مشرف شده بود و در آن باب قضیه‌ای داشت که مقام ذکرش نیست
طائفه چهارم ایتام و اخبار در فضل انفاق و صدقه بر ایشان متفرقا گذشت و در کتاب
جعفریات از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود آخر چیزیکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود
بسوی تو بسوی تو ای صاحب عرش نه بسوی دنیا وصیت میکنم شما را بخوبی کردن بدو کس ضعیف یتیم و بنده و دد

در مدح انفاق بر مساکین

نهج است که امیر المومنین علیه السلام در وصیت آنحضرت وقت فوت فرمود بترسید از خدا بترسید از خدا در باب یتیمان پس رسیدگی کنید بدیشان
ایشان را گاهی یک دهان ایشان بد بو شود و ملاحظه کنید ایشان را که مگر از شما سؤال کنند و در نزد شما ضایع شوند و در
تفسیر شیخ ابوالفتوح و غیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بهترین خانها از خانهای شما خانه بود که در او یتیمی بود که در آنجا
با او احسان کنند و بدترین خانها از خانهای شما خانه است که در او یتیمی بود که با وی بدی کنند و ایضا فرمود من و متکفل یتیم
در بهشت با هم چنین باشیم و بدو انگشت اشاره کرد سبابه و وسطی و ایضا فرمود هر که یتیم را با خود گیرد به طعام و شراب
تا چنان شود که از او مستغنی شود بهشت او را واجب گردد و در تفسیر امام علیه السلام مرویست از آنحضرت که فرمود خداوند
تاکید نمود بر نیکی کردن به یتیمان جهت انقطاع ایشان از پدران خود پس هر که حفظ کند ایشان را خداوند او را حفظ میکند و هر که
اکرام کند ایشان را خداوند او را اکرام کند و هر که دست خود را بر سر یتیمی مالد در مقام تلطف با وی میگرداند خداوند برای او
در بهشت به هر موئی که گذشته از زیر دستش قصری فراخ تر از دنیا و آنچه در او است و در آن قصر است آنچه نفس بخواهد و چشم را
لذت دهد و در آنجا جاودانی خواهد بود و در [illegible] مرویست از آنحضرت که فرمود چون کسی یتیمی را در زمین بگریاند
خدای تعالی میفرماید کیست که بنده مرا گریانده و من پدرش را در خاک پنهان کردم قسم بعزت خود که هر کس او را خوشنود کند
بپاره کلمه داخل میکنم او را در بهشت و فرمود بیان نزدیک شود بماند را که بر سر یتیمی باشد و گذشت در باب چهارم
چیزی که مناسب این مقام است طائفه پنجم مساکین و فقرا اگر چه فقیر تر باشد و آنچه در [illegible] و دیگر از جهات رجحان
کردن انفاق در ایشان نباشد چون خویشی و علم و عجز و همسایگی و حق داشتن و گذشت صدقه بر ایشان باز اینکه ده دهند
و در تفسیر شیخ ابوالفتوح از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود نیست مسکین آنکه میگردد یعنی بر در خانها سؤال کند
و آنکه باز گرداند او را یک خرما یا دو خرما و یک لقمه و دو لقمه بلکه مسکین آن باشد که از مردمان چیزی نخواهد و ندانند که خواستن
دستش او را مردم تا بر او صدقه کنند آنگه گفت اگر خواهی این آیه بخوانی یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم
بسیماهم لا یسئلون الناس الحافا حاصل فرموده آنجناب و مضمون آیه مراد از مسکین در آیات بسیار امر با حسان
و تحریص بر طعام او شده همان فقیر مستعففین اند که ذلت سؤال را بر خود راه نمیدهند و خدای تعالی ایشان را امین فرموده برای
محل نفقه و خود آنجناب در دعا میخواست مسکنت را چنانچه میفرمود اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا
واحشرنی فی زمرة المساکین یکی از جمله زنانش گفت چرا چنین میگوئی گفت برای آنکه ایشان پیش از توانگران به بهشت
شوند بچهل سال آنگاه گفت نگر تا مسکین را نومید نگردانی و اگر چیزی نخواهد بدهد نکنی و اگر چه به نیم خرمائی باشد مسکین را دوست داری
و بخویشتن نزدیک داری تا خدای تعالی ترا برحمت خویشتن نزدیک کند و ایضا در آن تفسیر از آنجناب روایت کرده که فرمود
روز قیامت منادی از قبل الهی ندا کند کجا اند آنانکه فقرا و مساکین را اکرام کردند در دنیا به بهشت روید امروز بر شما خوفی
نیست و حزنی و آنانکه بیمار پرستی و درویش داری کردند در دنیا ایشان را بیاورند و بر منبرهای نور بنشانند و مردمان
در حساب باشند و مؤید خبر اول که مسکین کسی است که سؤال نکند آنکه در آیه شریفه لیس البر ان تولوا سائلین را

بعد

بعد از مساکین ذکر فرموده و از اینجا معلوم میشود که مراد حضرت رد کردن سائل و ممدوح نبودن کرم با وجود نیست دران کلام شریف
بلکه بیان فضل انفاق که دران تاکید و تحریص شده والا سائل را مجرد سؤال قطع نظر از پریشانی و فقر حقیقی پیدا شود که دار
آن جز باجابت مسئول نباشد چنانچه در آن تفسیر و غیره است که فرموده سائل را حقی است اگرچه بر اسب آمده و
فرموده سائل را رد مکنید هر چند بسم گوسفند سوخته باشد و اگر سائل را هیچ چیز نیست جز آنکه کشف حال خود کند در پیش تو
و آبروی خود بریزد و در مقام ذلت بایستد خود کفایت بودی یکروز اعرابی آمد تا بر امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کند
امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا اعرابی چیزی توانی نوشتن گفت آری گفت حاجت خود را بر زمین بنویس چیزی نوشت و
سؤال مکن تا مرا ذل سؤال در روی تو نباید دیدن و گذشت که عطا که از پس سؤال بود بجای آبروی سائل نباید و
شاعری دراین باب خوب گفته : ما اعتاض باذل وجهه بسؤاله ۲ عوضا ولو نال الغنی بسؤال ۲ واذا السؤال
مع النوال وزنته ۲ رجح السؤال وخف کل نوال ۲ واذا ابتلیت ببذل وجهک سائلا ۲ فابذله
للمتکرم المفضال ۲ ان الکریم اذا حباك بموعد ۲ اعطاکه سلسا بغیر مطال ۲ و گذشت اخبار در فضل
اعانت ابن السبیل و صدقه بر مساکین در مقامات متعدده و شرح تکلیف مسئول با سائل مشروحا خواهد آمد در باب خود
انشاءالله تعالی **ششم** از موارد صدقه و انفاق حیوانات اهلی و وحشی و خانگی حلال یا حرام بری یا بحری حتی حشرات
چون موریست مادامیکه موذی و امر بکشتن او نرسیده و چه از او نفعی ظاهر هر چند که بدفع دشمنان کشتن موذیان
باشد از او تجور رسید یا نرسد دارای حق همسائگی باشد یا نه در ثواب الاعمال مرویست که حضرت صادق علیه السلام
فرمود چون عیسی گذشت بکنار دریا انداخت یک قرص نان از قوت خود را در آب بعضی از حواریین عرض کرد یا روح الله
چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود تا بخورد آنرا حیوانی از حیوانات دریا و ثواب آن در نزد خداوند بزرگ است و در
کتاب جعفریات مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود داخل شدم در بهشت دیدم مصاحب سگی را که او را سیراب
کرده بود از آب و نیز روایت کرده که وقتی آنجناب مشغول وضو بود که ناگاه گربه خانه پناه آورد بآنحضرت پس دانست
که آن گرسنه است پس ظرف آبرا کج کرد بطرف او تا گربه از آن خورد آنگاه وضو ساخت بآنچه از او باقی مانده و
نیز از آنجناب روایت است که فرمود بامیرالمؤمنین علیه السلام یا علی میخوانم بر تو آیه در انفاق بر اسبان الذین ینفقون
اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة کسانیکه انفاق میکنند اموال خود را در شب و روز نهانی و آشکارا پس مزد
ایشانست در نزد پروردگار شان و نیست ترسی بر ایشان و نه اندوهگین شوند این آیه نفقه بر اسبان است در نهانی و آشکارا
و صدوق در فقیه بعد از نقل نزول آیه در انفاق بر اسبان فرمود که اعتقاد ما این است که اصل نزول آیه در شان حضرت امیر
علیه السلام وارد شده و جاری شده در نفقه بر اسبان و اشباه او چنانچه شایع است یعنی نزول آیه در باره کسی بجهة
خاصی یا عملی از آیه بمنافات ندارد شمول او مانند آنرا هر چند تفاوت بسیار باشد و در آداب معاشرت اسب
و غیره در اخبار بسیار وارد شده که تا منزل کردند اول علف او را بدهند و در راه هر جا آب دیدند بر او عرضه دارند

ششم از موارد صدقه حیوانات

وبار سنگین نکنند و دانه ابر روی پیش نگذارند و چون بنده بر چهارپائی سوار میشود میگوید بار خدایا او را بر من مهربان کن
و در محاسن مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود کسی ابوذر را دید در ربذه که خر خود را آب میدهد با او گفت کسی نیست
خر تو را آب دهد گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت هیچ چهارپائی نیست مگر آنکه سؤال کند هر صباح که
خدایا روزی کن مرا مالکی صالح که سیر کند مرا از علف و سیراب کند از آب و زیاده از طاقتم مرا تکلیف نکند پس دوست دارم که
خود او را آب دهم و میری شافعی نقل کرده که عدی بن حاتم که از خواص امیر المؤمنین علیه السلام بود نان خورد میکرد برای
مورچه و میگفت اینها همسایگان مایند و بر ما حق همسایگی دارند و در انجا و در کتاب سیره حلبیه از بعضی نساء نقل کرده
که او هر روز نان بجهت مور خورد میکرد چون روز عاشورا می شد آن مورها از آن نان نمیخوردند و از غرائب امور آنکه مور
کوری شعور در نزد جمهور حرمت عاشورا نگاه میدارد و انسان مدعی شعور چون برهان الدین حلبی صاحب سیره مذکوره
چنان خفت بهماو مستولی شده که این حکایت را مؤید برای استحباب روزه روز عاشورا قرار داده که معتقد اهل سنت است
و حال آنکه اگر برای این بود در روز ماه رمضان نمیخورد که روزه آن واجب است و در مکارم الاخلاق از محمد بن الولید
روایت کرده که در خدمت حضرت جواد علیه السلام غذا خوردم چون فارغ شدم و خوان را برداشتند غلام خواست بر دارد
آنچه از خورده طعام افتاده بود پس با و فرمود آنچه در صحرا ریخته بحال خود بگذار هر چند ران گوسفندی باشد و در
بحار از بعضی کتب مناقب نقل نموده از نجیح که گفت دیدم حسن بن علی علیهما السلام را که غذا میخورد و در پیش رویش سگی
بود هر گاه لقمه میل میکرد لقمه مثل آن برای سگ می انداخت پس گفتم ای فرزند رسول خدا آیا دور کنم این سگ را از طعام
تو فرمود بگذار او را بدرستیکه من حیا میکنم از خداوند اینکه صاحب روحی نگاه کند در روی من و من بخورم و نخورانم
او را و در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که خداوند دوست میدارد سرد کردن کبد تشنه را و هر که
سیراب کند کبد تشنه را از حیوانی یا غیر حیوان سایه می افکند خداوند بر او روزیکه سایه نیست جز سایه او و در کشف الغمه
مرویست که حضرت سجاد علیه السلام در سفری غذا میل میکرد و در نزد آنجناب مردمی بودند پس آهوئی رو آورد و از علفی با لب خود
گیاه میخورد و ایشان غذا میخوردند در کناره آن موضع پس حضرت فرمود بآن آهو بیا بخور تو در امانی پس آهو آمد و مشغول شد
بخوردن از سفره و در اختصاص مرویست که آنجناب در راه مکه بود با اصحاب خود ناگاه شغالی گذشت با ایشان
در حالیکه غذا میخوردند پس آنجناب فرمود آیا می شود برای شما که بمن بدهید عهد خدا را شاهد گیرید که این شغال را نترسانید
که من او را بخوانم بیاید نزد ما پس قسم خوردند برای او پس فرمود ای شغال بیا پس آمد تا افتاد پیش روی آنحضرت پس انداخت
برای او گوشتی از استخوان جدا شد پس گرفت آنرا و رفت که بخورد پس حضرت آنکلام را اعاده فرمود آنها متعهد شدند
پس آمد پس یکی از آنها ترش روئی کرد در روی شغال و در ترسید لبها را چندان که گمان کردند نهایتش رسید اشد پس شغال رفت
و میدوید پس حضرت فرمود کیست که با من غدر کرد و پیمان مرا شکست مردی از آنها گفت ای فرزند رسول خدا من در رو
او ترش روئی کردم و ندانستم پس استغفار میکنم حضرت سکوت کرد و خواهد آمد که آنجناب فرمود من ز[illegible]

نخوردن مورچه در روز عاشورا

وجه رجحان صدقه بر حیوانات و ذکر فوائد آنها

مگر آنکه قبره از آن بخورد و در اوصاف هاشم بن عبد مناف مذکور است که چون ولیمه میداد یا غذائی می ساخت و چیزی
از آن زیاد می آمد امر میکرد آنرا برای وحوش و طیور می انداختند تا بحدیکه معروف شد و مردم آنرا برای یکدیگر نقل
میکردند و از القاب شریفه حضرت عبد المطلب که از اوصیا بود مطعم طیر السماء است یعنی غذا دهنده مرغان هوا و
سبب این لقب آن بود که همیشه از خوانش طعمه جدا میکرد و برای طیور و وحوش و آنرا میبردند در سر کوهها میگذاشتند
و در خبر وفات امیر المومنین علیه السلام مذکور است که آنجناب فرمود به ام کلثوم در شب شهادت چون مرغابیان
دور آنحضرت پر میزدند و فریاد میکردند ای دختر من بحق من بر تو که اینها را رها کن زیرا که حبس کرده چیزی را که زبان ندارد
و قادر نیست بر سخن گفتن اگر گرسنه شود یا تشنه پس ایشانرا غذا ده و سیراب کن وگرنه رها کن بروند بخورند از گیاههای
زمین و در علل الشرایع مرویست از رسول خدا و از امیر المومنین صلوات الله علیهما که فرمودند اکرام کنید گاو را
که او سید بهائم است سر خود را بلند نکرده بآسمان از شرم خدا از آن روزیکه گوساله را پرستیدند و مخفی نماند
که وجه رجحان صدقه بر حیوان و حسن انفاق بر آنها شاید چند چیز باشد اول آنکه انفاق بر آنها خود سبب شود
برای تحصیل کرم و سخاوت و رفتن بخل و لئامت و آسان شدن بذل و احسان و شیرین شدن جود و عطا در
کام انسان چنانچه از راسخین در علوم الهیه است که هر که خواهد مرض بخل را از خویش دور کند چندی موری را سیر کند که
پاره از لقمه او را کافی است آنگاه مرغی را سیر کند چندی که بدو سه لقمه نان یا مانند آن قانع پس چند روزی گوسفندی را
موظف شود که سیر کند و همچنین بالا رود پس بنا گذارد که روزی یک نفر را سیر کند که چون باو رسد تلخی عطا از کامش
برود و رغبت دهد آنچه را دهد و چون موظف شود خود مایل گردد و بر کم و کیف آن کم کم بیفزاید تا بآنجا رسد که تمام
سرورش در دادن و خوراندن باشد و این خود فائده ایست بزرگ دوم آنکه نفع تمام ایشان بانسان رسد
یا بلاواسطه چون دفع عذاب الهی چنانچه فرمودند هر روز و شب ندا میکنند که اگر نبود بهائم چرنده و اطفال شیرخوار
و پیران عبادت کننده هر آینه فرو میریخت عذاب الهی بر شما و ازین جهت انسانرا چاره نباشد از مصاحبت
حیوان و بودن با بیگناهی چنانچه در شرع تاکید رسیده در نگاهداشتن جمله از آنها چون بز و خروس و کبوتر و اسب
و غیر اینها و همچنین خوردن گوشت و شیر و نتایج آن و پوشیدن مو و پشم و کرک و پر که عمده قوام معاش
بنی آدم است و سوار شدن و بکار بردن و شکار کردن و نظر کردن و آواز خوش شنیدن و دفع موذی و حشرات
و شیاطین کردن و غیر اینها یا بواسطه و در اخبار اهل بیت علیهم السلام رسیده که زیادتی کیک سبب رفتن طاعون
است و ندانسته خوردن مگس که در غذاها می افتد سبب بیامدن جذام است و خود اینها از زمین و هوای کثیف متعفن
خلق شوند و مضرت آن دور را ببرند که اگر نبود مورث بسیاری از امراض میشد و با اینحال غذا باشند برای حیوانی
دیگر که نفع آن بهتر و بیشتر تا برسد بانسان و همچنین در ایشانست اخلاق حسنه از سخا و غیرت و شجاعت و
قناعت و سلامتی فطرت و صفات ذمیمه از بخل و ترس و حرص و طمع و غضب و حسد و تملق و دزدی که سبب

برای شوق و رغبت آدمی تحصیل آنها و تهذیب نفس از آنها بلکه بمقتضای آیه کریمه الطیبات للطیبین والخبیثات
للخبیثین طالب حق و رسیدن بکمال انسانیت را که باید دارا باشد تمام اوصاف نیک و خصال پسندیده هر مرتبت
پست تر از خود را از حیوان و نبات و جماد و مبرا باشد از تمام صفات مذمومه آنها چاره نباشد از تفحص و تفتیش در
حالات آنها و بدست آوردن تمام خصال نیک هر یک که بسبب آن طیب و حلال شده و سزاوار آدمی است که خود را از
طیبین کند الکاه متصف شدن بآنها بلکه بهتر و بیشتر از هر یک از آنها و همچنین پیدا کردن خصال بد هر یک که بسبب آن حرام
یا نجس یا مکروه و مطرود شده اند و آن خصلت از خبیثات شمرده شده تا اگر دارا است از خود دور کند و اگر ندارد از او
دوری کند تا داخل نشود در خبیثین که دارای خبیثات را و شایسته ایشانست زهی پستی فطرت که این رشته را از
دست دهد و باین وادی نیفتد و در قدر بحیوانی نرسد و در مذمت با مذموم آنها در یک قطار شمرده شود و
بالجمله اگر کسی بادقت رجوع کند به کسی که در حالات و صفات و حکایات آنها نوشته شده خواهد دانست که چه قدر
نفع از آنها بانسان میرسد و مستحق چه مقدار احسان و تشکر ند سیما آنکه آنها مخلوق هستند از مخلوقات خداوند
و جندی از جنود پروردگار عالم که مغضوب بسیاری از اوقات بایشان کشان و جباران و گناهکاران را و متحمل
و خدمت بسیار نمایند اولیا و ابرار را و بانواع مختلفه و السنه متفرقه تسبیح و تقدیس و تمجید کنند خدای تعالی را بغیر تسبیح ذاتی
که در آن شرکت دارند تمامی موجودات حتی کافر و مشرک منکر در حال التفات بکفر و شرکش و کوتاه نظران بی بصیرت
در سلطنت و اقتدار حضرت احدیت جز آن مقام دیگر در آنها اعتقاد نکرده اند بلکه هر یک را تسبیحی است مخصوص و ذکری
معین که بزبان و دهان که در سر دارند گویند و از این جهت نهی رسیده از زدن سر آنها و اذن داده اند در زدن سائر
اعضای آنها در وقت احتیاج بسیر یا لغزیدن و در اخبار بسیار بذکر پاره از آنها اشاره شده و ما هم مختصر ای ذکر
مأخذ که کتب معتبره صحبت اشاره کنیم بآنها ذکر اسب سبحان ربنا سبحانه و بروتی الملک لله
الواحد القهار ذکر دیگر سبحان من سخرنی للعباد اللهم العن امرئة لها زوج فرنی و رجاله امرئة
فیزنی ذکر دیگر لا اله الا الله اللهم انصر احب الفریقین الیک و در اول روز اللهم وسع علی سیدی
و در وسط روز اللهم اجعلنی احب الی سیدی من اهله و ماله بروتی و اولاده و در آخر روز اللهم
ارزق سیدی علی ظهری الشهادة و در وقت جنگ سر بلند کند و گوید سبحان الملک القدوس
خر اللهم العن العشارین شتر حسبی الله ونعم الوکیل حسبی الله شتر مرغ سبحان طل الجبارین سبحانه
زرافه لا اله الا الله وحده بره کفی بالموت واعظا بزغاله عاجلنی الموت ثقل ذنبی و ازداد
کاو مهلا مهلا یابن آدم انت بین یدی من یری ولا یری و هو الله ذکر دیگر لعن الله علی مبغض
ال محمد علیهم السلام شیر امر الله مهم مهم ذکر دیگر انا مغلب الله یسلطنی علی من یشاء ذکر دیگر سبحان
ربی سبحان الهی سبحان من اوقع المهابة والمخافة فی قلوب عباده منی ذکر دیگر سبحان من الهمنی

اسب

خر شتر شتر مرغ

زرافه بره

بزغاله کاو

شیر

اذکار و اوراد حیوانات

المهابة وقذف فی قلوب عبادہ منی المخافة ذکر دیگر مرویست در جعفریات اللهم لا تسلطنی علی احد
من اهل المعروف فیل لا یغنی عن الموت قوۃ ولا حیلة فهد یا عزیز یا جبار یا متکبر یا الله
کرک ما حفظ الله لن یضیع ابدا شغال الویل الویل للمذنب المصر سگ کفی بالمعاصی ذلا
خرگوش لا تهلکنی یا الهی لك الحمد روباه الدنیا دار غرور آهو نجنی من الذی کرکدن
غشینا الا هلکت یا مولای پلنگ سبحان من تعزز بالقدرة سبحانه مار ما اشقی من عصاك
یا رحمن عقرب الشر شئی وحش کرم گوید که در میان سنگی در قعر دریا بود و موری روزی او را میرد
تا از دریا و خوکی او را بدهن میگرفت تا بسوراخ آن سنگ میرسید و بدهن کرم میگذاشت و ذکر آن شنید و برای
جناب سلیمان نقل کرد یا من لا ینسانی فی جوف هذه الصخرة تحت هذه اللجة برزقك لا تنس عبادك
المؤمنین مور که جناب سلیمان در رو برو شقاراً او شنید اللهم انا خلق من خلقك لیس بنا
غنی عن رزقك فاما ان تسقینا و اما ان تهلکنا و بروی بعد رزقك فلا تهلکنا بذنوب بنی آدم
کرکس عش ما شئت فاخره الموت باز یا عالم الخفیات و یا کاشف البلیات ذکر دیگر سبحان ربی
بحمده طاؤس مولای ظلمت نفسی و اغتررت بزینتی فاغفر لی ذکر دیگر کما تدین کما تدان ذکر دیگر
بحمد و الله یا جاهلین دراج الرحمن علی العرش استوی دراج حضرت در بیابانی دید فرمود داند و
باز کجا بخوری گفت چون گرسنه میشوم صلوات بر اهل بیت علیهم السلام میفرستم سیر میشوم و چون تشنه میشوم
بر ظالمین ایشان سیراب میشوم ذکر دیگر سبحان من یطعم و لا یطعم اللهم العن شارب الخمر خروس
من عرف الله لم ینس ذکره ذکر دیگر سبوح قدوس رب الملئکة و الروح ذکر دیگر سبحان الملك
القدوس ذکر دیگر در سحر اذکروا الله یا غافلین ذکر دیگر سبحان من لم یلد ولم یولد ولم یکن له
کفوا احد اللهم العن قاطع رحم مرغ خانگی یا الله الحق انت الحق و قولك الحق یا الله یا حق
باشق آمنت بالله و الیوم الآخر زغن توکل علی الله ترزق ذکر دیگر کل شئی هالك الا وجهه مرغ
سنگخوار من سکت سلم سبز قبا ویل لمن الدنیا همه عقاب من اطاع الله لم یشق شاهین
سبحان الله حقا حقا جغد البعد من الناس انس او در شب ناله و نوحه گری میکند بر جناب سید الشهداء علیه السلام
غراب یا رازق العباد ذکر دیگر لعن الله مبغض ال محمد ذکر دیگر ان فی البعد من الناس انسا کلنگ
احفظنی من عدوی لقلق من تخلی من الناس نجی من اذاهم مرغابی غفرانك یا الله
سبحان ربی الاعلی هدهد ما اشقی من عصی الله ذکر دیگر رحمك الله یا ابا داؤد یعنی
ذکر دیگر من لا یرحم لا یرحم قمری یا عالم السر و النجوی یا الله ذکر دیگر استغفروا الله یا مذنبین
صحرائی که مال سیاهی است و بانگ میکند انت الله لا اله الا هو یا الله ذکر دیگر لدوا للموت

فیل فهد کرک
شغال سگ
خرگوش روباه آهو
کرکدن پلنگ
مار عقرب کرم
کرکس باز
طاؤس
دراج
خروس
مرغ خانگی باشق
زغن مرغ سنگخوار
سبز قبا عقاب شاهین
جغد غراب
کلنگ لقلق
مرغابی هدهد
قمری
کبوتر

وابنوا للخراب عقعق سبحان من لا تخفی علیه خافیة طوطی من ذکر ربه غفر ذنبه ذکر دیگر کل حی میت وکل جدید بال کنجشک استغفر الله مما یسخط الله ذکر دیگر اللهم انا خلق من خلقک لا بد لنا من رزقک فاطعمنا واسقنا ذکر دیگر سبحان ربی المذکور فی کل شیء صرد اذکروا الله و در نسخه استغفروا الله یا مذنبین بلبل لا اله الا الله حقا حقا ذکر دیگر کما تدین کما تدان کبک قرب الحق قریب سمانی یا ابن آدم ما اغفلک عن الموت چرخ لا اله الا الله محمد و آله خیر البریة فاخته یا واحد یا واحد یا احد یا فرد یا صمد ذکر دیگر لیت الخلق لم یخلقوا ذکر دیگر فقد تکلم فقد تکلم ذکر دیگر سبحان من یری ولا یری وهو بالمنظر الاعلی اللهم العن من ترک الصلوة متعمدا شقراق مولای اعتقنی من النار چکاوک مولای تب علی کل مذنب من المذنبین ذکر دیگر اللهم العن مبغضی آل محمد ذکر دیگر بورک لکم اهل البیت و بورک شیعتکم ولعن الله اعدائکم ذکر دیگر لعن الله من یبغض اهل بیت رسول الله علیهم السلام و نیز از ذکر قمری است ان لم تغفر ذنبی شقیت ذکر دیگر سبحان ربی الاعلی ذکر دیگر لدوا للموت وابنوا للخراب ذکر دیگر قدوس قدوس کبوتر راعبی که از قمری و کبوتر متولد می شود سبحان ربی الاعلی ملأ سموات ذکر دیگر لعن الله قاتل الحسین و مزار و نی و دختر او از خون ولعن الله قتلة ابی عبد الله علیه السلام ذکر دیگر ده آیه از آخر سوره آل عمران کبوتر وشتی که صدای نیک حزینی دارد لا قوة الا بالله العلی العظیم شترمرغ لا معبود سواک پرستوک سوره الحمد ذکر دیگر یا قابل توبة التوابین یا الله الک الحمد ذکر دیگر آیه از اول سوره کهف و سه آیه از سوره سبحان الذی اسری که اول آن آیه فاذا قرأت القرآن است تا آخر سه آیه و سه آیه از سوره یس از وجعلنا من بین ایدیهم سدا ذکر دیگر قدموا خیرا تجدوا زرزور اللهم ارزقنی قوت یوم بیوم سبحانک یا رزاق خفاش ذکر روز خراب شدن بیت المقدس اللهم سلطنی علی البحر حتی اغرقهم انعام الحمد لله الذی لم یجعلنی من ولد آدم حمراء که بفارسی او را ژورک گویند بقدر کنجشک و گردنش یا تماما سرخ است باهیا یعنی لا اله الا الله غوک که بعربی ضفدع و بترکی قورباغه گویند سبوح قدوس رب الملئکة والروح سبحان المذکور لکل لسان ذکر دیگر سبحان من یحمد فی قعر البحار سبحان من عبد فی جوف القفار اللهم العن من یعق والدیه ذکر دیگر سبحان المعبود فی لجج البحار ذکر دیگر سبحان ربی القدوس ذکر دیگر سبحان المذکور بکل مکان و گذشت که غوک بجناب داود عرض کرد که من تسبیح میکنم خداوند را در هر شب هزار تسبیح که منشعب شود با هر تسبیح هزار حمد و در مجموع الغرائب شیخ ابراهیم کفعمی مرویست که جناب داود ع بیرون رفت پس آمد بکنار دریا که ساعتی در آنجا عبادت کند خداوند را و نماز کند پس غوکی آواز داد که ای داود نفس تو میگوید که ایستادی بعبادت در ساعتی که کسی ذکر نمیکند در او خداوند را و ما هفتاد هزار غوکیم که برپا ایستاده تسبیح میکنیم

قعق طوطی کنجشک صرد کبک بلبل سمانی چرخ فاخته شقراق چکاوک قمری کبوتر راعبی کبوتر وشتی شترمرغ پرستوک زرزور خفاش انعام حمراء غوک

بیعت گرفتن جبرئیل از حیوانات برای امیر المؤمنین علیه السلام

خداوند تبارک و تعالی را و تقدیس میکنیم او را و تمام اصناف مرغان و وحوش و درندگان چون روز جمعه شود و بهمدیگر
رسند گویند سلام علیکم سلام علیکم یوم صالح و بروتی سلام علیکم هذا یوم صالح و بروتی
سلام سلام یوم صالح و بروتی سلام سلام یوم صالح و در روز جمعه جناب سلمان زیارت قبور کرد و بعد
از آن گفت آیا میدانید که امروز جمعه است آنگاه برگشت بمنزل و خوابید کسی باو گفت تو آمدی و بر ما سلام کردی و گفتی آیا
میدانید که امروز جمعه است و ما میدانیم مرغان چه میگویند روز جمعه میگویند سبوح قدوس رب الملائکة و الروح
سبقت رحمتک غضبک ما عرف عظمتک من حلف باسمک کاذبا و در شب جمعه ماهیان دریا و جنبندگان
روی زمین سرهای خود را بلند میکنند آنگاه میگویند بزبان فصیح ربنا لا تعذبنا بذنوب الآدمیین و چون جناب سلیمان از رئیس
موران پرسید که چرا گفتی به موران که داخل شوید در منزلهای خود آیا ترسیدی بر ایشان که از من جوری رسد بآنها در جواب گفت
نه ولیکن ترسیدم که مبتلا شوند بتماشای سلطنت تو و این شاغل شود ایشانرا از طاعت پروردگار ایشان و سید
جلیل القدر علی بن طاوس در کتاب کشف الیقین از عمار یاسر روایت کرده که گفت من میرفتم در عقب امیر المؤمنین
علیه السلام در بعضی از کوچهای مدینه که ناگاه گرگی را دیدیم که سرش سیاه و بدنش سفید بود و موهای وی از بسیاری پشت
و میدوید تا آمد بآنجائیکه آنحضرت و دو فرزندش حسنین علیهما السلام بودند پس گرگ دو گونه خود را بر خاک میمالید و
بدست اشاره میکرد بامیر المؤمنین علیه السلام پس حضرت گفت بار خدایا باز کن زبان این گرگ را که با من سخن گوید
پس خدا تعالی زبان گرگ را گشود پس دیدیم که گرگ گفت بزبان تیز فصیح السلام علیک یا امیر المؤمنین فرمود و علیک
از کجا می آئی گفت از بلد فجار کفره فرمود کجا اراده داری گفت بلد انبیاء برره فرمود برای چه کار گفت برای داخل
شدن در بیعت تو مرتبه دیگر فرمود کو با شما بیعت کرده اید با من گفت صیحه زد با ما صیحه زننده از آسمان که جمع شوید
پس جمع شدیم در یکی از وادیهای بنی اسرائیل پس افراشته شد در آنجا علمهای سفید و درتهای سبز و نصب شد در او منبری
از طلای سرخ و بالا رفت بران جبرئیل پس خواند خطبه بلیغی که دلها از آن ترسید و چشمها از آن گریان شد پس گفت ای
معشر وحوش بدرستیکه خدای عز و جل خواند محمد صلی الله علیه و آله را پس اجابت کرد یعنی وفات کرد و قرار داد جانشین
خود را برای عباد پس از خود علی بن ابیطالب علیه السلام و امر کرده شما را که با او بیعت کنید پس وحوش گفتند قبول کردیم
و طاعت نمودیم جز گرگ او منکر شد حق تو را پس حضرت فرمود وای بر تو ای گرگ گویا تو از جنی گفت من نه از جنم و نه از
انس من گرگم شریف فرمود چگونه شریفی و حال آنکه تو گرگی گفت شریفم زیرا که از شیعیان توام و خبر داد مرا پدرم که
من فرزند آن گرگم که اولاد یعقوب او را صید کردند و گفتند برادر ما را دیروز او خورده و او تهمت زده شد
مؤلف گوید شاید آنکه گرگان منکر طایفه مخصوصی بودند یا انکارشان در زمان مخصوص بود و گرنه در اخبار
رسیده که می آمدند خدمت ائمه علیهم السلام و متوسل میشدند و طلب دعا میکردند که فرزندانشان زیاد و (؟)
باشد چنانچه آنچه وارد شده در ذکر تسبیح و استغفار و طلب روزی و لعن و صلوات و گریه بر ابی عبد الله علیه السلام کرده

حکایت عابد که در کوه الوند و کرامت بعضی از علماء

حیوان چندین برابر متواتر است و در محاسن برقی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود عالمیکه نعلش را پنهان
کند لعن میکند او را هر جنبنده حتی حیوانات کوچک زمین و اگر نبود مگر آنچه در کلام مجید است در قصهٔ مور و هدهد با جناب
سلیمان از تصریح بر معرفت بباریتعالی و علمش بدقایق امور و عظمت عرش بلقیس و کفر منکرین و معرفت به نبی وقت و
سایر آنچه در مطاوی آن آیاتست هر آینه کافی بود برای آنچه مقصود است از اثبات بودن نشان از بندگان مطیع ذاکر
که پرستند خدا را بعبادات مخصوصه در شب و روز و در مذاد دو حکایت است از ایشان که ذکر آن مناسب برای
زیادتی و قوت ایمان و تصدیق آنچه وارد شده درباره ایشان و بعضی فوائد دیگر پس آنرا ذکر کنیم آنگاه نتیجه این کلام را
گوئیم **اوّل** حکایتی است که در آخر دارالسلام نقل کردم و خبر داد مرا آن سه نفر از اوثق ارباب فضل و کمال و تقوی
مستغرق بحار یزدانی آقا علی رضا اصفهانی همشیره زاده فخر العلماء الکاملین حاجی محمد ابراهیم کلباسی اعلی الله مقامه
که یگانه عصر خود بود در بسیاری از صفات پسندیده و جنابان عالمان کاملان میرزا محمد باقر و میرزا محمد اسمعیل که امام
جماعت است در مسجد بالاسر حرم مطهر کاظمین و خلف الصدق عالم جلیل و کامل نبیل صاحب کرامات باهره
و مقامات ظاهره آخوند ملا زین العابدین سلماسی اعلی الله مقامه که در باقی تجسیم و در حق جوار ذکری شد از ایشان همه
از آنمرحوم که فرمود که چون از سفر زیارت جناب رضا علیه السلام مراجعت کردیم عبور ما افتاد بکوه الوند که قریب
بهمدانست پس فرود آمدیم در آنجا و موسم فصل بهار بود پس همراهان مشغول زدن خیمه شدند و من نظر میکردم
در دامنهٔ کوه ناگاه چشمم افتاد بچیز سفیدی چون تامل کردم پیرمرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامهٔ کوچکی بر سر داشت
بر سنگی نشسته که قریب بچهار ذرع از زمین ارتفاع داشت و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده که جز سر جائی از او
پیدا نبود پس نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم پس بمن انسی گرفت و از جای خود فرود آمد و از حال خود
خبر داد که از گروه ضاله است که بجهت بیرون رفتن از عهدهٔ تکالیف نامهای مختلفه بر خود گذاشته اند و باشکال عجیبه
بیرون می آیند بلکه برای او اهل و اولاد بود پس از تمشیت امور ایشان عزلت اختیار کرده بمحض فراغت در عبادت و در
نزد او بود رسالهای عملیه از علمای آن عصر و ماچیده سالست که در آنجا است و از جمله عجایبی که دیده بود پس از استفسار
از آنها آنکه گفت اول آمدن من در اینجا ماه رجب بود چون پنج ماه و چیزی گذشت شبی مشغول نماز مغرب بودم ناگاه
صدای و لوله عظیمی آمد و آوازهای عجیبی شنیدم پس ترسیدم و نماز را تخفیف دادم و نظر کردم در این دشت دیدم پر شده
از حیوانات و رو بمن می آیند پس اضطرابم و خوفم زیاد شد و تعجب کردم از این اجتماع چون نیک نظر کردم در ایشان
دیدم حیوانات مختلفهٔ متضاده چون شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ با هم مختلط شده و صیحه میزنند بصداهای غریبی
و جمع شدند دور من در این محل و بلند کرده بودند سرهای خود را بسوی من و فریاد میکردند برروی من پس بخود گفتم
دور است که اجتماع این وحوش و درندگان که باهم دشمنند در دیدن من باشد و حال آنکه یکدیگر را ندریدند
نیست این مگر بجهت امر بزرگی و حادثهٔ عظیم چون تامل کردم بخاطرم آمد که امشب شب عاشوراست و این فریاد و فغان

حکایت عابد ملازم کوه الوند و معجزه از امیرالمومنین علیه السلام

و اجتماع و نوحه گری برای مصیبت ابی عبدالله علیه السلام است چون مطمئن شدم عمامه را انداختم و بر سر خود زدم و خود را انداختم
از ایشان و میگفتم حسین حسین شهید و امثال این کلمات پس برای من در وسط خود جائی خالی کردند و دور مرا مانند حلقه
گرفتند پس بعضی سر بر زمین میزدند و بعضی خود را بخاک می انداختند و بهمین نحو بودیم تا فجر طالع شد پس آنها که وحشی تر از همه
بودند رفتند و بهمین ترتیب میرفتند تا همه متفرق شدند و این عادت ایشانست از انسال تا حال که هیجده سال است
حتی آنکه گاهی روز عاشورا بر من مشتبه می شد پس ظاهر میشد از اجتماع آنها در اینجا آنگاه عابد برخواست و خمیری کرد
و آتشی افروخت که دو قرص نان برای افطار و سحر خود مهیا کند پس خواهش کردم که فردا مهمان من باشد که طبخی کنم و برای
او بیاورم گفت روزی قرص فطیر بر دارم اگر فردا چیزی نرسید روز بعد مهمان تو باشم چون شب شد بهمراهان گفتم طعام
نیکوئی بسازید بجهت مهمان عزیزی که سالها است طبخ نخورده پس شب مهیا شدند و صبح از برنج طبخی کردند و من بروی
سجاده نشسته مشغول تعقیب بودم تا آنکه نزدیک شد بطلوع آفتاب ناگاه مردی را دیدم که بشتاب بکوه بالا میرود
پیش رسیدم و بخادم خود که جعفر نام داشت گفتم او را نزد من بیار پس او را آواز داد که بیاید گفت تشنه ام آب بی
همین بریان چون نزد عابد رفتم آنگاه می آیم نزد شما پس چون نزد عابد رفت او فرود آمد و از آن شخص چیزی گرفت پس
برگشت و آمد و سلام کرد و نشست پرسیدم سبب این شتاب چه بود و چه کاره هستی و چه با و دادی و تو کیستی و از
کجا آمدی گفت اصل من از بلد خوی آذربیجانست در کوچکی مرا دزدیدند فلانحاجی دباغ همدانی مرا خرید و در نزد
معلم گذاشت پس خواندن و خط و مسائل دینی را آموختم پس مرا عیال بسته داد و در امر خود مستقل نمود و دوشب در عالم خواب
امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم پس بمن فرمود ببر بریان بعابدیکه در کوه الوند است پیش از طلوع آفتاب یکمن آرد حلال
پاکیزه گفتم فدایت شوم از کجا بشناسم حلیت و پاکیزگی او را فرمود در نزد فلانحاجی دباغ پس از خواب بیدار شدم
و مشتبه شد بر من وقت از شب پس از خانه بیرون آمدم از بیم آنکه مبادا بعابد نرسم در آنوقت که حضرت تعیین فرموده بود
و خانه دباغ را نیز نمی شناختم چون قدری رفتم عسس شب مرا گرفتند و نزد داروغه بردند گفت ای پسر این چه وقت
بیرون آمدن و حرکت بود گفتم مرا شغلی با فلانحاجی دباغ بود و با هم معاهده کردیم که در آخر شب او را ملاقات کنم از خواب
بیدار شدم و وقت نشناختم و بیخود از خانه بیرون آمدم از ترس خلف وعده پس شبگردان مرا گرفتند و نزد
تو آوردند و آن دباغ مذکور مردی بود معروف پس داروغه گفت در سیمای این جوان آثار صدق و صلاح مشاهده میکنیم
ببرید او را بخانه حاجی دباغ پس اگر او را شناخت و بخانه اش برد از او بگذرید و گرنه او را برگردانید نزد من پس مرا
آوردند تا خانه حاجی و گفتند این خانه او است و بکناری ایستادند پس در را کوبید خود حاجی بیرون آمد و در را
باز کرد پس سلام کردم جواب گفت و مرا در بغل گرفت و میان دو چشم مرا بوسید و داخل کرد در خانه و آنجماعت
برگشتند پس گفتم یکمن آرد حلال میخواهم گفت بچشم و رفت و انبانی آورد سر بسته و گفت این بهمقدار است پس گفتم
قیمت آن چند است گفت آنکه ترا امر کرد باین مرا نیز امر کرد که از تو بها نستانم پس بدوش گرفتم و نماز صبح را هنگام

بالا آمدن بکوه کردم با تعجیل از ترس فوت وقت و این فضلی است مر خدا را که بهر کس خواست میدهد جناب آخوند
اعلی الله مقامه فرمود که در نزدیکی دامنهٔ آنکوه که ما منزل داشتیم جماعتی از صحرانشینان اهل گوسفند بودند کسی نزد ایشان
فرستادیم که قدری دوغ و پنیر بگیرد پس آنها از فروختن امتناع کردند و او را از میان خود بیرون کردند با دست
خالی و حال مهموم پس برگشت و ساعتی نگذشت که جماعتی از ایشان رو بما کردند با اضطراب و گفتند چون ما ابا کردیم
از فروختن دوغ و ماست و فرستادهٔ شما را بیرون کردیم از چادرهای خود در گوسفندان ما مرضی پیدا شد که ایستاده
میلرزند بخود تا آنکه مرده می افتند بزمین و گمان داریم که این جز انکار ما است پس بشما پناه آوردیم که این بلا را از ما
بگردانید پس دعائی برای ایشان نوشتم و گفتم اینرا بر بالای چوبی بیاویزید و در میان گوسفندان نصب کنید پس
آنرا بردند پس از ساعتی تمام مردان ایشان برگشتند و با خود آوردند دوغ و پنیر و بره آنقدر که نتوانستیم جمع کنیم
آنگاه نزد عابد رفتیم گفت حادثهٔ عجیبی رو داد میان شما و این جماعت یکی از جن ساکن اینمکان مرا خبر داد برفتن
بعضی از شما نزد این جماعت و امتناع ایشان از فروختن و اذیت کردن او و بیرون کردن او از میان خود و تعصب
کردن جن اینجا برای شما و غضب آنها بر ایشان و تلف کردن آنها گوسفندان ایشان را و پناه آوردن ایشان بسوی
شما و گرفتن ایشان دعا از شما که مشتمل بود بر تهدید و وعید بر گروه جن پس عابد گفت آنها چون نوشتهٔ شما را دیدند
بیکدیگر گفتند که حال خودشان از اینها راضی شدند و ما را تهدید میکنند دست از گوسفندان ایشان بردارید
و عابد دست کرد در زیر فرش و آن دعا را بمن داد و نام آن عابد حسین زاهد بود **حکایت دوم** سید فقیر
از اهل طالقان قزوین سفر رشت کرد بجهت اصلاح حال و تحصیل معاش در زمان آبادی رشت و فراوانی زر و
سیم و ترقی ابریشم چندی در آنجا ماند خداوند اعانت فرمود قریب دویست اشرفی برای او جمع شد همراه خود برداشت
و از راه کنار دریا عزم ییلاق نور کرد و رسیدن خدمت علامهٔ عصره و وحید الدهر والد ماجد مؤلف اعلی الله تعالی
مقامه که در آنزمان صیت فضل و تقوی و کرم و زهدش اصقاع را پر کرده بود در بین راه سواری از راهزنان معروف
طائفه خلیفه که ایشانرا عبد الملکی میگویند و غالب ایشان از غلاة و دزد و بیباک و خونریزند بسید برخورد که تنها
میرود و اظهار مهربانی کرد و از حالش پرسید صادقانه شرح کرد دزد مسرور که لقمهٔ چربی بی تعب بچنگ افتاد از مقصد
پرسید گفت نور خدمت علامهٔ نوری گفت من نیز ارادهٔ آنجا دارم سید خوشحال شد نزدیک ظهر بعضی از چادرنشینان
کنار دریا که بجهت گرفتن ماهی در آنجا ساکن بودند رسیدند و بر آنها وارد شدند آنها چون سید را با او دیدند
دانستند که بیچاره ندانسته خود را بهلاکت انداخته چون معرفت بحال آن خبیث داشتند ولیکن جرئت اظهار
نداشتند بعد از صرف غذا آن مرد بجهت قضای حاجت بیرون رفت پس آن جماعت گفتند تو این شخص را میشناسی
گفت در راه با من رفیق شد گفتند این از دزدهای خونریز معروف است و ناچار ترا خواهد کشت سید بگریه
و لابه افتاد که مرا نجات دهید گفتند ما را آن توانائی نیست و خود بجهت سلامتی از او در اینجا هر سال مبلغی باو میدهیم

ولیکن

دریدن شغالها دشمن سید را

ولیکن اینقدر توانیم کردن که چون او بیاید تو بهانهٔ کاری بیرون روی و ما او را چند ساعتی مشغول کنیم و تا بتوانی
از راه غیر متعارف برو شاید خود را بجائی برسانی یا او ترا پیدا نکند پس چنین کردند و قریب بدریا جنگل است که
راه در آن به آبادی باریک و مشتبه و منحصر دریکی که غیر اهالی آنجا کسی نمی شناسد و اگر کسی فی الجمله از آن منحرف شود
نجات از آن وادی و درندگانش مشکل است پس سید خود را بجنگل رساند و باشتاب تمام از غیر جاده میرفت تا غروب آنگاه
درخت عظیمی را بنظر آورد که در جنگل آنجا بسیار دیده میشود که چند نفر خود را در میان شاخهای آن پنهان کنند پس از ترس جانوران
بالا رفت و در میان شاخه جا گرفت آنمرد چون قدری گذشت از حال سید پرسید عذری از کار یا خواب برای او
کردند اندکی صبر کرد باز پرسید عذر آوردند بدگمان شد بیرون آمد سید را ندید و دانست که از دستش رها کردند پس آنها را
دشنام داد و تهدید کرد و سوار شد و از پی سید رو بجنگل کرد و رفت اتفاقا سیرش در خطی افتاد که سید رفته بود
او نیز چون نزدیک شد که تاریک شود همان درخت را بنظر آورد و رو بآنجا کرد و پیوسته بسید دشنام میداد و خطاب
میکرد که اگر بتو رسیدم چنین و چنان خواهم کرد چون سید از دور او را دید و صدای تهدید و وعید و دشنام او را شنید
از خود مایوس شد و از ترس حرکت نفس شدید نتوانست و آهسته گریه میکرد و متوسل باجداد طاهرین خود علیهم السلام شد
آن خبیث چون پائین آمد اسب را بکناری بست و زینش را گرفت در پهلوی خود گذاشت و شمشیر و تفنگ خود را نیز
در آنجا گذاشت و غذائیکه همراه داشت خورد و در زیر آن درخت خوابید و سید بیدار مشغول تضرع و زاری چون پاسی
از شب گذشت شغالی صدا کرد پس شغالهای بسیار جمع شدند اما همه ساکت و ساکن پس یکی از آنها چون دزدان آهسته آهسته
آمد و یکی از اسلحهٔ او را برد پس پوست را خوردند و خود شمشیر را در زیر خاک پنهان کردند دیگری آمد چیز دیگر را برد همان کار را کردند و همچنین
لجام و زین چون از آنها فارغ شدند تمام آنها بهیئت اجتماع آهسته و آرام آمدند نزدیک آن خبیث و یکدفعه بر سر او ریختند بنحویکه او مجال
حرکت نشد و در اندک زمانی استخوانی خالی از پوست و گوشت از او باقی گذاشتند و رفتند و سید همه را
میدید و شکر الهی بجا می آورد چون صبح شد از درخت بزیر آمد و اسلحه را از زیر خاک گرفت و بر آن اسب سوار شد
و آمد در قریهٔ سعادت آباد که محل استقرار والد اعلی الله مقامه بود و از آنجا دو فرسخ تا شهر آمل و قصهٔ خود را
نقل کرد و مؤمنین را مسرور و بر ایمانشان افزود این حاصل حکایت است و چون زمان تحمل آن طول کشیده
دور نیست که در بیان زیاده و کمی شده که در عهدهٔ من نیست والله العالم و چون واضح و مبین شد که گروه
حیوان از عساکر فرمانبردار و زینت دهندهٔ زمین از تسبیح خداوند جبارند پس انفاق بر آنها در نظر عقل راجح
و باقی داشتن آنها بر یاد داشتن عبادت خداوند است که پسندیده و ممدوح است در زبان تمام انبیاء عظام
و اوصیاء کرام بلکه انفاق بر بسیاری از آنها بهتر است از انفاق بر بیشتر بنی آدم که پروردگار خود را نشناسند و اگر
شناسند عبادت نکنند و اگر کنند درست نباشد و اگر درست باشد آنقدر معصیت کنند که عبادت
در جنب آن نابود و مستهلک باشد و گذشت که حضرت صادق علیه السلام فرمود شتر را جانوران بخورند خوشتر است

در حسن انفاق بر حیوانات

در نزد من از آنکه اعراب بادیه بخورند و در کتاب جعفریات و غیره مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
قرار ندهید پشت چهارپایان خود را کرسی که بسیار مرکوبست که بهترست از راکب خود و فرمانبردارترند مر خدا را و ذکرش
و هیچ حیوان نباشد که خداوند خود را نشناسد چنانچه در کافی و فقیه و خصال از حضرت سجاد و صادق علیهما السلام
روایت شده که فرمودند که هرچه گنگ باشند بهائم گنگ نیستند از چهار چیز معرفت آنها بپروردگار شان یا آنکه
برای ایشان خالقی است و شناختن ایشان نر را از ماده و شناختن چراگاه و شناختن مرگ و خداوند در قرآن مجید
میفرماید آیا نمی بینی ای محمد که خدا را سجده میکنند برای او هر کس که در آسمانها است و در زمین و آفتاب و ماه و ستارها
و کوهها و درخت و جنبندگان یا چهارپایان و بسیاری از مردم و بسیاری واجب شده بر ایشان عذاب که سجده نمیکنند
پس مستحق عذاب شوند از آنکه هیچ چهارپا استغنای سرکشی از پرستش خویش نفرمود مگر از بنی آدم و بالجمله در حسن صدقه و انفاق
بر ایشان محتاج برسانیدن نفعی بواسطه یا بلا واسطه از انها با نفاق کننده نیست با آنکه میرسد چنانچه فرقی در مراتب صدقه
و انفاقات نیست و اقل مرتبه آنکه هر کسی متمکن از آنست نگاه داشتن خود و دیگرانست از اذیت آنها بلکه از صفات
مؤمن است که اذیت نمیکند بمورچه و پست تر از آن و در فقیه مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بپرهیزید
از خداوند در آنچه بشما داده و در زبان بستهای از اموال خود کسی گفت که امست زبان بسته آنها فرمود گوسفند
و گاو و کبوتر و در اختصاص و غیره مرویست که ناقه حضرت سجاد علیه السلام بعد از وفات آنجناب آمد بر قبر
و خود را بر آن میمالید و آنجناب بسفر حج و عمره بر او سوار می شد و هرگز تازیانه بر او نزده بود بیست حج و بروایتی
چهل حج بر او کرد و سید رضی در مجازات نبویه روایت کرده که فرمود دشنام مدهید شتر را زیرا که باد خون
بسته می شود در دیه دادن برای کشته که مانع است از خونریزی در مقام خونخواهی و در محاسن برقی مرویست
از جناب کاظم علیه السلام که فرمود چون بلغزد چهارپا در زیر پای مرد پس با و بگوید که هلاک یا نگونسار شوی و میگوید
هلاک و نگونسار شود هر کدام که از ما عصیانش بپروردگارش بیشترست و در اخبار کثیره است که در پشت آنها
ننشینید مگر در راه خدا و بار مکنید ایشانرا زیاده از طاقتشان و تکلیف مکنید آنها را در رفتن مگر آنچه را طاقت دارند
و روی ایشانرا نزنند و داغ مگذارند که تسبیح خداوند میکنند و سه نفر بر یکحیوان سوار نشوند و اگر شدند یکی ملعونست و اگر
رم کرد نزنید زیرا که آنها می بینند آنچه را که شما نمی بینید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله شتر را دید که پالان
و جهازش بر پشتش فرمود کجاست صاحبش امر کنید او را که مهیا شود برای خصومت با او در روز قیامت و فرمودند
هیچ حیوانی نیست که صاحبش اراده سوار شدن بر او دارد مگر آنکه میگوید بار خدایا او را بمن مهربان کن و بر پشت او
نخوابند و آنرا مجلس صحبت قرار ندهند و شیخ طوسی روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که مرد پیری از عبّاد
بنی اسرائیل مشغول نماز بود که دید دو طفل خروسی را گرفته اند و پرش را می کنند پس او مشغول عبادت شد و ایشانرا
منع نکرد پس خداوند بزمین وحی کرد که او را فرو بر پس او فرو برد پس او فرو میرود تا آخر دهر و در خرایج

در حسن انفاق بر حیوانات

مرویست که آنجناب فرمود اذیت مکنید پرستوک را که او دوست میدارد ما اهلبیت را و در خصال مرویست که
آنجناب مرد را دید که در دستش پرستوکی بود کشته شده پس حضرت از جای خود برخواست و آنرا از دست او گرفت
آنگاه بزمین انداخت و فرمود آیا عالم شما امر کرد شما را باین یا فقیه شما بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از جدم که رسول خدا صلی الله
علیه و آله نهی فرمود از کشتن شش حیوان مگس عسل مورچه غوک صرد که او را دارکاک گویند و گنجشک را صید میکند
و هدهد و پرستوک تا آخر آنچه گذشت در وجه سیم از طریق ثانی از فصل اول از باب چهارم و در فقیه
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از سوزانیدن چیزی از حیوانات و در نوادر راوندی است
که آنجناب گذشت بقومیکه مرغ خانگی را زنده واداشته بودند و او را تیر میزدند پس فرمود کیستند اینها خدا ایشانرا
لعنت کند و در شهاب قضاعی مرویست که آنحضرت فرمود هر کس عبث گنجشکی را بکشد می آید روز قیامت که برای
اوست ناله بحول عرش میگوید پروردگارا بپرس از این که چرا مرا کشته بغیر منفعتی و در ارشاد شیخ مفید مرویست
که ابو حمزهٔ ثمالی چند کبوتر را از روی غضب کشت پس حضرت باقر علیه السلام باو فرمود آیا نمیدانی که چون اهل
زمین یعنی شیاطین را صبحی باطفال با شد دفع میکنیم ضرر او را بپریدن کبوتر و ایشان خبر میدهند بوقت
نماز در آخر شب پس صدقه بده از هر یک از آنها بیک اشرفی زیرا که کشتی آنها را از روی خشم و باین مضمون که
پریدن کبوتر سبب دور شدن جن و شیاطین است از خانه اخبار بسیار است و از این جهت امر فرمودند بنگاهداشتن
او در خانه و در عقاب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که زنی را عذاب کردند بجهة آنکه گربه را بست
تا از تشنگی مرد و در کافی مرویست که آنجناب فرمود شخصی در حال احرام روباهی را گرفت و آتش را نزدیک روی
او میبرد و روباه فریاد میکرد و ریح از او بیرون میرفت و رفقایش او را نهی میکردند قبول نمیکرد پس او را رها کرد و
خوابید پس ماری آمد و داخل شد در دهنش و نگذاشت او را تا آنکه چون روباه ریح از او خارج شد پس واگذاشت او را
و فایده روایت کرده از آنجناب در ضمن وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله بسر کرده لشکر چون بجائی میفرستاد
که پی نکنید هیچ چهارپائی را که گوشتش خورده میشود مگر آنچه را که چاره ندارید از خوردنش و در مکارم الاخلاق
از آنجناب مرویست که فرمود کثیف ترین گناهها سه چیز است کشتن بهیمه و حبس نمودن مهر زن و منع کردن
مزد مزدور **هفتم** از موارد صدقه و انفاق نباتات و انفاق بر آنها بکاشتن و آب دادن و حفظ کردن
از آفات و غیر آنها است چه از خود باشد یا نباشد و انفاق براین قسم از دو راه است **اول** آنکه انفاق برآن
حقیقة انفاقست بر انسان چه نفع خوردن و تداوی و منافع چوبها و میوهها و چوبها و گیاهها که عصا و ستون
کرد و تصفیهٔ آنها هوا را از کدورت و مضرات که از بهترین نعمتها است راجع است بایشان و حیوان اگرچه
در میان انسان باشند مستحق و غیر مستحق و مسلم و کافر و متقی و فاجر ولیکن منتفع شدن یک مؤمن مستحق از آن
کافی است در رجحان آن هر چند بطفیل او دشمنان خداوند نیز از آن منتفع شوند چنانچه در کافی از حضرت

باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود پدرم میفرمود بهتر و نیکوترین اعمال کشت است که میخورد از او نیکان و بدکاران اما نیکان پس هرچه خورند از چیزی استغفار میکند برای تو و اما بدکاران پس هرچه از آن خورند او را لعن میکنند و میخورند از آن کشت بهائم و مرغان **و در** تفسیر عیاشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود کسیکه آب دهد درخت بزرگیکه در ریگستان یا درخت موز که همان طلح است که در قرآن مذکور است یا درخت سدر را پس گویا که سیراب کرده مؤمنی را از تشنگی **و شیخ** طوسی در تهذیب از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ عملی محبوبتر نیست نزد خداوند از زراعت و هیچ پیغمبر را خداوند مبعوث نکرد مگر آنکه زراع بود مگر حضرت ادریس که خیاط بود **و مفید** ثانی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود من زرع نمیکنیم آنچه را که زرع میکنیم بجهت طلب زیادتی در او یعنی منفعت کردن از آن و زرع نمیکنیم آنرا مگر آنکه تناول کنند از او فقیر و صاحب حاجت و برای آنکه تناول کنند از او قبره مخصوصا از میان مرغان قبره همان قبره است که او را چکاوک میگویند و او بقدر گنجشکی است که کاکل بر سر دارد **و شیخ** برسی از محمد بن مسلم روایت کرده که با حضرت باقر علیه السلام بیرون رفتیم ناگاه بزمین خشکی رسیدیم که آتش از او مشتعل بود یعنی از بسیاری حرارت و در آنجا گنجشک بسیاری بود که دور سر آنحضرت پر میزدند و چرچر میخوردند حضرت آنها را راند و فرمود نه و اکرامی نیست یعنی برای شما پس آنجناب رفت تا بمقصد خویش چون فردا رجوع کردیم و بهمان زمین رسیدیم باز آن گنجشکها پرواز میکردند و دور سر آنحضرت می گشتند و بر بالای سر پر میزدند پس شنیدم که آنحضرت فرمود بنوشید و سیراب شوید چون نظر کردم دیدم در آن بیابان آب بسیار است گفتم ای آقای من دیروز منع کردی آنها را امروز سیرابشان کردی فرمود بدانکه امروز در میان ایشان قبره مخلوط بود پس آب دادم با ایشان و اگر قبره نبود با ایشان آب نمیدادم گفتم ای آقای من چه فرق است میان قبره و گنجشک فرمود وای بر تو اما گنجشک پس آنها از موالیان فلانند زیرا که ایشان از ویند و اما قبره پس از موالی اهل بیت اند و ایشان در صفیر خود میگویند بورکتم اهل البیت و بورکت شیعتکم و لعن الله اعدائکم **و دفع** آنکه غرض حفظ و حراست و باقی داشتن و ترقی دادن و زنده داشتن خود نبات باشد از درخت و غیره چه نفعش بکسی برسد یا نرسد نظر باینکه نباتات مقداریست از شعور که بآن می شناسند خداوند و خداوند پرستان را و تسبیح میکنند و سجده میکنند خدا را و منضجر از گناهکاران و تا از ذکر خداتعالی غافل نشوند خشک یا شکسته نشوند پس باقی داشتن آنها اعانت است در مرتبه بندگی ایشان و زیاد کردن است در عبادت و ذکر خداوند و پایه شعور آنها بجائی رسیده که محبت و واسطه فیض خود را میشناسند و بملاقات ایشان خورسند شوند و منبسط شوند و در فراق و مصیبت ایشان اندوهناک و گریان شوند **در** تفسیر علی بن ابراهیم از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود بدرستیکه تمامی درخت پیوسته بی خار بود تا آنکه خوانده شد برای خداوند رحمن ولدی یعنی خلق گفتند که خداوند اهلبیت ارجمند و بزرگوار است از آنکه بوده باشد

مر او را فرزندی پس نزدیک شد که آسمانها از هم جدا شود و زمین پاره پاره گردد و کوهها از هم بپاشد پس از آن حال درخت
برخود لرزید و برای او خاری پیدا شد از ترس نزول عذاب و در علل الشرایع مرویست از جناب صادق علیه السلام
که خلق نکرد خداوند عزّ و جلّ چیزی را مگر آنکه برای او ثمری بود که از آن میخوردند چون مردم گفتند که خداوند جهت خود
فرزند گرفته نصف ثمر آن رفت و چون برای خداوند شریک گرفتند درخت خار برآورد و در تفسیر عیاشی از
آنجناب روایت کرده که فرمود هرگز غضب نمیکند برای خداوند چیزی مثل غضب طلح و سدر طلح مانند ترنجی بود و سدر مثل
خربزه یعنی بار این دو درخت چنین بود چون یهود گفتند ید الله مغلولة دست خداوند بسته آنچه باید بشود
نوشته و مقدر شده دیگر خدا را تصرفی نیست در خلقش کم کردند بار خود را پس بسته برای او شد و دسته سخت شد و
چون نصاری گفتند مسیح پسر خداوند است ترسیدند پس هر دو آمد برای ایشان این خارها و کم کردند بار خود را و گردید
نبق که میوهٔ سدر است باین مقدار و میوهٔ طلح رفت و بار ندهد تا ظهور حضرت حجة امام عصر علیه السلام یا قیام قیامت
و مراد از طلح اگر درخت موز باشد پس مقصود آنکه ثمر معهودش رفت و اگر درخت مغیلان باشد چنانچه اهل لغت گفته‌اند
و با خار مذکور هم مناسبت دارد پس مقصود ظاهرست و در کتاب خلاصة الوفا سید علی سمهودی شافعی از
جابر مرویست که گفت روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم در بعضی از باغهای مدینه و دست علی علیه السلام
در دستش بود پس گذشتیم بنخلی پس صیحه زد نخل که این محمد است سید پیغمبران و این علی است سید اوصیاء و اولیاء
و پدر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم پس گذشتیم بنخلی پس صیحه زد که این محمد است رسول الله و این علی است سیف الله
پس ملتفت شد پیغمبر بعلی صلوات الله علیهما و فرمود نام او را صیحانی بگذار پس این بود سبب نامیدن این نوع
از خرما بصیحانی یا مراد محل او بود و امروز در مدینه جائیست که او را صیحانی میگویند و ابن شهرآشوب
این خبر را چنین نقل کرده که گفت بودیم با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بعضی از کوچهای مدینه که ناگاه پنجه خود را
در پنجه امیر المؤمنین علیه السلام کرد و دیدیم دو پنجه نیکوتر از آن دو پنجه پس گذشتیم بنخل مدینه پس آواز داد نخلی جفت خود را
که این محمد مصطفی است و این علی مرتضی است پس گذشتیم از آنها پس دوّمی آواز داد بسوّمی که اینست نوح نبی و این است
ابراهیم خلیل پس گذشتیم از آنها پس سوّمی بچهارمی آواز داد که اینست موسی و برادر او هرون پس از آنها گذشتیم
پس آواز داد چهارمی به پنجمی که این محمد است سید نبیین و این علی است سید وصیین پس رسول خدا صلی الله علیه
و آله تبسم کرد و فرمود یا علی بنام نخل مدینه را صیحانی که صیحه زد بفضل من و بفضل تو و ابن شهرآشوب میگوید من
روایت کردم که آن باغ از عامر بن سعد بود در عقیق سفلی و در مکارم الاخلاق از آنحضرت روایت کرده
که فرمود بخورید بادنجان را که دیدم درخت او را در بهشت گواهی داد برای خدا براستی و برای من به پیغمبری و برای
علی علیه السلام بولایت و در روایت دیگر فرمود اوّل درختی است که ایمان آورد بخدای عزّ و جلّ و در باب
عرض ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام از این رقم اخبار بسیار است و شیخ ابن عیاش در کتاب مقتضب الاثر

روایت کرده که جناب موسی علیه السلام نظر کرد در شب خطاب یعنی شبیکه خداوند در طور با او تکلم فرمود بسوی هر درختیکه
در طور بود و هر سنگی و گیاهی که سخن میگفت بذکر محمد و دوازده اوصیاء او و بعد از او صلوات الله علیهم و **شیخ** کشی
در رجال خود روایت کرده در احوال یونس بن یعقوب که از خاصان جناب رضا علیه السلام بود و در مدینه فوت شد
آنحضرت کفن و حنوط برای او فرستاد و امر فرمود جمیع غلامهای خود و غلامان پدر و جد خود را که در جنازهٔ او حاضر
شوند و فرمود این شخص مولای ابی عبدالله علیه السلام بود و در عراق منزل داشت اگر منع کردید که او را در بقیع دفن
کنیم ما هم میگذاریم شما هم مولیان خود را در انجا دفن کنید و گویا آنجناب تقیه کرد در لفظ مولی که بمعنی دوست
و آزاد کرده شده و بنده هر سه آمده و در انجا مذکور است که موکل بقیع گفت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است
پس هر گاه مردی از بنی هاشم بمیرد سریر صدائی میکند پس میگوییم که مرده از ایشان تا آنکه در روز منفیهم و در شبیکه بمیرد
یعنی یونس مرد سریر آواز داد گفتم کیست ناخوش نمی بینم از ایشان پس کی مرده از ایشان چون در گذشت آمدند
و سریر را از من گرفتند و گفتند آزاد کرده جناب صادق علیه السلام بود که در عراق منزل داشت **هشتم**
جمادات یعنی زمین و آنچه در بردارد و غیر از اصناف گذشته و اتفاق بر ان عبادت کردن و یاد آوردن خداوند
و سجده کردن بر ان است چه حقیقت انفاق و صدقه بغیر رسانیدن چیزی است باو و کردن کاری با او بزبان یا جوارح
که در آن نفعی یا سروری و انبساطی برای او باشد و خداوند در آنها آنمقدار شعور قرار داده که تمیز دهند گناهکار را
از متقی و عبادت را از معصیت از ان خورسند و از این دلگیر و از آن متبهج و از این در رنج باشد مومن را دوست دارد
و فاجر را لعنت کنند پس جمیع کردار نیک احسانیست بر آن بقعه که بجا داده شود و **شیخ** طوسی و غیر او از رسولخدا
صلی الله علیه و آله روایت کردند که فرمود به ابوذر هیچ مردی نیست که بگذارد پیشانی خود را در بقعهٔ از بقعهای زمین
مگر آنکه گواهی میدهد برای او بان سجده روز قیامت و هیچ منزلی نیست که فرود آیند در ان گروهی مگر آنکه صبح میکند
آن منزل صلوات میفرستد بر ایشان یا لعنت میکند ایشان را ای ابوذر هیچ بامداد و پسینی نیست مگر آنکه بقعهای
زمین آواز میکنند یکدیگر را که ای همسایه آیا گذشته بتو امروز یاد آورندهٔ خدای عز و جل یا بنده که گذاشته باشد
پیشانی خود را بر تو بجهت سجده برای خدای عز و جل پس بعضی گویند نه و بعضی گویند آری پس اگر گفت آری بخود می بالد
و منبسط می شود و میبیند برای خود بهتری بر همسایه خود ای ابوذر چون آفرید خداوند زمین را و آفرید آنچه در او است
از درخت نبود در زمین درختیکه بنی آدم بسمت او میرفتند مگر آنکه نفعی از او میبردند پس همیشه زمین و درخت چنین بود تا آنکه تکلم کردند
فجرهٔ بنی آدم بکلمهٔ بزرگ و گفتند که خدا فرزند گرفته منزه است خداوند از فرزند پس چون گفتند آنرا زمین بخود لرزید
و منفعت درختان رفت و **شیخ** حمیری در قرب الاسناد روایت کرده از جناب کاظم علیه السلام که فرمود چون
مؤمن بمیرد گریه میکنند بر او ملائکه و بقعهای زمین که بر او عبادت میکرد در آن و درهای آسمان که بالا میبردند از آن
اعمال او را و در کتاب مؤمن حسین بن سعید اهوازی از جناب صادق علیه السلام روایتست که فرمود

هیچ مؤمنی نمی‌میرد در زمین غربتی که گریه‌کنندگان بر او غائب اند از او مگر آنکه گریه میکند بر او بقعه‌های زمینی که عبادت
میکرد خدا را بر آنها و گریه میکند بر او جامه‌های او الخ و بر این مضمون خبر بسیار رسیده چنانچه در جملهٔ از آنها وارد شده که مرگ
دو صنفند در مردن قسمی براحت می‌افتند و آن مؤمن است که از بلاها و مصائب و غموم دنیا براحت می‌افتد و قسمی
براحت می‌اندازند و از مردن آنها انسان و حیوانات و درخت براحت می‌افتند و آن کافر است و قطب
راوندی در خرائج روایت کرده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجنگ تبوک تشریف برد بیست و پنج هزار مسلمانان
با آنحضرت بود سوای خدمهٔ ایشان پس گذشت آنجناب در سیر خود بکوهیکه از بالای آن آب ترشح میکرد و بپائین بی جریان
پس گفتند چه قدر عجیب است ترشح این کوه فرمود او گریه میکند گفتند کوه هم گریه میکند فرمود آیا دوست دارید که
دانا شوید باین گفتند آری فرمود ایکوه گریهٔ تو از چیست پس کوه جواب داد بزبان فصیحی که آنجماعت شنیدند یا رسول الله
گذشت بمن عیسی بن مریم و او میخواند نارا وقودها الناس والحجارة آتشیکه آتش افروزان آدم‌اند و سنگ
پس من از آن روز گریه میکنم از ترس آنکه مبادا بوده باشم من آن سنگ پس فرمود آرام گیر در مکان خود که تو از آن سنگ
نیستی آن سنگ کبریت است پس آن ترشحات خشک شد از آنکوه و در همان وقت تا آنکه دیده نمی‌شد چیزی از آن
ترشح و رطوبتی که بود در آنکوه و در کشف الغمه و مناقب ابن شهر آشوب مرویست از اسماء دختر عمیس که گفت
شنیدم سیدهٔ من فاطمه علیها السلام میگفت شبیکه داخل شد بر من علی علیه السلام ترسانید مرا در فراشم گفتم بچه
ترا ترسانید ای سیدهٔ زنان عالم فرمود شنیدم زمین با او سخن میگفت و او با زمین سخن میگفت پس صبح کردم
در حالتیکه ترسان بودم پس خبر کردم پدرم را پس سجده کرد سجدهٔ طولانی پس سر بلند کرد و فرمود ای فاطمه بشارت
باد ترا به پاکیزگی نسل به درستیکه خدا فضیلت داده شوهر ترا بر تمامی خلق خود و امر کرده زمین را که خبرهای خود را برای
او نقل کند و هرچه جاری میشود بر روی او از شرق زمین تا غرب او و در امالی شیخ طوسی مرویست که چون
جنازهٔ امیر المؤمنین علیه السلام را میبردند گذشتند به قائم و آن بنائی بود نزدیک نجف اشرف پس منحنی شد چنانچه
سر بزیر انداخت وقتیکه عبد المطلب بود و خلش کج شد و حال بجای آن بنا مسجدیست که او را حنانه میگویند و در
لب لباب راوندی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زمین افتخار میکند براه رفتن علی علیه السلام
بر پشت او و در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود نیست محل قبری مگر آنکه هر روز سه مرتبه
سخن میگوید که منم خانهٔ خاکی منم خانهٔ گزنده منم خانهٔ کرم فرمود چون بندهٔ مؤمن داخل شود در آن میگوید مرحبا
و اهلا آگاه باش قسم بخداوند که ترا دوست میداشتم و حال آنکه تو بر پشت من راه میرفتی پس چگونه باشد هرگاه
داخل شوی در شکم من پس زود می‌خواهی دید فرمود پس فراخ می‌شود برای او بقدر مد بصر او تا آنکه فرمود هرگاه
داخل شود کافر میگوید نه مرحبا و نه اهلا آگاه باش قسم بخدا که ترا دشمن داشتم در آن حال که بر پشت من راه میرفتی
پس چگونه است هرگاه داخل شکم من شوی بزودی خواهی دید پس او را فشار میدهد بنحویکه کوبیده می‌شود و باز بحال خود

بمیگردد الخ و نیز در بحار روایت از آنجناب که برای قبر کلامی است در هر روز میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت
منم خانه کرم منم قبر منم روضه از ریاض بهشت یا گودالی از گودال دوزخ و در علل الشرایع مرویست از آنجناب
که خداوند وحی فرستاد بسوی جناب ابراهیم علیه السلام که زمین شکایت کرده نزد من بجهت حیا از دیدن عورت تو
پس قرار ده میان خود و میان او حجابی پس قرار داد چیزی که او بزرگتر از جامه و پست تر از سراویل بود پس آن را پوشید
و آن تا زانوی آنجناب بود و در خصال مرویست از آنجناب که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ناله نکرده
زمین بسوی پروردگار خود مانند فریاد او از سه چیز از خون حرامی که ریخته می شود بر او و غسل از زنا و خوابیدن بر آن
پیش از بر آمدن آفتاب و در خرائج راوندی مرویست از جناب باقر علیه السلام که قرائت کردند سوره اذا
زلزلت الارض را نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود منم انسان و بمن میرسید خبرهای خود را و اشاره فرمود به آیه
و قال الانسان ما لها یومئذ تحدث اخبارها و شیخ طبرسی روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و
آله که فرمود آیا میدانید چیست خبر دادن او گفتند خدا و رسول او داناترند فرمود خبر دادن او نیست که شهادت میدهد
بر هر بنده و کنیز با آنچه کرده در پشت او میگوید چنین و چنان کرد در روز فلان و فلان پس این است خبر دادن او و در
کافی مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود شکایت کرد کعبه بسوی خدای عز و جل از آنچه میرسید باو از نفسهای مشرکین
یعنی از بوی بد دهان ایشان پس خدا باو وحی فرستاد که ساکن باش ای کعبه که من بدل خواهم کرد بقومیکه پاکیزه کنند یعنی دهان
خود را بشاخهای درخت چون خداوند مبعوث فرمود محمد صلی الله علیه و آله را وحی فرستاد بسوی او با جبرئیل بمسواک
خلال و در خصال مرویست از حضرت سجاد علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله چون طالب علم بیرون
رود از منزل خود نمیگذارد پای خود را بر تری و نه خشکی از زمین آنکه تسبیح میکند برای او هفت زمین و در دعوات
سید راوندی مرویست که چون مؤمن بمیرد ندا میکند بقعهای زمین بعضی بعضی دیگر را که مرد بنده خدا که مؤمن بود پس
گریه میکنند بر او آسمانها و زمین پس خداوند میفرماید بآن دو که چه شما را بگریه آورده بر بنده من و خداوند داناتر است بآنچه
پرسیده پس میگویند ای پروردگار ما راه نمیرفت در هیچ ناحیه از زمین مگر آنکه ذکر میکرد تو را و نیز روایت کرده
از مجاهد در تفسیر قول خدا تعالی فما بکت علیهم السماء و الارض که نمیمیرد هیچ مؤمنی مگر آنکه گریه میکنند بر او آسمان
و زمین پس گفت که آیا تعجب میکنید چرا نگرید زمین بر بنده که آباد میکرد او را برکوع و سجود و چرا آسمان نگرید بر بنده که بود
برای او تسبیح و تکبیر او در آن آوازی مانند آواز مگس عسل و در قرب الاسناد مرویست از جناب کاظم علیه السلام که
فرمود چون بمیرد مؤمن گریه میکنند بر او ملائکه و بقعهای زمین که عبادت میکرد بر آنها و درهای آسمان که اعمال او رو از آنجا
بالا میبردند و در بعضی اخبار رسیده که گریه زمین بر مؤمن چهل روز است و در امالی مرویست از جناب
صادق علیه السلام که فرمود نماز کنید در مسجدها در بقعهای مختلفه زیرا که هر بقعه شهادت میدهد برای نمازگذار
بر آن نماز روز قیامت و در علل الشرایع و قصص الانبیاء مرویست از آنجناب در کیفیت خلقت آدم که خداوند

فرستاد بسوی زمین جبرئیل را که بردارد از او چیزی اگر خواست پس زمین باو گفت پناه میبرم بخدا از اینکه برداری از من
چیزی را پس برگشت و گفت ای پروردگار من بتو پناه آورد پس فرستاد خدا تعالی بسوی او اسرافیل را و او را مخیر کرد
پس باو نیز چنین گفت پس برگشت پس فرستاد بسوی او میکائیل را و او را نیز مخیر گرد پس زمین گفت مثل آنچه با نها
گفت پس برگشت پس فرستاد بسوی او ملک الموت را و او را امر حتمی نمود پس زمین بخدا پناه برد که چیزی از او
بگیرد پس ملک الموت گفت و من پناه میبرم بخداوند که برگردم بسوی او مگر آنکه بگیرم از تو قبضه **و سید**
علی بن طاوس در کتاب سعد السعود از صحائف ادریس نقل نمود در صفت خلقت آدم که زمین را خدا تعالی
شناسانده که از او خلقی بیافریند که بعضی از ایشان فرمانبردار و بعضی سرکش باشند پس زمین بخود لرزید و از خداوند
مسئلت کرد عطوفت را و سؤال نمود که نگیرد از او چیزی را که عصیان او کند و داخل دوزخ شود و جبرئیل آمد
نزد او که بگیرد از او طینت آدم را پس سؤال کرد از او بعزت خداوند که نگیرد از او چیزی تا آنکه تضرع کند بسوی
خدا تعالی پس تضرع نمود پس امر فرمود خدا تعالی جبرئیل را که برگردد از نزد او پس امر فرمود خداوند میکائیل را پس بخود لرزید
و تضرع نمود و سؤال کرد پس امر فرمود او را خداوند که برگردد پس امر فرمود اسرافیل را بهمان پس لرزید و مسئلت کرد
و تضرع نمود پس امر فرمود که منصرف شود از او پس امر فرمود عزرائیل را پس لرزید و تضرع نمود پس عزرائیل
گفت پروردگار من مرا امری فرموده که او را بجای خواهم آورد خوش آید ترا یا بد آید پس قبضه از او گرفت چنانچه
خدای فرمود آنگاه بالا برد آنرا تا موقف خویش پس خداوند باو فرمود چنانچه مباشر شدی قبض کردن او را
از زمین در حالتیکه او کراهت داشت این را مباشر خواهی شد قبض ارواح هر کس بر او است و هر کسیکه جاری شده
بر او مردن از امروز تا روز قیامت **و در** ثواب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
انگشتر عقیق در دست نمائید زیرا که او اول کوهی است که اقرار کرده برای خداوند بوحدانیت و برای من به نبوت و برای تو یا علی
بوصیت و برای شیعه تو بجنت **و در** خصال مرویست از آنجناب که فرمود می آید روز قیامت سه چیز
که شکایت میکنند قرآن و مسجد و عترت قرآن میگوید ای پروردگار من سوزاندند و پاره پاره کردند مرا و مسجد
میگوید ای پروردگار من خالی گذاشتند و ضایع کردند مرا و عترت میگوید ما را کشتند و راندند و آواره
نمودند پس بدو زانو می افتم برای خصومت پس خداوند بمن میفرماید که من سزاوارترم برای خصومت **و در**
قصص الانبیاء و تفسیر عیاشی مرویست از یکی از ائمه علیهم السلام که چون خداوند فرمود بعد از طوفان یا ارض
ابلعی ماءک ای زمین آب خود را بلع کن و فرو بر زمین گفت من مأمور نشدم مگر بفرو بردن آب خودم و بس و مأمور
نشدم بفرو بردن آب آسمان پس فرو برد زمین آب خود را و باقی ماند آب آسمان پس گردید دریائی دور تا
دور دنیا **و در** کتاب حسین بن سعید اهوازی مرویست از جناب صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود بدرستیکه کوهها گردن کشیدند برای کشتی نوح و جودی فروتنیش از همه بیشتر بود پس خداوند

کشتی را برو قرار داد و در کتاب اثنا عشریه شیخ محمد بن قاسم عاملی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که قبر ندا میکند هر روز پنج مرتبه منم خانه غربت
پس مونسی آرید بسوی من و منم خانه مار پس تریاقی آرید بسوی من و منم خانه تاریکی پس چراغی با خود آرید بسوی من و منم خانه خاک پس
فرشی با خود آرید بسوی من و منم خانه فقر پس غنی آرید بسوی من و نیز در آنجا مرویست از آنجناب که قبر مرده را که مدفون شد ندا میکند بسه کلمه
ای پسر آدم بر پشتم راه میروی و منزل تو در شکم من خواهد بود و خورش میکنی در پشت من و خوراک حشرات خواهی شد
در شکم من معصیت میکنی در پشت من و معذب خواهی شد در شکم من و خنده میکنی در پشت من و گریه خواهی کرد
در شکم من میخوری حرام را در پشت من و میخورد ترا کرمها در شکم من و در تنبیه الخاطر شیخ ورام
مرویست از آنجناب که فرمود میگوید قبر میت را در حینی که او را در قبر میگذارند وای بر تو ای پسر آدم چه چیز ترا
مغرور کرد بمن آیا ندانستی که منم خانه بلا و خانه تاریکی و خانه تنهائی و خانه کرم چه چیز ترا مغرور کرد بمن هنگامی
که بر من میگذشتی پس اگر آن میت صالح باشد کسی جواب میدهد قبر را پس میگوید خبر ده مرا که اگر این شخص اهل آنها
باشد که امر میکرد بمعروف و نهی میکرد از منکر پس قبر میگوید که من درین حال سبز میشوم برای او و جسد او
نوری میشود و روح او را باسمان بالا میبرند و در کافی مرویست از عبدالله بن جعفر که او نوشت بحضرت
عسکری علیه السلام که روایت شده از صادقین یعنی ائمه علیهم السلام که خشت کنید قبرهای خود را و نه بلند
که پاکیزه میشوند زیرا که زمین ناله میکند بسوی خدای عزوجل از بول حشم کرده و در کتاب صحیفة الرضا
علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در ضمن فضائل مجاهدین که چون اهل قتلگاه ایشان را
وداع کنند گریه میکنند برایشان خانها و دیوارها و در جعفریات مرویست از آنجناب که فرمود هر که راه رود
بر روی زمین از روی تکبر لعنت میکند او را زمین از زیر او و بر این مضمون آیات و اخبار بسیار است و تاویل
در آنها باینکه مراد زبان حال یا گوینده اهل آنها است از ملئکه یا جن یا شیاطین بی آنکه برهانی قطعی یا وجدانی حسی یا ضروری
و اجماعی بر خلاف آن دلالت کند جز عدم ادراک حسی ایشان چنانچه خدا میفرماید و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون
تسبیحهم خلاف طریقه اهل شرع و فتح باب الحاد و زندقه است اگر چه در قلیلی از آنها چندان بعدی ندارد

باب دهم در بیان آنکه در انفاقات و صدقات گاهی مقصود شخصی است یعنی رسیدن خیر به آدمی

مخصوص و معین بجهت صفت و جهتی که در او است مثل آنکه بنده چیزی میدهد و غرضش رسیدن نفع است
بشخص او هر چند محرک و داعی او بر اندادن علم یا خویشی یا پریشانی یا بی پرستاری یا همسایگی باشد و گاهی نظر بشخص
معین نیست بلکه مقصود یا رسیدن خیر است به نوع مسلمین و مؤمنین چه بشناسد آنها را چه نشناسد چه ذی حق
باشند بر او یا نباشند یا غرض اصلاح مطلبی است مهم در نزد خداوند و برداشتن مفاسد از چیزیکه بزرگ
و محترم است در مقدس حضرتش یا این انفاق هر چند بالاخره خیر آن بر گردد بجماعت و گاهی در یک عمل هر دو
غرض را توان ملاحظه کرد و مثال اول ساختن پلها در معابر و اصلاح راهها و سایه بان ساختن در

منازل که مقصود بجهت افتادن برادران دینی است هر که از هر کجا باشد و مهیا کردن آب در مکان احتیاج بآن بساختن
حوضی یا آب انباری یا آوردن جوئی از نهری بانجا و مثال آن چنانچه صدوق در عقاب الاعمال روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که بنائی بسازد در کنار راه منزلگاه برای عابری سبیل مبعوث میکند او را
خداوند بر شتری برگزیده از در و جوهر و نور رخسارش میدرخشد برای اهل محشر تا آنکه مزاحمت کند ابراهیم خلیل را در
قبه اش پس اهل محشر میگویند این ملکی است از ملائکه خداوند که دیده نشده مانند او هرگز و داخل میشود در بهشت
بشفاعت او چهل هزار هزار مرد و فرمود هر کس چاهی کند برای آب تا آنکه بیرون آورد آبش را پس بذل کند آنرا بمسلمین
برای او خواهد بود مثل اجر هر که از او وضو گیرد و نماز کند و برای اوست بعدد هر موئی که از برای شاربین او است
از انسان یا چهارپایان یا درندگان یا مرغان آزادی هزار بنده و وارد میشود روز قیامت و داخل میشود
در شفاعت او بعدد ستارها بر حوض قدس اصحاب گفتند حوض قدس چیست فرمود حوض من حوض من حوض من
سه مرتبه مثال دوم تعمیر کعبه معظمه و قبور مطهره و سائر مشاعر عظام و آراستن آنها بانواع زینت دائمین جهت خداوند خواسته که این اماکن شریفه و بقاع
متبرکه معظم و محترم باشد و ساختن و زینت دادن آن یکی از اقسام تعظیم شعائر حق است بالنسبه بانها و در نهج البلاغه مذکور است که وقتی نزد عمر ذکر شد
از زیور کعبه و زیادتی آن رفت پس پاره از جماعتی گفتند اگر بگیری آنها را و صرف کنی در تهیه اسباب جهاد کنندگان
مسلمین نفعش بیشتر است کعبه چه میکند با زینت و زیور پس عمر قصد کرد که چنین کند و از امیر المؤمنین علیه السلام
سؤال کرد فرمود قرآن بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و اموال را بر چهار قسم نمود اموال مسلمین
یعنی آنچه را که یک یک مالکند پس آنرا تقسیم کرد میان ورثه بحساب فریضه که معهود است و آنچه در جنگ مسلمانان
فرا گیرند و آنرا تقسیم فرمود بر مستحقش و خمس و مقرر فرمود آنرا خداوند در همان محلیکه معین فرمود و زکوة و آنرا قرار داد
در جاهائیکه مشخص نمود و زیور کعبه در آنروز بود پس خداوند او را بحال خود واگذاشت و انگذاشت از روی
فراموشی و پوشیده نبود مکان او بر خداوند پس آنها را بجای خود بگذار چنانچه خدا و رسولش گذاشتند پس
عمر گفت اگر تو نبودی ما رسوا میشدیم پس آن زیورها را بجای خود گذاشت مثال سیم مساجد چه شود که مقصود
از بنا کردن و تعمیر آنها تعظیم خداوند باشد زیرا که سبب میشود برای بندگی و پرستیدن او و در آنجا و بزرگی یاد نمودن
و ظاهر شدن جلال خدائی بلکه ترویج میشود دین او و ندا کنند باسم مبارکش در اوقات مخصوصه و بالجمله غرض
ظهور علامات الوهیت و جلال کبریائی است در آنجا بانچه سبب او باشد از نماز و دعا و مناجات و مذاکره دین
و تعلیم جاهلین و تخویف عاصین و تنبیه غافلین و ممکن است که غرض بفیض رسیدن مسلمین باشد بنماز و عبادت
در آنجا چه دیدن و عبور بانجا خود مذکر نماز است و نماز در آنجا هم فضیلتی باشد مخصوص و غالب آنکه باعث شود جماعت
مکرر در آنجا و هم چنین سایر فوائد مسجد که باجاد مسلمین میرسد پس او قصد کند بان بنا رسیدن ایشان را بآن فیوضات
و مخفی نماند که اتفاقات در این امور عامه بی نظر تا قصد قربت تامل در عواقب اگر خود از اهل رشد و تمیز باشد

یا بمشورت دانای اصلح خبیر بدقایق امور دین نشود چه آن مختلف شود بحسب اختلاف زمان و مکان و کثرت انتفاع
مسلمین و قلت آن و رسیدن منفعت بایشان یا منافع بی پایان و حفظ و معزز شدن شعائر یا بمصارف یا
بیبودن فائده درین چه بسیار شده که کلّی مصارف کنند و مسجدی سازند اما در محلیکه عبادت درین نشود مگر
در کمی از اوقات و دیگری مخارج آن خرج کند در محلیکه منقطع نشود عبادت در او در شبانه روز یا در صحرای خشکی
آبی مهیا کند و جائی سازد که هر ساله جانها و نفوسها حفظ کند از نسیان و حیوان و حشرات و بعضی بخرد آنها
زیورهای سنگین و سنگهای قیمتی رنگین بحرمهای مطهره فرستند که جای حفظی جز در مخزنی ندارند و از آنها خیری
بمسلمین نرسد و نه برای تزئین آن حرمها زینتی فزاید و شیخ طوسی در امالی از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود ای مفضل هرگاه خواستی بدانی که شقی است فلان مرد یا سعید پس نظر کن باحسان و نیکی او که بکی میکند
اگر کرد آنها را با آنکه اهل است پس بدانکه انجامش بخیر است و اگر بغیر اهلش کرد پس بدانکه او را در نزد خدا خیری
نیست و در کافی از آنجناب روایت کرده که فرمود چون خواهی بدانی عاقبت مردی بخیر است یا بشر پس ببین
نیکی خود را بکجا میگذارد اگر گذاشت در نزد اهلش پس بدان بسوی خیر است و اگر گذاشت در نزد غیر اهلش پس بدانکه
در خیر برای او نصیبی نیست و بالجمله صاحبان مال و ثروت و ارباب نعمت و قدرت که باندازهٔ زیادی آنها
متوجه میشود تکالیف خاصه بایشان و حقوق در این اموال بیش از ادای حق واجب چون خواهند خدمتی بزرگ کنند
و نام خود را بنیکی پس از خود باقی گذارند بفکر یا تعلم اهم امور را در نزد خداوند بدست آرند که وجود و قوت
و نشر و کثرت و اعزاز و حرمت آنرا پیش از همه خواسته و تاکید در آن زیاده از هر چیزی فرموده بلکه از مالها
و عرضها و جانهای عباد خود حتی خاصان و مقربان از انبیا و اوصیا علیهم السلام که همه عالم طفیل وجود مبارک
ایشانند در سر خوان نعمت وجود گذشت بجهت بقا و قوت آن و آن دین است که اقامه و پاداشتن آنرا
بر همه مقدم داشته و چیزی را نخواسته مگر آنکه بواسطه یا بی واسطه مقدمه اقامه و ترویج او است چنانچه از گفتار
و کردار ابرار در حسب اعصار معلوم می شود در محاسن برقی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود یا علی وصیت میکنم ترا بخصالی پس حفظ کن آنها را بار خدایا او را اعانت کن تا آنکه فرمود پنجم آنکه بذل کنی
مال خود را و خون خود را نزد دین خود یعنی در گذری از آنها بجهت حفظ او و در کافی مرویست که حضرت امیر
علیه السلام باصحاب خود وصیت میکرد که چون بلیه بر شما نازل شود قرار دهید مالهای خود را پیش جانهای خود
و اگر فرود آید بلای سختی پس قرار دهید جانهای خود را پیش دین خود و بدانید که هلاک شده کسی است که دینش
هلاک شده و مال برده شده کسی است که دینش را بردند آگاه باشید که نیست فقری بعد از بهشت یعنی آنرا که
بهشت دادند دارای همه چیز است و نیست بی نیازی بعد از دوزخ که اسیرش رها نشود و کورش بینا نشود
و بر احدی پوشیده نیست که قوام دین و حفظش و نشر و تقویتش از وجود علما و اهل دانش است خصوص در ایام

غیبت که باب دعوت نیست و مجاهده با کفار مسدود و منحصر شده مجاهده و مرابطه در سعی و کوشش علماء و حفظ ثغور دین
و قلوب مسلمین از غارت شکوک منافقین و شبهات ملحدین بقوت رمح قلم و تیغ زبان و شرح حال گذشت که مجاهده
این جماعت از چند جهت بزرگتر و بالنفع تر و مشکل تر از جهاد با کفار است و بیان کردیم مراتب ایشان را در دین و جهات
رسیدن خیر و منفعت ایشان را بعامهٔ مسلمین پس آنرا که دست کوتاه باشد از تعلیم و تعلم و اعانت شریعت بهیچ
مرقوم چاره نباشد از تقویت دین بتقویت این جماعت و فراهم آوردن اسباب تحصیل و اشتغال و معاش لازمه
تا اختلال آن امور پشت قلب و صرف عمر در صلاح آن منافی یاد گرفتن و نوشتن علوم دینیه است تا بسبب
این خدمت شریک شود این جماعت را در فیوضات خاصه که ببرکت علم با ایشان رسید و از خوان نعمتی که آنها خورند
او را نیز بنشیند و برادرانی که آنها نگیرند او را نیز بستر دهند و اگر چنین نکند از قسم چهارم است که هالک است چنانچه گذشت
که فرمودند یا عالم باش یا متعلم یا محب ایشان و صنف چهارم مباش که هالک میشوی و محب بسببی نشود اگر از
مال یا دست یا زبان مضایقه کند و بتوسط آنها با ایشان خیری نرساند و چون در این مقام بر آمد در خصوصیات آن
که چند نفر مستعدی را از همه جهت آسوده کند یا بسیاری را از بعض جهات چون منزل و روشنائی و آب و کتاب و نظایر
آن فارغ نماید و غیر اینها از مطالب جزئیه که بحسب زمان و مکان و اشخاص مختلف است باید رجوع کند بعالم زبر
ناصح که دامنش از لوث طمع و نفسانیت پاک است آنچه فرماید صدقه خود را در آنجا صرف نماید که بآنچه وعده فرموده‌اند
خواهد رسید انشاء الله تعالی **باب یازدهم** چون خواهد صدقه دهد اگر واسطه پیدا شد که طالب خیر و ساعی
در احسان باشد و رساندن آنرا باهلش برای خویش فوزی شمارد خصوص اگر متمکن از آن نباشد و در دادن منت و اذیتی
از او بگیرنده نرسد بتوسط آن شخص بدهد و او را از برکت آن صدقه بخیری رساند بلکه اگر زیاده از یکی باشد چنین کند چه بجمع این شروط و نبودن محذور
در رساندن واسطه صدقه با اهلش سبب شود از صاحب خیر کم نشود و جمعی از سعید بی نصیب نمانند که بقدر وسع و طاقت نفقها و کیسها و کدورتها از دلها برداشته
شده و الفتها پیدا شود و سبب محبت و تحصیل جمعی گردد در نفاق وقاه است دهنده را از مقدار محبت کمی یا کوچکی شرم
آید و لکن با واسطه در آن حزازتی نباشد در ثواب الاعمال از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود اگر جاری شود
خیری بهشتاد دست هر آینه همه مزد میگیرند بدون آنکه از مزد صاحبش چیزی کم شود و در عقاب الاعمال از رسول خدا
صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هر که تصدق کند بصدقه از جانب مردی مسکینی هست برای او از اجر هر چند فرا
گیرند آن صدقه را از یکدیگر چهل هزار انسان آنگاه برسد بانسان که برای هر یک یک اجر کاملی است و آنچه در نزد خدا است
است بهتر و باد و امتر است برای آنانکه پرهیزکار باشند و احسان کنند اگر شما بدانید و در خصال از جناب
باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده که دهندگان شش نفرند خداوند عزوجل و آنکه از مالش دهد و آنکه بر دستش
جاری شود و اما آنچه وارد شده در مدح و فضیلت دادن صدقه بدست خود چنانچه در کافی از جناب صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمود صدقه بدست نگاه میدارد مردن بد را و دفع میکند هفتاد قسم از بلا را و بیرون میشود

در ترغیب به اینکه صدقه را باید برای حفظ وجود مبارک امام عصر عج داد

از آنچه به اعتقاد شیطان است و هم امر میکنند او را که نمیدهد و در تفسیر عیاشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
دو خصلت است که دوست ندارم که شریک شود مرا در آنها احدی وضوی من پس به درستیکه آن از نماز من است یعنی از
جزء اوست و صدقه من که او باید از دست من به دست سائل برسد که او میرسد به دست خداوند رحمن و در جمله از اخبار
است که چون صدقه از قبیل درهم یا نان و امثال آن به سائل میدادند بعد از رسیدن به دست سائل برمیگردانیدند و آنرا
میبوسیدند و میبوییدند آنگاه برمیگردانیدند پس منافاتی با آنچه ذکر شده ندارد چه احتمال دارد که این اخبار در مقابل آن
باشد که انسان هیچ دست به صدقه نزند بلکه به فرزند یا غلام یا رفیق خود بگوید فلان چیز را بردار به فقیر بده بلکه شایسته
است که خود بدهد و در صورتیکه ممکن نشود صدقه از مال خود … بگیرد و احتمال دارد که دست واسطه به منزله دست سائل
باشد چه هر کس نوعی وکالتی از فقیر دارد که هر چه تواند چیزی برای او تحصیل کند و دست وکیل دست موکل است و عمده
مجاهده مالیه و کندن از آن و از دست دادن است و بعد از رسیدن به دست واسطه علقه منقطع و چنانست که …
به فقیر رسیده و احتمال دارد که دادن به واسطه در جائی باشد که واسطه را در گرفتن آن و دادن به غیر اعتقاد خیر و رجای
ثوابی نباشد به جهت کمی یا بیقدری آن فقیر در نظرش یا گیرنده را ضرری رسد هر چند عرضی باشد از گرفتن از آن واسطه
یا دهنده را بر اطلاع آن واسطه ضرری باشد و یا بجهة نبودن واسطه جامع شروط و احتمال میرود که دادن به واسطه در جائی
باشد که آن واسطه داناتر باشد از صاحب مال به موارد انفاق و طبقات مردم از غنی و فقیر و عالم و جاهل و متعفف
و ملح و عاجز و مضطر و نظایر ایشان و تواند صدقه را به محل محبوب او تعالی رساند چه در این صورت متعین است
دادن به واسطه چنانچه در باب پنجم بیان کردیم و احتمال دارد که دادن به واسطه در آنجا باشد که تحصیل خلاص آن میسر
نشود **باب دوازدهم** هر صدقه که انسان میدهد به هر کس برای هر فائده و هر غرضیکه در نظر گرفته یا برای نفس
خود است یا برای محبوب عزیزیکه محبت در نزد او و متوقف به حسب ظاهر اصلاح بسیاری از امور معاد و معاش او به وجود
و سلامت او و چون معلم ناصح و والدین و فرزند و عیال و اخوان و امثال ایشان مثلا در حالت مرض یا سفر یکی از ایشان صدقه
میدهد به جهت صحت و سلامتی او و حاصل آن بالاخره راجع می‌شود به وجود او و جهت عالم سبب سلامتی بدن او است و سلامتی فرزند
باعث خفت یا برطرف شدن زحمت و کلفت او است و چون برهان عقل و نقل و وجدان هیچ نفسی عزیزتر و گرامی‌تر
نیست از وجود مقدس حضرت امام عصر روحنا و روح العالمین فداه بلکه محبوب‌تر از نفس خویش که اگر چنین نباشد در ایمان
ضعف و نقصان و در عقاید سستی و خللی است چنانچه با سانید معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیده
که فرمود ایمان نیاورده احدی از شما تا اینکه بوده باشم من و اهل بیتم محبوب‌تر نزد او از جان او و فرزندش و تمام مردم و چگونه چنین
نباشد و حال آنکه وجود و حیات و دین و عقل و صحت و عافیت و سایر نعم ظاهری و باطنی تمام موجودات
از پرتو وجود آن وجود مقدس و صیانت او است چون ناموس عصر و مدار دهر … و صاحب قصر و بارگاه
و سبب سکون زمین و حرکت افلاک و تعلق دنیا از سکنه … در بسیاری از اخبار در آن …

انتهی ما ارضرت حجت علیه السلام صحت جامه صحت و لباس عافیت اندازه قامت آن نفس مقدس و شایسته قد آن ذات اقدس است پس خود پرستان که تمامی اهتمام شان در حفظ وجود است خویش است چه رسد بآنکه جز آن وجود مقدس کسی لایق هستی و سزاوار عافیت و تندرستی نه بینند لازم و متحتم است که مقصود اولی و غرض اهم ایشان از چنگ زدن بدامان هر وسیله و سببی برای نیل صحت و استجلاب عافیت و قضاء حاجت و دفع بلیت مقرر شده چون دعا و تضرع و تصدق و توسل سلامتی و حفظ آن وجود مقدس و حضار فداه باشد و بر متتبع در مضامین ادعیه تعقیبات و ماه مبارک و غیر اینها پوشیده نیست که ائمه طاهرین علیهم السلام تا چه حد اهتمام و تاکید فرموده اند در دعا برای حفظ و سلامتی آن وجود معظم از شر جن و انس و طواغیت و سائر نعم الهیه دنیویه و اخرویه بلکه سالها قبل از ولادت آن مولود مبارک خود در عقب نماز و سائر اوقات چنین میکردند و فرقی در وسیله میان دعا و صدقه نیست و شاید تاثیر اخیر بیش باشد و از اینجا است که سید جلیل صاحب کرامات علی بن طاوس در کتاب کشف المحجه بعد از وصایای بسیار بفرزند نفس و متمسک و مستمسک مستی در موالات آنجناب میگوید و مقدم دار حوائج آنجناب بر حوائج خود در وقتیکه نماز حاجت میکنی و صدقه از جانب او را بر صدقه از جانب خود و از هر که عزیز است نزد تو و دعا برای او را پیش از دعای برای خود و مقدم دار آنجناب را در هر خیر که این وفا است برای او یعنی وفا است بعقد بیعت و عهد بندگی که بستی با او و مقتضی است اقبال او را بر تو و احسان او را بسوی تو و عرض کن حاجات خود را با او در هر روز دوشنبه و پنجشنبه از هفته و در کتاب امان الاخطار در ضمن دعائیکه برای صدقه دادن وقت سفر کردن ذکر کرده چنین فرموده اللهم ان هذه لک و منک وهی صدقة عن مولانا محمد عجل الله فرجه و صلی علیه و بین یدی اسفاره و حرکاته و سکناته فی ساعات لیله ونهاره وصدقة عمن یعنیه امره و ما لا یعنیه امره و ما یضمنه و ما یخلفه الخ و این عملی است جلیل که اهل دانش از بزرگی قدرش نباید غفلت کنند

باب سیزدهم

در شمه از حاصل فضل صدقه بکلامی خوش و بیانی دلکش که ضبطش سهل و حفظش آسان و سزاوار است سپردن آن در سویدای کانون جنان و نوشتنش بر رخسار حور جنان بدانکه خداوند کریم منان با عمل صدقه کاری کند چنانچه وعده فرموده که نکرده با هیچ کار نیک انسان و آن هشت مرحله است از مراتب لطف و احسان که با صدقه کند از روز دادن تا زمان رسیدن بجزای آن **اول** اخذ **دوم** حفظ **سیم** تنمیه **چهارم** تزکیه **پنجم** اعلان **ششم** مدح **هفتم** مباهات **هشتم** مکافات

اول اخذ یعنی گرفتن چنانچه فرموده الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحیم آیا ندانستید که خداوند است که قبول میکند توبه را از بندگان و میگیرد صدقات را و اینکه خداوند است پذیرنده مهربان و این از فضائل خاصه صدقه است چنانچه در تفسیر عیاشی مرویست که حضرت سجاد علیه السلام چون عطا میفرمود بسائل میبوسید دست سائل را پس کسی پرسید چرا چنین میکنی فرمود زیرا که صدقه می افتد بدست خداوند پیش از دست بنده و فرمود نیست چیزی مگر آنکه موکل است

با و ملکی مگر صدقه پس بدرستیکه می افتد آن بدست خدا و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود من ضامنم بر پروردگار
خود که صدقه نمیرسد بدست بنده تا آنکه برسد بدست خدا پس آن آیه را خواند و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود هیچ چیز نیست مگر آنکه موکل شده بر او ملکی غیر از صدقه پس آن میرسد بدست خدا و باین مضمون اخبار بسیار
و پاره از آن سابقا ذکر شد و خواهد آمد دوم حفظ جان انسان بر هر چه ترسد از زوال از تطرق حوادث و وقوع در
مهالک آسمانی و زمینی چون بخداوندش دهد و بحضرت مقدسش سپرد بدادن صدقه و انفاق البته آنها را نگاه میدارد
و از آن مهالک نجات داده در روز حاجت بآن باو برمیگرداند چنانچه گذشت در شرط دهم از باب ششم در خبر معتبر
جناب صادق علیه السلام با آن تجار و نیت دادن صدقه و حفظ از اشرار و در تفسیر امام علیه السلام مذکور است
که چون انسان از دادن زکوة کوتاهی کند خداوند میفرماید ای بنده من آیا مرا بخل نسبت میدهی یا مرا متهم داشتی که گمان
میکنی من عاجزم توانا نیستم بر آنکه بدهم بتو زود است بر گردد بتو روز یکه بوده باشی محتاج ترین محتاجها اگر بدهی زکوة را
و در تفسیر شیخ ابو الفتوح و غیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هیچ مال بصدقه و زکوة کم نه
شد تنمیه یعنی ترتیب کردن و ترقی دادن چنانچه خداوند میفرماید یمحق الله الربوا و یربی الصدقات ناقص و زایل
و تباه گرداند خدای مالی را که از ربا حاصل آید و زیاد کند و فزون کند صدقات را و در تفسیر عیاشی از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که فرمود خداوند میفرماید نیست چیزی مگر آنکه موکل کردم باو کسیرا که قبض کند آنرا غیر از
صدقه پس بدرستیکه بخودی خود میگیرم آنرا بدست خود گرفتنی حتی اینکه مرد یا زن صدقه میدهد بخرما یا پاره خرما
پس تربیت میکنم آنرا برای او چنانچه تربیت میکند کره اسب یا کره شتر خود را پس ملاقات میکند او را روز قیامت و
حال آنکه مانند کوه احد و بزرگتر از احد است و ایضا از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود بدرستیکه
خداوند تربیت میکند برای یکی از شما صدقه را چنانچه تربیت میکند یکی از شما فرزند خود را تا آنکه ملاقات کنید خدا را
روز قیامت و او مثل احد است و در خبر دیگر باین مضمون نقل فرمود و گفت از تفسیر شیخ ابو الفتوح که
ترازوی کسی بسنجند از طاعت سبک باشد پس چیزی چون کوه در کفه حسنات او نهند سنگین شود و چون آنرا
نشناسد و از حالش پرسد خدای تعالی فرماید این آن نیم خرما است که تو فلان روز برای من بصدقه دادی من آنرا
برای تو پرورش دادم تا بوقت درماندگی تو بفریاد تو رسد و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده
که فرمود بآن خدائیکه جان من بدست او است که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از کسب حلال و خدای تعالی جز حلال نپذیرد
و بآسمان نشود الا صدقه پاک الا آنکه صدقه در دست کرم خدای نهند خدای از او بستاند و او را میپروراند چنانچه یکی
از شما کره اسبی پروراند تا یک لقمه که از برای خدا داده باشد مانند کوهی عظیم شود آنگاه خواند الم یعلموا ان الله
الآیه چهارم تزکیه آن اگرچه معنی است که همه آنها در اینجا موجود است چون تطهیر خداوند پاک میکند
صدقه را از جمیع ضرر و مفاسد الهی دارد است چون خواست که رد کند و تنمیه چنانچه گذشت الا آنکه مقصود

در فضائل هشتگانه صدقه

در این عنوان تنمیه کردن و ثمر است و فوائد غیر متناهیه بیرون آوردن است از آن و این غیر تربیت است چه مقصود از تربیت
دادن شخص صدقه است بمقداری که استعداد یک دارد است و آبیاری کم از او میشود چون حبه که درخت شود و لقمه که
کوهی گردد و غرض از این بیرون آوردن درختان دیگر است مثلاً از شاخه و حبه آن درخت و هم چنین درختان
دیگر از نتایج آن پس یک صدقه هزار صدقه شود مثلاً چنانچه در آنجا یک مثقال هزار مثقال می شد پس تنمیه بزرگ کردن
کوچک است و تزکیه زیاد کردن کم است و این در صدقه علم و کلمه حق بسیار ظاهر باشد چنانچه مکرر اشاره بآن شد
در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که شخصی هدیه آورد خدمت مجتبی علیه السلام پس فرمود کدام محبوبتر است نزد
تو بدل او بیست ضعف که بیست هزار درهم می شود یا مفتوح نمایم برای تو بابی از علم که مقهور کنی بآن فلان ناصبی را
که در قریه تو است و دریابی و نجات دهی بآن ضعفاء اهل قریه خود را اگر بهترین این دو را برگزیدی من هر دو را
برای تو جمع میکنم و اگر بیست را اختیار کردی تو را مخیر میکنم در گرفتن هر کدام که خواستی پس گفت ای فرزند رسول خدا
ثواب من در مقهور کردن آن ناصبی و نجات دادن آن ضعفاء از دست او باندازه بیست هزار درهم است فرمود
بلکه بیشتر است از دنیا بیست هزار هزار مرتبه پس گفت ای فرزند رسول خدا پس چگونه برگزینم پست تر را بلکه اختیار میکنم بهتر
را کلمه که مقهور کنم بآن دشمن خدا را و دور کنم او را از اولیاء خدا پس حضرت فرمود نیک برگزیدی و آن کلمه را باو آموخت
و باو داد بیست هزار درهم پس رفت و آنمرد را ساکت کرد از جواب و باو بانجاب رسید چون حاضر شد فرمود ای بنده خدا
هیچکس نفع نبرده مانند نفع تو و احدی از دوستان تجارت نکرده مانند تجارت تو کسب کردی مودت خداوند
را اوّلاً و مودت محمد و علی صلوات الله علیهما را ثانیاً و مودت طیبین از آل ایشان را ثالثاً و مودت ملائکه را رابعاً و مودت
برادران مؤمن خود را خامساً پس کسب کردی بعدد هر مؤمنی و کافری چیزی را که آن بهتر است از دنیا هزار مرتبه پس گوارا
باد تو را **پنجم** اعلان یعنی ظاهر کردن خداوند آنچه را انفاق کرده در پنهانی برای ملاء اعلی از ملائکه و انبیاء و اوصیاء
علیهم السلام و مؤمنین و آن اعلان علاوه بر تشریف و احترام سبب باشد برای محبت ایشان و دعا و استغفار و
شفاعت و در این عصر که وحی منقطع بود بسیار شد که کسی برآستی و خلوص نیت صدقه داد و پنهانی کرد پس خداوند
آنرا ظاهر نمود و آیه در حقش نازل فرمود که تا روز قیامت آنرا خوانند و آن نیکی را یاد کنند **ششم** مدح و
ستایش خداوند بنده ضعیف را آنچه دادن چیزی از مال الله به بندگانش و این مدح کافیست در فضل صدقه بلکه
هر چه غیر از او باشد مرتبه اش پست تر است چه مدح بی رضایت نشود و بعد از مقام رضا چیزی نباشد و در
آیات شریفه آنقدر از انفاق کننده و صدقه دهنده مدح فرموده و باسامی نیکو و اوصاف شریفه ذکر
فرموده که عقول حیران است ایشان از متقین شمرده و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات
والارض اعدت للمتقین الذین ینفقون فی السرّاء والضرّاء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
و در صفات متقین فرموده و ممّا رزقناهم ینفقون و صادقین و صابرین و ... لن تنالوا البر حتی تنفقوا

وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن تا اینکه فرموده و آتی المال علی حبه ذوی القربی و
الیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب و در آخر آیه است اولئک الذین صدقوا و اولئک
هم المتقون محسنیان نام نهاده انهم کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
وبالاسحار هم یستغفرون وفی اموالهم حق للسائل والمحروم و مفلحین لقب داده فآت ذا القربی
حقه والمسکین وابن السبیل ذلک خیر للذین یریدون وجه الله واولئک هم المفلحون و
صالحین نسبت وانفقوا من قبل ان یأتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب
فاصدق واکن من الصالحین و به اولی الالباب نسبت داده انما یتذکر اولوا الالباب الذین یوفون
بعهد الله تا آنجا که فرموده وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة هشتم مباهات کردن خداوند است
بسبب شخص صدقه دهنده بر ملائکه و سایر عباد چنانچه مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام
فرمود شخصی از اهل ایمان در ضمن خبری که گذشت و هرکس بجای آورد آنچه براو لازم است یعنی از تفرقه نگذاشتن
میان خود و برادران مومن در جان و مال مباهات میکند خداوند بسبب او ملائکه خود را و مباهات میکند به او بهشت
خود را و مباهات در اینجا بهمان معنی است که شایسته ذات مقدس حضرت باری تعالی است و در جاهای بسیار
استعمال فرموده اند چنانچه در مواعظ رسول خدا صلی الله علیه و آله است به ابوذر بدرستیکه پروردگار تو
مباهات میکند ملائکه را به سه نفر مردی که صبح در بیابان بی آب و گیاهی پس اذان و اقامه میگوید و نماز میکند پس میفرماید
خداوند بملائکه نظر کنید بسوی بنده من نماز میکند و نمی بیند او را غیر از من کسی پس فرود می آیند هفتاد هزار ملک و
نماز میکنند در عقب او و استغفار میکنند برای او تا فردای آن روز و مردیکه برخیزد در شب تنها نماز کند پس سجده
رود و در سجده بخوابد پس خداوند میفرماید نظر کنید بسوی بنده من که روح او نزد من است و جسد او در طاعت من
در سجده و مردیکه در جهادی باشد و رفقای او فرار کنند و او ثابت بماند و مقاتله کند تا کشته شود و در وصایای
آنجناب بعبدالله بن مسعود است که ای پسر مسعود دوزخ برای کسی است که مرتکب حرام شده و بهشت برای آنکه واگذاشته
حلال را و بر تو باد بزهد بدرستیکه این زهد چیزیست که مباهات میکند خداوند باو ملائکه را و اقبال میکند بروی برحمت
خود بر تو و صلوات میفرستند بر تو جبار و بالجمله اصل مباهات غلبه کردن بر دیگری است بشمردن چیزیکه از محاسن
و مفاخر باشد و خداوند بقسمی با ملائکه درباره او سخن گوید و مدح و ستایش نماید که پنداری ملائکه در مقام مغالبه و
مخاصمه و خداوند چون در مقام جواب تعداد محاسن و مفاخر خود یا آنچه بستگی دارند بآن ذات مقدس تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا نهم مکافات در دنیا و برزخ و قیامت و بهشت باقسام و مراتب و درجات
وانواع منافع دنیویه و اخرویه از جاه و شرف و نیکنامی و محبت در قلوب بندگان و توجه ایشان بسوی او و از
از ایشان کسب کمالات کردن بعقل و فعل و حال و کثرت اعتبار بی اعتباری دنیا و عظم نعم عظیم حضرت ذی العطایا

دهم

وغیره

اینها که بگذرد از هفتاد بلکه هفتصد و شاید در آیهٔ شریفه مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء اشاره بهمه باب
و ذکر جمله از همه اینها شد و حاکذشت خداوند تعالی مکافات بملاحظهٔ ولی قابلیت و پستی آن و مکافات بانچه
ذکر فرموده از اقسام نعمت و دفع کربت و در آخر باز اشاره نموده که و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا
کبیرا و گذشت بروایت شیخ طبرسی که این آیات جاریست دربارهٔ هر مؤمنی که این کار را بکند برای خدا و عزّ و جلّ
ومناسب اختتام این باب بخبریکه نادر است فائدهٔ لطیفه برای بسیاری از اقسام صدقه و سائل عمل
شهید ابن قاسم حسینی عاملی جزینی در کتاب اثنا عشریه روایت کرده از کتاب لب اللباب که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله
علیه و آله آمد پس گفت آیا رخصت میدهی مرا که آرزو کنم مرگ را فرمود مرگ چیزیست که چاره از آن نیست و سفریست دراز
که سزاوار است برای آنکه آهنگ آن کرده بردارد با خود هدیه گفت چیست آن هدیها فرمود هدیه عزرائیل و هدیه قبر
و هدیه منکر و نکیر و هدیه میزان و هدیه صراط و هدیه مالک و هدیه رضوان و هدیه پیغمبر و هدیه جبرئیل و هدیه خدا تعالی اما هدیه
عزرائیل پس چهار چیز است راضی کردن خصمان و قضای نمازهای فوت شده و شوق بسوی خدا تعالی و آرزوی مردن
و هدیه قبر چهار چیز است ترک نمیمه و استبراء از بول و قرائت قرآن و نماز شب و هدیه منکر و نکیر چهار چیز است راستی گفتار
و ترک غیبت و حق گفتن و فروتنی برای هر کسی و هدیه میزان چهار چیز است خاموش کردن و ورع و راستی و رفتن
بجماعت و خواندن یکدیگر بسوی شفقت خداوند و هدیه صراط چهار چیز است اخلاص عمل و حسن خلق و کثرت ذکر خداوند
و تحمل آزار و هدیه مالک چهار چیز است گریه از ترس خدا و صدقهٔ نهانی و ترک معاصی و نیکی بوالدین و هدیه
رضوان چهار چیز است صبر بر مکاره و شکر نعمت و انفاق مال در طاعت خداوند و حفظ امانت در وقت یعنی گذاردن
نماز که امانت بزرگ خداوند است در وقت و هدیه پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار چیز است محبت آنجناب و پیروی
سنتش و محبت اهل بیتش علیهم السلام و حفظ زبان از ناسزا و بیهوده و هدیه جبرئیل چهار چیز است کم خوردن
کم گفتن و مداومت حمد و هدیه خدا تعالی چهار چیز است امر بمعروف و نهی از منکر و نصیحت خلق و مهربانی بهمه کس

باب چهاردهم در فضل اعانت سلسلهٔ جلیله سادات اگر چه عنوان این ابواب فضل مقامات آن
شرح منافع و شروط و اقسام صدقه بود که و چون آن بر سادات عظیم الشان حرام و بعضی اقسام مستحبه بر همه یا بعضی
از ایشان مکروه و باقی جایز پس مجدد کی درذکر ایشان در سلک گذشتگان نبود جهة احترام آن سلسله علیا از
گذشتن اسم صدقه بر احسان و اکرام که با ایشان شود چه این لفظ در مقابل خمس که مختص بایشانست ذکر شده و در
مقام ذکر اعانت بایشان کمتر این کلمه را استعمال فرمودند بلکه در بسیاری از اخبار صدقه زکوتی وارد شده که صدقه
چرکهای مردم است و فرمودند [illegible] بر من و بر رسولش و اهلبیت رسولش را از آن پس فرمود صدقات
از آن فقرا و مساکین و سایر اصناف است که در قرآنست بلکه نهی فرمودند از صدقه بر دشمن که آنچه را بجوان

میدهند صدقه نباشد چنانچه در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که کسی عرض کرد یا رسول الله کیست مستحق زکوة
فرمود مستضعفین از شیعه محمد و آل او علیهم السلام که قوت نگرفته بصیرتشان در دین و اما آنکه قوت گرفته بصیرتش
در دین و نیکو شد معرفتش در دوستی اولیاء خدا و دشمنی دشمنان خدا پس آن برادر شما است در دین و چسپیده ترست
بشما از پدران و مادران جسمانی شما پس باو ندهید زکوة و نه صدقه زیرا که دوستان ما و شیعیان ما از ما یند مانند
یک جسد و حرام است بر جماعت ما زکوة و صدقه ولیکن هر چه میدهید برادران با بصیرت خود همان نیکی است و بلند
دارید قدر ایشانرا از زکوة و صدقات و منزه دارید ایشانرا از انکه برسد بایشان چرکهای شما آیا دوست میدارید
یکی از شما که بشوید چرک بدن خود را انگاه بریزد آنرا بر بدن برادر مؤمن خود بدرستیکه چرک گناهان بزرگترست
از چرک بدن پس چرکین نکنید بدن برادران مؤمن خود را و بالجمله فضل رعایت و احسان بر این طائفه بزرگ
و عظیم و ثواب آن جسیم و اخبار وارده در تاکید و ترغیب آن بسیار و حکایات دیدن خیر بزرگ از اعانت
کردن بایشان بیشمار و ما اکتفا بذکر چهل عدد از هر دو صنف میکنیم **اول** در کتاب شریف صحیفة الرضا
علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چهار نفرند که من شفیع برای ایشان روز قیامت
هر چند بیایند با گناههای اهل زمین اکرام کننده ذریه من و بر آورنده حاجتهای ایشان و کوشش کننده
در کارهای ایشان چون ناچار شوند بآنها و دوستدار ایشان بدل و زبان **دوم** در انجا از امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده که فرمود هر که کار نیکی کند بیکی از فرزندان عبد المطلب و آنحضرت مکافات نکند بآن کار در دنیا پس
من مکافات میکنم او را فردا چون ملاقات کند مرا روز قیامت **سیم** در تفسیر امام علیه السلام مرویست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه رعایت حق خویشان پدری و مادری خود را کند داده می شود باو در بهشت
هزار درجه که دوری ما بین هر درجه بقدر دویدن اسب خوب لاغر میان تکی است که صد سال بدود و یک درجه آن
از نقره باشد و درجهٔ دیگر از طلا و درجهٔ دیگر از لؤلؤ و درجه دیگر از زمرّد و درجه دیگر از زبرجد و درجه دیگر از
مشک و درجه دیگر از عنبر و درجهٔ دیگر از کافور پس این درجات از این اصناف و فرمود کسیکه رعایت حق
قرابت خویشان محمد و علی صلوات الله علیهما نماید داده میشود او را از فضل و مراتب درجات و زیادتی انچه باهر قدر
زیادتی فضل محمد و علی علیهما السلام بر ابوین نسبی او **و امام حسن** و در نسخه امام حسین علیهما السلام
فرمود بر تو باد باحسان بر خویشان ابوین دینی خود محمد و علی اگر چه ضایع نموده باشی رعایت خویشهای پدر
و مادر نسبی خود را و بپرهیز و اجتناب کن از ضایع نمودن خویشان دینی خود بتدارک کردن خویشهای پدر و مادر
نسب خود از جهت آنکه شکر کردن اقارب آن حضرت بسوی ابوین دینی تو محمد و علی علیهما السلام نفع بتو بیشتر دارد
از شکر کردن اقارب نسبی نزد پدر و مادر تو بجهت آنکه خویشان ابوین تو هر گاه شکر کنند ترا نزد محمد و علی
علیهما السلام باندکی از قلیل نظر تو چیکه ظاهر کنند آن ابوین دینی برای تو بر طرف میکنند از تو گناهان ترا

پری مابین زمین باشد تا عرش و بدرستیکه اقارب ابوین نسبی تو چون شکر تو در نکنند نزد ایشان و حال آنکه تو ضایع نموده
باشی حق خویشان ابوین دینی خود را نفع ندهند و دفع عذاب از تو نکنند بقدر فتیله که مثل است میان عرب در
حقارت و آن پوست رقیقی است که میان شکاف هسته خرماست و علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که حق
قرابات ابوین دین ما محمد و علی علیهما السلام و حق محبین ایشان احقست از حق خویشهای پدر و مادر نسبی ما زیرا که ابوین
دینی ما راضی میتوانند نمود از ما ابوین نسبی ما را و ابوین نسبی ما نتوانند ابوین دینی ما را که محمد و علی است خوشنود
کنانند و محمد بن علی علیهما السلام فرمود که کسیکه بوده باشد ابوین دینی او که محمد و علی است علیهما السلام
بهتر نزد او و خویشان او اکرم باشند نزد او از ابوین نسبی او و خویشان ایشان گفته خدا تعالی در حق ایشان
که تفضیل دادی بهتر را بحق خودم قسم که میکردانم ترا فضل او را اختیار نمودی تو آن جمعی را که اولی بودند باختیار نمودن
بحق خودم قسم که میکردانم ترا در دار قرار خود و هم صحبتی اولیای من اولی است و جعفر بن محمد علیهما السلام
فرمود که هر کسیکه مقدورش نباشد که قضای حق قرابات ابوین دینی و ابوین نسبی خود هر دو بکند بجهت آنکه
قضای حق قرابت هر یک مانع باشد از قضای حق دیگری پس مقدم دارد حق قرابت ابوین دینی خود را خدای
عزوجل میفرماید در روز قیامت چنانچه مقدم داشت قرابات ابوین دینی خود را مقدم دارید او را بسوی جنات
من پس زیاد میشود فوق آنچه آماده شده بود برای او از درجات هزار هزار ضعف او و موسی بن جعفر علیهما السلام
فرمود در حالیکه با آنحضرت عرض نمودند که برای فلانکس هزار درهم بود پس دو مال با و عرض شد که هر دو را میخواست که
مایه او گنجایش خرید آن هر دو را نداشت پس گفت که کدام یک از این دو متاع انفع است برای من گفتند مراد را که
این متاع زیادتی دارد بحسب بر آن متاع بهزار چندان حضرت فرمود آیا چنین نیست که لازم است در اینصورت
آنمرد را بنا بر مقتضای عقل خود که اختیار نماید فضل را گفتند آری فرمود پس چنین است بر گزیدن قرابت ابوین دینی تو
یعنی محمد و علی علیهما السلام افضل است تو ابوین بالکثر از آن زیادتی زیرا که فضل او باندازه فضل محمد است و علی علیهما السلام
بر ابوین نسبی او و کسی بجناب رضا علیه السلام عرض کرد که آیا خبر دهم ترا بزیانکار که از نفع و سرمایه دور مانده
فرمود آنکس کیست عرض کردند فلانکس که فروخت دینارهای خود را بدرهم که بعوض آن گرفت پس برگرداند مال
خود را از ده هزار دینار به ده هزار درهم حضرت فرمود بمن بگوئید که اینمرد ده هزار اشرفی خود را میفروخت بهزار
درهم آیا چنین نبود که تخلف نمودن او از نفع و حسرت او اعظم بود گفتند آری فرمود آیا خبر دهم شما را بکسیکه
تخلف از ربح و حسرت او اعظم از این باشد گفتند آری فرمود بمن بگوئید اگر اینمرد هزار کوه از طلا میداشت و
بهزار حبه از درهم مغشوش میفروخت آیا نه چنین بود که تخلف نفع او عظیم تر و حسرت او اعظم از این خواهد بود گفتند
آری فرمود آیا خبر ندهم شما را بسخت تر از این در تخلف و بزرگتر از این در حسرت گفتند آری فرمود کسیکه مقدم
دارد در نیکی و احسان قرابت ابوین نسب خود را بر قرابت ابوین دینی خود محمد و علی علیهما السلام زیرا که فضل خویشان

محمد و علی علیهما السلام که ابوین دینی اویند بر خویشهای پدر و مادر نسبی او افضل است از فضل هزار کوه طلا بر هزار درهم مغشوش
و محمد بن علی علیهما السلام فرمود کسیکه اختیار کند قرابت ابوین دینی خود محمد و علی علیهما السلام را بر قرابات
ابوین نسبی خود خدا تعالی اختیار نماید او را در روز قیامت در حضور خلایق و مشهور سازد او را بخلعتهای کرامات
خود و شرف او را اظهار سازد بر بندگان مگر کسیکه مساوی باشد با او در فضائل یا افضل او و علی بن محمد
علیهما السلام فرمود بدرستیکه از جملهٔ تعظیم جلال خداوندیست برگزیدن قرابت ابوین دینی خود که محمد و علی علیهما السلام اند
بر قرابات ابوین نسبی خود و بدرستیکه از جملهٔ استخفاف بجلال خداست برگزیدن قرابات ابوین نسبی خود بر قرابات
ابوین دینی خود که محمد و علی علیهما السلام اند و حسن بن علی علیهما السلام فرمود مردی عیالش گرسنه بودند پس از
خانه در آمد که چیزی بیابد و قوتی بر ایشان تواند خرید پس درهمی تحصیل کرد و بآن نان و خورشی خرید در اثنای راه گذشت
بمردی و زنی از خویشان محمد و علی علیهما السلام دریافت ایشان را که گرسنه بودند پس گفت ایشان سزاوارترند باین درهم
از خویشان من پس آن نان و خورش را بایشان داد و ندانست که چه عذر بگوید باهلش آورد پس آهسته راه میرفت و
فکر میکرد که ناگاه قاصدی را دید که در تفحص او است و او را مطلب پس او را نشان دادند نزد او آمد و نامهٔ باو داد که از
مصر آورده بود با پانصد اشرفی در کیسه و گفت این بقیهٔ مال پسر عم تو است که در مصر متوفی شده و از او صد هزار اشرفی
مانده که بر تجار مکه و مدینه است و عقار بسیار و اضعاف این مال در مصر دارد پس آن پانصد اشرفی را از او گرفت و
بر عیال خود توسعه داد و در همان شب بخواب رفت رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام را در خواب دید که باو گفتند
چگونه دیدی توانگر ساختن ما ترا چون برگزیدی قرابت ما را بر قرابت خود و بعد از این نماند احدی در مکه و نه در مدینه
از آنها که پسر عم او از ایشان طلبدارست از وجه صد هزار اشرفی مگر آنکه محمد و علی علیهما السلام بخواب او آمدند و گفتند
که اگر صبح کنی حق فلان را که از میراث پسر عم او مانده باو میرسانی فبها و الا ما در همان وقت ترا هلاک مینمائیم و
مستاصل میکنیم و زائل مینمائیم نعمتهائیرا که خدا تعالی بتو داده و ترا از حشمت و بزرگیت می اندازیم پس آن قرضداران علی الصباح
آنچه بر ذمهٔ ایشان بود برداشته نزد او آوردند تا آنکه جمع شد در نزد او تمام صد هزار اشرفی و نماند در مصر احدی
از آنجماعتیکه در نزد او مالی بود از آنشخص مگر آنکه حضرت محمد و علی علیهما السلام در خواب او آمدند و تهدید او را امر نمودند
که بجمیع تعجیل که او مقدور باشد مال او را ادا نماید آنگاه محمد و علی علیهما السلام بآنمرد که ایثار قرابت رسول صلی الله
علیه و آله کرده بود آمدند پس باو فرمودند چگونه دیدی احسان خداوند را نسبت بخود بتحقیق که ما امر کردیم کسانی را که در مصر
هستند که بزودی مال ترا بتو رسانند آیا میخواهی که بفرمائیم حاکم آنشهر را که عقار و املاک ترا بفروشد و قیمتهای آنها
از مال خود حواله کند که در مدینه بگیری و بدل آن هرچه خواهی در اینموضع خریداری نمائی گفت بلی میخواهم پس محمد و علی علیهما السلام
بخواب حاکم مصر آمدند و امر نمودند که عقار او را بفروشد و قیمت آنرا بطریق سابق باو برساند پس آوردند برای او
از آنمال سیصد هزار اشرفی و چنان شد آنمرد در تمول که متمول تری از او در مدینه نبود پس باز رسول خدا در خواب او

آمده فرمود ای بندهٔ خدا آنچه شد جبران تو بود در دنیا بر برگزیدن تو قرابت من را بر قرابت خود و همراه نشینهٔ عطا میکنم بتو در
در بهشت بعوض هر حبهٔ از ینجال هزار قصر در بهشت که کوچکترین آن قصرها بزرگتر است از دنیا و اما در فضل پس جای فرو رفتن
یکوزن آن بهتر است از دنیا و آنچه در او است **چهارم** کلینی و شیخ طوسی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت
کرده‌اند که فرمود کسیکه نیکی از اهل بیت من نیکی کند من جزا و پاداش او را میدهم در روز قیامت **پنجم** صدوق
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ای خلایق ساکت شوید
زیرا که محمد صلی الله علیه وآله با شما سخن میگوید پس ساکت می‌شوند خلایق پس بر میخیزد پیغمبر صلی الله علیه وآله و میگوید ایگروه
خلائق هر کسیکه از او در نزد من نعمتی یا منتی یا نیکی باشد پس بر خیزد و مکافات کنم او را پس میگویند فدایت پدران ما و مادران ما
چه نعمت و منت و نیکی است برای ما بلکه نعمت و منت و نیکی مر خدا را است و رسول او را بر جمیع خلایق پس با ایشان
میفرماید بلی هر کس جای داده یکی از اهل بیت مرا یا با او نیکی کرده یا پوشانیده او را از برهنگی یا سیر کرده گرسنهٔ ایشان را
پس بر خیزد تا او را مکافات کنم پس بر میخیزند مردمانیکه چنین کرده‌اند پس ندا می‌آید از جانب خداوند تبارک و تعالی
که ای محمد ای حبیب من قرار دادم مکافات ایشان را برای تو پس جای ده ایشان را در بهشت هر جا که میخواهی پس جا میدهد
ایشان را در وسیله محلیکه محجوب نباشند از محمد و اهل بیت او علیهم السلام **ششم** مفید ثانی پسر شیخ طوسی
در امالی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود هر کس کار نیکوئی کرده بمردی از فرزندان من پس او را
مکافات نکرد پس منم مکافات کننده مر او را بر آن صلهٔ نیک **هفتم** ایضا از آنجناب روایت کرده که فرمود
هر کس اراده کرده که توسل جوید بسوی من و اینکه بوده باشد از او در نزد من نعمتی که بجهت آن شفاعت کنم او را
روز قیامت پس احسان کند باهل بیت من **هشتم** ایضا از آنجناب روایت کرده که فرمود هر کس صله دهد یکی
از اهل بیت من بقیراطی من مکافات میکنم او را بقیراطی و صدوق در امالی چنین نقل کرده که فرمود کسیکه برساند نیکی
از اهلبیت من در این دنیا قیراطی پاداش و جزا میدهم او را در روز قیامت بقنطاری **نهم** قطب راوندی
در خرایج و ابن شهر آشوب در مناقب روایت کرده‌اند از هشام بن الحکم که گفت مردی بود از ملوک اهل جبل و هر سال
خدمت جناب صادق علیه السلام میرسید در موسم حج پس حضرت او را در یکی از خانهای خود در مدینه فرود
می‌آورد و آمدنش بحج و منزل کردنش در خانهٔ آنجناب طول کشید پس ده هزار درهم بآنجناب داد که خانه بخرد برای او
و رفت بسوی حج چون برگشت گفت فدایت شوم خریدی خانه را فرمود آری و قباله آورد که نوشته بود در او
بسم الله الرحمن الرحیم این قباله ایست که خریده آنرا جعفر بن محمد برای فلان پسر فلان جبلی خرید برای او خانهٔ در فردوس
حد اول آن رسول الله و حد دوم امیر المؤمنین علیه السلام و حد سیم حسن بن علی علیهما السلام و حد چهارم حسین بن علی
علیهما السلام چون آنمرد خواند آنرا گفت راضی شدم خداوند مرا فدایت کند پس حضرت فرمود من گرفتم آنمال را و متفرق
کردم در اولاد حسن و حسین علیهما السلام و امید وارم اینکه قبول کند خداوند این را و جزا دهد بتو بهشت را پس آنمرد بخانه

برگشت و آن قباله با او بود پس مریض شد بمرض موت چون وفاتش نزدیک شد جمع کرد اهل خود را و قسم داد ایشانرا
که آن قباله را با او بگذارند پس چنین کردند بامدادان که قوم بر سر قبرش رفتند دیدند قباله را بر روی قبر نوشته بود
در او وفا کرد برای من ولی الله جعفر بن محمد بانچه گفت و در بعضی نسخ وفا کرد ولی الله جعفر بن محمد بانچه گفت **دهم**
شیخ صدوق در امالی روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود چون روز قیامت شود جمع کند خداوند
خلق اولین و آخرین را در یک مکانی پس فرو میگیرد ایشانرا تاریکی شدیدی پس تضرع و زاری میکنند بسوی پروردگار
خود و میگویند پروردگارا بردار از ما این تاریکی را حضرت فرمود پس بیایند گروهی که برود نور در روشنائی
پیشاپیش ایشان چنانچه روشن کنند زمین محشر را پس میگویند اهل محشر ایشان پیغمبرانند پس میآید ندائی از جانب
خداوند که ایشان پیغمبران نیستند پس میگویند اهل جمع که ایشان ملائکه اند پس بیاید بایشان ندائی از جانب
خداوند که نیستند ایشان ملائکه پس میگویند اهل محشر که ایشان شهدایند پس میآید ندائی از جانب خداوند
که نیستند ایشان شهدا پس اهل محشر میگویند شما چه کسانید پس میگویند مائیم علویون ما ذریه محمدیم ما اولاد علی بن
ابیطالب که ولی خدا است مائیم مخصوصان بکرامت خداوندی مائیم ایمن از عذاب و مطمئن که از اهل بهشتیم پس
بیاید ایشانرا ندائی از جانب خداوند عزوجل که شفاعت کنید درحق دوستان خود و اهل مودت خود و
شیعیان خود پس شفاعت کنند ایشان و شفاعت ایشان پذیرفته شود **یازدهم** شیخ منتجب الدین
علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن بابویه قمی (برادر صدوق) در اربعین و شیخ شاذان بن
جبرئیل در کتاب فضائل و سید ضامن بن شدقم مدنی در تحفة الازهار و صاحب وسیلة المآل باسانید متعدده روایت کرده
از ابراهیم بن مهران که گفت در همسایگی ما در کوفه مردی بود فامی کنیه او ابوجعفر و او خوش معامله بود در
سودا هرگاه شخص علوی نزد او میرفت و چیزی میخواست منع نمیکرد اگر قیمت آنرا داشت میگرفت و گرنه بغلام خود
میگفت بنویس این مبلغی است که گرفته آنرا علی بن ابیطالب علیه السلام و مدتی بنویس چیزهائی را که علی علیه السلام گرفته
و باقی مانده آنمرد بر اینحال بود مدتی تا آنکه فقیر و مستمند شد و در خانه نشست و در دفتر خود نظر میکرد پس اگر می یافت
یکی از بدهکاران خود را که زنده است کسی نزد او میفرستاد که آن مال را از او بگیرد و اگر می دید که وفات کرده و
چیزی ندارد خطی بر اسمش میکشید پس در این ایام روزی بر در خانه خود نشسته بود و در دفتر نظر میکرد که
گذشت بر او مردی از ناصبیان پس بطریق استهزاء و طعنه با و گفت چه کرد بدهکار بزرگ تو علی بن ابیطالب
علیه السلام پس مرد فامی بجهت سخن او غمگین شد و برخواست و داخل خانه خود شد چون شب آمد در خواب دید
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که با او بود حسن و حسین علیهما السلام که در پیش روی آنحضرت راه میرفتند پس حضرت
بایشان فرمود کجا است پدر شما پس امیرالمؤمنین علیه السلام جواب داد که اینک حاضرم یا رسول الله و در پشت سر
آنحضرت بود پس حضرت باو فرمود چه شده ترا که نمیدهی حق این مرد را گفت یا رسول الله این حق او است

در دنیا که آورده ام فرمود بده باو پس دادم باو کیسه از صوف سفید و فرمود این حق تو است پس فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله بگیر این را و در دکان بسکه بیاید نزد تو از فرزندان او و بخواهد چیزی را که نزد تو است بده که نیست بر تو فقر
بعد از امروز آنمرد گفت بیدار شدم و حال آنکه کیسه در دستم بود و بیدار کردم زوجهٔ خود را گفتم بیداری یا در خواب گفت
بیدارم گفتم چراغ را روشن کن پس روشن کرد چون نظر کردم هزار اشرفی در آن بود پس آن زن گفت ای مرد از خدا بترس
فقر تو را وا نداشته باشد که فریب داده باشی بعضی تجار را و مالش را گرفته باشی گفتم نه والله ولیکن قصه چنین است
پس جمع است فقیر آنکه حساب بران بود پس دید که نیست فقط آنچه نوشته بود بر علی بن ابی طالب علیه السلام نه کمی و نه زیادی
و در روایات اختلافی بود در کلمات بعضی از آنها اکتفا نمودیم دوازدهم احمد بن الفضل بن کثیر در کتاب
وسیلة المال نقل کرده از کتاب تحقیق عری الایمان که او روایت نمود از ابی الحسن علی بن ابراهیم بن عثمان
دقاق رقی که گفت وارد شد بر من روزی فقیری علوی از فرزندان حسین بن علی علیه السلام پس گفت صد من آرد
بمن بده گفتم قیمت آنرا حاضر کن گفت نیست با من چیزی بنویس بر ذمهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله پس آنچه
خواست دادم و نوشتم قیمت آنرا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شنیدند علویین این قضیه را پس می آمدند
و سؤال میکردند و من میدادم پس میگفتند بنویس بر ذمهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله پس پیوسته بایشان
میدادم تا آنکه نماند برای من چیزی پس روزگاری بسر بردم با سختی و تنگی ناگاه رفتم خدمت سید عمر بن یحیی العلوی
و عرضه داشتم آن خطوط را بر ایشان و شکایت نمودم باو از پریشانی و سختی پس جوابی نداد چون شب شد دیدم
پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب و با او بود علی بن ابی طالب علیه السلام پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن فرمود
ای ابو الحسن مرا می شناسی گفتم آری توئی محمد رسول الله صلی الله علیک و سلم فرمود پس چرا شکایت از من کردی
و تو با من معامله کردی گفتم یا رسول الله فقیر شدم پس حضرت فرمود اگر معامله کردی با من در دنیا بدهم بتو و اگر
معامله کردی با من در آخرت پس صبر کن که من نیکو بده کاری هستم پس مرد سخت جزع کرد و از خواب بیدار شد
و گریه میکرد پس بیرون رفت بسوی کوهها و صحراها چند روزی گذشت که او را مرده یافتند در غار کوهی پس او را
برداشتند و دفن کردند پس در شب هفت نفر از صلحای کوفه او را در خواب دیدند که بر او بود حلّه‌ها از استبرق
و او در باغستان بهشت راه میرفت پس باو گفتند توئی ابو الحسن گفت آری گفتند چگونه رسیدی باین
نعمت گفت هر که معامله کند با محمد صلی الله علیه و آله میرسد بآنچه من رسیدم بدانید که من رفیق رسول الله
صلی الله علیه و آله شده ام این نعمت را بمن دادند بجهت صبر من سیزدهم باز در اینجا از کتاب
مذکور نقل کرده که گفت علی بن عیسی وزیر که من احسان میکردم بعلویه و اجر امید داشتم برای هر یک در سال
در مدینهٔ طیبه آنمقدار که کفایت کند طعام و لباس او را و کفایت کند عیالش را و این کار را در وقت آمدن ماه
رمضان میکردم تا سلخ او و از جملهٔ ایشان شیخی بود از اولاد موسی بن جعفر علیهما السلام و من مقرر داشته بودم

حکایت علی بن عیسی وزیر و ردّ علوی

برای او در هر سال هزار درهم و چنین اتفاق افتاد که من روزی در بستانها عبور میکردم پس دیدم او را که مست افتاده
و قی کرده و بگل آلوده شده و او در بدترین حالی بود در شارع عام پس در نفس خود گفتم من میدهم مثل این فاسق را
در سالی هزار درهم که آنرا صرف کند در معصیت خداوند هر آینه منع میکنم مقرری امسال او را چون ماه مبارک
داخل شد حاضر شد آن شیخ در نزد من و ایستاد بر در خانه چون رسیدم باو سلام کرد و مرسوم خود را مطالبه نمود
گفتم نه و اکرامی نیست برای تو مال خود را بتو نمیدهم که صرف کنی در معصیت خداوند آیا ندیدم ترا در بستانها که
مست بودی برگرد بمنزلت و دیگر نزد من میا چون شب شد پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که مردم در نزد او
مجتمع بودند پس پیش رفتم اعراض نمود از من پس بر من دشوار آمد و مرا بر کبده گشت پس گفتم یا رسول الله من چنین میکنم
با کثرت احسان من بفرزندانت و نیکی من با ایشان و وفور انعام من برایشان پس مکافات کردی مرا که اعراض
نمودی از من فرمود آری چرا فلان فرزند مرا برگردانیدی از در خانه ات به بدترین حالی و ناامید کردی او را و جایزه
هر ساله اش را بریدی پس گفتم چون او را بر معصیت قبیح دیدم و قضیه را نقل کردم و گفتم جایزه خود را منع کردم تا اعانت
نکرده باشم او را در معصیت خدای تعالی پس فرمود تو آنرا بجهت خاطر او میدادی یا برای من گفتم بلکه برای تو فرمود پس
میخواستی بپوشانی بر او آنچه از او سر زد بجهت خاطر من و اینکه از جمله اولاد من است گفتم چنین خواهم کرد با او و باکرام
و بعد از پس از خواب بیدار شدم چون صبح شد فرستادم از پی آن شیخ چون از دیوان مراجعت کردم و داخل خانه
شدم امر کردم که او را داخل کردند و حکم کردم بغلام که بیاورد نزد او ده هزار درهم در دو کیسه و گفتم و اگر کیسه
چیزی کم آمد خبر کن ما را و او را خوشنود برگردانیدم چون بصحن خانه رسید برگشت نزد من و گفت ای وزیر چه بود
سبب این عمل دیروز و مهربانی امروز تو و مضاعف کردن عطیه من گفتم خیر خیر چیزی نبود برگرد بخوشی گفت
و الله برنمیگردم تا از قصه مطلع نشوم پس آنچه در خواب دیده بودم باو گفتم پس اشک از چشمش ریخت و گفت نذر کردم نذر
حتمی که دیگر عود نکنم بمثل آنچه دیدی و هرگز پیرامون معصیتی نگردم و محتاج نکنم جد خود را که با تو مواجه کند پس
توبه کرد و توبه اش نیکو شد **چهاردهم** نیز در آنجا حکایت کرده از مقرّبی از علامه شیخ بن فهد حلّی
که جمال محمد بن الحسن بن خالد بلکی نقل کرد از بعضی قرّاء که قرآن میخواند در سر قبر امیر تیمور لنگ بعد از مردنش در شیراز
که من هر وقت با قرّاء حاضر میشدم قرائت قرآن میکردم چون خلوت میشد میخواندم خذوه فغلّوه ثم الجحیم
صلّوه تا آخر آیات و بسیار تلاوت میکردم این آیات را تا اینکه شبی در خواب دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله را
که تشریف آورد و تیمور لنگ در پهلوی آنجناب بود پس نزدیک رفتم او را گفتم رسیدی تا اینجا ای دشمن خدا و خواستم که دستش را
بگیرم و برخیزانم از پهلوی پیغمبر صلی الله علیه و آله پس حضرت فرمود بگذار او را که ذریه مرا دوست میداشت پس
ترسان برخواستم و ترک کردم آنچه را که در خلوت میخواندم **پانزدهم** در کتاب عمدة الطالب
تالیف سید جلیل نسابه ابی العباس احمد بن علی بن الحسین الحسنی نقل کرده از ابی الحسن نصر الله بن عنین شاعر

دمشقی

دمشقی مشهور که او با مالی و قماشی بسمت مکه معظمه میرفت پس بعضی از سادات اشراف از بنی داؤد که در وادی صفر منزل دارند بیرون آمدند و آنچه داشت از او گرفتند و او را مجروح نمودند پس نوشت قصیده بسوی ملک عزیز طغتکین ایوب که والی یمن بود و برادرش ناصر که سلطان بود در شام اقامت داشت و او را طلبیده بود بجهت اقامت در سواحل که در دست فرنگیان بود و فتح کرد و گرفت آنها را و در این قصیده ابن عنین او را ترغیب کرده از سواحل و ترغیب نموده او را در یمن و تحریص کرده بر آن اشراف که گذشته و اول آن قصیده بیت

اعیت صفاة نداك المصقع اللسنا من خلص الزبد ما ابقی لك اللبنا وما تزید بجسم لاحیاة له

وجزت فی الجود حد الحسن والحسنا تا اینکه گفته ولا تقل ساحل الافرنج افتحه فما یساوی اذا

قایسته عدنا وان اردت جهادا فاروِ سیفك من قوم اضاعوا فروض الله والسننا طهّر

بسیفك بیت الله من دنس وما احاط به من خسة وخنا ولا تقل انهم اولاد فاطمة لو ادرکوا

آل حرب حاربوا الحسنا حاصل این ابیات اگر مقابله شود سواحل فرنگیان برابری نکند با عدن و اگر میل جهاد داری پس سیراب کن شمشیر خود را از قومیکه ضایع کردند فرایض و سنن خدا را و پاک کن بشمشیر خود خانهٔ خدا را از کثافت و دنائت و لغو و مگو که ایشان فرزند فاطمه علیها السلام اند چه اگر آل حرب را درک میکردند با امام حسن علیه السلام جنگ میکردند چون قصیده را اتمام کرد در خواب صدیقهٔ طاهره علیها السلام را دید که دور خانهٔ کعبه طواف میکرد پس سلام کرد بر آنحضرت جواب نداد او را پس تضرع نمود و تذلل کرد و از گناه خود که مستحق این اعراض شده سؤال کرد پس حضرت این ابیات را انشاد فرمود حاشا بنی فاطمة کلهم من خسة تعرض و من خنا

وانما الایام فی غدرها وفعلها السوء اساءت بنا فتب الی الله ومن یقترف ذنبا بنا یغفر له ما جنی

ابن اسامة من ولدی واحد تجعل کل السب علی الکل فاکرم لعین المصطفی احمد ولا تهن من آله اعینا

فکلما نالك منهم غدا تلقی به فی الحشر منا هنا ابن عنین میگوید از خواب بیدار شدم ترسان و هولناک و عافیت یافته بودم از تمام جراحتهائیکه داشتم پس آن ابیات را نوشتم و حفظ کردم و توبه کردم بسوی خداوند از آنچه گفته بودم و قطع کردم آن قصیده را و در مقام معذرت بر آمدم و این ابیات گفتم عذرا الی بنت

نبی الهدی تصفح عن ذنب محب جنی وتوبة تقبلها من اخی مقالة توقعه فی العنا

والله لو قطعنی واحد منهم بسیف البغی او بالقنا لم ار ما یفعله سیئا بل انه فی الفعل قد احسنا

و این قصیده مشهور و مسطور است در دیوان ابن عنین و ذکر کرده آنرا بادرای در کتاب در النظیم فی مناقب الائمة اللهامیم

و در تذکرة الخواص سبط ابن جوزی نقل کرده از کتاب ملتقط جدش جد در کتاب و سیلة المآل منقولست که

در شهر بلخ مردی علوی بود و او را چند دختر و زنی بود پس آن مرد وفات کرد و عیالش از خوف شماتت دشمنان

پیاده بسمت سمرقند رفتند پس از شدت گرسنگی و کثرت سرما عاجز شدند پس داخل مسجدی شدند

حکایت علویّه که به بلخ رفته بود

دختر ها ماندند و مادرشان بجهت تحصیل قوت بیرون رفت پس دید رئیس بلد را که نشسته و جمعیتی در دور او گرد آمده
پس پیش رفت و شرح کرد برای او بدی کار خود شانرا و اینکه ایشان علویاتند رئیس گفت گواه بیاور که شما براستی
علویاتید علویه گفت من در این بلد غریبم و شاهدی ندارم و خدا تعالی و رسولش آگاهند که من راست میگویم پس
ملتفت او نشد علویه از نزد او برگشت و میگفت یا جدّاه یا رسول الله پس در عبورش پیر مردی دید نشسته بر دکه و گرد
او بودند جماعتی علویه پرسید این کیست گفتند داروغهٔ بلد و مجوسی است گفت شاید برای من نزد او گشایشی
باشد پس پیش رفت و خبر داد او را از حال خود و دختران و آنچه میان او و رئیس بلد گذشت و اینکه دختران در مسجد
و چیزی ندارند که قوت کنند پس خادم خود را آواز کرد و گفت بخاتون خود بگو که جامهٔ خود را بپوشد پس
بیرون آمد آن زن و با او بود کنیزانش پس با و گفت با این زن برو بفلان مسجد و بردار دختران او را و بیاور بخانهٔ
پس با او آمد و دختران را آورد و برای ایشان اطاقی تنها مهیّا کرد و ایشانرا بحمام فرستاد و از بهترین جامه ها ایشانرا
پوشانید و از فاخرترین فرشها برایشان فرش کرد و از لذیذترین طعامهای نیکو برایشان حاضر کرد پس نشستند
علویات با آن زن صحبت میکردند و بخواب نرفتند تا آنکه با مردان خود مسلمان شدند چون نصف شب
شد رئیس بلد که مسلم بود در خواب دید که گویا قیامت برپا شده و علمی و افراشته شده بر سر رسول خدا و در پیشگاه
قصری دید از زبرجد سبز و زمرد و لعل و در و یاقوت سرخ گفت پس گفتم یا رسول الله برای کیست این قصر
پس از من اعراض فرمود گفتم یا رسول الله چرا از من اعراض نمودی آیا من مسلم موحّد نیستم از امت تو فرمود شاهد
حاضر کن گفتم خدا و رسولش داناترند پس فرمود آیا تو بفرزندم نگفتی شاهد بیاور و این قصر مال آن مرد است که علویات
دختران در خانهٔ اویند پس گفتم او مجوسی است فرمود او نخواهد مرد مگر آنکه با اهل بیتش مسلمان شوند گفت پس بیدار شدم
ترسان و هراسان گریه میکردم و بر رخسار خود طپانچه میزدم و بیرون آمدم جستجو میکردم از خانهٔ هر یک که علویات
در او بودند تا اینکه رسیدم بآنجا پس یافتم ایشانرا نزد او پس قصد کردم که بگیرم ایشانرا از نزد او گفت [illegible]
تو را با این راهی نیست مرا با اسلام خود ترسان قسم بخدا که من و اهل بیتم نخواهیم مرد مگر آنکه مسلمان شدیم
بر دست ایشان پس بمکرّر التماس کردم و هزار اشرفی با و دادم گفت والله نمیشود بصد هزار هزار اشرفی
و نه بمثل آن از درهم بلکه اگر این شهر فیها را قبول کنم تو ایشانرا بچشم خود نخواهی دید پس پیوسته خضوع و
تذلّل میکردم و دست و پایش را بوسیدم گفت هیهات هیهات آنکسکه تو او را در خواب دیدی و تو را
بسوی من فرستاد من او را دیدم و خداوند برمن منّت گذاشت ببرکت قدوم دختران رسول خدا صلی الله
علیه و آله و دیدم جدّ ایشانرا در خواب و میگفت بخلاف آن قصر از آن تو و اهل بیت تو است بجهت آنچه با فرزندان
من کردی و شما در بهشت خواهید بود و خداوند فرستاده بود شما را مؤمن از روز ازل **مؤلف گوید**
که آیة الله علامه در کشف الیقین این حکایت را بنحو دیگر نقل کرده که ابسط از این و اختلاف در مواضع بسیار دارد

حکایت عبداللہ مبارک با علویہ

اینجا بیرا دارد چون ظاہر اتحاد دو قصہ و آن ہر دو یکی بود و از ذکر آن عرض کردیم ۱۵۸ در کتاب عوالی اللئالی ابن ابی جمہور احسائی
و تحفة الازہار سید ضیامن بن شدقم بن علی بن الحسن النقیب المدنی از سید علی سمہودی داودی و در تذکرة الخواص
سبط ابن الجوزی و وسیلة المآل احمد بن فضل مکی و کشف الیقین علامہ حلی اعلی اللہ مقامہ منقولست کہ عبداللہ بن
مبارک بیشتر حج میکرد در سالی و سال دیگر جہاد مینمود و پنجاه سال برین کار مواظبت داشت پس
بیرون رفت در بعضی سالہا کہ نوبت حج بود برای خریدن متاع سفر و تدارک حج و با او بود پانصد اشرفی و متوجہ
بازار شتر فروشان گردید کہ شتری برای سفر حج بخرد پس در راه علویہ را دید کہ در مزبلہ مشغولست بکندن
پرہای مرغ آبی مرده و آنرا پاک میکرد عبداللہ گفت نزد او آمدم و پرسیدم چرا چنین میکنی گفت ای مرد آیا نخوانده
قول خداوند را کہ میفرماید ولا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم پس سید از پاره چیزہا کہ اگر ظاہر شود برای
شما اندوہگین کند شما را تو را بخدا سوگند میدہم کہ بگذر از من و برو بسوی آنچہ نفع میدہد تو را و بگذار آنچہ را کہ نفع
نمیدہد تو را پس تعجب کردم از حسن استحضار و نیکی گفتارش گفتم بحق خدا و جدت محمد و علی علیہما السلام کہ مرا مطلع کن
و حقیقت امر را بگو گفت مرا معاف دار از قسم خود بجہت کشف کردن سترم بر تو زیرا کہ نمیدانند آنرا جز
علام الغیوب و ستار العیوب و کشاف الکروب و غفار الذنوب پس گفتم تو را قسم دادم و از تو نمیگذرم مگر آنکہ
سستی خبر خود را بمن بگوئی گفت ای عبداللہ ملجاء و لا علاج گردانیدی مرا کہ ظاہر کنم حال پنہان خود را نزد تو
بدانکہ من زن سیده علویہ ام و چہار دختر کوچک ستمدیده یتیم دارم و پدرشان در این نزدیکی وفات کرده
و این روز چہارم است کہ بر ایشان میگذرد کہ چیزی نخورده اند چون کار باضطرار رسید خوردن میتہ برما
حلال است و من بغیر از این مرغ مرده چیزی دیگر نیافتم میخواہم کہ اینرا پاک کنم بر ایشان ببرم کہ بخورند اینرا
و دفع گرسنگی ایشان بشود عبداللہ گفت پس با خود گفتم وای بر تو ای پسر مبارک کجا است آنکہ بیفتد در
دستت چنین فرصت و فائده کہ برساند بشفاعت جد او سید مخلوقات ہنگام سؤال نزد صراط روزیکہ
فرار کند مرد از پدرش و مادرش و برادرش و رفیقش و پسرش روزیکہ نفع ندہد مال و نہ اولاد مگر آنکہ آید نزد خداوند
با قلب سلیم از معائب ای علویہ دامن باز کن بگیر آنچہ خداوند بتو داده چنین کرد پس کیسہ زر گشادم و مجموع
آن زرہا را در دامنش ریختم پس علویہ سر در پیش افکنده بود ملتفت من نمیشد و من رفتم بمنزل خود و ندیدم
در خود ہیچ حالت شوقی بسوی حج در این سال و مراجعت نموده آماده کار خود شدم در شہر خود و نشستم در
خانہ خود تا اینکہ حج کردند مردم و مراجعت نمودند پس بجہت استقبال حاجیان و ہمسایگان و مصاحبان
خود از شہر بیرون رفتم پس ہر کس از ایشان را کہ ملاقات میکردم و میگفتم کہ خدا تعالی قبول کند حج تو را و پسندیده
نماید سعی تو را او نیز بمن ہمین دعا مینمود و میگفت ای عبداللہ آیا بخاطر نداری کہ ہمراه ما بودی در فلان محل
و فلان موضع و بسیار شد گفتن مردمان اینرا پس متفکر شدم در کار خود از سخن ایشان و حج نکردن خود مع تمام شب

کرامت سید ابوالحسن طاهر بن الحسین

در این فکر بودم پس حضرت رسالت پناه را در خواب دیدم که فرمود بمن ای عبدالله عجب دارید که تو را سید بفریاد
درماندگان و صلاح آوردی بختی فرزندان مرا پیش خواستم از خدا تعالی که خلق کند بر صورت تو فرشته را که
حج کند برای تو هر سال تا روز قیامت پس اگر خواهی حج کن و اگر خواهی مکن که او حج خواهد کرد برای تو **هیجدهم**
ایضا در تحفة الازهار مذکور است که سید ابوالحسن طاهر بن الحسین مردی بود عالم عامل و فاضل کامل با ورع و زهد
و صلاح و تقوی جلیل القدر عظیم الشان بلند همت میان او و مردی خراسانی رفاقت و دوستی بود و
خراسانی هر سال حج میکرد و بزیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد و دویست اشرفی برای او می آورد
و این معین بود برای او در هر سال تا آنکه مردی بخراسانی برخورد و با و گفت تو مالت را ضایع میکنی و صرف میکنی
در غیر محلش زیرا که طاهر صرف میکند آنرا در غیر طاعت خدا و رسولش و مکرر این سخن را با و گفت تا آنکه خراسانی را
منصرف کرد از او و مال را بغیر او داد و او را ملاقات نکرد و هم چنین در سال دوم چون سال سیم و زمان سفر
حج رسید پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که با و میگوید ای فلان وای بر تو قبول کردی در حق فرزندم
سخن دشمنان او را و قطع کردی صله خود را و آنچه با و میکردی از نیکی قطع مکن صله خود را از او و بده با و آنچه
فوت شده از او تا تو را توانایی است پس از خواب برخواست خوشحال و مسرور با نخواب و تدارک سفر حج خود را
کرد و آن مبلغ را با خود برداشت بنحویکه پیغمبر صلی الله علیه و آله با و امر نموده بود با هدایائی چون حج بجای آورد
و بزیارت حضرت مشرف شد رفت نزد طاهر و دست و پای او را بوسید و نشست در آن مجلس که
سادات و اشراف و فضلاء و اعیان بودند پس طاهر ابتدا کرد و فرمود ای فلان شنیدی در باره من سخن
دشمنانم را پس جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدی پس امر کرد تو را برساندن ششصد اشرفی که مقطوع
شده بود در طول سه سال با هدایائی و اگر امر نمیکرد تو را نمی آوردی آنرا و آنرا از مال خود جدا کردی در بلد خود
سوگند میدهم تو را که نه چنین بود گفت قضیه چنین بود والله ای فرزند رسول خدا کسی دانا نبود بآن جز خدای تعالی
طاهر گفت در نزد من بود خبر تو در سال اول و دویم و سیم دلم تنگ شد پس دیدم جدم رسول خدا را صلی الله علیه
و آله که میگفت بمن غم مخور که من برای تو رفتم نزد فلان و امر کردم او را که بدهد بتو آنچه فوت شده و نامیستونی
صله خود را از تو قطع نکند پس حمد کردم خدای عزوجل را و شکر نمودم بر نعمت و احسانش چون تو را دیدم
دانستم نیاورده تو را مگر برای آنچه در خواب دیدم پس خراسانی دیگر بار برخواست و دست و پای او را بوسید
و التماس نمود که از او درگذرد بجهت گوش دادن بسخن دشمن در حق او و مال را تسلیم او کرد و احمد بن فضل نسابه
بعد از نقل این حکایت از کتاب تحقیق عری الایمان از سید علی سمهودی گفته که این طاهر طاهر بن یحیی بن الحسین بن جعفر
الحجة بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب علیهم السلام است جد امرای مدینه منوره ۷۵
نوزدهم در جلد دوم تحفة الازهار مذکور در ضمن احوال عالم جلیل سید مهنا بن سنان مدنی صاحب

فضیلت عالم جلیل سید مهنا مدنی

مسائل که از آیة الله علامهٔ حلی رحمه الله نقل کرده از سید علی بن داود حسینی سمهودی در جواهر العقدین بسند
متصل از شیخ شهاب الدین احمد بن یونس القسطنطینی المغربی از بعضی مشایخ خود که گفت مردی از عجمیان مغاربه از بلد خود
عازم حج و زیارت شد پس مردی از اهل خیر صد اشرفی باو داد و گفت باو بگیر این مبلغ را و بمدینه برسان آنگاه
بده بیکی از سادات اشراف بنی حسین که نسبش صحیح باشد تا بوده باشد این خدمت صلهٔ از من بجدشان رسول خدا
صلی الله علیه وآله در فسخ کمر روزی که نفع ندهد مالی و فرزندی جز آنکه با دل سالم بحضور خدا می آید چون آن مرد وارد
مدینه شد از سادات بنی حسین و از صحت نسب ایشان پرسید باو گفتند شبهه در صحت نسب ایشان نیست
جز آنکه ایشان از شیعه و رفضیانند که خبیث وند دشمن دارند اهل سنت را و علانیه سب میکنند و قاضی و خطیب و
امام المسلمین از ایشانست و امر بلد در دست ایشان برای کسی مداخله در آن نیست گفت پس خوشم نیامد که آن مال را
بایشان دهم چند روزی مکث کردم و در کار خود فکر میکردم و در آنچه صاحب مال بمن وصیت کرده بود تا آنکه روزی
با یکی از ایشان مجتمع شدیم پس باو گفتم ای سید من اگر تو از اهل سنت بودی هر آینه میدادم بتو آنچه با منست از مال و
قدر آن فلان مبلغ است پس شکایت کرد بمن از شدت تنگی و کثرت اضطرار خود و خواست از من بعضی از آن را
گفتم حاشا گفت هرگز نشود که بفروشم مذهب خود را بدنیای فانیه و از برای منست پروردگاری غنی که مرا
کفایت میکند پس رفتم و در شب در خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده و مردم میگذرند از صراط چون خواستم
بگذرم امر فرمود سیدة نساء فاطمه زهراء علیها السلام که مرا نگذارند پس مرا مانع شدند پس استغاثه کردم کسی بفریادم
نرسید پس دیدم پیغمبر صلی الله علیه وآله را که می آید پس بآنجناب استغاثه کردم و گفتم یا رسول الله من از امت
توام و دخترت منع کرده مرا از گذشتن پس حضرت بآن مکرمه فرمود چرا منع کردی او را گفت زیرا که او منع کرد
روزی فرزندم را پس حضرت ملتفت شد بمن و فرمود چرا مانع شدی روزی فرزندش را گفتم چون سنی مذهب
بود و اهل سنت را دشمن دارد و علانیه سب میکند صحابه را فرمود تو را که داخل کرده میان فرزندان و اصحاب من
پس ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم و تمام مبلغ سپرده نزد خود را گرفتم و صد اشرفی از مال خود بر آن افزودم و رفتم
بسوی سید و مولای خود مهنا بن سنان و بوسیدم دستش را پس حمد و ثنای الهی بجا آورد بآنچه شایسته بود
آنگاه فرمود این امریست عجیب سوگند میدهم تو را آیا دیدی جدم رسول الله و جده ام فاطمه زهرا علیها السلام را و
امر کردند تو را که آنها را بمن دهی بعد از آنکه مانع شدند تو را از گذشتن صراط گفتم آری قسم بخدا چنین بود ای فرزند
رسول خدا پس سید مهنا گفت اگر نمیدیدی ایشانرا نمی آمدی نزد من و اگر نمی آمدی نزد من هر آینه شک
داشتی در صحت نسب و مذهب من مثل مذهب آن دو است یعنی رسول خدا و صدیقه علیهما السلام و ابو عبدالله
محمد بن فرحون از سادات این قصه را در ضمن ابیاتیکه بخود خطاب کرده درج نموده لا تلمهم یا الاشراف هلبا
وتمدح ضدهم بالعجاب ، فقد قال الرسول مقال صدق ، فلا تؤذون ما في اصحابي ، ففي

در دیدن خیر از اعانت علویات و حکایت مجوسی

الاشراف ایضاً فخر قریبی   وفخر بالولاية والصحاب   الم یبلغک ان فتی اتاهم   وقد اعطی وسادهم فی جراب

یقسّمها علی الاشراف طرّاً   ویاتی بالجواب المستطاب   فلم یدفع لهم منها نقیرا   لانهم لا یلیق بذی اللباب

رای ان القیمة قد اقیمت   وان الحوض مطلع الشراب   وزهراء الرسول تقول مرّوا   سوی من بر نسل ابی تراب

فاصبح ذاک یستعفی ویبکی   بکاء المستقیل بالاکتئاب   فهبنا قلت فی الاشراف حقا   اتحسن ان یدقّن فی کتاب

فهم الذین اولی بالترضّی   وارجی للنعیم وللثواب   مهنا الخیر جامع کل فضل   ووالاه سنان الصواب

فقد اثنی علی القطان طرّاً   بالفاظ کنا محو عذاب   وانت حشوت یا هذا کتابا   من التشنیع فی غیر الصواب

فویلک یا ابن فرحون وویلک   ستجمعون فی یوم التلاق   ویحکم بینکم خیر البرایا   امام الوقت فی یوم الحساب

وینظر من سیخطی فی نعیم   ومن یشقی ویخلد فی عذاب

بلیسته شمس الدین یوسف سبط ابو الفرج بن جوزی در کتاب تذکرة الخواص نقل کرده از کتاب جوهری ابن ابی الدنیا که مردی دید رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب که باو میفرماید برو بسوی فلان مجوسی و باو بگو تحقیق که آن دعا مستجاب شد پس آن مرد استنکاف کرد از ادای رسالت تا آن مجوسی گمان نکند که او باین وسیله خواسته خود را باو بنمایاند و از او فایده ببرد یا او را نزد آن مرد مسلمان وقعی و اعتباری هست چون مرد مسلم با ثروت و مال بود پس دید رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرتبه دویم و سیم که همان سخن را باو فرمود پس علی الصباح آمد نزد آن مجوسی در خلوت و گفت باو که من رسول رسول خدایم بسوی تو و آنحضرت بتو پیغام میرساند که آن دعا که برای تو کردند مستجاب شد مجوسی گفت آیا تو مرا میشناسی گفت بلی گفت پس من منکر دین اسلام و نبوت محمدم آن مرد گفت من نیز اینها میدانم و مع هذا او مرا فرستاده بسوی تو و مکرر امر فرموده پس مجوسی گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و اهل و اصحاب خود را طلب نمود و بایشان گفت که من تا حال در ضلالت بودم و حال بمذهب حق بازگشت کردم پس شما نیز اسلام آورید که هر که از شما مسلمان شود آنچه در دست اوست از اموال من از آن اوست و هر که ابا میکند هر چه در نزد اوست از مال من باید دست بردارد پس همة القوم و اهلش مسلمان شدند و آن مجوسی را دختری بود که به پسرش تزویج کرده بود تفریق کرد میان آنها آنگاه گفت آیا میدانی آن دعا چه بود گفتم نه والله و حال میخواستم از تو بپرسم گفت چون دخترم را به پسرم تزویج کردم طعامی ساختم و مردم را خواندم پس اجابت کردند و در همسایگی من جماعتی از سادات فقرا بودند که مالی نداشتند پس من امر کردم غلام خود را که برای من حصیری در صحن خانه فرش نماید در این اثنا شنیدم که دختری بمادرش میگوید ای مادر آزار میرساند این مجوسی ما را ببوی طعامش پس طعام و جامه و اشرفی بسیار برای ایشان فرستادم چون ایشان آن احسان را از من دیدند آن دختر بباقی دختران گفت قسم بخدا که نمیخوریم تا دعا برای او نکنیم پس همه دستها را برداشتند بعضی گفتند خداوند محشور کند ترا با جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و باقی آمین گفتند پس اینست آن دعوت که باجابت رسید بلیست و یلم هم در اینجا روایت

کرده

کرده از جد شیخ ابی الفرج از ابن الخصیب که گفت من منشی سیده مادر متوکل بودم پس روزی در دیوان مشغول بودم
که ناگاه خادمی صغیر از جانب سیده نزد من آمد و با او بود کیسه که در آن هزار اشرفی بود پس گفت که سیده میگوید
ترا که این زر را تقسیم کن در میان مستحقین که او از پاکیزه ترین مال من است و بنویس برای من نامهای آنانکه با ایشان میدهی
تا آنکه بعد از این هر چه از اینمال برسد بهم آنجا صرف ایشان کنم ابن خصیب گفت پس آمدم و رفقای خود را جمع کردم و مستحقین را
از ایشان پرسیدم پس نام سیصد نفر از ایشان را برای من بردند سیصد اشرفی را به ایشان تقسیم کردم تتمه آن باقی مانده نزد من
تا نصف شب که ناگاه شخصی در خانه را میزد پرسیدم کیست گفت فلان مرد علوییم و او همسایه من بود پس بیرون رفتم گفتم
اینمرد مدتی است همسایه من است و رو بمن نیاورده پس رخصت دادم داخل شد پس گفتم با او مرحبا و پرسیدم از او
که چه کار داری گفت گرسنه ام پس با و یک اشرفی دادم آنگاه رفتم نزد زوجه ام گفت چه شخص بود که در این ساعت
ترا برانگیخت گفتم وارد شد بر من شخصی از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و نبود نزد من چیزی که او را اطعام کنم
پس یکعدد اشرفی با و دادم آنرا گرفت و شکر کرد مرا و رفت چون بدر خانه رسید زوجه ام بیرون آمد و حال آنکه
گریه میکرد و میگفت آیا حیا نمیکنی که مثل چنین مردی بتو رو آورده و تو باو یک اشرفی میدهی و حال آنکه میدانی
استحقاق او را بده تمام آنچه مانده با و پس بخشش در دلم جا کرد و از عقب او رفتم و کیسه اشرفی را تمام با و دادم آنرا گرفت
و رفت چون بخانه برگشتم پشیمان شدم و گفتم حال این خبر میرسد بمتوکل و او دشمن دارد علویین را پس مرا خواهد کشت
پس زوجه ام بمن گفت که مترس و توکل کن بر خدا و جد علویین در این سخن بودیم که در خانه را زدند و مشعلها و چراغها
بر دست خدام ظاهر شد و میگفتند سیده ترا میطلبد پس ترسان و اندیشناک برخاستم و چون اندکی راه رفتم
رسولان پی در پی میرسیدند تا مرا وا داشتند در پس پرده سیده و خادم بمن گفت سیده پشت این پرده است
پس شنیدم که گریه او بلند شده بود و میگفت ای احمد یعنی ابن خصیب خدا ترا جزای خیر دهد و زوجه ات را جزای نیکو دهد
در این ساعت خوابیده بودم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمود خدا ترا جزای نیک دهد و جزای خیر دهد زوجه
ابن خصیب را یعنی اینکلام چیست پس قضیه را برای او نقل کردم و او گریه میکرد پس بیرون فرستاد اشرفیها و جامه ها و گفت این
از علوی و این برای زوجه ات و این از تو است و آنچه فرستاد معادل صد هزار درهم بود پس مال را گرفتم و راه خود را
از در خانه علوی قرار دادم پس در خانه را کوبیدم پس از اندرون خانه آواز داد که بده آنچه با تو است ای احمد و بیرون
آمد و او گریه میکرد پس از سبب گریه اش پرسیدم گفت چون در منزل خود داخل شدم زوجه ام بمن گفت این چیست
که با تو است پس آگاهش کردم پس بمن گفت برخیز تا نماز کنیم و دعا کنیم در حق سیده و احمد و زنش پس نماز کردیم
و دعا نمودیم آنگاه خوابیدیم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که میفرمود شکر ایشانرا بجا آوردم به آنچه
بتو کردند و در این ساعت برای تو چیزی می آورند قبول کن آنرا **بیست و دوم** در تاریخ قم تالیف حسن بن
محمد بن حسن قمی که برای صاحب بن عباد نوشته در باب سیم از آن مذکور است که اول کسی از سادات حسینیه

در تهدید بر اهانت سادات

که بقم آمد ابو الحسن الحسین بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق علیه السلام و از مشایخ قم روایت است که ابو الحسن آشکارا کردی روزی قصد سرای احمد بن اسحق اشعری کرد بسبب حاجتی که او را بود و احمد بقم وکیل وقف بود چون ابو الحسن بنزدیک سرای احمد رسید احمد او را راه نداد و او را از صحبت خود منع کرد ابو الحسن ملول و غمگین بمنزل خود مراجعت کرد و بعد از آن احمد بن اسحق قصد خانهٔ کعبه کرد چون بسر من رای رسید و دستوری خواست امام علیه السلام و را اجازت دخول نداد و او را از زیارت و صحبت خود منع کرد پس احمد متحیر شد و درماند و نمیدانست که بچه سبب او را از صحبت و زیارت خود منع میکند احمد بسیار بر سر آستانهٔ آنحضرت نشاد و بسیاری بگریست و گفت ای نور دیدهٔ هر دو عالم و ای برگزیدهٔ اولاد آدم چه بی ادبی از من صادر شده است که مرا بحضرت خود راه نمیدهی پس امام علیه السلام و را دستوری داد و فرمود ای احمد یاد داری که فرزند زادهٔ ما ابو الحسن در شهر قم بدر خانهٔ تو آمد و تو او را بار ندادی احمد بگریست و سوگند خورد که من و را از صحبت خود منع نکردم الا از برای آنکه ترک شرب خمر کند و از آن توبه کند امام علیه السلام گفت ای احمد راست گفتی ولیکن باید حق سادت و علویه را بشناسی و ایشانرا حرمت بداری بهر حالیکه باشند و بنظر حقارت در ایشان نظر نکنی که زیان مند شوی و گرفتار آئی چون احمد بن اسحاق بقم مراجعت نمود سید ابو الحسن در صحبت جمعی بسیار از مردم بدیدن احمد رفت چون نظر احمد بر سید ابو الحسن آمد از جای برجست و پیش او باز دوید و بسیار اعزاز و اکرام کرد تا او را در صدر نشاند سید ابو الحسن چون این حالت بدیع و غریب دید از او سؤال کرد که در این مدت هرگز چنین لطف و ترتیب درباره من نکردی از این نوبت موجب چیست احمد قصهٔ رفتن خود بصحبت امام حسن عسکری علیه السلام بسر من رای و منع کردن امام علیه السلام او را از صحبت شریف بسبب سید ابو الحسن باز گفت چون ابو الحسن این قصه بشنید بگریست و گفت امام علیه السلام تا بدین غایه مرا حرمت همی نهند پس روا نباشد که من بغیر رضای خدا عمر و زندگانی گذارم پس گفت توبه کردم و بدرگاه حق رجوع نمودم و پشیمان شدم از فعلهائیکه از سر جهل و نادانی مباشر آن میشدم و برخواست و بسر منزل خود باز گردید و آلات شراب بشکست و در مسجد همهٔ اوقات اعتکاف گرفت تا آنگاه که او را وفات رسید و او را بمقبرهٔ بابلان دفن کردند

بیست و سیم نیز در آنکتاب روایت کرده از هذیل بن حسان و او از برادر خود جعفر روایت میکند که او گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام گفتم که مرا پیش یکی از آل محمد علیهم السلام حقی بود و بمن نمیداد و دفع و مطل مینمود پس از آن سبب من او را سخن درشت گفتم و من بر آن پشیمانم حضرت صادق علیه السلام فرمود که آل محمد علیهم السلام را دوست دارید و خصمهای ایشانرا بری گردانید و ایشانرا بحل کنید و بغایت ایشانرا گرامی دارید و چون با ایشان معامله و آمیزش کنید و معامله خرید و فروخت نمائید با ایشان درشتی مکنید و ناسزا مگوئید **بیست و چهارم** و نیز در آنجا روایت کرده باسناد معتبر از ابی عبد الله که او فرمود که جد ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرموده است که زود باشد که من در قیامت از برای چهار طائفه و چهار صنف مردم شفاعت کنم اگر چه ایشانرا مثل گناه همه دنیا بود اول کسیکه برای ذریت من شمشیر کشد و ایشانرا نصرت و یاری دهد دوم مردیکه ذریت مرا در حال فقر و فاقه

حکایت مرحوم حاجی میرزا خلیل طهرانی با علویّهٔ هندیّه

دوست تنگی به آنچه در دست او باشد از مال و منال سخاوت کند و با ایشان بخشش کند سیم مردیکه ذرّیّه را بدل و زبان
دوست دارد چهارم مردیکه چون ذرّیّهٔ من عاجز و درمانده باشند حاجتی از حاجات ایشان برآرد و در گذاردن حاجات
ایشان سعی نماید بیست و پنجم عالم جلیل و حبر نبیل که دیده نشد در عصرش برای او در تقوی و زهد نظیر و عدیل مرحوم
حاجی ملا علی طهرانی مجاور نجف اشرف اعلی الله تعالی مقامه که در [illegible] ماه صفر سنه ۱۲۹۲ مرحوم شد خبر داد مرا شفاها که والد
مرحوم حاجی میرزا خلیل طبیب رحمه الله که سابقاً ذکری از او شد همیشه میگفت که وجود من و وجود اولادم جمیعاً از برکت
علویه بود که در کربلا منزل داشت پرسیدم چگونه بود و سبب آن گفت پیش از آنکه عیال اختیار کنم در طهران بودم شبی
در خواب مردی را دیدم که خوش صورت و شمائل بود و جامهٔ سفید در بر داشت پس بمن گفت اگر قصد زیارت امام حسین علیه السلام
داری پس تعجیل کن که بعد از دو ماه دیگر راه مسدود میشود بنحویکه مرغی پرواز نخواهد کرد و در خاطرم زیارت آنجناب بود
پس چون بیدار شدم مهیّای زیارت مولای خود شدم پس بزیارتش مشرف شدم و تاریخ خواب را ضبط کردم پس
نگذشت از مدّتیکه معین کرده بود که راه مسدود شد پس دانستم که آن خواب راست و آنمرد در خبریکه داد صادق بود و
چون سیّد العلماء و المحققین میر سید علی صاحب ریاض از من معالجات نیکو دید در طبابت نفوس مردم را بسوی من
ترغیب میکرد پس مدتی ماندم و مردم بمن رجوع میکردند تا آنکه روزی در محکمهٔ خود نشسته بودم ناگاه زنی داخل شد
با خادمه چون از مردم فارغ شدم و کسی نماند نزدیک من آمد و دست خود را بیرون آورد دیدم نمانده در آن جز استخوان
بجهت مرض آکله چون آنرا مشاهده کردم طبعم مشمئز شد و باو گفتم این مرضی نیست که بتوانم او را علاج کنم پس آهی جگرتابانه کشید
و بیرون رفت دلم سوخت خادمه او را آواز دادم و پرسیدم این زن کیست گفت صاحبه بیگم از پدر و مادر علویه
است و شوهرش علوی بود او را از هند آورد با مالی فراوان که از اندازه بیرون بود و همه آنرا صرف کرد برای ابی عبدالله الحسین
والان دستش خالی شده و مالی نمانده و باین مرض مبتلا شده که دیدی پس باو گفتم بگو بیاید تا معالجه کنم پس آمد و شروع
کردم در علاج او از فصد و حجامت و مسهلات و معاجین تا شش ماه پس از دستش و سائر بدنش که باین مرض مبتلا بود
شروع کرد گوشت روئیدن و سال نشد که مرض بالمرّه تمام شد چنانکه گویا هرگز نداشت پس علویه پیوسته نزد من
می آمد و چون مادر بفرزند مهربانی میکرد تا آنکه مدّتی گذشت پس در خواب دیدم همان مرد را که خبر داد که راه بسته
میشود و مرا امر کرد به تعجیل در زیارت ابی عبدالله که میگفت ای فلان مهیا شو برای سفر آخرت که نمانده از عمر تو مگر دو روز
پس بیدار شدم از خواب ترسان و هراسان پس گفتم لا حول و لا قوة الا بالله انا لله و انا الیه راجعون و گفتم
این آخر ایام من است از دنیا پس در آنروز مرا تبی عارض شد سخت شدید تا آنکه بستری شدم و علویّه پرستاری
میکرد مرا و آنچه حاجت داشتم انجام میداد تا آنکه روز دهم شد و احبای من جمع شدند در کنار من پس در آن هنگام
که ایشان نظر میکردند بمن و من نظر میکردم بایشان که ناگاه دیدم خود را که منتقل شدم از عالمی بعالمی دیگر و در آنجا که در دو
ن بود نه احدی را نمیدیدم و من در آن عالم بودم که ناگاه دیدم دیوار خانه شکافته شد و دو نفر از آنجا بیرون آمدند

در رسیدن خیر بزرگ بآنکه از سادات رعایت نماید

که بنهایت مهیب بودند یکی از آنها بالای سر من نشست و دیگری در زیر پای من و ایشان چیزی از بدن من حس نمیکردند
ولیکن خود را چنان میدیدم که از عروق من چیزی متعلق و متصل است بایشان بنحویکه از وصف کردن آن عاجزم
تا آنکه جان خود را چنین دیدم که بحنجره رسیده ناگاه دیوار شکافته شد و مردی پیدا آمد و بآنها گفت بگذارید
او را ایشان گفتند ما مأموریم پس بایشان گفت بدرستیکه حسین بن علی علیه السلام شفاعت کرد نزد خداوند که رجوع کند
بدنیا پس برخواستند و رفتند و من برگشتم بحالت اول و جماعتی را که در اطراف من بودند دیدم که تهیه اسباب کفن
میکنند پس چشم خود را باز کردم ایشان مسرور شدند و بشارت دادند که ناگاه علویه داخل شد و گفت بشارت باد شما را
بشفای فلان زیرا که جدم حسین علیه السلام شفاعت کرد نزد خداوند در شفای او گفتند چگونه دانستی گفت من رفتم
نزد قبر جدم حسین علیه السلام پس تضرع کردم بسوی خداوند در شفای مریض و بجنابش شفاعت نزد خداوند پس
خواب بمن مستولی شد در خواب جدم حسین علیه السلام را دیدم پس گفتم یا جداه از تو میخواهم شفای فلان را فرمود فلان
عمرش منقضی شده گفتم ای آقای من من نمیفهمم اینها را شفای فلان را میخواهم پس فرمود من از خداوند میخواهم پس اگر حکمت را
در اجابت دید مستجاب خواهد فرمود آنگاه دستهای مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرد و دعا نمود پس فرمود
بشارت باد تو را بدرستیکه خدای تعالی دعای مرا مستجاب فرمود در شفای فلان جناب حاجی قدس سره میفرمود عمر والد از وقت
بیست و هفت یا هشت سال بود و در وقت وفات قریب نود سال داشت و من میگفتم بفرزندان از برای علویات شأن
بزرگی است و من از ایشان عجایب دیدم و پاره از آن کرامات را نقل میکرد **مؤلف گوید** خداوند بآنمرحوم پنج پسر
بعد از مرض عطا فرمود و دو از علمای متبحرین و سایرشان از اهل یقین یکی از ایشان مرحوم مرقوم بود که آیتی بود از آیات خداوندی
در زهد و تقوی و کرامت و حسن خلق و معاشرت و نمونه بود از خلص اصحاب ائمه علیهم السلام و کلین علماء گذشته در
سفر و حضر مدتی با او مصاحبت کردم و اگر بخواهم صفات حمیده و عبادات و رفتار و حالات او را ذکر کنم از وضع کتاب
بیرون خواهم رفت حشره الله تعالی مع موالیه **بیست و ششم** عالم ربانی و استاد در فنون اخبار و آثار
قرآنی المولی الاجل جناب آخوند ملا اسمعیل سلطان آبادی ایده الله نقل نموده از یکی از ارحام خود که در نهایت تقوی
و سداد و مواظبت طاعات و عبادات و از اهل ورع بود که شبی در ایام گرانی در مسجد بودم پس از ادای نماز با جماعت
واعظی بر منبر آمده و در ضمن موعظه شرحی از خمس سادات و اعانت ذریه کرام بیان فرمود و مردم را تحریص و ترغیب نمود پس بخود
گفتم گندمیکه در خانه اندوخته و منتظر زیاد شدن قیمتی با این تنگی و کثرت فقرا راهی ندارد و همچنین انتظار کشیدن سال
که شاید مخارج دیگر پیدا شود و پس از خمس گندم باقی مانده را دادن حسنی ندارد چه بحسب ظاهر مخارج تازه نیست و ما
یحتاج خانه تا آخر سال مهیا پس با خود قرار دادم که اول خمس گندم موجود را بدهم و باقی را بفقرا بفروختن و قرض دادن
بهر کس هر چند که بی اعتبار باشد تمام کنم پس بخانه آمدم خواستند طعام حاضر کنند امتناع کردم که تا خمس این گندم
ندهم چیزی نخواهم خورد گفتند باشد فردا راضی نشدم پس فقراء سادات را که می شناختم حاضر کردم و حساب گندم

که در میان گندم‌ها بود و میدانستم پس جمیع آنها را با ایشان دادم و رفتند آنگاه غذا خوردم علی الصباح در مسجد حاضر شدم
و ندا کردم که هر کس گندم میخواهد بخرد بدین یا بقرض بخانه آید هر دو مردم رسیدند آنچه بقیه خورد رسیدند و بسوی خانه شتافتند
آنچه بود بقیمت وقت یا بقرض گرفتند و هنگام در رفته بودند ظهر شد آمدم بمسجد پس از ادای فریضه چون بسمت خانه
برگشتم در راه دیدم جماعتی گرد آنقدر گندم آوردند که در هیچ سالی مردم نمانده و از قیمت صحیح زیاده از دو ثلث
کاهیده پس شکر الهی بجای آوردم چون بخانه آمدم و مشغول حساب گشتم فروخته و قرض داده شدم دیدم باندازه
بیش از دادن خمس است گویا از آن گندم‌ها که وزن کردم هر یک معلوم بود چیزی برداشته نشده و با آنچه سادات بردند
نقصی در گندم بهم نرسید دانستم که این کرامت باهره از خلوص اعانت بآن ذریهٔ طاهره بود **بیست و هفتم**
عالم فاضل جلیل میرزا عبدالله اصفهانی معروف بافندی تلمیذ علامهٔ مجلسی در کتاب ریاض العلماء در ضمن
احوال سید اجل امیر کمال الدین فتح الله بن هبة الله بن عطاء الله الحسینی الجرجانی البسطامی الشامی ذکر نموده که او را
کتابیست نامش ریاض الابرار در مناقب ائمهٔ ابرار علیهم السلام و در آنجا روایت کرده از اربعین از پیغمبر
صلی الله علیه و آله که فرمود هر که دید یکی از فرزندان مرا و برنخاست برای او بجهت تعظیم پس تحقیق که مرا جفا کرده و
هر کس مرا جفا کرده پس او منافق است **بیست و هشتم** نیز در آنجا روایت کرده از اربعین سید علاء الدین
از سلمان رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه ببیند یکی از فرزندان مرا و نایستد برای او پیش ایشان
تمام یعنی راست بایستد بجهت تعظیم او خداوند مبتلا میکند او را ببلائی که نیست برای او دوائی **بیست و نهم**
در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که گفت میگوید خدا تعالی منم رحمن و این رحم است خلقش کردم و برای او اسمی از اسم خودم گرفتم پس هر که او را نیکی کند نیکی میکنم او را و هر که
قطع کند آن را قطع میکنم او را آنگاه علی علیه السلام فرمود آیا میدانید چیست این رحمی که هر که او را وصل کند وصل میکند او را
رحمن و هر که قطع کند قطع میکند پس کسی گفت یا امیرالمؤمنین تحریص فرموده خداوند باین کلمه هر قومی را باینکه اکرام
نمایند خویشان خود را و نیکی کنند ارحام خود را فرمود آیا ترغیب میکند ایشان را باینکه نیکی کنند ارحام کافرهای
خود را و اینکه تعظیم کنند آنرا که خدای حقیر کرده و واجب نموده کوچک شمردن او را از کافرین گفتند نه و لیکن
ترغیب نموده ایشان را بر صلهٔ ارحام مؤمنین خود پس فرمود واجب کرده خدای حقوق ارحام ایشان را بجهت اتصال آنها
به پدران و مادران ایشان گفتند آری ای برادر رسول خدا فرمود پس ایشان در اینحال ادا میکنند حقوق پدران و
مادران را گفتند آری ای برادر رسول خدا فرمود پس پدران و مادران ایشان جز این نیست که غذا دادند ایشان را
از دنیا و نگاه داشتند ایشان را از مکاره آن و آن نعمتی است زائل و مکروهیست که تمام میشود و رسول پروردگار
ایشان راننده است ایشان را بسوی نعمتی که زائل نمیشود و نگاه داشته از مکروه ابدی که تمام نمیشود پس کدام یک
از این دو نعمت باشد در جسم بزرگتر گفتند نعمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگتر و جلیلتر و عظیم‌تر است

[illegible]

فرمود پس چگونه روا است که ترغیب نماید برادر را حق آنکه حقش کوچک است و تحریص نفرماید برادر را حق آنکه حقش بزرگ است
گفتند جایز نیست این فرمود پس در این هنگام حق رسول خدا صلی الله علیه و آله عظیم تر باشد از حق پدر و مادر و حق
رحم او نیز عظیم تر است از حق رحم آنها پس رحم رسول خدا صلی الله علیه و آله اولی باشد به صله و عظیم تر باشد قطیعه پس وای کل ویل
برای آنکه قطع کند آنرا پس وای کل ویل برای آنکه تعظیم نکند حرمت ایشان را آیا ندانسته که حرمت رحم رسول خدا صلی الله علیه و
آله و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمت خدای تعالی است تا اینکه فرمود به درستیکه رحم که مشتق فرموده او را
خدای از رحمت خود بقول خود که منم رحمن و اوست رحم رحم محمد صلی الله علیه و آله است و به درستیکه از اعظام خداست
اعظام محمد صلی الله علیه و آله و به درستیکه از اعظام محمد است اعظام رحم محمد صلی الله علیه و آله و به درستیکه هر مؤمن و مؤمنه
از شیعیان ما او از رحم محمد است و اعظام ایشان از اعظام محمد است صلی الله علیه و آله پس وای برآنکه سبک شمرد
چیزی را از حرمت محمد صلی الله علیه و آله و خوشا حال آنکه بزرگ شمرد حرمت او را و اکرام نماید رحم او را و آنرا وصل نماید
سی ام در کتاب تحفة الازهار سید ضامن مدنی مذکور است که تقی عربی حکایت کرده از یعقوب بن یوسف بن علی بن
محمد مخزومی که گفت حکایت کرد بمن شیخ عالم فاضل کامل زاهد عابد ابو عبدالله محمد بن فرحون فارسی در روضهٔ نبویه
علی مشرفها السلام در سنه ۸۱ که گفت من دشمن میداشتم سادات اشراف بنی حسین اهل مدینه را بجهت شدت
تعصب ایشان در مذهب خود و بغض ایشان اهل سنت را و سب کردن ایشان علانیه پس در خواب دیدم که در مسجد نبوی هستم مقابل
قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بمن فرمود ای ابو عبدالله محمد چه شده ترا که دشمن داری فرزندان مرا گفتم
حاشا لله یا رسول الله دشمنی ندارم با ایشان نیست که ناخوش دارم آنچه می بینم از شدت بغض ایشان اهل سنت
را و آشکار است کردن ایشان صحابهٔ ترا پس فرمود که تو داخل کرده میان من و فرزندان و اصحاب من و بر تقدیر تحقق فعل قبیح
فرزند من عاق است آیا ولد عاق ملحق نمیشود به نسب پس گفتم بلی یا رسول الله و از تو عفو میطلبم پس بیدار شدم از خواب
ترسان و توبه کردم بسوی خدا همان ساعت در نزد ضریح مقدس با اخلاص و نیت صادقه و ملاقات نمیکردم احدی
از ایشان را مگر آنکه بقدر استطاعت مبالغه میکردم در اکرام و اجلال و اعظام او و این شخص صاحب همان اشعار است
که در حکایت نوزدهم گذشت **سی و یکم** شیخ شهید اول در کتاب درة الباهره من الاصداف الطاهره روایت
کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه اکرام کند فرزندان مرا پس بتحقیق که مرا اکرام کرده و فرمود کسیکه
دشمنی یا اهانت کند فرزندان مرا پس بتحقیق که دشمن داشته مرا و کسیکه دشمن داشته مرا پس بتحقیق که دشمن داشته
خداوند را **سی و دوم** و نیز در آنجا و در کتاب جامع الاخبار از آنجناب روایت کرده که فرمود دوست دارید
فرزندان مرا نیکوکاران را برای خدا و بدکاران را برای من و این خبر را سید العلماء المتبحرین میر سید حسین سبط محقق کرکی
و خاله زادهٔ میرداماد و داماد او در منهاج الصفوی ذکر کرده و نیز دولت آبادی از علما هند در مناقب خود از
فوائد جلالیه نقل کرده باین عبارت اکرموا اولادی الصالحون لله والطالحون لی چنانچه در فضائل السادات نقل کرده

سی و سیم شیخ صدوق در معانی الاخبار روایت کرده که شخصی از جناب صادق علیه السلام پرسید از معنی حیّ علی
خیر العمل فرمود بهترین عمل نیکی کردن بفاطمه علیها السلام است و با اولاد او سی و چهارم در جامع الاخبار
از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود که اکرام کنید با کرامی و اولاد و فرزندان مرا و نیکو بجا آرید روش مرا
با حسنین سید و نیکو شمرید آداب مرا با حسن آداب من سلوک نمائید سی و پنجم در کتاب انکال از جناب صادق علیه السلام
مرویست که فرمود آمیزش مکن با احدی از علویین زیرا که اگر با ایشان مخالطه و آمیزش کنی همه ایشان را مبغوض خواهی
داشت ولیکن دوست دار ایشان را بالقلب و بهترین آنست که چنین بوده باشد دوستی تو ایشان را از دور سی و ششم محمد بن
علی بن شهر آشوب مازندرانی در کتاب مناقب از محمد بن یعقوب رطبی روایت کرده که گفت در جحفه خوابیده بودم پس دیدم
رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب پس رفتم بخدمت آنجناب پس فرمود بمن که ای فلان مسرور شدم بسبب آنچه میکنی
از احسان با اولاد من بمدارا در دنیا پس گفتم که اگر ایشان را واگذارم پس بکه احسان کنم که بهتر از ایشان باشد پس حضرت فرمود
چون چنین است پس جزای عمل تو در عقبی یافت پس نزد آنحضرت طبقی بود که در آن خرمای صیحانی بود پس از آنجناب
طلب کردم از آن خرما پس قبضه از آن بمن داد که در آن هیجده دانه خرما بود پس تعبیر کردیم آن خواب را که من هیجده سال
زندگانی خواهم کرد پس فراموش کردم این خواب را پس روزی دیدم ازدحام مردم را در موضعی پس پرسیدم از مردم سبب
ازدحام را گفتند حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام آمده پس دیدم آنجناب را که نشسته در آن موضعی که رسول خدا
صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که در آنجا نشسته بود و پیش آنحضرت طبقی بود که در آن خرمای صیحانی بود پس طلب از آن خرما کردم
از آن خرما پس کفی از آن خرما بمن داد که قدر آن هیجده دانه بود گفتم بآنجناب که زیاده بمن ده از آن فرمود اگر جدم صلی الله علیه و
آله زیاده بتو داده بود ما نیز زیاده میدادیم سی و هفتم عالم فاضل متبحر بصیر سید محمد اشرف بن سید عبد الحسیب بن
عالم جلیل سید احمد بن سید زین العابدین عاملی اصفهانی در کتاب فضایل السادات که برای شاه سلطان حسین صفوی نوشته
و تاریخ اتمام آن سنه [illegible] است از بعضی کتب معتبره نقل کرده که در شهر بصره زن فقیره علویه بود و چهار دختر نیک اختر داشت
که همه از غایت افلاس محتاج غذا از سوء القضا مبتلی بلباس پیراهنی کهنه و گرسنگی بودند پس در اول شب ما هم عید بر آن ماتم زدگان رسید
سعیده صغیره او گریست و گفت از غایت آرزومندی و نیاز ای مادر آیا نداری و نمیبینی که ما در این عید از نان جو هم
نتوانیم سیر شد پس مادر گریست و از غایت اضطرار از خانه بیرون آمد که از جهت ایشان تحصیل نانی کند پس رفت بخانه قاضی
بصره قاضی ابو الحسین بصری پس گفت ای قاضی من زن علویه فقیره ام و از برای من چهار دختر جوان عریانست و این ایام
ایام حاجت بصدقاتست پس لطف کن در حق ما و مرحمت کن بما از بیت المال از وجوه بر آنقدر که دفع شود بسبب آن عسرت
و تنگی روزگار ما یقین تحقیق که روز قیامت سؤال کرده خواهی شد از ما اگر حقوق اهلبیت را بحقوق مبتلی سازی
پس قاضی از روی محبت و تکریم با او گفت که فردا بیا نزد من که بخوشی و نیکوئی ترا روانه خواهم کرد چون علویه برگشت
یکی از آن دختران گفت ای مادر اگر قاضی بتو چند درهم نقره دهد چه خواهی خرید برای من مادر گفت با او چه میخواهی

حکایت علویه در بصره با سیدوک مجوسی

گفت قدری پنبه میخواهم که ریسمان کرده پیراهن بدوزم دختر دیگر گفت من از آن وقت که پدرم وفات کرده آرزوی
نان بازار دارم دختر صغیره گفت من یکقرص نان درست میخواهم بامداد روز دیگر باز نزد قاضی رفت و در گوشه
بنشست تا مردم متفرق شدند بعد از آن گفت بقاضی من آن زن علویه‌ام که دیروز وعده نمودی که بمن خیر و
احسان کنی پس قاضی بانگ زد براو و امر کرد غلامان خود را که این سیده را بیرون کنید پس آن علویه بیرون آمد گریان
و نالان و شکسته خاطر و با حسرت و ناله میکرد و با زبان فصیح و صوت ملیح میگفت چه بگویم با فاطمه دختر کوچک و با
زینب دختر بزرگ خود که امیدوار و منتظر هستند و بچه روی برگردم بسوی ایشان و بچه زبان عذر بخواهم پس گفت
اللّهمّ لا تخیّب ظنّی فانّی رفعت الیک قصّتی و منک سئلت حاجتی انّک علی کلّ شیءٍ قدیر
ای سیدمن ناامید مگردان امیدم را پس بدرستیکه من بلند کردم بسوی تو قصه خود را و از تو سؤال نمودم حاجت خود را
بتحقیق که تو بر همه چیز قادر و توانائی پس در اینحال سیدک نام مجوسی مست لایعقل سواره با وی برخورد و چون شنید
صدای گریه و ناله آن سیده را گمان نمود در عالم مستی که آن علویه بصدای بلند تغنّی و سرود مینماید پس آن مجوسی گفت
چه خوش است صوت تو و چه دردناک است قلب تو پس چه میشود ترا سیده گمان کرد که او هشیار و مسلمان و با او
ترحم نموده است احوال خود را برای او گفت پس مجوسی بغلامان خود امر نمود که آن زن را بردارند تا بخانه بیاورند چون بخانه
رسید برای آن سیده صندوقی بیرون آوردند که در آن چهارصد اشرفی و پنج دست رخت بود و بآن سیده گفت این مال
تو و دختران تو است پس سیده بآن مجوسی دعا کرد و برگشت فرحناک بسوی دختران خود چون دختران آنها را دیدند
مجوسی را دعا کردند و گفتند ای آنکه حق احسان و نعمت بر ما داری ساکن گرداند خداوند ترا در قصرهای بهشت و بتو
عطا نماید فوز و رضوان و خدمتکار تو گرداند در بهشت حور و ولدان و بگرداند ترا از اولیاء و همچنین زمین پس در همان شب
قاضی در خواب دید که گویا داخل شد در فضای بوستانی و بنظر در آورد قصرهای دلکش نیکو پس آمد که داخل آن قصور شود رضوان
که حاجب بود مانع شد قاضی از سبب ممانعت پرسید رضوان فرمود این از آن تو بود اگر به نیکوئی معاشرت کرده بودی
با آن سیده ولیکن از تو گرفته شد و داده شد بسیدک مجوسی پس قاضی ترسان و هراسان از خواب بیدار شد و فی الحال
سوار شد و آمد تا در خانه سیدوک و داخل شد براو و گفت چه عمل نیک در این ایام کردی مجوسی گفت هفت روز است
که مستم از آنچه میگوئی خبری ندارم که کاری کرده باشم قاضی گفت نه چنانست فکری کن و تأمل نما پس غلامان گفتند
ای سید ما تو بآن زن علویه در این ایام چهارصد اشرفی و پنج دست رخت دادی قاضی گفت میفروشی ثواب این عمل را
به ده هزار اشرفی مجوسی گفت چه باعث شده ترا بر این معامله گفت چون در خواب چنین و چنان دیدم مجوسی گفت
هر عمل مقبولی گرانبها است هرگاه دانستم که عمل من مقبول شده مرا ممکن نیست که آنرا بفروشم دست خود را
دراز کن که من گواهی میدهم بوحدانیت خداوند و رسالت محمد صلی الله علیه و آله پس شهادتین گفت و اسلامش
نیکو شد و علویه را طلبید و نصف مال خود را باو داد راوی این حکایت گفت که این صنف مردم را خدای عزّوجلّ

قیمتی برای جنت و رحمت نیز برای خدمت و عبادت یعنی برای صنفی خاص از عبادت که دادرسی درماندگان و برداشتن اضطرار
بیچارگان باشد که از افضل عبادات است سی و هشتم در کتاب جامع الاخبار مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که استخفاف کند بفقر شیعه علی علیه السلام و عترت او که مردی از ایشان شفاعت کند در مثل ربیعه
ربیعه و مضر سی و نهم نیز در آنجا روایت کرده از آنجناب که فرمود هر کس طعام بخورد با اولاد من حرام کرد خدای
تعالی جسد او را بر آتش و ظاهر آنست که مراد این باشد که اولاد آنجناب را بر سر طعام خود حاضر کند و با او طعام بخورد چهلم
در کتاب فضائل السادات از بعضی کتب انساب نقل کرده که آنجناب فرمود هر که نیکی کند بیکی از ذریه من البته همدرجه
ما خواهد بود در بهشت هما مقصود اصلی از این باب تحریص و ترغیب باعانت و رعایت و احسان بذریه طاهره و
سلسله علیه عالیه سادات عظیم الشان والدرجات بود نه شرح مقامات و خصایص و فضائل و مناقب بنفائس
چه آن بیشتر از آنست که در این مختصر گنجد و بسیاری از علمای متقدمین و متاخرین را تصانیف مستقله در این باب
و اتقن از آنها در متاخرین سیادت الاشراف سید المحققین العظام حسین مفتی کرکی دختر زاده محقق ثانی
است و جمع آنها فضائل السادات سابق الذکر است والله العالم **باب پانزدهم** در مدح و ترغیب
بر شرکت در صدقه و انفاقات بر هر عاقل هوشمند که خواهد از هر قسم زاد آخرت توشه و از هر خرمن خیرات خوشه گیرد لازم
که چون ببیند بعضی با جماعتی مالی فراهم کرده که در راه خداوند صرف کنند و باجماع در حضرت مقدسش هدیه برند بساختن
مسجدی برای عابدان یا انبار آبی بجهت تشنگان یا قنطره و جسری در معبر مسافران یا مقبره برای مردگان یا اصلاح راه
برای روندگان یا کاروانسرای بجهت واماندگان یا مدرسه برای متعلمان یا قنات آبی در بیابان و امثال اینها از
محل آسایش مسلمانان بنحوی کند که خود را با آن جماعت شریک کند و خویشتن را از جمله آن هدیه قرار دهد هر چند بکندن
خشتی یا برداشتن مشتی از خاک باشد چه از فواید جلیله این خدمت و برکت توسل باین شرکت آنکه شاید در میان
آن جماعت کسی باشد که بجهت صدق نیت و خلوص عقیدت یا پاکی مالش از قذارت شبهه و حرمت هدیه او در مقدس
جنابش مقبول و پسندیده و نامش در دفتر متصدقین صادقین به ثبت رسیده شود و باقی آن هدیه یگانه که شرکت
آشنا و بیگانه بود اگر رد شود از ساحت کرمش دور که در یک معامله که باجماع ایدی با جنابش کردند پاره را
بخواند و بعضی را براند چه این عمل را از بندگانش ناخوش داشته با آن همه هوای و هوس و لئامت و بخل چه رسد بکرم
جنابش که همه کرمست و فضل و چون قبول نماید از آن صدقه جزئی و مال کم که سرمایه شرکت بود نفع کلی برد و خیر عظیم
باو رسد چه هر چه شریک همه آنچه بدیگران دهند رسد و با آن قلت و نداشتن بسیاری از شرایط صدقه از فیض تام
کامل آن محروم نماند و این یکی از علل و اسرار شرکت در عبادات است در بسیاری از مواضع چون نماز که عمود دین و اعظم
و اشرف عبادات جوارحی مسلمین است و در شرع مقدس آنهمه تاکید و اصرار و ترغیب و وعده ثوابهای بزرگ رسیده
باجماع در اقامه آن و بپا داشتن آن بجماعت یا پیشوائی که از اهل صلاح و سداد باشد چه در همه آن نماز باکه

شرکت در جماعت همه با یکدیگر بسته شاید نمازی بدرجهٔ قبول رسد و از برکت آن از عیوب و مفاسد سایر نمازها در گذرند
چنانچه جماعتی از علمای اعلام تصریح فرموده‌اند بلکه بعضی از مفسرین و شیخ بهاء الدین در آخر مفتاح الفلاح در نکتهٔ اینکه
خداوند در سورهٔ مبارکهٔ حمد ایاک نعبد فرمودند بصیغهٔ جمع که بنده میگوید ما پرستش میکنیم و حال آنکه مقام مقام
ذلت و انکسار است نه اظهار جلال و تعظیم پس باید بگوید ایاک اعبد بصیغهٔ مفرد چند وجه گفته‌اند یکی از آنها آنکه
غرض نمازگذار از کلمهٔ نعبد عبادت خود و عبادت جمیع نمازگذاران است از انبیا و اولیا و مؤمنین و ملائکه و جن و باین صیغه
عبادت خود را در تضاعیف عبادات اهل جماعت درج میکند و حاجت خود را در اثنای حاجات ایشان معروض میکند
تا برکت طاعات و سعادات طاعات مقبول و دعوات مستجاب گردد پس گویا که بنده میگوید خداوندا اگر عبادت من
استحقاق قبول ندارد بسایر عبادات مقبوله تشفع میکنم مرا در دایرهٔ ایشان بطفیل قبول داخل گردان و همین نکتهٔ لطیفه
جاریست در ایاک نستعین که بنده استعانت میجوید برای جمیع کارهای دنیوی و اخروی مؤمنین و صلحا و خیار
و کارهای خود بطفیل ایشان و همچنین در طلب هدایات خاصه در قول اهدنا الصراط المستقیم باز خود را شریک
کرده و همچنین سلام بر خود در آخر نماز داخل کرده ملائکه و انبیا و صلحا را تا از پرتو فرود آمدن سلام خداوندی
بر آن گروه از شر جنی و انسی و ارضی و سماوی و دنیوی و اخروی سالم مانند و از عبادات شراکتی قربانی عید اضحی است
که در مستحبات آن فرموده‌اند از هفت نفر میتوانند شریک شوند تا هفتاد در شتری یا گاوی یا گوسفندی در راه خدا
بکشند هر گاه هر یک متمکن نشوند چنانچه بنی اسرائیل چون مأمور شدند بقربانی کردن گاوی مخصوص برای زنده کردن آن کشته
مجهول و یافت نشد جز نزد جوانی که بجهت نیکی کردن به پدر و صلوات بر پیغمبر و آل اطهار او علیهم السلام و تفضیل ایشان
بر تمامی خلائق خداوند وعدهٔ ثروت و بی نیازی باو داده و با وی شرط کرده بود که نفروشد آنرا جز بامر مادر پس فروخت آنرا به پر نمودن
پوست آن از اشرفی و خداوند پوست را فراخ کرد که به پنجهزار هزار اشرفی پر شد و ایشان اگرچه در اول لجاجت کردند
لیکن در آخر کار همت نمودند و چنان عطای عظیم را که بقدر خزانهٔ سلطانهاست بشراکت جمع کردند هر کس هر چه داشت [illegible]
و برای یک قربانی همه خود را فقیر کردند و آنرا با نیاز و منصد قبول رسانیدند و از آن قربانی اثر عجیب که در دنیا هرگز مثل آن
نیامده آن اثر عجیب و آیت بزرگ خداوند پیدا دیدند و از برکت آن مرده را زنده کردند و تهمتی را از میان برداشتند اگرچه
دیدن چنین آیه خود کافی بود در نفعیکه از آن صدقه باید بایشان برسد ولیکن خداوند باز تفضل فرموده و توسل بمحمد و آل طیبین
از ذریهٔ او علیهم السلام بایشان تلقین کرد و بی تعب و مشقت و تأخیر مدت گنجی در خرابه که ده هزار هزار اشرفی در آن بود
بایشان نمود و هر کس بآنچه داده رسید و مثل آن نفع دید و خدا را خوشنود کرد و جنان را خرید و آن آیهٔ بزرگ را دید
و از برای کشف کردن واقع شاید بآن هدیهٔ خاصه فائز گردید و از برای ثبوت معاد و زنده شدن اموات و کیفیت
رجوع ارواح به اجساد برهان حسی مشاهده نمود و آنرا بمقام اطمینان و یقین رسانید و از قیل و قال استدلال و شبهات
ارباب ضلال فارغ شد بلکه آن جماعت برای عباد تا روز قیامت برهانی محسوس برای اثبات صانع و توحید و معاد

در فوائد بقره که بنی اسرائیل آنرا قربانی کردند

و صدق حسن اعمال مبیبت کشتند و بانیت هزاران هزار مردهٔ حقیقی را زنده کردند و حیات جاودانی دادند و در مقام
تکالیف و اطاعت فرمان آنچه ایشانرا بطاعت نزدیک کردند و از معصیت دور چه بعیان دیده شد و دیگران دانستند
که سلطان عالم عالمیست که کردارهای خلق در ظلمت شب و خلوت بر او پوشیده نیست نیکی را باضعاف آن نیکی جزا دهد
و بدکارانرا بتازیانه عذاب تادیب کند در یکساعت گروهی از توانگرانرا بر خاک ذلت نشاند ساعتی دیگر همه را تاج
بی نیازی بر سر گذارد و برای یک عمل جگر گوشه را در دنیا دهد و دعای بندگانرا چگونه وسیلهٔ نیل مقصود کند مظلوم را
یاری نماید و حاسد را بآتشیکه خود افروخته سوزاند در مقام قدرت از جمادات و بیجان جان بخشد و در مقام
عدالت فی امن بیچیره را از لوث تهمت گناه بیرون کشد و مقصر را رسوا نماید و ظاهر است که وجدانی شدن نمیباید
حقه و ضعاف امثال این چیز به بیان چنین آیت و نظیر آن نشود و در آخر آیات این قصه خداوند اشاره باینمراتب
فرمود کذلک یحیی الله الموتی و یریکم آیاته لعلکم تعقلون خدایتعالی مردگانرا چنین زنده کند و آیات
و حجج خود را بر آنچه اشاره شد و غیر آن بشما مینمایاند تا شما ببینید و عقل کار بندید و تفکر و تامل کنید و در اول و آخر
این قصه امر فرمود بیاد کردن آن که با تامل آن فوائد را از او بیرون آورند و از تحسین خوشنها چیست دنند و اثر بزرگ آن تقربانی
و صدقه مقبوله را بینند و بشوق و رغبت افتند و بکره هم در نیند و در صدد زنده کردن مرده یا اموات بسیار
بر آیند مالی جمع کنند و قلوب مجتمع در میان گذارند و از اعانت زبانی و بدنی مضایقه نکنند جهال مستعدین را
از هم معاش آسوده کنند که بفراغت نفوس مردهٔ خود را از نادانی زنده کنند و با زنده شدن مردگان بسیار
زنده شوند عزاداران شهیدست را از سادات و غیرهم از شر نفس و وحدت نگاه دارند و شغبند برای وجود نفوس
سنگین کنند زمین را بعبادت خداوند و بسا هست که از یکنفر اینکار و نظیر آن صورت گیرد و لیکن بهمت جمعی از اول
و غیبی دیگران خود یا بواسطه عقدها از مشکلها آسان شود بدون ظهور خسارت و خلل در رشتهٔ زندگی و این فائده
دیگریست از فوائد شرکت در عبادت چه بسیار از مهام دین و امور مهمه مسلمین است که بی اجتماع و تقویت صورت
نگیرد بلکه در حق جوار اشاره شد که همه در همه چیز محتاجند و بقوت متظاهر اصلاح امور معاد و معاش خود کنند
تفاوت در ظهور و خفای بعضی از آن امورات بنسبه بعضی و در ظاهر آن تاکید در اجتماع بیشتر شده مثل رفع بلای
عام که از گناه خاص و عام نازل شده و لهذا امر باجتماع عام شده چنانچه در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود ولو ان الناس حین تنزل بهم النقم و تزول عنهم النعم فزعوا الی ربهم
بصدق من نیاتهم و وله من قلوبهم لرد علیهم کل شارد و اصلح لهم کل فاسد و اگر مردم
آنگاه که فرود می آید بر ایشان بلاها و بر طرف میشود از ایشان نعمتها پناه جویند بسوی پروردگار خود با نیات صادقه
و دلهای مضطرب و سرگشته هر گمشده برگرداند خداوند بایشان و فرار کرده را و بصلاح آرد بر ایشان هر تباه شده را
و آن جمله بلاها قحط و غلاست که امر فرمودند باجتماع مسلمین در صحرا بجهت نماز و دعا و تضرع و استسقا از خالق

تبارک و تعالی امر فرموده که چهل نفر از مؤمنین جمع شوند پس آنچه را بخواهند در حق کسی مگر آنکه مستجاب میشود و در صفات الشیعه
مرویست که خداوند وحی کرد بعیسی علیه السلام که ای عیسی نزدیک بیار مؤمنین را و امر کن ایشان را که دعا کنند با تو و در
کافی مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود چون مؤمن میمیرد پس حاضر شوند در جنازه اش چهل نفر از مؤمنین پس
بگویند اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا خداوند میفرماید امضا کردم شهادت شما را و آمرزیدم
برای او آنچه را که میدانم از آنچه که شما نمیدانید و نیز از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که در بنی اسرائیل عابدی بود
که داود علیه السلام از او بشگفت افتاد پس وحی فرستاد خدا بسوی او که تعجب منماید ترا چیزی از امور او
زیرا که او مرائیست پس آن مرد مرد داود علیه السلام فرمود که رفیق خود را دفن کنید و خود حاضر نشد چون او را شستند
پنجاه نفر ایستادند پس شهادت دادند بحق خداوند که نمیدانیم از او مگر خوبی چون نماز بر او گذاردند پنجاه نفر دیگر
برخواستند پس شهادت دادند بآن چون او را دفن کردند پنجاه نفر دیگر برخواستند پس شهادت دادند بهمان پس
وحی کرد خداوند بداود علیه السلام چه مانع شد ترا که حاضر شوی بجنازه فلان گفت پروردگارا بجهت آن که
مرا بر آن مطلع کردی پس خداوند باو وحی کرد که چنین بود ولیکن شهادت دادند قومی از احبار و رهبانان که نمیدانند از او
جز خوبی پس نفاذ کردم شهادت ایشان را و آمرزیدم آنچه را خود دانا بودم که از او بود و در قصه مباهله
رسول خدا صلی الله علیه و آله با اهل نجران و همراه آوردن امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را با خود بجهت
نفرین بر ایشان با دارا بودن آنمقام از نبوت و قرب و کمالات که عقل از تصور آن عاجز کفایت است برای ثبوت بزرگی
این کار و شرکت و اجتماع در تذلل بدرگاه پروردگار و در تفسیر علی بن ابراهیم مرویست که چون پسران
یعقوب کردند با یوسف آنچه کردند لاوی بایشان گفت ای قوم آیا نیستیم ما پسران یعقوب اسرائیل الله پسر اسحاق
نبی الله پسر ابراهیم خلیل الله آیا گمان میکنید که خداوند میپوشاند این خبر را از پیغمبران خود پس گفتند حیله چیست گفت میخیزیم
و غسل میکنیم و بجماعت نماز میگذاریم و تضرع میکنیم بسوی خداوند تبارک و تعالی که بپوشاند این خبر را از پدر ما اگر
او است جواد کریم پس برخواستند و غسل کردند و در سنت حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب چنین بود که نماز جماعت
نمیکردند تا برسند بیازده مرد که یکنفر امام و ده نفر دیگر در پشت سر او نماز کنند پس گفتند چگونه کنیم که امام نداریم لاوی
گفت قرار میدهیم خدا را امام ما پس بجای آوردند نماز و خود پس نماز گذاردند و گریه کردند و تضرع نمودند و گفتند پروردگارا مستور دار
بر ما آنچه را و مخفی نماند که چنانچه در اصلاح زاد و معاد انسان محتاج است بکثرت اخیار عباد و نیکان بلاد که از
پرتو وجود ایشان از مفاسد و شرور عمل خویش آسوده و ببرکت و ثواب عمل شان کامیاب هستیم چنین در اصلاح امر معاش
او را از چنین کثرت چاره نیست در تجارت و زراعت و مواشی و بوستان چه از برای هر یک از آنها آفات و
مهالکیست بحیثیت سماوی و ارضی چون خشکی سال و قحط و غرق شدن و سوختن و امراض و بادهای سموم و حشرات
و دزد و سلطان و کسادی خرمن و نظائر آن که سبب نابودی کار و پاره حفظ نظام روزکار و بهره محض لطف

در دفع مضار و بعضی بجهة امتحان و اختبار و بعضی برای دل کندن از اسباب و انقطاع و توکل بر پروردگار است ولیکن
مشارکت و اختلاط با ابرار و اشود نما کرده در خیر که آرایش میمون و امورش مبارک پیوسته در نعمت زیسته نه
پس از نکبت عمری به لقمه نانی با هزار زحمت و درویشی رسیده فارغ کند دل را از اهتمام نزول آفات و زوال برکات
چه برکت و یمن مجالست بزرگان و مخالطت با ارباب عزت و شان از آن بیشتر است که خیر را بخود کشد و شر را
از شخص خویش دفع کند و انتزاع با گندم آنچه سود لکه سیاه مجاورت نگین یاقوت قبضه شاهی منزل گزیند اجزاء
خسیسه با اعضاء رئیسه از یک سفره در یک وقت غذا خورند و جلد چوب از شخص مصاحبت کتاب خداوند بوسه زنند و
بر دیده گذارند و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود شریک شوید با کسانیکه روی کرده
با ایشان روزی زیرا که او شایسته تر است برای ثروت و سزاوارتر است با اقبال حظ و در کافی و تهذیب از
جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود مخالطه و معامله نکنید مگر با آنانکه در خیر نشو و نما نموده اند و قرض
نکنید از کسانیکه تازه بنعمت رسیده اند و حضرت صادق علیه السلام به ولید بن صبیح فرمود که بخر برای من
از محارف چیزی زیرا که برکتی نیست در مخالطه با او و فرمود مؤمن محارف نمیشود و فرمود نخر از محارف
که برکتی در معامله او نیست و محارف بی بخت بی روزیست مقابل مبارک چنانچه در ضد به از مؤمن که
مبارک برکت باشد البته در شرکت بهتر و بیشتر خواهد بود و فرمود معامله نکنید با صاحبان عاهات
چون کور و لال و پیس و ابرص و امثال ایشان زیرا که ایشان از هر چیزی ستمکارترند و با اکراد و با سفله و پست
فطرتان زیرا که سفله بخیر بر نمیگردد و فرمودند مشارکت نکنید با یهودی و نصاری و مجوس و بسیاری از مفاسد
از روی جهل و ندانستن احکام حلال و حرام برخیزد و بسبب اخلطه و شرکت مؤمن دانا وا گذاشتن آن بود و در هر حال
و پیروی کردن او چون متابعت ماموم امام را باز شوده شود چه گاهی بجهت حرمت از یک جهتی از روی ندانستن
اصل حکم یا محل آن یا مساجد در آن غذا بهای سخت گیر کنند و برای نزع در ملک وقفی از روی بیسر و نادانی اولاد
زارع را پاک کنند و زرع را خراب کنند چنانچه در تاریخ قم تالیف حسن بن محمد بن حسن بن قمی نقل فرموده از کتاب
مونس الحزین فی معرفة الحق والیقین من مصنفات ابی جعفر محمد بن بابویه قمی با این عبارت باب حکایت بنای مسجد
جمکران از قول حضرت امام محمد مهدی علیه صلوات الله علیه الرحمن و علی آبائه المغفرة والرضوان سبب بنای مسجد مقدس
جمکران و عمارت آن بقول امام علیه السلام این بوده است که شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی رحمة الله علیه
میگوید که من شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و تسعین و ثلثمائه در سرای خود خفته بودم که
ناگاه جماعتی مردم بدر سرای من آمدند نصفی از شب گذشته مرا بیدار کردند و گفتند برخیز و طلب امام محمد مهدی
صاحب الزمان را اجابت کن که ترا میخواند حسن گفت من برخاستم و برآمدم و آماده شدم گفتم بگذارید تا پیراهن
بپوشم آواز آمد از در سرای که هو ما کان قمیصک پیراهن بپوش مکن که از تو نیست دست فرا کردم و سراویل خود را

برگرفتم آواز آمد که لیس ذلک منک فخذ سراویلک یعنی آن سراویل را که برگرفتی از تو نیست از آن خود برگیر
آنرا انداختم و از خود برگرفتم و در پوشیدم و طلب کلید در سرا کردم آواز آمد که الباب مفتوح چون بدر سرا آمدم
جماعتی بزرگان را دیدم سلام کردم جواب دادند و ترحیب کردند یعنی مرحبا گفتند و مرا بیاوردند تا بدانجایگاه که اکنون مسجد است
چون نیک بنگریدم تختی دیدم نهاده و فرشی نیکو بر آن تخت گسترده و بالشهای نیکو نهاده و جوانی سی ساله بر آن تخت
تکیه بر چهار بالش کرده و پیری پیش او نشسته و کتابی در دست گرفته و بر آن جوان میخواند و فزون از شصت مرد بر این
زمین گرد او نماز میکنند بعضی از جامهای سفید و بعضی جامهای سبز داشتند و آن پیر حضرت خضر ع بود پس آن پیر مرا
نشاند و حضرت امام علیه السلام مرا بنام خود خواند و گفت برو و حسن مسلم را بگو که تو چند سال است که عمارت
این زمین میکنی و میکاری و ما خراب میکنیم و پنج سال است که زراعت میکنی و امسال دیگر باره باز سر گرفتی و عمارت میکنی
رخصت نیست که تو دیگر باره زراعت کنی باید هر انتفاع که از این زمین برگرفته رد کنی تا بدین موضع مسجد بنا کنند
و بگو این حسن مسلم را که این زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمینهای دیگر برگزیده است و شریف کرده
تو با زمین خود گرفتی و دو پسر جوان خدای تعالی از تو باز ستد و تو متنبه نشدی و اگر چنین نکنی آزار وی بتو رسد
آنچه تو آگاه نباشی حسن مثله گفت یا سیدی و مولای مرا در این نشانی باید که جماعت سخن بی نشان و حجت
نشنوند و قول مرا مصدق ندارند گفت انا سنعلم هناك علامت ما اینجا بکنیم تا تصدیق قول تو باشد تو
برو و رسالت ما بگذار و بنزد سید ابوالحسن رو و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را حاضر کند و انتفاع چند ساله که گرفته
است از او طلب کند و بستاند و بدیگران دهد تا بنای مسجد بنهند و باقی وجوه از رهق بناحیه اردهال که ملک ماست
بیارد و مسجد را تمام کند و یک نیمه رهق را وقف کردیم بر این مسجد که هر ساله وجوه آنرا بیاورند و صرف عمارت
مسجد بکنند و مردم را بگو تا رغبت کنند بدین موضع و عزیز دارند و چهار رکعت نماز اینجا بگذارند دو رکعت نماز
تحیت در هر رکعتی یکبار الحمد و هفت بار قل هو الله احد و تسبیح رکوع و سجود هفت بار بگویند و دو رکعت نماز
امام صاحب الزمان علیهم السلام بگذارند بر این نسق چون فاتحه خوانند به ایاک نعبد و ایاک نستعین رسد صد بار
بگوید و بعد از آن فاتحه را تا آخر بخواند و در رکعت دوم نیز بهمین طریق بگذارد و تسبیح در رکوع و سجود هفت بار
بگوید و چون نماز تمام کرده باشد تهلیل بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بخواند و چون از تسبیح فارغ شود سر
بسجده نهد و صد بار صلوات بر پیغمبر و آلش فرستد و این نقل از لفظ مبارک امام علیه السلام است فمن صلیهما
فکانما صلی فی البیت العتیق یعنی هر که این دو رکعت نماز بگذارد همچنین باشد که دو رکعت نماز در کعبه
گذارده باشد حسن مثله جمکرانی گفت که من چون این سخن بشنیدم گفتم با خویشتن که گویا این موضعی است
که تو می پنداری انما هذا المسجد للامام صاحب الزمان علیه السلام و اشارت بدان جوان کردم
که در چهار بالش نشسته بود پس آن جوان بمن اشارت کرد که برو من بیامدم چون پاره راه بیامدم دیگر باره مرا باز

الامام در نسخه بود منه

کیفیت بنای مسجد جمکران قم و معجزات امام عصر ع

خواندند و گفتند برو در گله جعفر کاشانی رمه‌ایست با آن بز را بخر اگر مردم ده بها دهند بخر و اگر نه تو از
خاصه خود بده و آن بز را بیاور و بدین موضع بکش فردا شب آنگاه روز چهارشنبه هجدهم ماه مبارک رمضان گوشت
آن بز بر بیماران و کسیکه علتی داشته باشد سخت انفاق کنی که حق تعالی همه را شفا دهد و بز ابلق و موهای بسیار
دارد و هفت علامت دارد سه بر جانبی و چهار بر جانبی کند والله هم سیاه و سفید همچون درمها پس رفتم
پس مرا باز گردانید و گفت هفتاد روز یا هفت روز ما اینجائیم اگر بر هفت روز حمل کنی دلیل کند بر شب قدر که
بیست و سیم است و اگر بر هفتاد حمل کنی شب بیست و پنجم ذیقعدة الحرام بود و روز بزرگوار است پس حسن مثله گفت
من بیامدم و تا خانه آمدم و همه شب در اندیشه بودم تا صبح اثر کرد فرض بگذاردم و نزدیک علی المنذر آمدم
و آن احوال با وی گفتم او با من بیامد و رفتم بدان جایگاه که مرا شب برده بودند پس گفت بالله نشان و علامتی که
امام علیه السلام گفت یکی آنست که این زنجیرها و میخها اینجا ظاهر است پس نزدیک سید شریف ابوالحسن رضا
شدیم چون بدر سرای وی رسیدیم خدم و حشم وی را دیدیم که مرا گفتند از سحرگاه سید ابوالحسن در انتظار تو است
تو از جمکرانی گفتم بلی من در حال برفتم و سلام کردم و خدمت کردم جواب نیکو داد و اعزاز کرد و مرا تمکین نشاند
و پیش از آنکه من حدیث کنم مرا گفت ای حسن مثله من خفته بودم در خواب شخصی مرا گفت حسن مثله نام
مردی از جمکران پیش تو آید بامداد باید آنچه گوید سخن او را مصدق داری و بر قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ماست
باید که قول او را رد نگردانی از خواب بیدار شدم تا این ساعت منتظر تو بودم حسن مثله احوال را شرح
با وی بگفت در حال بفرمود تا اسبها را زین بر نهادند و بیرون آوردند و سوار شدند چون نزدیک ده رسیدند
جعفر راعی گله بر کناره راه داشت حسن مثله در میان گله رفت و آن بز از پس همه گوسفندان می آمد پیش حسن
دوید و آن بز را برگرفت که بهای وی دهد و بز را بیاورد جعفر راعی سوگند یاد کرد که من هرگز این بز را ندیده‌ام
و در گله من نبوده است الا امروز که می بینم و هر چند که میخواهم این بز را بگیرم میسر نمی شود و اکنون که پیش شما
آمد پس بز را همچنانکه سید فرموده بود در آن جایگاه آوردند و بکشتند و سید ابوالحسن الرضا رضی الله
عنه بدین موضع آمدند و حسن مسلم را حاضر کردند و منافع از او بستدند و وجوه ده رهق را بیاوردند و مسجد
جمکران را بچوب پوشانیدند و سید ابوالحسن الرضا رضی الله عنه زنجیرها و میخها را بقم برد و در سرای خود گذاشت
همه بیماران و صاحب علتان میرفتند و خود را در زنجیر میمالیدند خدای تعالی شفای عاجل میداد و خوش می شدند
و ابوالحسن محمد بن حیدر گوید که باستفاضه شنیدم که سید ابوالحسن رضا مدفون است در موسویان بقم و
بعد از آن فرزندی از آن وی را بیماری نازل شد و وی در خانه شد و سر صندوق را برداشتند زنجیرها و میخها را نیافتند
تمام شد حکایت آن موضع شریف مشتمل بر عجایب بسیار و مطالب و فوائد بیشمار که از جمله آنها است دیدن
آنجماعت نظیر بقره بنی اسرائیل را در بز این امت و بجهت کثرت فایده و قلت وجود آن در کتب بمناسبت

جزئی نقل کردیم **محقق فاضل** که مؤلف تاریخ قم شیخ فاضل بن محمد قمی است و او معاصر شیخ صدوق
است و در آنجا از برادر صدوق حسین بن علی بن بابویه روایت میکند و اصل نسخه عربی است و در سنه سیصد و
شصت و پنج حسن بن علی بن حسن بن عبد الملک قمی بامر خواجه فخر الدین ابراهیم بن الوزیر الکبیر خواجه عماد الدین
محمود بن الصاحب خواجه شمس الدین محمد بن علی الصفی آنرا فارسی کرده علامه مجلسی در اول بحار میفرماید که آن کتاب
معتبریست ولیکن میسر نشد برای ما اصل کتاب و آنچه بدست ما آمده ترجمه او است و اینکلام محل تعجب است چراکه
فاضل المعی میر محمد اشرف صاحب فضائل السادات در عصر آن مرحوم در اصفهان بود و از نسخه عربی نقل میکند چنانچه
در باب سابق اشاره شد بلکه مرحوم خلد آشیان آقا محمد علی کرمانشاهی در حواشی رجال میر مصطفی در باب اسم حسن
نام حسن مثله را بردند و مختصر خبر سابق را از نسخه عربی نقل کردند و عجب از این آنکه اصل کتاب مشتمل است بر بیست
باب و عالم خبیر میرزا عبد الله اصفهانی تلمیذ علامه مجلسی در ریاض العلما در ترجمه صاحب تاریخ گفته که من ترجمه
تاریخ را در قم دیدم و آن کتابیست بزرگ نیکو کثیر الفائده در چند جلد و الآن جز یک جلد که مشتمل است بر
هشت باب بنظر نرسیده بعد از تفحص بسیار و خبر سابق از خط سید محدث جلیل سید نعمت الله جزائری
نقل شده و در مجموعه که از آنجا نقل کردم و پوشیده نماند که کلمه تسعین در صدر خبر که بمعنی نود است مشتبه شده
بر ناسخ و ظاهرا اصل سبعین بوده که بمعنی هفتاد است زیرا که فوت شیخ صدوق پیش از نود است و از این قسم
اشتباه مکرر دیده شده و لهذا جماعتی محض رفع اشتباه مینویسند سبع یا سبعین بتقدیم سین والله العالم بحقایق الامور
و تمام آنچه گفتیم در این فائده شریفه از منافع اشتراک و اجتماع در امور دین و دنیا داخلست در فرمان الهی که
تعاونوا علی البر و التقوی امر است از خدای تعالی مر جمله مکلفان را بمعاونت و مظاهرت و یاری دادن
یکدیگر را ببر و تقوی و پرهیزکاری که نیکو باشد از فضل و احسان و حسن دلیل آنکه اصل اعانت از روی بر و تقوی باشد
که انسان ببر و تقوی اعانت کند و یکدیگر را ببر و تقوی چه شود که دیگری را ببر و تقوی اعانت کنند ولیکن اعانت او
از روی گناه و مکر و نیت فاسده و غرض باطله و مال حرام و شهوت باشد و اینکه باشد پس رفع
حاجت و سد خلت که محبوب الهی و معین بر تقوی بود حاصل شد ولیکن با خرابی و فساد در اصل اعانت چه حسن
از این آنکه این اعانت را بیار مستحق کند و افضل از همه آنکه شخص با رستگاری از روی [illegible] مستحق را در بر و
تقوی اعانت کنند تا فائز شود باعلی درجه باب اعانت و رسید بتمام آنچه در باب **شانزدهم**
در شرح حال جماعتی از شیعیان از اهل کوفه [illegible] صدقه [illegible] از خدای تعالی
مالی تازه طلبند که اگر عطا فرماید از آن انفاق نمایند و چون عطا نماید [illegible] بخل [illegible] شوند چنانچه
در سوره توبه میفرماید و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنکونن من الصالحین
فلما آتاهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه

در تفسیر آیهٔ مبارکه و منهم من عاهد الله

بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون پاره‌ای از مردمان یا منافقان کسی است که عهد کرد با خدای تعالی که اگر دهد ما را
از فضل خود هر آینه صدقه دهیم و هر آینه می‌شویم از شایستگان پس چون بداد ایشان را از فضل خود بخل نمودند
بآن و اعراض کردند و ایشان معتاد شدند پس از پی درآورد ایشان را بخل مرض نفاق در دلهای ایشان تا روزی که برسند بجزای
خداوند بسبب آنکه خلاف کردند با خدای آنچه وعده کرده بودند با او و بسبب آنکه بودند که دروغ می‌گفتند در اصل
عهد که با خدای تعالی کرده اند که منافق حقیقی بودند که در دل اقرار و تصدیقی بوجود مقدسش نداشتند یا داشتند
ولیکن بمقام یقین نرسیده و بنای آن بر پایهٔ محکمی نبوده که در همان حال معاهده بنای خلاف و عذر داشتند
و در دل بنای بسر بردن آن عهد را نداشتند یا در آن حال اگرچه بانی بر وفا شکستن عهد با خداوند نبودند ولیکن بجهة
ضعف یقین و نهان بودن حب مال و جاه و عشیرت و اولاد و عیال و طول امل و خوف فقر و سوء ظن که بخدا دارند
در مکنون خاطر و سویدای قلب بنحویکه بر صاحبش هم مشتبه است و خود را خالی می‌پندارد از این صفات و منزه داند
از آلودگی بکثافت و قذارت آنها بلکه خویش را متصف نبیند بخلاف آنها و اظهار کند نفرت و سوء عاقبت
آنها را لیکن بجهة امتحان و اختبار از پا درافتد و مکنون خاطر بر همه ظاهر گردد و از یک خواهش نان و اندوه و فقر
و دیدن زینت و متاع و آلات زیادی همسر و رفیق و چشیدن غذای لذیذ و مشاهدهٔ جامهٔ جدیده عهدی
در دل ماند نه وفا نه خودی بخاطر آرد نه خدا عقدهٔ عهدش را اگر بصد زنجیر آهنین محکم بسته بود بیک مثقالی
از هوی درهم شکند و پایهٔ پیمانش اگر بر پشت ماهی زمین گذاشته بیک خواهش نفسانی از ریشه کند پس آن
نفاق کهن که باشعور و اختیار کرده بود نفاق تازه برای او زاید و خداوند صاحب آنرا با این مرض عقوبت نماید
فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا مرض دوم که از جانب خداست جزای مرض اول است که خود برگزیده و آن
اشتی یا ضعفش بقوت مبتل شود و اگر مستور بود آشکار گردد و اگر اندک بود زیاد شود پس هم توان گفت آن نفاق
جلی یا نفاق ضعیف یا مستور که بسبب خلف عهد و شکستن پیمان بود نفاق تازه آرد یا قوتی در آن فزاید یا پرده
از روی آن بردارد و توان گفت که خدا ایشان چنین عقوبت کند چه عقاب خداوندی منحصر بآتش جحیم و سوزش
جسم نیست برای دل نیز عقوبتها مقرر فرموده که در پاداش جرمش یا عصیان اعضا در اینجا با وی کند چنانچه
گاهی ببلاهای آسمانی و زمینی عقوبت نماید فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم فاما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم
رجسا الی رجسهم چون میل کردند از خداوند یا دین یا آخرت خداوند نیز بر میلشان فزود و آنانکه در دلهای
ایشان مرضی بود از نفاق و شک در آیات خداوندی برای خبث قلب و قذارت نفسانی رجسی تازه افزوده و
این کذب در معاهده با خداوند و نفاق در مراتب مذکوره را استحکام بستن پیمان علامتی است صریح و
نشانه ایست آشکار که بدیدن آن هر خردمندی داند که او کاذب است یا صادق مومن است یا منافق پیمانها
بجهة در دل بندد یا بزبان در مقام هر آنچه که گوید و اجمال میزان شناختن صدق و کذب آنها است

برای خودش اگر نفاقش پوشیده و در خود احتمال خلاف ندهد و برای دیگران آنکه ببینند اگر آنچه را دارا است از انواع
اموال و اقسام ملا از املاک و عقار و مواشی و مرکوب و فرش و جامه و اثاث خانه و زر و سیم و غیر اینها هرگز
زیاده از آنچه باو احتیاج دارد و بی او رشتهٔ زندگیش از هم گسسته شود نگاه ندارد و آنرا هرگاه که بدستش آید
در راه خداوند انفاق کند چنانچه مکرر در اخبار رسیده که فضول معاش را نگاه ندارید و در صفات مؤمن فرموده‌اند
آنست که فضول کلام را نگاه دارد و فضول معاش را انفاق کند بلکه در کتاب [illegible] روایت از امیر المؤمنین
علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت بزنی و او گریه میکرد بر پسرش و میگفت الحمد لله که مرد بشهادت
یعنی شهید شد و معلوم میشود که این در بارهٔ غزوات آنحضرت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود باز دار
خود را ای زن یعنی مردهٔ خود را بانحاطط(?) تزکیه مکن فلعله کان یبخل بما لا یضره و یقول فیما لا یعنیه پس شاید
پسرت بخل میورزید بآنچه اگر انفاق میکرد ضرری باو نمیرسید چون از فضول معاش بود و سخن میگفت در آنچه
نفعی باو نمیرساند و معلوم میشود که این دو صفت و کردار که بنظر شناعتی دارد و نه قبحی در نزد خداوند چنان
بزرگ است که مانع میشوند شهادت را از تاثیر و حال آنکه فرموده‌اند بالای هر نیکی نیکی دیگر است تا برسد بکشته شدن
در راه خداوند که نیست برتر از آن هیچ نیکی خصوصا اگر در رکاب همایون آنجناب باشد پس اگر در رفتار خود
چنین باشد در عهد خود صادق بلکه بمجرد آرزوی مالی برای صرف خیری برای او اجر نویسند چنانچه در محاسن
برقی روایت از جناب صادق علیه السلام که فرمودند بدرستیکه بندهٔ مؤمن فقیر هر آینه میگوید پروردگارا
روزی کن مرا تا چنین و چنان کنم از نیکیها در راههای خیر پس هرگاه دانست خداوند این را از او که در نیت
خود صادقست مینویسد خداوند برای او از اجر مثل آنچه مینوشت برای او اگر میکرد آنرا زیرا که خداوند
بسیار عطا و کریمست و نیز در آنجا روایت کرده که هیچ مؤمنی نیست که قرار داده بر نفس خود حسنها
چیزیکه از خیر را پس حائل شد میان او و فعل حائلی مگر آنکه مینویسد خداوند برای او آنچه جاری کرده بر
نفس خود در دنیا و اگر با داشتن زیادی از اندازهٔ احتیاج و دل تنگدان از محبت آنها و انفاق نمودن در
راه خدا طلب مال دیگر کند که از آن بفقیر دهد در عهد خود کاذبست و در چنین معاهده براستی بالی نیست بر وفا
چه آنکس کم او را نگاه دارد و حال بر انفاق آن زیادی که دارد در نیت ندهد در نظرش نگاهداری آنرا بآنکه شاید چندی
بعد از این باو محتاج شوی یا عیالت زیاد شود یا فرزندت پس از تعلق نیاز باشند یا شایسته نیست که
تو را دیگران چنین ببینند و نظایر این از مرغبات حفظ و مخوفات انفاق همانکس بعد از رسیدن مال چه
با او خواهد بود چه آن شیطانست که حسب فرمودهٔ خداوند وعدهٔ فقر بانسان میدهد در وقت قصد انفاق
کما قال الشیطان یعدکم الفقر یا نفس اماره است که احضرت الانفس الشح و لئامت در او موجود و حاضر
و چنانچه حال از عهدهٔ این و بر نیاید با ضعف آنها جهت کمی ثروت که لازم دارد کمی حرص و قلت شیاطین

موکلین برادرا بعد از آمدن مال جدید هرگز قوت مفاوت آنها را نخواهد داشت یا زیاد شدن حرص و طول امل
وکثرت شیاطین و بیشتر این جماعت از روی جهل بصنف مایحتاج از غیر آن و تمیز دادن فضول معاش از ضروری
و توهم احتیاج داشتن بانچه دارست در نزد خود فضولی تصور نکنند و هرچه دارند آنرا از ضروریات زندگی
خود شمرند و از این جهت پیوسته در وادی نفاق حیران و در مقام زیاد کردن منقصت و خسران و بسیار کم باشد
آنکه در اموال خود زیادی از احتیاج ببینند پس برآنانکه اراده دارند که بسهولتی با خدای خود چنین معاهده کنند
و از شر شکستن عهد ایمن و بعقوبت نفاق مبتلا نگردند لازم است اولا شناختن مایحتاج از غیر آن پس
انفاق زیادی پس معاهده خدائی و اصدق این است و از جمله جناب ابوذر رحمه الله در کلام خود
که البته شنیده بود آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجمالا بیان فرمود چنانچه گذشت در مقام اول از
باب هم از جناب صادق علیه السلام که ابوذر گفت قرار ده دنیا را دو درهم که انفاق کنی یک درهم را بر عیال
خود و دیگر درهم را بفرست پیش برای آخرت خویش و درهم سیم ضرر میرساند و نفع نمی بخشد پس آنرا نخواه و بگردان
دنیا را دو کلمه برای طلب حلال و کلمه برای آخرت و سیمی ضرر دارد و نفع نمیدهد نخواه آنرا و غرض آنجناب از درهم
و کلمه مثالست نه اینکه در این دو چنین کنند و در باقی مطلق دنیا بی لجام هرچه خواهد کنند پس باید خطرات قلبیه
و لحظات چشم و خطوات پا و سکنات و حرکات و اشارات بتائید حق جل و علا یا برای تحصیل نفعی از
منافع محلله دنیا برای خود یا غیر بوده بنحویکه مانع از یاد خداوند و باز دارنده از ذکر جلالش نباشد و یا برای
آخرت و شیخ ابن فهد روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بعیسی بن موسی ای عیسی
همانا مال خدای عز و جل است که ودیعت گذاشته نزد خلقش و امر کرده ایشانرا که بخورند از آن بمیانه روی و بیاشامند از آن بمیانه روی
و بپوشند از آن بمیانه روی و نکاح کنند از آن بمیانه روی و سوار شوند از آن بمیانه روی و ما بقی را بذل
کنند بر فقرا مومنین پس هرکه از این تعدی کرد آنچه بخورد از آن حرام است و آنچه بنوشد از آن حرامست و آنچه
بپوشد از آن حرامست و آنچه نکاح کند از آن حرامست و آنچه سوار شود از آن حرامست و در کافی مرویست
که جناب صادق علیه السلام نظر کرد بسوی فراشی در خانه مردی پس فرمود فراشی برای مرد و فراشی برای اهل او و
فراشی برای مهمانش و فراشی برای شیطان و اخبار در خصال چنین است که فراش چهارم مال شیطانست
و نظیر این خبر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده و نیز در کافی مرویست از آنجناب که
فرمود هر کسیکه بنا کند فوق آنچه محل سکنای اوست روز قیامت تکلیفش کنند که او را بردارد و نیز
از آنجناب روایت کرده که فرمود هر بنائیکه نیست برای کفاف پس او وبالست بر صاحب خود روز قیامت
و در سفینه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرکه بنا زند بنائی را محض ریا و سمعه بیاورد
آنرا خداوند روز قیامت از زمین هفتم درحالتیکه او آتشی است که مشتعل است از او پس آنرا طوق میکند در

حکایت ثعلبه انصاری و سوء عاقبت او

کرد پس میگذارد و هی انداز داورا در دوزخ پس حبیب گفت اورا حبیب بن ... پیش از قرن کسی عرض کرد یا رسول الله
چگونه بنا میکند بجهت ریا و سمعه فرمود بنا میکند زیاده از آنچه اورا کفایت میکند مخفی نماند که زیاده بنا کردن بیجا یکی از
مباهات کردن بر برادرانش است در مجمع ... شیخ و ثم و غیره منقول است که سعد وقاص بعیادت سلمان رفته
بود پس سلمان گریست سعد با او گفت چه چیز ترا بگریه آورده ای ابو عبدالله رسول الله صلی الله علیه و آله وفات کرد
و حال آنکه از تو راضی بود و وارد خواهی شد بر آنجناب بر سر حوض پس سلمان گفت آگاه باش که من گریه نمیکنم
بجهت ترس از مردن و نه بجهت حرص بر دنیا و لیکن رسول الله صلی الله علیه و آله وصیت کرد ما را پس فرمود باید که متاع
بوده باشد قوت شما و هر چه بآن روز خود را کند به مثل توشه سواری و حال آنکه حول من این اساود است
نبوده حول او مگر آبخانه و کاسه و مطهره و ابن اثیر جزری در نهایت این حدیث را نقل کرده و گفته اساود جمع
سواد است و هر شخصی از انسان و متاع و غیر آن سواد است و جایز است که اراده کرده باشد از اساود مارها که
جمع اسود باشد که مار است تشبیه کرده آن متاع را بمارها بجهت رسیدن ضرر باو از وجود آنها و اگر انسان عاجز
باشد از درک این مقام پس لامحاله طلب زیاده نکند و در مقام آنچه بدو برسد باید که شاید بجهت امتحان باو دهند
و او بخل کند پس حال او حال ثعلبة بن حاطب انصاری شود چنانچه شیخ ابوالفتوح و غیره روایت کرده‌اند
که او بیامد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله خدا را دعا کن تا مرا مالی دهد رسول الله صلی الله
علیه و آله گفت ویحک یا ثعلبه بود قناعت کن باینکه داری که شکر کنند به باشد از بسیاری که شکرش نکند
روزی چند برفت دیگر باره باز آمد گفت یا رسول الله از خدای تعالی درخواه تا مرا مالی دهد رسول الله صلی الله
علیه و آله گفت ترا بمن اقتدا نیست که اگر من خواهم بفرمایش خدای کوههای زمین زر و سیم شود برای من
برفت پس از زمانی باز آمد گفت یا رسول الله از خدای بخواه تا مرا مالی دهد که من حق خدای از آن بدهم و حقها از آن
بگذارم با دوستان ... رسول صلی الله علیه و آله گفت بارخدایا ثعلبه را مالی ده و ثعلبه گوسفندی چندی داشت
خدای تعالی زیادتی در او نهاد تا چنان که مورچه فزاید و میفزود چون مالش زیاد شد خویشتن بتعهد و رعایت مال
داشت پس از آنکه پنج نماز در مسجد با رسول الله صلی الله علیه و آله کردی چنان شد که جائی ساخت بیرون از مدینه
که گوسفندش آنجا بودی و نماز پیشین و دیگر با رسول الله صلی الله علیه و آله بکردی و نماز بامداد و شام و خفتن آنجا کردی
گوسفند زیاده شد بیشتر رفت وادی بزرگ بود از مدینه دور آنجا رفت و جای ساخت و پنج نماز از مسجد ببرد
و آنجا ماند و از مسجد و نماز جماعت و اقتدا برسول صلی الله علیه و آله باز ماند الا آدینه و نماز آدینه بمسجد آوردی چون
مال بیشتر شد از نماز آدینه نیز باز ماند و آنجا مقیم شد و اگر کسی آنجا بگذشتی احوال مدینه از او پرسیدی رسول صلی الله
علیه و آله گفت ثعلبه چه کرد گفتند یا رسول الله ثعلبه چندان گوسفند دارد که در بیابان نمیگنجد بفلان وادی
رفته است و آنجا جای ساخته و مقام کرده رسول صلی الله علیه و آله گفت یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه ... ثعلبه را

حکایت ثعلبه و سوء عاقبت او

چون خدای تعالی آیهٔ صدقه فرو فرستاد رسول صلی الله علیه و آله مردی را از جهینه بخواند و یکی را از بنی سلیم و برای
ایشان احکام و اسنان صدقه بفرمود نوشتن و گفت بروید و از ثعلبه حق خود بستانید و بفلان مرد سلمی بروید
و او شتر بسیار داشت و از وی نیز زکوة بستانید و ایشان بیامدند و نامهٔ رسول صلی الله علیه و آله بر ثعلبه خواندند و از او
زکوة خواستند او گفت این جزیه چیست این نیست الا مانند جزیتی بروید بجای دیگر که خواهید رفتن تا چون
باز آئید من رای خود ببینم ایشان برفتند و بنزدیک آن مرد سلمی شدند و نامهٔ رسول صلی الله علیه و آله بر او
خواندند او گفت سمعا و طاعة لامر الله و حکم رسول الله سمیع و مطیعیم فرمان خدا و فرمان رسول خدا را آنگه در میان
افتاد و آنچه رسول صلی الله علیه و آله نوشته بود از اسنان شتر گفت بگیرید خیار و بهترین آن این ساعیان
گفتند ما را نفرموده اند که خیار مال بستانیم از عرض مال بده آنچه میخواهی گفت حاشا که من جز خیار و گزیده
بخدا و پیغمبر او بدهم ایشان بستاندند و باز آمدند و بنزدیک ثعلبه رفتند گفتند چه میدهی بده تا برویم او دیگر بار
همین مقاله گفت که این جزیه است و مانند جزیه بروید جایهای دیگر چون از همه پرداخته باشید بنزدیک من آئید
برفتند و صدقات بستدند و باز نزدیک ثعلبه آمدند او گفت این نامه که دارید مرا دهید نامه بستد و
دیگر باره برخواند و گفت این جزیه است شما بروید تا من در این بیندیشم رای خود ببینم ایشان باز پیش رسول صلی الله
علیه و آله آمدند و این حال بگفتند رسول صلی الله علیه و آله گفت یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه یا وای ثعلبه آنکه سلمی را
دعا کرد بخیر و خدای تعالی در حق ثعلبه این آیه فرستاد ومنهم من عاهد الله تا وهم معرضون این آیه
در حق ثعلبه آمد رسول صلی الله علیه و آله بر صحابه خواند مردی از خویشان ثعلبه حاضر بود آن بشنید برخواست و بنزدیک
ثعلبه آمد و گفت ویحک یا ثعلبه خدای تعالی در حق تو سه آیت قرآن فرستاد ثعلبه برخواست و بنزدیک رسول
صلی الله علیه و آله آمد گفت من صدقه بیارم چنانکه فرمائی رسول صلی الله علیه و آله گفت بعد از آنکه گفتی این جزیه
است خدای مرا فرموده است که صدقهٔ تو قبول نکنم او برخواست و خاک بر سر کرد و فریاد کردن گرفت رسول
صلی الله علیه و آله گفت این است که من ترا گفتم و تو فرمان نبردی او برخواست و بازگشت و بجای خود شد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم در آن مدت با جوار رحمت خدا شد و صدقهٔ او قبول نکرد و در عهد ابو بکر بیامد و گفت
صدقهٔ من قبول کن گفت رسول صلی الله علیه و آله صدقهٔ تو قبول نکرد من نیز قبول نکنم چون عمر بخلافت نشست
بیامد و درخواست تا صدقه بیاورد عمر نیز قبول نکرد و در عهد عثمان نیز بیامد او نیز قبول نکرد و در
آخر عهد عثمان از دنیا برفت **باب هفدهم** در بیان اجمالی از تکلیف فقرا و محتاجین و گیرنده نسبه
باغنیا و اهل ثروت و معرفت حکم سؤال از ارباب سوال بزبان حال یا مقال **پوشیده نماند**
از آنجا که انسان سرمایه و بضاعتی جز فقر و امکان و نیستی ندارد چون بخود نگرد چیزی از خود نه بیند و خود را
دارای هیچ نداند و آنچه را بصورت مالک است چون عاریه و امانتی است که تا اذن تصرف و قوهٔ آن نه دهد

نتوانند از نهانش برد و خیری بسپرند کاهی پس بسپرند کاهی کذارند تا بود یعنی که از تصرف در آن محروم است
تعب حفظش از او و نفعش برای دیگران پس او را چاره نباشد از سؤال آنکه دارد است و بی نیاز اگر خواهد بدهد و از
خزینه اش چیزی کم نشود و اگر ندهد از روی مانع و عیبی که در او نگردد نه بجهت لئامت و بخیلت که دستش را
کیرد سائل هر آنچه الحاح کند ملال نگیرد و از مسئلت فلتی باو نرسد و آبی از خسارتش نریزد هر چه رد کند و محروم
نماید باز اجر بندگی و مزد عبودیت باقی است و اگر صادقانه کسی ترک پرستش را گوید که نفعش از خیر خالی نیست مصالحی
ندارد که بخشش را در نظرش قبیح و مسالک ما نیکو نماید و خزانه نعمتش را اندازه و نهایتی نیست که چون بردارد
از آن چیزی بکاهد نه برای خود وقتی معین نموده که در غیر آن وقت حاجت خویش نشود نزد او و بر در او دربانی
دارد که بی دادن رشوه نتوان از او عبور نمود تعبی نباشد که بوهم آید و در خزانه اش نباشد و در آن خزانه
چیزی نباشد که گاهی او را بآن حاجت افتد شیخ جلیل ابن فهد از موسی تلعکبری روایت کرده از نوف
بکالی که گفت دیدم امیر المؤمنین علیه السلام را که بشتاب کرده و شتابان میرفت پس گفتم ای مولای من بکجا قصد
کردی فرمود بگذار مرا که آرزوهای من پیش انداخته مرا بسوی محبوب گفتم ای مولای من آرزوهای تو چیست فرمود
دانسته آنها را آنکه آرزو داده است و بی نیازم از اظهار کردن آنها برای غیر او و بنده را کافی است در تأدیبش
که شکر گزار نعمت او و حاجات خود غیر پروردگار خود را پس گفتم یا امیر المؤمنین من بر نفس خود میترسم
ترسانم از حرص و نگریستن بسوی حطام دنیا پس فرمود مرا کجائی تو از پناه خائفین و کهف عارفین گفتم دلالت کن
مرا بسوی او فرمود بدرستیکه خداوند عزوجل میرساند آرزوی تو را بحسن تفضل خود و تو ملازم او شو بنیت و قصد
خود و روی کردن از بلای سخت که در دل داری و اگر تو را مصلحت داد در اجابت پس من ضامنم از ورود آن و منقطع شو
بسوی خداوند زیرا که پیغمبر یاد قسم بعزت و جلال خود هر آینه قطع میکنم آرزوی هر که بغیر من امید دارد بنا امیدی
و هر آینه میپوشانم او را جامه خواری در میان مردم و هر آینه دور میکنم او را از ساحت قرب خود و هر آینه
جدا میکنم او را از وصل خود و کم و بیقدر نمایم یاد او را آنگاه که یاد کند غیر مرا آیا آرزومند است وای بر او
برای شدائد خود غیر مرا و حال آنکه بدست من گشودن سختیها است آیا امید دارد سوای مرا و حال آنکه منم زنده و
باقی میکوبد درهای بندگان مرا و حال آنکه آنها بسته است و میگذارد در مرا و حال آنکه باز است پس کیست آنکه
امیدوار شد بمن از برای جرمهای بسیارش پس من امیدش را نا امید کردم گردانم آرزوی بندگان خود را
متصل بخویش و گردانم امیدهای ایشان را ذخیره برای ایشان در نزد خود و پر نمودم آسمانهای خود را از کسانی که
ملالت نگیرند از تسبیح من و امر کردم ملائکه خود را که نه بندند درها را میان من و میان بندگان من آیا نمیدانند آنکه کسی را
کرده ام او را ابتلائی از بلاهای من آنکه مالک نیست احدی برداشتن آنرا مگر باذن من پس چرا بنده روی برمیگرداند
بسبب آرزوی خود از من و حال آنکه باو دادم چیزی را که از من بآن سؤال نکرده بود پس از من سؤال نمیکند و از

غیر من

در شرح مطالبیکه باید آنها را از خداوند خواست یا نخواست

غیر من سؤال میکند آیا مرا چنین میداند که ابتدا عطا میکنم خلق خود را بدون مسئلت آنگاه از من سؤال میکنند پس اجابت نمیکنم سائل خود را آیا بخیلم من پس بنده ام مرا بخل نسبت میدهد آیا دنیا و آخرت از آن من نیست آیا کرم و جود صفت من نیست آیا فضل و رحمت بدست من نیست آیا نه اینست که آرزوها بآخر نمیرسد مگر بسوی من پس که قطع میکند آنها را از من و نشاید که امیدوار شوند آرزومندان از غیر من قسم بعزت و جلال خود اگر جمع کنم آرزوهای اهل زمین و آسمانرا آنگاه عطا نمایم بهر یک از ایشان کم نشود از ملک من مقدار پاره از عضو مورچه و چگونه کم میشود عطائیکه من اورا زیاد کردم ای چه عذابیکه برای مأیوسین از رحمت من است ای چه عذاب که برای کسی است که مرا عصیان کرده و حمله آورده بر حرام کردهای من و مراقبت نکرده مرا و کشتی کرده بر من آنگاه حضرت مناجاتی به نوف تعلیم فرمود که آنرا در صحیفه ثانیه علویه ذکر نمودیم و همین حدیث شریف کافی است از برای ترغیب و تشویق فقراء و محتاجین بسوی درخانه رحمت خداوند غنی قادر دانا باحوال عباد و خواستن کشف مهام و انجاح مرام خود را از جزئی و کلی دنیوی و اخروی داخلی و خارجی از جناب حضرتش با صدق در سؤال چه اگر در مسئلت خود کاذب باشد ناچار خائب برگردد و دانستن سؤال صادق و کاذب و تمیز دادن خواهش بجا از خواهش بیجا امریست مهم و لازم بر هر سائل مسلم و کاه شود که مطلبی شایسته و بجا است و لیکن خواستن آنرا خصوص این سائل بیجا است و تفصیل این اجمال آنکه بعضی از حوائج و مطالب انسانی چنانست که هیچ کس در هیچ وقت نتواند آنرا بخواهد از خداوند و خواست سؤال آن از حضرت احدیت چون طلب نمودن مقام نبوت و امامت بلکه درجات عالیه از علم و معرفت با اعراض از جمیع مقدمات و اسباب تحصیل آن و مشغول بودن بآنچه زیاد کند نادانی و ریبه و شک را و خواستن تمامی آنچه در شرع حرام شده و آنچه سبب باشد برای اختلال نظام عالم و اشتمال انجا از آنچه سائل را قابلیت نباشد یا حاجت حرام باشد و در خصال مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ایصاحب دعا سؤال مکن چیزیرا که حلال نیست و چیزیکه نخواهد شد و بعضی از آنها چیزهائیست که هر کس در حال هر مکان باید آنرا بخواهد و تضرع کند و الحاح نماید در انجاح و اجابت آن بهر وسیله و راه که تواند بتوسط آن بآنها رسید و تمام کند وصول بآنها را و برای آنها حدی نیست معلوم و مقداری مشخص و مقامی معین که چون بآن رسید جای سؤال دیگر جائی نماند چون تشنه که آب طلبد چون باو دادند و نوشید برای طلبیدن آن محلی نماند بلکه بهر درجه آن اگر رسید باز برتر از آن درجه باشد که باید طالب شد و سؤال نمود تا جان در بدن و روح در قالب است چون مغفرت و رضا و خوشنودی خدا و بخشش و بهشت و درجات آن و برائت از دوزخ و درکات آن و هدایات خاصه و محض اخلاص و حقیقت توکل و صدق تسلیم و نورانی شدن دل و شرح صدر و قوت معرفت و زیادتی ایمان و کمال یقین و تمام رضا و رقت قلب و نظائر آن و پاره از آنها حاجاتی است که رو میدهد بانسان و مختلف می شود بسبب اختلاف زمان و حالات و اطوار و امکنه و در طلب آن نیز محذوری در این نباشد[2] و این بر دو صنف است یکی آنکه

در عمدهٔ موانع استجابت دعا که در بیشتر خلایق موجود است

خداوند برای آن سببهای مخصوصه و اسباب معینه قرار داده که باید از آن راه آنها را بدست آورد مثل واجبات
از تکالیف و مستحبات و محرمات و مکروهات و مباحات و توابع آنها که بایست عامی از راه تقلید و عالم
از کتاب و سنت و عقل قطعی بر آنها ظفر یابند دوم آنچه که برای وصول آنها راهی مخصوص معین نفرموده‌اند مثل شفاء
مرض و ادای دین و وسعت روزی و تخلص از دشمن و نجات از مهالک چون طاعون و وبا و گم شدن در بیابان
و مصاحبت دونان و مفارقت دانایان و روزی شدن فرزند و بقای نسل و معرفت تأکار رسیت و
اطلاع بر خیریت امری که اراده کرده آنرا و امثال اینها از حوایج که نه واجب است طلبیدنش عاجلاً و نه محذوریست
در آن و اگر در مقام طلب برآمد از غیر خداوند نخواهد و اگر از خدای خواست چون قسم دوم که سؤالش واجب نبود
باید از بابش درآید و با شرطش بخواهد و چنانچه بزبان آنرا میطلبد بکردار و رفتار خلاف آنرا طالب نشود و اظهار
کراهت و اعراض نکند چون طایفه‌ای که عیال اختیار نکنند و مشغول بانواع معاصی که در آنحال استغفار
کنند و سائل مال که دل بدیگران بسته و چشم بر دست دیگران و ملتزم شغل خود نگذاشته و نسبت روزی باقدام توسل و
انواع تذلل خود را بر ایشان عرض نموده و فقر خویش بر آنها نمایانده چه آنها حاجت اگرچه بزبان خدا را خواسته‌اند
اما بدل و بکردار بر در خانه اغیار ایستاده‌اند بزبان با خدای راز گویند و بدل و جوارح برای ذات مقدسش
صدا انباز گیرند بلکه باید بدل از دیگران مایوس و با خدای خود مانوس همه را فقیر و عاجز داند از روی حقیقت و
وجدان و خدا را مالک قادر عالم حکیم داند بمشاهده و عیان در واسطه بودن رزق و رسیدن نعم الهی بشر را
چون کشتی و حیوان باربر پندارند و مقلب قلوب و بخشنده میل و نفرت را بدانها جز حضرت احدیت کسی را نداند
بخود و اعمال ناشایسته خود بدقت نگرد و حساب خود را از نفس چون شریک الشریک عدو خائن مکار بکشد
و خیانت خود را در امانت الهیه از جوارح و قوی و اموال که باو سپرده برخود معلوم نماید که تا چه حد تعدی
و تفریط کرده و از حدود شرع تا بکجا تجاوز نموده و مستحق چه مقدار سیاست و عقوبت شده و از ساحت
قرب و مقام لطف و احسان تا چه اندازه دور افتاده تا بر او مکشوف و هویدا شود که سزاوار حال و مناسب
افعالش رسیدن عقوبت است نه نزول رحمت و جزای کردار و نتیجه اعمالش دیدن انواع نقمت است نه
الوان نعمت مقام مقتضر با این سلسله خسران مقام دزدی میبیند که بر در خانه صاحب مال بجهت سؤال ایستاده
و میداند که صاحب خانه از دزدیش مطلع و بر تعذیبش قادر و لیکن بامید وسعت کرم و عفو در میکوبد
و چیزی میطلبد که اگر داد جز کرم بی اندازه سببی ندارد و بقدر بال مگسی استحقاق نداشت تا آنرا ملاحظه
نماید و اگر نداد ظلمی ننموده و مستقیرا محروم نکرده چون با یاسی چنان از مخلوق و خوفی چنین از رد بجهت شقاوت
نفس و کردار زشت و طمعی بی سبب از دریای کرم بی ساحل حضرت مالک الملوک اگر حاجتی خواست و
سؤالی کرد سائلی است صادق که وعده اش ببخشش داده بلا اذن بدادن همانچه خواسته یا بهتر از آن که حاجتش

یا آن پیش و بحالش اصلح است در دنیا یا آخرت و بیشتر مردم بجهت نداشتن خجالت و دانستن خود را مستحق اقسام
لطف و مرحمت و ندیدن در خویش چیزی که قابل مواخذه و رفتن اگر باشد براندن استغفار بر زبان و پنداشتن
تاثیر را در اذکار و ادعیه و ختوم مانند خواص اشیا از تدبیر و تسخین و ترطیب و تخفیف و تسمین و امثال آن که در تاثیر محتاج
نبود بوجود هیچ حالت نفسانیه و هیچ صفتی از صفات رذیله و را مانع نباشد ضرر ایشان از ادعیه و اوراد
بیش از نفعی است که در آنها معتقد و از آنها متوقعند زیرا که از عالمی مثلا دعائی برای حاجتی مخصوص گیرند
یا در کتاب معتبری ببینند پس آن را در انجاح حاجت خوانند با غذای حرام و لباس حرام و مکان حرام و شغل حرام
و اعراض از فرایض بسیار و قلبی تاریک خراب و ویران عاری از صفات اهل ایمان پس اجابت ظاهری در عقب آن
بلافصل نه بینند پس گاهی بدعا بد گویند که من بفلان دعا اعتقاد ندارم که مکرر خوانده‌ام و اثری ندیدم و گاهی واسطه را
دشنام دهند که چه دروغها گویند و مردم فریبند و بسا است که در بالا اثر ایشان شک کنند و در اصل دین
سست شوند و از کثرت جهالت و غرور در خویش مانعی نه بینند و از همه معائب خود را منزه دانند با آنکه در
قسم اخیر از اقسام حاجات که غالبا ادعیه و اذکار را بجهت انجاح او خوانند علاوه بر عدم قابلیت محل و عدم استحقاق
اجابت در بیشتر ایشان موانع دیگر هست که با حسن حال استحقاق او مر اجابت را مانع میشود مثل مضر بودن
آنچه خواسته بحال او اگرچه از نادانی حسب گمان او پسندیده باشد یا مالی خواسته و سبب طغیان او است و زنی
خواسته و مایه بردن ایمان او است و فرزندی خواسته و دشمن جان او است و شفائی طلبیده و مرض
مورث غفران او است یا مخل نظام عالم چون عاجزی از تحمل گرما که در فصل آن سرما خواهد که بجهت شخص او
از تمام منافع گرما از برای انسان و حیوان و نبات و جماد بلکه برای خود داعی دست کشند و بعکس در موسم سرما
تشخیص صلاح و فساد و قوتی این رقم حوائج را علمی بایست کامل و بصیرتی تمام و تاییدی سماوی و نفسی بی هوی تا مطلب
با دقت و نظری در عواقب و در بزرگی مراد همین بس که نوح علیه السلام با آن مقام نبوت نجات پسر خود را
خواهد پس خطاب رسد انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک
ان تکون من الجاهلین قال رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم و الا تغفر لی و ترحمنی
اکن من الخاسرین ای نوح این پسر تو نیست صاحب عمل ناشایسته است پس مخواه از من چیزی را که دانا
نیستی بصلاح او و من پند میکنم ترا که نباشی از نادانان یعنی بصلاح و فساد آنچه را خواهند گفت پروردگار من
من پناه میبرم بتو از اینکه بخواهم از تو چیزی را که دانا نیستم باو یعنی بصلاحش و الا هر با شعوری میداند که هیچ خواهد
اگر مرا نیامرزی و رحم نکنی میباشم از زیانکاران و همه آن تهدیدات و ایمعذرت و طلب عفو و ترحم
بجهت صورت آن دعا بود که بانداشتن بصلاح معلق نفرمودند بصلاح و گرنه مقام آنجناب از آن بزرگتر است
با علم بصلاح منجز آنچه خواهند چه رسد باینجا که ندانند در این قضیه دستور العملی است برای تهیدستان

از گوهر دانش و بینش که تا اصلاح حاجت را با بصیرت تمام نفهمند نخواهند و با فهمیدن مغرور نشوند و منجر بسؤال
نکنند که خطای ایشان پیش از صواب پوشیده از ایشان زیادتر از ظاهر شده برایشانست و بالجمله
با این دو مانع بزرگ که یکی نداشتن استحقاق و دیگری نبودن صلاح است و سایر موانع جزئیه که در باب
آداب دعا ذکر شده اگر دعائی مستجاب شود و سائل را عطا فرمایند محل تعجب و استغراب است که چگونه سائل و
سؤالش از چنگ این موانع رها شدند و از برای آنچه گفتیم شواهد از آیات و اخبار بسیار است که مقام ذکر
آنها نیست و در وضوح بمکانیست که حاجت ندارد بدلیل و چون دانستی که انسان فقیر عاجز باید سؤال
کند اما از غنی کریم و حاجات خود را بخواهد الا از قادر رئوف رحیم و این از لوازم و آثار توحید در ذات و
صفات و افعال خداوند تبارک و تعالی است چه آنکه در دل از روی برهان و وجدان و مشاهده و عیان قرار
و اذعان نمود که نیست خالق و رازقی جز ذات مقدس یگانه در صفات کمالیه منزه از عجز و جهل و احتیاج
و سایر نواقص که هر مضطر ناچار باو پناه برد و هر غریق از او نجات طلبد البته از غیر جناب اقدسش چیزی
نتواند خواست زیرا که او را با سایر خود فقیر و عاجز داند و هرگز فقیر از مثل خود چیزی نخواهد مگر در آنجا که بفرمان
الهی او را حواله بمخلوق کنند و اذن سؤال از غیر دهند که در اینجا سؤال رواست بلکه گاهی واجب و گاهی
مستحب شود با مراقبت حالت قلبیه که در دل محض فرمانبرداری سؤالی کند نه آنکه او را مالک ضرر و نفعی داند و
اگر فرمان نرسد حرام یا مکروهست که بالاخره خود را آنجا کشاند پس مکشوف شد که سؤال از مخلوق در احکام
مختلفه باشد اوّل وجوب و آن در سؤال از علوم واجبه است که هیچ انسانی را چاره از آموختن
آنها نیست چون معارف حقه و عقاید دینیه که جهل بآنها خلود ابدی در دوزخ و معرفت معاصی قلبیه
و جوارحیه که در هر حال مکلف است بترک آنها و ارتکابش یا دخول جهنم آرد یا عذاب برزخ و قیامت و معرفت
واجبات قلبیه و جوارحیه هر آن یا روز یا ماه یا سال که در کتب فقه و اخلاق مشروح شد پس بر نادان
واجبست تعلم این علوم از اهلش با ادب و شروط و ترتیب که در محلش علما ره آیات و اخبار بسیار که امر فرموده
در این باب سؤال علم از علما ذکر فرموده‌اند و نیز واجب شود در حال اضطرار در خوف هلاکت نفس از گرسنگی
یا تشنگی یا سرما یا گرما یا واماندگی در بیابان و بسته شدن راه چاره جز از باب سؤال که در آنوقت بقدر سد رمق
واجب شود و در کتاب دعائم الاسلام مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود در زمانی بعضی از اهل بیت
خود که رد نکنید سائل را پس مردی از اصحابش که در آنجا حاضر بود گفت ای فرزند رسول خدا گاهی سؤال میکند
کسیکه مستحق نیست فرمود شاید رد کنند کسی را که اعتقاد کنند مستحق نیست و او مستحق باشد پس نازل شود بر ایشان
پناه میبرم بخدا از آنچه نازل شد بیعقوب آنمرد گفت چه نازل شد بیعقوب فرمود که یعقوب میکشت هر روز برای
عیال خود یک گوسفند و قسمت میکرد بر ایشان از طعام با این گوسفند آنقدر که ایشان را کافی باشد و در عصر او

در ذکر جاهائیکه واجب است سؤال از مخلوق

پیغمبری بود از پیغمبران که عزیز بود در نزد خداوند و کسی با و آشنا نشد پس چون روزگار تمام دهر خود را پنهان نمود و
مشغول سیاحت شد و دنیا را ترک کرد و مشغول نشد بهیچ کاری جز آنکه اگر گرسنگی او را بیطاقت میکرد می ایستاد
بر در خانه پیغمبران یا اولاد پیغمبران یا صلحا و سؤال میکرد چنانچه اهل سؤال سؤال میکنند پس اگر بقدر آنکه سد رمق
خود کند می یافت از پی شغل خود میرفت و از مسئلت ساکت می شد و عبورش شبی بخانه یعقوب علیه السلام افتاد و ایشان
از خوردن طعام فارغ شده بودند و مانده بود در نزد ایشان زیادتی بسیاری پس سؤال کرد اعراض نمودند نه باو
چیزی دادند و نه او را بر گردانیدند و طول دادند ایستادن او را با انتظار چیزی که نزد ایشان بود تا اینکه ضعف گرسنگی
و ضعف طول ایستادن بر او غالب شد و از پا در افتاد و غش کرده پس بحال نیامد تا پاره از شب گذشت و دید
او را یکی بر او گذشت و چیزی باو که بآن زنده ماند پس برگشت و در همان شب یعقوب علیه السلام در خواب دید که نزد
او آمد پس گفت ای یعقوب پروردگار عالم میفرماید در معیشت تو وسعت دادم و نعمت را بر تو تمام کردم پس ایستاد
بر در خانه تو پیغمبری از پیغمبران من که مکرم است نزد من و او بیطاقت شده بود پس تو و اهلت از او اعراض کردید
و حال آنکه در نزد شما بود از زیادی آنچه بر شما انعام کردم آنقدر که اندکی از آن او را زنده میداشت پس باو چیزی
ندادید و او را بر نگردانیدید که از غیر شما سؤال کند تا آنکه غش کرد و افتاد و بزمین چسبید در پیشش شبش و تو بر فراش
خود سیر و در آنچه بر تو انعام کردم یعنی فرزندش خوابیدی و شما هر دو در نظر من بودید قسم بعزت و جلالم که تو را
مبتلا کنم ببلیه که داستان شود برای آیندگان پس یعقوب از خواب برخواست ترسان و بیتاب و در آمد و
مشغول گریه شد تا صبح آنگاه پسرها آمدند و از او مسئلت کردند بردن یوسف را بهمراه خود پس حضرت آنقصه را
تا آخر نقل فرمود و مقصود از این حدیث شریف اثبات بردن اضطرار است تمام غرابت و کراهت سؤال را
تا آنجاکه انبیاء هم تنگ شوند از آن و در (۲) کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون تنگ شود
بر یکی از شما پس اعلام کند برادر خود را و اعانت نکند بر هلاکت جان خود و در (۳) خصال از آنجناب روایت
کرده که روا نیست سؤال مگر در سه جا دیه خون که از همه جا منقطع شده و دینی که سنگین شده و حاجتی که
از سختی بزمین چسپانده صاحبش را و نظیر آنرا از جناب امام حسن علیه السلام روایت کرده که بسائل فرمود حلال
نیست سؤال مگر در یکی از سه چیز و مثل آن بیاید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در (۴) استحباب مثل
سؤال از انواع علوم و کمالات و آداب و سنن که واجب نباشد دانستن آن عینا و کفایة و تعلیم پاره
از صناعات و حرفه که در شرع ممدوح و مستحب است چون زراعت و سیاحت و کتابت و کاشتن درخت
و چرانیدن مواشی و غیر آن و شاید پاره از موارد سؤال قل فرض استحباب بتوان کرد چنانچه در مصابیح بیاید
انشاء الله تعالی و سؤال از فسق و نقص و حالش چنانچه در (٥) کافی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و
آله که فرمود هرگاه محبت پیدا کرد یکی از شما با برادر مسلم خود را پس سؤال کند از او از اسم و اسم پدرش و قبیله اش

وعشیره اش زیرا که از حق واجب او وصدق برادری آنست که بپرسد از این والا معرفت احمقانه است و در
قرب الاسناد از آنجناب روایت که فرمود سه چیز است که از جفا است اینکه مصاحبت کند مردی با مردی
پس بپرسد از اسم و کنیه او الخ و در کافی مرویست که آنجناب فرمود از عاجزترین عاجزان مرویست که ملاقات
کند مردی را پس او را از او خوش آید پس بپرسد از اسمش ونسبش وموضعش سیم حرمت چون سوال از مال
حرام یا عمل حرام یا علم حرام چون کهانت وتسخیرات وشعبده وسوال از معصیت آنکه در خلوت مرتکب آن شده
وسوال غنی در غیر مقام اضطرار وحاجت با مستور داشتن غنای خود و اظهار نمودن فقر در نزد آنکه چیزی دهد باو
مگر بجهت فقر یکه از او فهمیده ودر او اعتقاد نموده بتدلیس الخ و در تفسیر عیاشی از جناب صادق علیه السلام مرویست
که فرمود هر که سوال کند از مردم چیزی را در نزد او هست قوت آن روز او پس او از مسرفین است و در
از آنجناب روایت کرده که فرمود سه نفرند که بلطف ورحمت نظر نمیکند بسوی ایشان خداوند در روز قیامت
و تزکیه نمیکند ایشانرا و برای ایشانست عذاب دردناک دیوث از مردان و فحش گو که از حد در گذرد و آنکه
سوال کند از مردم و در دست او هست آنمقدار که اگر چیزی دهد باز غنی باشد و در عدة الداعی از آنجناب
مرویست که هر که سوال کند بی احتیاج پس گویا که شراب خورده و در عقاب الاعمال از آنجناب مرویست
که هر که سوال کند از مردم ودر نزد او هست قوت سه روز ملاقات میکند خداوند را روزیکه ملاقات میکند
یعنی ثواب وعقاب او و حال آنکه نیست در روی او گوشتی و در کافی مرویست که آنجناب فرمود نیست بنده
که سوال کند بی حاجت پس میرد مگر آنکه خداوند او را محتاج میکند بآن چیز و جزا میدهد او را بجهة آنکار آتش و در
سرائر مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود بمحمد بن مسلم که ای محمد اگر بداند سائل که چیست در سوال
سوال نخواهد کرد احدی از احدی و اگر بداند دهنده که چیست در دادن رد نمیکند احدی احدی را آنگاه فرمود
ای محمد هر کس سوال کند و حال آنکه غنی است ملاقات کند خدا را روز قیامت با روی خراشیده و در
الفتوح از قبیصة بن مخارق روایت کرده که گفت بنزدیک رسول صلی الله علیه وآله آمدم در دیتی که بر من
لازم بود گفت باش نزدیک تا مالی بیاید و نصیب تو را بر آن دهیم بدانکه کسی را حلال نباشد که سوال کند الا
یکی از این سه کس اول دیتی که بر او لازم بود و او آن قوه ندارد سوال کند تا آن دیه بگذارد و آنکه نیز سوال کند
تا کفاف آن عیش بیابد پس امساک کند و نیز سوال نکند وکسیکه درویش بوده و او را چیزی نباشد وسه کس از
قوم او بدرویشی او گواه دهند او نیز سوال کند تا قوامی آن عیش بدست آرد و آنکه نیز سوال نکند و آنچه
بیرون این باشد از سوال حرامست خداوندش حرام خورده باشد آنچه از آن خورده و در [illegible] آنحضرت فرمود
سوال بنده را بجای آرد که چون با پیش خدای شود بر روی او هیچ گوشت نبود و از اقسام سوال حرام
سوال کردن از علم و مال کسیکه سوال کردن از او اذیت باشد او را بملاحظه بعضی جهات چون رسیدن

مفسدهٔ اول و دوم از مفاسد سؤال

و کشف حال که در ستر آن میکوشید و غیر آن چهارم کراهت و آن از برای سایر اقسام سؤال است که
داخل در گذشته نباشد مگر اندکی از موارد که شاید بتوان حکم باباحهٔ آن کرد و چون شدّت و خفّت کراهت در سایر
مواضع از روی شدّت و خفّت آن حزازت و ضرر عقلی یا نفسی یا بدنیست که در جمیع افراد آنست یا پارهٔ از آن که
که معیّن نیست مثل نسیان و قساوت و بی غیرتی که در خوردن یا آشامیدن یا استعمال نمودن بعضی چیزها است
و کم شدن و فرود احترام و ریختن آبرو و افتادن از قلوب که در کردن پارهٔ از کارها است و جرئت و بیحیائی
در ارتکاب حرام و احتمال رسیدن ضرر از حیوان یا شیاطین در جمله از حالات تخلّی و غیره و احتمال آن در اولاد
در جماع در اوقات معیّنه و ضرر سؤال هم ضرر ناموسی و عرضی است و هم قلبی و دینی پس کراهت آن در
نهایت شدّت باشد بلکه نهی از آن در کثرت و تهدید بیش از پارهٔ معاصی است بلکه در بعضی اخبار بتصریح
بحرمت مطلق آن شده مثل آنچه ابن فهد در عدّه روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود
لو یعلم السّائل ما علیه من الوزر ما سئل احدٌ احداً اگر سائل بداند که چه قدر گناه بر او ثبت شود سؤال
نمیکرد احدی احدیرا و بعد از معلوم شدن مفاسد او چنانچه باید مشکل خواهد شد جدا کردن او از سلسلهٔ معاصی
و آن چند چیز است که بعضی از آن از مقدّمات قریبهٔ کفر و در حدود آنست **اوّل** افتادن خلل در بنیان توحید
و سست شدن ارکان او چنانچه دانستی و چگونه جمع می شود اعتقاد جازم و یقین ثابت بوجود یگانه دارای
تمام صفات کمال و سزاوار نبودن احدی از برای عبادت و تذلّل و استکانت و استعانت جز ذات
مقدّسش و نبودن خالقی و رازقی و مالکی و کاشف کربی و برطرف کنندهٔ همّی و غمّی و برآرندهٔ حاجتی
و اظهار این عقیده در شبانه روزی چندین مرتبه بر زبان در هر حال نماز که ایاک نعبد و ایاک نستعین
غیر از تو کسی را پرستش نمی کنیم و بجز تو از احدی استعانت نمیجوئیم و با اجمال و مقال متوسّل شدن بجابجا
چون خود و تذلّل و استمالت کردن برای مخلوقی در مقام سؤال و دانستن او را برآرندهٔ حاجت و رفع بلیّت
حاشا و کلّا بلکه اوّل آن اوّل درجهٔ شرک خفی و آخر آن شرک جلی است در معانی الاخبار مرویست از جناب
رضا از آباء طاهرینش علیهم السّلام که خداوند از این جهت جناب ابراهیم علیه السّلام را خلیل خود کرد است
که او احدیرا رد نکرد و از احدی سؤال نکرد غیر از خدای عزّ و جلّ **دوّم** ضرر رسانیدن سؤال مقام توکّل را
تا بآنجا که نماند از آن اثری در دل چه توکّل از ثمرهٔ علم بیگانگی خداوند است پس برای مهمّات کفیلی نباشد غیر او
و علم باینکه پوشیده نیست از او مثقال ذرّه در سموات و ارضین پس مخفی نخواهد بود مهمّات بنده بر او
و علم باینکه آسمان و زمین و آنچه در آنها و میان آنها است از ملک و حیوان و نبات و جماد مسخّر امر اویند و بس
و بر همه آنها قادر و مقتدر پس از برآوردن چیزی از مهمّاتش عاجز نباشد و علم باینکه حکیم است در کارش
جور و عبث راه ندارد هر چه صلاح داند کند و آنچه نکند صلاح در نکردنش بود پس از برنیامدن حاجت دلتنگ

نباشد و بآنچه باو کنند راضی باشد و کارهای سخت براو آسان شود پس ناچار کارهای خود را بجناب اقدس واگذارد
و از تدبیر خود دست کشد مگر آنچه او را بآن امر فرموده و همهٔ وثوق و اعتمادش بخزانهٔ رحمت او باشد نه بآنچه بیند
در دست دیگران بلکه دل نه بندد بآنچه او را در دست چه رسد به تکیه کردن و امید داشتن بآنچه بودنش در نزد او
چون نقش در آب و خط بر هوا است در معانی الاخبار مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید از
جبرئیل که چیست توکل بر خداوند عز و جل گفت دانستن آنکه مخلوق نه ضرر میرساند نه نفع نه عطا میکند نه منع
و مایوس بودن یا نمودن خود را از خلق پس چون بنده چنین شد کاری نمیکند برای احدی سوای خداوند و امید
ندارد و نمیترسد مگر از خدا و طمع ندارد در احدی سوای خداوند پس نیست حقیقت توکل و سائل تا سؤال را نفع ده
و بخشنده نداند و بکرم و عطایش امیدوار نباشد و از نعمتش خائف و در آن ضرر خود را نه بیند هرگز پیرامون
سؤال نگردد و اینهمه خواری را بر خود راه ندهد پس هرگز متوکل نباشد سیم نتیجهٔ دادن سؤال سوء ظن
بخداوند و گمان بد بردن بکارسازیش چه اگر سائل نه دادن خداوند باو چیزی را که بظاهر خود را محتاج بآن می بیند
و دادن بدیگری را از روی صلاح داند که اگر عکس بود موجب فساد بودی هرگز بآن راضی نبود ناچار بآنچه داده
شد خوشنود و قانع بود پس راضی نبودن بمقسوم خود و کوشش کردن در تحصیل زیادتی بگدائی و تملق با چاره
از روی گمان بد بردن بخداوند است که آنچه مستحق بود باو نداده یا اگر عجز و لابه کند اجابت نکند یا بحالش
آگاه و اطلاعی ندارد یا دیگری را بی سبب ترجیح داده در نهج البلاغه در عهدنامهٔ که امیر المؤمنین علیه السلام
برای مالک اشتر نوشته مذکور است که جور و بخل و حرص صفات نفسانیه متفرق اند که جامع یعنی منشاء
آنها سوء ظن است بخداوند و مخفی نماند که هر صفتی که سبب و منشأ عملی و کاری است آن کار هم سبب زیادتی و
قوت آن صفت خواهد بود چنانچه در باب سیم بیان کردیم چهارم آوردن سؤال سوء ادب است نسبت بجمیع
انبیاء و خصوص نبی اکرم صلی الله علیه و آله که این همه اصرار و ابرام نموده اند در پوشیدن جامهٔ تعفف و توکل و
ترک سؤال و توسل حتی از خود ایشان با آنکه سؤال از ایشان سؤال از خدا است و شکایت و تذلل
بر در خانهٔ ایشان بهمه اقسام سعادت است چنانچه شیخ ابو الفتوح در تفسیر خود روایت کرده از ابو سعید خدری
که گفت یکسال گرسنگی رسید من برخواستم پیش رسول خدا رفتم برای آنکه از او سؤال کنم و از او چیزی
خواهم اول حدیث که کرد رسول صلی الله علیه و آله چون مرا دید این بود که گفت هر که عفت کند خدا تعالی او را
عفیف گرداند یعنی هر که سؤال نکند خدا تعالی او را مستغنی کند و هر که خویشتن از مردمان بگیرد خدا تعالی
او را توانگر کند و هر که از ما چیزی خواهد که ما را باشد برای او بخل نکنیم من گفتم اینکه رسول صلی الله علیه و آله
گفت کار بندم و سؤال نکنم و تعفف کنم تا خدا تعالی مرا مستغنی کند از سؤال و از رسول صلی الله علیه و آله
هیچ چیز نخواستم و خدا تعالی کفایت کرد پس از آن چندان مال پیدا آمد که ما و قوم ما در آن غرق شدیم

پنجم و ششم و هفتم از مفاسد سؤال

و نیز حاجت نبود کسی را که از ما سؤال کردن و شیخ ابن فهد در عدة الداعی روایت کرده از جناب صادق
علیه السلام که فرمود سخت شد حال یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس زوجه اش با وی گفت اگر میرفتی
خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس سؤال میکردی از او شاید چیزی عطا فرماید پس آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس شنید که میفرماید کسیکه از ما سؤال کند عطا کنیم او را و هر کس استغنا کند خداوند او را بی نیاز میکند تا سه مرتبه
چنین کرد پس مرد رفت و تیشه عاریه کرد پس بکوهی بالا رفت و هیزمی تحصیل کرد و آنگاه آورد و آنرا فروخت
بنصف مدی از آرد پس فردا رفت و بیشتر آورد و آنرا فروخت پس پیوسته کار میکرد و جمع مینمود تا آنکه
تیشه خرید آنگاه جمع کرد تا آنکه دو شتر و یک غلام خرید آنگاه مالش افزود و حالش نیکو شد پس آمد نزد پیغمبر
صلی الله علیه و آله پس خبر داد آنجناب را که چگونه آمد سؤال کند و چگونه شنید که میفرماید پس حضرت فرمود گفتم
بتو هر کس از ما سؤال کند باو عطا میکنیم و هر کس استغنا کرد خداوند او را غنی میکند پس ظاهر شد که سؤال
خلاف و سوء ادب باشد با ایشان بلکه اذیت چه تمام غرضشان از این ابلاغات و تحمل مشقت و زحمات
تکمیل معرفت مردم بود که عماد آن توحید است پس آنچه منافی آن باشد نقض باشد مر غرض ایشانرا و البته
متألم شوند از آن **پنجم** آنکه دست کشیدن از در خانه خداوند و رو آوردن بجانب مخلوق اذیت است
مر ملکه موکلین بر او بلکه غیر آنها را خصوص اگر سؤال چنانچه متعارف است متضمن باشد دروغ را که ایشان
مامورند بر لعن بر او چه این نفوس مقدسه بجهت پاکی ذات و مقام قرب و استغراق در انجام خدمتی که
بر ایشان مقرر شده چون حفظ و حراست و ثبت عمل و بشارت و الهام و غیر آن بجهت عدم تلائم طبع که نمیشود
مگر ناشایسته در نزد خداوند متأذی شوند و بجزع در آیند و محبت ایشان مبدل بعداوت و استغفار ایشان
مبدل بلعنت و شفاعت ایشان مبدل بخصومت بلکه طغیان کار بجائی رسد که الهام مبدل بخواهش گردد
چنانچه شرح این جمله را در مفاسد دیدار اسلام ذکر کرده ایم **ششم** مسرت شیطان زیرا که بآن حاصل شود
عمده مقصود او از ضلال و غوایت که دور کردن مردم باشد از ساحت بندگی و تذلل و عبادت خداوند چه
اعتقاد ضعیف بوجود مقدسش که قابل نشد نگاه داری صاحبش را از رفتن نزد مخلوق و اعتقاد رسیدن ضرر
و نفع از منع و عطای او قابل بقابلیت و بردن او بر شیطان سهل و آسانست پس سؤال هم خود محبوب
ذاتی اوست هم از سبب قرینه بیرون بردن اوست سائل را بالمره از حدود ایمان و اسلام **هفتم**
آنکه سؤال سبب است برای عداوت سائل مسئول را در صورت حرمان و رد هر چند رد بحق و صاحبش معذور
بلکه از اولیاء و مؤمنین باشد که عداوت ایشان از گناهان کبیره بلکه هر چند بی وجه باشد که نتیجه عداوت
جهنم باشد چنانچه در امالی شیخ طوسی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بمعلی بن خنیس
شما را و الله اگر از من سؤال کنید پس عطا کنم بشما پس مرا دوست داشته باشید محبوب ترست نزد من

هشتم و نهم از مفاسد سؤال

از اینکه سؤال نکنید از من پس عطا نکنم بشما پس مرا مبغوض داشته باشید و شیخ صدوق در کتاب اخوان
روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود سؤال نکنید هیچ چیز خود را از برادران که شمار منع میکنند
پس بغضب می آئید پس کافر میشوید و باین ضرر در آیهٔ شریفه اشاره شده که فرموده ومنهم من یلمزک فی
الصدقات فان اعطوا منها رضوا وان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون و از ایشان کسی است که
عیب جوید ترا در قسمت کردن صدقات پس اگر دهند شان از آن خوشنود شوند و اگر ندهند شان از آنها
ناگهان ایشان ناخوشنودی نمایند و در تفسیر عیاشی وغیره مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود
به اسحق بن غالب مقدار سببی الی این آیه را ان اعطوا منها تا آخر بعد فرمود ایشان بیشتر از دو ثلث
مردمند و همین مرض سبب تغیّر شهادت سائل بکف شده هرچند جامع باشد سایر شروط شاهد را چنانچه
در کافی مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود بمحمد بن مسلم که رد کرد حضرت رسول صلی الله علیه وآله شهادت
سائل را که سؤال میکند بکف خود پس جناب باقر علیه السلام فرمود زیرا که او ایمن نیست بر شهادت بجهت
آنکه اگر باو داده شود راضی میشود و اگر منع کرده شود بغضب می آید و در آیات و اخبار بسیار امر شده بجهت
مؤمنین وجلب محبتهای ایشان و نهی شده از کینه و عداوت ایشان و سؤال هم برنده محبت است هم آورنده
عداوت **هشتم** آنکه سؤال علت شود عداوت مسئول و سائل را که طلب کرده از او چیزی را که عمر
و بدن بلکه دین خود را صرف جمیع آن کرده و از دوست و خویش و آشنا و ذوی الحقوق دست کشیده
تا آنرا بدست آورده و رشته محکم از دل باو بسته بنحویکه در قطع کردن آن چه جنتی بقلب گر رسد پس
خواستن مفارقت چنین محبوب خود مورث کینه و دشمنی است چه رسد اگر از خود جدا کنند و گذشت
از دیلمی در اعلام الدین که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود در جواب آنکس که گفت بیاموز مرا عملیکه خلق مرا
دوست داشته باشند که هرگاه خواستی خلایق ترا دوست دارند پس نیکی کن با ایشان و اعراض کن از آنچه
در دست ایشانست و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست از علی بن الحسین علیه السلام که فرمود
بمحمد بن مسلم زهری که بدان گرامی ترین خلق بر مردم کسی است که خیر او بر ایشان بسیار باشد و از ایشان بی نیاز
و متعفف باشد و گرامی ترین مردم نزد ایشان بعد از آنها کسی است که از ایشان متعفف باشد هرچند که محتاج
باشد بسوی ایشان یعنی باز داشتن از ایشان چیزی نخواهد و جز این نیست که اهل دنیا عشق دارند مال دنیا را
پس کسیکه مزاحمت نکند ایشانرا در چیزیکه عشق دارند باو مکرّم است نزد ایشان و کسیکه مزاحمت نکرد ایشانرا
در آنها و ممکن کرد ایشانرا از آنها احوال یا پاره آن یعنی اعانت کند ایشانرا در رسیدن بآن معشوقه عزّت و احترامش
بیشتر است **نهم** سرایت کردن این مرض که در عقب دارد معاصی بسیار را از سائل بدیگران که در مقام
سؤال نبودند و حیا و عفّت یا خوف منع و حرمان مانع بود ایشانرا از سؤال پس چون بینند سائلی را که

دهم و یازدهم و دوازدهم از مفاسد سؤال

بسؤال کرده و چیزی بدست آورده و پا در این مهلکه نهاده حیا برداشته شود و طمع زور آورد و شاید
از همه جهت خود را اولی برعایت بینند خصوص اگر دارای وسیله باشند نزد آن مسئول چون خویشی و مصاحبت
و جوار و تعلیم و اتحاد بلد یا شغل و حرفت پس سؤال ولی آتشی شود که از شعله آن دلها سوزد و جانها گداز دو
عزیزها خوار و متعففین شهره بازار گنند دروغها گفته و شنیده شود و فحشها داده و رد شود و غیبتها کرده و تلافی
شود و گاه شود که از این طبقه بطبقه دیگر از غائبین و بازماندگان سرایت کند و دامن آن سائل بلوث و قذارت همه
این بدیها ملوث شود چنانچه فرموده‌اند هر کس طریقه بدی در میان مردم گذارد شریک است در وبال هر که بآن
عمل کند بدون آنکه از صاحب عمل چیزی کم شود **دهم** انداختن سائل مسئول را در معصیت دروغ چه بسا
کم باشند آنانکه متمکن باشند از برآوردن تمام حاجت متعارف ارباب سؤال یا بعضی از آنها بنقد یا جنس
که زاید از ضروری معاش او است پس آنانکه فی الجمله رعایتی از آداب شرع دارند در جواب توریه کنند و خود را
در وادی هلاکت دروغ نیندازند و عامه ناس که قیدی ندارند یا دارند و فقه ندارند که چگونه توریه کنند
ناچار صریحاً دروغ گویند که چیزی نیست یا ندارم و حال آنکه چیزها است و دارند و گاهی آنرا بقسمهای مغلظه موکد
کنند و در چاه ویل دیگر افتند و پاره از مغرورین بجاه یا مال یا عاری از جامه شرع و حیا یا اظهار ندارائی بلکه
با افتخار برداشتن رد کنند و بجاعت از شر کذب آسوده ولیکن قلب سائل را بیش از دیگران برنجانند **یازدهم**
افتادن سائل در مهلکه کذب و مبتلا شدن بوبال آن بلکه ملکه شدن آن برای او و رفتن قبح کذب و رسوائی
دنیا و افتضاح اخروی آن در نظرش و وسیله کردن آنرا با قسمهای پی در پی بذات مقدس خداوند جل و علا و
اولیائش برای ظفر یافتن بر لقمه نان یا غیر آن و نظائر آن و گاه شود که تمام آنچه گفته دروغ و بسیار کم است
سائلیکه در تمام آنچه گوید در مقام بیان سوء حال و شرح حاجت و احتیاج دروغی نباشد و لامحاله در اصل اظهار
احتیاج با آنچه ندارد و میخواهد کاذب باشد چنانچه اشاره شد سابقاً بمیزان یا محتاج و آنکه کمتر کسی با آن رفتار کرده
و امور خود را با آن سنجیده و شیخ کلینی و صدوق از جناب صادق علیه السلام روایت کردند که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود قطع نکنید بر سائل مسئلتش را یعنی بگذارید هر چه میخواهد بگوید پس اگر نه آن بود که مساکین دروغ
میگویند رستگار نمیشد آنکه رد میکرد ایشان را **دوازدهم** انداختن سائل مسئول را در صدمات و مشقتهای
بسیار و ابتلای بسؤال و جواب با مردم که از آن سائل سؤال کردن از این مسئول آموخته‌اند و بسبب بردن حاجات
این آمدند و بارهای حاجت خود را فرود آوردند و دادن بآن سائل را وسیله انجاح مقاصد خود قرار دادند
پس آن بیچاره بگردابی افتد که برای او خلاصی نباشد اگر خواهد همه را اجابت کند متمکن نباشد و اگر بر بعضی
قادر باشد از عمل بآن و ترجیح بعضی بر بعضی عاجز باشد و اگر هیچ نتواند از او نشنوند و دادن بآن سائل را شاهد
کذب بگیرند پس مبتلا شود گاهی بدروغ گاهی ببد گفتن بآن سائل که سبب این بلا شد گاهی باظهار پیچیدگی از

سیزدهم و چهاردهم از مفاسد سؤال

صدقهٔ اول که سبب حبط ثواب است که گاهی بسبب منت نهادن و غیر اینها از مفاسد سیزدهم مانع شدن سؤال از
ادای تکلیف بزرگ امر بمعروف و نهی از منکر که امیرالمؤمنین علیه السلام در بزرگی شأن او فرموده چنانچه
در نهج البلاغه است و ما اعمال البر کلها والجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف والنهی عن المنکر الا کنفثة فی بحر لجی یعنی نیست
تمام کارهای نیکو و جهاد در راه خداوند در نزد امر بمعروف و نهی از منکر مگر مثل دمیدنی در دریای بزرگ
چه سؤال لازم دارد عجز و التماس را در اول و خضوع و ذلت و حقارت در نزد مسئول الیه پس از نیل مقصود
و در ارشاد شیخ مفید و غیره مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود حاجت خود را ببر بسوی
هرکس که میخواهی که اسیر او خواهی شد و استغنا جو از هرکه میخواهی که نظیر او خواهی شد و احسان کن بهرکه میخواهی
که امیر او خواهی شد و عظم امیر در نظر اسیر و امید احسان جدید و قطع مرسوم مانع است از اقامهٔ آن وجب خصوص
اگر متوقف شود بر سائر مراتب امر بمعروف و در مناجات انجیلیهٔ وسطی که مرویست از جناب سجاد
علیه السلام تصریح شده بر این مفسده باین کلمات ولا تجعل وجوهنا مبذولة لاحد من العالمین فانه من
حمل فضل غیره من الآدمیین خضع له فلم ینهه عن باطل ولم ینقبض علی معصیته خداوندا مگردان روهای
ما را خوار و ذلیل برای احدی از اهل عالم زیرا که هرکس که بکشد احسان غیر خود را از آدمیین خاضع می‌شود
برای او پس نهی نمیکند او را از باطلی و او مقبوض ندارد بر کردن معصیتی چهاردهم کشاندن سؤال صاحبش را
بسبب مبغوض خدا و اولیائش از ظالم و فاسق و کافر چه فطری انسانست دوست داشتن آنکه با او احسان کرده
چنانچه مشاهدست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود جبلت القلوب علی حب من احسن الیها و عادت
سؤال و حرص بر قضای حاجت نگذارد سائل را به اقتصار کردن بر سؤال از نیکان و خیار و بسا شود
که از دل سرایت کند بزبان و در مقام دعا و ثنا و مدح برآید که هر یک خود سببی است برای هلاکت دین
و در منیة المرید شهید اول مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود چون فاسق را مدح
کنند عرش بلرزه درآید و شیخ کشی روایت کرده از صفوان مهران جمال که گفت داخل شدم بر حضرت
کاظم علیه السلام پس فرمود ای صفوان هر چیز از تو نیکوست مگر یک چیز گفتم فدایت شوم کدامست آنچیز فرمود کرایه
دادن تو شتران خود را باین مرد یعنی هرون گفتم والله کرایه ندادم باو برای کبر و نخوت و نه برای صید و لهو
لیکن کرایه دادم باو برای این راه یعنی مکه و خود هم مباشر اینکار نمی‌شوم ولیکن غلامان خود را با او روانه میکنم
فرمود ای صفوان آیا کرایهٔ تو میماند بر ذمهٔ ایشان گفتم آری فدایت شوم فرمود آیا دوست داری بقای ایشان را
تا کرایهٔ تو بیرون بیاید گفتم آری فرمود پس هر که دوست دارد بقای ایشان را او از ایشانست و هر که از ایشانست
بر آتش وارد شود صفوان گفت پس رفتم و فروختم شتران خود را تا آخر آنها پس خبر بهرون رسید مرا خواست
پس گفت ای صفوان بمن رسیده که تو فروختی شتران خود را گفتم بلی گفت چرا گفتم من پیر شدم و غلامان

پانزدهم و شانزدهم از مفاسد سؤال

بکار نمی بسند گفت هیهات من سید انکه کی بتو اشاره کرده باینکار اشاره کرده تورا باین موسی بن جعفر
علیهما السلام گفتم مرا چه کار بموسی بن جعفر علیهما السلام گفت از این بگذر اگر نبود مصاحبت نیکوی تو هر آینه
تو را میکشتم **مؤلف گوید** شنیدم از فخر الشیعه و ذخر الشریعه شیخ الفقهاء و مصباح الاتقیاء البدل الازهر
جناب شیخ جعفر شوشتری اطال الله بقاه که حاکم بروجرد روزی بدیدن عالم جلیل جناب سید مرتضی طباطبائی
رفت پس از شرفیابی و قضای وطر و برخواستن چون بصحن خانه آمد آیة الله فی عصره و ناموس زمانه و دهره فرزند
ارجمند ایشان جناب سید مهدی بحر العلوم را که در آنوقت بحسب سن در شمار اطفال و قابل نشستن آن مجلس نبود
ملاقات کرد ایشانرا بحاکم آشنا ساختند ایستاد و اظهار مهربانی بسیار کرد و رفت پس جناب سید بخدمت
پدر رسید و گفت باید مرا از این بلد بیرون بری که میترسم هلاک شوم گفت چرا گفت میبینم قلب خود را
از نهایتی که حاکم بمن ملاطفت کرد فی الجمله میلی در آن باو پیدا شده و آن بغضیکه باید باو داشته باشم ندارم دیگر
در اینجا نباید ماند پس این شد سبب هجرت ایشان از آن بلد و ابسته استحکام پایه باین نحو در بدایت امر
و صغر سن نتیجه چنان خواهد داد در بزرگی که پرده کرامت و فضل و عبادت و علم آنجناب را و اندکی از آن را
در دار السلام ثبت نمودم **پانزدهم** از مفاسد سؤال سبب شدن اوست برای دشنام و نسبت
بخل و لئامت دادن سائل مسئول را بلکه انتشار کردن سایر معایب مستوره مجهوله او را از عیب و نسب و
غیره بلکه بهتان زدن و افترا بستن باو و بسا هست که نه تنها یاد داشت و جیب النقد در پیش داشت
یاد دادن آنچیز باو و اعتقاد مفسده و ضرری داشت و بر فرض نبودن آنها و ضرر آن از موانع نهایت کرده
کرده و اینجا اعراض نموده استحقاق اینهمه جز از شخص دارد از کجا بهم رسیده و سبب نزول آیه حرمت غیبت
قضیه بود در این باب چنانچه شیخ طبرسی نقل فرموده در تفسیر خود که ابو بکر و عمر جناب سلمانرا فرستادند
خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که برای ایشان طعامی گرفته بیاورد پس حضرت او را نزد اسامه فرستاد
که انباردار آنحضرت بود پس اسامه گفت چیزی نزد من نیست پس سلمان نزد آنها آمد گفتند اسامه بخل
کرد و سلمانرا اگر بفرستیم بسوی چاه پر آبی آبش فرو میرود آنگاه رفتند نزد اسامه تجسس نمایند آنچه حضرت
حواله کرده بود برایشان پس حضرت فرمود چه شده که می بینم تیرگی گوشت را در دهن شما گفتند یا
رسول الله ما گوشت نخورده ایم امروز فرمود گردید که بخوردید گوشت سلمان و اسامه را پس نازل شد
آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب
بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و اتقوا الله ان الله تواب رحیم
شانزدهم سبب شدن سؤال برای پیدا شدن صفت ذمیمه بخل برای مسئول و بخیل دانستن دیگران
او را چنانچه در کافی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود سؤال [illegible]

مفسده هفدهم از مفاسد سؤال

در مجالس که بخیل خواهید کرد ایشانرا و سرّ آن و صحبت چه انسان بحسب فطرت اوّلیه و مقداری از حیا که با ایمان نسبت
مائل بانفاق و از رد شرم کند و عطا بسائل غالبا در مجالس مورث مفاسد بسیار است چون تحریک بعضی و رنجیدن
بعضی و کینه و رشک بسائل و کشف غطا که خوشنود است ستر آنرا و امثال آن پس چون کند هر چه پرده از حیا دریده
و غباری بر دل نشیند و چون مکرر مبتلا شود حیا بالمرّه از رو بر طرف شود و زنگ دلرا فرو گیرد و حسن عطا از
دلش محو شود و بآنجا رسد که آنرا قبیح شمرد و این طریقه متقنه ایست برای تحصیل صفات حسنه قلبیه چون زهد و
حلم و کرم و شجاعت و تقوی و آمدن ملکات رذیله از بخل و حرص و جبن و غیر آنها چه این صفات اگر چه قلبی اند
اما بتکلف آوردن افعال لازمه آن صفات کم کم متصف در قلب پیدا شود چنانچه در اخبار اهلبیت علیهم السلام
مکرر تصریح رسیده که اگر حلیم نیستی تحلّم کن و اگر زاهد نیستی تزهّد کن که ترا بزهد و حلم میرساند و این تزهّد و تحلّم و
امثال آن که انسان آنرا راه برای پیدا کردن زهد و حلم خود قرار داده غیر از زهد و حلم ریائیست چنانچه بر بعضی
مشتبه شده و در این باب فرقی میان صفات خوب و بد نیست چنانچه در اخبار نهی از مجالست فاسق
و فاجر و احمق و کذّاب و اهل ریب و شر و بخیل اشاره بآن شده **هفدهم** از مفاسد عظیمه سؤال
ذلیل و خوار شدن سائلست در نزد مسئول بلکه در نزد هر که مطلع شود بر سؤال او و رفتن عزّت و ریختن
آبرو و افتادن از قلوب و بی عظم شدن در انظار و دیدن ناملائمات بسیار و اعتنا نکردن باو در مجالس و
گوش ندادن بسخن او و تاثیر نکردن وعظ و نصیحت او و روا نیست در شرع و عقل و عرف که انسان عزیز نفس
خود خود را چنین کند پس در اینجا دو مقام است **اوّل** در اثبات ذلیل شدن بجهت سؤال و ظاهر از کثرت
وضوح محتاج نباشد باستدلال جز آنکه من باب التبرک بپاره از اخبار اهل بیت علیهم السلام اشاره باید کرد
کلینی روایت کرده از جناب باقر علیه السلام که فرمود اگر بداند سائل که چیست در سؤال کردن سؤال
نمیکرد احدی احدیرا **و از** جناب صادق علیه السلام که فرمود میترسانم شما را از سؤال زیرا که ذلت است در
دنیا و فقریست که شتاب کرده درآوردن آن و حساب طولیست در روز قیامت **و از** حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که فرمود دستها سه است دست خداوند که بالاست و دست دهنده که در پی
دست خداوندست و دست گیرنده که پست ترین دستهاست پس تعفّف کنید از آنها بقدریکه قوّة
دارید بدرستیکه در پیش روزیها پرده هاست پس اگر خواهد حیای خود را نگاهدارد و روزی خود را بگیرد و هر که
خواهد پرده خود را بدرد و روزی خود را بگیرد قسم بآنکه جانم در دست اوست که اگر بگیرد یکی از شما ریسمانی
پس داخل شود در عرض این وادی پس بچیند آنقدر که دو طرف ریسمان بهم نرسد آنگاه آنرا ببازار برد
پس بفروشد آنرا بچیزی کمی از خرما و بگیرد ثلث آنرا و صدقه کند دو ثلث آنرا بهتر است برای او از
آنکه سؤال کند مردم را بدهند باو یا محروم کنند **و از** جناب صادق علیه السلام که فرمود رحمت کند

در بردن سؤال آبروی سائل را

خداوند بنده که پارسا شود و باز ایستد از سؤال مردم پس نگاه دارد خود را از سؤال زیرا که او تعجیل میکند
پستی را در دنیا و بروایت صدوق در ثواب الاعمال ذلت را در دنیا و مردم از جانب او کفایت چیزی
نکنند آنگاه حضرت این بیت حاتم را بحجة شاهد خواندند اذا ما عرفت الیاس القیته الغنی اذا عرفته
النفس والطمع الفقر و انجناب به مفضل بن قیس فرمود سائم تورا از آنکه آگاه کنی مردم را باهتمام حال خود
که خوار می شوی نزد ایشان و از انجناب فرمود شرف مؤمن ایستادن اوست بعبادت در شب و عز
او استغنا اوست از مردم و در نهج البلاغه مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود روی تو بسته
منجمد که سؤال آنرا میچکاند پس ببین نزد کیست که آنرا میچکانی و در دیوان انجناب است لقلع ضرس
وضنك حبس ونزع نفس ورد امس وحمل عار ونقل نار وبیع دار بنصف فلس وقود قرد ونسج دود
ودبغ جلد بغیر شمس وقتل عمرو شرب سم وحمل غم ونقل هم اهون من وقفة بباب تلقاه
بحجابه اعبس حاصل مضمون هر آینه کندن دندان و تنگی زندان و بیرون رفتن جان و برگرداندن دیروز
و تحمل عار و دمیدن آتش و فروختن خانه بعشر فلس که ان پول نازک بسیار تنگ است و کشیدن میمون
و بافتن بردود باغی پوست بی آفتاب و کشتن عمرو خوردن خون و برداشتن اندوه و نقل کوه آسان تر
است از ایستادن در خانه ایکه ملاقات کنند دربانهای او تورا با روهای ترش و ابن فهد در عده
خود روایت کرده از جناب باقر علیه السلام که فرمود طلبیدن حوائج از مردم خواستن رفتن عزت است
و برنده حیا است و یأس از آنچه در دست مردم است عزت برای مؤمن و طمع بآن فقریست که حاضر است
و در کنز الفواید کراجکی مرویست از انجناب که فرمود کسیکه ظاهر کند برای مردم پریشانی خود را پس تحقیق که
رسوا کرده خویشتن را و بهترین غنا ترک سؤال است و بدترین فقر ملازمت تذلل است و در معانی الاخبار
از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود هر آینه باید جمع شود در دل تو افتقار بسوی مردم و استغنا
تو از ایشان پس باشد افتقار تو بسوی ایشان در نرمی سخن گفتن و خوش روئی و استغنا تو از ایشان در نزاهت
عرض خویش و بقای عزت یعنی در صحبت و مکالمه و ملاقات چنان نرم و خوش رو باش مانند کسیکه احتیاج
دارد و تملق میکند و با اینحال هرگز خواهشی مکن و حاجتی مخواه که عرضت باقی و عزت محفوظ بماند و در
فقه الرضا علیه السلام مذکور است که حضرت کاظم علیه السلام فرمود یأس از آنچه در دست مردم است
عز مؤمن است در دین او و مروت اوست در نفس او و شرف اوست در دنیای او و بزرگی اوست
در چشمهای مردم و جلالت اوست در عشیره او و مهابت اوست در نزد عیال او و او بی نیازترین
مردم است در نزد خود و در نزد جمیع مردم و گذشت که فرمودند از هر که خواهشی کردی اسیر اوئی
و بهر کس احسان کردی امیر اوئی و در کافی مرویست که لقمان بپسرش گفت ای پسر من با همه را چشیدم

در جایز نبودن ذلیل کردن مؤمن نفس خود را

ما رزقت کفایة فاذا طلبت ذالت ذلّ الخادم و در این تفسیر بعد از ذکر بعضی ابیات گفته که در این معنی
بسیار گفته اند و نکوتر از آنها که قاضی ابو الحسن بن عبد العزیز الجرجانی گفته کسی نگفته است من قصیدة وما
زلت منحازا بعرضی جانبا من الذلّ اعتدّ الصیانة مغنما اذا قیل هذا مشرب (منهل) قلت قد اری ولکن
نفس الحرّ تحتمل الظماء ارفّهها عن بعض ما لا یشینها مخافة اقوال العدی فیم او لما فاصبح عن عیب
اللئیم مسلّما وقد رحت فی نفس الکریم مکرّما فانتم ما عزّ امرؤ حسنت له مسامرة الاطماع ان بات
معدما یقولون لی فیک انقباض وانّما رأوا رجلا عن موقف الذلّ احجما اری النّاس من داناهم
هان عنده ومن اکرمته عزّة النفس اکرما ولم اقض حقّ العلم ان کان کلّما بدا طمع صیّرته لی سلّما و
لم ابتذل فی خدمة العلم مهجتی لاخدم من لاقیت لکن لاخدما ءاشقی به غرسا واجنیه ذلّة اذا
فاتّباع الجهل قد کان احزما   ولو انّ اهل العلم صانوه صانهم   ولو عظّموه فی النفوس لعظّما و
لکن اذلّوه فهانوا ودنّسوا   محیّاه بالاطماع حتّی تجهّما   وانّی اذا ما فاتنی الامر لم ابت
اقلّب کفّی اثره متندّما   ولکنّه ان جاء عفوا قبلته   وان مال لم اتبعه هلّا ولیتما
وکم طالب رقّی بنعماه لم یصل   الیه وان کان الرّئیس المعظّما   وما کلّ برق لاح لی یستفزّنی
ولا کلّ اهل الارض ارضاه منعما   ولکن اذا ما اضطرّنی الامر لم ازل   اقلّب فکری منجدا ثمّ متهما
الی ان اری من لا اغصّ بذکره   اذا قلت قد اسدی الیّ وانعما   وکم نعمة کانت علی الحرّ نقمة
وکم مغنم یعتدّه الحرّ مغرما   وماذا عسی الدنیا وان جلّ خطبها   ینال بها من صیّر الصبر مطعما

امّا مقام دوّم که روا نبودن در او آن نفس است در مقام ذلّت و خواری و کردن کاری که سبب شود
برای پست شدن در نظر و بد گفتن مردم پس آن نیز معلوم است در عقل و شرع شیخ کلینی از جناب صادق
علیه السلام روایت کرده که خداوند تفویض کرده بسوی مؤمن همه کارهای او را و تفویض نکرده باو که بوده باشد
ذلیل آیا نشنیدی که خداوند میفرماید ولله العزّة ولرسوله وللمؤمنین پس مؤمن عزیز است و ذلیل
نمیشود و در روایت دیگر فرموده که تفویض نکرده باو که خود را ذلیل کند و در روایت دیگر فرمود
تفویض فرموده باو هر چیز را مگر ذلیل کردن نفس خود و در خصال از حضرت سجّاد علیه السلام مرویست
که فرمود دوست ندارم که برای من باشد بعوض ذلّت نفس شتران سرخ مو و در صفات الشیعة از جناب
صادق علیه السلام مرویست که فرمود چه قدر قبیح است برای مؤمن که باشد برای او رغبتی و طمعی که خوار کند او را
و فقیه در اینجا روایت کرده که حضرت کاظم علیه السلام دید مردی را از شیعیان که ماهی در دست داشت پس فرمود
بینداز او را که من ناخوش دارم از شما که بردارد چیز پستی را بنفس خود و در کافی مرویست از جناب
صادق علیه السلام که فرمود سزاوار نیست برای مؤمن که ذلیل کند نفس خود را راوی گفت بچه ذلیل میکند

در عدم جواز خوار کردن مؤمن نفس خود را

نفس خود را فرمود ذلیل نمیشود در کاریکه عذر جوید از آن و در نهج البلاغه در مکتوبیکه حضرت امیر علیه السلام
برای حارث همدانی نوشت اینفقره است و نکردن عرض خود را نشانه برای تیرهای گفتار و در کتاب
جعفریات از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود نیست از اخلاق مؤمن تملق و حسد مگر در طلب علم و در کافی
از آنجناب روایت کرده که هر که برود نزد صاحب مالی پس سؤال کند برای دنیای او یا طلب کند آنچه در دست او است میرود
دو ثلث دینش و در نهج قریب باین مضمون مرویست و در یکی از اخبار مرویست از داود رقی که
گفت روزی داخل شدم بر مولای خود صادق علیه السلام و در نزد او بود جماعتی پس فرمود ای داود
کسی که فروتنی کند نزد برادر مؤمن خود محض طلب آنچه از دنیای او است بتحقیق که باز کرده ریسمان عزت که میان او و خداوند
گره خورده بود گفتم مولای من برادر مؤمن ریسمان عزت که گره خورده بخداوند فرمود ای داود آیا نشنیدی که خداوند
میفرماید و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین گفتم مولای من هلاک شدند شیعیان تو در اینحال فرمود ای داود
مگر صاحبان اضطرار زیرا که ایشان بخلاف اربابان اختیارند و اگر بمیرد ولی من باور کذار از روزی که
از خواستن مستغنی کند بهتر است در نزد من که دنیا برای او باشد تمامه شیخ جلیل حسین بن سعید
اهوازی از اصحاب رضا علیه السلام در کتاب مؤمن از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
برای جناب موسی بن عمران برادری بود که برادریش در راه خدا بود و موسی علیه السلام او را اکرام بسیار میکرد
و دوست میداشت و معظم بود در نظر او پس مردی نزد او آمد و گفت من دوست دارم که برای من حاجتی
گوئی باین جبار و آنجبار ملکی بود از ملوک بنی اسرائیل آن مؤمن گفت والله من او را نمیشناسم و هرگز از او حاجتی
نخواستم گفت بر تو ضرری نیست در این شاید که خدای عز و جل حاجت مرا بر دست تو روا کند
پس دلش برحم آمد و سوخت برای او و رفت بدون خبر دادن بجناب موسی پس با او رفت نزد آن جبار
چون جبار او را دید نزدیک خود خواند و تعظیم کرد او را پس حاجت آنمرد را از او خواست جبار آن حاجت را
بجهت او بر آورد پس جبار در زمان اندکی بطاعون مبتلا شد و مرد پس جمع شدند بر جنازه او اهل مملکتش
دکانها بستند برای مردن او و درهای بازارها که حاضر شوند در جنازه او و از قضای الهی آن مؤمن برادر
موسی علیه السلام مرد در روزیکه آنجبار مرد و عادت برادر جناب موسی آن بود که چون داخل منزل خود
میشد در خانه را برروی خود میبست پس کسی بخدمتش نمیرسید و چون موسی علیه السلام قصد او میکرد
در را برو او باز میکرد و او داخل میشد و جناب موسی سه روز او را ترک کرد چون روز چهارم شد
بخاطر آورد او را پس گفت سه روز است ترک کرده ام برادر خود را و نزد او نرفتم پس آمد و در را باز کرد
و داخل شد برادر خود را دید که آنمرد مرده و حشرات زمین بر گرد او راه میروند تا محاسن او را میخورند چون
موسی او را دید عرض کرد پروردگارا دشمن خود را جمع میکنی برای او مردم را و دوست خود را میکشی

نیست

مفسدهٔ هیجدهم از مفاسد سؤال

و حشرات زمین را بر او مسلط میکنی که از محاسن او بخورند پس خدای عزوجل فرمود ای بنده من سؤال کرد
این جبار را برای حاجت خود پس آنرا برآورد برای او پس جمع کردم اهل مملکت او را برای نماز بر او تا مکافات کنم
او را از جانب مؤمن بجهت برآوردن حاجت او تا بیرون رود از دنیا و نباشد برای او حسنه که جزا دهم او را
برآن و بر این مؤمن مسلط کردم حشرات زمین را که بخورند از محاسن رخسار او بجهت سؤال کردن او این جبار را
و این سؤال بی رضا نیت من بود تا اینکه بیرون برود از دنیا و نباشد برای او نزد من گناهی و در اخبار
مذمت کثرت مزاح نیز تصریح فرموده اند باینمطلب که واسطه است برای رفتن هیبت و بها و آبرو هیجدهم
از مفاسد عظیمه سؤال آنکه باعث مستجاب نشدن دعای سائل است در حق خود بلکه در حق مسئول چه از شرایط
لازمهٔ اجابت دعا نا امیدیست از مخلوق و متوسل نشدن است بایشان در هنگام ورود شداید و نزول
بلا و پیدا شدن حاجت چنانچه در عدة الداعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که خداوند
عزوجل فرمود نیست مخلوقی که چنگ زند بمخلوقی غیر من مگر آنکه قطع میکنم اسباب آسمانها و زمین را از او پس
اگر سؤال کند مرا عطا نمیکنم او را و اگر بخواند مرا اجابت نمیکنم و در کافی و امالی شیخ مفید و غیره مرویست
از جناب صادق علیه السلام که فرمود هرگاه خواهد یکی از شما که سؤال نکند از خداوند چیزی را مگر آنکه عطا کند
باو پس مایوس شود از جمیع مردم و نباشد برای او امیدی مگر از خداوند عزوجل پس اگر دانست خداوند اینرا
از قلب او سؤال نخواهد کرد از خداوند چیزی را مگر آنکه عطا خواهد کرد باو و در عده مرویست که خداوند وحی
کرد به عیسی که بخوان مرا خواندن حزین غرق شده که دادرسی ندارد ای عیسی سؤال کن مرا و سؤال مکن
غیر مرا پس خوب خواهد شد از تو دعا و از من اجابت و در کافی مرویست از حضرت سجاد علیه السلام که
فرمود دیدم همه خیر را که جمع شده در قطع طمع از آنچه در دست مردم است و کسیکه امید ندارد بمردم در هیچ چیز
و برگرداند امر خود را بسوی خداوند عزوجل در جمیع کارهای خود خداوند اجابت مینماید برای او در هر چیز
و در خصال مرویست که امیرالمومنین علیه السلام فرمود چون عطا کردید بسائل چیزی پس سؤال کنید
از او که دعا کند برای شما زیرا که باجابت میرسد دعای او درباره شما و مستجاب نمیشود در حق خودش
بجهت آنکه ایشان دروغ میگویند و شیخ کلینی از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود حقیر
مشمرید دعای احدی را زیرا که مستجاب میشود برای یهودی و نصرانی درباره شما و مستجاب نمیشود درباره
نفس خودشان و نیز روایت کرده که فرمود چون بسائلها عطا کردید پس بیاموزید دعا بایشان
زیرا که مستجاب خواهد شد درباره شما و مستجاب نمیشود در حق خودشان و بر این مضمون اخبار بسیار است
و ظاهر آنست که این اجابت دعا در حق مسئول مختص باشد بکسانیکه لامحاله دعای ایشان مشوب نباشد
بریا و سمعه و غفلت قلبیه و امثال آن و با اینحال این از ثمره و نتیجهٔ آن صدقه خواهد بود و اما دعای

مفسده بیست و یکم و دوم و سیم از مفاسد سؤال

چون به گفتن و غیبت کردن و تهمت زدن و دشنام دادن و حکایت کردار و گفتار کردن دشمن قوی
مسئول اگر شاید از بیگانه دهد باشد در تقوی و ایمان و علم و مثل آنها مدح کردن و ثنا گفتن در ضمن نثر
و نظم مسئول را با وصف اینکه دارا نیست و بکار اینکه مبغوض خداوند است و جلوه دادن او آنها را در
نظرش بلکه در وقت او در آنها و شریک شدن با او در حرکات و سکنات و اطوار ناشایسته و
گاه شود مسئول بجهیز اهر چند کند اگر کید دارد و سائل مصاحب عظیم آنرا از قلبش برد یا کار ریا
حرام دانسته بجا آید و او شرکت کند در بسیار آن و بجهت بفزاید و بسیار شود که بانواع حیله و مکر مانع
شود او را از عطا و بخشش و دستگیری فقراء و مساکین بجهت احتمال نقص و کسر در حظ و نصیب خویش و
همه اینها و بیشتر از آن دیده و شنیده شده و در کتب اخبار حکایات ایشان مذکور است و تمام
آنچه باین وسیلها بدست آرند خوردن مال است بباطل که خداوند تعالی از آن نهی فرموده لا تاکلوا
اموالکم بینکم بالباطل و سبب آنها در ابتدا سؤالهای جزئیه بی این محذورات است که چون
عادت کرد و ملکه شد باینجا کشاند بیست و یکم از مفاسد سؤال خصوصا اگر بالحاح و اصرار باشد
بردن آبروست قصد تقصیر را آن مسئول و بی ثمر کردن اوست صدقات و انفاقات صاحبان ثروا
چه اگر سؤال نزدیک سائل و کشف شدن حالش در نزد او از بسیار و روایت یا از چگونگی مسئلت بوقتی
و دلش پیدا شد و داعی الهی و برآمدن حرکت نگشت که بمیل نفس و رغبت چیزی دهد بلکه آنچه بالحاح و اصرار
دهد از روی کراهت و حفظ عرض و دفع شر و دور کردن سائل که مضیع وقت و مانع شغل اوست
باشد پس باطل رفته و تجارتی نشده و از جانب سائل این خسارت باو رسیده بیست و دوم
آنکه اصل سؤال و اظهار حاجت بمخلوق و طلب کردن قضاء آن از ایشان خیانت است در امانت
باری تعالی که لازم بود ردّ آن بمقدس حضرتش چنانچه شیخ کلینی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده که فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود حاجات امانت است از خداوند
در سینهای عباد پس هر که کتمان کند آنرا نوشته می شود برای او عبادت و در ثواب الاعمال روایت
از آنجناب که فرمود یا علی بدرستیکه خداوند قرار داد فقر را امانت در نزد خلق خود پس هر که پوشاند
آنرا خواهد بود مانند روزه دار که شب بعبادت ایستاده و هر که افشا کند آنرا در نزد کسیکه توانا است
بر برآوردن حاجت او پس نکرد پس او را کشته آگاه باش که نکشته او را بشمشیر و نیزه ولیکن بانچه زخم
کرده از دل او بیست و سیم از مفاسد سؤال سبب شدن اوست برای باز شدن دریا از فقر
بروی سائل از جانب خداوند که تمام مخلوق بتمام قوت قادر نباشند بر بستن آن اگر اظهار کرد گرفتار شود
بانچه از آن فرار میکرد برای دفع او هر ذلت و منت را بخود میخرید لقمه نانی گرفت داند فقر ها محروم

در ترغیب باستغنا از مخلوق

و درهای بهشت آورد و گنجهای عرش بر باد داد و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پیروی کنید قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمود هر که باز کند
بر نفس خود دری از سؤال باز میکند خداوند بر او در فقری و در عدة الداعی ابن فهد از جناب
مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود قسم میخورم بخداوند و آن قسم حق است که هیچ مردی
باز نکرد بر نفس خویش باب مسئلتی مگر آنکه باز کرد خداوند بر او باب فقری و نیز از رسول خدا صلی الله علیه
و آله روایت کرده که فرمود هر که باز کند بر نفس خود در مسئلتی باز میکند خداوند بر او هفتاد در از فقر که
کم نمیشود پست ترین آنها بچیزی و از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ناامید بودن
از آنچه در دست مردمست عزتست برای مؤمنین و طمع آن فقریست حاضر شده و در [illegible]
از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود سؤال کلید فقر است و در خرایج قطب راوندی مرویست
که شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد گفت دو روز است غذائی نخوردم فرمود بر تو باد برفتن
بازار چون روز دیگر شد آمد گفت یا رسول الله رفتم بازار روز گذشته و چیزی نیافتم پس شب را
بسر بردم بی شام فرمود بر تو باد برفتن بازار پس از آن آمد آنجناب فرمود بر تو باد برفتن بازار
پس رفت ببازار ناگاه کاروانی را دید که آمده و متاعی با ایشانست و با او فروختند پس یک دینار
زیاد آورد یعنی در فروختن منفعت کرد پس مرد آنرا گرفت و آمد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و گفت چیزی نیافتم فرمود آیا یافتی از فلان کاروان چیزی گفت نه فرمود بلکه سهمی برای تو در آن زده شده بود
و تو از آنجا بیرون آمدی با یک دینار گفت آری فرمود چه واداشت ترا که دروغ بگوئی گفت شهادت
میدهم که تو راستگوئی واداشت مرا براین قصد اینکه بدانم که آیا تو میدانی آنچه مردم میکنند و
بفهمم چیزی را بجز [illegible] پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی هر که استغنا کند خدا تعالی او را
بی نیاز کند و هر کس باز کند بر نفس خویش در مسئلتی باز میکند خدا در بر نفس او هفتاد در را از فقر که سد
نمیکند پست ترین آنرا چیزی پس ندیدند که آمد [illegible] سؤال کند بعد از آنروز پس فرمود صدقه حلال نیست
برای غنی و نه برای صاحب اندام با توانائی معتدل الخلقه حلال نیست برای او و هیچکس بگیرد آنرا و سؤال آنکه قادر
است که باز دارد نفس خود را از صدقه و در عدة الداعی مرویست از محمد بن عجلان که گفت رو نمود
بمن پریشانی سختی و تنگی و صدیقی نبود برای تنگی کار من و لازم من شد دینی سنگین و بزرگ که
الحاح میکرد صاحبش در طلب آن پس متوجه شدم بسوی خانه حسن بن زید که در آنروز امیر مدینه بود
بجهت شناسائی که میان من و او بود و مطلع شد بر احوال من محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین علیهما السلام
که میان من و او آشنائی قدیمی بود پس مرا ملاقات کرد در راه و دست مرا گرفت و گفت بمن رسید

خبر شریفی در تحریص بر یأس از مخلوق

انچه تو در اندیشه آنی پس بکی امیدوار شدی برای کشف انچه بر تو نازل شده گفتم حسن بن زید گفت پس در اینحال
حاجتت روا نشود و مقصودت برآورده نگردد و بر تو باد بانکه تواناست و او کریم ترین کریمهاست پس
بطلب انچه آرزو داری از نزد او زیرا که شنیدم پسر عمویم جعفر بن محمد علیهما السلام خبر میداد از پدرش
از جدش از پدرش حسین بن علی علیهم السلام از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه
وآله که خدا تعالی وحی فرستاد بسوی بعضی پیغمبرانش در بعضی از وحی خود که قسم بعزت و جلالم هر اینه
قطع میکنم آرزوی هر آرزومندی که امیدوار شده بغیر من بنا امیدی و هر اینه در برش کنم لباس
ذلت در میان مردم و هر اینه دور کنم او را از فرج خود و فضل خود آیا امیدوار است بنده من در سختیها
غیر مرا و حال آنکه سختیها در دست من است و امید دارد غیر مرا و منم غنی جواد بدست من است کلیدهای درها
و آنها بسته است و باب من باز است برای هر که بخواند مرا آیا نمیداند که هر کسرا برسد بلائی مالک
نیست کشف آنرا احدی غیر من پس چه شده که می بینم او را که امید دارد غیر مرا و اعراض کرده از من
و حال آنکه عطا کردم باو بجود و کرم خود چیزی را که از من نخواسته پس اعراض کرده از من و از من سؤال
ننموده و سؤال کرده در بلای خود غیر مرا و منم خدائیکه ابتدا کنم بعطیه پیش از پرستش پس آیا از من
بخواهند و جود نکنم نه چنین است آیا نیست جود و کرم از من آیا نیست دنیا و آخرت از من پس اگر
اهل هفت آسمان و زمین همه سؤال کنند از من و عطا کنم هر یک از ایشانرا انچه خواسته کم
نکند این از ملک من مثل بال مگسی و چگونه کم میشود ملکی که منم قیم بر او پس وای بر کسیکه عصیان کند
و مراقبت نکند مرا پس گفتم ای فرزند رسول خدا اعاده کن این حدیث را بر من پس سه مرتبه اعاده کرد
پس گفتم نه قسم بخدا که نخواهم بعد از این حاجتی از احدی پس درنگی نشد که خداوند رساند بمن رزقی
از نزد خود و در اول این باب خبر دیگر قریب باین مضمون گذشت و در دعای سیزدهم صحیفه
کامله است وَمَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ اِلَى اَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ اَوْ جَعَلَهُ سَبَبَ نُجْحِهَا دُونَكَ فَقَدْ تَعَرَّضَ
لِلْحِرْمَانِ وَاسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَوْتَ الْاِحْسَانِ و در دعای بیستم است وَلَا تَفْتِنِّي بِالْاِسْتِعَانَةِ
بِغَيْرِكَ اِذَا اضْطُرِرْتُ وَلَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ اِذَا افْتَقَرْتُ وَلَا بِالتَّضَرُّعِ اِلَى مَنْ دُونَكَ
اِذَا رَهِبْتُ فَاَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ خِذْلَانَكَ وَمَنْعَكَ وَاِعْرَاضَكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ چون
مکشوف شد پاره از ضرر و مفاسد سؤال و ظاهر شد کثرت مضرت بزرگی و مفسده آن که در هیچ
گروهی یافت نشود معلوم میشود سبب تشدید آن در شرع و اصرار و ابرام در ترک آن شیخ
صدوق در صفات الشیعه از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود بجابر شیعه علی علیه السلام
کسی است که بانگ نکند چون بانگ سگان و طمع نکند چون طمع غراب و سؤال نکند از مردم هر چند

در تهدید در سؤال از مخلوق

بمیرد از گرسنگی و بهمین مضمون در مشکوة طبرسی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت
فرمود و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که گروهی از برادران و تبار انصار بخدمت
رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند پس سلام کردند جواب داد پس گفتند یا رسول الله ما را نزد شما حاجتی
است فرمود بیارید حاجات خود را گفتند آن حاجتی است بزرگ فرمود بیارید آنرا چیست
آن حاجت گفتند ضامن شوی برای ما بهشت را بر پروردگار خود پس حضرت سر مبارک بزیر انداخت
آنگاه متفکرانه بر زمین نشانی میکشید پس سر مبارک بلند کرد و فرمود بجای آورم آنرا برای شما بر این شرط
که سؤال نکنید از احدی چیزی را جناب صادق فرمود پس چنان بود که مردی از ایشان در سفر
بود پس تازیانه اش می افتاد پس کراهت داشت که بگوید بمن ده آنرا بجهت فرار از سؤال کردن پس فرود
می آمد و میگرفت آنرا و بر سر سفره طعامی حاضر میشد و بعضی اهل مجلس نزدیکتر بود به آب از او پس با
نمیگفت بمن ده تا آنکه خود بر میخواست و میاشامید و صدوق از آنجناب روایت کرده که فرمود
در وصیتش بعلی علیه السلام یا علی اگر داخل کنم دست خود را در دهان اژدها خوشتر است نزد من از آنکه
سؤال کنم کسی را که چیزی نداشت آنگاه دارا شد آنگاه فرمود به ابوذر ای ابوذر زنهار از سؤال
کردن زیرا که او ذلتی است حاضر و فقری است که شتاب کردی در آمدنش و در او حسابی است طولانی
در روز قیامت ای ابوذر سؤال مکن بکف خود و اگر چیزی بسوی تو آید قبول کن آنرا و نیز
فرمود استغنا کنید از مردم هر چند بپاک کردن دندان باشد بمسواک و شیخ مفید روایت
کرده از سلمان که گفت وصیت کرده مرا خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله بهفت چیز که ترک نخواهم کرد
آنها را در هر حال اینکه نظر کنم بسوی پست تر از خود و نظر نکنم بآنکه از من برتر است یعنی در مال و
اینکه دوست داشته باشم فقرا را و نزدیک شوم بایشان و اینکه بگویم حق را هر چند تلخ باشد و اینکه
صله رحم کنم هر چند اعراض کرده از من و اینکه سؤال نکنم از مردم چیزی و اینکه زیاد بگویم قول
لا حول و لا قوة الا بالله که او گنجی است از گنجهای بهشت و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود از دست رفتن حاجت آسانتر است از طلب نمودن آن از غیر اهلش و در عدة الداعی
مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود روزی باصحاب خود آیا بیعت نمیکنید بمن گفتند
بیعت کردیم ترا یا رسول الله فرمود بیعت کنید با من بر اینکه سؤال نکنید چیزی را از مردم پس
بعد از آن چنان شد که می افتاد از دست ایشان عصا و مانند آن پس فرود می آمدند برای او و نمی گفتند
با احدی که آنرا بمن ده و شیخ ورام در تنبیه الخواطر روایت کرده از مالک بن عوف اشجعی که
گفت ما در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نه نفر یا هشت یا هفت نفر ٢ پس فرمود آیا بیعت نمیکنید

٢ بودیم

رسول خدا را گفتیم آیا بیعت نکردیم با تو یا رسول الله آنگاه فرمود آیا بیعت نمیکنید پس گشودیم
دستهای خود را پس یکی گفت بیعت کردیم با تو اما بر چه بیعت میکنیم با تو فرمود اینکه بندگی کنید
خدا را و شریک نگیرید با او چیزی را و پنج نماز و بشنوید و اطاعت کنید و پنهان کرد کلمه را باهستگی
و سؤال نکنید از مردم چیزی را و آن کلمه خفیه ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام بود بعد از آنجناب
بخلافت اما چون راوی کراهت داشت ذکر ننمود و در جامع الاخبار مرویست که آنجناب فرمود
هر کس سؤال کند از مردم اموال ایشان را بجهت زیاد نمودن مال پس آنخورده است از آتش پس میخواهد کم طلبد
از آن یا زیاده طلبد از آن و در خصال صدوق مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند
عافیت داده شیعیان ما را از شش چیز از جنون و جذام و برص و ابنه و زائیده شدن از زنا و اینکه
سؤال کند از مردم بکف خود و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود خداوند پناه داده شیعیان
ما را از شش چیز اینکه طمع کنند چون طمع غراب یا بانگ زنند مانند بانگ سگ یا با ایشان
لواط کنند یا متولد شوند از زنا یا متولد شود برای ایشان از زنا یا صدقه طلب کنند بر در خانها و نیز
از آنجناب روایت کرده که فرمود چهار خصلت است که در مؤمن نیست نمیشود مجنون و سؤال نمیکند
بر در خانها و متولد نمی شود از زنا و با او لواط نمیکنند و نیز از آنجناب روایت کرده که بچهار چیز خداوند
شیعیان ما را مبتلا نکند پس هر که مبتلا نخواهد کرد بچهار چیز اینکه از زنا باشند یا سؤال کنند بکف خود
یا با ایشان لواط کنند یا در ایشان باشد سبز چهره ازرق و شیخ طوسی در امالی روایت کرده
که شخصی عرض کرد بحضرت رسول صلی الله علیه و آله که بیاموز مرا عملی که حائلی نباشد میان او و بهشت
فرمود غضب مکن و سؤال مکن از مردم چیزی را و راضی باش برای مردم آنچه را که رضا میدهی
برای نفس خود و در تفسیر شیخ ابوالفتوح مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا تعالی
کاره باشد از شما سه چیز را گفت و گوی و سؤال بسیار کردن و مال ضایع کردن و نیز او و غیر او
از آنجناب روایت کردند که فرمود خدا تعالی دوست دارد که اثر نعمت خود را بر بنده ببیند و کاره باشد
اظهار بؤس و حاجت را و مرد حلیم متعفف را دوست دارد و فاحش پلید زبان بسیار سؤال
الحاح کننده را دشمن دارد و در کتاب من لا یحضر مرویست که حضرت سجاد علیه السلام شنید
روز عرفه سائلی را که سؤال میکرد از مردم پس فرمود وای بر تو باد آیا از غیر خدا سؤال میکنی
در امروزیکه امید است آنانکه در شکم زنان آبستنند سعید شوند و در علل مرویست که کسی عرض کرد
بآنجناب که اگر نزد ولید پسر عبدالملک میرفتی و آنحضرت در مکه بود و ولید هم در آنجا بود همانا
حکم میکرد برای تو بر محمد بن الحنفیه در صدقات امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود وای بر تو

در تهدید در سؤال از مخلوق

آیا در حرم خدا سؤال کنم غیر خدا را من ننگ دارم که سؤال کنم دنیا را از خالقش پس چگونه سؤال
میکنم آنرا از مخلوقش زهری گفت لاجرم خدا تعالی هیبت او را در دل ولید انداخت که حکم کرد برای
او بر محمد بن الحنفیه و در تحف العقول و بشارة المصطفی مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای کمیل
ای کمیل بدرستیکه محبوبترین چیزی که طاعت کنند آنرا بندگان بسوی خدا تعالی بعد از اقرار باو و
باولیاء او علیهم السلام تجمل و تعفف و صبرست ای کمیل نمایان بمردم احتیاج و بیچیزی و اضطرار
خود را و صبر کن برآن و بجهت تحصیل اجر بعزت و تستر و در بعضی نسخ کسانت خواهی شد بستر و در
اخبار بسیارست که کتمان حاجت از گنجهای بهشتی است و در اعلام الدین مرویست از عسکری
علیه السلام که فرمود دفع کن از خود سؤال کردن را مادامیکه قدرت داری بر تجمل زیراکه برای هر روز
روزی جدیدیست پنجم از اقسام احکام سؤال آنچه است و آن در جائیست که خالی باشد از جمیع
محذورات حرام و مکروه که گذشته پس باید آنچه میخواهد حرام و مکروه نباشد و در خواستن نیز ضرر و
مفسده برای خودش و مسئول و دیگران نباشد و اگر موقوف است بر دخول خانه بیکی از اقسام اذن
صریح یا فحوی یا شاهد حال قطعی ماذون باشد و در سؤالش زیاده از اظهار حال و اگر تواند بی توسط
مقال چیزی نباشد از مرو ابرام و الحاح و قسم دادن و شکایت و تکذیب و کذب و غیرها
و ندانستن او را سبب منع و عطا بلکه با مشاهده قلب سائل در میان دو انگشت قدرت و نعمت
و قبض و بسط خداوند که اگر خواهد مایلش کند باو و اگر خواست محرومی از جانب او است و با رعایت
تمامی این شروط و آداب باید احتراز کند در سؤال چند چیز را اول اسلام چنانچه در نهج البلاغه است
که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر کس شکایت کند حاجت خود را بسوی مؤمنی پس مثل آنست که شکایت
کرده آنرا بسوی خدا تعالی و هر که شکایت کند آنرا بسوی کافری پس چنانست که شکایت کرده
از خداوند دوم ایمان را پس سؤال نکنند از مخالفین چیزی را چنانچه در مسائل کرخی مرویست از
جناب باقر علیه السلام که فرمود بجای استعانت مجو به دشمن یا در حاجتی و نطلب از او غذائی و سؤال
مکن از او شربت آبی و در علل الشرایع مرویست از آنجناب که فرمود سؤال نکنید از ایشان که
مارا بمشقت خواهید انداخت در برآوردن حاجت ایشان روز قیامت و نیز در آنجا از آن جناب
مرویست که فرمود مخواهید حاجات خود را از ایشان یعنی مخالفین پس میشوید برایشان وسیله نزد
پیغمبر صلی الله علیه و آله روز قیامت و این دو خبر اشاره است باین مطلب که در اخبار بسیار رسیده
و در پاره از آنها گذشته که خداوند در قیامت محض کرامت مؤمن هر کس برا و حقی دارد هر چند
بدادن آب وضوئی باشد تلافی کند و جزا دهد و مؤمن را در زیر منت او نگذارد پس خواستن حاجت

در اوصاف آنکه میشود از او سؤال کرد

انجمله آنکه سبب شود برای تخفیف عذاب درباره ازیشان یا رفع آن در بعضی وقت این وجه و طائفه در محل
خود قرار داده شده سبب رقت قلب و عطوفت و مهربانی مسئول با اهل استحقاق که احتمال برود تاثیر
کردن سؤال در قلبش که برانگیزاند او را از برای قضای حاجت در اختصاص شیخ مفید مرویست
از جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند گردانید رحمت را در دل رحیم دلان از خلق خود پس طلب نمائید
حاجات را از ایشان و طلب منمائید حاجات را از سخت دلان که قساوت دارد دلهای ایشان پس بدرستیکه خداوند
واجب گردانیده غضب خود را برای ایشان یا فرود آورده غضب خود را در ایشان و در اعلام الدین دیلمی
مرویست از آنجناب که فرمود بجوئید نیکی و فضل را از رحیم دلان امت من که زندگی خواهید کرد در پهلوی
ایشان و تمامی خلق عیال خداوندند و محبوبترین ایشان نزد او آنکه نفعش بخلق او بیشتر باشد و عطایش
نیکوتر و بدرستیکه خیر بسیار است و بجا آورنده آن کم چهارم آنکه غنا و ثروتش تازه نباشد چنانچه
گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر دست خود را در دهان اژدها کنم مرا خوشتر است از آنکه
سؤال کنم از کسیکه دارا نبود آنگاه دارا شد و در تهذیب شیخ طوسی مرویست از جناب باقر علیه السلام
که فرمود مثل حاجت داشتن بسوی کسیکه تازه مالی پیدا کرده مثل درهمیست که در دهان افعی باشد
که تو با آن درهم محتاج باشی و از آن افعی در خطر و فیها از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که
فرمود بداود رقی داخل نمودن دست خود را در دهان اژدها تا مرفق بهتر است برای تو از طلب کردن حوائج
از آنکه نداشت پس دارا شد و نیز روایت کرده که پیشکاری آنجناب قرض کرده بود از مردی طعامی برای
آنحضرت پس الحاح کرد در مطالبه آن پس حضرت فرمود با او آیا نهی نکردم ترا از آنکه قرض کنی از کسی چیزی
دارا نبود پس دارا شد پنجم آنکه از خانواده کرم و نجابت و معادن خیر و برکت باشد چنانچه دیلمی
در اعلام الدین روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود بفرزند خود امام حسن علیه السلام
یَا بُنَیَّ اِذَا نَزَلَ بِکَ کَلَبُ الزَّمَانِ وَ قَحْطُ الدَّهْرِ فَعَلَیْکَ بِذَوِی الْاُصُولِ الثَّابِتَةِ وَ الْفُرُوعِ النَّابِتَةِ
مِنْ اَهْلِ الرَّحْمَةِ وَ الْاِیْثَارِ وَ الشَّفَقَةِ فَاِنَّهُمْ اَقْضٰی لِلْحَاجَاتِ وَ اَمْضٰی لِدَفْعِ الْمُلِمَّاتِ وَ اِیَّاکَ وَ طَلَبَ الْفَضْلِ
وَ اکْتِسَابَ الطَّسَائِجِ وَ الْقَرَارِیطِ مِنْ ذَوِی الْاَکُفِّ الْیَابِسَةِ وَ الْوُجُوهِ الْعَابِسَةِ فَاِنَّهُمْ اِنْ اَعْطَوْا مَنُّوا وَ اِنْ
مَنَعُوا کَدُّوا ثُمَّ اَنْشَاَ یَقُولُ واسئل العرف ان سئلت کریما لم یزل یعرف الغنا و الیسارا فسؤال
الکریم یورث عزا و سؤال اللئیم یورث عارا و اذا لم تجد من الذل بدا فالق بالذل ان
لقیت الکبارا لیس اجلالک الکبار بعار انما العار ان تجل الصغارا حاصل مضمون چون فرود آید
بتو سختی زمانه و خشک سالی روزگار پس بر تو باد بآنانکه اصلشان قدیم و نتایج آن اصل کریم از خانواده
مهربانی و مکرمت و بخشش و شفقت زیرا که ایشان حاجات را بیشتر یا بهتر یا زودتر بر آرند و شدائد را

در شرایط آنکه از او باید حاجت خواست

زود تر دفع کنند و زنهار از خواستن عطا و کسب کردن طسوج و قیراط که هر طسوج چهار دانگ حبه است
و هر قیراط سه حبه و مثقال شرعی بیست قیراط پس کنایه باشد از طلبیدن چیز بسیار اندکی از نزد صاحبان
کفهای خشک و روهای ترش زیرا که ایشان اگر بدهند منت گذارند و اگر ندهند بشفقت اندازند سؤال
کن نیکو را اگر سؤال میکنی از کریمی که شناخته پیوسته بی نیازی و بترد ترا که سؤال از کریم عزت آرد و
از لئیم ننگ دارد هر زمان که کشیدن بار ذلت چاره نداری بسوی بزرگان ذلت کن که در آن ننگی نیست
بلکه ننگ در برکت شمردن پست فطرتان است ششم آنکه عاقل و فهمیده باشد چنانچه در تحف العقول مرویست
از جناب کاظم علیه السلام که بهشام فرمود که حسن بن علی علیهما السلام فرموده هرگاه خواستید طلب نمائید حوائج
خود را طلب نمائید آنرا از اهلش کسی گفت یا ابن رسول الله کیستند اهل او فرمود کسانیکه خداوند خبر داده از ایشان
و ذکر فرموده ایشان را پس فرموده انما یتذکر اولو الالباب خبر این نیست که پند میگیرند و بیاد می آورند اولوا الالباب
فرمود ایشان صاحبان عقولند هفتم آنکه دارا باشد یکی از این چهار خصلت که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده چنانچه در تفسیر نیشابوریست که اعرابی سؤال کرد از حسین بن علی علیهما السلام حاجترا و گفت شنیدم
جدت فرموده هرگاه حاجتی طلبید طلب نمائید آنرا از چهار راه یا از عربی شریف یا از عجمی کریم یا حامل قرآن
یا صاحب جمال اما عرب پس شرافت یافت بسبب جد تو و اما کرم پس دأب و سیره شما است و اما قرآن پس در خانه
شما نازل شده و اما وجه صبیح پس بدرستیکه من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میفرمود هرگاه خواستید
که نظر کنید بسوی من پس نظر کنید بسوی حسن و حسین و تتمه خبر بیاید در باب آینده انشاء الله تعالی هشتم
داشتن صفت اخوت چنانچه در بعضی نسخ نهج البلاغه و بشارة المصطفی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود
بکمیل بعد از نهی از ظاهر کردن افتقار خویش چنانچه گذشت ای کمیل باکی نیست بر تو که مطلع کنی برادر خود را بسرّ خود
کیست برادر تو برادر تو کسی است که وانگذارد ترا در سختی و دست بر نگیرد از تو چون گناهی کردی و با تو خدعه
نکند چون از او سؤال کردی و وانگذارد ترا بحال خود تا آنکه او را از حال خود مطلع کنی یعنی باید همیشه در صدد
اطلاع بر حال تو باشد و ظاهر این کلام شریف آنست که با وجود همه این صفات کمتر در کسی پیدا شود باز بجای آن
ندارد سؤال چه این کلمه لا بأس که در صدر این خبر است و ترجمه اش نداشتن عذاب و حزازت است در جائی گویند
که مقام توهم آن باشد که انکار کار بد است پس گویند لا بأس و در مقام ذکر کار نیکو این کلمه استعمال نشود
پس بقرینه این خبر مراد با مر کردن بسؤال در اخبار گذشته نیز همان اذن و رفع کراهت و حرمت باشد
مگر اخوت در سخاوت بمقامی رسد که صاحب خود را مهیا کند برای قضای حاجت و بذل و بخشش بنحویکه
در سؤال ابتذال و ذلتی نباشد و سبب سرور و خورسندی او باشد خصوص اگر مالی مخصوص امثال او کرده که اگر
بداند محتاج است و نخواسته ملول شود و بالجمله چون مفسده آن بزرگ و ضررش عظیم و با ذکر آن عادی

و حیا برداشته شود ناچار در رعایت شروط آن اهتمام تمامی باید شود تا محل رجحان آن از روی بصیرت
و تدبر معلوم گردد و چون نادرست بجد در آن مبتلا نشود در تحف العقول مرویست از حضرت سجاد
علیه السلام که فرمود حق مسئول بر تو آنست که اگر عطا کرد قبول شود از او هرچه داده با شکر کردن برای او
و شناختن فضل او و طلب نمودن عذر برای منع او و نیکو گمان خود را باو و بدانکه او اگر منع کرد مال خود را
منع کرده آنچه را که برای اوست که منع کند و بر او گناهی نیست و نیز فرمود اما حق صاحب نیکی بر تو پس آنست که
شکر کنی او را و ذکر نمائی نیکی او را و منتشر کنی برای او سخنی را که نیک باشد و با اخلاص دعا کنی برای او میان خود
و خداوند تبارک و تعالی پس اگر چنین کردی شکر او را بجای آوردی در نهانی و آشکارا آنگاه اگر ممکن شود ترا که او را
مکافات کنی بآن احسان بکن و گرنه در انتظار تلافی باش و نفس خود را مهیا کن برای آن **باب پنجاهم** در تشریح تکلیف
مسئولین بملاحظه سؤال سائلین بر ایشان وارد شده علاوه بر آن حقی که پیش از سؤال داشتند چه سائل
مستحق عطا اگر قبل از سؤال از چندین جهت حقی داشت که باید از عهده آن برآید بمجرد سؤال از حقی تازه وارد
که باید وفا شود هر چند در شدت و سختی نباشد بلکه با غنا و ثروت باشد چنانچه در کافی از جناب صادق
علیه السلام مرویست که فرمود جناب باقر علیه السلام که بده بسائل هر چند بر پشت اسب باشد و در تفسیر
شیخ ابو الفتوح مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود سائل را حقیست اگر چه بر اسب آید پوشیده نماند
که اگر مسئول براستی اعتراف نموده به بندگی خداوند و معنی بندگی را در نفس خویش یافته بنحویکه بسهولت و آسانی
در مقام بجا آوردن آثار و لوازم آن درآمده ناچار خویش را مالک حبه نداند و آنچه دارد است از مالک خویش
داند و سائل را چون نزدش آید رسولی از جانب او پندارد که از آنچه در دستش داده و او را خلیفه خود نموده
بر آن اموال چنانچه میفرماید و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه انفاق کنید از آنچه گردانید شما را خلیفه
بر آن پاره ستاند پس اولا سپاس لطفی بجای آورد که بمن نظر رحمت دارد که رسول نزد من فرستد و
روزی عیال خود را بمن حواله کند و ثانیا اظهار مسرت و خورسندی کند که بجا از امانت خویش خواسته
و تکلیف حفظ و حراست آن از من برخواسته و ثالثا برسول نظر نکند که کیست و از کجاست دشمن است
یا دوست اجنبی است یا خویش یا دند حقی بر او دارد یا نه رنجی و آزاری باو رسانده یا نه توقع تلافی از او
یا نه شکر این احسان را خواهد کرد یا نه حاجتی قبل از این نزد او برده یا نه برآورده کرده بود یا نه بعد از این باو
محتاج خواهد شد یا نه چه او حقیقة بسائل چیزی نمیدهد تا این ملاحظات کند بلکه بانکه او را فرستاده و از
مال خود طلبیده که جز اطاعت و تسلیم و رضا چیزی شایسته فرمان او نیست و در اینجا راهی ندارد پس آنکه
بی عذر مقبول سائل را از نوال خویش براند لامحاله یا خود را بنده نداند یا داند ولیکن غیر خود را مالک
یا شریک یا صاحب حق در آنچه در تصرف اوست نداند یا داند ولیکن سائل را رسول پروردگار نداند

در نهی شدید و تخویف از ردّ سائل

و بدی حال و کردار و گفتار او را منافی رسالت داند یا رسول را لکن الملک داند اما عداوت دنیوی یا بخل نفسانی
او را نگذارد اما عذر اوّل و دوّم که با ایمان و اقرار بعبودیت نسازد و ما بقی ظرف شود از تدبّر در اخبار
صادقین علیهم السلام و ما شمه از آنرا ذکر کنیم آنگاه حکم سؤالرا که چون حکم سائل بر پنج قسم می شود شرح
دهیم با شرح آداب با سائل بدو در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که منع نکرد رسول خدا صلی الله
علیه و آله هرگز سائلیرا اگر چیزی نزد او بود میداد و گرنه میفرمود خدا میرساند و نیز از آنجناب روایت کرده
که جبرئیل علیه السلام آمد نزد حضرت ابراهیم علیه السلام پس گفت فرستاده مرا پروردگار تو بسوی بنده از
بندگان خود که بگیرد او را خلیل خود ابراهیم علیه السلام گفت مرا خبر ده که کیست او تا خدمتش کنم گفت او توئی
گفت از چه چنین کرد گفت زیرا که تو سؤال نکردی از احدی چیزی هرگز و سؤال نکرد از تو هرگز کسی چیزی
پس گفتی نه و نیز از آنجناب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود رد مکنید سائل را هر چند
بسم سوخته گوسفند باشد و نیز از جناب باقر علیه السلام روایت نمود که خدا عزّوجلّ بموسی
علیه السلام فرمود که ای موسی اکرام کن سائل را بعطائی اندک یا بردّی نیکو زیرا که می آید بسوی تو کسیکه نه انس
است نه از جن ملئکه است از ملائکه رحمن که امتحان کنند ترا در آنچه عطا نمودم بتو و سؤال کنند از تو از آنچه
احسان کردم بتو پس نظر کن که چه خواهی کرد ای پسر عمران و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده
که سائلی آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آنجناب نظر فرمود بسوی اصحابش پس عطا کرد باو مردی از
صحابه میلی از طلا پس آمد سائل گفت آری گفت بگیر طلای خود را بدرستیکه من نه از جنم
نه از انس و لیکن من رسولم از جانب خداوند برای آنکه امتحان کنم ترا پس یافتم ترا شاکر پس خداوند ترا
جزای خیر دهد و نیز از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت حاضر شدم روزی خدمت علی بن الحسین
علیهما السلام در حالیکه از نماز بامداد فارغ شده بود پس ناگاه سائلی بدر خانه آمد پس حضرت فرمود بدهید
باین سائل و سائلیرا رد نکنید و در قرب الاسناد مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
برگردانید سائلرا با عطائی اندک یا بنرمی و مهربانی زیرا که می آید نزد شما و می ایستد بر در خانه شما کسیکه
نیست از جن و نه از انس که نظر کند که چگونه است عطا و کرم شما در آنچه عطا فرموده خداوند بشما و در
نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدرستیکه مسکین رسول خداوند است بسوی شما
پس هر کس او را منع کرد خدا را منع کرده و هر کس باو عطا کرده بخداوند عطا کرده و در مشکوة المصطفی
و بعضی نسخ در وصیت آنجناب است بکمیل که تصدق کن بر مساکین ای کمیل رد مکن البته سائلیرا هر چند
بنصف خرما یا نصف دانه انگوری باشد و در کافی و عیون مرویست که حضرت رضا علیه السلام
نوشت بجناب جواد علیه السلام که ای ابوجعفر بمن رسیده که غلامان وقتی که سوار می شوی بیرون آورند

در فضل اجابت مسئلت سائل

تو را از در کوچک و این بجهت بخل ایشان است که نرسد از تو چیزی باحدی پس سؤال میکنم تو را بحق من بر تو که بشتاب
در خلاص من و بیرون آمدن تو مرا از در بزرگ و هرگاه سوار شوی پس باشد با تو درهمی تا آنکه سؤال کند از تو چیزی مگر آنکه عطا کنی
او را و از عمومات است که سؤال کنند از تو که نیکی کنی با و پس عطا کن او را و کمتر از پنجاه اشرفی و زیاده از آن با تو است و از عمومات است که
از تو سؤال کنند بنده پس عطا کن او را و کمتر از بیست و پنج اشرفی و زیاده از آن با تو است من قصد ندارم مگر آنکه خداوند تو را ابلیه کند بسبب
انفاق کن و مترس از صاحب عرش تنگ گرفتن را و شیخ ابوالفتوح در تفسیر خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود بار خدایا مرا زنده دار مسکین و بمیران مسکین و محشور کن در زمره مساکین یکی از جمله زنان گفت یا رسول الله
چرا چنین میگوئی گفت برای آنکه ایشان پیش از توانگران بهشت میروند بچهل سال آنگه گفت نگر
تا مسکین را زجر نکنی و اگر چیزی خواهد رد نکنی اگرچه به نیم خرما باشد مسکین را دوست داری و بخویشتن
نزدیک داری تا خدا تعالی تو را برحمت خویشتن نزدیک کند و نیز روایت کرده که سائلی
یکبار سؤال میکرد حسین بن علی علیهما السلام گفت دانید که چه میگوید گفتند نه یا ابن رسول الله
گفت میگوید من رسول توام از شما اگر چیزی دهید بگیرم از شما و بآنجا برم و الا دست تهی آنجا روم
و شهید اول در روضة الباهره روایت کرده که آنجناب فرمود بدرستیکه حاجتهای مردم بتو
از نعمتهای خداوند است بر تو پس ملالت نگیرید از نعم و در ما قرب الاسناد مرویست که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه بزرگ شد نعمت بر او سخت میشود بر او این بار کلفت مردم
بر او پس اگر ایستادگی کرد در تحمل آن زحمات جلب خواهد شد زیادتی نعمت بر او از نزد خداوند
و اگر نکرد در آورده آن نعمت را در معرض زوال و در کتاب تمحیص مرویست از جناب باقر علیه السلام
که فرمود فقیر هدیه خداوند است بر غنی پس اگر حاجت او را بر آورد قبول کرده هدیه خداوند را
و اگر بر نیاورد حاجت او را پس تحقیق که رد کرده هدیه خداوند عز و جل را و در کتاب شریف
جعفریات مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه بر در خانه شما بیاید مرد سائلی
در شب پس او را رد نکنید و نیز فرمود سائل رسول پروردگار عالمیانست برای آنکه
[illegible] کند او را پس هر که عطا کرد باو پس عطا کرده خداوند را و کسیکه رد کرد پس تحقیق که رد
کرده خداوند تبارک و تعالی را و نیز فرمود قطع نکنید بر سائل مسئلت او را بگذارید او را
که از پریشانی خود شکایت کند و از حال خود خبر دهد و در دعائم الاسلام مرویست از امیر المؤمنین
علیه السلام که فرمود رد نکنید سائل را هر چند به نیم خرما باشد و بدهید بسائل هر چند آمده باشد
بهیئت اسب و رد نکنید سائل را اگر بیاید نزد شما در شب زیرا که گاهی سؤال میکند کسیکه نه از
انس است نه از جن ولیکن برای آنکه زیاد کند بآن سؤال خیر شما را و در کتاب تحف العقول

در ترغیب به اجابت سائل

مرویست از حضرت سجاد علیه السلام در حدیث حقوق که فرمود اما حق سائل پس دادنست باو هرگاه
یقین داری بصدق او و قادری بسد حاجت او و دعا کردن برای او در آنچه نازل شده باو و اعانت
کردنش در حصول مقصودش پس اگر شک کردی در صدق او و پیشی گرفت بسوی تو تهمت بودن او
عزم مکن برای و ایمن مباش که بوده باشد این از کید شیطان که قصد کرده باز دارد ترا از حظت
و حائل شود میان تو و میان متقرب شدن تو نزد پروردگار تو پس واگذار او را با ستر حال او
یعنی ظاهر مکن دروغ او را و رد کردن او را برگردان به نیکوئی و اگر غالب شدی بر نفس خویش درباره
او و عطا کردی او را با عرض از آنچه عارض شده در نفس تو از او پس بدرستیکه اینکار از کارهای
صاحبان عزم است و در کتاب اختصاص مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود که
هرکس که بیاید نزد او برادر مؤمنش بجهت حاجت خویش پس آن رحمتی است از خداوند که کشانده بسوی
او پس اگر بجای آورد آنرا پس وصل کرده خود را بولایت ما که آن وصل است بولایت خداوند
عزوجل و اگر رد کرد حاجت او را و حال آنکه قادر بود بر آن بتحقیق که ظلم کرده بنفس خویش و بدی
نموده باو و در امالی مفید ثانی مرویست از آنجناب که فرمود همیشه رد میکند بمن صاحب حاجة
پس مبادرت میکنم بسوی انجاح آن از بیم آنکه بی نیاز شود صاحب حاجت از آن و در عدة الداعی
مرویست از آنجناب که فرمود هر مؤمنیکه سؤال کند از او برادر مؤمنش حاجتی را او قادر شد
بر برآوردن آن و نکند آنرا برای او مسلط میکند خداوند برای او مار را در قبر او که میگزد انگشتان او را
و در کافی مرویست از اسمعیل صیرفی که گفت گفتم بجناب صادق علیه السلام فدایت شوم مؤمن رحمتست
بر مؤمن فرمود آری گفتم چگونه است این فرمود هر مؤمنی که برود نزد برادر خود بجهت حاجتی پس
نیست آن مگر رحمتی از خداوند که فرستاده آنرا بسوی او و قرار داده آنرا سبب آمرزش و بلندی
مرتبه او پس اگر برآورد حاجت او را پس قبول کرده آن رحمت را بقبول کردن انجاح و اگر رد کرد
حاجت او را با قدرت بر برآوردن آن پس جز این نیست که رد کرده از خود رحمتی را از جانب
خدای عزوجل که فرستاده آنرا بسوی او بسبب مغفرت فرمود برای او ذخیره میکند خداوند عزوجل
آن رحمت را تا روز قیامت تا آنکه صاحب آن حاجت حاکم میشود در آن رحمت اگر خواست
میگرداند آنرا بسوی خود و اگر خواست صرف میکند بسوی غیر خود ای اسمعیل پس اگر روز قیامت
شد و حاکم شد در رحمت خدا که ظاهر و گوارا شده برای او بسوی که میبینی صرف کند آنرا گفتم
گمان ندارم که برگرداند آنرا از نفس خود فرمود گمان مدار بلکه یقین کن زیرا که او رد نخواهد کرد آن
رحمت را از نفس خود ای اسمعیل کسیکه بیاید برادرش نزد او برای حاجتیکه قادرست بر انجاح آن

پس

در محل وجوب اجابت سائل

پس بجا نیاورد آنرا مسلط میکند براو خداوند ماری را که بگزد ابهام او را در قبرش تا روز قیامت چه آنکه
آمرزیده شده باشد یا معذب فائده در بحار از کتاب قضاء الحقوق صوری نقل کرده که آنجناب فرمود
مؤمن محتاج رسول خداوند است بسوی غنی قوی پس اگر بیرون آمد رسول بدون قضاء حاجت آمرزیده
میشود گناهان رسول و مسلط میکند خداوند بر غنی قوی شیاطینی را که بگزند او را فرمود تخلیه میکند میان
او و میان اهل دنیا پس راضی نمی شوند بآنچه در نزد اوست تا اینکه تعب بیفتد بر ایشان یعنی مال خود را
بکلفت و تعب بایشان دهد داخل میشود براو شاعر پس گوش میدهد باو پس عطا میکند او را پس بیهمایند
شیاطینی که میگزند او را و نیز از رفاعه روایت کرده که آنجناب باو فرمود آگاه باش ای رفاعه
که ایمان نیاورده بخداوند و نه بمحمد صلی الله علیه و آله و نه بعلی علیه السلام کسیکه بیاید نزد او برادر مؤمن او
بجهت حاجتی خنده کند در رویش پس اگر هست مقصودش در نزد او بشتابد بسوی برآوردن آن
و اگر نیست در نزد او زحمت بکشد در تحصیل آن از نزد غیر خود تا آنکه برآورد آنرا برای او پس اگر باشد
بخلاف آنچه توصیف کردم پس نیست ولایتی میان ما و او و در کتاب تمحیص مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود کامل نمیکند مؤمن ایمان خود را تا آنکه دارا شود صد و سه خصلت را آنگاه شمرد
تمام آنرا که از جمله آنها است سخاوت کف و رد نکردن سائل و بذل نمودن به نائل و شیخ ابراهیم
کفعمی در مجموع الغرائب نقل کرده از کتاب جواهر شیخ فاضل محمد بن محاسن بادرائی که مشتمل است بر پنجاه
و پنج جوهره که او روایت کرده که جناب عیسی علیه السلام فرمود هر که سائل را محروم برگرداند هفت روز
ملائکه داخل خانه اش نمی شوند فائده در کتاب تعازی شریف زاهد ابی عبدالله محمد بن علی بن الحسن بن
عبدالرحمن علوی حسینی مرویست باسناد او از محمد بن منصور از رشد طویل از ابی شریح که گفت
شنیدم جعفر علیه السلام را که او میفرمود به ازدی غلام ابی بکر ای ازدی آیا در نزد تو چیزی هست که
آنرا صدقه دهی گفت ای سید من چیزی بدست نیاوردم از صدقه که آگاه هم بآن از آنجا صدقه دهم
فرمود مردی رو بمن آورد در مسجد و ذکر کرد که خود و عیالش دو روز است طعامی نخورده اند ازدی
گفت پس در پیش رفتم پس دیدم مرد پیرا از دوستان آل تیم از کسانیکه افترا می بستند بر آل رسول خدا
علیهم السلام پس داخل شدم بر آنجناب و گفتم شما را اندوهناک دیدم بجهت این سائل آیا آزرده نمودم شما را
فرمود بگو گفت او از دشمنان شما است پس خشم نخوریم بجهت او پس آنجناب فریاد برآورد که یا محمد ابن محمد
بشتاب داخل شد پس فرمود بیاور دو انگشتر را پس آورد آن دو انگشتر را آنگاه فرمود آن شخص را
بنزد من آر پس او را بنزدش آوردم پس آن دو انگشتر را گرفت و باو داد آنگاه بمن فرمود ای ازدی
بدرستیکه صدقه فریضه است از جانب خداوند هنگامیکه موجود باشد خصوصاً بر کسیکه تو گمان [illegible]

در محلّیکه واجب است اجابت سائل

وارد شده در تفسیر شیخ ابوالفتوح رحمه الله مرویست که خدای تعالی روز قیامت گوید با بعضی بندگان
بنده من از تو طعام خواستم ندادی و شراب خواستم ندادی و جامه خواستم ندادی بنده گوید بار خدایا
کی بود و چگونه بود گوید فلان بنده گرسنه از تو طعام خواست ندادی و فلان تشنه از تو آب خواست
ندادی و فلان برهنه از تو جامه خواست ندادی فلامنعنّك الیوم فضلی کما منعته من امرو فضل
خود را از تو باز گیرم چنانکه تو از او باز گرفتی و چون معلوم شد که اجابت سئول از اعظم تکالیف الٰهیّت
ورد سائل از اقبح منکرات است پس شروع کنیم بانچه وعده کردیم از ذکر احکام و آداب سئول امّا
اوّل پس مخفی نماند که اجابت را نیز عارض شود احکام پنجگانه اوّل وجوب و آن در اقسام سئوال است
از مسائلیکه از علوم پیدا شود چه اگر جاهل باحکام شرعیه که مبتلا است بآن از طهارت و نجاست و
نماز و مقدمات آن و ماکول و مشروب و امثال آن از عالمی حکم مسئله را بپرسد و غیر او کسی نباشد که از
عهده جواب برآید و خوفی بر گوینده نباشد در آن جواب البته جواب واجب و ترکش حرام خواهد بود
در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود یافتیم در کتاب علی علیه السلام که بدرستیکه خدا اخذ
عهد نگرفت بر جاهلان در طلب علم تا اینکه عهد گرفت بر علما به بذل علم بر جهال و نیز از آنجناب روایت
کرده که زکوة علم تعلیم اوست بر بندگان خدا و نیز فرمود که عیسی علیه السلام فرمود به بنی اسرائیل منع مکنید حکمت را
از اهلش که ظلم خواهید کرد بایشان و در امالی مفید ثانی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
هر مردیرا که خدای تعالی علمی بخشید پس کتمان کند او را با اینکه داناست بآن ملاقات کند خدا او را در
روز قیامت در حالتیکه لجامی از آتش او را لجام کرده باشند و در محاسن برقی مرویست از آنجناب که فرمود
بدرستیکه عالمیکه کتمان کند علم خود را مبعوث می شود در حالتیکه عقوبتش بیشتر از جمیع اهل قیامت است
و لعنت کند او را هر جنبنده حتی جنبنده های کوچک زمین و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست
از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر آن کسیکه پرسیده شود
از او از علمی پس کتمان کند آنرا در جائیکه واجب است اظهار آن علم و تقیه از او برطرف شده باشد
می آید روز قیامت لجام کرده شده بلجامی از آتش و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هرگاه کتمان کند
عالم علم خود را از اهلش و تکبر کند جاهل در آموختن آنچه را که چاره از یاد گرفتن او نیست و بخل ورزد مالدار
به نیکی کردن خود و بفروشد فقیر دین خود را به دنیای غیر پس بزرگ میشود بلا و عظیم میشود عقاب و در
رجال شیخ کشی مرویست از حضرت کاظم علیه السلام که نوشت بعلی بن سوید سائی از حبس که از جمیع
حق برادر تو آنست که پنهان نکنی از او چیزیرا که نفع میدهد او را نه از دنیای او و نه از آخرت او و در
عدة الداعی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر آنکسیکه محتاج باشند مردم بسوی او علمش

در موضعیکه واجب است اجابت سائل

که بفهمانند بایشان امور دین ایشانرا پس از ایشان اجتناب نخواهد سزاوار است بر خدا تعالی که داخل کند او را
در آتش جهنم و در نوادر سید فضل الله راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
کسیکه بشکند بدعتی را یا بلند کند علم گمراهی را یا کتمان کند علمی را یا حبس کند مالی را بستم یا اعانت کند ظالمی را
بر ظلمش و حال آنکه میداند که او ظالم است پس بتحقیق که بیزار شده از اسلام و نیز واجب میشود اجابت در آنجا
که حفظ جان یا ناموس برادر مؤمن موقوف شود بر آن چنانچه در عقاب الاعمال از حضرت سجاد علیه السلام
مرویست که فرمود کسیکه سیر بسر آرد شب را و در حضر او باشد گرسنه چیز نخورده خدا تعالی میفرماید
ای ملائکه من گواه باشید بر این بنده که من او را امر کردم پس عصیان کرد مرا و اطاعت کرد غیر مرا و من وا
واگذاشتم او را بسوی عمل خودش قسم بعزت و جلال خود که هرگز او را نخواهم آمرزید و این تهدید نباشد
مگر در آنجا که گرسنگی موروث هلاکت یا مضرتهای سخت باشد چنانچه مراد همین است آنچه در چند خبر رسیده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قسم بآنکه جانم در قبضهٔ قدرت اوست که ایمان نمی آورد بمن
بندهٔ که شب را بسر برد سیر و برادرش یا همسایهٔ مسلمانش گرسنه باشد یا مراد از ایمان پارهٔ از مراتب
اوست و در کافی مرویست از سماعه که گفت پرسیدم از جناب صادق علیه السلام که گروهی
که در نزد ایشانست زیادتی و برای برادران ایشان حاجت شدیدیست و زکوة ایشانرا کافی نیست
آیا آنها را میرسد که سیر باشند و برادران ایشان گرسنه باشند پس فرمود برادر شخص مسلمان او را ظلم نمیکند
و یاری او را وانمیگذارد و او را محروم نمیکند پس واجب است بر مسلمانان کوشش در آن و مواصلت
و یاری کردن یکدیگر بر آن کار و مواسات با اهل حاجت و ملاطفت از شما ما که خواهید بود بر آن طریقه
که خدای امر فرموده در بارهٔ ایشان و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود هر مردی از شیعیان ما
که بیاید نزد او مردی از برادرانش پس طلب اعانت کند از او در حاجت خود پس اعانت نکند او را و حال آنکه
قدرت دارد مبتلا میکند او را خداوند باینکه برآورد حاجت دشمنی از دشمنان ما را که خداوند بآن
اعانت عذاب کند او را روز قیامت و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود وانمیگذارد مردی
اعانت برادر مسلم خود را که کوشش کند در آن و مواسات کند با او مگر آنکه مبتلا میشود باعانت
کسیکه گناهکار شود در آن و اجر نباشد او را و نیز از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که
فرمود کسیکه رو کرد بسوی او مردی از برادرانش که پناه برده باو در پارهٔ از حالاتش پس او را پناه نداد
با آنکه قادر است بر آن پس بتحقیق که قطع کرده ولایت خدای عز و جل را و نیز از جناب صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمود هر مؤمنیکه منع کند از مؤمنی چیزیرا که بآن محتاج است و حال آنکه
قادر است بر آن از نزد خود یا از نزد غیر خود بپا میدارد او را خداوند روز قیامت در حالتیکه سیاه

روی او و بر کردیده چشمهان او بنحویکه ظاهر شود سپیدی او و مغلول شده دستهای او در گردنش پس گفته
میشود که این خائنی است که خیانت کرده خدا و رسول او را و آنگاه امر میشود که او را بآتش برند و فیها
فرمود کسیکه خانه دارد و محتاج شود مؤمنی بنشستن در آن پس منع کند او را از آن خدا تعالی میفرماید
ای ملائکه من آیا بخل ورزیده بنده من بسکنای دنیا قسم بعزت خود که ساکن نخواهد شد هرگز در بهشت من و در
عقاب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه شکایت کند بسوی او برادر مسلمانش
پس قرض ندهد او را حرام میکند خداوند بر او بهشت را در روزیکه جزا میدهد نیکوکاران را و کسیکه منع کند
حاجت طالب حاجت را و حال آنکه قادر است بر برآوردن آن پس بر او است مثل گناه عشّار پس برخواست
مالک بن عوف و عرض کرد یا رسول الله چه مقدار است گناه عشّار فرمود عشّار در هر روز و شب
لعنت خدا است و ملائکه و همه مردم و کسیکه خداوند لعنت کند هرگز نخواهی یافت برای او یاوری و از
برای شما در آنچه نقل کردیم کفایت است دوّم حرام چون اجابت سائلیکه سؤال از چیزیکه گفتن و
ظاهر نمودن آن برای او جائز نباشد چه آنکه آنچیز از اسرار آلهیّه باشد که افشا و تعلیمش بغیر اهلش حرام است
یا در جواب ضرر جانی یا عرضی و مالی باشد برای مسئول یا سائل یا برادر مؤمن دیگر بلکه هر کسیکه جان و مالش
در شرع محترم باشد و بیشتر این موارد داخلست در عنوان تقیه و محل طفره از جواب و ردع سائل
بسخن نرمی یا توریه در کلام چه تقیه که در شرع مطهّر از بزرگترین واجباتست منحصر نیست در کتمان
اصل مذهب از مخالف در آنجا که ضرر رساند او را بلکه لازمست کتمان بسیاری از علوم حقّه اهل بیت علیهم السلام
و نکات و اسرار و لطائف کلام خداوند را از هر کسیکه پایه ایمانش بر بنای محکمی نباشد که بتواند آنها را
تحمّل نماید در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود نکشته ما را بخطا آنکه فاش کند احادیث
ما را بلکه کشته ما را بعمد و در محاسن برقی مرویست که آنجناب فرمود بچند نفر از اصحاب خود که فاش
نکنید امر ما را و خبر ندهید بآن مگر باهلش زیرا که فاش کننده بر ما امر ما را سخت تر است گفتنش بر ما
از دشمن ما و در اختصاص مرویست از آنجناب که فرمود بابی سعید مداینی که سلام برسان بدوستان ما
و اعلام کن ایشانرا که قرار ندهند احادیث ما را مگر در قلبهای محکم و سینهای فهمیده و صاحبان عقول
گرانمایه قسم بآنکه دانه را شکافت و جانرا آفرید که نیست شتم کننده عرض ما و آنکه خود را در مقام محاجّه
با ما در آورده زحمتش بر ما شدید تر از فاش کننده بر ما حدیث ما را در نزد کسیکه نتواند او تحمّل کند
و در غیبت نعمانی مرویست از آنجناب که فرمود هرآینه خبر میدهم مرد را بحدیثی پس میرود و روایت میکند
آنرا از من بنحویکه شنیده پس حلال میکند بسبب آن بر خود لعن خدا و بیزاری او را و مراد آنحضرت روایت
کردن او است برای آنکه شایسته شنیدن و تحمّل آن نباشد و نیز در آنجا مرویست که امیر المؤمنین

علیه السلام فرمود بحذیفة بن الیمان که ای حذیفه خبر مده مردم را بچیزیکه دانا نیستند بحقیقت آن پس طغیان میکنند
و کافر میشوند زیرا که بعضی از علوم سخت و مشکلست و سنگین بار که اگر او را بار کنی بر کوهها عجز می آورد
از برداشتنش و بمضمون اخبار بسیار است و در جمله از آنها وعده چشیدن حرارت آهن در دنیا
داده اند بآنکه فاش کند اسرار اهلبیت علیهم السلام را و از این قسم است اجابت سؤال از چیزیکه خود
حرام باشد چون زنا و لواط و تقبیل و نظر باجنبیه یا مقدمه باشد برای حرام بتفصیلیکه در فقه مسطور
است چون دادن زهر بآنکه خواسته خود یا غیر را بکشد و دادن سلاح بدشمنان دین هنگام جنگ
و دادن انگور بآنکه داند که او شراب میکند یا چوب بآنکه بت میسازد یا برای همین بخواهد و بدهد
یا حربه بدست ظالم دهد آنگاه که اراده ظلم دارد و نظایر اینها از اعانت بر ظلم و عدوان و عصیان و در
کافی مرویست که مردی از شیعیان عرض کرد خدمت جناب صادق علیه السلام فدایت شوم
بسا هست مردی از ما در تنگی و سختی می افتد و کار معیشت بر او سخت میشود پس او را میخواهند بعضی امراء
و ولاة بنی عباس برای بنا کردن جائیکه او بسازد یا برای نهری که بکند او را یا بندآبی را اصلاح کند
آنرا پس چه میفرمائی در این پس حضرت فرمود دوست ندارم که برای ایشان گرهی گره زنم یا بندی
مشکی را ببندم و از برای من باشد از مال دنیا بقدر ما بین دو کوه مدینه بلکه نمیخواهم اعانت ایشان
بقدر سیاهی قلم که بقلم چسبد زیرا که اعانت کنندگان ظلمه در روز قیامت در سراپرده از
آتش خواهند بود تا حکم فرماید خداوند میان بندگان و در خبر دیگر است که هر کس بیاویزد تازیانه را
در پیش روی سلطانی خداوند آن تازیانه را در روز قیامت اژدهائی کند از آتش که درازی آن هفتاد ذراع
باشد و او را مسلط میکند بر آن شخص در آتش جهنم که بد جایگاهست و در خبر دیگر وعده عذاب داده
برای آنکه برای ظلمه قلمی بتراشد یا لیقه در دوات ایشان بگذارد و مسجدی برای ایشان بسازد و بر اینها باید
قیاس کرد سایر انواع اعانت را و نیز حرامست اجابت کردن سائل اگر ناصبی باشد چنانچه
در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود اطعام مکن کسیرا که اظهار دشمنی کند بچیزی
از حق یا دعوت کند بسوی چیزی از باطل و در کتاب سرائر مرویست از حضرت هادی علیه السلام
که نوشت بمحمد بن علی بن عیسی که هر کس صدقه دهد به ناصبی پس آن صدقه برای ضررش خواهد بود نه برای نفعش
و در هدایه صدوقست که حلال نیست صدقه بر ناصبی و در کتاب صفات الشیعه مرویست
از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر کس سیر کند دشمنی از ما را پس بتحقیق که کشته دوستی از ما را و
در کافی مرویست که عمر بن یزید پرسید از آنجناب از صدقه کردن بر ناصبیها و بر زیدیه پس
فرمود صدقه مکن بر ایشان بهیچ چیز و آب مده ایشانرا اگر توانی و زیدیه از ناصبیانند و در تفسیر

در موضعیکه مکروه است اجابت سائل

حضرت حسن عسکری علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود صدقه دهنده به دشمنان ما
مانند دزد است در حرم خداوند بلکه و در کافی مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود شخصی پرسید
که اگر برای زکوة اهلی پیدا نکردم تا چهار سال در کجا صرف کنم فرمود اگر برای آن اهلی پیدا نکردی آن کیسه کیسه کن
و بینداز در دریا زیرا که صدقات حرام کرده اموال ما را و اموال شیعیان ما را بر دشمنان ما و خواهد آمد
در ضمن مورد هفتم از اجابت مکروه که اگر ناصبی از گرسنگی و تشنگی بمیرد نباید باو طعام و شراب داد
و کسیکه ناصبی را سیر کند پر کند شکمش را از آتش در روز قیامت هر چند آمرزیده شده باشد و نیز از قسم
است اجابت کردن فاسقی و ظالمی در رفتن بخانه او برای ولیمه و مانند آن و غذا یا آلات و متاع یا
منزل او از مال حرامی باشد که نتواند مسئول برای تصرف در آن راه مباحی پیدا کند یا در رفتن تقویتی باشد
برای او که سبب زیادتی فسق یا ظلم او شود و غیر این از اقسام اجابت محرمه که بر متامل پوشیده نیست
سیما مستحب چون اجابت سؤال طالب علوم حقه که تعلیمش براو واجب عینی نباشد و بر آموختن سائل
فسادی مترتب نشود و اجابت مستشیر در بذل رای و اجابت محتاج باعانت بدنی یا زبانی یا مالی که در آن
ضرر دنیوی یا دینی بر جسم نباشد یا آنچه مقدور او است و اجابت برادر مؤمن چون بضیافت دعوت
نماید در کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود وصیت میکنم امتان خود را از حاضرین
و غائبین که اجابت کنند دعوت مسلم را هر چند بمسافت پنج میل باشد زیرا که از جمله دین است و نیز
فرمود که فرض است برای مؤمن بر مؤمن که چون او را بخواند اجابت کند و از جناب صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود از حق واجب مسلم بر برادرش اجابت دعوت او است و در کنز الفوائد کراجکی
مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود مسلم را بر برادرش سی حق است که از عهده آنها بیرون
نیاید مگر باداء آنها یا آنکه از او در گذرد و یکی از این سی حق اجابت دعوت است و مراد از دعوت یا خواندن
بضیافت است یا برای هر چیز و بعضی از علما گفته اند مراد جواب دادن او است چون او را آواز دهد و
این احتمال بعید است و اجابت برادر مؤمن در تزویج کردن باو آنرا که خواستگاری کرده چنانچه در
مشکوة الانوار شیخ طبرسی مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود به عبد الملک که دوستان مرا
از جانب من سلام برسان و خبر ده ایشان را که من ضامنم برای ایشان بهشت را مگر هفت طائفه از ایشان
و شمرد یکی از آنها کسیرا که خواستگاری کند از او مؤمنی پس تزویج نکند باو و در کتاب
حسین بن سعید اهوازی مرویست از آنجناب که فرمود در مقام بیان مذمت مال و صاحبش آنکه
کمتر چیزیکه براو داخل میشود آنکه می آید بنزد او برادر مسلمش و از او خواستگاری میکند پس باو میگوید تو
مال نداری و غیر اینها از موارد اجابت مسئول که بر متامل در ابواب سابقه خصوص باب سیم پوشیده نخواهد ماند

در موضعیکه مکروه است اجابت سائل

چهارم مکروه و محل آن بسیار است ولیکن متفرق در احادیث اهل‌بیت علیهم السلام و با ذکر بعضی از آن
قناعت میکنیم اول اجابت شارب خمر در دادن دختر باو و قبول شفاعتش چنانچه در کافی و فقیه
و غیره مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود شارب خمر اگر مریض شود او را عیادت نکنید و اگر
مرد بر جنازه‌اش حاضر نشوید و اگر شهادت داد او را تزکیه نکنید و اگر خواستگاری کرد پس باو تزویج نکنید
و اگر سؤال کرد از شما امانتی را پس او را امین ندانید و باو چیزی نسپرید و بچند سند روایت کرده اند
از آنجناب که فرمود کسیکه خمر بنوشد بعد از آنکه خدا تعالی او را حرام نموده بر زبان من پس اهلیت ندارد که
چون خواستگاری کند باو تزویج کنند و چون خبر دهد او را تصدیق کنند و چون شفاعت کند شفاعتش را بپذیرند
و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست هرکس دختر خود را بشارب خمر تزویج کند پس بتحقیق که قطع کرده
رحم او را و در فقیه از آنجناب مرویست که فرمود شارب خمر اگر خواستگاری کرد پس باو تزویج نکنید زیرا که
کسیکه تزویج کند دختر خود را بشارب خمر پس چنانست که او را کشیده بسوی زنا دوم اجابت کسیکه طلبد
برای ولیمه عروسی در روز سیم چنانچه در کتاب جعفریات مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
ولیمه روز اول حق است روز دوم نیکی است پس هرچه زیاده از این شد ریا است حضرت صادق علیه السلام
که راوی اینخبر است فرمود که پدرم مرا خبر داد که پدرم را یعنی حضرت سجاد علیه السلام را بولیمه دعوت کردند
پس اجابت فرمود آنگاه روز دوم خواندند باز اجابت فرمود پس در روز سیم دعوت نمودند پس امر فرمود که
آن رسول را راندند تا آنکه از نظر مبارکش متواری شد و در چند خبر دیگر تصریح شده که ولیمه عروسی در روز سیم
و زاید بر آن ریا و سمعه است و در عقاب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هرکس طعام
کند طعامی را از روی ریا و سمعه بخوراند خداوند باو مانند آن طعامی را از چرک جهنم و بگرداند آن طعام را آتشی
در شکم او تا آنکه حکم کند میان مردم یعنی تا آخر روز بازپسین سیم اجابت کردن دعوت مهمانی برای ختنه
کردن دختران چنانچه در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود اجابت کن در ولیمه عروسی
و ختنه کردن و اجابت مکن در ختنه کردن دختران چهارم اجابت کردن کافر یا فاسق یا منافق
در دعوت مهمانی ایشان چنانچه در کافی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اگر بخوانند مرا
مؤمنی برای خوردن ذراع گوسفندی هر آینه اجابت خواهم کرد او را و این از اجزای دین است و اگر مشرکی
یا منافقی بخواند مرا بسوی گوسفندی یا شتری اجابت نخواهم کرد او را و این از دین است و در فقیه مرویست
که آنحضرت نهی فرمود از اجابت کردن فاسقین چون دعوت کنند بسوی طعام خود شان پنجم اجابت
کردن در رفتن بمهمانی کسانیکه اغنیا را دعوت میکنند بمهمانی خود نه فقرا را چنانچه در دعوت [illegible]
را و نهی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود مکروه است اجابت کسیکه حاضر میکنند در

ولیمه خود اغنیا را حاضر میکنند و فقرا را و در نهج البلاغه مرویست که عثمان بن حنیف را که والی بصره بود از جانب
امیر المؤمنین علیه السلام بولیمه یکی از جوانانش دعوت کردند و او اجابت نمود پس حضرت باو مکتوبی نوشت
که یکی از فقراتش اینست وما ظننت انک تجیب الی طعام قوم عائلهم مجفوّ وغنیّهم مدعوّ یعنی گمان
نداشتم که تو اجابت کنی بسوی طعام قومیکه فقیر و درویش ایشان ستم رسیده اند که ایشانرا در سفره طعام خود
حاضر نمی کنند و مالدار و بی نیاز ایشان خوانده شده اند بمیهمانیها ششم اجابت سؤال آنکه قبل از سلام
کردن سخن گوید چنانچه در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود کسیکه نخست تکلم کند پیش
از آنکه سلام گوید پس جوابش ندهید او را و فرمودند نخوانید احدی را بسوی طعام خود تا آنکه سلام گوید هفتم
اجابت سائل غیر قائل بحق و امامت ائمه اطهار علیهم السلام زیاده از آنچه رخصت دادند و مقرر فرمودند مکروه است
که دادن زیاده از آنچه و کثرت احسان سبب باشد برای تالیف قلب و میل بحق و قلت عداوت و دست
برداشتن از آزار کردن مؤمنین شیخ کلینی و صدوق و مفید ره روایت کرده اند که شخصی از جناب صادق علیه السلام
پرسید از سائلیکه سؤال میکند و حالش معلوم نیست که چه مذهب دارد پس فرمود بده بآنکس که در دلت
رقتی افتد برای او و فرمود بده کمتر از درهم راوی پرسید تا چه مقدار میتوان داد باو فرمود کمتر از درهم
و آن چهار حصه کمتر است از نیم قرن و نیز از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده که گفت گفتم بآنجناب
فدایت شوم چه میگوئی در زکوة که برای چه کسانست فرمود زکوة برای رفقای تو است یعنی شیعیان گفت
گفتم اگر از ایشان زیاد آید فرمود باز برگردان بایشان تا سه مرتبه چنین پرسید و بهمان قسم جواب داد آنگاه
پرسید بسائلهای ایشان یعنی خلاف مذهب داده میشود از آن چیزی فرمود نه والله مگر خاک مگر آنکه ترحم کنی
براو پس اگر ترحم کردی براو پس بده باو پاره از نان آنگاه اشاره کرد بدست مبارک پس گذاشت انگشت ابهام
را به پنج انگشتان یعنی آن پاره اینقدر باشد و نیز از آنجناب روایت کرده که نهی فرموده از دادن صدقه بکسانیکه
موی سر ایشان زیاد است که از بنا گوش تجاوز کرده باشد و در تفسیر عسکری علیه السلام مرویست از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که فرمود در مقام بیان محل زکوة و اما مخالفان پس ندهید بایشان زکوة و نه صدقه پس کسی
عرض کرد یا رسول الله مستضعفین از مخالفین که جاهلانند در مخالفت با بصیرت نیستند و نه دشمنی و معانده
دارند با ما حکم ایشان چیست فرمود داده میشود بیکی از ایشان کمتر از درهم و از نان کمتر از یک قرص
و در کتاب زید نرسی مرویست که از جناب صادق علیه السلام پرسید که اگر نیابیم از اهل ولایت یعنی از
شیعه کسیرا آیا جائز است برای ما که صدقه خود را بدهیم بغیر ایشان پس فرمود اگر نیافتید اهل ولایت را
در آن شهر که هستید بفرستید زکوة واجب را بسوی اهل ولایت که در غیر شهر شما باشند و اما آنچه هست از
صدقه که واجب نیست پس اگر نیافتید اهل ولایت را پس حرجی نیست بر شما که بدهید آنرا باطفال و

مردکسا

در موضعیکه مکروهست اجابت سائل

مردمانیکه در عقل مانند اطفالند کسانیکه ناصبی نیستند و دشمنی ندارند و نمی‌شناسند دینی را که شما بر آن هستید
پس با شما دشمنی نمی‌کنند و نمی‌شناسند دین غیر شما را که آنرا پیروی کنند و با و متدیّن شوند و ایشانند مستضعفین
از مردان و زنان و اطفال ضرری ندارد که عطا کنند با ایشان کمتر از درهم و کمتر از یک قرص نان امّا درهم تمام را
پس نده مگر با اهل ولایت زید گفت پس گفتم فدایت شوم چه میگوئی در سائل که سؤال میکند در در خانها و در
کوچها و ما نمیدانیم که او چه مذهب دارد فرمود مده با و واگر می کنی و مده بغیر اهل ولایت مگر آنکه دلت رقّت
کند برای او پس بده با و پاره از نان و پاره از نقره امّا ناصبی پس دلت برا و رقّت نکند و او را طعام مده و
سیراب مکن هر چند بمیرد از گرسنگی و تشنگی و بفریاد او نرس اگر چه غرق شده یا می سوزد پس استغاثه میکند پس
او را بپوشان بآن یعنی بآب یا آتش و بفریاد او نرس زیرا که پدرم میفرمود کسیکه سیر کند ناصبی را میکند خدا
جوف او را از آتش روز قیامت چه از اهل عذاب باشد یا او را امر زیده باشند **هشتم** اجابت صاحبخانه
در نشستن بر صدر مجلس چنانچه مرویست که چون داخل شد بر کسی در خانه اش پس اطاعت کن او را در نشستن
بهر جا که تعیین کند جز در صدر مجلس **و در** کتاب **تحف العقول** مرویست از جناب کاظم علیه السلام که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود نه نشیند در صدر مجلس مگر مردیکه در او سه خصلت باشد جواب گوید
هرگاه از او چیزی بپرسند و سخن گوید آنگاه که قوم از سخن گفتن در مانند و اشاره کند با آن رائی که در او درست
صلاح اهلش پس هر کس که نباشد در او چیزی از این خصلتها و بنشیند پس او احمق است و آنجه در کافی چنین است
که نه نشیند در صدر مجلس مگر مردیکه در او این سه خصلت باشد یا یکی از این سه و شاید مراد از فقرهٔ اولی علم
باحکام حلال و حرام باشد و از ثانی علم بمعارف و حقایق و اخلاق باشد و از ثالث علم بسیاسات
عامّه و خاصّه و معاملات و معاشرات باشد **نهم** اجابت صاحبخانه مهمانرا در اعانت بر مقدمات
حرکت و مراجعت از منزل او چنانچه **در** کتاب **خصال** مرویست که وارد شد بر حضرت صادق
علیه السلام گروهی از قبیلهٔ جهینه پس ایشانرا ضیافت کرد چون اراده کردند که رحلت کنند با ایشان توشه داد
و عطا کرد و احسان نمود آنگاه بغلامان فرمود دور شوید و اعانت نکنید چون آنجماعت فارغ شدند آمدند نزد
آنجناب بجهت وداع پس عرض کردند ای فرزند رسول خدا ضیافت کردی پس نیکو ضیافت نمودی و عطا کردی
پس فراوان عطا نمودی آنگاه بغلامان فرمودی که ما را اعانت نکنند بر رحلت حضرت فرمود ما اهل بیتیم
که اعانت نمیکنیم مهمانرا بر مفارقت کردن از ما **و در** **محاسن** برقی مرویست که جماعتی بر جناب کاظم
علیه السلام وارد شدند برسم مهمانی چون خواستند که رحلت کنند غلامان آنحضرت از اعانت ایشان
دست کشیدند پس آنجماعت عرض کردند یا بن رسول الله چه شود اگر امر فرمائی غلامانرا که ما را اعانت کنند در
لوازم سفر پس حضرت بایشان فرمود امّا در اینحال که از ما جدا میشوید پس اعانت نخواهیم کرد **دهم**

اجابت زن در خواستن چند چیز که بآن تصریح فرموده‌اند چنانچه در کافی مرویست از حضرت صادق علیه السلام
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه اطاعت کند زن خود را برو می اندازد او را خدا و بند در آتش جهنم
کسی عرض کرد این چه طاعت است فرمود زن طلب میکند از شوهر اذن رفتن بحمامها و عروسیها و عیدگاهها
و نوحه خانها و پوشیدن لباس رقیق را و در من لا یحضره الفقیه نیز همین مضمون روایت کرده و لیکن ذکر کرده که سائل امیر المؤمنین
علیه السلام بوده و باین مضمون اخبار متعدده با سانید معتبره وارد شده و همه آنها حمل بکراهت شده مگر در حال
ضرورت و احتیاج که در آنوقت محذوری نیست یا بر صورت مقارنه با مفاسد و محرمات دیگر از تهمت
و غیبت و فتنه و تعلیم و تعلم مکر و حیله و ضرار و امثال اینها که کم مجلسی از این قسم آید از طائفه زنان و خالی باشد از
مفاسد مذکوره **یازدهم** اجابت کردن ظالم در کردن کار مباحی برای او بشرط آنکه از اعوان و حشم
و انصار او شمرده نشود چه اعانت ظالم بر سه قسم است **اول** اعانت او در ظلم و مثل او است اعانت
هر فاسق و عاصی بر فسق و عصیانش و این از کبائر گناهانست و برای اعانت مراتب و درجاتیست که حکم بعضی
واضح و بعضی مشتبه است و در کتب فقها مبین شده **دوم** اعانت او بر [illegible] مباحات که معین
از اعوان و انصار او شمرده میشود مثل طباخ و سایس و مشیر و معمار باشی هر چند برای [illegible] ... ثبت دهم
و قناطر باشد و نظایر ایشان این قسم نیز حرام و گذشت پاره‌ای از اخبار آن **سیم** [illegible] با جناب
نه بنحو مذکور مثل فروختن باو چیزی و کردن باو کاری برای او در بعضی اوقات [illegible] پیمان گفت
و این قسم مکروه اگر چه ظاهر جمله از اخبار حرمت است و لیکن چون خلاف پاره‌ای از اخبار دیگر دلالت دارد و آنکه
میکند بر جواز و سیره قطعیه و طریقه فقها نا چار آن نهی که در این قسم اخبار رسیده حمل بر شدت کراهت شده
و الله العالم **دوازدهم** اجابت کردن سائل در فعلیکه مکروه باشد برای مرد و حاجت سائل آن بحدی
نرسیده باشد که بردارد کراهت انفعل را در حق او چه اگر باین مقام رسیده دور نیست که بمقتضای مطلق
اخباریکه دلالت بر استحباب اجابت و اعانت برادر مؤمن میکند کراهت را از مسئول نیز بردارد و امثال
این قسم بسیار است چون صید کردن در روز جمعه و ذبح کردن در شب و خواندن شعر لغو یا مطلق شعر در روز جمعه
و ماه رمضان و خواندن لوح قبور و سخن گفتن در میان اذان و اقامه و سوار شدن در دریا هنگام هیجان
و اضطراب آن و خوابیدن در بالای بامی که محجری ندارد و در اطاق خالی و سخن گفتن با مجذوم بفاصله
یکذراع و داخل شدن در خانه تاریک بی چراغ یا روشنی آتش و نظایر اینها که بسیار شود مورد سؤال و
محل حاجت گردد و بمحض سؤال فوت کراهت از انکار بر طرف شود و بهتر آنکه در صورت حاجت
اگر ممکن شود مسئول تدبیر و موعظه بدلی بی محذور برای انکار معین کند و او را از آن مقصود منصرف نماید
و بسیار شود که بدلی بهتر و محبوب‌تر موجود باشد و سائل از آن غفلت کرده و بتوهم انحصار رفع غرض در آنکه و

اول و دوّم و سیّم از آداب مسئول با سائل

اول و دوم و سیم از آداب مسئول با سائل

ابو طالب شود پنجم مباح و آن در جائی باشد که در آن مقتضی یکی از این احکام چهارگانه نباشد اگرچه فرض آن
بعید است و مخفی نماند که گاه شود که در مورد واحد جمع شود جهت رجحان وجوب یا استحباب و جهة حرمت یا
کراهت اجابت و توضیح ترجیح بعضی از این جهات بر بعضی محتاج بشرحی است که مناسب مقام نیست اما
دوّم که آداب مسئولست با سائل پس آن بسیار است بعضی از آنها باید رعایت شود پیش از فعل و بعضی مقارن
آن و بعضی بعد از آن و بعضی از آن قلبی و بعضی زبانی و بعضی جوارحی و بعضی کردنی و بعضی نکردنی و بعضی مختص قادر
بر اجابت و بعضی مختص عاجز از آن و بعضی مشترک و بیشتر آنها گذشت متفرقا در طی ابواب سابقه لیکن برای
سهولت آموختن و حفظ و ضبط برای آنانکه اراده دارند عمل کنند بآن هر چند بسیار کمند در میان خلق
مختصر بمقداری از آن اشاره میشود اوّل اختیار کردن آنراه که در او فقرا و اهل سؤال باشند چنانچه
گذشت در اوّل باب که حضرت رضا علیه السلام نوشت بجناب جواد علیه السلام که غلامان ترا از در
کوچک بیرون میبرند که نرسد خیر تو باحدی پس بدین مرو و داخل مشو مگر از در بزرگ و با تو باشد زر و سیم
و احدی از تو سؤال نکند مگر آنکه عطا کنی و از اینجا میتوان فهمید مذمت و داشتن حاجب و دربان برای
سائل و ارباب حاجت علاوه بر نهی از آن در اخبار بسیار در خصوص مفید چه مرویست از جناب صادق علیه السلام
که فرمود کسیکه برود نزد برادر مؤمن خود بسبب حاجتی پس خود را در پرده نگاه دارد و منع کند از او پوشیده
در لعن خدا خواهد بود تا او را مرگ رسد و بروایتی خداوند میان او و آن مؤمن در بهشت هفتاد هزار قلعه
قرار دهد که ما بین هر قلعه تا قلعه دیگر هزار سال باشد و در خبر ضرار بن ضمره است که چون برای معویه
شمه از خصال امیر المؤمنین علیه السلام را بیان میکرد آنجناب در بروی ما نمی بست و حاجبی و دربانی
نمیگرفت و پرده برای جنابش نمی آویختند دوّم نراندن سائل از خود چنانچه خدای میفرماید و اما
السائل فلا تنهر سائلرا نران و راندن گاهی بزبان شود و گاهی بدست و گاهی باشاره و گاه پشت
کردن و روترش نمودن بلکه سکوت کردن درباره کسانیکه نفسشان عزیز و قدرشان رفیع است
و بعضی مفسرین گفته در اینجا که خدای در حق آنانکه گنج نهند زر و سیم را فرماید ایشانرا بشارت ده بعذاب
دردناک آنروز که آن سیم و زر را بتابند در آتش دوزخ و داغ کنند بآن پیشانیهای ایشان و
پهلوها و پشتهای ایشانرا که سبب تخصیص دادن خداوند پیشانی و پهلو و پشت را برای آنکه چون سائلرا
ببینند گره بپیشانی زنند آنگه پهلو از او گردانند آنگه پشت بر او کنند سیّم دانستن و اعتقاد کردن
باینکه سائل فرستاده خداوندست و از جانب او رسولست چنانچه گذشت در اخبار متعدد پس
کمتر رفتاریکه مسئول بایستی با او کند از اکرام و تجلیل و احترام آنکه رفتار کند با او بآنچه رفتار میکند
با رسول سلطان عظیم الشان که غالب و قاهرست بر او و الا مقدم داشته رسول بنده ذلیلی را بر رسول

پروردگار عالمیان و چنین کس از حد و حقیقت بندگی بیرون و پست تر از آنکه خداوند در حق شان فرموده
و بهتر بهم بعد لون چهارم دانستن و اعتقاد داشتن حاجت او را هدیه از جانب خداوند بسوی
آن رسول برای او چنانچه در چند خبر تصریح فرموده و پست ترچیزیکه لازمه این اعتقاد است قبول این هدیه
و گرنه حالش هزار بار بدتر باشد از آنکه هدیه سلطانی را اکرم شمرد و رد کند که سالها او را از انواع نعمت خود
چشانده و بهر چه محتاج بود باو رسانده پنجم بزرگ دانستن این هدیه در دل که از آثار بزرگ داشتن
و دوستی خداوند عظیم است که دار است عرش عظیم و ملک عظیم و ثواب عظیم و عذاب عظیم و عفو عظیم را
در وصایای امیر المومنین علیه السلام است به امام حسن علیه السلام که اندکی از خداوند تبارک و تعالی
بیشتر و بزرگتر است از بسیاری که از خلق میرسد و اگر نظر کنی در آنچه میطلبی از ملوک . همانا خواهی دانست
که برای تو در اندکی از ملوک تو میرسد افتخار است و برای تو در آمال فراوان که از دونان میرسد عار است
و لازمه تعظیم این هدیه قبول کردن و گرفتن اوست بجد و عزم ثابت و سرور و فخر و مباهات بر
غیر خود که چنین خداوندش برگزیده و باین هدیه الهیه رسیده ششم محبت داشتن سائلان چنانچه
سابقا شرح کردیم و گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بعایشه در مقام ذکر ادب با سائل
که اگر مسکین را دوست داری و بخویشتن نزدیک داری تا خدا تعالی ترا بجهت خویشتن نزدیک کند
هفتم شکر برسیدن این نعمت جزیله و هدیه جلیله الهیه بدل و زبان و جوارح چون شکر بر سایر نعم الهی
بهمان نحو که در محلش مبین شده هشتم بشاشت و انبساط و ملاقات در رو و عبوس و ترش
روئی نکردن برو سائل که در خلقت در زجر و نهر سائل خداوند در مقام توبیخ و سرزنش بعضی از صحابه
میفرماید عبس و تولی ان جاءه الاعمی روی ترش نمود و اعراض کرد و رو بگردانید از اینکه آمد نزد
او کوری و گذشت که اول صدقات تو ملاقات خسار است نهم خنده کردن برو سائل چنانچه
گذشت که فرمودند اگر خنده نکند برو او ولایتی نیست میان ما و او دهم آنکه اگر تواند نگذارد
صاحب حاجت سخن گوید و خجلت کشد بلکه چون فهمید که حاجت دارد امر کند او را بنوشتن حاجت خود
چنانچه در ارشاد دیلمی مرویست که هرگاه سائل حاجتی عرض میکرد امیر المومنین علیه السلام می آمد باو
میفرمود که بنویس حاجت خود را بر زمین که من کراهت دارم که ببینم ذلت سؤال را در رخسار سائل
و صدوق در امالی روایت کرده که مردی آمد نزد امیر المومنین علیه السلام گفت یا امیر المومنین مرا بسوی تو
حاجتی است فرمود بنویس حاجت خود را بر زمین که بدحالی ترا در روی تو نبینم پس نوشت بر روی زمین
که من فقیر محتاجم حضرت بقنبر فرمود که او را دو حله بپوشان پس آن مرد این ابیات را انشا کرد و گفت
کسوتنی حلة تبلی محاسنها فسوف اکسوک من حسن الثنا حللا ان نلت حسن ثنائی نلت مکرمة

ولست تبغی بما قد نلته بدلا ان الثناء لیحیی ذکر صاحبه کالغیث یحیی نداه السهل والجبلا
لا تزهد الدهر فی عرف بدأت به فکل عبد سیجزی بالذی فعلا پس حضرت فرمود صدقتی بار
بدهید پس کسی گفت یا امیر المؤمنین بتحقیق که او را بی نیاز کردی فرمود بدرستیکه شنیدم که رسول خدا صلی الله
علیه و آله میفرمود فرود آرید مردم را در منازل خودشان یعنی با هر کس بقدر مرتبه اش رفتار نمائید آنگاه فرمود یا علی
بدرستیکه من عجب دارم از گروهیکه میخرند مملوکرا با موال خود و نمیخرند آزادگانرا به نیکی خودشان **مؤلف**
گوید اینخبر را دیدم بخط عالم جلیل صاحب کرامات شمس الدین محمد بن علی بن حسن جباعی جد شیخ بهائی
در مجموعه که تمام آن بخط او بود و بیشتر آنرا از خط شمس الفقهاء شهید اوّل نقل کرده بود با فی الجمله اختلافیکه
مقتضی تکرار نقل آنست نقل کرد در آنجا از سید تاج الدین محمد بن معیّة که از علماء معروف و شیخ شهید
اوّلست که او روایت نمود از غوث بن شبیب که او گفت گذشت بما جابر بن عبد الله انصاری با گله از
شتران خود پس از او خواهش کردیم که در نزد ما فرود آید پس فرود آمد و شب را با ما بسر برد چون صبح
دانستیم که با سودگی انس گرفته گفتیم ای جابر آیا خبر نمیدهی ما را بخبری از مکارم اخلاق امیر المؤمنین علیه السلام
پس گفت که من و قنبر و علی علیه السلام نشسته بودیم که ناگاه اعرابی فریاد کرد که السلام علیک یا امیر المؤمنین
و رحمة الله و برکاته پس علی علیه السلام فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا اخا العرب پس اعرابی
گفت یا امیر المؤمنین مرا بسوی تو حاجتی است که آنرا بنزد خدا بردم پیش از آنکه بنزد تو آورم پس اگر اذن
فرمائی بقضای آنحاجت حمد کنیم خداوند را و شکر تو بجای آوریم و اگر بجا نیاوری آنرا شکر کنیم خدا را و معذور
داریم تو را پس علی علیه السلام فرمود بنویس حاجت خود را بر زمین که من اثر فقر را در تو آشکار میبینم پس نوشت
بر زمین که من فقیرم پس علی علیه السلام فرمود ای قنبر بده باو حله مرا پس آنرا حاضر کرد و براو پوشانید
پس اعرابی این ابیات گذشته بخواند جز بیت اخیر چون حضرت کلام اعرابی را شنید فرمود یا اخا العرب
هر گاه با تو است این یعنی دارای چنین کمالی پس نزدیک من آی در اینجا پس نزدیک آنجناب آمد پس حضرت
فرمود ای قنبر عطا کن باو از بیت المال مسلمین پنجاه اشرفی جابر گفت پس گفتم یا امیر المؤمنین امر فرمودی او را
که بنویسد در پیشروی تو پس نوشت من فقیرم پس فرمودی حله ترا باو دهند پس باو پوشاندند پس برای تو
ابیاتی خواند پس منزلتش را نزد خود بلند کردی و امر فرمودی که پنجاه اشرفی باو دهند حضرت فرمود بلی
اینجا بر شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود انزلوا الناس منازلهم با هر کس بقدر شانش
رفتار نمائید و بباید که اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد پس حاجت خود را بر زمین نوشت و
مثل نوشتن بیست خاموش کردن چراغ چنانچه خواهی دانست **یازدهم** آنکه چون خواست سخن
گوید و از پریشانی خویش شرح دهد سخنش را قطع نکند و بگذارد که از حال خود آنچه خواهد بگوید چنانچه گذشت

از رسول خدا صلی الله علیه وآله و نیز در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی مرویست از عبدالرحمن سلمی از آنجناب
که فرمود چون سائل سؤال کند قطع سؤال او مکنید تا از آن فارغ شود و آنگاه جوابی کنید او را یا بوقار و لین بچیزی
اندک یا بردی نیکو که وقت باشد که سائلی بشما آید که نه انسی باشد و نه جنی تا بنگرند تا خود شما در نعمتی که
خدای بشما کرامت کرده است چگونه میکنید دوازدهم گمان بد نبردن بسائل که آنچه میگوید از
فقر و درویشی خویش دروغ پندارد بلکه اگر در نفس خود شک کند در صدق سائل آنرا از شیطان داند
که قصد کرده مانع شود او را از خیر پس از او استعاذه برد بسوی خداوند و پیروی نکند و در خبر تحف العقول
تصریح فرمود که این از حقوقست و در جامع الاخبار مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود
مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و گفت یا رسول الله آیا در مال حقی است سوای زکوة فرمود
آری بر مسلمست که طعام کند گرسنه را هرگاه از او سؤال کند و بپوشاند برهنه را هرگاه از او سؤال کند
گفت میترسد که او دروغگو باشد فرمود آیا نمیترسد که او صادق باشد سیزدهم آنکه سائل را بر خیر یقین
بکند تمام یا بعض آنچه میگوید بر او ستر کند و باو نگوید که چنین نیست که میگوئی چنانچه گذشت از حضرت
سجاد علیه السلام در خبر حقوق و در آیه شریفه قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی
گفتار نیک پوشاندن و آمرزش سائل بهتر است از صدقه که از پی در آید و او را رنجی و آزار بدین اشاره
شده چه مراد از مغفرت ستر سؤال سائل را اظهار نکردن اوست آنچه دانند از معائب باطنی سائل که مروت
با نیکاری آن نباشد جز بودن او بر خلاف آنچه میگوید از درویشی و پریشانی و ابتلای بعیال فقر خواه و غیره
یا گذشتن از آنچه می شنود از سائل از سخنان زشت و کلمات درشت چه پیش از راندن و محروم کردن
گوید یا بعد از آن که ابتلای بآن زیاد است چهاردهم عطا کردن بسائل خصوص سائل اول و دوم
و سیم را بآن مقدار که لا محاله صدق رد نکند هر چند بنیم خرما یا حبه انگور یا سیم سوخته گوسفند باشد چنانچه
مفصلا گذشت و در کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود طعام دهید سه نفر را و اگر
خواستید زیاد کنید و گرنه ادا کرده اید حق روز خود را و نیز از ولید بن صبیح روایت کرده که گفت
بودم خدمت آنجناب که سائلی آمد پس باو عطا کرد پس دیگری آمد پس عطا فرمود پس دیگری آمد پس عطا نمود
پس دیگری آمد پس فرمود یسع الله علیک خدا روزیت را فراخ کند پانزدهم آنکه از این حد بالا رود
و با او مواسات کند در آنچه دارد و با او برادری نماید خصوص با اجتماع شروط اخوت و وفای آن سائل
بحقوق برادری که لازمه آن مشارکت و مشاطره است در مال او و در اخبار مواسات متفرقا گذشت
و در تفسیر عیاشی مرویست از مسعده که او دید جناب صادق علیه السلام را که گذشت و دوش مبارک انبانی
پر از نان کرده بود و داشت و برد آنرا در سکانی که جمعی از فقرا خوابیده بودند پس بهر یک یکنان و دونان داد

نمبر ۱۳۹ ناتمام شد

تا تمام شد پس معلّی پرسید که اینها از شیعیان اند فرمود نه اگر بودند واجب بود بر ما که مواسات کنیم با ایشان حتی در نمک
شانزدهم آنکه علاوه بر آن ایثار کند بر سائل آنچه را خواسته و باو محتاج است هر چند خود در نهایت
احتیاج باشد بآن چنانچه سیره و سلوک ائمه علیهم السلام و خلّص اصحاب ایشان بود و بسیاری از اخبار این مطلب با بیان او
در سابق گذشت و کافی است در این مقام قضیه نزول سوره هل اتی و دادن امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام و فضه
نان افطار خود را در هر سه شب بسائل مسکین و یتیم و اسیر با شدت احتیاج بآن و گذراندن روزه سه روز را با آب
فرمودند هر که کند آنچه ایشان کردند برای او است آنچه در آن سوره وعده شده و مهیا فرمودند **هفدهم** آنکه
مبادرت و تعجیل کند در انجاح مرام سائل و قضای حاجت او چنانچه گذشت از جناب کاظم علیه السلام که فرمود
روی آورد بمن صاحب حاجت پس مبادرت کردم بسوی انجاح آن از بیم آنکه از آن مستغنی شود و در نهج البلاغه
مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مستقیم نمی شود قضای حوائج مگر بسه چیز یکی از آنها تعجیل در آنها تا آنکه
گوارا شود بلکه در خبر معلی از جناب صادق علیه السلام در ذکر هفت حق واجب مؤمن بر برادر مؤمن که گذشت
در باب ششم چنین فرموده که هر گاه دانستی که برای او حاجتی است مبادرت کن بسوی قضاء آن و ملجأ مکن او را که از
تو سؤال کند آنرا بلکه مبادرت کن بسوی آن و در مناقب ابن شهرآشوب مرویست که نمی نشست احدی در
نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه نماز میکرد مگر آنکه نماز خود را تخفیف میداد و رو میکرد باو و میفرمود آیا
برای تو حاجتی است **هیجدهم** سعی و کوشش کردن در انجام کار سائل بنحویکه در کار لازم و واجب خود سعی
خود جد و جهد میکند و این غیر از مسارعت و تعجیل است چه شود که مبادرت کند اما با ملالت و کسالت و بی اعتنائی
بآن و سعی نشود مگر با اهتمام آن در قلب و عزم ثابت در انجاح آن بقدر میسور و در بحار نقل کرده از کتاب
قضاء الحقوق صوری که او روایت کرده از ابن مهران که گفت نشسته بودم در خدمت مولای خود حسین بن علی
علیهما السلام پس مردی نزد آنجناب آمد و گفت یا فرزند رسول خدا بدرستیکه بسبب فلانی مالیست بر ذمه من و اراده
کرده که مرا حبس کند پس حضرت فرمود والله در نزد من چیزی نیست که آن دین را از تو ادا کنم گفت پس با آن شخص سخن بگو
فرمود مرا با او انسی نیست و لیکن شنیدم پدرم امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله هر کس سعی کند در حاجت برادر مؤمن خود پس چنانست که عبادت کرده خداوند را نه هزار سال که روزها
آنرا روزه داشته و شبها بعبادت ایستاده و نیز در بحار و غیر آن مرویست از صدقه حلوانی که گفت در وقتیکه
مشغول طواف بودم مردی از اصحاب یعنی شیعیان از من سؤال کرد دو دینار قرض خواست پس باو گفتم که
بنشین تا طواف خود را تمام کنم و من پنج شوط کرده بودم چون داخل شوط ششم شدم حضرت صادق علیه السلام
مشغول شد و بر من تکیه کرد و دست مبارک را بکتف من گذاشت پس شوط هفتم را تمام کردم و داخل شدم
با آنحضرت در طوافش یعنی قصد طواف دوم کردم چون خوش نداشتم که از آنجناب جدا شوم و حال آنکه تکیه بمن

نوزدهم و بیستم از آداب مسئول با سائل

کرده بود پس هر زمان که میگذشتم با نمرود او نمی‌شناخت حضرت را چنین گمان میکرد که من مسامحه میکنم در حاجت او
پس اشاره میکرد بمن و بدست طلب با عتیقی نمود پس حضرت فرمود چه شده که می‌بینم اینمرد را بدست خود اشاره
میکند گفتم فدایت شوم انتظار دارد که من طواف کنم و نزد او روم چون بر من تکیه کرده می‌خواستم که بروم و او را
واگذارم فرمود برو از نزد من و مرا واگذار و برو با او و آنرا بده صدقه گفت چون فردای آن روز شد یا روز بعد از آن
داخل شدم بر آنجناب در حالیکه با اصحاب خود صحبت میکرد چون نظر مبارکش بر من افتاد سخن را قطع کرد و فرمود هر آینه
اگر سعی کنم با برادرم در حاجتی تا برآورده شود خوشتر است در نزد من از اینکه هزار بنده آزاد کنم و هزار اسب
زین کرده لجام نموده سوار کنم در راه خدا و اخبار در تحریص و ترغیب بسعی بسیار است و بقدر ما نقل همین و خبر کفایت
نوزدهم اقتصار نکردن بر آنچه سائل خواسته بلکه ملتفت شود و تامل کند در حال او و بحسب مزاج و زمان و
مکان و سن که با آنچه خواسته بسهولتی محتاج است یا بچیز دیگر و در آنچه مطلب ضرر دین یا بدن یا مزاج یا عقل او
پس آنرا باو ندهد و آنچه خود داند که احتیاج سائل در آنست بدهد **بیستم** انفاق بحسب اگر احتیاج در چیز
مخصوصی نباشد و اینقدر مطلب شد و حاکرشت در باب هشتم **بیست و یکم** آنکه در عطا ملاحظه کند
شأن و مقام و قابلیت سائل را و بحسب قدر باشد در کمیت و کیفیت عطا و تقدیم و تاخیر از آن اگر متعدد باشند
رعایت نماید چنانچه گذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام بحسب فرودن عطای [illegible] را ذکر فرمود
بکلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود فرود آرید مردم را در منازل خودشان و در عیون و معانی الاخبار
و غیره در حدیث شمائل معروف میان خاصه و عامه مذکور است که از سیرهٔ آنجناب بود در میان امت که
مقدم بود اهل فضل با مر آنحضرت و قسمت کردن آنحضرت بود در میان ایشان بحسب قدر فضل ایشان در دین
پس بعضی از ایشان صاحب یک حاجت و بعضی دو حاجت و بعضی حاجتهای متعدده پس مشغول میشد با ایشان و
ایشانرا مشغول میکرد بآنچه اصلاح کند کار ایشانرا و در تفسیر نیشابوری مروی است که اعرابی نزد امام حسین
علیه السلام آمد و حاجتی خواست چنانچه گذشت در آخر باب سابق پس حضرت فرمود بنویس حاجت تو پس حاجت
خود را بر زمین نوشت پس حضرت فرمود شنیدم پدرم علی علیه السلام میفرمود قیمة کل امرء ما یحسنه قیمت
هر مردی کاریست که نیکو کند آنرا یا چیزیست که داند آنرا یعنی کسیکه ضایع و باطل شد و چیزی نماند و کار نیکی
از او بر نیاید پس گویا از بیقدری وجودی قیمتی ندارد بلکه قدر و قیمت هر کسی بقدر کاریست یا چیزیست که
نیکو تواند کند یا داند آنرا و شنیدم که جدم صلی الله علیه و آله میفرمود المعروف بقدر المعرفة نیکی بهر کس
باندازه معرفت و دانش اوست پس من از تو سئوال میکنم سه مسئله اگر نیکو جواب دادی یکی از این برای تو
باشد نزد من ثلث آنچه خواستی و اگر از دو جواب دادی پس از تو باشد دو ثلث آن نزد من و اگر جواب دادی
از هر سه پس تمام آن نزد من است و آورده بودند برای آنجناب کیسه مهر کرده از عراق پس اعرابی گفت سئوال کن

بیست و یکم از آداب سؤال با سائل

ولا قوة الا بالله پس حضرت فرمود کدام عمل افضل است اعرابی گفت ایمان بخداوند فرمود پس چیست نجات
دهندهٔ بنده گفت وثوق و اعتماد بخداوند فرمود چه زینت میدهد مرد را گفت علمیکه با او باشد حلمی فرمود
اگر براه خطا رفت یعنی این خصلت بدستش نیاید گفت مالیکه با او باشد کرمی فرمود اگر بدستش نیاید گفت
فقریکه با او باشد صبر فرمود اگر این بدستش نیاید گفت پس صاعقه از آسمان فرود آید و او را بسوزاند پس حضرت
خندید و آن کیسه را بطرف او انداخت (۵۲) جامع الاخبار از کتاب مقتل اخطب خوارزمی بحذف اسانید او نقل
نقل کرده که اعرابی آمد نزد آنحضرت و گفت که ضامن شدم دیهٔ کامله را و از ادای آن عاجز شدم پس در نفس خود
گفتم سؤال میکنم کریمترین مردم را و نمیدانم کریم تری از اهلبیت رسول خدا علیهم السلام پس حضرت فرمود
یا اخا العرب سؤال میکنم از تو سه مسئله پس اگر جواب دادی از یکی عطا میکنم بتو ثلث آنمال را و اگر جواب دادی از دو
مسئله بتو دو ثلث آنمال را و اگر از همه جواب دادی عطا میکنم بتو همه را اعرابی گفت یا فرزند رسول خدا آیا
مثل تو سؤال میکند از مثل من فرمود آری شنیدم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود المعروف بقدر
المعرفة اعرابی گفت بپرس از هر چه خواهی اگر جواب دادم فبها و گرنه از تو می آموزم ولا قوة الا بالله پس
حضرت از او پرسید بترتیبی که در خبر بود پس کیسه بجانب او انداخت که در آن هزار اشرفی بود و انگشتری با او داد
که در آن نگینی بود که قیمت آن دویست درهم بود و فرمود ای اعرابی آن زرها را بده بطلبکارهای خود و انگشتر را
صرف کن در مخارج خود پس اعرابی آنرا گرفت و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته خدا داناتر است
که رسالت خود را در کجا قرار دهد (۵۳) کافی از مسمع بن عبد الملک مرویست که جناب صادق علیه السلام
در منی بود پس سائلی نزد آنجناب آمد پس امر فرمود خوشهٔ انگوری باو دهند سائل گفت مرا احتیاجی نیست در این
اگر درهمی باشد پس حضرت فرمود خداوند وسعت دهد بر تو پس رفت و باو چیزی عطا نفرمود پس برگشت و گفت
آن خوشه را برگردانید حضرت فرمود خدا بتو وسعت دهد و باو چیزی نداد پس سائل دیگر آمد حضرت سه حبه از
انگور گرفت و باو داد پس سائل گفت الحمد لله رب العالمین الذی رزقنی حمد خدا را که مرا روزی داد پس
حضرت فرمود بجای خود باش پس دو کف مبارک پر نمود و باو داد پس سائل گفت الحمد لله رب العالمین
پس حضرت فرمود بجای خود باش ای غلام چه با تو است از دراهم راوی گفت با او بود قریب بیست درهم
پس فرمود بده آنرا باو پس سائل آنرا گرفت و گفت الحمد لله رب العالمین هذا منک وحدک لا شریک لک
این از جانب جناب مقدس تو است و بس پس حضرت فرمود بجای خود بایست پس در آورد و خلع فرمود پیراهنی که در بدن
مبارکش بود و فرمود بپوش این را پس آنرا پوشید و گفت الحمد لله الذی کسانی و سترنی سپاس
خدا راست که مرا جامه داد و پوشانید ای بندهٔ خدا خداوند ترا پاداش نیک دهد دعا نکرد برای آنحضرت
مگر باین آنگاه برگشت و رفت مسمع گفت پس گمان کردیم که اگر او دعا نمیکرد برای آنحضرت پیوسته باو

باو میداد زیراکه هرگاه وجهی میگرفت خدا بآنحضرت باو عطائی میفرمود بیست و دوم آنکه آنچه خواهد
بسائل بدهد بدست راست خود دهد چنانچه در مکارم الاخلاق وغیره مرویست در صفات حضرت رسول صلی الله
علیه وآله که دست راست آنجناب برای طعام وشراب گرفتن و دادن بود و نمیگرفت مگر بدست راست
و عطا نمیفرمود مگر بادست راست و در دعائم الاسلام مرویست که آنجناب دوست میداشت طرف
راست را در چیزی و از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود نخورد مرد مگر بادست راست خود
و ننوشد مگر بآن و عطا نکند مگر بآن مگر آنکه او را علتی و آفتی باشد یعنی در دست راستش و در بحار از کتاب
فردوس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود هرگاه کسی میگیرد پس بگیرد بدست راست و هرگاه عطا
میکند عطا کند بدست راست پس بدرستیکه شیطان میگیرد بدست چپ و میدهد بدست چپ بیست
و سیم بوسیدن آنچه میدهد بعد از رسیدن بدست سائل چنانچه در خصال صدوق در حدیث اربعماة
مرویست که امیر المومنین علیه السلام فرمود در ضمن آداب عطا که هرگاه شما میدهید برگردانید آنچه را بدستش داده باید آن
خود پس او را ببوسد زیراکه خداوند میگیرد آنرا پیش از آنکه بدست سائل برسد و بر این مضمون اخبار بسیار دیگر نیز هست
بیست و چهارم بوسیدن آنچه چنانچه در تفسیر عیاشی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده فرمود
چون پدرم چیزی صدقه میداد و میگذاشت آنرا در دست سائل آنگاه آنرا بر میگردانید از نزد او پس آنرا میبوسید
و میبوسید آنگاه بر میگردانید آنرا در دست سائل بیست و پنجم بوسیدن دست سائل چنانچه در آن تفسیر
مرویست از جناب باقر یا صادق علیه السلام که حضرت سجاد علیه السلام هرگاه عطا میفرمود بسائل میبوسید
دست سائل را پس از آنجناب کسی گفت چرا چنین میکنی فرمود زیراکه آن صدقه می افتد بدست خدا پیش از دست
بنده بیست و ششم بوسیدن دست خود بعد از دادن صدقه چنانچه ابن فهد در عدة الداعی
روایت کرده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام دست خود را میبوسید چون صدقه میداد پس از
سر آن پرسیدند همان وجه سابق را ذکر فرمود بیست و هفتم دادن بسائل آنچه که در آن ذلتی و اهانتی نباشد
برای او پس بریزد از آبرو پیش چیزیکه مقابله نکند با او هزار مقابل آنچه باو داده و این غالبا میسر نشود مگر به مخفی
داشتن آنچه میدهد از غیر سائل بلکه از خود سائل اگر میسر شود و اگر نشد لا محاله موجب نباشد که از اندک
از شرمندگی و خجلت او بکاهد و آیات و اخبار مدح اخفاء صدقه که پاره از آن مربوط باینجاست
گذشت در باب ششم و در خبر حاجی خراسانی بود که چون خرجش تمام شد و متوسل شد بحضرت رضا
علیه السلام آنجناب بحجره تشریف برد و دست آورد و از بالای در باو داد و فرمود که بیرون آ
که من ترا نبینم و تو مرا نبینی چون اصحاب سبب آنرا از آنجناب پرسیدند فرمود از بیم آنکه ببینم
ذلت سؤال را در روی او بجهت برآوردن حاجتش و رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود پنهان کردن

عمل نیک معادل هفتاد حج است آنگاه بدین بیتی استشهاد فرمود که مضمونش آنکه ممدوح من کسی است
اگر برای حاجت روزی نزد او روم برخواهم گشت بسوی اهل خود در حالتیکه آبروی من بجای خود باقیست
یعنی چنان میدهد که بذلت سؤال گرفتار نمیشوم و حضرت سید الشهدا علیه السلام نیز چهار هزار اشرفی را باعرابی
سائل داد از شکاف در و گذشت که جناب صادق علیه السلام تشریف میبرد در آنجا که فقرا خوابیده بودند
و با آنحضرت انبانی بود پر از نان پس در زیر سر آنها میگذاشت بنحویکه آنها نمی فهمیدند با آنکه از این خبر معلوم میشود
که از موالیان نبودند و در خصال مرویست از جناب باقر که حضرت سجاد علیهما السلام شبهای تاریک انبان
بدوش میگرفت و در آن بود کیسه های زر و سیم و گاه هم طعام و هیزم بدوش میکشید و می آمد بدر خانها پس میکوبید آنگاه
میداد بکسیکه بیرون می آمد نزد آنجناب روی خود را میپوشید هرگاه بفقیر چیزی میداد تا آنکه او را نشناسد و در کافی
مرویست از حارث همدانی که گفت شبی با امیر المؤمنین علیه السلام صحبت میکردیم پس گفتم یا امیر المؤمنین مرا حاجتی روی داد
فرمود آیا مرا اهل دیدی برای آن حاجت گفتم بلی یا امیر المؤمنین فرمود خداوند تو را از جانب من جزای خیر دهد آنگاه
برخواست و چراغ را خاموش کرد و فرمود برای این خاموش کردم که نبینم ذلت حاجت را در رخسار تو پس
سخن گوی بدرستیکه من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میفرمود حاجات امانت خدایند در سینهای مردمان
پس هر که او را کتمان کند نوشته می شود برای او عبادت یکسال و کسیکه او را فاش کرد لازم است بر آنکه شنید آنرا
اینکه اعانت کند او را **بیست و هشتم** آنکه خواهش کند از سائل که برای او دعا کند چنانچه در کافی
مرویست از یکی از ائمه علیهم السلام که فرمود چون بفقراء و سائلین چیزی میدهید ایشان را تلقین کنید دعا را زیرا که
آن دعا مستجاب می شود برای ایشان در حق شما و در ثواب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که
علی بن الحسین علیهما السلام فرمود نیست مؤمنی که صدقه دهد بمسکین ضعیفی پس دعا کند آن مسکین برای او بجهت چیزی
در ساعت مگر آنکه مستجاب می شود برای او و در عده است که آنجناب امر میکرد خادم را که چون داد بسائل
امر کن او را که دعای خیر کند و میفرمود بخادم قدری مکث کن تا او دعا کند و در خصال در حدیث اربعمائه مرویست
که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هرگاه عطا نمودید بسائل چیزی پس سؤال کنید از او که دعا کند برای شما زیرا که
آن دعا باجابت میرسد برای شما **بیست و نهم** صغیر دانستن و حقیر شمردن آنچه بسائل میدهد برای او
میکند هر چند در نظر بسیار و عظیم باشد چه مقام برادر مؤمن و حق او از آن بالاتر و عظیم تر است بلکه از
عهده اداء آن نتواند برآمد چنانچه در باب هفتم در شرح من وادی توضیح شد و در نهج البلاغه است
که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مستقیم نمیشود قضای حوائج مگر بسه چیز بکوچک شمردن آن تا بزرگ شود و
بمخفی داشتن آن تا ظاهر شود و بتعجیل در آن تا گوارا شود و در خصال مرویست از جناب صادق علیه السلام که
فرمود دیدم نیکی را که شایسته نمی شود مگر به سه خصلت تصغیر آن و ستر آن و تعجیل در آن زیرا که تو چون آنرا

سی ام و سی و یکم از آداب مسئول با سائل

صغیر شمردی بزرگش کردی در نزد آنکه آن نیکی را باو میکنی و چون مستورش کردی تمام کردی آنرا و چون تعجیل کردی گوارا کردی آنرا و اگر غیر این شد سخت و نابود نمودی آنرا و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که اگر همه دنیا را یک لقمه کنند و من آنرا در دهان کسی گذارم که باخلاص خداوند را عبادت میکند هر آینه خود را می بینم که مقصرم و در امالی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود مؤمن مؤمن نمیشود تا اینکه عقلش کامل شود و عقلش کامل نمیشود تا اینکه در او ده خصلت باشد خیر از او امیدوار باشد و شر از او مأمون کوچک شمرد خیر بسیار را از نفس خود و بسیار داند خیر اندک را از غیر خود و بسیار داند شر کم را از نفس خود و اندک شمرد شر بسیار را از غیر خود ملالت نگیرد از طلب حاجات از نزد او و ملول نشود از طلب علم در همه عمر خود ذلت محبوبتر باشد نزد او از عزت و فقر محبوبتر باشد نزد او از ثروت اکتفا کند از دنیا بقوت و دهم و چه دهمی ملاقات نکند احدی را مگر آنکه بگوید او بهتر از من است و پرهیزکارتر جز این نیست که مردم دو مردند یعنی دو صنفند مردی بهتر از او و پرهیزکارتر و دیگری بدتر از او و پست تر پس هرگاه ملاقات کند آنرا که بهتر از او است فروتنی کند برای او تا ملحق شود باو و هرگاه ملاقات کند آنرا که بدتر از اوست و پست تر بگوید شاید شر این ظاهر و خیر او مخفی است پس هرگاه چنین کرد قدرش بالا گیرد و سید و مهتر اهل زمان خود شود سی ام آنکه آنچه باو دهی از خاطر خود محو کنی تو گویا چنین داند و رفتار کند که گویا چیزی باو نداده و کاری برای او نکرده پس حقی بر او ندارد که مترقب تلافی و منتظر مکافات آن باشد در مجموعه معتبری دیدم که از [illegible] نقل شده که گفت لقمان حکیم به پسرش خدمت کردم چهار هزار پیغمبر را در چهار هزار سال و اختیار کردم از کلمات ایشان هشت کلمه را هرگاه در نماز شدی قلب خود را حفظ کن و هرگاه در میان مردم شدی پس زبان خود را حفظ کن و هرگاه در سر خوان شدی پس حلق خود را حفظ کن و هرگاه در خانه غیر شدی پس چشم خود را حفظ کن باید خود دار دو چیز را و فراموش کن دو چیز را اما آن دو که بایست بخاطر داشته باشی آنها پس خدا تعالی است و مرگ و اما آن دو که باید فراموش کنی آنها پس احسان تو است در حق غیر و بدیهای غیر است در حق تو سی و یکم خورسند و خوشنود بودن در آنچه داده و مسرور بودن بآنچه برای سائل کرده تا داخل شود در آن زمره که خداوند خبر داده که ما صدقات شما را قبول نمیکنیم زیرا که ایشان کاره‌اند در آنحال که انفاق کنند و لا ینفقون الا و هم کارهون بلکه در دل مضطرب و هراسان باشد که مبادا این هدیه قابل قبول نشود و الذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة و این مقام میسر نباشد برای احدی مگر آنگاه که از [illegible] چیز رسید بالی باو کاره واند و مکین باشد چه در دل جمع نتوان کرد میان سرور [illegible] مال و [illegible] در بقیه آن که داشت مگر اندوختن که مقدمه باشد برای دادن و در تفسیر امام علیه السلام مرویست که شخصی داخل شد بر حضرت جواد علیه السلام و او مسرور بود حضرت از سبب سرورش پرسید گفت از پدرت شنیدم که پیغمبر فرمود سزاوارترین

سی و دوّم و سیّم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم از آداب مسئول

روز یکه بنده باید مسرور باشد در آن روزیست که خداوند روزی کرده او را در آن روز صدقات و نیکیها و
نفعها که به برادران مؤمنین خود رسانده و هر روز روی آورد بمن ده نفر از برادران من که فقیر بودند و عیال داشتند
و از بلد دور رو بمن آوردند پس بهر یک از ایشان عطائی کردم و سرور من از نیجهت است **سی و دوّم**
شکرگذاری سائل که رسول پروردگار و حامل هدیه از حضرت مقدسش و رساننده او بود برحمت الهی پس آنچه
لایق شکرگذاری عبادت است در آنجا که واسطه نعمتی شوند چه فرمودند هر که شکر بنده نکند شکر خدای تعالی نکرده
و حق سائل بر مسئول اعظم است از حق مسئول بر او چه مسئول مال دهد و سائل نعمت بی‌زوال مسئول را و او را از
نکبتی که مذلتش اینست در آرد و سائل او را از عذاب طولانی برهاند و در محاسن برقی مرویست از حسین بن نعیم
که گفت فرمود بمن حضرت صادق علیه السلام آیا دوست داری برادرانت را گفتم آری فرمود منفعت میرسانی
بفقرای ایشان گفتم آری فرمود آگاه باش که واجبست بر تو که دوست داشته باشی کسیرا که خداوند او را دوست دارد
آگاه باش قسم بخداوند منفعت نمیرسانی احدی از ایشانرا تا اینکه او را دوست داشته باشی میخوانی ایشانرا
بمنزل خود گفتم نمیخورم مگر آنکه با منست از ایشان دو نفر و سه نفر پس فرمود فضل ایشان بر تو اعظم است از فضل تو
بر ایشان گفتم ایشانرا بمنزل خود میخوانم و میخورانم ایشانرا از طعام خود و سیراب میکنم ایشانرا و بر فرش خود میدهم
که پامال کنند و با اینحال فضلشان از من فرمود آری بدرستیکه ایشان چون داخل میشوند در منزل تو داخل میشوند با آمرزش تو
و آمرزش عیال تو و چون بیرون روند از منزل تو بیرون میروند با گناهان تو و گناهان عیال تو و شهید
در دروس گفته واجب است شکر منعم بصدقه و حرام است کفران او **سی و سیّم** شکر خداوند به
توفیق ادای این عبادت که از اعظم قربات و اجلّ مثوبات و اشقّ تکالیف و سید اعمال است چنانچه
بر ناظر این اوراق مکشوف و هویدا و در کتاب و سنّت منصوص و مصرّح است **سی و چهارم** منّت
نگذاشتن بر سائل و رقّت دادن و بعد از آن **سی و پنجم** آزار نکردن و رنج نرساندن بسائل زبان
عطا و پس از آن چنانچه در باب ششم هر دو مشروح شد **سی و ششم** رد نکردن آنمال که برای سائل
مهیا کرده در مال خود اگر آن سائل رفت یا از آنچه خواست مستغنی یا هلاک شد چنانچه در عدة الداعی مرویست
که امام علیه السلام پرسیدند از شخصی که بیرون رفت با صدقه که بدهد آنرا بسائل پس نیافت آنرا که رفته فرمود
پس بدهد آنرا بغیر آن سائل و بر نگرداند آنرا در مال خود **سی و هفتم** آنکه آنچه را داده دوباره بر نگرداند
آنرا در مال خود و تصرّف نکند در آن هر چند بخریدن از سائل یا غیر او یا بهبه یا بنحو دیگر از اسباب انتقال شرعیه
باشد مگر آنکه بمیراث باو منتقل شود چنانچه شیخ طوسی در تهذیب از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود هرگاه مردی صدقه داد پس حلال نیست برای او اینکه بخرد آنرا یا خواهش کند که باو ببخشد و
طلب کند برگشتن آنرا مگر بمیراث شود و در کافی از آنجناب مرویست که فرمود بمنصور بن حازم هرگاه تصدّق

کردی بصدقه بر نمیگردد بتو و بخور آنرا مگر آنکه بمیراث مالک شوی و ظاهر این دو خبر اگرچه حرمت است چنانچه ظاهر
شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در نهایت فتوی بر طبق آنست الا آنکه معروف بین فقها کراهت است
و حمل این دو خبر بر آن **سی و هشتم** دلالت کردن سائل بجائیکه حاجتش را برآورد و آنچه خواسته باو دهد
برغبت اگر خود متمکن نباشد از حاجت هر چند سؤال از غیر باشد چنانچه گذشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود اگر نیست در نزد او چیزی که بدهد تحصیل آن از نزد غیر خود تا آنکه برآورد آنرا و اگر نمی یابد در آن دلالت
محذوری نباشد بدتر از رد کردن سائل با دست تهی یا بکلمه ضرری و اذیتی با آنشخص رسد از این دلالت کردن بسوی
او هرچند کشف حال یا دادن چیزی بود باشد نه از روی غیرت و رضا **سی و نهم** آنکه اگر ندارد بحسب ظاهر حال
خود متمکن نیست که بعد از زمانی حاجتش را برآورد وعده نیکوئی باو دهد و بنرمی او را برگرداند و شاید مراد از
معروف در آیه شریفه قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی سخن نیک و آمرزش
لغزشهای سائل بهتر است از صدقه که از پی آن آید آزار بنا بر تفسیر بعضی و در مکارم الاخلاق مرویست
که مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی خواست پس حضرت فرمود چیزی نزد من نیست ولیکن چیزی
طلب کن آنرا پس هرگاه که رسید بما او را بدهیم آنرا پس عمر گفت یا رسول الله خدا تو را تکلیف نکرده بآنچه
قدرت نداری پس حضرت را ناخوش آمد این سخن از عمر پس گفت انفاق کن و مترس از صاحب عرش
کم کردن را پس حضرت تبسم کرد و شناخته شد سرور در رخسار مبارکش و در جلاء العیون است متعلق بوفات
آنجناب مذکور است که در مرض وفات عباس را خواست و فرمود که ای عم قبول کن با تکلم دینم را
ادا کنی و آنچه وعده دادم وفا کنی قبول نکرد و گفت من عیالوارم و ثبات در تنها ماندن باد بودی
یعنی از عهده آنها بر نیایم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را خواست و باو فرمود و قبول کرد و همه
آنها را ادا و در رساله کتاب قضاء الحقوق مرویست که آنجناب فرمود وعده مؤمن گرفتن
است بدست یعنی هرگاه وعده داد اطمینان بوعده او مثل اطمینان بچیزیست که در دست بوده و در
کشف الغمه مرویست که فرمود وعده مؤمن نذریست که کفاره ندارد **پنجاهم** دعا کردن در حق او اگر
از وعده نیز عاجز باشد بلکه با وعده نیز مناسبست چنانچه خداوند میفرماید و اما تعرضن عنهم ابتغاء
رحمة من ربک ترجوها فقل لهم قولا میسورا حاصل ترجمه بنا بر بعضی از تفاسیر و اگر اعراض کنی
بجهت شرم داشتن از خویشان و مساکین و رهگذران چون از تو سؤال کنند بجهت طلب کردن وسعت
و فضل از پروردگار خود که با آن بتوانی بر ایشان بذل کنی پس بگوی بایشان قول نرمی و سخن سهل آسانی
در هر حال اجابت که نشود که خواستن از خداوند برای او بمقدار اندازه و قابلیت و رفع ضرورت
و حاجت او و بعضی گفته اند که مراد از قول میسور وعده نیکوست سائل و بعضی گفته اند برگرداندن بنرمی

فضیلت انفاق در روز عید غدیر

دلالت و شیخ طبرسی روایت کرده که چون این آیه نازل شد حضرت با آن سائل پیغمبر فرمود رزقنا الله و
ایاکم من فضله و بعضی گفته‌اند قول معروف دعا است در حق سائل و چون از اهل عصمت علیهم السلام
تفسیری بنظر نرسیده و کشف و توضیح نشده و کلام گنجایش هر دو مطلب دارد اولی محذور نیست شمول آیه هر دو
هر دو مطلب یعنی وعدهٔ نیکو و دعا را بلکه برگردانیدن نیز جمعی شفقت و مهربانی و موعظه و دلداری با آن نحو که
با دل خوش برگردد نه با خاطر شکسته باب نوزدهم در ذکر پاره از زمانها و مکانها که سبب
زیاد شدن اجر و ثواب صدقه و انفاق در آنها و سزاوار است اهتمام نمودن در بی بهره نماندن از فیوضات خاصه که
برای منفقین در آنها مهیا نموده‌اند و ما ترتیب آنها را ذکر میکنیم با بعضی از اخبار متعلق بآنها چه استقصاء آن موجب
تطویل و کلالت اهل همت است و ابتدا باید نمود بعرض ایام و تاریخ روزها عید غدیر شیخ طوسی از فیاض
ابن محمد روایت کرده که گفت در روز غدیر در مرو در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم و آنحضرت در آن روز
مخصوصان خود را جمع کرده بود و ایشان را نگاه داشته بود برای افطار و بخانه‌های ایشان طعام و زر و خلعت و
حتی انگشتر و کفش و با ایشان خلعتهای فاخر شفقت فرمود و ملازمان و خدمتکاران خود را با جامه‌های نو بسیار نفیس
پوشانید و فضیلت این روز را برای مردم نقل میفرمود از جمله فرمود که در بعضی سالهای خلافت امیرالمؤمنین
علیه السلام جمعه با غدیر جمع شد پس بعد از چهار ساعت که از روز گذشت حضرت بر بالای منبر برآمد و خطبه طولانی خواند
و فضائل این روز را بیان فرمود و برای او نامهای بسیار ذکر نمود آنگاه فرمود بعد از انقضای این مجمع برگردید
بخانه‌های خود و توسعه دهید بر عیال خود و احسان و نیکی کنید نسبت ببرادران دینی خود و در خانه‌های خود
برادران مؤمن را جمع کنید و نیکوئی کنید با ایشان و یکدیگر را مبارکباد و تهنیت بگوئید و نیکی و احسان کردن
در اینروز مال و عمر را زیاد میکند و مهربانی با یکدیگر کردن موجب مزید رحمت الهی است و تا توانید بخشش و احسان
کنید بعیال و برادران مؤمن خود و هر که امید احسان در حق شما دارد در حق او تقصیر مکنید و ضعیفان و فقیران و غلامان
و کنیزان را با خود برابر کنید یکدرهم دادن یکدرهم در اینروز برابر است با دویست هزار درهم و حضرت زیاده نیز عطا
میکند تا آنکه فرمود هر که در شب مؤمنی را افطار دهد چنان باشد که هزار هزار پیغمبر و صدیق و شهید را افطار داده باشد
پس چگونه باشد ثواب کسی که متکفل باشد احوال چندین نفر از مؤمنین و مؤمنات را و هر که چنین کند من ضامنم بر خداوند
که امان یابد از کافر شدن و فقیر شدن و اگر بمیرد در شب یا در آن روز یا بعد از آن تا عید غدیر آینده بدون آنکه
کبیره بکند البته آمرزیده است و هر که قرضی بکند در اینروز برای برادران خود من ضامنم بر خداوند که اگر او را زنده
بدارد یا بمیراند آن قرض را از او تحمل شود و از دوش او بردارد و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که فرمود روزهٔ روز غدیر برابر است با روزهٔ عمر دنیا تا آنکه فرمود هر که در اینروز مؤمنی را افطار دهد ثواب
کسی دارد که فئام فئام را طعام کند که هر فئامی صد هزار کس است و ثواب کسی دارد که طعام دهد و آب دهد باین عدد

روز عید غدیر

که مذکور شد از پیغمبران و اوصیا ایشان و شیعیان وصالحان را در سال قحط و یکدرهم که در این روز تصدق کند برابر است
با صد هزار درهم که در روزهای دیگر تصدق کند **روز غدیر دوم نهم ربیع الاول** سید جلیل
علی خلف رضی الدین علی بن طاوس در کتاب زوائد الفوائد از احمد بن اسحاق قمی روایت کرده که امام علی نقی علیه السلام
نقل فرمود از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود بحذیفه در ضمن فضائل این روز که خدا تعالی فرمود ای محمد این روز را
عید گردانیدم برای تو و اهلبیت تو و برای هر که تابع ایشان باشد از مؤمنان و شیعیان ایشان و سوگند یاد میکنم
بر خود بعزت و جلال خود و علو منزلت و مکان خود که عطا کنم بهر که عید کند این روز را از برای من ثواب آنها که بدور
عرش احاطه کرده اند و قبول کنم شفاعت او را در خویشان او و زیاده کنم مال او را اگر گشادگی دهد بر خود و عیال خود در این روز
آنگاه از حضرت امیر علیه السلام هفتاد و دو نام برای او نقل فرمود و از جمله آنها است که فرمود روز زکوة بزرگ
است روز فطر دوم است روز پیش فرستادن تصدقات است روز زیادتی مثوبات است روز تحله و عطا
روز زیارت کردن مؤمنان است روز محبت کردن ایشان است و **شیخ مفید** در کتاب مسار الشیعه
روایت کرده که هر که در روز نهم ماه ربیع الاول چیزی انفاق کند حقتعالی گناهان او را بیامرزد و مستحب است
در این روز طعام برادران مؤمن و خوشحال کردن ایشان و توسعه دادن بر عیال و [illegible] **روز هفدهم ربیع الاول**
روز ولادت باسعادت حضرت خاتم النبیین شیخ مفید در کتاب مذکور فرموده مستحب است در این روز تصدقات
بارباب حاجات بدهند و مؤمنین و مؤمنات را شاد کنند **روز عید فطر** که خداوند وعده داده رستگاری
آنکه را او صدقه دهد و پروردگار خود را یاد کند چنانچه میفرماید قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی
و حضرت صادق علیه السلام بوکیل خرج خود فرمود بده فطره جمیع غلامان و کنیزان ما را بده و یکی
از ایشان را وامگذار که زکوة او را ندهی زیرا که اگر یکی را نگذاری میترسم که در عرض سال بمیرد و این زکوة فطره سبب
قبول شدن روزه و حفظ بدن و پاکیزگی از بخل و سایر کثافات معنویست و از برای آن آداب و شروطیست
که در رسائل مبین شده **روز عرفه** در ثواب الاعمال و فقیه مرویست که جناب باقر علیه السلام چون روز عرفه
میشد سائلی را رد نمیکرد و گذشت که حضرت رضا علیه السلام تمام مال خود را در روز عرفه در خراسان بفقرا تقسیم
کرد و در مناقب ابن شهرآشوب مرویست از عبد الرحمن بحیری که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی الله
علیه وآله روز عرفه و تحریص کرد بر صدقه پس مردی گفت یا رسول الله این شتر من برای فقرا باشد و آن ناقه
غضبا بود که آنحضرت [illegible] و نزدیک وفات آنحضرت عرض کرد مرا بکه وصیت میکنی بعد از خود فرمود
ای غضبا خداوند برکت گذارد در تو تو از آن دختر من فاطمه که سوار شود بر تو در دنیا و آخرت پس از وفات
شب آمد خدمت فاطمه علیها السلام و گفت السلام علیک یا بنت رسول الله نزدیک شده زمان
مفارقت من از دنیا قسم بخدا که گوارا نشده مرا علف و نه آب بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله و مرد سه روز بعد

غدیر دوم

مولود

فطر

عرفه

فصل انفاق در روز قربان و جمعه

عید قربان

روز جمعه

ماه مبارک رمضان

بعد از آنجناب مروی ست عید قربان از صدقات مقرره مؤکده این روز قربانیست که سبب آمرزش صاحب اوست
چون اوّل قطره از خون بریزد و تفصیل شروط قربانی و آداب و کیفیت تقسیم آن در محلش مذکورست و بعضی علما آنرا
واجب دانسته اند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود قرض کن برای قربانی که خدا امید ہے مروی ست جمعه در ثواب
الاعمال مرویست که سائلی خدمت جناب صادق علیه السلام آمد عصر پنجشنبه پس سؤال کرد او را رد نمود پس متوجه
کسانی شد که در مجلس نشسته بودند و فرمود آگاه باشید که در نزد ما هست چیزی که صدقه باو توان داد و لیکن صدقه در روز جمعه
مضاعف میشود چندین ضعف و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود پدرم مالش از همه اهل بیتش کمتر بود
و اعانت و تحمل جمعیتش از همه بزرگتر و صدقه میداد در هر روز جمعه یک اشرفی و میفرمود صدقه روز جمعه
مضاعف می شود بجهت فضل روز جمعه بر غیر او از روزها و شیخ مفید در مقنعه از آنجناب روایت کرده
که فرمود صدقه در شب جمعه و روز او برابر است با هزار و صدوق علل الشرایع از ابو حمزه ثمالی
روایت کرده که گفت نماز کردم با حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بامداد در مدینه در روز جمعه پس چون فارغ شد
از نماز و تسبیحش برخواست و روانه شد بسوی منزلش و من با آنجناب بودم پس آواز داد کنیز خود را که نامش سکینه بود
و فرمود باو عبور نکند بر در خانه من سائلی مگر آنکه طعامش دهید پس بدرستیکه امروز روز جمعه است پس عرض
کردم بآنجناب که هر که سؤال میکند مستحق نیست فرمود ای ثابت میترسم بعضی از آنها که سؤال می کنند
مستحق باشند پس طعامش ندهند و ردش کنند پس نازل شود بما اهل بیت آنچه نازل شد بیعقوب و آل او طعام
دهید ایشانرا طعام دهید ایشانرا و در دعائم الاسلام مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود اعمال
مضاعف می شود در روز جمعه پس زیاد کنید در آن از نماز و صدقه و دعا و در خصال مرویست از هشام بن
حکم که از جناب صادق علیه السلام پرسید از مردیکه قصد کردن چیزی دارد از خیرات چون صدقه و روزه و نحو
آن فرمود که مستحب است که بوده باشد این در روز جمعه زیرا که عمل مضاعف میشود در روز جمعه و در
عدة الداعی مرویست از جناب باقر علیه السلام که هرگاه اراده داری تصدق کنی بچیزی پیش از جمعه بگذار و پس
تاخیر کن آنرا تا روز جمعه و گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بمردی در روز جمعه امروز روزه
گرفتی گفت نه فرمود صدقه دادی بچیزی گفت نه فرمود برخیز و باهلت نزدیکی کن که آن صدقه ایست از تو
بر او و در کتاب عروس مرویست از آنجناب که صدقه در شب جمعه بهزار و در روز جمعه بهزار است و وارد
شده که چیزی تازه برای اهل خود در روز جمعه ببرید که خورسند شوند بآمدن جمعه و در فقه الرضا علیه السلام
مرویست که آنجناب فرمود روز جمعه روز عید است برای امت من بسیار صدقه دهید در آن روز **ماه**
مبارک رمضان در نوادر سید فضل الله راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
هیچ نفقه نیست مگر آنکه بنده را از آن سؤال میکنند مگر نفقه در ماه مبارک و ماه زیرا که صله است مر بندگانرا

نعمت که عطا و بلیت او کنید و مواصلت کنید برادران خود را و طعام دهید فقرا و مساکین از برادران خود را
پس بدرستیکه هرکه افطار دهد روزه داری را پس برای اوست مثل اجر او بدون آنکه از اجر او چیزی کم شود و
سید علی بن طاوس در کتاب مضمار روایت کرده از آنجناب که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام چون
ماه مبارک داخل میشد نمیزد بنده خود را و کنیز خود را و چون غلام و کنیز گناهی میکردند با اینها آنجناب مینوشت
در جائیکه فلان گناه کرده یا فلانه گناه کرده در فلان روز و او را عقاب نمیکرد بر آن گناه تا آنکه جمع میشد بر ایشان
گناهان بسیار تا آنکه شب آخر ماه مبارک رمضان میشد ایشان را میخواند و جمع میکرد در دور خود آنگاه ظاهر مینمود
آن دفتر را پس میفرمود ای فلان چنین و چنان کردی و من ترا ادب نکردم آیا بخاطر داری پس میگفت آری یابن
رسول خدا تا آنکه چنین میکرد تا آخر ایشان آنگاه می ایستاد در وسط ایشان و میگفت با ایشان صداهای خود را
بلند کنید و بگوئید ای علی بن الحسین بدرستیکه پروردگار تو احصا کرده بر تو هرچه بجای آوردی چنانچه احصا کردی
تو آنچه ما کردیم و در نزد او است کتابیکه شهادت میدهد بر تو براستی که وانگذاشته کوچک را و نه بزرگ را
از آنچه کردی مگر آنکه احصا کرده و خواهی یافت آنچه را که کردی حاضر در نزد او پس عفو کن و درگذر چنانچه امید داری
از سلطان عفو را و چنانچه دوست داری که عفو کند آن پادشاه از تو پس عفو کن از ما که خواهی یافت او را
عفو کننده و مهربان بتو و آمرزنده مر ترا و ظلم نمیکند پروردگار تو احدی را آنچنانکه در نزد تو نوشته است
کتابی که شهادت میدهد بر ما براستی و وانگذاشته کوچک و بزرگی را از آنچه کردیم مگر آنکه احصا نموده آنرا پس یاد آور
ای علی بن الحسین خواری ایستادن خود را در حضور پروردگار خود که حاکم عادل است و ظلم نمیکند مثقال حبه از
خردل و خواهد آورد روز قیامت و کفی بالله حسیبا و شهیدا و خدای عزوجل خود کافیست
در رسیدن حساب و گواهی دادن پس عفو کن و درگذر که عفو میکند از تو آن پادشاه و درمیگذرد زیرا
که میفرماید ولیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم یعنی باید عفو کنند و درگذرند آیا
دوست نمیدارند که بیامرزد خداوند مر شما را و حضرت ندا میکرد با این کلمات نفس خود را و ایشان را می آموخت
و ایشان نیز فریاد میکردند بر آنجناب و او میان ایشان ایستاده و میگریست و نوحه میکرد و میگفت
بار خدایا تو ما را امر کردی که عفو کنیم از آنکه ما را ظلم کرده و عفو کردیم ما از آنها که بر ما ستم کردند چنانچه فرمودی
پس عفو کن از ما که تو سزاوارتری از این کار از ما و از مأمورین و از این قسم کلماتی در مناجات میفرمود آنگاه
رو میکرد با جماعت و میفرمود من شما را عفو کردم آیا شما عفو کردید از من و از آنچه صادر شده از من بالنسبه
بشما از بدی آقائی بدرستیکه من آقای بدی هستم که مملوکم مر سلطان جواد عادل محسن متفضّل را پس میگفتند
که ما عفو کردیم از تو ای آقای ما و تو بدی نکردی پس میفرمود با ایشان که بگوئید بار خدایا عفو کن از علی بن الحسین
چنانچه عفو کرده از ما و آزاد کن او را از آتش چنانچه آزاد کرد ما را از بندگی پس میگفتند اینرا پس میفرمود اللهم

خبر شریفی در فضل ماه شعبان

آمین رب العالمین برو پس بتحقیق که عفو کردم از شما و آزاد کردم شما را بامید عفو کردن از من و آزاد شدن
رقبهام پس ایشانرا آزاد میکرد و چون روز فطر میشد جایزه میداد بایشان آنقدر جایزه که ایشانرا از سؤال
نگاه دارد و بی نیاز کند ایشانرا از آنچه در دست مردم است و هیچ سال نبود مگر آنکه آزاد میکرد در ماه و در خبر است
شب ماه رمضان ما بین بیست نفر و کمتر و بیشتر و میفرمود برای خداوند است در هر شب از ماه رمضان در وقت
افطار هفتاد هزار هزار آزاد شده از آتش که همه مستحق دوزخ شده اند پس چون شب آخر ماه رمضان شود آزاد
میکند در او مثل آنچه آزاد کرده در جمیع آنماه و بدرستیکه من میخواهم که ببیند خداوند مرا در حالتیکه آزاد کرده ام
در ملک خود در دار دنیا بامید آنکه آزاد کند مرا از آتش و هرگز بخدمت و نمیداشت خادمی را زیاده از یکسال هر
بنده را که مالک میشد در اول سال و در وسط سال چون شب فطر میشد آزاد میکرد آنها را و بدل ایشان میگرفت
در سال دوم آنگاه آزاد میکرد بهمین نسق کارش چنین بود تا ملحق شد بخدا تعالی و گاه بود که میخرید سیاهها را
و حاجتی بآنها نداشت می آورد ایشانرا بعرفات پس میبست بایشان گشادگیها و رخنهها و سوراخهای جاده
پس چون حرکت میکرد از آنجا آزاد میکرد ایشانرا و میکرد برای آنها جایزهها از مال خود ماه شریف
شعبان سید علی بن طاوس در کتاب اقبال از داود رقی روایت کرده که گفت پرسیدم از جناب
صادق علیه السلام که چیست ثواب یکروزه بگیرد یکروز از شعبانرا فرمود بهشت والله گفتم چیست
بهترین عملی که بجا آورده میشود در او فرمود صدقه و استغفار و هر که تصدق کند بصدقه در شعبان تربیت
میکند آنرا خدا چنانچه تربیت میکنید یکی از شما کره شتر خود را تا آنکه می آورند آنرا روز قیامت در حالی که
گردیده مانند کوه احد و در عیون مرویست از جناب رضا علیه السلام که فرمود هر که تصدق دهد در ماه شعبان
بصدقه هر چند نیم خرمائی باشد حرام میکند خداوند جسد او را از آتش و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور
است که گذشت امیرالمؤمنین علیه السلام بر قومی از آمیخته شده مسلمین که نبود در ایشان مهاجری و نه انصاری
و ایشان نشسته بودند در مسجدی در روز اول شعبان و دید ایشانرا که فرو رفته اند در امر قدر و غیر آن از آنچه
اختلاف کردند در آن مسلمین و بلند شده آواز ایشان و سخت شده لجاجت و جدال ایشان پس ایستاد
نزد ایشان و سلام کرد بر ایشان پس جواب دادند و برای آنجناب مجلس خود را وسعت دادند و برخواستند و
خواهش کردند نشستن را در نزد ایشان پس التفات نکرد بایشان و فرمود و ندا کرد ایشانرا که ای گروه سخنگوی
در آنچه نفعی نمیرساند بایشان آیا ندانستید که برای خدا تعالی است بندگانیکه ساکت کرده ایشانرا خوف
بدون آنکه عاجز یا لال باشند از گفتن و بدرستیکه ایشانند فصیحان عاقلان باخردان دانایان
بخداوند و روزهای خدا یعنی روز نعمت و نقمت و روز جزا و روز عقوبت و روز امتحان یا روز دنیا
و روز رجعت و روز آخرت و لیکن ایشان هرگاه بخاطر آرند عظمت خداوند را شکسته میشود زبانهای ایشان

شعبان

خبر شریفی در فضل ماه شعبان

وکنده میشود دلهای ایشان و میرود عقلهای ایشان و مبهوت میشود خردهای ایشان بجهت اعزاز و اعظام و جلال خداوند
پس هنگامیکه بخود آمدند از خجالت رو می آورند بسوی خدا بکردارهای پاکیزه میشمرند نفسهای خود را با ستمکاران و
خطاکاران و حال آنکه ایشان منزهند از تقصیر و تفریط مگر آنکه ایشان راضی نمیشوند برای خدا بکردار اندک و بسیار
نمیشمرند برای او عمل زیاد را و پیوسته مشغولند باعمال پس ایشان چنانند که هر وقت نظر کنی بایشان ایستادگانند
بعبادت ترسان و هراسان در بیم و خطر اند پس کجائید شما از ایشان ای گروه تازه کارها آیا ندانسته اید که
داناترین مردم بقدر ساکت ترین ایشانند از ان و اینکه جاهلترین مردم بقدر سخن گوترین ایشانند در او ای گروه
تازه کارها امروز غره شعبان کریم است نامیده است او را پروردگار ما شعبان بجهت پراکنده شدن خیرات
بتحقیق که باز کرده پروردگار شما درهای او درهای حسنات خود را و جلوه داده بشما قصرها و خیرات او را بقیمت ارزانی
و کارهای آسانی پس بخرید آنرا و جلوه داده برای شما ابلیس لعین شعبهای شرور و بلاهای خود را و شما پیوسته
میکوشید در گمراهی و طغیان و متمسک میشوید به شعبهای ابلیس و رو میگردانید از شعبهای خیرات که باز شده
برای شما درهای او و این غره ماه شعبانست و شعبهای خیرات او نماز است و روزه و زکوة و امر بمعروف
و نهی از منکر و برّ والدین و خویشان و همسایگان و اصلاح ذات البین و صدقه بر فقرا و مساکین بر خود تکلیف
میدهید چیزیرا که برداشته شده از شما یعنی امر قضا و قدر و چیزیکه نهی کرده شده اید از فرو رفتن در آن از
کشف سرهای خدا که هر که تفتیش کند از آنها از تباه شدگانست آگاه باشید بدرستیکه اگر شما واقف شوید بر
آنچه مهیا فرموده پروردگار عزّ و جلّ برای مطیعین بندگانش در امروز هر آینه باز خواهید داشت خود را از آنچه در او
هستید و شروع خواهید کرد در آنچه امر کرده شما را بآن گفتند یا امیر المؤمنین و چیست آنکه آنرا خداوند مهیا فرموده
در این روز برای مطیعین پس امیر المؤمنین فرمود آگاه باشید که خبر نمیدهم شما را مگر بآنچه شنیده ام از رسول خدا صلی الله
علیه و آله بتحقیق که فرستاد رسول خدا روزی لشکری بجانب قومی از سخت دلان کفار پس خبر ایشان طول کشید و
قلب آنجناب متعلق شد بایشان و فرمود کاش کسی عارف بود باخبار ایشان و خبر میداد ما را باحوال ایشان در این
گفتگو بودند که ناگاه بشارت دهنده آمد که ایشان ظفر یافتند بر دشمنان خود و مستولی شدند بر ایشان و گردانیدند
آنها را ما بین کشته و زخم دار و اسیر و غارت کردند اموال ایشانرا و اسیر نمودند اطفال و عیال ایشانرا پس چون
لشکر نزدیک مدینه رسیدند بیرون رفت بسوی ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش برای استقبال
پس چون ملاقات نمود ایشانرا و رئیس ایشان زید بن حارثه بود که آنجناب او را بر آنها امیر کرده بود چون
حضرت را دید از ناقه فرود آمد و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بوسید پاهای آنحضرت و دستهای آنجناب را
پس حضرت او را گرفت و سرش را بوسید آنگاه از ناقه فرود آمد عبد الله بن رواحه و بوسید دست و پای
آنحضرت را و حضرت او را در بغل گرفت آنگاه فرود آمدند سائر لشکریان و ایستادند و صلوات بر آنجناب فرستادند

کرامت زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه و قیس و قتاده

و نیست احوال ایشان و ندیدیم یا رسول الله عجیب‌تر از این نورها در دهنهای اینگروه که گردانید تاریکی شب را بر شما
ما تا آنکه قادر شدیم بر ایشان پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود با ایشان بگوئید الحمد لله رب العالمین بجهت
فضیلت داده ایشانرا با و از ماه شعبان و بتحقیق که بگذشت از ایشان ماه حرام یعنی رجب و این نورها بجهة اعمال این افراد
شماست در غرهٔ ماه شعبان که پیش داده با ایشان در شب خود پیش از آنکه صادر شود از ایشان آن اعمال پس گفتند یا رسول الله
چیست آن اعمال که ما هم پرورده شویم بر آن فرمود اما قیس بن منقری پس او امری کرد بمعروف در غرهٔ شعبان و نهی کرد
از منکری و دلالت کرد بر خیری پس از اینجهة پیش داده شد برای او این نور در شب آن روز او در وقت خواندن قرآن
و اما قتادة ابن نعمان پس ادا کرد دینی را که بر او بود در غرهٔ روز شعبان پس باین سبب پیش داد با و آن نور را
در شب آن روز و اما عبدالله بن رواحه پس او نیکوکار بود بوالدین خود و غنیمت او در آن شب زیاد شده بود پس چون
چنین شد پدرش گفت با و من و مادرت ترا دوست میداریم و این زن تو فلانه ما را آزار میرساند و رنج میدهد ما
ایمن نیستیم که تو شهید شوی در این جنگها پس مداخله کند با ما این زن در اموال تو و زیاد شود بر ما ستم و رنج او پس عبدالله
گفت من مطلع نبودم بر ستم او بر شما و ناخوشنداشتن شما او را و اگر میدانستم این را هر آئینه جدا میکردم او را از خود
ولیکن الآن او را از خود جدا کردم تا آنکه در امان باشید از آنچه از آن میترسید و من دوست نداشتم که شما کاره باشید
پس این سبب شد که بلطف داد با و نوری را که دیدید و اما زید بن حارثه که بیرون می‌آمد از دهان او نوریکه روشن‌تر بود
از آفتاب طالع‌شده و او سید آنقوم است و فضل ایشان پس بتحقیق که خداوند میدانست که چه از او سر میزند
پس اختیار فرمود او را و فضیلت داد او را از روی دانستن بآنچه از او می‌شود بدرستیکه او در آن روزیکه در پس این شب
بود که در او ظفر یافتند بسبب آن آفتاب طالع‌شده از دهان او مردی از منافقین عسکر او اراده کرد برانگیختن بدی
میان او و میان علی بن ابیطالب علیه السلام و افسادی میان این دو پس با و گفت به به صبح کردی که نظیر نداری
در اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب او این رنج و مشقت تو و این چیز که مشاهده نمودیم نور تو است پس
زید با و گفت ای بنده خدا بترس از خداوند و افراط مکن در گفتار و بالا مبر مرا زیاده از قدم پس بدرستیکه تو بسبب
این گفتن مخالفی و بجهت او کافری و اگر قبول کنم گفتار ترا من نیز چنین میشوم ای بندهٔ خدا آیا خبر دهم ترا
بآنچه بود در اول اسلام بعد از او تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مدینه شد و فاطمه علیها السلام را
تزویج نمود و متولد شد برای او حسن و حسین علیهما السلام گفت آری گفت چونکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا
بغایت دوست میداشت تا آنکه مرا به پسری خواند پس مرا میگفتند زید پسر محمد صلی الله علیه و آله تا آنکه متولد شده
برای علی حسن و حسین علیهما السلام پس کراهت داشتم اینخواندنرا بملاحظه آندو بزرگوار و گفتم با آنکه میخواند مرا دوست دارم
که بخوانی مرا زید مولی رسول خدا صلی الله علیه و آله زیرا که کراهت داشتم که شبیه شوم حسن و حسین علیهما السلام را
پس پیوسته چنین بود تا آنکه خداوند تصدیق کرد ظن مرا و فرستاد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای قرار نداده

خبر شریفی در فضل ماه شعبان

برای مرد دو دل و باطن او یعنی دلیکه دوست دارد محمد و آل او را علیهم السلام و تعظیم کند ایشانرا و دلیکه تعظیم کند
غیر ایشانرا مثل تعظیم کردن ایشان یا دلیکه دوست داشته باشد بآن دشمنان ورا بلکه کسیکه دوست دارد
دشمنان ایشانرا پس بغض دارد مر ایشانرا و دوست ندارد مر ایشانرا آنگاه فرمود و ما جعل ازواجکم
اللائی تظاهرون منهن امهاتکم و نگردانده آن زنهارا که مظاهره کردید از ایشان مادران شما و ما جعل
ادعیائکم ابنائکم و نکرده پسر خواندهای شمارا پسران شما تا آنجا که فرمود و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
فی کتاب الله یعنی حسن و حسین علیهما السلام سزاوارترند به پسری رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتاب خدا و فرض او
از مؤمنین و مهاجرین مگر آنکه بموالیان خود نیکی و احسان کنید که نرسد بحد اولاد و کان ذلک فی الکتاب
مسطورا پس ترک کردند آنرا و میگفتند زید برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس پیوسته مردم چنین میگفتند بجهة من
کراهت داشتم آنرا تا آنکه برگرداند رسول خدا صلی الله علیه و آله برادری میان خود و علی بن ابیطالب علیه السلام آنگاه زید
گفت ای بنده خدا بدرستیکه زید مولای علی بن ابیطالب است چنانچه او مولای رسولخدا است پس نکردن او را نظیر
آنجناب و بلند نکردن او را فوق مرتبه اش پس مشوی چون نصاری چون بلند کردند عیسی را فوق مرتبه او پس کافر
شدند بخدا و تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پس از این جهة فضیلت داد زید را بآنچه دید و شرافت داد
او را بآنچه مشاهده کرد قسم بآنکه مبعوث کرده مرا براستی به پیغمبری بدرستیکه آنچه خداوند مهیا کرده آنرا برای زید
در بهشت بهرا سینه کوچکست در جنب آنچه دید در دنیا از نور او بدرستیکه می آید در روز قیامت و نور او
میبخشد پیش روی او و پشت سر او و طرف راست او و طرف چپ او و بالای او و زیر او از هر جانبی مسافت
هزار سال آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا خبر دهم شمارا در هر چیزی که رسید او بشیطان و بدر فتنش و عساکرش
سخت تر از آنچه واقع شد در این دشمنان شما گفتند آری یا رسول الله فرمود قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری برانگیخت که چون روز اول
شعبان میشود پراکنده میکند ابلیس لشکر خود را در اطراف زمین و آفاق آن و میگوید بایشان که سعی کنید در کشیدن بعضی از
بندگان خدا بسوی خود در این روز و بدرستیکه خدای عزوجل پراکنده میکند ملائکه را در اطراف زمین و آفاق و میگوید بایشان
میفرماید براستی نگاه دارید بندگان مرا و ارشاد کنید ایشانرا پس همه ایشان نیکبخت میشوند بشما مگر آنکه امتناع و سرکشی
کنند پس بدرستیکه او از حد گذشته میکردد و در حزب ابلیس و جنود او بدرستیکه خداوند عزوجل چون روز اول ماه شعبان میشود
امر میکند بدرهای بهشت پس باز میشود و امر میکند درخت طوبی را پس نزدیک میکند شاخهای خود را بر این دنیا آنگاه
ندا میکند منادی پروردگار ما عزوجل ای بندگان خدا این شاخهای درخت طوبی است پس در آویزید با و که بلند کند
شمارا بسوی بهشت و این شاخهای درخت زقوم است پس بپرهیزید از او که نبرد شمارا بسوی دوزخ رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود قسم بآنکه مرا براستی برسالت مبعوث نموده که هر که فرا گیرد دری از خیر و نیکی را در این روز پس بتحقیق که در آویخته
بشاخه از شاخهای درخت طوبی پس او کشاننده است او را بسوی بهشت و هر که فرا گیرد دری از شر را در این روز پس بتحقیق

فضیلت انفاق وسائر خیرات در ماه شعبان

در آویخته بشاخه از شاخهای درخت زقوم پس آن کشاننده است او را بسوی آتش انگاه فرمود رسول خدا صلی الله علیه
و آله پس هر کس نماز مستحبی کند امروز برای خدا پس در آویخته بشاخه از آن و هر که روزه گیرد در اینروز پس تحقیق که در آویخته
بشاخه از آن و هر که صلح دهد میان زن و شوهر یا پدر و فرزندش یا خویشاوندش یا مرد و زن همسایه اش یا مرد و زن بیگانه
پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه تخفیف دهد پریشانیرا از طلبیکه از او دارد یا کم کند از آن پس تحقیق که در آویخته
از آن بشاخه و کسیکه نظر کند در حساب خود پس ببیند قرض کهنه را که صاحبش از آن مایوس شده پس ادا کند آنرا پس تحقیق که
در آویخته بشاخه از آن و کسیکه کفالت کند یتیمی را پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه باز دارد سفیهی را از عرض
مؤمنی پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه بخواند قرآن یا چیزی از آنرا پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه
و کسیکه یاد آرد خدا را و بشمرد نعمتهای او را و شکر کند پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه عیادت کند مریضرا
پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه نیکی کند بپدر و مادر خود یا یکی از آنها را پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه
و کسیکه پیش از اینروز بغضب آورده بود ایشانرا پس خوشنود شان کرد در اینروز پس تحقیق که در آویخته از آن
بشاخه و هر که تشییع کند جنازه را پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه تسلیه دهد در آن مصیبت زده را
پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و هم چنین هر کسیکه بجا آورد چیزیرا از ابواب خیر در اینروز پس تحقیق که در آویخته
از آن بشاخه انگاه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری مبعوث فرموده که هر کسیکه
فرا گیرد دری از شر و گناه را در اینروز پس تحقیق که در آویخته بشاخه از شاخهای درخت زقوم پس آن کشاننده
است او را بسوی آتش انگاه فرمود قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که هر کس تقصیر کند در اینروز نماز واجب
خود را و ضایع کند او را پس تحقیق که در آویخته از آن درخت بشاخه و هر کسیکه بیاید در نزد او فقیری ضعیف که میداند
بدی حال او را و او قادر است بر تغییر حالش بدون آنکه ضرری باو برسد و کسی هم نیست که از او نیابت کند و بنشیند
بجای او پس واگذارد او را که ضایع شود و هلاک گردد دست او را نگیرد پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و
کسیکه عذر خواهی کند از او بدکاری پس نپذیرد عذر او را آنگاه عقوبت نکند او را بقدر بدی او بلکه بیفزاید
بر آن پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و کسیکه جدائی اندازد میان شوهر با زنش یا پدر با فرزندش یا برادر با برادر
یا خویشی با خویشش یا میان دو همسایه یا میان دو رفیق یا دو خواهر پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه
سخت بگیرد بر تنگدستی و حال آنکه میداند تنگدستی او را پس بیفزاید بر غیظ او و بلای او پس تحقیق که در آویخته
از آن بشاخه و کسیکه بر او دینی باشد پس منکر شود آنرا بر صاحبش و تعدی کند بر او تا آنکه باطل کند دین او را
پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه جفا کند یتیمی را و آزار رساند او را و مال او را تباه کند پس تحقیق که
در آویخته بشاخه از او و کسیکه داخل شود در عرض برادر مؤمن خود و وادارد مردم را بر آن پس تحقیق که در آویخته
بشاخه از او و کسیکه آوازه خوانی کند بقسمی از خوانندگی که برانگیزاند در آن خواندن بر معاصی پس تحقیق که

در آویخته بشاخه از او و کسیکه بنشیند بشمرد کارهای قبیح خود را در جنگها و انواع ستم خود را بر بندگان خدا و فخرها
کند بر آنها پس بتحقیق که در آویخته بشاخه از آن و کسیکه همسایه اش مریض شده پس او را عیادت نکرد محض استخفاف
بشأن او پس بتحقیق که در آویخته بشاخه از آن کسیکه همسایه اش مرد پس مشایعت نکرد جنازه او را بجهت خوار
بودن او در نظرش پس بتحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه عرض کند از مصیبت زده و جفا کند او را محض حقارت
و کوچکی او در نزدش پس بتحقیق که در آویخته بشاخه از آن و کسیکه عاق کند پدر و مادر خود یا یکی از آن دو را پس بتحقیق
که در آویخته بشاخه از آن و کسیکه پیش ایشان را عاق کرده بود و خوشنود نکرد ایشان را امروز و حال آنکه قدرت
دارد بر آن پس بتحقیق که در آویخته بشاخه از آن و همچنین هر کس بکند کاری از سایر اقسام شر پس بتحقیق که در آویخته بشاخه از آن
و قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که در آویختگان بشاخهای درخت طوبی بلند میکند ایشان را آن شاخها بسوی
بهشت آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر خود را بجانب آسمان انداخت اندکی و میخندید و مسرور بود آنگاه نظر
مبارک را بزیر انداخت بسوی زمین پس پیشانی مبارک را در هم کشید و روی مبارکش ترش شد آنگاه رو کرد باصحاب
خود و فرمود قسم بآنکه فرستاده محمد را براستی به پیغمبری که دیدم بتحقیق درخت طوبی را که بالا میکشید و بلند
میکرد آنانکه باو در آویخته بودند بسوی بهشت و دیدم بعضی از ایشان را که در آویخته بود بیک شاخه از آن و بعضی
در آویخته بودند بدو شاخه از آن یا بچند شاخه بحسب فرا گرفتن ایشان مر طاعت را و بدرستیکه هر آئینه می بینم
زید بن حارثه را که در آویخته به بیشتر شاخهای آن پس آن شاخها بلند میکند او را باعلی علیین بهشت پس از این جهت
خندیدم و خوشحال شدم پس نگاه کردم بسوی زمین پس قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که دیدم
درخت زقوم را که پائین میرفت شاخهای او و پائین میبرد در آویختگان باو را بسوی دوزخ و دیدم پاره
از ایشان را بیک شاخه و دیدم پاره از ایشان را که در آویخته بدو شاخه یا بچند شاخه بحسب فرا گرفتن او مر قبایح را
و بدرستیکه هر آئینه می بینم بعضی از منافقین را که در آویخته به بیشتر شاخهای او و آنها فرو میبرد او را باسفل
درکات او پس از این جهت روی خود را ترش کردم و پیشانی را در هم کشیدم آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله
معاودت فرمود نظر خود را بسوی آسمان پس اندکی نظر فرمود بسوی آن و میخندید آنگاه نظر خود را بزیر انداخت
بجانب زمین و رویش ترش شد و پیشانیش در هم کشیده شد پس روی کرد باصحاب خود و فرمود ای بندگان
خدا آگاه باشید که اگر ببینید آنچه را می بیند محمد صلی الله علیه و آله هر آئینه در خیال خود تشنه خواهید کرد
برای خدا در روز جگرهای خود را و گرسنه خواهید داشت شکمهای خود را و هر آئینه بیدار خواهید بود در
شبها خود و هر آئینه تعب و زحمت خواهید انداخت قدمهای خود را و بدنهای خود را و هر آئینه بیرون
خواهید کرد برای صدقه اموال خود را و در معرض تلف خواهید در آورد در جهاد بدنهای خود را عرض کردند که
آن چیست یا رسول الله فدایت باد پدرها و مادرهای ما و پسران و دختران و خویشان و عیال ما پس رسول خدا صلی الله علیه و آله

در فضیلت انفاق در ماه رجب و شعبان

فرمود قسم بآنکه مرا براستی بپیغمبری فرستاده که بتحقیق که دیدم این شاخهای از درخت طوبی را که برگشت
بسوی بهشت پس ندا کرد منادی پروردگار ما خزنه بهشت را که ای ملئکه من نظر کنید هر کسی را در آویخته بشاخه
از شاخهای طوبی در این روز پس نظر کنید بسوی مقدار سایه این شاخه پس عطا کنید او را بجمیع اطراف مثل
مساحت او قصرها و خانهها و حوریان پس دادند ایشان را پس عطا شد بپارهٔ از ایشان مسافت هزار سال از هر جانب
داده شد بپارهٔ از ایشان ضعف آن و داده شد بعضی از ایشان سه مقابل و چهار مقابل آن و بیشتر از آن
بر حسب قوت ایمان ایشان و بزرگی اعمال ایشان و بتحقیق که دیدم صاحب شما زید بن حارثه را که داده شده هزار ضعف
آنچه داده شده بجمیع ایشان بر حسب فضیلت او بر ایشان در قوت ایمان و بزرگی اعمال پس از این جهت
خندیدم و خورسند شدم و بتحقیق که دیدم این شاخهای از درخت زقوم را که برگشت بسوی جهنم پس ندا
کرد منادی پروردگار ما خزنه او را که ای ملئکه من نظر کنید کسی را که در آویخته بشاخه از شاخهای درخت زقوم
در این روز پس نظر کنید بسوی منتهای رسیدن حرارت این شاخه و تاریکی او پس بسازید برای او نشیمن گاه او از آتش
از هر طرف مثل مسافت او و قصرهای آتش و بقعهها و غارها و مارها و عقربها و زنجیرها و غلها و قیدها و بندهای
آتشین که عذاب کنند او را بآنها پس آماده شده برای پارهٔ از آنها مسافت یکسال یا دو سال یا صد سال یا
بیشتر بر حسب اندازه ضعف ایمان و بدی کردار ایشان و بتحقیق که دیدم برای بعضی منافقین هزار ضعف آنچه
بتمام ایشان دادند باندازه کفر و شر پس از این جهت عبوس کردم و روی خود در هم کشیدم آنگاه رسول خدا
صلی الله علیه و آله نظر کرد بسوی اطراف زمین و آفاق و پس گاهی تعجب میکرد و گاه بی آرامی مینمود آنگاه رو کرد
باصحاب خود پس فرمود خوشا برای اطاعت کنندگان که چگونه اکرام میکند ایشان را خداوند و ملئکه و وای بر گروه
فاسقین که چگونه مخذول کرده و واگذاشته شیاطین خود شان و قسم بآنکه مرا فرستاده براستی برای پیغمبری
بدرستیکه من میبینم آویختگان بشاخهای درخت طوبی را که چگونه توجه کرده بسوی ایشان شیاطین که ایشان را
اغوا کنند پس حمله کرده بر ایشان ملئکه میکشند ایشان را و مجروح مینمایند و دور میکنند از ایشان و ندا میکند
ایشان را منادی پروردگار که ای ملئکه من نظر نمائید بسوی هر ملکی که در رسیدند تا منتهای رسیدن این شاخه که
در آویخته با واحدی پس مقاتله کنید با شیاطین از جانب این مؤمن و دور کنید آنها را از او پس بدرستیکه من میبینم
بعضی از ایشان را که آمده اند نزد او و ملئکهائی که یاری کنند او را بر شیاطین و دفع کنند از او دشمنان او
تعظیم نمائید این روز را از شعبان پس از تعظیم نمودن تمام ماه شعبان را پس چه بسیارند از نیک بختان در او
و چه بسیار است از بدبخت شده در او و تا اینکه بوده باشید از نیک بختان در او و نباشید از اشقیا در او
ماه رجب شیخ صدوق در کتاب فضائل الاشهر الثلثه و غیره روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام
که فرمود کسیکه تصدق کند بصدقه در رجب برای طلب خشنودی و رضای خدا کرامت کند او را خداوند

در فضیلت انفاق در راه کربلای معلی و مکه معظمه

روز قیامت در بهشت از ثواب چیزی را که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و خطور ننموده بر قلب هیچ بشری کربلا
و راه زیارت حضرت ابی عبدالله علیه السلام و آنچه صرف شود در آن برای خود یا غیر در کامل الزیاره از
عبدالله بن سنان مرویست که گفت گفتم بجناب صادق علیه السلام که فدایت شوم بدرستیکه پدر تو میفرمود
در حج حساب میشود برای حاجی بهر درهمیکه خرج میکند هزار پس چیست برای کسیکه خرج میکند در زیارت سیر(؟)
بسوی پدرت حسین علیه السلام فرمود ای پسر سنان حساب میشود برای او بیک درهم هزار و هزار تا آنکه شمرده(؟)
و بلند میکند برای او از درجات مثل او و خوشنودی خداوند بهتر است برای او و دعای محمد صلی الله علیه و آله
و دعای علی علیه السلام بهتر است برای او و نیز از هشام بن سالم روایت کرده که گفت عرض کردم خدمت
آنجناب که چیست برای انفاق کننده در وقت بیرون رفتن بسوی آنحضرت و انفاق کننده در نزد او فرمود
درهمی بهزار درهم و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود خداوند عطا میفرماید بزائر آنحضرت بهر درهمیکه
خرج کرده آنرا ده هزار شهر(؟) که برای او نوشته است در کتاب محفوظ و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود قرار میدهد
خداوند برای او بهر درهمی ده هزار درهم و ذخیره میشود این برای او پس چون محشور میشود میگویند مر او را که برای تو است
ده هزار درهم و بدرستیکه خداوند ذخیره کرد آنرا برای تو در نزد خود و بسندهای معتبر روایت کرده از
معویه بن وهب که او شنید که حضرت صادق علیه السلام در سجده دعا میکرد برای زوار ابی عبدالله علیه السلام
که مالهای خود را خرج می کنند و بدنهای خود را بر زحمت می اندازند بدعائیکه معویه را بشگفت آورد و عرض کرد
فدایت شوم اگر آنچه شنیدم از تو برای کسی بود که نمیشناخت خدا را هر آینه گمان دارم که آتش جهنم چیزی از او را
و در اخبار زیارت باین مضمون بسیار است و فرموده هر آنکه دیگری را بفرستد و خود نرود خدا میکند(؟)
با و بهر درهمیکه انفاق کرده مانند کوه احد از حسنات و چندین برابر عوض با و میدهد و دور میگرداند از او بلا
آنچنانیکه نازل شده پس دفع میکند از او و مال او را حفظ میکند **مکه معظمه** در راه بسوی آن بجهت آوردن
مناسک حج در کامل الزیاره مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود مکه حرم خدا است و حرم رسول
او و حرم علی علیهما الصلوه و السلام نماز در آن بصد هزار نماز و درهم در آن بصد هزار درهم و شیخ طوسی
از ابو بصیر روایت کرده که گفت شنیدم از آنجناب که میفرمود یک درهم در حج بهتر است از دو هزار هزار درهم
در غیر او از راه خدا و نیز از آنجناب روایت کرده بعلی بن ابی حمزه فرمود یک درهم که آنرا خرج کنی در حج بهتر است از
بیست هزار درهم که صرف کنی آنرا در حق و شیخ صدوق از آنجناب روایت کرده که فرمود کسیکه انفاق کند در حج
درهمی بهتر است برای او از صد هزار درهم و نیز روایت کرده که یک درهم در حج بهتر است از دو هزار هزار
درهم سوای آن از سبیل الله و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هیچ نفقه نیست
محبوبتر نزد خدا از نفقه میانه روی(؟) ... و دوست نمیدارد اسراف را مگر در حج و عمره و نیز از آنحضرت روایت

در فضل انفاق در مدینه طیبه و کوفه

کرده که فرمود کسیکه بیرون رود برای حج یا عمره پس برای اوست بهر گامی تا برگردد صد هزار هزار حسنه و محو میشود از او هزار هزار سیئه و بلند میشود برای او هزار هزار درجه و برای اوست نزد خداوند بهر درهمی هزار هزار درهم و بهر دیناری هزار هزار دینار و بهر حسنه که بجا می‌آورد در آنجا هزار هزار حسنه تا برگردد

مخفی نماند که چون در سیر نبوی که معظم برای ادای مناسک و اعمال عمره و حج تعظیم است از اعظم شعائر اسلام که بآن امتیاز تام پیدا کنند از سائر فرق و ملل باطله ترویج و نشر است از سیره و آثار انبیاء گذشته که جز این چیزی از ایشان بظاهر باقی نمانده و ابتلاء است بمعاشرت با اصناف خلق از عالم و جاهل و ضعیف و فقیر و عاجز و مریض و میت و اصناف حیوان از مرکوب و غیره که هر یک بحسب حال که گذشت مورد اند برای انفاق و صدقه از خلق و علم و مال و جوارح و عفو و صفح و غیر آن ناچار اهتمام در تحصیل این سفر زیاده بر استطاعت ظاهره که شرط وجوب باشد نمود تا نتیجه این سفر بیهوده و از این محل فیوضات غیر متناهیه با دست تهی بلقب حاجی برنگردد بلکه باید تحصیل آن استعداد نماید که بر و بال فرسوده و از آنجا مخذول و مطرود بخانه خود برگشته و در خصال و غیره مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود اعتنائی نیست بآنکه قصد این بیت کرده در وقتیکه نباشد در او سه خصلت ورعیکه منع کند او را از معاصی خداوند و حلمیکه مالک شود بآن غضب خود را و نیکو رفاقت کردن با آنکه با او مصاحبت میکند و آنچه گفتیم در این سه خصلت مندرج است

مدینه طیبه در کامل الزیاره مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمودند مدینه حرم خداست و حرم رسول و حرم امیر المؤمنین صلوات الله علیهما نماز در مسجد او برابر ده هزار نماز و درهم در او برابر ده هزار درهم

کوفه در آن کتاب از آنجناب علیه السلام مرویست که فرمود انفاق یک درهم در کوفه [illegible]

الحمد لله و له المنه که آنچه مقصود بود حاصل و بار بمنزل رسید با نداشتن بضاعت معرفت و سرمایه دانش و قلت اسباب و کثرت موانع از برکت مجاورت دار الولاده امام عصر روحی و روح العالمین له الفداء امید است برای کل مبتدی و منتهی و عالم و جاهل از هر طبقه و صنفی نافع و بهره برند و مستفیض شوند اللهم اجعله لنا فی صحیفة الحسنات ولا [illegible] علینا حسرات

وکتب بیمناه الداثرة الخاسرة الجانیة الفانیة العبد المذنب المسیء حسین بن محمد تقی النوری الطبرسی فی لیلة الخمیس الرابع عشر من المحرم من سنة ۱۳۰۱ و تمام شد بیاض آن ثانیا بید مؤلفه جز جزو اول کتاب در شب شنبه یازدهم جمادی الثانیه سنه ۱۳۰۳ در بلد طیبه سر من رای علی مشرفها الاف التحیة و الثناء حامداً مصلیاً مستغفراً

بحمد الله الکریم

و لطفه العمیم که با وفور اشغال و اشتغال

بال و دلی شکسته و خاطری خسته و غمی در دل

نهفته و دلی ز غم آشفته که هم آشفته بهتر و هم نهفته چه آشفتنی

و کدامین نهفتنی که هرچه پریشان سازمش مجموع تر گردد و چندانکه

پنهان دارمش پیداتر شود آتش اندر سینه پنهان چون شود

ظلمت شب کی تواند ستر نور [illegible]

هرچه افزون پوشیش افزون تر شود

هم نزدیک است پیدا هم ز دور [illegible]

آشنا و بومی مشرک و موحد مسلم و کافر مؤمن و فاسق صالح و طالح شقی و سعید موافق

و منافق تاجر و فاجر قریب و بیگانه رفیق و همسایه در معونه [illegible] بتوفیق ایزد منان و تائید

رسول انس و جان این کتاب مستطاب کلمهٔ طیبه را بزینت طبع محلی داشتم

و مستدعی از الطاف خاصهٔ مؤمنین و مؤمنات که ازین کتاب با صواب

مستفیض و بهره مند می شوند این حقیر را بدعای خیر یاد و شاد

نمایند که هستم همه آنها عاقبت بخیر است و

السلام علی من اتبع الهدی [illegible]

[illegible] و قد طلبت نفسی عن کرو [illegible] و انا العبد

المفتقر الی الله الغنی الوفی الملی اقل ابناء

العلماء الحاج شیخ علی المحلاتی

الحائری و کان اختتام الطبع فی العشر الآخر

شهر الله المعظم ۱۳۰۳

من الهجرة